

جنبش‌های انقلابی ایران

احمد رناسی



جنبش‌های انقلابی ایران

احمد رئاسی

تابش ۱۳۶۶

با اسیرهای
سرازمیزی ملت ایران دیرینه
جانب بر تارک اندیشی د...!

اثری

۱۳۸۲

۱۱ خرداد ۲۰۰۴

<http://ronnasi.blogspot.com/>

<http://www.geocities.com/ahmadronnasi>

© Ahmad Ronnasi , 2007

Electronic distribution of this book is allowed as long as there are no changes made to the text and no commercial printing and distribution is carried out.

پخش الکترونیک این کتاب بدون هر گونه تغییر در متن مجاز است. چاپ به مقاصد انتفاعی و تجاری اکیداً ممنوع است.

ronasi_ahmad @ yahoo.fr

© 2007 احمد رناسی

بایسته یادآور است که در آینده تصمیم به چند و چون کار نوشته ها، با دوستان عزیز «سیامک لطف الهی، علی پاینده و بهروز نظمی انصاری» در ایران و برون از ایران «کسری معصومی» است، که گردنم زیر بار محبت‌های ایشان است و دست یاری بخش آنها که سبب ساز چاپ و پخش شده است، و نه هیچ کس دیگر.
با سپاس فراوان، احمد رناسی

صفحه
۱
۲
۵
۷
۲۱
۴۵
۹۷
۲۰۹
۲۳۷
۲۶۷
۲۷۷
۲۸۷
۳۳۱
۴۲۹
۴۷۸
۴۹۳

با بسته‌ی....

تقدیم نامه

مقدمه

بخش اول. نگاهی تاریخی

۱ - پیروزی اسلام در ایران ؛ واکنش ایرانیان

۲ - تهاجمی دیگر ؛ مبارزه برای استقلال دوباره

۳ - جنبش مشروطیت

۴ - پیدایش ارتش متحدالشکل

بخش دوم. جنبش جنگل

۱ - زادگاه جنبش جنگل ؛ کیلان

۲ - مقدمه‌ای بر جنبش جنگل

۳ - پیدایش جنبش جنگل

۴ - نیروهای شرکت‌کننده در جنبش جنگل

۵ - روند انقلاب جنگل

ضمائم

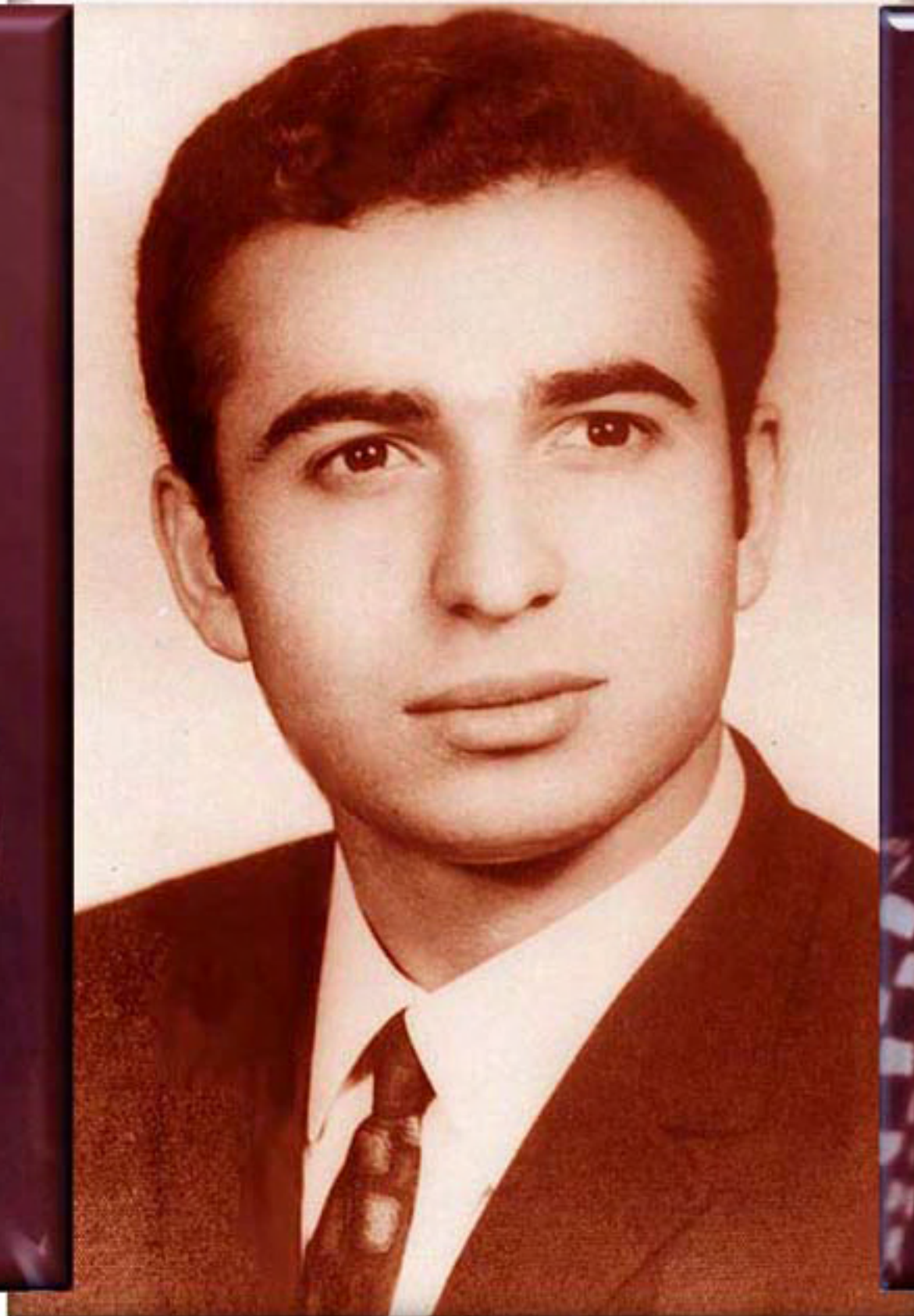
منابع

اسناد

با یاد و نام تنی چند از جانباختگان و همزمان مصطفی شجاعیان،
بماتندانی چون نادر شایگان، دانه و جوانه، فرزندان رفیق مادر عزیز



ارژنگ (جوانه) متولد 1342



نادر شایگان



ناصر (دانه) متولد 1343

نادر در 5 خرداد 1352 و این گلها در 26 اردیبهشت 1355 بدست عوامل بیگانه از ملت ایران ربوده شدند، یادشان جاودان باد.

تقدیم نامه

این نوشته به دو چهره، فراموش نشدنی تاریخ مبارزات رهایی-بخش ملت ها، تقدیم می شود :

۱- قافله سالار " جنبش جنگل "، میرزا کوچک خان، میرزای پاک، شجاع، وطن پرست و انسان دوست. او بخاطر آرمانهای لطیف و دوست داشتنی اش سخت کوش بود، هرگز اسلحه زمین نگذاشت، تعلیم نیکو، آزادمندی و تلاش برای رهایی ملت و انسانیت را پیوسته برافراشته نگه داشت، و بر سر پیمان جان گذاشت.

پسیده، اجتماعی " انقلاب جنگل " زاده ی تکامل تاریخی جامعه بود و بایک زمان میرزا کوچک خان زبان آن گردید.

اگرچه " کوچک " بزرگ، در برف های " گیلان " چشمش نشست به سردی " اما

هزار " کوچک " رزمنده بی همیه از تمام زمستان عبور خواهد

کرد. " دامون - یک منظومه‌ی بلند، از خسروگل سرخی (۱)

۲ - به شهید " ممطفی شعاعیان ، که در زمستان ۵۴ با عملی
" شعاعیان آفرین " ، امان شادی بدشمن نداد و تمام تلاش دشمن
برای زنده نگه داشتن او بسنگ نشست . چه زیباست لحظات مرگی که
دشمن را فلج و عاجز می کند .

او صادق ، جسور و پربار بود ، او کوشنده و پویانده‌ای بود
پرتوان که جویبارهای حرکت‌های انقلابی میهن و جهان را موشکافانه
بررسی کرد ، تجربه گرفت ، آنها را میقل داد و جویبارها را پرودخانه‌
دریستر تاریخ بدل کرد .

" سرخکوتنه

سیال در رودهای خون " (۲)

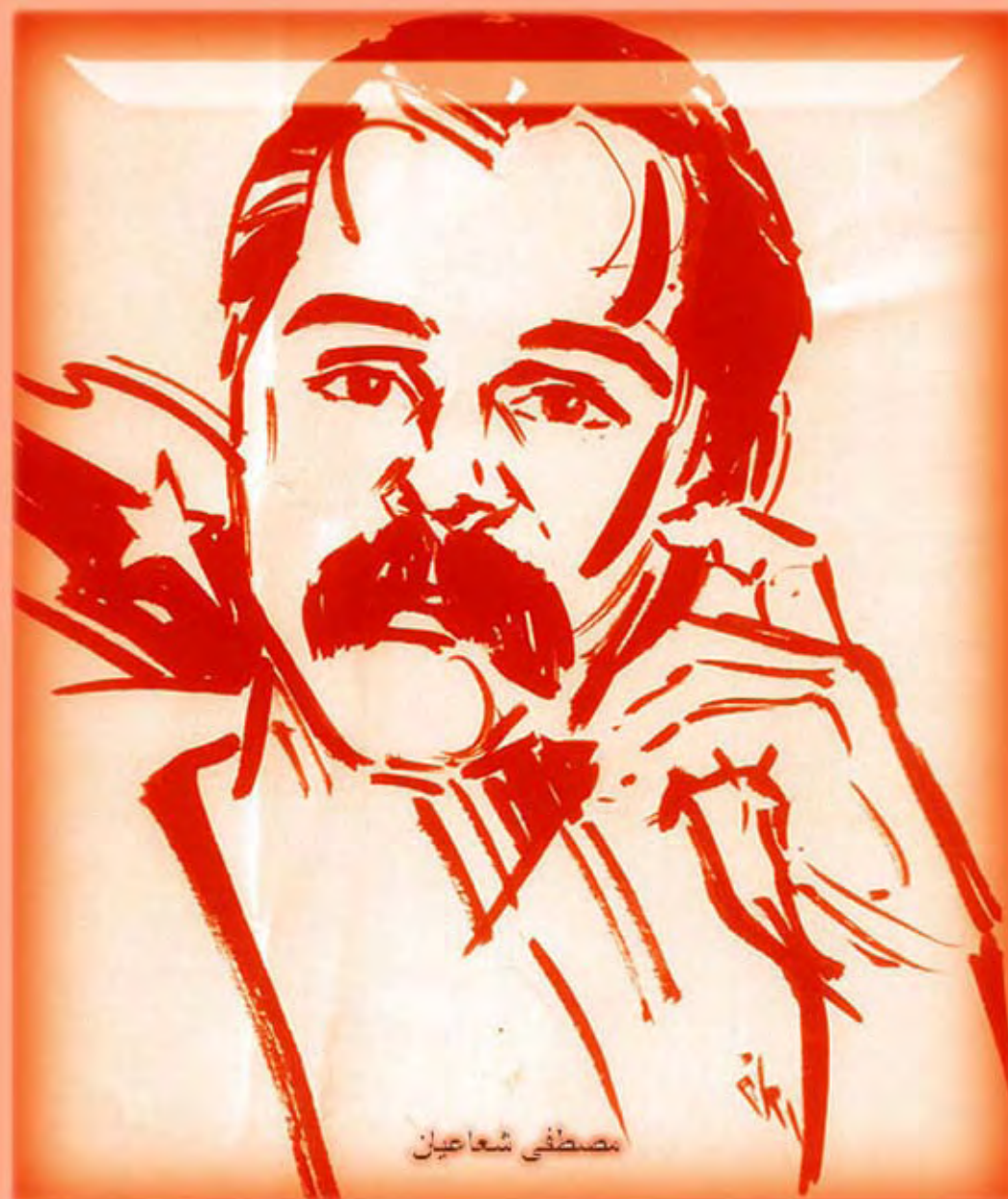
یک منظومه‌ی بلند

" جاری باد اندیشه‌های رود سرخ "





آخرين تصوير ميرزا گوچک



مصطفى شعاعين

مقدمه

برای تحلیل رویدادهای اجتماعی مربوط به زمانی معین، نمی توان کل جامعه و رویدادهای تاریخی گذرا را نادیده گرفت. و شتابزده به تحلیل پرداخت. اینکه پدیده‌ای اجتماعی زائیده چه نهادهای اجتماعی ای است، روابط پیچیده‌ی این نهادها که آن "پدیده اجتماعی" را بوجود می آورند، نقش عمده و یا غیر عمده‌ای که نهادهای مختلف اجتماعی در زمان های مختلف در اجتماعات گوناگون در بوجود آوردن "پدیده‌ای" بازی می کنند و یا دیگر مسائل این چنینی می باید مورد بررسی قرار گیرند. لذا قبل از پرداختن به اصل مطلب، وجهی نظرخویش را درباره‌ی ارزیابی تاریخی باز می نمایم.

۱- پدیده‌های اجتماعی ای که در حیات ملت ها در زمانی ظاهر می کنند را نمی توان ساده گرفت و آنها را جزا از گذشته و بی تأثیر از حرکتی که در زمانی دیگر ظاهر می شود، دانست. "پدیده‌های اجتماعی" ناشی از تکامل تاریخی - اجتماعی کار انسانهاست که بخاطر ضرورت زمانی - مکانی با شکل گیری و تأثیرگذاری "نهادهای مختلف" اجتماعی که سازنده آن پدیده‌هاست، در زمانی خاص در حیات انسانها ظاهر می شوند. انسان محصولی است از روند تکامل تاریخی - اجتماعی. این تکامل تاریخی - اجتماعی، خود را در نهادهای و مقوله‌های مختلف اجتماعی نشان می دهد. روابط تکامل تاریخی - اجتماعی این نهادها و مقوله‌های مختلف اجتماعی "پدیده‌ی اجتماعی" را بوجود می آورند. انسان محصولی می شود شکل یافته از این روابط تکاملی، که اگرچه زائیده و پرورده‌ی اجتماع است ولی خود نیز چیزی با اجتماع می دهد و تأثیر بخش خواهد بود در امر

سرعت بخشیدن یا سد کردن و یا جهت بخشیدن بحرکت های اجتماعی - با توجه به موقعیت خاص اجتماعی ای که به آدمی در زمان و مکانی خاص محول شده و یا برداشت و شخصیت اجتماعی ای که دارد، در این صورت، می باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ - " پدیده های اجتماعی " را بایستی تاریخی بررسی کرد و حرکتهای اجتماعی رخ داده در طول حیات انسانها، تقسیمات مختلفی که در آن صورت گرفته و حاصل این تقسیمات را بازشناخت.

ب - تقسیمات مختلف اجتماعی، رشد تکاملی کار اجتماعی انسانها و حرکت تکاملی مقوله ها و نهادهای اجتماعی خاص را بازشناخت.

پ - تکامل مقوله ها و نهادهای اجتماعی، وجهت های مختلفی که در طول تاریخ و در موارد مختلف نسبت به هم گرفته اند و می گیرند را بازشناخت.

ت - روابط مقوله ها و نهادهای اجتماعی، رشد یافتگی وجهت گیری های مختلفی را که در تقسیمات اجتماعی مختلف صورت گرفته و با گذشت زمان و تکاملی که در طول تاریخ در کل و جز این حرکتهای اجتماعی صورت می گیرد و خود موجب پیچیدگی این روابط می گردد، بازشناخت.

ث - دگمها را شکست، آیه پرستی را کنار گذاشت، مسائل را عینی بررسی گذاشت، علم را حاصل کوشش انسانها دانست و بطور تاریخی با شناسایی " پدیده های اجتماعی " و شناسایی روابط نهاد های مختلف، که بر رویهم تأثیر می گذارند به کشف حقایق پرداخت. با پیدا زاینکه فلانی گفته، و چون او گفته علمی است پرهیز کرد.

۲ - انسان حیوانی است که کار اجتماعی را یکمک افزارهای که ساخته و پرداخته خود است آغاز کرد و تکامل بخشید و خود در رابطه با این حرکت تکاملی قرار گرفت. حاصل این فراگرد تاریخی یعنی روابط دوگانه ای که انسان بر روی افزارهای ساخته خود، و افزارهای ساخته و بروی انسان، در جریان تاریخ گذاشته اند - تقسیماتی در حیات انسانها بوجود آورده است که می توان آنها را مورد بررسی قرار داد.

این تقسیمات از آنجا که شروع و حرکتش از یک منبع بوده دارای تشابهاتی است که هر چه زمان بر آن می گذرد، شکلی خاص به خود می گیرد، یعنی دارای تمایزها و ویژگی هایی می شود، چنین حالت

تکاملی را نیز پدیده ها و در نتیجه نهادهای بوجود آورنده این پدیده ها که در دل آن تقسیمات جای دارند با خود دارند و طبی می کنند. قریباً می گذرد و فراگرد تکاملی شکل و قوام می گیرند، و در نتیجه متمایزتر می شوند.

حاصل آن را در حیات بشری بصورت های گوناگون مشاهده می کنیم؛ مانند: تقسیمات قبیله ای، تقسیمات نژادی، تقسیمات طایفه ای، تقسیمات قومی، تقسیمات شهرها، کشورها و قاره ها و... انسان محصولی است از روند " تاریخی - اجتماعی ". در این روند اقزای ساخت انسان تکامل می یابد و انسان هم در رابطه با تکامل چیزی که بدست آورده شده تکامل می یابد.

نیز، در این روند، تقسیمات دیگری پدید می آیند، از جمله تقسیم کار بین زن و مرد؛ تقسیمات بزرگتری و کوچکتری، تقسیمات طبقاتی.

این تقسیمات خود پس از یک دوره، یعنی پس از این که گرد زمان بر آن ها نشست از همدیگر متمایز می شوند، اگر چه با تشابهاتی با هم خواهند داشت. همچنین هر چه از عمر آنها می گذرد پیچیده تر می شوند.

زمانی فرا می رسد که این تقسیمات اجتماعی آنچنان متمایز از یکدیگر و شکل یافته می شوند که بازشناسی آنها یکسان و شبیه به هم انجام نمی گیرد و آنچنان در مسیرهای گوناگونی قرار گرفته اند که بررسی نسبت بدیگری یکسان نیست، اگر چه وجوه اشتراک زیاد با هم دارند. روابط مختلف پدیده ها و نهادهای این تقسیمات نیز همین سرنوشت را دارند. لذا تکامل حرکتهای اجتماعی، کشورها و شهرها، ملت ها و شهروندان مختلفی را بوجود می آورد.

حال باید پذیرفت که رشد اختلافات و گسترش پیچیدگی پدیده های اجتماعی تا جایی پیش می رود، که بطور دقیق میان آنها تمایز حاصل می شود و از این رو باید هر یک را جداگانه بررسی کرد. روابط مختلف نهادهای مختلف این پدیده های مختلف نیز چنان پیچیده شده اند که نمی توان آنها را یکجا به نگرینست. سازمانها و گروه ها و عناصر وابسته با آنها که قالبی فکری می کنند سعی بر آن دارند که با هم با تشویری خویش منطبق سازند، در حالی که تشویری را با یستی با جا معه منطبق ساخت. و چنانی تکفیر آیه پرستان نخواهد توانست تکامل حرکتهای اجتماعی را منحرف سازد. آنها گردن خواهند کشید و خود را نشان خواهند داد.

۳ - قرنها گذشت تا سرانجام تقسیمات اولیه صورت گرفت . آنها هنوز شباهت های خود را حفظ کرده بودند . ولی باز پس از گذشت قرنها ، جدائی آنها از هم آنچنان وسعت گرفت که در زمانی خاص از تاریخ وجود دو نوع " شیوه تولید " در جهان رami شد ملاحظه کرد : T) یکی مربوط می شود به " تحول تاریخی اروپا " و حکومتی که در اثر برخورد دو طبقه متخاصم (یکی برده و دیگری برده دار) بوجود آمد . در واقع حکومت در رابطه با طبقه برده داران و نماینده این طبقه با طبقه دیگری رابطه برقرار می کرد ؛ ب) دیگری مربوط می شود به دولت های شرقی که در واقع استحاله نیروئی بود که منافع عمومی جماعت را در امر آبیاری (که خود ناشی از پراکندگی نسبی اجتماعات کشاورزی و در رابطه قرار دادن آنها برای تقسیم آب بوجود آمده بود) در نظر داشت . این نیروهای قلیل و ممتاز جامعه بدون رابطه با طبقه ای خاص ، در چهره سلاطین و خاندان و ایادی وابسته با آنها تظاهر می کرد . البته ضرورت بحث بیشتر در این مورد را در اینجا نمی بینم . ولی لازمه بازشناسی همه این مسائل تنها با شکستن " دکم ها " ضروریست و نباید از مزاحمت هایی که با کشف این حقایق از جانب دیگران تورها صورت می گیرد ابا داشت . مثال : در ۱۹۳۴ قبل از برگزاری کنفرانس لنینگراد حکم صادر شده بود که " خط سیر تاریخ جوامع بشری از مراحل سه گانه بردگی - فئودالیسم - بورژوازی " می گذرد . بدین سان بدست و به دلخواه دیگران توری ، قالبی متحجر تعیین کردند و آن سیر تکاملی را هم که در آینده طی خواهد شد از قبل باز شناختند و زحمت همه را کم کردند ! وجه تولید آبیائی را " بردگی نوع شرقی " بحساب آوردند ! که مرده گشان را همین ((یک تابوت است برای کسب روزی)) گویند ؛ " مرده گشی یک تابوت داشت . اگر مرده ای که به تورش می خورد بزرگتر از تابوت می بود ، دست و پایش را قیچی می کرد و چنانچه از حد آن کوچکتر بود مرده را می کشید که با اندازه تابوتش بشود " (ما برای تخت خواب پروکرسس)

آری ، تکامل حرکت های اجتماعی بسیاری از روابط و محاسبات را بهم زده است . اینک همه چیز را می بایست بازشناسی کرد . تکامل را در سطوح مختلف می توان بیان داشت . انسان و تکامل اعضا ، بدن و فکرش را نسبت به انسان اولیه در نظر بگیریم . چطور انسان کنونی در اثر حرکت تکاملی اعضا بدنش قادر است ظریف ترین و حساسترین کارها را انجام دهد که برای انسانهای قبل تصور انجام چنین کار -

های " ظریف و حساس " غیر ممکن بود . همینطور تحول فکر آدمی را در نظر بگیریم . از طرف دیگری به تکاملی که در کارهای مختلف که ساخته می فکرو دست آدمی است توجه شود . مثلاً تکامل محل سکونی آدمی نسبت به انسانهای اولیه ، پزشکی ، هزاران هزار چیز دیگر .

۴ - " پدیده های اجتماعی " ناشی از نهادهای مختلف اجتماعی و رابطه آنها با هم در سیر تکاملی تاریخ است که در زمانهای مختلف و در اجتماعات مختلف بشری نقش های متفاوتی دارند و در بوجود آوردن آن " پدیده اجتماعی " ، یعنی اگر انقلابی در جامعه ای صورت گیرد (" انقلاب " در واقع پدیده ایست اجتماعی) ، بیان این مطلب از پیش گفته شده ، که اقتضا دن نقش زیربنائی دار و نهادهای دیگر بوجود آورنده این پدیده اجتماعی ، یعنی نهادهای " سیاسی - فرهنگی " رویناست . برای من به هزار دلیل که بطور کوتاه گذرا با ذکر چند مثال به آن خواهم پرداخت ، قبول کردن نیست ؛ اگر چه اندیشمندی هر چه قدر بزرگ ، ضمن بررسی " مسائل اجتماعی " در زمانی و بنا بر روابطی در سرزمین و قاره ای خاص سایه روشنی از آن راطرح و با اینکه حتی قاطع بیان داشته باشد . باری : ۱) رابطه نهادهای اجتماعی و تأثیر پذیری آنها . روی هم برای به " شدن " در آمدن پدیده های اجتماعی ، در زمانهای مختلف و سرزمین های مختلف ، بطور متفاوت عمل می کند .

۲) - اگر تأثیر نهادهای نسبت به نهادهای دیگر اجتماعی ، در زمانی و محلی خاص " شدن " " پدیده های اجتماعی " را ناشی شد ، بیان کننده آن نیست که همیشه و در همه جا چنین باشد .

تمام روابط اجتماعی و تأثیر بخشی آنها بر روی هم و پدیده های اجتماعی بوجود آمده ناشی از آنها و تأثیر بخشی مجموع این پدیده ها بر روی پدیده های اجتماعی دیگر ، در ساختن یکدیگر متفاوت عمل می کنند . اگر چه حاصل کار همه آنها بر روی هم در مسیر " تکامل حرکت های اجتماعی " پدیدار می شود . و چنین پندارم : که مثلاً انقلاب بعنوان یک " پدیده اجتماعی " حامل تأثیر پذیری نهادهای مختلف اجتماعی (اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی) است که در رابطه با هم و تجربه اندوزی از " پدیده های اجتماعی " دیگر که در گذشته در همان سرزمین و با در حیات بشری صورت گرفته . اگر چه نهادهای از این نهادهای در زمان و محلی خاص می تواند نقش عمده ای بعهده بگیرد ، البته نه همیشه و نه همه جا . با توجه به جایگاه این نهادهای اجتماعی در تأثیر گذاری که هر لحظه (منظور از لحظه در

اینجا، زمانی است که در تاریخ یک جامعه‌ای وجود پیدا می‌کند (نهادهای که نقش عمده داشته جایش را بنهادهای دیگری دهد و این رابطه آنقدر شود در تو و پیچیده و تغییر پذیر است که ماده اندیشی است پذیرش اینکه اقتصاد همیشه نقش زیربنایی دارد. اگرچه در شروع تاریخ آدمی چنین بوده ولی تکامل تاریخ حرکت‌های اجتماعی که در حیات انسانها و زندگی ملت‌ها صورت گرفته و تغییرات و اثرگذارها متغیاتی که با خود داشته وضع فرق کرده است. بحث خود را با آوردن مثال‌هایی خاتمه می‌دهم.

یک - ویتنام پیروز را در نظر بگیرید. با رشد مسائل تولید که از حال ایران نیز خیلی عقب‌تر بود: آیا رشد و مسائل تولید، و بحرانهای اقتصادی ناشی از آن موجب، ظهور " پدیده اجتماعی" بنام " انقلاب" شد و در نتیجه نهادهای دیگری چون سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بعنوان روبنا، در رابطه با آن " زیربنای" دگرگون یافته یعنی " اقتصاد" در معرض دگرگونی قرار گرفتند؟! چنین نبود.

مبارزات رهایی بخش ملت ویتنام و بسیج کلیه مردم با وابستگی‌های مختلف طبقاتی تحت یک شعار، با تجربه اندوزی و الهام از " جنبش‌های انقلابی" چه در جامعه خود در گذشته و چه در دیگر ملت‌ها، و رشد نهادهای مختلف اجتماعی بوجود آورنده " پدیده‌ای اجتماعی" بنام " انقلاب" شدند و تأثیر بخشی آنها بر روی هم تأیید شد این " حادثه تاریخی" را در اجتماعی، حال آیا روابط تولید بهم خورد، که آنگاه نمایندگان " طبقه‌ای" چرخ حکومتی را بعبه گیرند و - حاکمیت سیاسی طبقه‌ای را مستقر سازند؟ یا اینکه: تکامل حرکت‌های اجتماعی این جامعه با بسیج شعارهایی که بار " فرهنگی - سیاسی" آنها افزایش داشت، در جهت مبارزات رهایی بخش ملی برای کسب استقلال و آزادی، همه طبقات را در آن جهت متشکل ساخت، که حاصل آن، راندن نیروی خارجی از آن کشور و دست یافتن " به حاکمیت ملی" بود. حال پرسیدنی است که آن نیروی اجتماعی، با هر اندیشه‌ای، پس از بدست گرفتن چرخ حکومتی برای برآورده ساختن خواستهای جامعه بنا بر فرض، ره‌بوی سوسیالیسم و خواسته‌های نیروهای زحمتکش که نیروی اصلی جامعه را بوجود می‌آورند طی می‌کند، و باز بنا بر فرض بطرف سوسیالیسم و جامعه بدون طبقه قدم می‌نهد، (البته نوشتن بنا بر فرض، که اگر سرنوشت دیگر کشورهای " برادری" چون چین و

شوروی نصیبش نگردد و انقلاب بخدا انقلاب بدل نشود) آیا در این مراحل طی شده از شعارهایی که برای بسیج مردم داده شد، تا شکل - گیری، قوام یافتن و... تا پیروزی، این نهاد اقتصادی نقش زیربنایی و عمدگی را بعبه داشت؟! و یا دیگر نهادهایی چون نهادهای فرهنگی و سیاسی که هر یک از این دونه‌ها در زمانهای مختلف و بطور متناوب، عمل تعیین کنندگی را بعبه داشتند؟ البته پس از پیروزی و حرکت بسوی " سوسیالیسم" نهاد اقتصادی می‌تواند جای آن دو دیگر را گرفته و نقش عمده داشته باشد که با زاین روابط بطور پیچیده‌ای در حال شکل گیری و تغییر هستند.

دو - فرانسه را در نظر بگیرید و تکامل حرکت‌های اجتماعی این جامعه را که بهر حال در خود دگرگونی‌های را دارد که موقوف خواهد پیوست، کی؟ زمان برای این نتوان تعیین کرد. آنچه مسلم است این است که سرنوشتش بستگی پیدا می‌کند به حرکت‌های اجتماعی و دگرگونی‌های ناشی از آن در کشورهای زیرسلطه، که رهایی آنها سبب بوجود آمدن بحران‌هایی، در کشورهای سرمایه‌داری می‌شود، که ناشی از حفظ مواد خام برای خود، و دیگر بازار نبودن برای کشورهای مشابهی چون فرانسه باشد. کشور سرمایه‌داری فرانسه و کشورهای این چنینی بخاطر از دست دادن بازارهای خود و دست‌رسی نداشتن بمواد خام، بحران‌های اقتصادی را به‌همراه دارند. تأثیر پذیری‌ای که ناشی از " پدیده‌های اجتماعی" دیگر و رشد تکاملی و تأثیر - گذاری نهادهای مختلف اجتماعی در درون این کشور " شدنی" را سارمی آورند. این " شدن" را با دگرگونی در روابط اجتماعی مسلط و نقشی را که نهادهای مختلف اجتماعی بر رویهم دارند برای بوجود آمدن " پدیده‌ای اجتماعی"، جانشین. در این جامی توان گفت نهادهای که نقش عمده بعبه می‌گیرد در مقابل دیگر نهادهای " نهاد اقتصادی" است، و شعارهایی هم که بسیج مردم را ضروری می‌سازد اقتصادی است و نیروی اساسی شرکت‌کننده در این " انقلاب" هم خواستی اقتصادی دارد که بدنبال شعارهای اقتصادی در سازمان‌های سیاسی متشکل می‌شوند. اگرچه آن نهادهای دیگر نیز نقشی اساسی بعبه دارند و همه آنها هم دگرگونی می‌سازند. و باز اینکه، این نهادهای مختلف، بطور متناوب عمل می‌کنند و در حال تغییر هستند و یکی جای دیگری را در زمانی دیگری می‌گیرد و نقش عمده پیدا می‌کند. سه - انسان عنصری است اجتماعی. تلاش و همبستگی نیروی از این عنصر، بوجود آورنده واحد اجتماعی می‌شود، که بنا بکسرت‌ردگی

و روابطی که با هم دارند، بنام‌های مختلف اجتماعی مفهوم پیدا می‌کنند، که در واقع وابستگی‌های اقتصادی نیست که فقط به نیروی ازجا معه و باعصری از آن جامعه مفهومی خاص می‌بخشد، بلکه آن نیرو و عنصر اجتماعی در رابطه با وابستگی‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اوست که مفهوم پیدا می‌کند. لذا یک "عنصر اجتماعی" بصرف اینکه از نظر شغلی کارگرمی باشد و درمنازه یا کارگاهی کارکنند زندگی نامرئی هم داشته باشد و در واقع از نظر فکری و مواضعی که می‌گیرد، منافع نیروی اجتماعی استثمارکننده را به همراه آورد، و یا پزشک و مهندسی که از نظر شغلی غیرکارگرمی است ولی همواره تفکر و مواضع او را بطرف خواستهای زحمتکشان باشد، اگرچه از نظر زندگی نیز مرفه و با نسبتا مرفه باشد، لذا همانطور که روابط و اثربخشی نهادها و مقوله‌های مختلف اجتماعی "پدیده اجتماعی" را بوجود می‌آورد، نتوان گفت که نهادی بطور مطلق و همیشه نقش عمده و حالت زیربنایی دارد. در مورد یک عنصر اجتماعی نیز چنین صادق است، و داشت و نداشت اقتصادی، وابستگی‌های طبقاتی را بوجود نمی‌آورد، بلکه تفکر و مواضع آدمی در رابطه با خواستهای طبقاتی است که وابستگی‌های طبقاتی را بیان می‌دارد. کوتاه سخن، نه نهادی نسبت به نهادهای دیگری در وجود آوردن "پدیده اجتماعی" می‌تواند بطور مطلق و همیشه نقش عمده و زیربنایی را داشته باشد و دیگر نهادها روینا و تابع و غیر عمده، و نه وابستگی‌های منفی، شغلی و داشت و نداشت اقتصادی؛ بلکه مواضع آدمی است، نسبت بیک پدیده اجتماعی که، شکل یافته، از نهادهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی است، و حرکتی که در زندگی نسبت به آن "پدیده اجتماعی" نشان می‌دهد، وابستگی طبقاتی او را مشخص می‌سازد.

در زندگی سیاسی روزمره آدمی، این مسائل به‌زار گونه خود نشان می‌دهند و واقعیتی را بیان می‌دارند.

اما این تکامل حرکت‌های اجتماعی که بدنبال تقسیماتی که آنها نیز ناشی از فراگرد تکاملی تاریخ بشری است و در تاریخ ملت‌ها صورت گرفته، و پدیده‌های بیشماری را که در زمانهای مختلف تظاهر کرده و هر یک با افول خویش نوعی را بجای گذاشته که پشت بگذشته خود دارد و رو در پیش، که بعبارتی از گذشته می‌گیرد و به آینده می‌دهد و فراگرد تکاملی را غنای می‌بخشد. این حرکت‌ها همواره ادامه دارد و می‌سازد و می‌سازد. لذا برای ورود بمسئله اصلی یعنی "پدیده اجتماعی" که بدنبال "پدیده‌های اجتماعی

دیگر " که آنها نیز پس از تکامل تاریخی آدمی و تقسیمات ناشی از آن در حیات ملتی بنام " ایران " بنام " انقلاب جنگل " پدید آمد، نیاز ببررسی تاریخی است، چون " پدیده‌های اجتماعی " را با پستی تاریخی بررسی کرد. لذا بررسی کوتاهی از تاریخ این فلات تا آنجا که حوصله این نوشته، قلم، وقت و اسنادی که در دسترس قرار دارد و بدان می‌توان مراجعه کرد و از نظر نسبی بدرد این نوشته می‌خورد، لازم است.

۵ - ایران قبل از اسلام همواره یکی از بر قدرت‌ترین امپراتوریهای زمانه بود که بر قسمت بزرگی از جهان سلطه داشت. وجود این امپراتوری و سلطه طلبی روز افزونش، تضادهای گونه بگونه‌ای را همیشه در خود داشته و رشد می‌داده تکامل تاریخ اجتماعی ایران ناشی از وجود چنین تضادهایی است که در اینجا دو جبهه آنرا بیان می‌داریم.

اگر بخواهیم ایران قبل از اسلام و شکوه و جلالتی را که ناشی از همان " قدرت طلبی " اش بود، در این زمان بقضاوت بنشینیم و معیارهایی را بکار ببریم که با آنها خوب و بد این دوران قضاوت می‌شوند، قدر مسلم بسیاری از مسائل آن زمانی را محکوم خواهیم ساخت و اگر انسانی جسور و در عین حال واقع گرا بر پایه به دوران - های تاریخ مسئله‌ای را بررسی و سپس بقضاوت گذارد، توسط عده‌ای نا آشنا به " دوره‌های تاریخ " و نابخرد، به نامهای بوج و بی محتوای برجسته می‌خورد، و جبهه دیگر، ایران قبل از اسلام با توجه به دوره‌های تاریخ از شکوه و جلالتی برخوردار بود، که وجود آن دوران تاریخی با آدمی غرور می‌بخشد، که چطور ملتی از عظمتی برخوردار بود و توانست به جهان بشری غنا بخشد. این شکوه در طول زمان مردم این سرزمین را بر آن می‌داشته که برای حفظ آن در خود پیوندی بوجود آورد و همبستگی ملی را توسعه بخشد. وجود جنگها، شکست‌ها و بهر روزیهای ناشی از آن و زمانی که به مرور تاریخ این ملت می‌خورده، به این " همبستگی ملی " تکامل می‌بخشد. مابین این ادعا را پس از شکست‌هایی می‌بینیم که دشمن قادر بوده مردم را زیر سلطه خویش قرار دهد، که چطور از فرصت‌ها استفاده می‌شد، برای بشمر رساندن خواسته‌های خویش مبنی بر رهایی جامعه از قید و بند دشمن که در وجود همبستگی ملی نمایان می‌شده. این پدیده‌های اجتماعی که در حیات ملتی تظاهر می‌کنند و به تکامل تاریخ اجتماعی این جامعه حیات می‌دهد، همبستگی ملی را عمق می‌بخشد و ملتی را می‌سازد ((تاریخ -

ساز و بارآور)) که از فرهنگی فئابرخورداری باشد، که سربه رهایی آدمی از هرگونه استثمار و بهره‌کشی از جهان دارد.

نمای دومین چهره را در جنبش‌های خودجوش می‌بینیم که چنان نیروی رنج‌بر برای رهایی از یوغ ستم بخود می‌آید و بساط حاکمان را به خطر می‌اندازد. اداسه‌حیات اینگونه مبارزات مردمی را ما زیاد در تاریخ این جامعه سراغ داریم. اگرچه بسبب‌هایی که آن‌هم بستگی "بدورانهای تاریخ" و وجود روابط حاکم دارد، پیروزی همیشگی را با خود نداشته ولی قدر مسلم "تکامل" بخشیده چنین حرکت‌های تاریخ‌سازی را. در واقع خود این جنبش‌ها ناشی از ستم سیستمی بود، که بحسب اخذ مالیات‌ها و خراج‌ها از اینها گرفته می‌شده و بکار لشکرکشی‌ها و رفا حاکمان و سلاطین می‌رسیده. این دوچهره که می‌توان بنام دو "جریان اجتماعی" بحساب آورد؛ در واقع تا قبل از استعمار در دو رابطه مختلف هم‌دیگر را می‌یافتند.

از آنجا که حکومت‌ها و اقتدارآنها به "حاکمیت ملی" وجود می‌بخشید، زمانی که با دشمن خارجی جامعه روبرو می‌شد، کل بدنه جامعه در رابطه با علاقه‌مندی و همبستگی ملی بگونه‌های مختلف نیروی سپاهی بحساب می‌آمدند، که مستقیم و یا غیرمستقیم به پاسداری جامعه می‌آوردند و در این حالت "پدیده‌های اجتماعی" بنام جنبش‌های ملی نمایان می‌گردید. تکامل حرکت‌های اجتماعی جامعه با تجربه‌اندوزی از گذشته "جنبش ملی" که در حال شکل‌گیری بود فنا می‌بخشید. در حالت دوم نیروهای زحمتکش جامعه بخاطر ستمی که با آنها روی می‌آورد، علیرغم اینکه در مورد مسائل ملی و در مواقعی که جامعه مورد خطر قرار می‌گرفت از سوی دشمن خارجی بخاطر حفظ و پاسداری میهن همبستگی را ضرورت می‌دانستند و در دفع نیروی بیگانه با قدرتهای ممتاز و بالانشین و میان‌جامعه بر علیه دشمن مشترک همداستان می‌شدند، ولی در زمانهایی هم تضادهایی که ناشی از مسائل درونی خود جامعه بود، این نیروی بارآور و تاریخ‌ساز را به هم فشرده می‌کرد و قیامی را ابداع می‌دید که در نوشته به "جنبش‌های مردمی" نام نهاده شده.

وجود تضادهایی که بین این دو "جریان اجتماعی" وجود دارد از سویی و تضادهایی که مجموع این دو جریان با هم با "جریان اجتماعی" دیگر بنام نیروی خارجی حامل می‌کنند به تکامل تاریخ اجتماعی ملت و جهان بشری فنا می‌بخشد. تکامل آنرا در رشد

جنبش‌های مختلفی که یکی پس از دیگری صورت می‌گرفت ملاحظه می‌کنیم. رشد تکاملی "پدیده‌های اجتماعی"، رشد نهادها و مقوله‌های اجتماعی تشکیل دهنده پدیده را به همراه دارد، و رشد تکاملی نهادها و مقوله‌های اجتماعی، رشد "پدیده اجتماعی" ناشی از آنها را به دنبال می‌آورد و مجموعه این نهادها و پدیده‌های اجتماعی، دیگر پدیده و نهادها را مختلف را. لذا می‌توان گفت که در زمانهایی که مثلاً ایران زیر "سلطه" یک نیروی خارجی است، تمام بدنه جامعه متحده عمل می‌کنند که "بحاکمیت ملی" قوام بخشد و جنبش‌های ناشی از آن رنگ "ملی" و یا "ملی-مردمی" دارد و در زمانهایی هم که حاکمان و دولتمندان را نیروی خودی بوجود آورده و رنج ناشی از فقر و استثمار، نیروهای هم‌سرنوشت را به هم متحد می‌سازد و جنبش را بارآور است که رنگ "مردمی" آن پدیدار است.

جنبش‌های ملی قبل از ساسانیان در دوره‌هایی چون پس از شکست داریوش سوم و حاکمیت سلوکیان، و جنبش‌های "مردمی" در این دوران یعنی از سالیهای ۵۲۲ قبل از میلاد که با احتمال قوی قبل از این دوران نیز چنین جنبش‌هایی وجود داشته، و دلیل بر این مدعی این که "پدیده‌های اجتماعی" نمی‌توانند غفلت در زمانی ظاهر شود اگر از گذشته نگرفته باشد و گذشته آن چنین "پدیده‌هایی" را تجربه نکرده باشد، اگرچه خیلی ناقص تر و ناکام‌تر، ولی آنچه مسلم است و تاریخ بازگو می‌آورد وجود چنین جنبش‌هایی است در سالیهای ۵۲۲ قبل از میلاد. با این اختلاف که "غربیان شرق شناس" وابسته "بکنگره لنینگراد" در سال ۱۹۳۴ آنرا "کودتای گشومات" خوانده و در واقع کودتای درباری بحساب آورده‌اند و اینکه دوران را "برده‌داری" دانستند، و اگر تاریخ را (نه انسان که دیکتاتورها می‌نویسند)، بررسی کنیم این جنبش‌های مردمی نه کودتا بوده و نه در "دوران برده‌داری" بلکه "جنبش" بوده و نام جنبش‌های دهقانی با آنها تعلق می‌گیرد. حامل سخن اینکه، هر دو چهره، این جنبش‌ها "جه ملی و جه مردمی" را در زمانهای قبل از ساسانی داریم، که به علت عدم وجود اسناد کافی، پرهیز از در افتادن موضوع و اینکه از غرق تاریخ شدن جلوگیری بشود، لاجرم به همین یادآوری کوتاه مبنی بر وجود چنین جنبش‌هایی بسنده می‌کنیم. قبل از اسلام را از هخامنشیان آنهم کوتاه و گذرا پسنده دانیم.

و اما پس از اسلام و در زمانهایی که اعراب، مغولان، تاتارها و حاکمیت داشته‌اند، "مذهب" سلاحی بود در خدمت و بشمار

ساز و بار آور)) که از فرهنگی قنار خوردار باشد. که سربزه‌های آدمی از هرگونه استثمار و بهره‌کشی از جهان دارد.

نمای دومین چهره را در جنبش‌های خودجوش می‌بینیم که چنان نیروی رنج‌بر برای رهایی از یوغ ستم بخود می‌آید و بساط حاکمان را به خطر می‌اندازد. ادغام حیات اینگونه می‌آزاد مردمی را مازید در تاریخ این جامعه سراغ داریم. اگرچه بسبب‌هایی که آن‌ها ستم‌بستی "بدورانهای تاریخ" و وجود روابط حاکم دارد، بی‌سروزی همیشگی را با خود نداشته ولی قدری "تکامل" بخشیده چنین حرکت‌های تاریخ‌سازی را. در واقع خود این جنبش‌ها ناشی از ستم سیستمی بود، که به صورت اخذ مالیات‌ها و خراج‌ها از اینها گرفته می‌شده و یکبارگی سرکشی‌ها و رنای حاکمان و سلاطین می‌رسیده. این دوچهره که می‌توان بنام "دو" جریان اجتماعی "بحساب آورد؛ در واقع تا قبل از استعمار در دو رابطه مختلف هم‌دیگر را می‌یافتند.

از آنجا که حکومت‌ها و اقتدارآنها به "حاکمیت ملی" وجود می‌بخشد، زمانی که با دشمن خارجی جامعه روبرو می‌شود، کل بدنه جامعه در رابطه با علاقه‌مندی و همبستگی ملی بگونه‌های مختلف نیروی سیاهی بحساب می‌آیند، که مستقیم یا غیرمستقیم به پاسداری جامعه می‌آوردند و در این حالت "پدیده‌های اجتماعی" بنام جنبش‌های ملی نمایان می‌گردید. تکامل حرکت‌های اجتماعی جامعه با تجربه‌اندوزی از گذشته "جنبش ملی" که در حال شکل‌گیری بود فنا می‌بخشد. در حالت دوم نیروهای زحمتکش جامعه بخاطر ستمی که با آنها روی می‌آورد، علیرغم اینکه در مسائل ملی و در موافقتی که جامعه مورد خطر قرار می‌گرفت از سوی دشمن خارجی بخاطر حفظ و پاسداری میهن همبستگی را ضرورت می‌دانستند و در دفع نیروی بیگانه با قدرتهای متنازع و بالاترین و میانجامه بر علیه دشمن مشترک مبادات می‌شدند، ولی در زمانهایی هم تضادهایی که ناشی از مسائل درونی خود جامعه بود، این نیروی بارآور و تاریخ‌ساز را به هم فشرده می‌کرد و قیامی را حادتر می‌دید که در نوشته به "جنبش‌های مردمی" نام نهاده شده.

وجود تضادهایی که بین این دو "جریان اجتماعی" وجود دارد از سوی تضادهایی که مجموع این دو جریان با هم با "جریان اجتماعی" دیگر بنام نیروی خارجی حاصل می‌گردد تکامل تاریخ اجتماعی ملت و جهان بشری فنا می‌بخشد. تکامل آنرا در رشد

جنبش‌های مختلفی که یکی پس از دیگری صورت می‌گرفت ملاحظه می‌کنیم. رشد تکاملی "پدیده‌های اجتماعی"، رشدتها و مقوله‌های اجتماعی تشکیل دهنده پدیده را به همراه دارد، و رشد تکاملی نهادها و مقوله‌های اجتماعی. رشد "پدیده اجتماعی" ناشی از آنها را به دنبال می‌آورد و مجموعه این نهادها و پدیده‌های اجتماعی، دیگر پدیده و نهادها را مختلف را. لذا می‌توانست که در زمانهایی که مثلا ایران زیر "سلطه" یک نیروی خارجی است، تمام بدنه جامعه متحد عمل می‌کنند که "بحاکمیت ملی" قوام بخشد و جنبش‌های ناشی از آن رنگ "ملی" و یا "ملی-مردمی" دارد و در زمانهایی هم که حاکمان و دولتمندان را نیروی خودی بوجود آورده و رنج ناشی از فقر و استثمار، نیروهای هم‌سرنوشت را به هم متحد می‌سازد و جنبش را بارآور است که رنگ "مردمی" آن پدیدار است.

جنبش‌های ملی قبل از اسلامیان در دوره‌هایی چون پس از شکست داریوش سوم و حاکمیت سلوکیان، و جنبش‌های "مردمی" در این دوران یعنی از سالهای ۵۲۲ قبل از میلاد که با احتمال قوی قبل از این دوران نیز چنین جنبش‌هایی وجود داشته، و دلیل سراسر مدعی این که "پدیده‌های اجتماعی" نمی‌توانند غفلت در زمانی ظاهر شود اگر از گذشته نگرفته باشد و گذشته آن چنین "پدیده‌هایی" را تجربه نگرفته باشد، اگرچه خیلی ناقص تر و ناکام‌تر، ولی آنچه مسلم است و تاریخ بازگو می‌آید وجود چنین جنبش‌هایی است. در سالهای ۵۲۲ قبل از میلاد، با این اختلاف که "غربیان شرق شناس" وابسته "یکتیکره لنینگراد" در سال ۱۹۳۴ آنرا "کودتای گئومات" خوانده و در واقع کودتای درباری بحساب آورده‌اند و اینکه دوران را "برده‌داری" داشتند، و اگر تاریخ را (نه انسان که دیکتورها می‌نویسند)، بررسی کنیم این جنبش‌های مردمی نه کودتا بوده و نه در "دوران برده‌داری" بلکه "جنبش" بوده و نام جنبش‌های دهقانی با آنها تعلق می‌گیرد. حامل سخن اینکه، هر دوچهره این جنبش‌ها "جهلی و مردمی" را در زمانهای قبل از اسلامی داریم، که به علت عدم وجود اسناد کافی، به‌ویژه از دوران تمدن موضوع و اینکه از غرق تاریخ شدن جلوگیری بشود، لاجرم به همین یادآوری کوتاه مبتنی بر وجود چنین جنبش‌هایی بسنده می‌کنیم. قبل از اسلام را از هخامنشیان آنهم کوتاه و گذرا بسنده دانیم.

و ابایی از اسلام و درویشان که اعراب، مغولان، تاتارها و حاکمیت داشته‌اند، "مذهب" سلاخی بود در خدمت و بنابر

رساندن جنبش‌های " ملی و مردمی " که ، هر دو با هم و تا رجوع به
 سلطه خارجی وجود داشته‌ه‌مسان با این سلاح بر علیه دشمن عمل می-
 کردند و دشمن نیز با " سلاح مذهب " عمل سرکوب را انجام می داد ، و
 در واقع " سلاح مذهب " سلاحی بود چون " شمشیر دوسر " که قبل از
 اسلام حاکمان و دولتمندان غیر بیگانه ولی بهره‌کش " جنبش‌های
 مردمی " را با این سلاح ، و جنبش‌های مردمی نیز همچنان با این
 سلاح به جنگ حاکمان بهره‌کش می رفتند . و پس از اسلام در دوران‌هایی
 که " حاکمیت بیگانه " استقرار داشت - " سلاح مذهب " بدست
 حاکمان وسیله سرکوب جنبشی می شد ، که با " ملی مردمی " آن‌ها
 در ارتباط داشت ، و اینگونه جنبش‌ها نیز ، با همین سلاح بر علیه حاکمان
 که آنها نیز با " بیگانه و بهره‌کشی " هر دو را یکجا با هم داشتند .
 خلاصه مذهب همیشه در تمام جنبش‌های این سرزمین نقش داشته ، و بصورت
 سلاحی در دست هر دو نیروی متخاصم بکار می رفته ، با استثنائی که
 قبل از اسلام ، جنبش‌های ملی بر علیه بیگانه " سلاح رعاشی " را برای
 بیرون راندن نیروی خارجی بکار می گرفته است . لذا این " پدیده
 مذهب " را چه قبل و چه بعد از اسلام روبرو هستیم . در قبل از اسلام .
 در زمان هخامنشیان ، جنبش‌های دهقانی نیز جنبش بوده و رهبری آن
 نام " مغ " بخود گرفته که علیرغم صحت و سقم قضیه که او " مغ "
 بوده یا نه ... ؟ ولی خود بیان دارند وجود مذهب بعنوان اندیشه
 اجتماعی است که می تواند بصورت سلاحی در خدمت جنبش قرار گرفته
 شود . و آن جنبش‌های عظیم دهقانی را ب حرکت درآورد . و با دیگر
 جنبش‌های مردمی چون مانیان - مزدکیان که همه جا گیر و پیرا رسید ،
 که وجود فقیر و استثمار رزمینه مادی آنها بوجود می آورد و کسانی چون
 " مزدک " با سلاحی بزرگ " و جامعه گیر و پذیرفتنی جنگ حاکمان
 بهره‌کش می شتابند ، و آنها نیز با همین سلاح سرکوبی آنها برداختند ،
 و توده تشکیل دهنده و جانباز این جنبش و رهبر خردمندش را بنزیر تیغ
 گرفتند . که اگر شکست خورد ولی با زندگی حیات بخش همه جا سروکار
 پیدا می کنیم ، و همواره در بستر تاریخ میقل می یابد و بارآور است
 و " جنبش باد " .



بیروزی اسلام در ایران : واگشتن ایرانیان

از زمان ساسانیان ، دین زردشت و سیله ای برای حفظ و حراست سلطنت پشمار آمد ، در حالیکه زودتشت زمان هخامنشیان چیزی جز این بود . زودتشت و انسان در رابطه با آن در هر وقت و کردار و رفتن آزاد بود و فقط در روابط با انجام فرائض دینی اخلاقی اجباری را متوجه خود می دانست . دین بر آن فرمان نمی راند و وحشی شیز وجود نمی آورد ، در حالیکه زودتشت زمان ساسانی انسان را در مقابل هزاران نیروی مقتدر روبرو می ساخت که بایستی کارهای خویش را با آنها منطبق سازد . مغها در تمام زندگی آدمی داخل می شدند و زندگی را پیچیده و مجال مراجعه بعقل را می گرفتند .

رهبانیت و سلطنت هم دیگر را قدرت می بخشیدند و هر دو در چارل مردم هم دیگر را باری می کردند ، " موبد موبدان " علاوه بر اینکه رهبری روحانیت را بعهده داشت در امر حکومت و سلطنت نیز دخالت می کرد ، چنانچه شاه نیز چنین حالت دوگانگی را با خود داشت و در حسابت " موبدان " قدرت می گرفت . شاه " موبد موبدان " را انتخاب می کرد ولی این منتخب دخالت تام داشت در امر حکومت . در واقع " موبدان " زمان هخامنشی خدمت خلق را برگزیده بودند و معیدی وجود نداشت ، در حالیکه در زمان ساسانیان . موبدان زنجیر بدست و پای مردم می زدند و در کوچکترین حوادث روزمره دخالت می کردند . و باری ، دین وسیله ای برای سرکوب و بفتح دولت بر علیه مردم شد .

ایرانیان ادیان زیادی داشتند که در واقع در " زردشت " جل شدند . زردشت هخامنشی دین حکومتی نبود و شد و پیوسته مردم را به کارهای نیک راهنما بود ، و بنای آمرزش را برافرازد می گذاشت و ناخی از منازره معتد و پیوسته ای می دانست که همواره بین نیکی و بدی در جریان است . بهشت را منزلگاه کسان نیک کردار و دوزخ را جایگاه پلیدان می دانست . زندگی را در امر کشت و ورزی و اتحاد

بخش اول

خانوادگی می دانست و گوشه نشینی و عزلت را بپهلو می دانست و خلاصه چیزهایی این چنینی ، که بهر حال روح می بخشید بزندگی ، و روح انسان دوستی را گسترش می داد . دگر دینی که جامع گیر بود مانی بوده که گرفته شده ای از مسیح و بودا و زردشت را با خود داشت و رستگاری همگانی را زندگی مطلوب می دانست .

فلسین ثالثه جامع شناس فرانسوی می نویسد : " ایرانی معتقدات مذهبی بسیار بزرگ به جهان عرضه داشته است در آغاز و قبل از هر چیز مفهوم مبارزه عظیم جهانی میان نیک و بد است . وی توان همانطور که زردشت گفته است مثلاً آنرا بیکار عدالت و ظلم و یا صلح و جنگ نام نهاد . این عقیده بسیار ارزنده چنین نتیجه دارد که انسان باید در این نبرد وسیع شرکت کند و زندگی خود را با آن مربوط سازد . این مفهوم عالی با نیکی سازش دارد و اصول اخلاقی زردشتی را می سازد که عبارتست از : راستی ، دوستی ، کارفرمان ، سازگاری خانوادگی .

در کنار دین بزرگ ایران ، مهرپرستی به پیشرفت فکر پروری و اخوت کمک کرده است ، یا حداقل احساس امید را در میان پیروان خویش گسترش داده است .

آئین مانوی دارای ارزش عالی است چون ایمان دارد که میان معتقدات کلیه ادیان بزرگ اتحاد و اتفاق ممکن است . (۳)

مزدک پسر با مداد ، در ابتدا به مانی گروید ولی از آنجا که روحی گستاخ داشت و تجربه کرده بود که زحمت و استقامت ناشی از آنرا با حل و پندنا مه نتوان حل کرد ، و اعتقاد به نبرد و اصل " نور - ظلمت " گرفته شده از زردشت ، را داشت و سعی را که به جمع می رفت ، در زمان ساسانیان ، راه حلش را جنگ بی ایمان می دانست ، و تقسیم ثروت که ناشی از کار مردم بود ، را ضروری می دانست . لذا مزدک و مزدکیان به خاطر سختی که به مردم می رفت قیام کردند . قیام پایه گرفت و ریشه آن همه چاکیز شد ، دستگاه مغان و راهبان و دولت مندان حکومت ، به لرزه درآمدند و با هم در ریشه کن کردن آنها همت کردند .

نهفت از پشتیبانی نیروی عظیمی از خیل رنجبران و بهره دهان برخوردار شد و استثمارگران حکومتی و راهبان را بفکر انداخت . در نتیجه خسرو نوشیروان دادگر ، با خواست کاهنان زردشتی و مسیحی مزدک را بقتل رساند و پیروانش را از دم تیغ گذراند . آنچه مزدک و نهفت مزدکیان با خود داشت ، برقراری زناشویی ، تقسیم اموال بین مردم و اعتراض بر علیه حرمسراهای شاهان و انبان سرمایه و مال

که توسط آنها صورت می گرفت ، گرچه این نهفت از دم تیغ گذشت ، ولی خون آنها با خاک درهم آمیخت ، و بعدها خود نشان داد ، که خواهیم دید .

ساسانیان فربه شده از ناز و نعمتی که ناشی از جبال و غارت ملتی بود ، عمرش بسر می آمد ، لذا در مقابل یورشهای پی در پی سواران عرب که نیروی ایمانش را و گستاخی فتح می بخشید از پای درآمد . روی این شکست و پیروزی رقیب و تولدی دیگر که با خود دارد بایستی تعمق کرد .

فقر ناشی از جبال توسط درباریان ، کاهنان و اعیان و اشراف ، رشد حرکتی را در دل جامعه آتشتن شد . حاصل آن جنبشهایی بوده که در ابتدا بصورت غیر قهرآمیز با پندها و رهنمودهای مانی و از خود نشان داد ، اگر چه چاره نبخشید ولی فرزندی گستاخ و سرکش را ثمره داد . مزدکیان به تیغ پناه آوردند و تقسیم ثروت را ضروری دانستند . این جنبش اگر چه در ابتدا توانست انبارهای غله را تقسیم کند ، ولی در مقابل قدرت لشکریان شاه تاب نیاورد و از دم تیغ گذشتند .

خون آنها زمینه را آماده ساخت ، و اسلام که با شعاری پاک مردمی به نبرد چپا و لگران ساسانی می شتافت پذیرا شد . ولی توجه شود اسلام و شعارهای مردمی اش را ، نه عرب و کتاب سوزبهاش را .

سلطان اولین ایرانی است که به اسلام روی آورد و از نزدیک ترین یاران محمد شد . اگر گفته شود که محمد بعد از علی سلمان را باور داشت اغراق نیست . سلمان را در باره اش بسیار گفته اند ، ولی آنچه مسلم است تبحری است که او در خندق سازی داشت و اغلب پیروزی جنگهای اسلام ، ناشی از تبحری است ، که او به خرج می داد ، مخصوصاً در حفظ و حراست مدینه . گفته اند که او مزدکی بوده و در زمان یورش به مزدکیان جان سالم بدر برد و به اصحاب پیغمبر درآمد و در بتمسک رساندن سقوط ساسانیان نقشی ارزنده بعهده داشت .

سلطان چهره ای بود آشنایه حقایق علمی و مذهبی ، و عالم و دانشمند ، که اعراب با او حسد می بردند . او و چهره های علمی دیگر ، زمینه حرکت های ملی ایرانیان بودند بر علیه سلطه اعراب که دامنه و رشد آنها را خواهیم دید .

اسلام بخاطر آمادگی شرایط اجتماعی ایران ، و شعارهای مردمی که با خود حمل می کرد ، رهائی جامعه را از زیر یوغ ستم درباریان و کاهنان سبب شد . ولی عرب که ارتش نهفت اسلامی را بوجود آورده بود ، با اسلام که زبان فرهنگی اش می بود ، پس از پیروزی را بطنه سلطه

گری را حاکم کرد. تضاد بگونه‌ای دیگر رخداد نشان داد، نطفه بسته شد، نیاز، ضرورت سازمانهای زیرزمینی را بوجود آورد. اسپران بیشمار جنگهای خانمان برانداز، محرمانه بتوافق هائی رسیدند، که نتیجه آن تدارک سازمان زیرزمینی بود و اولین اقدام این سازمان قتل عمر بود که با اجرا درآمد. این تروریستی بدست ابولؤلؤ فیروز از مردم نهانند صورت گرفت. گویند ابولؤلؤ زمانی که اسیران نهانند را به مدینه می بردند چهره غمزده کودکان و بزرگان اسیر را نظاره می کرده، حاصل این نگاه کینه ایست که در دل او شکل گرفت و در مسجد خنجر بدست، با قتل عمر، کار سازی نمود. فراموش نشود که عمر جنگهای علیه ایران را رهبری می کرد، لاجرم ایران و غارت و تقسیم غنائم و آتش سوزیهای کتابها و... توسط لشکری انجام گرفت که رهبری بدست عمر بود. جامعه کینه اش بخاطر این آتش سوزی و غارت ها و... متوجه رهبری این لشکر غارت گر شکل گرفت و آن "عمر" بود.

فیروز پس از قتل عمر قصد فرا داشت که بقتل رسید. گویند پس عمر پس از انجام گرفتن کار، قسم یاد کرد "... من خلقي را بکشم که ایشان در این کار همداستان بوده اند"

عمر کشته شد و عبدالله بن عمر از سر خاک پدر خانه "هرزمان" رفت و او را بقتل رسانید پس میگوید غلام سعد این ابی و قاص را نیامرز بقتل رسانید. علی این چهره پاک مردمی گفت که عبدالله بجرم این که مؤمنی را به ناحق کشته با یک کشته شود. و در این مورد سخت گوش بود، و این سخت کوشش ناشی از خطت حق طلبی او باشد.

نهضتی که در حال شکل گرفتن بود، و در واقع اولین اقدامش را با قتل عمر نشان داد، با پشتیبانی سلمان فارسی دانشمند ایرانی که از اعضای ارکان اولیه بود و در جانشینی علی حمایت می کرد، مصمم تر علی را پشتیبان شدند، نتیجه آنرا بعد خواهیم دید، که ایرانیان در همه جا ایراز علاقه به علی و فرزندانش را بیان و محبت این خانواده را با جان و دل گرامی داشتند.

عثمان با پرداخت غرامت خون هرزمان، به پیشنهاد علیی توجه نکرد، و عبدالله را آزاد نمود. علی کم کم بصورت قهرمانی ملی برای ایرانیان درآمده بود، ایرانیان حمایت از او و علویان را در رابطه با راهائی خود از زیر سلطه عرب می دانستند، این رابطه الفت و صمیمیت رفته رفته شکل می گرفت. (مسئله ای اگر چه بصورت تاکتیک و موقتی تکرار شود، آهسته آهسته زمینه پیدای کند و سپس زندگانی

آدمی می شود، و خود بصورت عاملی تعیین کننده درمی آید، که دیگر نتوان بآن بی توجه بود).

خبر ازدواج حسین پسر علی با شهربانو دختر یزدگرد سوم همه جا را پر کرد، و زین العابدین حاصل این ازدواج شد. توجه شود محبت و علاقه ای که کلیه ایرانیان نسبت به این خانواده دارند، علت مادی آن چیست؟! ایرانیان علی را تاجدار پرستش می ستایند، و در رابطه با آن دوازده فرزندانش را، و در بین این دوازده فرزند، حسین و ذوالنورین آن زین العابدین، ملتی آزاده در مقابل سلطه ایستاده و "نه" می گوید. سلطه از قدرت سرکوب کننده خاصی برخوردار است، که راهائی ملت را غیر ممکن ساخته، ملت آرزو و خواستی دارد که بایستی بعمل درآید، زمینه سازی می کند، وسیله شبهه می کند و بظرافت، بکارهای روی می آورد، که آدمی از تصور آن نیز عاجز است. ولی دیالکتیک بامی آموزد که حرکت پیچیده اجتماع و تکاملی که در سیر تاریخ صورت می گیرد، و تجمع کمیت های گوناگون خود را در مرحله ای از تاریخ بصورت کیفیتی شونمایان می سازد. علی کشته می شود، امویان حکومت را بدست می گیرند، تحقیر عجم و برتری عرب رشد پیدا می کند، اعراب سیادت عرب را حق مسلم خود می دانند، حکومت فقط مخصوص عرب می شود، قضاوت را اعراب بخود اختصاص می دهند. این یک طرف قضیه است. طرف دیگر، ملتی است که تحمل می کند، ولی چاره اندیشی می کند، شرایط مادی او را بفکر وامی دارد، زمینه سازی می کند، و در خود آستن می شود حوادثی را.

حسین و فرزندان در نبردی خونین بدست جلادان خود کشته شدند، کشته می شوند، حماسه شور آفرین کربلا همه جا گیر می شود، و اولین قیام ایرانیان بر رهبری مختار برمقد امویان نمایان می شود. و در این نبرد خونین قاتلان حسین، و فرزندان از جان گذشته اش، بسزای اعمال خویش می رهند.

مختار بر کوفه غلبه می کند و عراق و شهرهای بسیار دیگری را حاکم می شود. در این نبرد ایرانیان از حیثیتی خاص برخوردار می شوند و شیعه با این قیام چهره نشان می دهد، نهضت با دستگیری و قتل مختار شکست خورد. ولی مجموعه تأثیر گذارهای عوامل و نهادهای این قیام، و شکست آن، در رحم اجتماع نطفه ای جدید گذاشت، که بخت می افتد، و بالندگی در حماسه های ادبی، فرهنگی، سیاسی است. جنبشهای تاریخ سازی، خود را در زمینه های مختلف نشان می دهند، حماسه های ادبی به زبان تازی از عبدالملک بن کروان و هشام بن

عبدالملک شروع می شود و شکل می گیرد، و بیوند می خورد تا شاعر پارسی گو و حماسه سرای بزرگ فردوسی و دیگر نویسندگان و مترجمین و دانشمندان بزرگی، چون ابن مقفع که مایه و حیات بخشید به فرهنگ عرب و بدستور منصور دوانقی خلیفه عباسی گشته شد. مروری از این سرزمین، که گناه بزرگش وطن پرستی بود و زنده کردن فرهنگ ملی ملت تاریخ ساز را وظیفه خود می داشت و جنگ آوران پاک بیداردلی چون ابومسلم، بابک خرم دین، حلاج، یعقوب، و دیگر چهره های عزیزی که با قلم و شمشیر خویش زنده نگه داشتند دست آوردهای ملت را، ملت را آورو و تاریخ ساز که در دل فرهنگ و سیعتر و دست آوردهای غنی ترجا معبشری، در بستر تاریخ شکل و پا گرفته بود، ملت که زیاده از دست آوردهای غنی انسانی اجتماعات، بهره گرفت و بهره داد و حرکت تکاملی بشریت را غنا بخشید. حال بطور کوتاه و گذرا سلسله پدیده هایی را که تا حمله مغول از نظر تاریخی قابل توجه می باشد مورد بحث قرار می دهیم.

از جمله پایداریهای فرقه ای بعد از اسلام، بهائیت می باشد که دقیقاً رنگ زردتشتی داشت و اجاسات ملی را بیدار می ساخت و سرانجام رهبران دستگیر و کشته شد. دیگر ابومسلم می باشد که بشیوه های مختلف بتوسل شد برای ایجاد استقلال سیاسی - اجتماعی ایران؛ سرانجام بدست خلیفه عباسی کشته شد، قتل دیگری که بدست خلیفه عباسی صورت می گیرد قتل سردار ایرانی ابومسلم است که بسیار اثر گذاشت، و بسیاری از ایرانیان او را مزدکی دانستند.

پس از کشته شدن ابومسلم بدست خلیفه منصور و انتشار خبر آن، ستیاد مجوس یکی از ایرانیان او علم طغیان برافروخت، ستیاد در اندک مدتی سپاه بسیار گرد آورد، و پس از دستیابی بخراش ابومسلم قصد آن داشت که به ایالت عرب نشین حمله و کعبه را منهدم سازد. بسیاری از زردتشتیان، شیعیان و مزدکیان، او را همراهی نمودند ولی مابقی در نبردی سردار خلیفه او را بقتل رساند و بسیاری از سپاهیان را قتل عام گشتند. قیام اسحاق ترک و راوندیاری را هم داریم که گویند راوندیان در ظاهر اظهاریت می کردند به منصور، ولی در سزهوای قتل او را داشتند و ابومسلم را محبوب می داشتند. بدینال اینها و دیگر قیام ها، به تلاش بر مکیان می رسم که سعی بر آن داشتند تا با نفوذ در حکومت، سنن و آداب و رسوم ایرانیان را زنده کنند، نفوذ بیحد آنان و دیگر ایرانیان هارون را نگران ساخت و پنهانهای یوچ جعفر برمکی را کشت و جنازه اش را در بغداد

بدرآویخت و ستم روا داشت بر تمام خانواده اش. نهفت دیگری که پا گرفت، نهفت مقنع می باشد که فرقه سیدجامگان را بوجود آورد و آشین مزدک را رواج می داد و نزدیک چهار ده سال برپا بود ولی سرانجام چون محاصره شد خود را با آتش زدند و خودکشی نمودند.

بابک و نهفت خاموش نشد و توده های مردم سالهای سال بنام راه او مبارزه را ادامه دادند، او از هوشیاری و استعدادی برخوردار بود. دکتر عبدالحسین زرکوب در کتاب دو قرن سکوت در مورد او چنین می نویسد:

"بدینگونه بود روزگار خدای نخب یا پیغمبر نقابدار خراسان و ماه خشب که یک چند در آسمان ما و راه النهر پر تو افشاند، هر چند طلوع آن چندان بدر از انکشید لیکن روزگاری کوتاه مایه امیدگسائی شد که جور و بیداد و تحقیرت از آنرا را به عمیان و طغیان رهنمون گشته بود، این سیدجامگاه پس از مرگ مقنع نیز مدت ها در ما و راه النهر بر آشین او بودند..." (۴)

عوفی نیز در اوایل قرن هفتم هجری می گوید: "و امروز در زمین ما و راه النهر از متابعان او جمعی هستند که دهقنت و کشاورزی می کنند و ایشان را سیدجامگان خوانند و کیش و اعتقاد خود پنهان دارند و هیچ کس را بر آن اطلاع نیفتاده است که حقیقت روش ایشان چیست" (۵)

پس از جنبش ستیاد، ابومسلم و المقنع و... بزرگترین نهفتی که تا این زمان خود نشان می دهد خرم دینان می باشد که علیه دین و دولت دست می زدند. این ندیم آنها را از پیروان مزدک می داند و می نویسد:

"... مزدک به پیروان خود دستور داده بود که همیشه در جستجوی لذات باشند و در خوردنی و نوشیدنی برخود سختی روا ندارند، دوستی و یاری را پیشه سازند و با استیاد مبارزه نمایند، زنان خانواده ها را مشترک بدانند با اینهمه رفتار و کردار پسندیده دارند پس آزار کسی بر نیایند، (۶)

و باز می نویسد: "خرم دینان که سرخ جامگان معروف شده اند از پیروان مزدک اند که در آذربایجان، ری، ارمستان، دیلم، همدان، دنیور (ما بین اهواز و اصفهان) پراکنده اند." (۷)

بهر حال یکی از چهره های پاک و مردمی این جنبش "بابک" می باشد که از میان توده مردم بپا خاست، طولی نکشید که توده مردم با او اقبال کرد. داستانها گفته اند راجع به بابک و اینکه چگونه

رهبری این حرکت اجتماعی را بعهده گرفت.

افشین سردار ایرانی از طرف خلیفه برای سرکوب و قلع و قمع او عازم گشت. بایک دردوران زندگی بر حمله اش بسیار پیروزی بدست آورد ولی عاقبت افشین با تیرنگ و خدعه او را دستگیر و نزد معتمد روانه ساخت، خلیفه نیز با کینه تیزی را شدالوصفی این چهره پاک و مردمی را بقتل رساند.

داستان قتل دلاور نام آور، و جارتی که در حین انجام عمل قتل در پیش خلیفه از خود نشان داد، همیشه زنده خاطر مردانی است که شهادت را با جان و دل پذیرا شدند ولی در مقابل استبدادیان زانو نزدند. "جاوید چنین حماسه هائی " خرم دستان و بایک رهبر آنها تیزاز تما یلات آتشین مزدکی بی بهره نبودند و توده های تهی دست و کشاورز بدنه اصلی آنها را بوجود آورده بودند.

جرعی زیدان می نویسد:

"از روزی که افشین از سرمن را (سامره) رفت تا روزی که برگشت هر روز معتمد یک دست خلعت و یک اسب برای وی می فرستاد و علاوه بر انعامها و خواربار، هر روز که افشین در برابر بایک سواره می جنگید ده هزار درهم فوق العاده می پرداخت.

همینکه افشین بسامره رسید معتمد بدست خود نشان جواهری بوی آویخت و بیست میلیون درهم انعام داد و فرمان حکومت سند را برای وی امضا کرد و شاعران را واداشت بخدمتش بشناهند و او را مسدح گویند " (۸) درباره روح تسلیم ناپذیری بایک با یک نقل قول باین مبحث خاتمه می دهیم.

در "جامع الحکایات" ابن سیاح می گوید چون بایک خرمی را گرفتند، من و چند کس دیگر موکل او بودیم و او را برآه کرده بودیم. گفتند که چون ترا پیش خلیفه برند و از تو پرسد که "بایک تویی" بگو آری، یا امیرالمؤمنین، بنده ی توام و گناهکارم و امیدوارم که امیرالمؤمنین مرا عفو کند و از من درگذرد. "چون بایک را عقید پیش او بردند گفت، بایک تویی؟ گفت: "آری" و خاموش شد. وی را بچشم اشارت کردیم، بدست بفشردیم که آنچه ترا تلقین کرده بودیم بازگویی، البته هیچ نگفت. روی ترش نکرده رنگ روی او نکشت. (۹)

اقدام دیگر ایرانیان برای رهایی خویش را در داستان قتل بن سهیل و حضرت رضا بایدید، که چطور با هوشیاری، فضل بن سهیل مأمون را متقاعد کرده و لیعهدی حضرت رضا را بپذیرد، اگرچه مأمون بخطر حفظ موقعیت خود بقتل فضل بن سهیل که ایرانی بود و امام

موسی بن جعفر روی آورد. در تاریخ یعقوبی آمده که "فضل بن ربیع وزیر محمد امین پس از آگاهی برانتخاب امام رضا بعنوان ولایتعهد به سرداری محمد بن ابن خالد برحسن بن سهل حاکم بصره گزیده مأمون شوریدند و او را از بغداد بیرون کردند و سپس نزد محمد بن صالح بن منصور رفتند و گفتند:

"مایا واران دولت شما شایم و بیم داریم که این دولت با نقشه ای که از مجوس (ایرانیان را مجوس می نامیدند) بدان راه یافته است از میان برود و مأمون برای علی به موسی الرضا بیعت گرفته است پس بیایا تا تو بیعت کنی چه راستی می ترسم که این امیر از میان شما بیرون رود. " (۱۰)

گویند پس از مرگ فضل بن سهیل مأمون پیش مادرش رفت و او را دلدار داد و گفت: "فضل بن سهیل برحمت حق پیوست دستت از گریستن و جزع کردن بردار من بجای او پسر تو باشم و در تمام مدت عمر شرایط فرزندی بجا آورم، مادر فضل جواب داد، ای مأمون بر فقدان فرزندی چون (فضل)، چگونه زاری ننمایم که بسبب مرگ او مرا فرزندی چون تو پیدا شود " مأمون با شنیدن پاسخ دندان شکن این شیرزن ایرانی دیگر حرفی نزد تا مبادا پیش از این موجبات شرمندگی خود را فراهم سازد. " (۱۱)

گویند فضل بن سهیل وزیر مقتدر و هوشیار مأمون، پس از مرگش که از دارائی و ثروتی برخوردار نبود و تدبیر و دانش را برای هدفهای ملی و کسب استقلال بکار می گرفت. برای به درازا نکشیدن مطالب بجنبش و دست آوردی مردمی و ملی اشاره می کنیم و سپس قضیه را، تا مقویه و از آنجا تا به فتحعلیشاه می رسانیم. طالع یکی از بزرگان جنبش های ملی مردمی است که صورت گرفته است.

یکی از جنبش های وسیع ملی و توده ای که ایران پس از اسلام بخود دیده جنبش زنگیان است که در قرن سوم هجری صورت گرفت. با آوردن مقدمه ای از کتاب احسان طبری (برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران) شروع می کنیم.

"قریب هزار سال پس از جنبش بزرگ غلامان برهبری سپهر تاگوس که در سالهای ۱۷ - ۲۲ ق م در رم واقع گردید در آن قریب صد و بیست هزار برده شرکت داشتند و مدت سه سال بطول انجامید، قیام دیگری در نواحی بصره و آسپادان و اهواز، آن نیز با شرکت غلامان و برهبری صاحب الزنج واقع گردید که در آن بقولی بیش از پانصد هزار غلام شرکت جستند و مدت پانزده سال بطول انجامید.

مورخین غربی قیام سیارتاک را بزرگترین جنبش غلامان می شمردند. ظاهراً آنها از جنبش زنگیان در قرن سوم هجری و از شخصیت صاحب الزنج خبرچندان ندارند یا آنرا آگاهانه مسکوت می گذارند. با آنکه درباره این واقعه بزرگ در منابع تاریخی عرب و ایرانی مطالبی ثبت است، ایرانیان نیز از این جنبش عظیم بردگان که در بخشی از خاک میهن آنها گذشته است بی خبرند و نمی دانند که گرچه اجداد صاحب الزنج سالار قیام زنگیان از اعراب بوده اند ولی خود وی و پدرش و پدر بزرگش زاده و پرورده ی خاک ایران و از مردم مضافات شهری بوده اند و با این جهت از افتخاری که از سالاری یک قیام بزرگ زنجیران نصیب صاحب الزنج شده، سهمی نیز به هموطنان ایرانی اش می رسد. " (۱۲)

جنبش زنگیان را سال ۳۵۵ قمری و ۸۶۹ میلادی دانسته اند، یعنی بدنبال قیامها و طغیانهای است، که استعمار مردم ایران، که ناشی از سیطره حکومت هائی بود، که بعد از اسلام توسط اعراب از ایرانیان می شد. ما تا کنون اگر چه گذرا مشاهده کردیم که چه جنبشهای مردمی و در عین حال ملی در طی هزاران سال در این فلات که ایرانیش خوانند صورت گرفته، و تا حدودی نیز نشان دادیم که شکل گیری و استخوان بندی این قیامها ناشی از چه عواملی بوده، که در زمانهای مختلف، در زیر شعارهای مختلف، صورت گرفته، یکی از این قیامها، جنبش پیراج و مردمی زنگیان است که در خود چهره های ارزشمند و شجاعی چون "حسین بن منصور خلاج" را پرورانده و با خود داشته است.

انسان محصولی است اجتماعی، حرکتهای اجتماعی که در روند تکاملی، در رابطه با نهادها و عوامل مختلف صورت می گیرد، و تأثیر پذیری آنها روی هم، انسانهای آن زمان را بوجود می آورند. شخصیت این انسانها در جریان پیرائیک و برداشت و شناسائی ارزشهای اجتماعی زمان و تجربیاتی، توسط تاریخ اجتماعات، از گذشته به آنها می رسد ضمن مطالعه شکل می گیرد و بصورت ضرورتی برای پاسخ دادن به مسائل اجتماعی زمان به میدان کشیده می شوند و نقش اجتماعی خود را بیان می دارند. عمل آن انسان، بیان کننده میزان برداشت از روابط اجتماعی آن زمان، میزان شناسائی و شناخت او، از تجربیات تاریخی و تأثیر پذیری همه اینها بر وی او، نوع زندگی او می شود، که در عمل، خود نشان می دهد.

باری :

"علی محمد برقمی (وهبرقیام زنج) بسیاری از قبایل بین - النهرین را با خود متحد ساخت، از جمله این قبایل، قبیله "بنی تمیمه" بود که "حسین بن منصور خلاج" مدتها در آن زندگی کرد" (۱۳)
"از نامه ها و هفت های بنی که بعضی از مورخین معتبر به رهبر "قیام زنج" داده اند، چنین بر می آید که این نهضت نیز (مانند اکثر قیامهای ضد عربی ایرانیان) هر چند که در پوششی از اسلام و عقاید اسلامی، خود نمایی می کرد، اما شدیداً تحت تأثیر افکار اشتراکی "مزدک" قرار داشت. " (۱۴)

جنبش زنگیان را سال ۳۵۵ و یا ۳۵۶ دانسته اند و آن را باید یکی از پرشکوه ترین قیامهای رنجبران بحساب آورد، که در این سرزمین صورت گرفته، با نمائی ملی و ضد عربی، و در عین حال بر خاسته و شکل گرفته از خواسته های توده های زجر کشیده و رنجبر، که مورد استعمار حاکمان زمان بوده اند، مورخان، از رهبر و توده بقیام برخاسته این جنبش چنین می نویسند: "وا مردمی عاقل و فاضل و بلخ و شاعر فایق بود. " (۱۵)

این اشیر می نویسند :

"ربحان که یکی از غلامان سورجیان و نخستین کس از آنهاست که بدو پیوست گوید: من برای غلامان مولای خویش آرد می بردم و بدست کسان صاحب الزنج افتادم. مرا زدا و بردند، گفتند وی را با مارت سلام ده و چون سلام دادی رسید: از کجا می آئی؟ و احوال غلامان سورجیان بپرسید و مرا بکیش خود خواند، بیدار نشد و پس گفت برو و غلامان هر چند کس توانی فراده و بیاور تا ترا امیر ایشان سازم و مرا سوگند داد که جای یکس نشان دهم و با مداد بسوی وی رفتم، عده ای از غلامان دباخین نزد وی آمده بودند " و باز :

"غلامان بصره را دعوت کردند و بسیار کس از ایشان بخاطر رهائی از سختی بردگی بدو پیوستند و صاحب الزنج برای آنان خطبه خواند و وعده داد که ایشان را خداوند مال و زمین خواهد کرد و سوگند یاد کرد که به آنان خیانت نکند و در کوشش کوتاهی نرزد. در این وقت صاحبان بردگان بی آمدند و گفتند برای هر غلام پنج دینار بگیر و او را با بزرگواران، غلامان را بفرمود تا هر یک از مولایان خویش یا وکلای آنان را یا تعدادی از آنها بزدند و سپس ایشان را رها ساخت تا به بصره بازگشتند. " (۱۶)

"صاحب الزنج و یارانش که دست بقیام زده بودند در طول مبارز و پس از فتوحات اولیه و بدست آوردن غنائم و اسرا بتدریج غنود

کما بیش دچا رهمان معاینی شدند که علیه آن برخاسته بودند. شیوهی خلیفه گری و غلامداری و گرد آوردن مال بین آنان گسترش یافت و بقول صاحب الزنج اندک اندک خودیه " خداوندان مال و زمین " مبدل شدند. زنگیان و دهقانان قتل و دزدی شدند و آن شور و هیجان نخستین فروکش کرد. " (۱۷)

این شورش عظیم را علی با است که درهم کوبیده شده باشد. و لذا علی که ذکر شد می تواند نقش بسیار اساسی در شکست جنبش آورده باشد.

جنبش زنگیان را همزمان با قیام مغاریان برهبری یعقوب دانسته اند. صاحب الزنج را نیز گویند برای اتحاد با یعقوب بر علیه خلیفه گام نخستین را برداشت. ولی یعقوب به این جنبش عظیم شوجهی نکرد. " وقتی ابواحمد موفق برادر خلیفه یعقوب را در خوزستان شکست داد و اهواز را گرفت و یعقوب فراری شد، صاحب الزنج به او پیغام داد که نگریزد و دوباره بازگردد و با هم همدستی کرده به خلافت عرب خاتمه دهند ولی یعقوب پاسخ داد " قل یا ایها الکافرون ، لا اعبدا تعبدون " " یگواهی کافران من آنرا که شما می پرستید نمی پرستم " ولی بعدها چنانکه از رفتار محمد بن عبدالله هزار مرد کردی، عامل یعقوب در اهواز پیدا است، یعقوب میل مدارا و معاشات با صاحب الزنج داشته ولی آنها سرنگرفته و بجای نرسیده است. " (۱۸)

آنچه یعقوب را بر آن داشته که چنین جوابی به صاحب الزنج دهد معلوم نیست، اگر چه قیام خود یعقوب، بگونه های مختلف، با آنها نزدیکی داشت، با توجه به هوشیاری و کارآئی که در یعقوب بود، او را چنین جوابی نایسته نبود، چون یعقوب خود عیار زاده ای بود که از میان توده های با خاست و نیروی لشکریان و سرداران را نیز از این چنین کسانی بوجود آورده بودند. دیگران گیزه نقش ملی، بر علیه خلیفه که در زنگیان نیز چنین بود. سوم الهام گرفتن هر دوی این جنبش ها و سرداران آنها از گذشته تاریخ اجتماعی ایران، مزدک، ابومسلم، بالاخر با یک خرم دین و حماسه هائی که آن بردند و اینکه از نظر زمانی با آنها نزدیک بودند و هر دو را می بایست تجربه باشد، و بهر حال، آدمی نمی بایست از این شکست ها آسان درگذرد و تجربه نگیرد. همزمان با جنبش زنگیان، قیام یعقوب را داریم، که گوشه ای دیگر از فلات ایران را دربر گرفته و گسترش یافت بر علیه خلیفه. یعقوب عیار زمردی، که در قرن سبستان بدینا تدوینا بر روایات به زنج آمده تا رویگری بیاموزد، در ایام جوانی و کارآموزی رویگری با

عیاران شهرآمیزش و رابطه پیدامی کند و بنا بخلط جوانمردی و گستاخی که داشت، بلند آوازه می شود و جایی بازمی کند. زادگاه او سیستان پر از افسانه ها و قهرمانی هاست. از زال، رستم و وفات یاکی که از این قهرمانان در این زاد و بوم بیادگار مانده، و روابطش با جوانمردان و خوی و سرشت عیاری او در روابط حاکم و رنجی را که ایرانیان می بردند از زیر سلطه خلیفه بودن و تأثیر پذیری حرکت های استقلال طلبانه و ضد استعماری که در زمانهای قبل و همزمان با او در این فلات جاری بوده به ما هم از اوانسانی ساخت کارآ و صبور برای پاسخ دادن بیک ضرورت عینی، " تاریخی - اجتماعی " .

عوامل اجتماعی زمان با تجربیات از مسائل اجتماعی گذشته جامعه خویش با آموخت که برای دامن زدن بیک جنبش وسیع استقلال طلبانه، احتیاج به سپاهی است گستاخ و بی باک که خطر کند برای آرمانی ملی و مردمی و چون عوامل اجتماعی و ضرورت های زمان او را انسانی با هوش، گستاخ، و بی باک ساخته بود با این حفته های اساسی مردمی، روبه همقطاران عیار خویش کرد و با دلوری و هوشیاری به شوری روی آورد، ولی هرگز راهزن با آن معنی مصطلح نپسود. بلند همتی و جوانمردی او با دزدی و راهزنی مصطلح بیگانه بود. او از غارتگران و سرمایه داران می گرفت و به رنجبران می داد و بخیل سپاه خود می افزود. درباره دوران شیرویش داستان های ظریف و در عین حال حماسی نقل کرده اند که چطور جوانمردانه عمل می کرده، و اگر چیزی بدست می آورد میمانه بین همگان تقسیم می کرد و از آدم کشی دوری می جست و با بدست آوردن اندک اسب، سلاح و سپاهی به خدمت صالح بن نصر امیر مملوکه بست در آمد و دیری نپاشت که به سیستان و سپس هرات، کرمان، فارس و دیگر بلاد را زیر فرمان گرفت و از جنگ کما شتگان خلیفه بدر آورد. در مورد حماسه های او و لشکریانش داستانها گفته اند.

یعقوب پس از جنگ های طولانی آهنگ نیشابور می کند و پس از بیامی که به نزد محمد طاهر می فرستد، او بی اعتنائی می کند، باز فرستاده بی می فرستد. حاجب امیر اجازه نداده، و گفته بود که امیر خواب است، و باز... تا اینکه خود عزم نیشابور می کند. در نزدیکی نیشابور که می رسد محمد می ترسد و پیغام می دهد: " اگر فرمان امیر المومنین آمدی عهد و پیمان عرضه کن تا ولایت به تو سپارم و اگر نه بازگرد " وقتی فرستاده محمد این پیغام را رساند " یعقوب شمشیر زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد و لوائی من

و بازگویند پس از شکستی که از خلیفه خورد در صد جبران بود ، ولی مریش می شود خلیفه معتمد که وجود او را در حندی شایور و خورسثا برای بغداد خطر می داند ، فرستاده ای بسویش می فرستد و او را به امارت فارس وعده می دهد . او بیمار بوده ولی فرستاده را بحضور طلبید و در نزدیکی بسترش شمشیری با قدری نان خشک و بیباز نهاد . وقتی فرستاده ، پیام خودش را با و داد ، یعقوب روی بدو کرد و گفت : بگو که من اکنون بیمارم . اگر بمیرم هر دو از دست یکدیگر راحت یابیم اگر بیمارم بین ما جز شمشیر نخواهد بود . در جنگ با خلیفه نیز اگر من شکست بخورم بدین نان و بیباز که هست قناعت خواهم کرد که البته قلع و مکه که کا رخود کرد پس از ۱۶ روز بیماری درگذشت . او انسانی بود پادار و با ثبات که او را " سندان " نام داده اند . در عین گستاخی از حزم و احتیاط نیز سرخوردار بود . در حین جنگ از بردن وسائل زادگاه متداول زمان بود ، دوری می جست و از زندگی ساده ای برخوردار بود .

در قسمت جنبش زنگیان از حسین بن منصور حلاج سخن بعیان آمد . پیشه ور زاده ای که در ۲۴۴ هجری مطابق با ۸۵۸ میلادی در " طور " تولد یافت . " او از نواده های یک ایرانی زردشتی بنام " ابویوب شهاب " می باشد . . . حلاج در دوران نوجوانی ، از فرهنگ و زبان ملی خود (فارسی) " یتیم " ماند و این " عرب زدگی " - بعدها و پس از آشنائی با عناصر " شعوبی " ایرانیان تندرو ، می - توانست در او واکنش سختی در برابر نهادهای مذهبی و فرهنگی اعراب بوجود آورد . " (۲۰) وادامه زندگی حلاج را اینطور در همین کتاب می خوانیم .

۳ - " در این سال ناسیونالیسم و حس وطن پرستی (که از آغاز حمله اعراب به ایران جریان داشت) باعث استقرار سلسله ایرانی سامانیان در خراسان گردید . سلسله های دیگر ایرانی مانند صفاریان نیز برای ایجاد یک حکومت ملی و مستقل با دولت عباسی مبارزه می کردند .

۴ - در سال ۲۶۰ هجری حکومت زنگیان (قیام زنج) در اهواز استقرار می یابد و " محمد بن یحیی کرنیائی " (اهوازی) یکی از فرماندهان قیام " زنج " حاکم آنجا می گردد . عزیمت حلاج به " بصره " همزمان با اوج گیری " قیام زنج " و شورش بردگان بین - النهرین و گسترش تبلیغات " قریطیان " در این نواحی بود .

این نهفت همانطوریکه گفته ایم به وسیله ایرانیان تندرو رهبری می شدند و بی شک حلاج که جوانی پر شور بود بخصوص به خاطر ایرانی بودنش نمی توانست از تمام این جریانات دور و برکنار بماند . . . (۲۱) و باز : باید دانست که زن حلاج " کرنیا " شی ، و کرنیا محلی بود که در نزدیکی های اهواز قرار داشت . " کرنیا " - شی ها از مردمی بودند که در قیام " زنج " شرکت مستقیم داشتند و " محمد بن یحیی کرنیائی " فرمانده برجسته شورشیان " زنج " در اهواز و شوش بود . بی شک ایرانی بودن رهبران زنج و وجود نوعی ناسیونالیسم مترقی در حلاج ، می توانست او را بسوی قیام زنج جلب نماید .

بنظر می رسد که حلاج بوسیله برادرزنش (ابوسعید کرنیائی ؟) با ایدئولوژی رهبران زنج آشنا شده و به اتهام فعالیت های سیاسی و رابطه با عناصر متفکر قیام زنج (بخصوص با کرنیائی ها) بود که حلاج در " برآ " (منطقه فعالیت شورشیان) دستگیر ، شکنجه و زندانی گردیده - (۲۲)

آنچه آورده شد بیان می دارد که حلاج این انسان پاک صاحب اندیشه و مبارز در رابطه با چه مسائل اجتماعی شکل و مایه می گیرد ، و نشان می دهد که آتشخویش چه چشمه های فیاض اجتماعی بوده اند . زندگی حلاج بیان آن دارد که او سخت تحت تأثیر پاک اندیشانی چون مانی و مزدک و رزم آوری چون بابک و یعقوب و قیام و جنبشهای پاک توده ای و ملی همچون قیام مقنع و جنبش زنگیان بوده و بهره برده و آن غنا بخشید . باشد که از همه این جویبارها تهری بنیان - کن بوجود آمده از تمام جریانات اجتماعی ، و به دست آورده های انقلابات بشری در روزی زمین بدل گردد . و درهم بخلطاند تمام زائده های فئیسری و نامردمی را . " که چنین شهرنیا ن کن جاری باد " .

حلاج جهان بینی " دیالکتیک " خود را با اشعار نغز و شیوایش بیان می دارد ، که با آوردن چند قطعه از آنها و در آخر با نقل شهادت او ، که چطور زنده خاطر می سازد " حماسه بابک " را پسند می کنیم : او ادامه حرکت های اجتماعی ، و پیرو ستمگانی پدیده ها ، و اندیشه و مقوله های اجتماعی ، را این چنین بیان می دارد :
" روانه ایم و روانید و بیش ما چه عیان
ولیک جمله نهانیم از شما یک سر
روانید و روانیم و نیک می بینیم

که سایه سایه فرومانده اید پشت اندر . " (۲۳)

و باور دارد که اگر پدیده‌ای رو به پیری دارد، و مرگ او سررسید، در خود " پدیده‌ای نو " بوجود می‌آورد که در واقع پروسه تکاملی قبلی است .

" اقتلونی { بکشید مرا } ! یا ثقاتم !

چيست در قتلتم ؟ حياتم

و معاتم در حياتم

و حياتم در معاتم - (۲۴)

روایات نشان می‌دهد که جنبش حلاج از سازماندهی و مخفی‌کاری خاصی برخوردار بوده، و او و یارانش با کلمات رمزآمیز می‌گرفتند . بهر حال او انسانی بود سرکش، باهوش و متفکر و گویند که پس از دستگیری او را محاکمه کردند، این عمل شورش بسیار آورد، او را مدت‌ها در حبس نگهداشتند تا پس از پایان شورش بکارش خاتمه داده شود. در این مدت بازداشت حماسه‌ها گفته‌اند از یارانی چگون " این عطا " که آموزش داده است و نیز لحظات آخر زندگی او را اینگونه روایت کرده‌اند :

... پس دستش را جدا کردند، " حلاج " خنده‌اشی بزد، گفتند خنده چیست ؟ گفت : دست از آدمی بسته، جدا کردن آسان است پس دودست بریده خون آلود بر روی، در مالید و روی و ساعد را خون آلود کرد گفتند چرا کردی ؟ گفت : خون بسیار از من رفت، دائم که رویم زرد شده باشد، شما پندارید که زردی روی من از ترس است، خون بر روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم، که چگونه مردان، خون ایشان است ... پس چشم‌ها پیش‌برکنند ... قیامتی از خلق برخاست " تذکره ولایا " و در این میان شورشیان چندین ساختمان و دکان را به آتش کشیدند و سر به طغیان برداشتند . (۲۵)

در آخر با قطعه‌ای از شعر حلاج م . سرشک بسنده کنیم :

خاکستر ترا

باد سحرگهان

هر جا که برد

مردی از خاک روئید . (۲۶)

یکی از جنبش‌هایی که تا قبل از تسلط مغولان بصورت گسترده شکل گرفت و شتابی آن ضروری است جنبش اسماعیلیه می‌باشد . این جنبش چون جنبش‌های قبلی از خصوصیات که برای آنها برشمردیم برخوردار نبود با تفاوتهایی در امر سازماندهی و طول عمر که خود نیز

ناشی از حاصل حرکت تکاملی و تجربه‌اندوزی و بارآوری پدیده‌است که از پیشینیان خود می‌برد و شکل می‌گیرد .

جنبش اسماعیلیه با ملاحظه بزرگترین و متشکل‌ترین ترین جنبشی است که در قرون وسطی در فلات ایران پا گرفت و زندگی داشت . دور ۴۰۰ عمرا و از دیگر به ۴۰۰ سال خوانده‌اند که در بین توده‌های دهقانی و رنجبران و روشنگران استقلال طلب نفوذ داشت . روشنگران و روشنگران پاک و وطن پرستی چون فردوسی، ناصر خسرو، ابوعلی سینا، شهید بلخی، ابوریحان بیرونی و ... راتحت تأثیر خود قرار داد . جنبش علاوه بر گستردگی در بین اقشار گوناگون این سرزمین، تا حدودی بُعدی جهانی یافت . حداقل نوع سازماندهی و مخفی‌کاری که در آن حاکم بود در سازمانهای مختلف جهانی از جمله (فراماسونریهای جهانی) بکار گرفته شد که با مراجعه به کتابهای آقای راشین هر چند مختصر شمهای از آن را ذکر می‌کنیم . در عین حال جنبش طیف‌های مختلفی را در امر مبارزه از مسالمت‌آمیز تا قهرآمیز بکار می‌برد و تجربه کرد . آنچه نظر همگان را به این جنبش جلب کرده چهار چیز است که پیوسته با هم عمل می‌شده و بزودی خاص با خود داشته که عبارتند از : ۱ - تبلیغ ۲ - سیاه‌گیری ۳ - سازماندهی ۴ - برخورد قاطع و بی‌ایمان با دشمن که تمام روحیه دشمن را فلج می‌کرد . در این مورد نوشته‌های فراوان می‌باشد، همگی بر آنند که آنها مخصوصاً از زمان حسن صباح در این چهار مورد که برشمردیم موفق و پیروز بودند، و رعب و وحشتی در دل حکمرانان زمان پدید آورده بودند بی‌ظنیر که با یاری گرفتن از چند منبع و ذکر آنها خواننده عزیز را در جریان می‌گذاریم .

" مسیو دو هامبر فرانسیوی که در تاریخ اسماعیلیه تحقیق فراوان کرده می‌نویسد : " استاد اعظم (Grand Master) حسن همیشه می‌خواست دشمنانش را با تهدید و تخویف از میدان بدر ببرد او وقتی از تهدید نتیجه نمی‌گرفت به ترور و قتل که اساساً برخلاف تمایلاتش بوده دست می‌زد .

حسن یکی از غلامان سلطان سنجرا مطیع او امر خویش کرد . تا وقتی که سلطان خوابیده بود، غلام خنجر پهلوی بالش سلطان بزمین فرو کند . همینکه سلطان بیدار شد و خنجر را دید بوحشت افتاده اما " بیرکوهستان " کاغذی با نوشته‌های خیلی کوتاه بود و مضمونش این بود که " اگر سلطان احترام نمی‌گذاشتم خنجر که بزمین فرورفته بود بقلبش فرو می‌رفت . "

و ادامه آن ازدکتر ذبیح اله صفا :

«..... حسن آنگاه پدوبیغام داده آنکس که کارد بزمین درشت فرومی کند، برسینه نرم سلطان هم تواند نشاند...» (۲۷)

گویند سلطان سنج از این عمل او ترسید و در مورد آنها سکوت کرد، که خود این سکوت ناشی از ترس بود که به کار آنها رونق داد و بقدرت آنها افزود، در کتاب آقای رامین آمده است که :

«... با آنکه دولت سلجوقی از آغاز کار متوجه خطر این دعوت شده و سردارانی برای برانداختن اسماعیلیه به الموت و قهستان فرستاد بود، لیکن کاری از پیش نبرد و مرگ ملکشان در ۴۸۵ هجری (۱۰۹۲ میلادی) خود فرصتی برای صاحبان گشت و چون اندکی پیش از آن نظام الملک که دشمن بزرگ مباحیان بود، در صحنه نزدیک نهاوند بضرر کاردیکی از اسماعیلیان از پای درآمده بود، شهرت آنان عالمگیر گشت، بعد از نظام الملک هم دو پسر او احمد در بغداد و قخر الملک در تیشابور بضرر کارد فداثیان حسن از پای درآمدند و بسیاری دیگر از رجال که در دشمنی با اسماعیلیه تعصب می ورزیدند بکار آنان کشته شدند و رعیی عظیم از آنان در دل مخالفان افتاد. « (۲۸)

خواججه نظام الملک یکی از دشمنان بنام و بزرگ این فرقه بود، و در مورد اینها و جنبش های این چنین قبل از اینها چون خرم دینان بزشتی یاد می کرد و آنها توهین رومی داشت، که خود باعث مرگش شد.

«هیچ گروهی شوم تر و بد فعل تر از این قوم نیست که از پس دیوارهای این مملکت میسکالند و فساد دین می جویند و گوش به آوازید نهاده و چشم بچشم زدگی ها اگر نعوذ بالله دولت قاهره را آسیبی آسمانی رسید، این مکان از بیقوله ها بیرون آیند و برای این دولت خروج کنند و دعوی شیعیت کنند و مدد و قوت ایشان بیشتر از روافض و خرم دینان باشد و هر چه ممکن بود از شر و فساد و بدعت هیچ باقی نگذارند و بقول دعوی مسلمانی کنند ولیکن بمعنا فعل کافران دارند. باطن ایشان برخلاف ظاهر باشد و قول برخلاف فعل "دین محمد راهیج دشمنی بتر از ایشان نیست و ملک خداوند را هیچ خصمی از ایشان شوم تر نیست. « (۲۹)

گفتنی است که اسماعیلیان بدست فداثیان خویش بسیاری از دشمنان خویش را این چنین از سر راه خویش برداشتند، و راه خویش را با توسل به قهر مستحکم کردند از جمله دو پسر خواججه نظام الملک که یکی در بغداد و دیگری در تیشابور و با الممتر شد بالله خلیفه عباسی

را در مراغه و دیگر خلیفه الراشد بالله را که در امهان کشتند. گویند یکی از عللی که سبب شد تا ملکشان از حمله به قلعه الموت و تصرف آن منصرف شود مشاهده منظره ایست توسط حسن صباح که در پیش فرستاده شاه صورت گرفت، در کتاب فراماسوئری آقای راثین آمده...

«... بطوریکه نویسنده کتاب در "اقتضایات فراماسنی" می نویسد یکی از علل تسامح ملک شاه در فتح قلعه الموت مشاهدات مأمور اعزامی وی بقلعه بود. اومی نویسد ملک شاه یکی از مقربان خود را نزد حسن فرستاد و حسن این فرستاده را با احترام پذیرفت و در ضمن صحبت بدون اینکه او را از نقشه اش آگاه کند و پیرایه بلندترین نقطه برج برد یکی از فداثیان را طلبید با دستور داد خنجر خود را در قلب خویش فرو کند، هنوز حرف تمام نشده بود که جنازه فدائی مقتول در زیر پای نماینده سلطان افتاد. نماینده سلطان که از این عمل وحشت کرده بود، هنوز در حالت بهت و حیرت بود که حسن به فدائی دیگری دستور داد خودش را از بالای برج بیابان پرتاب نماید. چند ثانیه بعد جسد پاره پاره شده فدائی دوم در خندق غلطید و سپس حسن دست فرستاده سلطان را گرفته با طاق محقر خود برد گفت: "این جواب پیامی بود که برای آوردید هر چه دیدید برای او حکایت کنید و بگویند من هفتاد هزار فدائی از این نوع در اختیار دارم. « (۳۰)

گفته شد که این جنبش با دیگر جنبش های قبلی وجه اشتراک داشت، با تفاوتهایی که ناشی از تجربه اندوزی و رشد تکاملی است که با آن گستردگی، طول عمر و تشکل خاصی بخشیده بود. ضمن آوردن مثال هائی با مراجعه به اسناد، تکاملی که نسبت به دیگر جنبش ها صورت گرفته بود، نشان دادیم و حال بیان این مسئله ضروریست که بنا بقول همه مورخان و... نقش این جنبش در شمر رساندن جریان فکری ضد عرب و رشد نهفتی است در جهت استقلال ایران که از دیر باز، آغاز و پیوا بود و تا بدینجا کشیده، باز بیان این مطلب لازم است که نیروی اصلی آنرا توده زحمتکش و کسانی که در واقع زیرستم حاکمان زمان قرار داشتند، بوجود آورده بودند، و آنان که زیر پوش جمع می شدند، شیعه بودند که خود دست آوردی ایرانی بود و اگر بیشتر جستجو و کاوش می شد تا ایلات مانیان و مزدکیان و دیگر اندیشه های مردمی، نمایان می گشت. و بخاطر همین خصال ملی و مردمی، پیروان آنها با از خود گذشتگی و فداکاریهای خاصی، حماسه ها آفریدند، و نقش اساسی در بارور کردن فرهنگ ملتی و در رابطه با آن بجمع بشریت ایفای نمودند.

حال با مراجعه به بعضی مأخذ، خواننده را در رابطه قرار می دهیم برای صدق گفتار خویش که: ۱ - گرفتن از گذشته و دادن به آینده این جنبش ها، که خصلت پدیده های اجتماعی است و رشد پروسه تکاملی ملی صورت می گیرد.

۲ - تأثیر این پدیده ها روی عناصر اندیشمند اجتماع که پس از پذیرش و صیقل یافتگی توسط آنها برای نسل های بعد پراکنده می شود، اگرچه انسان های عادی نیز خود سینه بسینه این نقش عمده را عهده دار باشند.

۳ - انگیزه این جنبش ها و پوشش هایی که اتخاذ می شود برای به ثمر رساندن خواست های ملی و مردمی خویش.

۴ - شیوه های مختلفی را که برگزیدند.

و "..... در همه جمعیت های سری ایرانیان، واردی می بایستی دارای صفات شجاعت را از داری خویشتن داری و جلوگیری از شهوت نفسانی بوده باشند..." (۳۱)

"استاد بزرگوار فردوسی طوسی نیز تحت تأثیر عقاید و افکار شعوبی و دارای مکتب فلسفی معتزله بود و کار او در تنظیم شاهنامه از کارهای بزرگی است که جهت پیشرفت مسلک خود انجام داده است. برخی از جمعیت های سری ایران در دوران اسلامی پس از پیشرفت در کار، بقیام مسلحانه دست زدند مانند جمعیت "راوندیان"، پیروان ابومسلم خراسانی که موفق شدند "مروان" آخرین خلیفه اموی را مغلوب سازند و خلافت را از خاندان اموی منزع کنند... و این هدف با انتقال خلافت از خاندانی به خاندان دیگر تأمین نمی شد، لذا جمعیت های سری با ردیگراژ مادگی زمینه سیاسی و اجتماعی و افکار استقلال طلبانه ایرانیان سودجسته و دنبال کار خود را گرفتند و دسته ها جدیدی بناهای گوناگون بر ضد خلفای بغداد تحریک و تبلیغ می کردند."

"قیام خرم دینان و نجش و دسته های مانند آنان که کارها - نشان در تاریخ اسلام ذکر شده هر کدام شعله ای از اقدامات اینگونه جمعیتهاست. قیامها و طغیانهای برخی از سلاطین محلی در برابر اوامردربار بغداد، در اثرتشویق و تبلیغ و حمایتی بود که این جمعیتها از آنان می نمودند و زمینه کار را در افکار عامه آماده می ساختند." در میان جمعیت های سری پس از اسلام و بزرگترین و حتی مخوف ترین آنها جمعیت سری باطنیان است که بناهای قرامطه، اسماعیلیه، دیمیانیه و ملاخده مشهور می باشد نام باطنیه بر همه

آنان اطلاق می شود و در حقیقت نام عمومی آنهاست.

"موسس این جمعیت شگفت انگیز و کسی که با هوش سرشار و فوق العاده خود هدف جمعیت را مشخص و نقشه دقیق پیشرفت آنرا بطور نابغه آسائی ترسیم کرد. شخصی بنام عبدالله ابن میمون، مشهور به فداح بود. این مرد با هوش پسر فقیهی بنام "میمون" فرزند "دیسان" از مردم کنده بود." (۳۲)

"در افکار و عقاید باطنیه افکار مانویه، ثنویه، و مزدکیه بخوبی نمایان می باشد و حتی چنانکه نوشته اند یکی از اجداد عبدالله ابن میمون از موسسین زردشتی بود." (۳۳)

"... این میمون... که همیشه با استقامت به پیشرفت و به موفقیت های معنوی بیش از ظاهری ارزش داد... و کسانی را که قریب حوادث ظاهری را می خوردند و زود رشته خویشتن داری را از دست می دهند کم خرد و کوتاه بین می شمرد" (۳۴) در بین ایرا - نیایی که بمصر رفته بودند و پس از مدتی باست "داعی" بکشور ها خاور میانه و ایران سفر کرده بودند ابو معین ناخرسرو قبادیانی بلخی، احمد بن عبدالملک عطاش و حسن بن المباح وجود دارند...." (۳۵)

"حسن صباح که موسس فرقه صاحبیه در ایران است و نسبت او را به قبیله حمیر رسانیده اند، از شخصیت های مرموز و نیرومند تاریخ ایران است." (۳۶)

گفتنی است که اینها گرفته شده از کتاب جلد اول فراموشخانه و قراماسوتی در ایران، نوشته آقای اسماعیل رائین می باشد که خود از منابعی چون "اقتضاحات ماسونی تاریخ جمعیت های سری مجله دانشکده ادبیات، تاریخ تحولات اجتماعی گرفته است... دیگر مطلبی که قابل ذکر است، دسته بندی و درجه بندی صاحبیان است که آدمی برای ورود بجرگه این فرقه مدارجی را لازم بوده طی کند، در طی این مدارج شخص شناسائی می شود و آموزش می دید و در مرتبه آخر که در واقع پذیرش کامل او صورت می گرفته و مورد اعتماد واقع می شده، اومی آموخت که تمام تعلیمات دینی بی اساس و اوهام محض است، و اینکه تمام پیامبران مردانی روشن فکر بودند. فدائیان اسماعیلیه در همه حال از قدرتی خاص برخوردار بودند و شبکه وسیع و فعال آنها در تمام ایران و حتی تاشامات گسترش داشت تا اینکه در سال ۶۵۴ مطابق با ۱۲۵۸ میلادی در برابر یورش هلاکو شکست خورد. خورشاه آفرین خود و سپس خاندانش یکسال پس از تسلیم بدست هلاکو بقتل رسیدند و قتل عام نسبت به اسماعیلیان

در ایران و مصر و شام صورت گرفت. در واقع جنبش ملی مردمی آنجانی وجود نداشت، تا دوران مغولان که با گذر از آن دوران اگر چه کوتاه آن خواهیم پرداخت. ختم نهفتنهای ملی تا دوران مغولان بیان آن نیست که مبارزات گوناگونی در زمان سلجوقیان و غزنویان صورت نگرفته. مبارزه در تمام دوران در سطوح مختلف چه با حربه شمشیر و چه قلم و... جریان داشته و صورت می گرفته و غنا می یافته.

تاریخ این سرزمین را بعد از اسلام با حمله و تسلط اعراب تا کنون می توان به چهار دوره مشخص تقسیم کرد:

- ۱ - دوره تسلط اعراب از ۶۵۱ میلادی تا ۱۲۵۸ میلادی
 - ۲ - دوره تسلط مغولان و تاتاران از ۱۲۵۸ تا ۱۵۰۲ میلادی
 - ۳ - آغاز زلسله صفوی ۱۵۰۲ - ۱۸۰۰ که استعمار شروع به بهره برداری می کند.
 - ۴ - ۱۸۰۰ میلادی با دست اندازی استعمارگران و دزدان غارتگر دریائی تا کنون که ادامه همان جریان ثومی است که در زمان صفوی نطفه بسته شد، در ۱۸۰۰ اوائل سلطنت فتحعلیشاه ثمره این هم خوابگی شوم و لعنتی بخت افتاد و رو ببالندگی نهاد، و اگر چه رویه پیری دار دولی این پیر گرفتار سخت جان، هنوز تنومند است و سخت ریشه دار و بزمین چسبیده، که او را ساده نتوان از جا کند.
- تجربیات تاریخی او در سطح جهان، برخورداری از امکانات وسیع و وجود شرایط مادی که همه و همه او را شانس به زنده بودن و ادامه حیات می بخشد.

استعمارگران شکل گرفته و موجود آمده از کشورهای اروپای غربی که در طول پروسه تکاملی خود، با بخود کشیدن کشورهای چون آمریکا و دگر دینی روابط تولید سرمایه داری و رشد تکاملی این دوران تاریخی که لاجرم تغییر روابطی را در حاکمیت سیاسی خود و روابط فرهنگی آن بوجود آورد و اثر بخشی این مقوله و نهادهای اجتماعی بر رویهم پدیده ای را بوجود آورد بنام "امپریالیسم" که در واقع پروژه تکاملی استعمار و روابط استعماری است که به امپریالیسم و روابط امپریالیستی دگر دینی یافت، در واقع او به پیری و مرگ روی آورد ولی در بین راه با تعویض خون و دیگر درمانها، به این پیر در سرازیری بزرگ جانی تازه بخشیده شد، که اگر که ((کالبد)) و ((بدن)) یکی است، ولی با جان گیری تازه و عمری بطولانی ترین ((دیوهای)) افسانه ای تاریخ؛ تا کدام قهرمانی افسانه ای به شیشه عمرش دست

با دیو یکبار برای همیشه با شکستش دودش در هوا معلق و به آدمی هشدار دهد، که انسانها: شکست ظلم اسارت و استعمار، و دیری نخواهید بایست که این دود معلق را بپایانی است، بسر آغاز انسانیت که انسانها دوست بهادرند یکدیگر را، و در کنار هم انسان وار زندگی کردن را آغاز کنند. و زیبایی زندگی، چهره پاک واقعی خود را پدیدار سازد.

"و چنین باد". دوره اول بعد از اسلام و تسلط اعراب با سقوط امپراتوری وسیع ساسانی شروع می شود، نطفه شکست ساسانی را در گذشته های باطر استعمار و جبال حاکمان زمان و سرگویی جنبش های مردمی چون مزدک دیدیم جنبش اسلامی با سپاه کثی اعراب، ساختمان امپراطوری ساسانی را درهم ریخت. اگر که شکست حاکمان ساسانی خواست مردم این سرزمین بود که جنبش اسلام با خود آورد، ولی جامعه هرگز تسلط اعراب را نپذیرفت و غارتگری و دستبرد به دست آوردهای فرهنگی، که توسط قبایل متعصب اعراب صورت گرفت در خود آستان حوادثی شد، که بصورت جنبش های ملی مردمی درآمد و مادر گذشته اگر چه گذرا، و تا آنجا که قلم و حوله این نوشته اجازه می داد به کم و کیف آنها پرداختیم. در این دوره اگر چه سلسله های ایرانی چون صفاریان، سامانیان و دیلمیان توانستند در گوشه های ایران حکومت های ملی را بنهیند ولی کلیه امیران و حاکمان این سلسله ها بنام و بنا بفرمان خلیفه حکومت می کردند، و حکومتی منصوب می گردیدند، اگر چه بعضی از این امیران توانستند بغداد را تسخیر و خلیفه را بخواسته های خود متوجه سازند.

دوره دوم با حملات سرق آسای چنگیزخان مغول و تصرف بغداد بدست هلاکو خان در سال ۱۲۵۸ و قتل خلیفه عباسی دوره زندگی اول پایان، و دومی، زندگی آغاز می کند. اروپائیان اگر چه از سبیل بنیان کن ارتش مغول بیم داشتند، ولی خود زمینه ای شد برای برقراری روابط بازرگانی: سرریز شدن جهانگردان و مسیونرهای مسیحی. با زارتجارت اروپائیان با ایران و دیگر کشورهای آسیائی رونق گرفت و چنین بود در زمان تسلط تاتاران که با حمله سیاهیان امپریتمور و اشغال آن صورت گرفت.

تهاجمی دیگر !

مبارزه برای استقلال دوباره

در قرن پانزدهم میلادی با ضعف حکومت تیموریان دو قبیله ترکمن به نامهای قره قویونلو و آق قویونلو قدرت گرفتند و این دونیرو، نزدیک یکصد سال برای کسب قدرت بفتح خویش بر علیه دیگری بجنگ روی آوردند که حاصل آن فقر و گرسنگی و تجزیه بود. — ترکمان عثمانی را نیز قدرتی بود که نتوانستند قسطنطنیه را فتح و با امپراطوری خویش که خود را وارث خلفای اسلامی می دانست وسعت بخشند. این امپراتوری با رسالتی که برای خود قائل می شد تمدن آن داشت. که کلیه کشورهای مسلمان نشین را زیر یوغ خود درآورد، و لذا هرج و مرج های داخلی ایران که شرح آن رفت خود می توانست به تهاجمات اوصورت عمل یخشد.

ایران این زمان از همه سو مورد تهاجم واقع شده بود، اوضاعی پس آشفته متوجه او بود، دزدان دریائی برتقال مستعمرات و تصرف سرزمینهای را، طالب بودند، لذا با گذشتن از دماغه امپد نیک بسواحل غربی هندوستان و سپس خلیج فارس روی آوردند، و آنجا را یکی پس از دیگری صاحب شدند. خراسان نیز از سوی طوایف ازبک و ترکمن مورد تجاوز و غارت بود. ایران از همه سو مورد تهاجم و تهدید بود. دوره سوم با قیام شاه اسماعیل شروع می شود که بمواقع شجاعت و ایمان و علاقمندی به این سرزمین، او را نیرو داد، که بتواند بر علیه بیگانگان غلبه و پس از شانزده سال جنگ، استقلال و حاکمیت ملی را برقرار سازد. در واقع پس از سقوط ساسانیان و استقرار سلطه عرب که تا زمانی طولانی بعدت ۸۵۰ سال بخود دیده بود، این اولین بار بود که ایران بخود حاکمیت ملی بخشید و سلسله ای مستقل بر سر کار آمد. سپس شاه عباس که او نیز در این امر کوشش کرد و ایران، عظمت دیرینه خود را در مقیاس ملی، بدست آورد.

پادشاهان مغوی مذهب شیعه را وسیله ای سیاسی برای تأمین وحدت ملی ایرانیان بکار گرفتند و سرانجام با جنگهای معتد ۱۲۰ ساله در سال ۱۶۳۹ عهدنامه قصر شیرین را منعقد و برپایه آن مرزهای ایران و عثمانی تثبیت گردید و حاکمیت ملی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی تا دوران فتحعلیشاه برقرار بود. اگر هم در زمانهای کوتاه بعثت بی لیاقتی بعضی از سلاطین چون شاه سلطان حسین بمخاطره افتاد ولی با کوششهای نادر شاه، کریم خان، و همینطور آقا محمد خان شکل گذشته خود را با زیافت و تمامیت ارضی کشور را حراستی بود. دوره دوم در زمان تسلط مغولان و تاتاریان نیز جامع ایران برخوردار است از سخت ها و جنبش های ملی و مردمی فراوان که بز آوازه ترین آنها " نهضت سربداران " است، که با مراجعه به کتاب " ای. ب. پ. بطروشکی " ترجمه آقای کریم کشاورز بسنده می کنیم. و با سرخوردی گذرا، باین جنبش مردمی باین دوره پایان می بخشیم. در مقدمه کتاب از مترجم آمده :

" مردم ایران زمین پس از هجوم صحرانشینان لگام گسیخته مغول و ترک برغم سستی و بی سیاستی محمد خوارزمشاه و خلیفه بغداد هیچگاه از پایداری در برابر متجاوزان غارتگر و خونخوار باز نایستادند .

مقاومت مردم شکلهای گوناگون داشت در آغاز از مریضورت حماسه جلال الدین که مورد تأیید و حمایت مردم بود تجلی کرد و بعد بصورت قیامهای محلی مانند خروج تارابی در بخارا - یا حتی اقدامات مدبرانه بزرگان فارس و گذشت ناگزیر در برابر تجاوز وحشی و نیرومند ویا گرویدن بمذهب شیعه در برابر مذهب (که مورد نظر مغولان بود) ظاهرا گشت . باز بپسین ضربه را خروج سربداران خراسان - سرکاخ فرمانفرمایی و غارتگری ایلخان مغول وارد آورد یحیی کرابی - سرور سربدار بساط خودکامی طوغای تیمور را در خراسان سرنگون ساخت . " (۳۷)

قبل از شروع بررسی این جنبش یادآوری مسئله ای که سرپای نوشته را بخود گرفته . و از آغاز تا کنون در آورده هم بآن برخورد می شود " پدیده شیعه " می باشد، که همیشه و در همه حال بمقابله اسلحه ای ترا در تبرید با سلطه طلبان ، بخاطر دست آوردی ملی و میهنی بکار گرفته می شده ، گفته شود : اگر جنبشهای ملی مردمی برای بشعورماندن خواستهای عالی خویش از این پدیده اجتماعی استفاده می کردند ، خود بیان کننده وجود " دینامیک و تحرکی "

است که آدمی را لازم می شود برای پاسخ گویی بیک ضرورت تاریخی از آن استفاده و سلاح قرار دهد . همچنانکه شخصیت و چهره های بنا می چون سلمان ، علی ، اباذر ، حسین ، بابک ، حلاج و ستار که شمره تگما مل تاریخی اجتماعی بشمار می آیند ، و عمل و کردار آنها خواست اجتماعی نیروهای مردمی می شود : که آنها را سمبل قرار می دهند . علی بعنوان محصول یک حرکت تاریخی - اجتماعی در پیرویه عمل و درک ارزشهای اجتماعی پدیدار می شود ، شکل می گیرد و سپس زبان گویای ضرورت های عینی و تاریخی - اجتماعی زمان می شود . علی سخنگوی جنبشی است اجتماعی ، و جنبش پدید آورنده اوست . هر دو در بستر تاریخی - اجتماعی ملتی و یا ملت های ویا کل بشریت بخت می - افتند و رو ببالندگی می گذارند . همچنانکه جنبشهای مردمی و میهنی آمریکای لاتین در بستر تاریخی - اجتماعی خود بخت افتاد و " چه کوارا " زبان گویای ضرورت های عینی و تاریخی - اجتماعی آن گردید . تاریخ نهضت های مردمی سراسر جهان پراست از این پدیده ها حماسه آفرین و چهره های پاک مردمی که سمبل این حوادث می شوند .

لذا ضرورت تاریخی - اجتماعی است که از " پدیده ای " مردمی و پرتحرک ، یک نیرو یا نیروهای اجتماعی در زمانی و یا زمانهایی برای بشعورماندن مقاصد عالی خویش ، استفاده می کنند و ملاحی است که حل معضلات می کند . ولی این بحث ، بیان کننده آن نیست که آیا این " پدیده مشخص اجتماعی " در تمام طول تاریخ بشری و در کلیه اجتماعات می تواند پاسخگو باشد یا نه ؟ و آیا همیشه و در همه حال پُرانی و کارآیی خود را خواهد داشت یا نه ؟ لذا پذیرش این " پدیده اجتماعی " و سمبل قرار دادن این " چهره " که محصولی است تاریخی - اجتماعی در بین این ملت و یا آن ملت و اگر " پدیده ای " خاص و یا " چهره " ای خاص گستردگی جهانی پیدا کرده همه و همه بیان کننده آنست که " پدیده " مزبور و یا " چهره " مورد بحث از آن " تحرک و مایه ای " برخوردار است که میتواند پاسخگو بضرورت های عینی و ذهنی اجتماعی و یا اجتماعاتی در قیام مرحله تاریخی بشود و گستردگی زمان - مکانی ، که آنهم ، بستگی بمیزان کار - آیی و کاربُردی است در حل معضلات اجتماعات بشری ، در اجتماعات و زمانهای مختلف . که آنهم ناشی از پیرویه تکاملی انسان هاست در دورانهای مختلف تاریخ ، که خواسته های کاملتری را بوجود می - آورند .

در قرن چهاردهم میلادی فشار روز افزون مغولان ، همه را بستو

آورده ، رنج حاصل از این فشار بسیار تمام نیروهای اجتماعی را سبب گردید ، که با همبستگی بزندگی خانمان برانداز و تسلط آنان پایان بخشید . گفتنی است که مالکین ، و خرده مالکین نیز از لشکریان مغول بستوه آمدند ، و دوشادوش رنج دیده گان و روستائیان به مبارزه برخاستند ، مسئله دیگری که ضرورت شرکت مالکین و خرده مالکین را پدید می کند روستائیان و پیشه وران ، آنها را بخود می پذیرند ، عدم آشنائی بفرهنگ جنگی است . چنانچه بطروشفسکی می نویسد :

" یک نکته دیگر نیز اقدام مشترک روستائیان و خرده مالکین را علیه اعیان صحرائشین و بزرگان امکان یافته و توجیه یافته توجیه می نماید ، باین معنی که روستائیان قیام کننده ، عاده از خود برنامہ روشنی نداشته اند ، محرک و راهنمای ایشان روزگار تحمل نا پذیرشان بود ، نگرانی بود که از ستمکاران داشتند بارها روستائیان فرمان عناصری از طبقه فئودال ها و امیران کوچک محلی را که جدی و سخور و آشنا بفرهنگ جنگ بودند - می بردند . عناصر یاد شده اتحاد یافته روستائیان را فقط وسیله ای می دانستند برای کنار زدن فاتحان مغول و ترک و متحدین محلی ایشان - تا بدست روستائیان قدرت و حکومت را بدست آورند . " (۳۸)

و همین تردیدان قرار دادن توده زحمتکش توسط امیران کوچک محلی برای پیروزی خود در همه جا خود نمایی می کند . در همین جنبشها می بینیم ، که آنها با توده های زحمتکش تاحدی همکاری می کنند و پس از کسب پیروزی توسط آنها به آنان پشت پا زده و خود برگرفتند " رفق " آنها می بردارند . و لاجرم مبارزه بگونه ای دیگر شکل می گیرد و ره طی می کنند ، بصورت نبردی داخلی نمایان می گردد ، که رنجبران را حرکتی است برای نفی هرگونه ستمی و خود زمینه ایست برای رویارویی با تازه بدوران رسیده های که تا دیروز زیر ستم رنج می بردند ، و حال نقش ستمکاران را بعهده گرفته اند و خود آن شده اند ، که تا دیروز مرد به باش را می گفتند ، و آنجا جنبش ها ااصالت توده ای خود را حفظ می کنند که بطور " خودگردان " عمل شود و رهبران و پیشوایان خود گمارده را جایی نباشد و درست جنبشها وقتی بی ناموس می شوند ، که خود " گمارده گانی " بنام رهبر ، و پیشوا ، بلکه رقیب توده می شوند و مسیر جریان بنیان کنی ، و بدنیال آن سازنده ای را بمنتفع خود منحرف می سازند ؛ سد می شوند و اجازه نمی دهند این خدایگان رنگ و وارنگ که توده آنها را خود آفریده ، رشد دهد ، بصورت فعال در

آید تمام نیروهای سازنده اجتماع و بطور وسیع (دور از تحریک هائی که با این باد ، و آن میاد ظاهر می شود) دنبال شود و تهره کار خویش را تا پایان تجربه کنند ، توجه شود تا بحال تمام نهضت ها و جنبش های مردمی ، ساخته و پرداخته توده های جان برکف بوده که بخاطر ستمی که بر آنها وارد می شده بوجود آورده اند . ولی زمانی که می رفتند تا شکوفائی حاصل شود آنجا ساخته و پرداخته خود مردم بوده ، بدست خود آنها دنبال شود و قوام گیرد و بفتح کلیه مردم میوه چینی شود ؛ عده ای خود سرگزیده و خود رهبر خوانده ، از راه رسیده و گوئی تمام هنر این عناصر بر مردم با انحراف گذاشتن دست آورده های مردم می باشد و آمال و آرزوهای مردم را با خاک سپاه نشانده اند . بنام مردم سرکوب مردم می بردارند ، و بنام توده ، توده را خلق آویز می سازند ، و خود گردانی و مدیریت بدست خود مردم از کسانی سلب می شود ، که در واقع تاریخ سازند و بوجود آورندگان تاریخ و بدست کسانی این انحراف انجام می گیرد ، که هنر این خود سرگزیدگان در تمام طول تاریخ بشری انجام گرفته و مشابهت در همه زمان ها و در همه مکانها تجربه شده اند و در پوشش هزار چیز مردم را فریب می دهند و نقش نامیمون و قدم مردمی خود را بکار می گیرند .

بهر حال آنچه مسلم است هنوز تجربیات بشری برای انسانها تشویریه و لاجرم شناخت ، حاصل نشده ، که آن نیروی بوجود آورنده ، خود ، خود گردانی و مدیریت را بعهده دارد و با خلق صلاح کردن هر آقا فضل از گرد راه رسیده ای ، بفرماند ، " ما که بوجود آورنده هستیم ، خود سیر می توانیم برگردانیم و اداره کنیم " و " تو اگر می خواهی جمع ماشوی ، چون ماشو ، و در محل ، تایکی شویم و راه پرستگلاخ را ادامه دهیم ، که همه با هم رهبر و فرمانبر هم باشیم . " که بواقع " شدن " را مادامی است که چنین خواست آدمی برآورده شود و برگزیدگان را دیگر جایی نباشد . و " چنین باد "

بطروشفسکی می نویسد :

" هر جا که خروجهای آزادی بخش بکامیابی انجامید دولت های خودرویی پدید آمد .

از همه این جنبشها مهمتر خروج سربداران بود و ما از پیش خود این دولت های خودرو را دولت های نوع سربدار می خوانیم " (۳۹)
با توجه به نوشته های بطروشفسکی : " آنجا که خروجهای آزاد - بخش بکامیابی انجامید دولت های خودرویی پدید آمد " و لسی مأسفانه چنین دولت های خودرویی امکان زندگی پیدا نکرده ، که با

زندگی تجربه اندوز و کار سازی کند. و متأسفانه تمام " این دولت - های خودرو " بدست " عناصری خودرو " و نفع طلب بِنفع مقاصد شوم خویش قبیحی شدند و ادامه حیات آنها قطع گردید .

اگرچه می توان پذیرفت " بُعد " ثوذهای نهضت سربداران وسیع بوده ، ولی نه این نهضت و نه نهضت های قبل و بعد از این ، و نه فقط ، در این سرزمین بلکه ، در تمام تاریخ بشری را سراغ نداریم . " دولت خودرویی " را که ثوذهای بوجود آورنده اش ، بطور " خودگردان " خودمدیریت را بعهده گیرند ، و در سمنر - ان صیقل خورده باشد ، و مردم خود در کار خود شرکت کردن را ، تجربه کنند ، و تجربه ها را یکا رگیرند . که چنین شیوه ای ، زندگی ، فرهنگ و عادت مردم شود ، چنین خوی و عادت های جامع گیر شود ، و لذا زندگی مردم ، ولی آنچه مسلم است ، نه روابط اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی دوران نهضت های چون " سربداران " را لیاقت پذیرش چنین " دولتهائی " بوده و نه هنوز امکان خود نمائی های توسط اجتماعات گوناگون صورت گرفته که بتوان " مفهوم " یاد شده را بآن داد ، حال عدم بروز تظاهرات چنین " بدیده اجتماعی ، که در دورانی بعثت عدم پذیرش ، و لذا " زودرسی " بودن آن باشد ، و یا در دورانی با تغییرات کیفی دیگر که روابط اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی دیگری را با خود داشته و لذا " زودرسی " سبب عدم بوجود آمدن آن نشده ، بلکه خود برگزیدگانی بودند ، یا سازمانهای متشکل از آنها که نقش شوم " زودرسی " را بعهده گرفتند و حرکت های بیش از نیم قرن اخیر را با تحراف کشانند .

بهر حال هر کدام که می خواهد باشد ، تاریخ آدمی در واقع خالی است از تجربه " نوع دولتهای " خودرویی و یا خودگردان " که توسط همان بوجود آورندگان حرکت های اجتماعی ، یعنی ثوذه مردم ، پدید آمده باشد .

این جنبش چون نهضت های دیگر مردم ایران در پوشش مذهب و چون نهضت های بعد از اسلام با سلاح " شیعه " برای خواسته های ملی مردمی خود مسلح شد و عرفان یکی از نهادهای فرهنگی و تصوف گرفته شده از آن جریان است مگر در زمانی که بر علیه ارتجاع حاکم آن دوران ، و نیروئی است حرکت بخش به جنبشهای مردمی در جهت تحقق بخشیدن به خواسته های ملی - مردمی این فلات .

آهنگار است که اگر از تصوف و در رابطه با آن ، از شیخ و درویشی سخن بگوییم آمد ، و نقش خاصی که در دورانی خاص بِنفع نهضت های مردمی از سوی آنها نصیب گردید ، بیا نگر این باشد ؛ که هر کس بخواهد

را چنین هنر باشد ! منظور کسانی است که در راه آرمانی انسانی از مال اندوزی دوری می گزیدند ، و هر آنچه داشتند خالصانه در میان جمع می نهادند و از تظاهر دوری می جستند ، که با روی آوری به " اسرار التوحید فی مقامات شیخنا ابوسعید " گرفته شده از کتاب سربداران داستانی را نقل می کنیم .

" درویشی بود در نیشابور و او را میلی عظیم بدنیای بود و پیوسته چیزی جمع میکرد و هر جمع اذکار حرمی عظیم داشت یک شب دزد در شد و هر چه در خانه داشت جمله ببرد مگر مرتع که آن درویش پوشیده داشت و نغدی که داشت در آنجا بود همانند دیگر روز برخاست عظیم رنجور و با کس نگفت و به مجلس شیخ آمد ، شیخ در میان سخن روی بدان درویش کرد و گفت :

آری جاننا دوش بیا مت بودم

گفتی دزد است دزد نبذ من بودم

آن درویش فریاد در گرفت و آن نقد مانده بود پیش شیخ بنهاد شیخ گفت چنین باید ، درویشی شما را بیچ ندهند " (۴۰) و پراساست تاریخ عرفان و تصوف ایران از چنین داستانهائی که وجود این داستانهای ، بیان کننده وجود عینی تفکری بوده با انسانهای صاحب تفکری این چنینی ، که خود همه با هم گرفته شده از روابط اجتماعی است ، که در دل خود چنین " اندیشه هائی " و لاجرم صاحبان چنین " اندیشه هائی " را بوجود آورده است .

حکومت ایلخانان و فشار ناشی از آن مردم را برای پذیرش آماده می ساخت و خروج سربداران را حاصل آمد و شروع حرکت را بیکی از شیوخ صوفیه بنام " شیخ خلیفه " نسبت می دهند ، که او به آموزش علم منطق و تسلط به تفسیر قرآن و مطالعه تصوف پرداخت ، و چون زمانه ، او را عیانگر بر هر آنچه ظلم است ، می ساخت ، لذا در این راه زندگی آغاز کرد و به موعظه مردم پرداخت . لذا شروع حرکت را از آن دانسته و بنا به نوشته حافظ ابرو آورده شده از کتاب نامبرده " جماعتی از فقها (سنی) او را از نشستن در مسجد منع می کردند و او بسخن ایشان التفات نمی نمود ، آن جماعت فتوی کردند بدین صورت که شخصی در مسجد ساکن گشته است و در آن مسجد حدث می کنند و او را از آن منع می کنند مگر نمی شود اصرار می نماید این چنین کس واجب القتل باشد یا نه " (۴۱)

گویند در دزد دستگیری وی برآمدند که با زور خورد طرفداران او را ببردند و فردای آن روز جنازه او را بستونی از مسجد خلق آویز

یافتند. اولیاء محلی شایع کرده بودند که خودکشی نموده، که چنانکه خودکشی هم کرده باشد، خود بیان آنست که می دانسته، قتل او سرعت می بخشد حرکتی که او در سر می پروراند. آنچه برای او کمال مطلوب بوده آن " حرکت اجتماعی " است که با دادن جان خویش به غلطک تاریخ افتد. او را شاکردی بوده روستا زاده، جوان، با درایت که شیخ او را بجای خود می نشاند و او را استاد پیش می گیرد که میرخواند می نویسد.

" هر کس که دعوت ایشان قبول کرد اسامی ایشان ثبت می گردانید و می گفت حالا وقت اختفاست وعده می داد که هرگاه اشارت شیخ بشود و وقت ظهور شود می باید که آلت حرب بر خود راست کرده مستعد کار زار گردند " (۴۲) که این نوشته بیان آن دارد، خروجی را در سر می - پروراند، بر علیه حاکمان زمان و هم بیان سازمان دادن و تشکل نیرو هائی است که او را می پذیرفتند.

آقای ای. ب. پ. بطروف سکی با مراجعه به منابعی که در دسترس بوده دو جریان را در این نهضت می بیند که، هتندرو و میانه رو نام می نهد. و در این رابطه، فتوایهای کوچک شهرستانی، که دو تن از ایشان بنامهای وجیه الدین مسعود و یحیی کرایی که به آنها بر خواهیم خورد، جناح میانه رو را دارند و اقدامات ضد ایلخانی منقول موقعیت هائی نصیب آنها گردید. جناح تندرو را، روستائیان فقیر و پیشه وران می دانند که علی القاعده چنین باید باشد.

" شهر سبزوار و ناحیه بیهق واقع در مغرب نیشابور که برای این تبلیغات برگزیده شده بهترین و مناسب ترین محل بوده روستائیان اطراف سبزوار طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و بالنتیجه مخالف قدرت موجود بودند. سبزوار یکی از کانونهای اصلی تشیع در ایران و در عین حال یکی از مراکز سنتهای وطن پرستی کشور بود. مثلا " در میان سبزوار نقطه ای را نشان می دادند که بموجب یک افسانه بسیار قدیمی جنگ رستم و سهراب (پهلوانان حماسه شاهنامه) در آنجا وقوع یافته بود " (۴۳)

و گویند شیخ خلیفه به این شهر آمد و در مسجد این شهر وعظ نمود و مردم بسویش روان شدند که همه آنها، شهر و داستانهای حماسی آن و دیگر چیزها، همه با هم عوامی است، که در بوجود آوردن " پدیده یی " نقش بازی می کند اگر چه نا چیز.

با قتل شیخ، ادامه راه او توسط شیخ حسن جوری جریان دارد، تا اینکه بنابه روایتی او را دستگیر و محبوس می کنند پیروان او را

گویند که در بیهق خروج می کنند و او بطاظر حیل سیاسی در اغفال دشمن و با اینکه نمی خواسته، و آن نهضت را هنوز کوچک می دانسته به قیام کنندگان نمی پیوندد، و قیام بخودی خود دور از خواست و بخواست شیخ حسن در بیهق نزدیک سبزوار و قلمرو مغولان آغاز گشت. ماجرای خروج را گویند که پنج ایلچی در خانه حسین و حسن حمزه از قریه با شیخی منزل کردند و از ایشان شراب خواستند و دیگر خواسته هائی ناصواب و بی حرمتی نمودند، که این دو برادر تحمل از دست دادند و شمیر از نیام برکشیدند و با قتل آن پنج تن مغول، راه چاره شدند و از خانه بیرون شدند و گفتند ما سربدار می دهیم و قیام بدین طریق آغاز گشت.

" در این هنگام عبدالرزاق که فرزند یکی از مالکان محل بود وارد باشتینی شد و با ایلچی که ارجانب خواجه علا الدین هندو برای بردن حسن حمزه و حسین حمزه آمده بود مصادف گشت. ایلچی - اخیر الذکر تسلیم آن دوشخص را طلب می کرد تا بجا طرقتل ایلجیان مجازات شوند، عبدالرزاق که کدخدای قریه بود گفت بخواجه بگو ایلجیان قبیحت کردند و مقتول گشتند، وقتی که ایلچی این پاسخ را به علا الدین هندو رساند وی در خشم شد و صدیاهی فرستاد که آن دو نفر را زند و بیا آورند. اینان مجدداً " به عبدالرزاق رجوع کردند، او از قریه خارج شد و با لشکریان مزبور جنگ کرد و آنان را مجبور فرار کرد و تدارک حرب دید و مردم ده را گرد آورد و از باشتین خروج کرد " (۴۴)

قیام را ۷۳۷ هجری و ۱۶ مارس ۱۳۳۷ میلادی دانسته اند.

این بطوطه ضمن اینکه این جنبش را دزدی و غارتگری می شناسد ولی در نوشته ای می نویسد: " ... آئین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می ریخت و صاحب آن پیدائی شد کسی دست بسوی آن دراز نمی کرد " (۴۵) و میخوانده می نویسد:

" سربداران سبزوار را بدون اینکه با مقاومت روبرو شوند گرفتند. بگفته میخواند سردار قشون سبزوار تسلیم سربداران شد " (۴۶)

بهرحال عبدالرزاق در ۱۲ ذی حجه ۷۳۸ بدست برادرش مسعود بقتل می رسد که منابع برای این قتل دلیل شرافتمندانه ای می آورند و آن اینکه عبدالرزاق بزور قصد داشت که دختر علا الدین هندو، وزیر را، که زنی زیبا بود و با سارت سربداران افتاده

بود بزنای بگیرد وجیه‌الدین از گریه‌وزاری اومتأثر و او را رها کرد، که موجب نزاع دوبار در گردیده و در این نبرد عبدالرزاق کشته شد.

نویسنده کتاب "سربداران" معتقد است که این داستان مورد اعتماد نیست.

"... در تحسین وجیه‌الدین مسعود غلو کرده عبدالرزاق را همه گونه تخطئه و لجن مال می‌کنند. علت این عمل مورخان مزبور را نیز در دشمنی فتودالها با سربداران باید جست. گرچه محتملاً عبدالرزاق بر اثر جاه طلبی و نامجویی در رأس سربداران قرار گرفت ولی اعیان خراسان وی را سردار روستا شیان قیام کننده می‌شمردند. روستا شیانی که فتودالها را کشته، اموال ایشان را بنهارت برده، قصورشان را تصرف می‌کردند. وجیه‌الدین مسعود برخلاف برادر - نشان داده بود که هواخواه روش ملایم‌تر و معتدل‌تر است." آنچه از این کتاب، در رابطه با منابعی که داشته، بدست می‌آورد اینست که سربداران، از دو جریان فکری برخوردار بودند. یک گفته حافظ ابرو "فی الجملة آن قوم (سربداران) که طایفه شدند اتباع شیخ حسن را شیخیان خوانند و اتباع امیر مسعود را سربدار گویند" (۴۷) که اعتدالی و میانه‌رو را سربداری و افراطی و تندرو را درویشی و شیخی خوانند.

البته گویند که امیر مسعود با عده‌ای سوار شیخ حسن را آزاد کرد، و قصد بر آن داشت که از نفوذ اوینفع خویش استفاده کرده و شیخ را آلت خود سازد، ظاهراً او را حرمت می‌داشت. و "در مسجد جامع سبزوار ضمن خطبه نام شیخ را نخست و نام وجیه‌الدین مسعود را بعد از وی می‌آورد." (۴۸)

و این دو تا زمانی که متفق بودند، از خواستهای مردم حرکت می‌کردند که نشان اهمیت فراوان داشت، زیرا اهداف آنها را هائی ایران از جنگ مغولان بود.

شاعری در جنگ با ملک هرات چنین سرایید

گر خسرو کرت بر دلیران نزدی

وز تیغ یلی کردن شیران نزدی

از بیم سنان سربداران تا حشر

یک ترک دگر خیمه به ایران نزدی

که البته در این جنگ حسین کرت از لشکریان ملک هرات شکست می‌خورد. و علت را کشته شدن ناکهانی حسن جویری می‌دانند، که سبب

و حشت سربداران گردید و نگفته حافظ ابرو "درویشان و مریدان شیخ حسن امیر مسعود را متهم داشتند که این حال (قتل شیخ حسن جویری) با تنصواب امیر مسعود بوده."

و میرخواند و خواند میر صریحا می‌گویند:

"و در آن مصاف که ایشان را با ملک دست داد شیخ حسن با شارت امیر مسعود و تیغ یکی از سربدار به شهادت یافت" (۴۹)

به حال آنچه بر می‌آید شیخ حسن جویری از نفوذی خاص برخوردار نبوده است. یکی از چهره‌های پاک مردمی این نهفت این یمین است که در جنگ شرکت می‌کرده قضا دوی در وصف شیخ حسن جویری و وجیه‌الدین مسعود سروده. او در جنگی اسیر دشمن می‌شود، و با آمدن فرستائی مناسب، می‌گریزد و باز به سربداران می‌پیوندد. او را کینه‌اشی سخت نسبت با میران بود گوید:

اگر دو کا و بدست آوری و مزرعه‌ای

یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

و گر کفاف معاشتم نمی‌شود حاصل

روی و شام شی از جهود وام کنی

هزار بار از آن به که با مداد بگشاید

کمر ببندی و بر چون خودی سلام کنی

او در ۷۹۶ هجری در گذشت عده‌ای نیز معتقدند که در نبردی کشته می‌شود.

آنچه قابل توجه است وجود نهفتی عظیم ملی - مردمی است که چهره‌هایی چون این یمین را در خود داشت.

وجیه‌الدین مسعود در پایان دوران فرمانروائی اش به مازندران لشکر کشید. سربداران آمل را تسخیر نمودند، بعد در اعماق جنگل رستم‌دار داخل شده و در آن جاکمینگاهی که توسط یکی از امیران فتودال بنام ملک رستم‌دار ترغیب داده، گرفتار و عده‌ای از سپاه وی تلف می‌شوند و بخشی نیز با اتفاق او دستگیری کردند. گویند مسعود بفرمان ملک رستم‌دار بقتل رسید. سربداران گویند در سالها آخر عمر مسعود از نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده‌اند.

پس از مرگ وجیه‌الدین مسعود ده تن از زمامداران سربداران که به نیروهای تندرو و میانه‌رو منتسب بودند سرکار آمدند و در این رابطه درگیری، یک فرمانفرما سرگون می‌شده و بجای آن فرماندار دیگر از جناح مخالف اوضاع امور را بدست می‌گرفت. قضا و علت این مبارزات کنگ و نامفهوم است. ولی آنچه بطور خلاصه می‌توان

بیان داشت ، وجود دوجریان میانه رو و تندرو می باشد که نهضت سربداران را بوجود آورده بودند . میانه روها از بزرگان و سپاهیان و خرده مالکین و تندروها از شیخیان و درویشان و پیشه وران بوجود آورده بودند . نیروی منظم و شکل یافته آنها یاران شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری بودند که در بین توده مردم ، از اعتبار و نفوذی برخوردار بودند .

یکی از چهره های " سربداران " یحیی کرابی است ، زاده شده در روستای کراب ، از توابع بییق که از مقریان وجه الدین مسعود بوده . اورایا هوشتراز وجه الدین مسعود دانسته اند و در دوران خود سعی داشته که یاران حسن جوری را با حکومت خویش سازگار سازد و از اعتبار آنها بفتح خویش استفاده برد .

میرخواند گوید :

" بر سرخوان کرم او پیوسته غنی و فقیر نشستندی " (۵۰)

این بیان آنست که با این عمل سعی داشته ، نیروی مساوات طلب بیروان شیخ حسن جوری را بخود جلب سازد ، عده لشکریان اورایا ۲۲۰۰۰ نفر گرفته اند که از دولت او موجب می گرفتند و با قدامت و آداب دانی دست می زدند .

" خرابی هایی که لشکرجانی قربانی در طوس کرده بودند بثلانی آن مشغول شدند و قنات و لایات طوس و مشهد جاری ساخت (۵۱)

سربداران و قدرت روز افزونشان سبب بیم و هراسی ، شد در " طوغای تیمورخان " . طوغای تیمورخان به عوام مغریبی و مردم دوستی تن داد ، تا با حیل بتواند سربداران را اغفال و در زمانی مناسب آنها را مغلوب سازد . بگفته ابن بطوطه " طوغای تیمورخان پادشاه تاتار و " ترکان " بود (مفهوم این نامها ممکن است هم بحضرا - نشینان مغول اطلاق می شده و هم ترک " که عده آنان به ۵۰۰۰۰ تن می رسید . اینان در دشت و صحرا می زیستند و به دیگر سخن صحرائنشین بودند و در جا درها روز می گذرانیدند و بیلاق و قشلاق می کردند و از هرات می گذشتند .

این لشکرکشی ها که بمنظور غارت و چپاول صورت می گرفتست بظاهرا شعارهای " (غزای دینی) و (جهاد) علیه (هندیان مشرک و بت پرست) و غیره برگزای می گشت . ولی (ترکان) که امیران هندی و بویژه زنان را ببردگی می بردند هیچ تفاوتی بین " بت پرستان " و هندیان مسلمان نمی گذاشتند " (۵۲)

در آغاز حکومت یحیی کرابی بسال ۷۵۴ هجری طوغای تیمورخان

اورایا اردوی خویش خواند که بیعمان ببندد ، این جزیه و خدمه چید دیگری با خود نداشت . اورا قصد بر آن بود که سران سربدار را غافلگیر کرده و بقتل رساند

و بنا بگفته حافظ ابرو گرفته شده از کتاب سربداران قبل از مذاکرات تبردهائی بین آنها صورت گرفته بود . پس از رد و بدل نامه های یحیی کرابی که از خدمه طوغای تیموریان " با اطلاع بوده با اتفاق دیگر سران سربدار چون حافظ شانی و محمد جیش و سیدمغیر سپاهی وارد اردوی خان می شوند . سه روز و سه شب بزم و سرور در اردوی ایلخانان گسترده بود که در پایان روز سوم در حالیکه ایلخانان ، با ساغرهای پراز شراب ، دور می گردیدند ، یحیی کرابی با گذاشتن دست بروی سر و علامت دادن و مشاهده آن توسط " حسن شانی " و دیگر سپاهیان حمله آغاز می شود . سربداران با شمشیر به مغولان حمله و بخشی از آنها را از پای درمی آورند . بخشی دیگر از وحشت و هراس پای بگریزی می نهند . سربداران با دریافت ثروتهای کلان اردوگاه ایلخان راترک می کنند . حافظ ابرو اینطور می نویسد :

" بر هیچکس ایفاء نکردند و قتل در اردوی طغا تیمورخان عام گشت ، از خرد و بزرگ و ترک و تاز یک و هر که را یافتند بکشتند و بتهورکاری از پیش ببردند که تا انقراض عالم دیگر آن از روی روزگار محو نخواهد گشت . فرزندان و متعلقان طغا تیمورخان که بدست افتادند همانجا بقتل آوردند و بعضی بگریختند بیک لحظه اردوی پادشاهی چنان ناچیز شد که از ایشان اثری نماند و بقایائی که در گوشه ها گریخته بودند اگر اسباب گریختن می یافتند چنان بیرون می بردند و الا در دست سربداران می افتادند بیکلی چون هباز مطلب صا متفرق و آواره شدند . سربداران اکثر آن ولایات به سم ستوران و پیسران گردانیدند و هر گله که در گپاه زار آن مراعی یافتند براسند و در آن قفسه غنیمتی تمام بدست سربداران افتاد و کرایشان دوامی گرفت و آوازه ایشان به اطراف و اکناف برسد " . (۵۳)

تاریخ این حادثه در دسامبر ۱۳۵۳ بوده و بدین طریق بقایای " ایلخانان هلاکوی " بدست سربداران و از کون گردید .

یحیی کرابی بدست برادرزن خود کشته ، و قدرت بدست حیدر قصاب افتاد که شاید تحریک قتل از سوی او انجام گرفته باشد .

حیدر قصاب ظهرا الدین کرابی را ، که قتل یحیی کرابی بدست او صورت گرفت عملا از کار برکنار و خود امور را بدست گرفت ، و با لشکری مرکب از ۵۰۰۰ نفر مرد جنگی اسفرا این را محاصره ولی در اردوگاه

بر علیه او توطئه قتل انجام گرفت. این عمل توطئه توسط پهلوان حسن دامغانی که سپهسالار وی بود انجام گرفت سر حیدر را بدور حصار شهرگرداندند و نصرالله باشتینی که در اسفراین علم ظفیان بر افراشته بود، دروازه های قلعه را گشود و طبق رضایت آنها، لطفاله فرزند وجیه الدین مسموم بود، شهریار شد، و خواجه نصرالله باشتینی و پهلوان دامغانی مردو اتابکان لطفاله شدند.

مبارزه میان سربداران شدت می گرفت و یکی از شاگردان شیخ حسن جویری بنام "عزیر مجدی" بر علیه پهلوان حسن دامغانی قیام و قلعه مهم طوس را تسخیر کرد.

پس از مدتی پهلوان حسن دامغانی طوس را باز پس گرفت و مشهد را هم تصرف کرد، ولی جرأت کشتن درویش عزیز را نداشت، لذا با دادن دو خروار ایریشم خام به وی گفت "تو مرد اهل طاعتی من از خدای می ترسم که تو را یکشم برخیز از ملک من بیرون شو" (۵۴)

درویش عزم اصفهان کرد و در این شهر مقیم شد، سپس شخصی بنام علی موید با فرستادن یکی از طرفداران خود بسوی درویش عزیز و تظاهر بر طرفداری از طریقت حسن جویری درویش عزیز را متقاعد کرد و بر علیه پهلوان حسن دامغانی شورا ندو پس از گرفتن اوضاع بدست خود، با تظاهر، در مذهب شیعه و توجه دادن مردم بظهور حضرت "امام عصر" در واقع بفکر اقدامات جدی نبود، چندی نگذشت که بین درویش عزیز و علی موید نیز شکرآب شد. علی موید دستور بقتل عزیز درویش داد، که او و هفتاد نفر از رفقایش بقتل رسیدند، "و سر درویش را به سبزوار آوردند و از چهار سو میاویختند"، (۵۵)

در ۷۷۸ با ردیکر جناح افراطی سربداران بر رهبری درویش زکین الدین که از شاگردان شیخ حسن جویری و درویش عزیز بود خروج کردند. علی موید برای خاموش کردن این قیام به دشمن دیرینه خود امیر ولی روی آورد، و با هم اختلاف و روی بسوزار نهادند. درویش در بیکار شکست خورد و گریخت علی موید مجدداً در ۷۸۵ وارد سبزوار گردیده امیر ولی پس از فرو نشاندن شورش بار دیگر به علی موید حمله کرد، علی موید به تیمور لنگ متوسل شد و با این عمل خیانتی بود که بدولت و کشور سربداران نمود.

"آ. یو. یا کوپونسکی حدس می زند که "تیمور در عهد جوانی و دورانی که سپاهی مزدور و همواره چوبای ماجر بود روابطی با سربداران داشت" (۵۶)

بهر حال تیمور با علی موید همداستان شد و وی رایاری کرد

ولی بهیچ وجه در حفظ بایداری دولت سربداران بر نیامد بلکه بهانه ای شد که بتواند در امور خراسان مداخله کند. او با لشکریانش بخراسان آمد و امیر ولی را سرکوب و وارد سبزوار شد. علی موید به پیشوا از تیمور شتافت و خود را عید و عیداد خواند، او را موقتاً نگهداشت و در ۷۸۸ دستور قتل او را صادر کرد. در سال ۷۸۵ در سبزوار قیامی عمومی صورت گرفت بر رهبری شیخ داود، این قیام بیان کننده آن است که در واقع جنبش بدست نیروهای افراطی درویشان بود. بهر حال تیمور با محاصره سبزوار و گشتار وسیعی محاصره را شکست و قیام را موقتاً خاموش کرد. بایداری مردم سبزوار در مقابل یورش سبیل آسای قوای تیمور بی نظیر بود. او مردم را زنده زنده لای دیوار گذاشت. پس از مرگ تیمور در ۸۰۷ هجری سربداران در سبزوار قیام نمودند، لشکریان شاه رخ فرزند تیمور بسختی توانستند این شورش را خاموش کنند.

در واقع "نهضت سربداران" که نیم قرن بطول انجامید جنبشی بود ملی - مردمی که بر علیه حاکمان زمان صورت گرفت، توده های جان برکف و خیل رنجبران بوجود آورندگان آن بودند، که توانستند سلطه مغولان را منهدم سازند و ملی متأسفانه عدم آگاهی درازماندهی و تشکله مردم، و خودخواهی و منافع شخصی کسانی که در رأس قرار می گرفتند، سبب شد که نتوانستند حفظ جنبش کنند.

از آن جنبش بر علیه مغولان تا انقراض آن بدست امیر تیمور، هر بار فردی برمی خاست و نیروی بر علیه دیگری تدارک می دید که خود ناشی از عدم آگاهی مردم باشد در سازماندهی و اینکه جلوگیری شود، بروز چنین حوادثی را، دیگر وجود ضعف و امکان رشد خودخواهی، بروز شائس و شد برای چنین کسانی که میتوانند در رأس جریان قرار گیرند، و اثر این منع مقاصد قدرت طلبی های فردی بفساد بکشانند، که حاصل همه اینها ضعف و از هم پاشیدگی نهضتی است که جنبش حوادثی را با خود می آورد.

ولی آنچه بایستی فراموش نشود، دست آوردهای تاریخی و ریشه یابی این نهضت ها است که بایستی مورد توجه قرار گیرند، چون پیروزی آدمی، شناسایی و تجربه اندوزی از حوادث تاریخی است، که توجه بآن آدمی را از لغزش های دوباره مصون و پیروزی نزدیک می دارد.

گفته شد که شاه اسماعیل توانست پس از ۱۶ سال جنگ استقلال و حاکمیت ملی را مستقر و تمامیت ارضی ایران را بازیابد، و ایران،

پس از ۸۵۰ سال که از سقوط ساسانیان می گذشت گذشته خود را تجدید نماید. شاه اسماعیل و بهمرهش شاه عباس شفته ریزی و ساخت استقلال را بنا ساختند. روابط سیاسی و بدنبال آن بازرگانی با ارسال سفیریکشورهای خارجی آغاز شکل گرفت. شاه اسماعیل و دیگر پادشاهان صفوی "شیعه" را وسیله سیاسی برای استقرار حاکمیت ملی مورد استفاده قرار دادند، و توانستند پس از ۱۲۰ سال جنگهای ممتد و بی دربی در سال ۱۶۳۹ م بایستن قرارداد "قصر شیرین" مرزهای کشور را تثبیت سازند، که تا زمان فتحعلیشاه یعقوت خودباقی بود و توسط چهرههایی چون نادرشاه، کریم خان و آقا محمدخان پاسداری شد، اگرچه در زمانهایی موقعیتهای متزلزلی را به همراه داشت. لازم به تذکر است، اگر از شاهان مقتدری چون شاه اسماعیل، شاه عباس، نادرشاه و... اینجا و آنجا یاد می شود و با آنها بهائی در مورد مسائل داده می شود، و از وجود "حاکمیت ملی" و تثبیت آن که ناشی از اقتدار و درایتی باشد که در آنها بوده، بیاد شد:

۱ - بیان آن نیست که آنها، چهره مردمی همیشه و یاد در همه حال داشته اند و بجا مع و مردم از سوی ایشان ستمی روا نشده است و یا آنها عدالت اجتماعی را مراعات و انسانها را از ستم مصون داشته اند، هرگز چون خود انجارات داخلی و قیامهایی که در زمان آنها صورت گرفته بیان کننده واقعیتهای اجتماعی ناشی از وجود ستمی، که آن حوادث را آستان شده.

۲ - بهیچ وجه "حاکمیت ملی" که ناشی از درایت و اقتدار آنها صورت گرفته، عمل آنها را در رابطه با ستمی که بجا معروا می - داشتند و با آدمکشی ها و قتل و غارتی که در حین لشکرکشی از سوی آنها به ملت های دیگر روا می شده، تبرئه نمی سازد.

۳ - بارها ذکر آن رفت که بیدیه های اجتماعی تاریخی بررسی می شوند، وجه با حادتهای اجتماعی که در زمانی پذیرفته شود و مورد حمایت جامعه باشد، در حالیکه در زمانی دیگر، مورد انتقاد و حمله قرار گیرد، تاریخ و حرکت های اجتماعی تاریخ، چنین می - آموزد که، رابطه برقرار می شود، آستان می کند، بخش میباندازد، پرورش می دهد، می میراند، و با مرگ آن نوزادی دیگر، که این فرزند را اتفاقی است با آن پدر و مادر. چون فرزند زمان دیگریست با پایگاه اجتماعی دیگر، اگرچه محصولی است از آن رابطه. این است سیر تاریخ " ... می شکند، چون می شکند، و پروای آن

ندارد که کسی به او سنگرد یا سنگرد.

سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی با فتح قسطنطنیه در ۲۹ مه ۱۴۵۳ م. به عمر هزار ساله امپراطوری رم شرقی پایان داد که مصادف با آغاز قرن جدید و پایان قرن وسطی گردید. اوضاع فتوحاتی توانست بر سر آسای مغیر سلطه یابد، و در اروپا نیز نواحی زیادی را متصرف شد. او قصد جنگ اندازی به ایران و دیگر کشورهای اسلامی را داشت و اگر هم کسی مخالفت و مقاومت می کرد با برچسب بی دینی روسو می گردید و خونش حلال می شد. اروپائیان اگرچه با قدرت روزافزون عثمانی راهی را بسته دیدند، ولی نیاز به کالاهای دیگر کشور اروپایی اسپانیا و پرتغال و دریا نوردان ماجراجوی آنها، برای گسترش امپال استعمار گرانه خویش، بسیار قاره ها و جزایری را، کشف کردند و متصرف در آوردند. رقابت و جنگ ناشی از آن، آنها را بر سر عقل آورد و تقسیم غنائم کردند. نیمکره غربی را اسپانیا و نیمکره شرقی را پرتغال تصاحب کرد، و لذا آنها را پرتغال فرمان می راند و خلیج فارس را اشغال و راه برای خویش باز کرد.

ازبکان و ترکمنها نیز خراسان را مورد تجاوز قرار دادند. در این هنگام هشتم شاه اسماعیل صفوی توانست با شجاعت و همتی بی - مانند استقلال ایران را تضمین کند و حاکمیت ملی را مستقر سازد. او از جانب پدر نواده شیخ صفی الدین اردبیلی و از سوی مادر به او وزن حسن آق قویونلو می رسید. او یکساله بود که پدرش بدست پادشاه شبروان کشته شد. گویند مرگ پدرش هرج و مرج سراه انداخت و او و برادرش به گیلان رفتند و در لاهیجان در نزد حکمران آنجا که شمایلات شیعه داشت بسر بردند.

حوادث زمان از سونی و آمادگی پذیرش، که در او بود، بیدیه ای بوجود آورد. اقبال نه قبیله بسوی چهره ای سیزده ساله، و تشکیل ارتشی بنام قزلباش و دعوی استقلال از سوی او. آواز قیام در ۱۵۰۱ م. سبب شد. که بسیاری از مردم سوری، دیار کسر - با و بیبوندند، و با این لشکر، فرخ سیار پادشاه شبروان را بخودخواهی پدر در نزدیکی قریه گلستان شکست و بقتل رساند. او توانست ضمن فتوحاتی دیگر در ۱۱ مارس ۱۵۰۲ م. بنام شاه اسماعیل صفوی تاجگذاری کند. او توانست با رسمی کردن شیعه دولت مستقلی را بنا نهاد. شیعه در واقع سلاخی بود سیاسی که حاکمیت یخشد با استقرار ملی در این سرزمین. نیاید از نظر دور داشت سبیل مردمی که با و روی آوردند، و او را حمایت نمودند. شیعیان بودند از قفقاز، آسیای

صغیر ، و سوریه . او با زور و شمشیر و کشتار ، سنی مذهب را کشته و مقاومت می کردند از سر راه خود برمی داشت . او توانست " شبیک خان " را که از نوادگان چنگیز خان و مردی بی رحم و متعصب بود در ۱۵۱۰ بقتل رساند و بر سر خراسان ، فلان و قندهار و ... راجه راجه شود . او پس از قتل شبیک خان ، پوست سرش را پراکنده کرده و فرزند " سلطان بابزید " فرزند محمد فاتح پادشاه عثمانی فرستاد . کشتار روحیان شاه اسماعیل از سنی مذهب و عملی که با شبیک خان نمود ، زمینه جنگ وسیعی را بین ایران و عثمانی بوجود آورد .

پسر سلطان بابزید ، شاهزاده سلیم ، که مردی خونخوار بود ، علیه پدر قیام و بابزید ناچار به نفع پسر از سلطنت کناره گرفت . سلیم تمام برادران و برادرزادگان خود را کشت بجز مراد که موفق به فرار شد . و شاه اسماعیل پناه آورد شاه اسماعیل او را گرامی داشت و حکومت قسمتی از فارس را با و داد . سلیم ضمن ارسال سرداری با ایران تقاضای استرداد " مراد " را نمود . شاه اسماعیل او را غاصب تخت و تاج خواند و با فرستادن دو نفر از سرداران قزلباش به پناه جمع - آوری شیعیان آناتولی شهرهای قره حصار و ملاطیه را تصرف نمود . سردار سلیم نیز در مدت اقامت خود در تبریز با سران ایلات ، رابطه برقرار نمود و ضمن جمع آوری اطلاعات زیادی پی خبر از ایران رفت .

سلیم با انعقاد قراردادهای صلح بین خود و کشورهای اروپایی ، موقتاً خود را از ناحیه غرب آسوده خاطر نمود . سپس با خواست ، از شیخ الاسلام استانبول ، فتوی داد ، که قتل یک نفر شیعه بیست هزار هفتاد کافر حربی و مسیحی ثواب دارد و در نتیجه قتل عام و حشتناکی سراسر خاک عثمانی را فرا گرفت و بیش از چهل هزار نفر از شیعیان بقتل رسیدند .

سلیم در ۱۹ مارس ۱۵۱۴ م . به ایران لشکر کشی نمود . عبداله خان از یک رانیز تحریک به خوانخواهی شبیک خان عمویش نمود ، و ضمن ارسال نامه ، توهین آمیز اعمال شاه اسماعیل را نسبت به خلفای راشدین تقبیح و گناه دانست و سرانجام با ارسال نامه ای دیگر ادعای خلافت و جانشینی پیغمبر اسلام را نمود و از شاه اسماعیل خواسته شده بود ، که توبه کند و ایران را جز متصرفات عثمانی بداند .

شاه اسماعیل با ارسال پاسخهای ، گویند مرتبه ای یک قوطی تریاک هم توسط یکی از درباریان فرستاده بود تا به کنایه به سلطان

به هم اندک تسخیر ایران و سقوط خاندان صفوی غیر ممکن و رویا بی است که در حال کشیدن تریاک دست می دهد . سلطان خود خواه با دریافت آن نامه بلا درنگ سفیر ایران را بقتل و با دادن نامه ای توهین آمیز و به همراه آن یک دست لباس زنانه بسوی تبریز حرکت نمود . در این نبرد که در جلگه " چالداران " نزدیک خوی رخ داد و بنبرد چالداران معروف است لشکریان قزلباش با وجود شجاعت و شها متی بی نظیر بعلت نداشتن سلاحهای آتشین و کمبود نیرو نسبت به ارتش عثمانی به عقب نشینی دست زدند . شاه اسماعیل که خود در قلب سپاه عثمانی می زد ، از ناحیه بازو زخمی گردید .

سلطان سلیم تبریز را تسخیر و حرمسرای شاه اسماعیل بدست سپاهیان افتاد . گویند بعلت ظهور آتش و شورش مینی بر عدم تمایل بکشتار برادران دینی خود ، ایرانیان در سپاه عثمانی عازم خاک عثمانی شدند و در بین راه شجوان و ایروان و ... راهم تصرف کرد . گفتنی است که در جنگ میان ایران و عثمانی " بهروز خانم " همسر مورد علاقه شاه اسماعیل وجود داشت . و شاه اسماعیل با ارسال هیئتی بریاست سید نورالدین عبدالوهاب تقاضای استرداد همسرش را نمود .

شاه سلیم در صورت خودداری از لعن و توهین به خلفای سه گانه و خواندن خطبه بنام آنها حاضر شد همسرش را با زین فرستاد ولی این شرط را نپذیرفت و شاه سلیم عقدا و را با شاه باطل و به عقد قاضی عسکر آناتولی درآورد .

شاه اسماعیل با رد دیگر با ارسال نامه و تقبیح کار سلطان سلیم ، خواستار همسرش شد که سفیران را زندانی و نامه اش را بدون پاسخ گذاشت .

شاه اسماعیل بخاطر جبران " شکست چالداران " به مصر و دولتهای اروپایی روی آورد و آنها را تحریک بجنب با دولت عثمانی نموده ولی سلطان سلیم ضمن فتوحات زیاد و کشته شدن پادشاه مصر مصر ضمن تسخیر سوریه ، لبنان و فلسطین عازم فتح مصر گردید و قاضی خان و اردقاهره و المدینة و الکوفه و سوم آخرین خلیفه عباسی را اسیر و با خود به استانبول آورد و خود را خلیفه مسلمین خواند . و از تاریخ ۱۵۰۷ م . مصر جزو متصرفات عثمانی بحساب آمد .

دولت " ونیز " از سوی عثمانی ها مورد تاج و زقرا گرفته بود ، لذا شاه اسماعیل ضمن ارسال سفراتی آنها را دعوت به اتحاد و جنگ بر علیه عثمانی ها نمود " ونیز " بخاطر گرفتاری و درگیری جنگ

پیشنهادات شاه اسماعیل را نپذیرفت، او کوششهایی هم در امر موجود آوردن اتحادی با مجارستان، لهستان و شوریدن آنها بر علیه عثمانی ها نمود و آنها نیز استقبال کردند. عثمانی سرگرم پیروزی بود، و توانست در ۱۵۲۱ بلگراد را فتح و جزیره "ردوس" را تصرف شود.

شاه اسماعیل سپس با ارسال نامه ای به امپراطوری آلمان و توضیح جنگهای خود با عثمانی خواستار اتحاد بر علیه عثمانی شد. سفير شاه مورد استقبال قرار گرفت. شارلکن امپراطور آلمان با ارسال نامه و ضمن اظهار گرفتاری ها، موافقت خود را اعلان داشت ولی نامه زمانی با ایران رسید که شاه اسماعیل بیش از یکسال از مرگش می گذشت.

شارلکن، چهار سال بعد هم سفیری به ایران می فرستد با نامه ای که بیان کننده آنست که از خبر مرگ شاه اسماعیل در اروپا اطلاعی در دست نبود. در آن نامه ضمن تعریف از شجاعت و تدبیر نامبرده، آمادگی خود را برای اتحاد علیه عثمانی اعلان می دارد. شاه اسماعیل در ۲۳ مه ۱۵۲۴ در سن ۳۸ سالگی بعرض سل درگذشت و پسر ده ساله اش شاه طهماسب با ایچا دیک شورای نیابت سلطنت از سرداران قزلباش بتخت سلطنت تکیه زد.

با اطلاع از درگذشت شاه اسماعیل، ازبکان چندین بار با ایران حمله ور شدند که توسط قوای ایران دفع شد.

سلطان سلیم در ۱۵۲۰ درگذشت و جانشین او سلطان سلیمان قانونی که دمی از فکر جهانگشایی آرامی نداشت، ادامه سیاست پدر را پیاده گرفت و با ارسال نامه ای توهین آمیز، تحقیر و نابودی ایران را تهدید کرد. او با انعقاد معاهده صلح با اتریش و مجارستان به ایران حمله و بعلمت عدم وجود آذوقه از پیشروی خودداری و در بازگشت از بین النهرین عراق را که پس از ۲۵ سال در تصرف ایران بود تسخیر نمود. او دوباره به ایران حمله ولی شاه طهماسب با اتخاذ روش جنگ و گریز تلفاتی بسیار دشمن وارد آورد. سلطان عثمانی از تجاوزات به ایران سودی نبرد و به مجارستان حمله و ضمن تصرف تونس و بعضی از جزایری که متعلق به دولت "ونیز" بود تصرف، و شارلکن را نیز شکست داد.

سومین حمله عثمانی به ایران در سال ۱۵۴۸ شروع که طرفی نیست و عثمانی ها یک کشور خود را زکشتند و متوجه اروپا شدند و سواحل سیشل و ایتالیا و حتی اسپانیا را مورد حمله قرار دادند و تونس و

لیبی را متصرف شدند.

شاه طهماسب با ارسال نامه ای به سلطان عثمانی خاطر نشان ساخت که او با حمله به ایران سودی نخواهد برد و با دادن زدن بجنگ، برادر کشی حاصل آن خواهد بود. در عثمانی نیز زمزمه مخالفت بزرگان مبتنی بر سیبیه دگی لشکر کشی و خرجی که ناشی از آنست شروع شده، در این موقع سلطان عثمانی سفیر ایران را با گرمی پذیرفت و آمادگی خود را برای انعقاد صلح ابراز داشت و بدین ترتیب بدون انعقاد معاهده ای طحی بنام طح "آماسیه" برقرار شد.

از این تاریخ تا پایان سلطنت طهماسب این صلح را مراعات و هر دو بار ارسال نمایندگانی ضمن استقبال هر دو از نمایندگانی یکدیگر حفظ صلح نمودند.

جنگهای ایران و عثمانی، قدرت گرفتن پرتقال در نیمکره شرقی، ولذا برخوردش با عثمانی، اشغال جزیره هرمز و دیگر مسائل این چنانسی، روابط ملت ها را، و در نتیجه رابطه ایران با دنیای غرب را، پیچیده تر می کرد. دولت انگلیس از تقسیم دنیا توسط اسپانیا و پرتقال بی بهره مانده بود و در زمان الیزابت اول (۱۵۵۸ - ۱۶۰۳) بفکر مستعمره افتاد. راههای آبی آفریقا در آسیا در قلمرو پرتغالی ها بود. لذا انگلیس از طریق روسیه راهی آسیا شد و با اجازه تأسیس شرکتی در سال ۱۵۵۳ در مسکو، تجارت با کشورهای آسیای را فراهم ساخت.

در زمان شاه طهماسب کوشش هایی شور رئیس شرکت مسکو نیز به ایران آمد ولی در واقع موفقیت اساسی حاصل نکردید.

شاه طهماسب پس از اینجا و دو سال در ۱۵۷۶ درگذشت و هرج و مرج بر سر سلطنت شروع شد، تا شاه اسماعیل دوم بتخت نشست. او شاهزادگان مغوی و سران قزلباش را که مخالفش بودند کشت و یا نابینا کرد و پس از یکسال و نیم سلطنت درگذشت.

پس از او سلطنت به محمد میرزای نیمه نابینا افتاد و چون او انسانی بود ضعیف، قدرت بدست قزلباش و مذهب علیا همرویی افتاد. اوضاع هرج و مرج و استقلال مملکت در معرض خطر جدی بود، که شاه عباس بر تخت نشست. او انسانی بود وطن پرست و توانست با نظمی بر اساس احترام حقوق متقابل، مناسبات سیاسی با دنیای خارج را برقرار سازد. او به قدرت سران قزلباش خاتمه داد. در دوران ۴۲ ساله سلطنتش توانست اوضاع ایران را سر و سامان بخشد، ازبک ها را جای خود نشاند و حملات متوالی آنها را دفع سازد. او انسانی شجاع و

در عین حال کاردان بود. گویند مدت ۱۵ سال در کمین نشست و از هر نوع به نه تراشی برای موجود آمدن جنگ با عثمانی ها خودداری کرد و در این مدت ۱۵ سال توانست دولت عثمانی را در خامی نگه دارد. روزی به بهانه شکار تمهیدمآزندان می کند و با سپاهی زبده از اصفهان خارج می شود. و با سرعتی بی نظیر در عرض دروازه روز خود را به تبریز می رساند و پادگان عثمانی را با این یورش غافلگیرانه تار و مار می سازد. او توانست تبریز را پس از هجده سال در ۲۱ اکتبر ۱۶۰۳ آزاد سازد.

تقریباً همزمان با ایجاد یورش، الله وردیخان سردار بزرگ خود را، عازم فتح بغداد نمود و در شیردی که در همدان با سپاه عثمانی برخورد آمد، او را تار و مار و توانست ایروان و فارس و شیروان را تصرف سازد.

شاه عباس توانست، پیروزی های درخشان بدست آورد و آذربایجان، قفقاز، کردستان و شمال بین النهرین را در قلمرو خود درآورد. اواز شهری خاص برخوردار گردید.

در سال ۱۶۲۲ با کمک قوای انگلستان توانست جزیره "هرمز" را که پرتقال بیش از یک قرن در آن حاکمیت داشت، باز پس گیرد. اگر چه استعمار پرتقال بیرون رانده شد، ولی فراموش نشود که این اقدام که کمک انگلیس ها انجام گرفته بود، خود امتیازی شد، برای انگلستان و امکان نفوذ آنها، که بعداً شروع بمیوه چینی نمودند.

شاه عباس در ۱۳ ژانویه ۱۶۲۹ درگذشت و سام میرزا بنا بومیت بر تخت نشست که پسر شاه صفی معروف است. در زمان او نیز جنگهایی بین ایران و عثمانی صورت گرفت و سرانجام در سال ۱۶۳۹ به انعقاد قرارداد قصر شیرین انجامید، که بموجب آن بغداد، بصره و قسمتی از کردستان غربی به عثمانی، و در مقابل آذربایجان شرقی، رواندوز، ارمنستان و کردستان، به ایران داده شد. و بعد از یک قرن صلح بین ایران و عثمانی برقرار گردید.

درواقع با مرگ شاه عباس انحطاط صفویه آغاز شد، گرچه تشکیلات منظم اداری و سیاسی نظامی، شکل یافته در زمان او، توانست بعد از یک قرن باقی بماند.

اوضاع ایران کم کم رو بوخاست گزاشید، شاه صفی پسر از سیزده سال درگذشت و شاه عباس دوم که بعد از سی و پنج سال سلطنت کرد، اوضاع را بدست گرفت، مردم ایران در زمان او از آسایش برخوردار بودند و روابط با کشورهای خارجی نیز دوستانه بود.

اوضاع ایران به هرج و مرج گشایید. پس از شاه عباس دوم شاه سلیمان و سپس پسرش شاه سلطان حسین به تخت نشست. در زمان او گرگین خان گرجی را که به اسلام درآمده بود به حکومت قندهار مامور کرد و او توانست "میرویس هوتکی" رئیس طایفه غلزائی و کلانتر قندهار را دستگیر و به اصفهان بفرستد. میرویس با هوشیاری در اصفهان نفوذ کرده و سفیر روس را نیز در جریان گذاشت. پس از چندی از شاه سلطان حسین اجازه گرفت که قصد مکه کند و در آنجا از علمای سنی فتوی گرفت که محاربه با شیعیان موافق احکام شرع است. او باز با اصفهان آمد و سلطان حسین او را باز بکلانتری قندهار فرستاد. او فتوی علمای سنی را، حجت قرار داد و مردم را بشورش انداخت.

شاه سلطان حسین اول ضمن نصیحت به "میرویس" و از آنجا که سودی نبخشید یک سپاه بیست و پنج هزار نفری، به فرماندهی خسرو خان والی کردستان و برادرزاده گرگین خان به قندهار فرستاد. این سپاه از افغان ها شکست خورد و سردار گرجی بقتل رسید. با این شکست، حمله افغانها شروع شد، افغانها توانستند بر اصفهان بعد از ۶ ماه غلبه کنند و بر شهر حکم فرما شوند.

سلطان حسین از شهر خارج و در فرج آباد با محمود ملاقات و تاج بپوشید و خود را استعفا داد. محمود در چهلشون تاجگذاری کرد و به قتل و غارت بیشمار پرداخت.

با شکست و استعفاء شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم خود را شاه خواند، میر محمود یکی از سرداران خود را به قزوین برای سرکوبی او فرستاد. شاه طهماسب به تبریز فرار، و مدت یکسال و نیم در آنجا مخفی شد. میر محمود بععلت بیماری روحی به قتل شاهزادگان صفوی روی آورد و با این عمل رعب و وحشت بوجود آورد.

سرداران افغانی که اوضاع را بدین طریق یافتند، پسر عموی او "اشرف" را که به دستور او زندانی شده بود آزاد و وی دست بگودتا بر علیه میر محمود زد. چندی بعد خیرمرگ محمود همه جا پیچید و احتمالاً او را بدستور "اشرف" خفه کرده بودند.

اشرف به تخت سلطنت نشست ولی با ظهور شخصی بنام نادر قلی و پیوستن او به شاه طهماسب در واقع بساط افغانها را درهم پیچید و پس از چندی هم، روی به اصفهان نهاد.

نادر توانست در چند نبرد پی در پی اشرف را شکست داده، مشواری سازد. اشرف در آخرین لحظات فرار از اصفهان بسوی شیراز، شاه سلطان حسین پیر را کشت.

نادر را تعقیب کرد اشرف بسوی قندهار گریخت ولی در بین راه توسط ابراهیم خان یکی از سرداران بلوچ بقتل رسید .
نادر در اصفهان در مراسم تاجگذاری شاه طهماسب شرکت و با چیره دستی در مجلس موسائی که از سوی بزرگان ، اعیان ، سرداران ، مستوفیان و خوانین تشکیل شد ، اظهار بیکناره گیری کرد و چون آنها نپذیرفتند با اعلان سه خواست :

- ۱ - عدم دفاع از شاه طهماسب مخلوع و خاندان صفوی .
 - ۲ - از این پس خودداری شود ، لمن به خلفای سگانه و عایشه که مورد احترام اهل تسنن می باشد .
 - ۳ - سوگند وفاداری نسبت به خاندان و فرزند وی .
- سلطنت را از خاندان صفوی به خاندان افشار تغییر می دهد .
نادر شاه توانست در مدت ده سال دشمنان داخلی را سرکوب ، ترک ها و افغانها را شکست و روسها را از ایران بیرون راند و ایران را از زمان صفوی نیز بیشتر وسعت بخشد . او اگرچه سرداری بود بزرگ ولی بیرحمی و شقاوت فوق العاده اش مورد تنفر شدید مردم گردید ، بطوریکه در زمان حیاتش قیامها و شورشهای ، بوقوع پیوست که همه و همه ناشی از خشونت و بار سنگین مالیاتهای بود ، که صرف جنگهای زائد ، و جهانگشائی صورت می گرفت .

او در شب ۲۵ ژوئن ۱۷۴۷ م . طبق توطئه ای که بر علیه او توسط سرداران ایرانی شده بود بقتل رسید ، جامعه ایران با مرگ او یک دوران ده ساله هرج و مرج و آشوب را نیز بدنبال آورد . وجودش در این دوران آخر عمر ، باری بود بدوش مردم بی توان ، که زیر بار مالیاتها کمر خم کرده بودند . عاقبت دوران آشوب پس از مرگ نادر منجر به تقسیم امپراطوری وسیع نادر شاه شد ، که سرانجام در سال ۱۷۵۷ به نفع کریمخان زند پایان گرفت و او فرمانروائی بلامعارض شد .

کریم خان نادر را کرامتی می داشت و بخاطر احترام به او ، برای شاهرخ نوه اش باقی گذاشت . با احتمال قوی علاوه بر خشونت و بیرحمی نادر که سبب قتلش شد ، سنی بودن او را نیز می توان بگونه^۴ سبب دانست که بقتلش سرعت بخشید چنانچه علیقلی خان که پسر برادر نادر بود با قاتلین او همدستان بود ، بی پروا مسئولیت قتل او را بعهده گرفت . در حالیکه اگر چنانچه " شیعه " می بود ، طرد او از سوی جامعه آنطور انجام نمی گرفت که علیقلی خان جسارت مسئولیت قتل او را بعهده گیرد . "

نادر در هر حال سرداری بود ، که توانست جامعه ایران را از آشوب و هرج و مرج دوران افغان نجات بخشد . فتوحات و تثبیت مرزهای ایران ، زمینه ای بود برای پذیرش او . چون نادر علیرغم خشونت و بیرحمی فوق العاده اش ، بخاطر فتوحات و سامان بخشیدن به اوضاع دره می که ناشی از حملات پی در پی دشمنان خارجی بود ، پذیرفته شده بود و تا نپذیرش در آن زمان ، هنوز جامعه امروز را نیز با خود دارد . اگر نخواهیم دچار دگم شویم ، و چنانچه در گذشته ذکر آن رفت ، مسائل را تاریخی بررسی کنیم .

دوره بیست و دو ساله حکومت کریمخان (۱۷۵۷ - ۱۷۹۷) ، مردم از یک دوره صلح و آرامش برخوردار شدند . او توانست خرابیهای ناشی از جنگ را تا حدودی ترمیم کند . مرگ کریمخان آرامش ایسران را دوباره بهم زد که بالاخره علیمراد خان بر دیگران غلبه کرد و سه سال سلطنت نمود . پس آقا محمدخان پسر ارشد محمد حسن قاجار ، که تمام دوران سلطنت کریمخان را ، در شیراز بعنوان گروگان سربازی برد ، و پس از مرگ کریمخان ، به استرآباد فرار کرده بود ، در تهران خود را پادشاه خواند . آخرین فرد از خانواده زندیه لطفعلی خان زند است ، که جوانی بود شجاع و زیبا . او پس از سرکوب کردن قاتلین پدر ، در آخرین جنگی که با آقا محمدخان کرد ، شکست خورد ، و به کرمان پناه برد ، و شهر محاصره آقا محمدخان درآمد . آقا محمد خان با حیل کرمان را تصرف و مردم را قتل عام نمود ، لطفعلی خان در یم دستگیر ، و در مقابل آقا محمدخان بوضع فجیعی بقتل رسید .

سلطنت آقا محمدخان مصادف است با انقلاب کبیرفرانسه که به اعدام لویی شانزدهم ، واستقرار رژیم جمهوری ، منتهی گردید . افکار انقلابی در کشورهای اروپائی رژیمهای سلطنتی را بسوختن انداخته بود . اروپا قصد داشت ، که متحدان جمهوری جوان فرانسه را ، نابود سازد ، و با ائتلاف با هم ، سپاهی به جنگ فرانسه و ایران اعزام داشتند .

آقا محمدخان توسط توطئه ای ، بوسیله افسران خود در ۱۷۹۷ بقتل رسید . پس از مرگ او باز هرج و مرج شروع شد که با سیاست حاج ابراهیم خان کلانتر در ۱۷۹۸ فتحعلیشاه بسلطنت نشست .

گفته شده که از زمان صفویه و بالاخص از زمان شاه عباس روایت ایران با کشورهای اروپائی شکل گرفت . در ۱۵۹۸ دوفراز نجیب زادگان انگلیسی به نام سرآنتونی شرلی و رابرت شرلی به همراه عده ای دیگر بقزوین وارد شدند ، آنها با اعلام پشتیبانی خود و اقدام

علیه عثمانی درخواست امتیازهایی برای تجارت انگلیسی نمودند . شاه عباس نیز از آنها برای سازماندهی ارتش استفاده کرده ، نطفه بسته شد ، و فرزندان او را در زمان قاجار تا با مرز می بینید ، لذا برای کوتاه کردن این مقدمه از طرفی و اینکه تا حدودی نیز بهر بهریم برای مسئله اصلی (جنبش جنگل) قضیه رایبه دوران قاجار که استعمار ریز خود نمایی می گندمی گشتیم ، انگلیسی هادر ۱۷۶۸ در مدد گسترش نفوذ خود شدند و در این رابطه پیوسته با کریمخان تماس برقرار می کردند .

کریمخان با آنها و مقام استعماری آنها ظنن ، و در جواب بگفته وزرای خویش گفت : " من پادشاه ایران نیستم و وکیل دولت و رعیت هستم . اگر او با پادشاه ایران کاری دارد او را نزد پادشاه اسماعیل سوم که قلعه آباد می باشد پیرید و کارش را انجام دهید و گرنه با او کاری نداریم . اهالی ایران هم احتیاجی به امتعه و اقمشه فرنگی ندارند ، زیرا پنبه و پشم و کرک و ابریشم و کتان در ایران زیاده از حد و اندازه وجود دارد . " (۵۲)

انگلیسی ها مساعدت نشان دادند ، و تقاضای راندن میرمن های راهزن از جزیره خارک را نمودند ، ولی از عهده آنها برنیا آمدند ، و کریمخان بیشتر رنجید و بهر حال آنها را بیرون راند و حتی شرکت هند شرقی بنام تایگر را مصادره و کارکنان آن را نیز زندانی نمود . انگلیسی ها به بمره رفته اقداماتی را تدارک دیدند ، همزمان با جلوس آقا محمدخان دولت های اروپائی به علت انقلاب کمپیر فرانسه در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ و اعدام لوسی شانزدهم و استقرار جمهوری ، سخت بوخت افتاده بودند و سرگرم تدارک جنگ با فرانسه بودند . آنها می خواستند فرانسه را اشغال و افکار انقلابی حاصل از انقلاب را سرکوب نمایند .

آقا محمدخان توانست با کارآئی خویش ، حاکمیت ایسران را مستقرو با توجه به عملیات وحشیانه و فدائسانیش سرحدات ایران را از نفوذ نیروهای خارجی حفظ کند ، تا اینکه در سال ۱۷۹۸ که توسط عده ۴ از افسران محافظ خودش صورت گرفت ، به قتل رسید .

با قتل او تمام بندهای جامعه ، از هم پاره شد و جان نشینان او بجان هم افتادند ، که با کوشش ابراهیم خان کلانتر فتحعلی شاه جانشین شد . او توانست شورشها را دفع کند . همزمان با او ناپلئون در اشرف تو حاش انگلستان را بوخت انداخت فرمانده کل هند ، از فتوحات ناپلئون بوخت افتاد ، و زمینه بستن قرارداد را با

فتحعلی شاه ، تدارک دیده با ارسال سفیری به پیش او قرار دادی بسته شد که بموجب آن در صورت حمله فرانسه به ایران انگلستان با ارسال توپ و اسلحه ایران را حمایت کند و ایران نیز علاوه بر اینکه ، از نفوذ افغان ها جلوگیری میبایست کند ، قرارداد تجارتی ، نیز بست ، که بموجب آن هردو کشور حق عبور و مرور آزادانه در کشورهای یکدیگر را دارند و بازرگانان انگلیسی و هندی حق سکنی در کلیه نقاط ایران را خواهند داشت ، و از پرداخت هرگونه مالیات نیز معاف گردیدند . کوتاه سخن انگلستان دامنه نفوذش را گسترش داد ، و زمینه مقاصدش مستعد گردید .

در سال ۱۷۹۸ آراکلی خان درگذشت . و پسرش کرکین خان جانشین آن شد . روسها نیز بیبها نه قرضهایی که به کرکین داده بودند ، تقلیس را اشغال و کرکین و خانواده اش را ، به سن پترزبورگ تبعید کردند ، و با این ترتیب گرجستان تصرف گردید .

برادر کرکین ، بجنگ پرداخت ولی با نرساندن بموقع کمک با و توسط فتحعلی شاه شکست خورد ، و تارومار گردید . با جلوس الکساندر اول روش خشن تری نسبت به ایران اتخاذ کرد ، و گرجستان را ضمیمه روسیه ، و حتی تکلم بزبان گرجی را هم ممنوع کرد .

الکساندر سیاست تجارانه خود را گسترش داد ، تا جایی که بسوی قفقاز پیشروی نمود . لذا فتحعلی شاه ، ولیعهد عباس میرزا را ، بفرماندهی قوای روانه قفقاز نمود ، و از طرف دیگر بفرمانی باری گرفتن از کشورهای فرانسه و انگلیس به تکاپو افتاد . فرانسه از این قضیه استقبال کرد ، ولی انگلیس که در ائتلاف مشترک اروپائی علیه ناپلئون تشکیل می شد ، و روسها نیز در آن شرکت داشتند ، سفیر ایران را جدی نگرفتند ، و شرایطی برای خود قائل شدند ، که در قبال کمک ، دولت ایران جزایر قشم و هرمز و اداره ساختمان نظامی دروشهر را ، با آنها واگذار نماید ، که در واقع عملی نبود ، ولی فرانسه و در واقع ناپلئون ، از خواست شاه استقبال نمود ، و ضمن رد و بدل نامه هائی ناپلئون در نامه خود به برقراری روابط دوستانه علاقمندی خود ، مبنی بر حمله مشترک فرانسه و ایران به روسیه را بازگو کرد . شاه نیز خاطر ناپلئون را آگاه ساخت که ممکن است لشکرکشی به هندوستان دست انگلیسی ها را از آسیا کوتاه کند . انگلیس نیز با داشتن ما مور ارمنی در دستگاه عباس میرزا ، و اطلاع از اوضاع ، سعی در جلوگیری از این روابط کرد ، و بالاخره بموجب عهدنامه فیکنس اشتاین ، فرانسه استقلال ایران را تضمین کرد ، و گرجستان را متعلق به ایسران ، و

اخراج قوای روس را مدنظر قرارداد، و تعدادی افسر و نظامی برای تعلیم ارتش به ایران گسیل داد. ایران نیز تعهد کرد که بلافاصله روابط خود را با انگلیس قطع نماید و در صورت لزوم، ارتش فرانسه را به هندوستان عبور دهد، و در صورت ورود کشتی های فرانسوی بایران، کمکهای لازم بنماید. فرانسه سعی داشت بین عثمانی و ایران روابط صمیمانه ای برقرار سازد، و اتحادی را بوجود آورد، در مدت کوتاهی یک ارتش چهار هزار نفری پیاده نظام ... و کارخانه برای توپ ریزی در اصفهان، و زرادخانه در تهران بنانهاد، و قراردادی مبنی بر خرید بیست هزار قبضه تفنگ و مقداری تفنگ و مهمات، با آنها رسید.

انگلیس نیز آرام نداشت، و تلاش خود را که ضرر فرانسه در آن می دید، ادامه می داد، که با جنگ فرانسه و روس و ملاقات دوا میرا - طوری برای طع و قرارداد تبیل سیاست تمام روابط را در واقع بهم زد و اقدامات سفیر فرانسه، برای خنثی کردن جنگ روسیه و ایران، به نتیجه نرسید و انگلیس نیز از اوضاع بوجود آمده استفاده کرد.. خلاصه دولت ایران از فرانسه ناامید و چشم پوشید، و سفیر فرانسه نیز در ۱۲ فوریه ۱۸۵۹ ایران را ترک و ناپلئون نیز ضمن نامه اجازه مرخصی عسکرخان نماینده ایران را در فرانسه را صادر کرد.

با رفتن ژنرال گاردان سفیر فرانسه، هیئت دوم از انگلیس بایران سرازیر شد، و با آوردن هدایای گرانبهای وابستگی شاه را به خود بیشتر کرد.

یکی از شرکده های سیاسی انگلستان بوجود آوردن سازمانهای فراماسونی و فراماسیون نمودن ایرانی ها و اعزام فراماسون های انگلیسی، و زیر کنترل در آوردن، تمام روابط حاکم در دربار و دولت به نفع خویش می باشد. به نقل از کتاب میرزا ابوالحسن خان ایلچی نوشته اسماعیل رائین او معتقد است " زمانی که خان ایلچی به انگلستان رفت، هنگامی بود که طراحان سیاسی انگلیسی، برای پی ریزی کامل و استوار سیاست خود در ایران، وجود سازمانهای فراماسونری و فراماسون شدن ایرانی ها و اعزام فراماسون های انگلیسی به ایران را لازم می دانستند.

از این پس اغلب سفرای انگلیس به ایران آمدند، حلقه برادری فراماسونری را برگردان داشتند و در ایران حلقه برادری متعددی برگردان رجال و بزرگان و درباریان ایران می افکندند و آنان را به نام کشیدند.

در مدت ۹ ماهی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی در لندن بود، بر گور او زلی، استاد اعظم فراماسونری همانند ارتش بود و بعد هم خود او بجای " سر هارد فورد جونز " بعنوان سفیر در ایران تعیین شد. در ایام ۹ ماه میرزا ابوالحسن خان عوض شده به حلقه برادران فراماسونری پیوسته بود و کسی نیز که از لندن تا تهران او را همراهی می کرد (استاد اعظم ماسونی) بود " (۵۸).

انگلستان با ارسال دوتجیب زاده، در سال ۱۸۹۸، بذری را پاشید، که از سال ۱۸۵۹ شروع به بهره برداری و در عین حال وسعت دادن، به دایره نفوذ خود می نمود، تا جایی که بنظر نگارنده، هنوز نقش امپریالیزم مسلط را به عهده دارد. البته مجال ورود بجنبش بحثی نیست.

از زمان جلوس فتحعلی شاه، دوران سیاه ملت را مشاهده می کنیم، که روزگارش را استعمارگران و شارتگران جهانی بالاخص انگلیس و سپس روسیه تزاری تعیین می کنند. استعمار را به حلقه خویش در آوردن عده ای رجاله و نوکرمفت، توانست موربان وار تمام هستی ملت را از درون وجود وی محتوی کند، اول توسط این نوکران بومی دستبرد فرهنگی را شروع کرد، و چون موفق شد توانست چون حشرات موذی، و خطرناک که به قلعه گندم می زنند، و گندم را از درون می جویند، و چیزی که باقی می ماند، پوسته ظاهری گندم است، پیوسته با اشاعه فرهنگ استعماری، ملت را از درون بی هویت و بی حیثیت کند.

استعمار را به زیر سلطه کشیدن وابستگان حکومت و دربار، حاکمیت مطلق سیاسی خود را مستقر و تمام هستی این مردم زحمتکش و فرهنگ ساز را چپاول نمود.

عوامل درونی و بیرونی بایستی فراهم باشد، که بتوانند در اثر تأثیر پذیری رویهم، پدیده ای را بوجود آورند. در اینجا اگر چه " پدیده " مورد بحث خود را " استعمار " بدانیم، بایستی توجه شود که وجود عوامل درونی و بیرونی وجود داشت که در اثر روی هم تأثیر پذیریشان، و شکل دادن، بهم دیگر پدیده ای بنام " استعمار " بوجود آمد.

اگر قدرت مرکزی از عده ای فاسد، نفع پرست و خائن بوجود نیامده بود، امکان نفوذ برای انگلیس فراهم نمی شد، و اگر دزدان دریایی و نجیب زادگان غریبی، در پی غارتگری نبودند، لزوم نفوذ، در دربار و زیر سلطه در آوردن عناصر خود فروخته های چون

"میرزا ابوالحسن خان ایلچی" رانیازی نبود. وقتی شاه و درباریان، و کلیه کسانی که حاکمیت سیاسی مملکتی را بعهده دارند، عناصری سودجو، بوالهوس، شهوت ران، و شاید می باشند، و فقط و فقط با سبب بازیهای زندگی، هدیه و رشوه و مال اندوزی، و دیگر کارهای زشت مملکت برپا داده روی می آورند. استعمار ریز برای چپاول ملتی، از جاکشی تا ردیف کردن انواع و اقسام هدیه و رشوه ها، و گول زنگ ها، تهیه می بیند، که در پرتو آن بتواند مقاصدش را خود را جامه عمل بپوشاند.

در زیر صورت قسمتی از این گول زنگ ها آورده می شود:

- ۱ - یک قطعه الماس به بهای ۶۳۰۰ لیره برای فتح علی شاه.
 - ۲ - انگشدهان و آئینه ها جمعاً ۸۰۰۰ لیره.
 - ۳ - عنبرچه جواهر نشان با تصویری به سبک منیا تورا از شارلوت ملکه انگلیس که خانم اوزلی برای ملکه ایران همراه آورده بود به ارزش ۵۰۰۰ لیره.
 - ۴ - انگشدهانی از طلا و منیا توری از عکس جورج سوم با حاشیه ای از زبرجد و زمرد به مبلغ ۱۸۰۰ لیره.
 - ۵ - چند انگشتر، چند طبا نچه و تعدادی تفنگ به ارزش ۲۰۰۰ لیره.
 - ۶ - طاقه شال های کشمیر، آئینه تفنگ و طبا نچه به ارزش ۲۰۰۰ لیره برای دو وزیر دولت... و حال گوشه ای از نامه های سرگرد اوزلی را، که برای دنبال کردن مقاصد خود، احتیاج به هدایای گران قیمت دارد، که با هم کیش خود، "میرزا ابوالحسن خان ایلچی" تنظیم آنها را، بعهده داشتند توجه شود.
- "آقای محترم - امیدوارم اقدامات و تذکراتی را که گاهگاهی در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد می شود یا حسن نیت تلقی خواهید فرمود.
- اطلاع حاصل کرده ام که شاه ایران آئینه های بزرگ بسیار دوست دارد. اکنون که سفیر او به کمپانی معرفی شده است، بجا خواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئینه هایی که تاکنون در شرق دیده شده برای او فرستاده شود... و سپس ضمن شرح حمل آن ادامه می دهد...
- تصور می کنم که وزیری که تنها مشاور شاه هستند در صدد تهیه و ارسال نامه بعنوان آنها می باشند انتظار دارند نامه ها با تحف و هدایا همراه باشد.
- در خصوص جنس این هدایا صورتی تقدیم داشته ام... با چند

تکه زری و موسلین... مخصوصاً ماهوت، رنگهای شگرفی، آبی - سبزی پررنگ... قبلاً بارها به سلف شما و خود شما متذکر بوده ام که باید به میرزا ابوالحسن خان مبلغی بهمان میزان که بمحمد بنی خان و سایرین پرداخت می شد پرداخت شود زیرا این شخص در اینجا برای نزدیک شدن به شخص اول مملکت خطرات زیاد و اقدامات متکوت - نتیجه ای را متحمل شده، در حالیکه ما مورین قبل از او فقط ما - مورین نشان نزد ما مورین شما در هندوستان بوده است...

از این مزاحمت خود معذرت می خواهم اما منافع کمپانی محترم هند شرقی را همیشه وظیفه خود می دانم. "سرگرد اوزلی." (۵۹)

حال توجه شود به حمل این اجناس از زبان "جیمز موریه" که همراه هدایا به ایران آمده بود.

"او (محمد خان رئیس زنیورک چیان فتح علی شاه) از سرتاسر ایالات جنوبی ایران داوطلبانی برای حمل این اثاثیه به تهران اجیر کرده بود. اثاثیه... مرکب بود از چندین چمدان بزرگ دوربین های قیمتی یک دستگاه بزرگ پیانو و یک میز ناهار خوری از چوب آبنوس... از آنجا که ایرانیان وسائل نقلیه چرخشی ندارند و از آن جهت که قسمت عمده این اثاثیه بزرگتر یا قطور تر از آن بودند که بر کرده شترها بسته شوند بناچار حمل و نقل آنها از بوشهر تا تهران بعهده باربران اجیر که تمام این اشیاء را بر پشت خود حمل می کردند واکذارند...

یکی از طرقی که حاملان این اشیاء برای تسهیل ما موریت خود در عرض راه اتخاذ کرده بودند، این بود که موقعی که می خواستند از قله کوه های واقع بین بوشهر و شیراز به دامنه آنها راز بر شود بعضی از خورجین ها و چمدان های اثاثیه را به عرب های توپ بسته و سپس وسیله چرخدار را قی امان الله از قله کوه به سراسیمگی آن هل می دادند و اندکی بعد کوه پیرسد... نتیجه... همگی خرد و متلاشی... از هفتاد قلم آئینه های بزرگ و کوچک که سفیر همراه خود به ایران آورده بود شاه و درباریان تقدیم کند، یک ثلث آنها... و بقیه تماماً معیوب شده بودند. " (۶۰) برای شناسائی بیشتر از "میرزا ابوالحسن خان ایلچی" و استاد اعظم ماسونی او "سرگرد اوزلی پارت" بنقل از کتاب آقای راین که گرفته شده از "تاریخ فراماسونی در جهان به قلم رابرت فردریک گاوله" انگلیسی چنین است، "رابرت گاوله" می نویسد:

"بموجب اسناد مورخین فراماسونری در روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰

عالمجناب ابوالحسن خان به افتخار دریافت مقام *Post Grand Master* لژ بزرگ انگلستان نائل گردیده است. این شخص از طرف دربار ایران بعنوان وزیر مختار بدربار اعزام شده بود. " (۶۱) اوضمن شرح اینکه درمکه مراتب عبودیت را انجام داده و... اینکه از همان اول مهماندارش سرگو اوزلی بارت بود... می نویسد: " اوزلی در سال ۱۸۱۰ موفق به دریافت مقام سفارت کبرا در ایران گردید و نیز با افتخار دریافت مقام ریاست فراماسونری منطقه برای ایران *Provencial Grand Master* نائل شد " و باز ادامه آن " میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ بوسیله لرد مویرا و با حقور " دوک موسکس " وینچ مهمان عالیقدر از لژهای انگلیسی و سی عضو اصلی لژی که با افتخار حضور آنها را داشت به عضویت فراماسونری در آمد میزان خدمات او را بر فراماسونری باید مکتوم داشت، ولی باید ضمناً خاطر نشان ساخت که طبق متدرجات اخیر مجله فراماسونری و بنا به اظهار یک شخصیت نظامی که در آن وقت در برلن مشغول تحصیل بوده، تمام اعضای دربار قاجار در تهران برادران این جمعیت بودند "

اوزلی برای تحقیق و تطبیق حتی نوکران دست سوم و چهارم را، نیز فراموش نمی کرده، چنانچه در لیست های هدایا، کریلائی حسین، هاشم، حاجی عبدالله و... در رابطه نفوذ انگلستان در دربار، گویند روزی سید حسن مدرس این چهره پاک مبارزات خداستعماری به رفا شاه می گوید، " حالا که شاه شده ای بدست انگلیس ها و با اصطلاح خرت از پل گذشت، به آنها پشت کن، و به مردم روی آور، و منافع آنها را در نظر بگیر "

جواب شنیده: " اگر چنین کنم همان فردایش بدست آشیزهایم کشته خواهم شد، چون حتی پیش خدمت هایم هم انگلیسی هستند. " انگلستان با توجه به تضادی که با رقیب استعماری خود روسیه داشته ولی در تجزیه ایران و قرارداد گلستان و ترکمان جای نقش اساسی بعهده گرفت، منظور از این تجزیه ها نیز تضعیف کردن ایران برای جلوگیری از هر نوع خطری، از این ناحیه که ممکن بود متوجه هندوستان شود، و چون گذشته خواستهایش توسط دو ماسون انگلیسی و ایرانیان انجام می گرفته. اوزلی برای جدا کردن قفقاز از ایران و تضعیف و متلاشی کردن (ایران بزرگ)، بخاطر اینکه برای همیشه یارای حمله به هند و کمک به آزادیخواهان و شورشیان هندی را از ایران سلب کند، شاه قاجار و درباریان را مجبور کرد، تا قبول

قرارداد صلح با روسیه و انشراح هفده شهر قفقاز از ایران، (که میرزا ابوالحسن خان آنرا امضاء کرد)، هم روسیه را راضی و هم بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی کشور را از ایران جدا سازد. در این شیرنگ، فراماسونهاى انگلیسی و ایرانی، همه درباریان و حتی شاه که تحت تأثیر (پول - پلیتیک!) قرار گرفته بود، با انشراح وجدائی هفده شهر قفقاز موافقت نمودند و تنها عباس میرزا ۱۰۰۰ ادامه می دهد. " در آخرین شبخونی نیز که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ - م (۲۳ محرم ۱۲۳۷ ق) به " اطلاندوز " زدند و نیروی عباس میرزا را عقب راندند " اوزلی رایلیجی " دست داشتند. " و ادامه آن با نقل از اعتمادالسلطنه... می نویسد " اوزلی با اتفاق ایلیجی به تبریز رفتند، ثابته ترتیب بعضی قرارمدا را داده شود " و باز ادامه " بالاخره فعالیت این دو " برادر " سبب شد که معاهده شوم گلستان در ۱۳۲۸ ه. ق (۱۸۱۳ م) بین ایران و روس امضاء شود..... " (۶۲)

محمود محمود، ایران آنزمان را چنین توصیف می کند " گوئی ملخ پراختی در مرزعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در حال رشد و نمو است و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک خواهد بود. با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و جدی و دلموز پیدا شدند ولی نه کوشش و نه قداکاری آنها هیچ یک در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت. " (۶۳)

فتحعلی شاه اگر که هدایای زیادی از قبیل دو زنجیر قیل، ده رأس اسب و یکمده طلا قشال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و جواهرات گرانبها و شمشیرهای خراسانی و زری های مفتون بافت امپرسیان و قوطی های مرصع یادزهر و قالی های ابریشمی هراتی و... که توسط همان ایلیجی و موایدید مرشدش، هیچ رفته ای را نتوانست باز - گرداند. انگلیس برای پیاده کردن مقاصدش و هرکاری را ضروری می دانست و بدون تنگ دانستن، انجام می داد و ابادیش به بهترین وجهی از نقاط ضعف درباریان، و در رأس آنها خود شاهان، به بهترین نحوی استفاده می کردند. منجمله ارسال (بچه) بعنوان سفیر و یا مستغیما بعنوان هدیه، که در مواقع فراغت (رفع ملال خاطر شود اعلیحضرت را)، بدتست در این مورد باز سرکی به کتابهای رانین زنیج " با عزیمت اوزلی از ایران، فوریه تا سپتامبر ۱۸۱۶ (۱۲۳۱ ه) یعنی در حدود پیش سال و چندماه در ایران کاردار سفارت

بود و بنا به روایتی چون در سفر اول بسیار جوان و "حسن جمال" فراوانی داشت، در میان شاه و درباریان هم جنس باز، "محبوب القلوب" بود. بطوریکه می گویند، در آن ایام روس ها "یوسف گرجی" یکی از زیبا رویان ایالت گرجستان را به فتحعلی شاه هدیه کرده بودند و او هم با رفتن به داخل خوابگاهها و حرا مسراهای درباریان، آنچه را که منظور سفیر روس بود برآورده می کرد.

جمیز موریه هم در سفر اولش به ایران "مقام یوسف گرجی" را داشت و در بین درباریان که بیشتر آنان انحراف جنسی داشتند، رفت و آمد می کرد و از این راه اطلاعات مورد نظرش را بدست می آورد. (۶۴) وصحت گفتارش را با آوردن شعری از میرزا عیدالوهاب نشاط اصفهانی نشان می دهد:

"مبارو به فرنگ و بگو که یوسف گرجی

شکست رونق بازار حسن، مسترجی"

استمرار روابط استعماری و زمینه های بهره برداری مستعمر، که از زمان قاجار و در واقع از زمان فتحعلی شاه، خودنمایی کرد، حرکت های فداستعماری نیز، همان با این روابط نامیمون در دل جامعه شکل گرفت، روابط استعماری و تحمیل قراردادهای ایران برپا داده توسط استعمارگران روس و انگلیس به هزار گونه، توهینی بود بکل جامعه، و جامعه نیز، در خود تدارک عکس العمل می دید، که اولین بار در سال ۱۸۲۹ با قتل گریبایدف ظاهر شد، واقعه کوتاه آن باین شکل است. پس از انعقاد عهدنامه ترکمان چای، در دسامبر ۱۸۲۸ دولت روسیه خواهرازه پاکوچ ژنرالی که در مسئله قرارداد جنگ شرکت داشت، با رول الکساندر گریبایدف را بعنوان وزیر مختار به ایران فرستاد، و او ضمن آوردن هدایایی برای فتحعلی شاه، خود را معرفی کرده، ولی دیری نپایید که در امور داخلی منجمله، مسئله میرزا یعقوب خاوند دار فتحعلی شاه، که پس از دزدی مبلغی پول، به سفارت روسیه پناه برده بود، با عنوان اینکه او می خواهد بکشورش ایران برگردد، و با مسئله اینکه از دولت ایران درخواست کرده که کلیه زنان گرجی و ارمنی مقیم تهران را، به سفارت روسیه تسلیم، تا کسانیکه از آنها که می خواهند به کشورشان بازگردند، و... دخالت می نمود. زنان بعزت اینکه سالها در ایران زندگی کرده بودند، و همسرایانی داشتند، و فرزندی، هیچیک به سفارت نرفتند. گریبایدف دستور داد، نوکرانش به زور وارد خانه آف الدوله شدند، و دوزن گرجی، که به قید زناشویی مدتها زندگی می کردند، با خود

ببرند، این نوع روش آتش خشم مردم را، برآموخت و با حمله ای که به سفارت روسیه شد، او و بیش از سی نفر از همراهانش را به قتل رساندند، دیگر بار در ۴ ژوئیه ۱۸۹۲ که مردم طی تظاهراتی که در تهران صورت گرفت، مردم به طرف کاخهای سلطنتی هجوم آوردند، دستور (بوتزوف) وزیر مختار روسیه، با کشته و زخمی شدن عده ای "از مردم" توانستند (ارک) که بدست مردم افتاده بود، باز پس گیرند ولی شاه ضمن ارسال نامه "به سرفرانک راپلس وزیر مختار انگلیس" اظهار داشت که سلطنت و جانم در خطر است، و کارها از دستم بدر رفته، انگلیس بنا بر اصرار شاه راضی شد، با گرفتن پانصد هزار لیره غرامت از امتیاز صرف نظر کنند. و اما خلاصه واقعه رژی چنین است؛ خزانه کشور بخاطر سفرهای خرج آور ناصرالدین شاه تبی ولذا در سومین سفرش با رویا احتیاج مبرمی به اخذ درآمد داشت. با پیشنهاد سرمایه داران انگلیسی امتیازی را به آنها داد، که با خود شورش، و بدنبال آن قتل وی را به همراه داشت.

"در متدلف یکی از دوستانش، بنام ماژور تالبوت را به ناصرالدین شاه معرفی کرد، و با تومیه و حمایت وی و تقسیم رشوه میان شاه و درباریان، توانست در ۱۸ مارس ۱۸۹۰ امتیاز بهره برداری از توتون و تنباکوی ایران، را بدست پنجاه سال بدست آورد، که به امتیاز رژی مشهور است." (۶۵)

تمام فصول این امتیازنامه، بصرف چپا و لگران انگلیسی بود، که در ازاء فروش توتون و تنباکوی سراسر ایران، سالانه پانزده هزار لیره دریافت می شد و لذا مسلم است که زحمت کشی که عرق می ریزد و زجر می کشد، زیر بار نخواهد رفت که حاصل دسترنش را این چنین ارزان، سرمایه داران غارتگر انگلیسی، با رشوه به شاه و درباریان دریافت دارند. و آنچه در خود آفرید، نتیجه منطقی این چپا و لگری ها است که با همت آیت الله شیرازی و تنی چند از علمای دینی استعمال دخانیات ممنوع گردید و ملت بدون استثناء با پیروی از آن، در تظاهراتی شرکت کردند، که حاصل آن در بالا ذکر شد، و با این شکست در واقع یک شکست بزرگ سیاسی، برای انگلستان، و نفوذ روسیه را به همراه آورد.

فداستعمارگر با هم از طرفی، و چپاول ملت بوسیله آنها از طرف دیگر، روابط پیچیده ای را بوجود می آورد، که در واقع عمق و گسترش می بخشد بمبارزات فداستعماری و تشکیل نیروهای آزادی خواه، در بیشتر ساندن خواسته اساسیشان. با شکست قرارداد رژی،

ونفوذ بیشتر روسیه در ۱۸۹۳ قرارداد بین امین السلطان و بوتوف بسته شد، که بموجب آن قریه " فیروزه " واقع در شمال قوچان بخاک روسیه و در ساحل راست رود ارس قطعه زمینی بود، که در آن ۲۰ تن، به ایران واگذار گردید .

شکست و عقب نشینی انگلیس که ناشی از مسئله رژی بود، دست به تحریکاتی زدند، که نمره آن در انتشار روزنامه قانون، در لندن، و حبل المتین در کلکته بود، حبل المتین ربه مؤید الاسلام، و قانون نیز زیر نظر ملکم انتشار می یافت .

ناصرالدین شاه ورود روزنامه را لغو، و سرکوب را بکار گرفت، که گسترش خفقان و استبداد، قتل ناصرالدین شاه بدست شهید پیراراج، میرزا رضا کرمانی را، همراه داشت .

حبل المتین در کلکته انتشار می یافت، و خود را نویسنده افکار انقلابی می نامید. ملکم خان فراماسونری نیز با انتشار روزنامه قانون خود را ایدئولوگ نهفت می دانست، که بهر حال چون از آزادی و قانون صحبت می کرد، و فساد دیکتاتوری را مذمت میکرد، حسنی را با خود داشت، در حالیکه میرزا ملکم خان و مؤید الاسلام که حبل المتین را منتشر می کردند، مورد شک جدی می باشند، و برای حب علی نبوده، بلکه بخاطر بغض معاویه دست به چنین کاری می زدند. بطور کوتاه معرفی میرزا ملکم خان از بعضی لحاظ بدخواهد بود . " یکی از دوستان میرزا ملکم خان سفیر سابق ایران در لندن و سفیر فعلی این کشور در روم می باشد که پس از قنایای مفتضحانه معاملات لاتاری با شیخ ارتباط پیدا کرده و با او در حملات ضد ناصرالدین شاه فقید، و در جراید اروپا و اسلامی همکاری می نمود، با وجودی که مسیحی بود، تبلیغات فدمذهبی علیه رژیم قاجار بعمل میآورد. " (۶۶) از زبان شهید کسروی :

" میرزا ملکم خان نوشته هائی می دارد که همگی آگاهی و دانش او را می رساند. و این بی گمان است که با خود کامکی ناصرالدین شاه و خودخواهی و نادرستی امین السلطان دشمنی می نموده و به امتیاز هائی که به بیگانگان داده می شده خرده می گرفته و زیان آنها را بازمی نموده. چیزی که هست ملکم از دست فراماسیون بوده و نوشته هایش آن رنگ را داشته است و ما چون از ندیده و خواست آن دست آگاهی نداریم، درباره ملکم تیزدآوری نخواهیم داشت. " (۶۷) و اما جناب محیط طباطبائی سعی بر آن دارد که ملکم خان را تبرئه کند و ناچاراً چنین می نویسد :

" در سال ۱۲۸۸ که میرزا حسن خان که از سفارت اسلامبول به تهران آمد و وزارت عدلیه و خارجه و سپهسالاری و صادرات رسید میرزا ملکم خان را از اسلامبول به تهران احضار کرد و او را در امور سیاسی و املاهی، مستشار و صادرات عظیمی قرارداد ... در همان اوان میرزا حسین خان چون می خواست شاه را به اروپا برده تا مظاهر تمدن جدید و اختلافات اوضاع ایران را به معالک متعین بنگرد و در نتیجه خودش برای قبول تنظیمات و اصلاحات از بین داندان حاضر شود، لذا میرزا ملکم را با لقب ناظم الملک بسمت وزیر مختاری لندن منصوب کرد و از پیش به اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در مالک سر راه خود فراهم آورد. سرانجام شاه به اروپا رفت و چون احتیاج فوق العاده به پول داشت قضیه اعطای امتیاز بانک و راه آهن به بارون زولیوس رویتر پیش آمد و میرزا حسین خان هم به این کار علاقه داشت و ضمناً رویتر به همراهان شاه هر یک پیشگفتی داد تا ترتیبات انجام این کار را فراهم آورد و این قضیه اسباب عدم رضایت روس ها قرار گرفت و در غیاب شاه در تهران و سائلی برانگیخته شد که هنگام بازگشت از سفر شاه ناگزیر گشت میرزا حسین خان سپهسالار را عزل کند و خود بدون صدراعظم به پایتخت وارد شود.

مخالفتین ملکم این وساطت او را در انجام کار امتیاز رویتر، یک ضرری می دانند که عالماً و عامداً و جاهلاً به مملکت ایران زده است. و با وجودی که این امتیاز دولت داخل در مرحله اجرا شد، ولی حوادثی که متوالیاً در نتیجه بی اطلاعی و کم تجربگی رجال تهران پیش آمد، بدون آنکه سرموئی خیر و برکت از ناحیه رویتر به کشور ایران عاید کند، کلیه مضرات اقتصادی و اجتماعی آن را دامنگیر ملک و ملت ساخت و هم اینکه بانک شاهنشاهی که مدت امتیاز آن در این ایام به پایان می رسید، یادگار این عمل نابخردانهای است که مخالفین رویتر آن را به حساب خود پرستی و بدخواهی او گذاردند قضا را ایامی که شاه در انگلستان بود، ملکم از او استدعای اعطای امتیاز لاتاری را نمود و یک هزار لیره پیشکش داد و فرمان گرفت . از قرار معلوم امین السلطان بود هم انتظار تقدیمی داشته و چون منظور او برآورده نشد، وقتی به ایران رسید فتوایی از علما و فقها دایر بر " حرمت عمل لاتاری و قمار بودن " آن گرفت و شاه را با لطایف الحیل به لغو امتیاز لاتاری کرد .

تلگرافی که داتر برلین و امتیاز بنام ملکه مخابره شد پیش از آن که در دفتر سفارت وارد و ثبت شود، ملکم را وادار کرد که بدون تصور

عواقب این خودسری، سند امتیاز رایه چهل هزار لیره به یک شرکت انگلیسی بفروشد و پس از ختم عمل، آنگاه در جواب تهران اظهار تأسفکند. چون که عمل معامله قبل از وصول تلگراف انجام پذیرفته بود پس آن ممکن نیست... و عاقبت نیز دولت ایران سالها پس از این حادثه ناگزیر از پرداخت خسارت به خریدار امتیازلاتاری شد. (۶۸)

با آوردن این سخنان دلاویز آقای محیط طباطبائی و نقل قول هاردينک وزیرمختار انگلیس و شهید کسروی ذکر چند مسئله کوتاه لازم است:

۱ - تاریخ نگار پاک اندیش و شهید، کسروی متأسفانه به بین مطلب پی نبرده و علت مخالفت های ملک با خودکامگی های شاه و امین السلطان را نمی دانسته که همان فراماسونری بودن او، و نفوذ روسیه در شاه، و عدم امکان شرکت امین السلطان در منافعی، که در اثر تاراج توسط لاتاری... نصیب ملک خان می شده، مخالفت ها می بین عناصر خود فروخته بوجود می آورده، والا هیچک را بر دیگر رجحانی نیست که امر وطن پرستی ناشی از مخالفت وی با شاه و امین السلطان شده باشد.

۲ - نقل قول از هاردينک وزیرمختار انگلیس به ما می شناساند این مسئله را که "مذهب" می توانسته همیشه نقش چندگانهای بعهده داشته باشد تا جایی که ملک خان مسیحی، بخاطر از دست دادن امتیازلاتاری، با شیخ بارون زمانه های اروپائی و اسلامی همکاری داشته بر علیه ناصرالدین شاه.

۳ - اظهارات آقای محیط طباطبائی، چند مسئله را روشن می کند که اگر چنانچه با مخالفت روسها، این قراردادها روبرو نشده بود، کار انجام گرفته و ملک خان لاتاری را در دست می گرفت. الف = احتیاج به پول داشتن شاه سبب گردید که حسین خان هم که باین کار علاقه داشت و ضمناً رویتر به همراهان شاه، به هر یک پیشکشی داد، تا ترتیبات انجام این کار را فراهم آورند، و این میرزا حسین خان همان شخصی است که ملک خان را در ۱۲۸۸ از اسلامبول به تهران و... به وزیرمختاری لندن منصوب کرد. یعنی مورد اعتماد خود، و سیاست کشوری که از آن تبعیت می کرد (انگلیس). ب = دانسته نیست فروش سند امتیاز رایه چهل هزار لیره... را عالمها و مامدا و با جاهلا... کدام بدانیم؟! ج = آیا فتوای علماء و فقها دایر بر (حرمت عمل لاتاری و قمار بودن) را ناشی از خواست امین السلطان بدانیم، و لذا علماء و فقها در این مورد آلت دست

امین السلطان و با اینکه آنها دور از خواست منفعت طلبانه امین السلطان، در رابطه با منافع ملی دست به چنین کاری زده اند؟! با آوردن چند سطر از خود ملک خان قضاوت رایه خواننده واکذا می کنیم. ملک خان در رساله مفصلی که به تاریخ ۱۴ دیحجه ۱۳۹۴ بوزارت امور خارجه ایران نوشته، ضمن اینکه دولت را رهنمود میدهد، که برای رشد جامعه، بایستی ورود سرمایه و کارشناس کند، از خارجه، و اینکه امکان داده شود، کمیانی های خارجه، سر نوشت همه چیز جامعه را بعهده گیرند... باینچامی رسد:

دول آسیایک قسمت ممتاز زکوه زمین را بواسطه عدم امنیت جانی و مالی غرق دریای ذلت و تنگ بنی آدم ساخته اند. دول فرنگستان، بواسطه همین عدم امنیت مالی و جانی، ضبط و تصرف کلی ممالک آسیا را حق آسمانی و وظیفه حتمی خود قرار داده اند.

و ادامه آن " موافق مذهب علمی فرنگستان، حکمت الهی عموم ممالک را شریک آبادی و خرابی همدیگر ساخته، موافق فرنگستان، اگر آسیا آباد آباد شود برای آبادی فرنگستان یک برآمد خواهد افزود. به حکم این مذهب علمی، ملل فرنگستان از مصیبت قلب و با نهایت حرص، طالب مقوی آبادی کل ممالک دنیا هستند. ملل فرنگستان در ممالک خارجه هیچ کار و هیچ مقصودی ندارند، مگر از دیار آبادی و توسعه تجارت دنیا، عهدنامه جات لشکر کشی و تسخیرات فرنگستان در آسیا و اروپا و عموماً مبنی بر این مقصود کلی است. دوستی و عداوت ملل فرنگستان کلاً راجع به طرح واحد است. دول فرنگستان در ضمن اقدامات گاهی مجبور می شوند که بعضی از ممالک خارجه را تصرف نمایند (بخاطر وظیفه مقدس الهی) مقصود ایشان از این تصرفات به هیچ وجه ممالک گیری نیست، مقصود اصلی ایشان فقط منافع تجارتی است. "

و باز ادامه آن " در فرنگستان البته دو کشور کمیانی است. حق یک کمیانی خارجه با حق یک رعیت خارجه هیچ فرق ندارد. فواید حضور یک کمیانی خارجه از برای ایران ممکن است دو کشور باشد، ولیکن منتهای ضرر و زحمت یک کمیانی خارجه برای مافقط همان قدر خواهد بود که امروز از حضور هر رعیت خارجه بر ما متحمل است. اگر از یک کمیانی خارجه می ترسیم، باید از یک رعیت خارجه هم ترسیم... بدگمانی و احتراز ما از کمیانی های خارجه تا امروز دلیل بی علمی ما و سدا بادی ایران بوده. باید از روی اطمینان علم، این سد را از میان برداشت، باید اولیای دولت علیه ما غش را آهن و عمل

معدن و ترتیب بانک ها و جمیع کارها و نیازهای عمومی را ببلاتریدید محول به کمپانی نمایند . کمپانی های بدون امتیارات دولتی به ایران نخواهند آمد . دولت ایران باید هر قدر که بتواند به کمپانی های خارجی امتیاز بدهد ... اولیای دولت علیه اعطای امتیاز را در حق کمپانی های خارجی یک مرحمت فوق العاده تصور می کنند ، حقیقت مطلب برعکس است ، ایران باید خیلی متشکر و خوشوقت باشد که کمپانی های خارجی با احتمال منافع بسیار مهم ، سرمایه مادی و علمی خود را بیاورند صرف آبادی ایران نمایند . " و باز ادامه آن ... امتیاز را باید به اشخاص معتبر داد ، یکی از بدبختی های ایران این شده که به اشخاص بی سرو پا امتیاز دادیم " و باز ادامه آن " جمیع وزرای دول بزرگ ، علی الخصوص وزرای انگلیس این مطلب را البته صدار برای ما تشریح کرده اند . می گویند ما به اقتضای ملاحظات پلئی تیک خیلی طالب هستیم که دولت ایران را مستقل و قوی نگاه داریم . اما چون خلق ما در مالک ایران هیچ منفعت و بدتگی مادی ندارند ، ملاحظات پلئی تیک هر قدر هم در نظر ما مهم باشد ، ما هرگز نمی توانیم از خلق خود به جهت ایران یک دینار هم مدد بخواهیم ... " (۶۹) هیچ لزومی ندارد که زیر جملات ، و کلمات بخصومی ، خط کشیده شود ، و یا درشت نوشته شود ، تا دقت بیشتری روی آنها لازم باشد . کلمات فاضلانه و الهی ایشان ، آنقدر گویا است و جلب نظری کند ، که خط کشیدن و درشت نوشتن را ضروری نمی باشد . دل شکسته ، و چشم گریان ، که چطور استعمار دو قرن ملتی را توسط این سودجویان شاید بزرگ میمیز خود قرار داده ، مردمک با آوردن این جملات حماقت آفرین ، از حکمت الهی و وظیفه مقدس شروع می کند ، تا بتواند خواسته های استعمارگران کشورهای انگلیس را بیاورد ، تا از این رهگذر سودی نیز در قبال این خوش خدمتی متوجه او شود . البته که چه باک به سر ملتی چه می آید ! و مسخره ترکسانی ، که توجیه عملیات کثیف این عناصر را بعهده می گیرند و ساجت به خرج می دهند . بیهوده نیست که کسانی چون " تیکلس " شارژ دافتر انگلیسی نیز همچون حضرت ملکم خان ، رسالت بریتانیا را با خاطر خدمت بایران مزده می دهد . " (ایران) دوستهای با قدرت دارد که ما بیلند او را کمک و حمایت نمایند . و مردمان متمولی هستند که شائقند وی را تشویق و ترغیب کنند که از قواعد علوم و صنایع جدید که در سایر دول چون باران و سیل می بارد ، بهره یاب سازند ، معبذا ، (دولت ایران) از ایشان به سمع قبول افغانی نمایند و از اقداماتی

که مایه ازدیاد منافع دویرا بر ، بلکه چهار برابر نمودن زراعت و محصول اراضی و باعث ترقی و رواج کارخانجات و صنایع و سبب استقامت مملکت و قدرت حکومت و نشر تحولات و غرمی مراتب و درجات اتحاد و افراد اهالی مملکت است ، روگردان می شوند . " (۷۰)

و حال با زبان شهید کسروی به معرفی حلال الدین کاشانی - مویداالاسلام ، صاحب روزنامه حبل المتین می پردازیم .

" این نامه هفتگی از همه روزنامه های آن زمان بزرگتر و بزرگتر می بود و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن می داشت و نویسنده آن سید جلال الدین کاشانی (مویداالاسلام) به نیکی شناخته می بود . ولی راستی را از سودجویان بود و بهر کجا که سودی برای خود امید می داشته به نیکی توده و کشور را فراموش می کرده . ما در روزنامه اش چاپلوسی های فراوان می یابیم ، هر کس که بزرگ کاری آمده هنوز به کاری برنخاسته و آزموده نگردید ، بشیوه شاعران ستایش از او می کرده . هنگامی که هنوز " وزیر کمراکات " گردید ، او چنین می نویسد :

" جناب مسوئوز اصلا از نجای بلزیک و شخص مرد درستکار و با کفایت ، و مدت یکسال است از جانب دولت مدیر و مستخدم ادارات کمراکات و ممالک محرومه ایران می باشد ، مستقلا بعهده وزارت کمراکات ایران میاه و مفتخر گشت " . این نمونه ستایشگری ها و گزافه نویسی های اوست . یک مرد بیگانه با شناس را بدینسان بالا می برد . از محمد علی میرزای ولیعهد و ارفع الدوله و عین الدوله و دیگران ستایش های گزافه آمیز بسیار می کرده چنان که گفتیم . چون عین الدوله وزیر اعظم گردید این خود را آن فروخت و از آن زمان حبل المتین ، را جز " عین الدوله نامه " نتوان خواند ، و ما رفتار زشت او را با کوشش های شادروان طباطبائی و بهبهانی خواهیم نوشت .

در ایران روزنامه ها چه پیش از مشروطه و چه پس از آن راهی برای خود نمی داشت و این است همیشه و ارونه نویسی ها می کردند . حبل المتین به این آک (عیب) هم گرفتار بود . و شما می بینید در این شماره از دادگستری مظفرالدین شاه ، یا از کوشش ها و بیداریها محمد علی میرزا ستایش ها بسیار نوشته ، و در شماره دیگر به ناله و فریاد از گرفتاریهای مردم ایران و شتمگری حکمرانان و ویرانی نابسمانی کشور پرداخته است . راستی آن است که اینان می - خواستند کوشش در راه ایران بنمایند ولی در این میان خود هم نان

خوردند و پول اندوزند. این شیوه انبوه کوشندگان می بود
 جز از امین السلطان که زبان به جمل المتین زده بود از دیگران هر
 کس وزیر شد، چه پیش از مشروطه و چه در زمان خودکامگی و چه در زمان
 التیماتوم روسی و سسته بودن دارالشوری، این روزنامه را استوده
 و چاپلوسی ها گفته. این بود چگونگی روزنامه ها در آن زمان، نیک و
 بد را با هم می داشته اند. و اگر روی هم رفته را بگیریم سودمند
 می بوده اند. و می توان یکی از انگیزه های تکان توده همین را
 شمرد، زیرا گذشته از آن که برخی از آنها نیک بوده و راهنمایی های
 سودمندی کرده، بعدها نیز این سود را می داشته اند که از کشورهای
 اروپا و از پیشرفت و نیرومندی آنها و زدنش ها و اختراع ها و مانند
 اینها سخن می رانده اند و مردم را آگاه گردانیده اند و همین ها مایه
 تکان و بیداری می شده ...

این روزنامه ها که به پاس پول های عین الدوله آن دشمنی های
 پست نهادن را با کوشندگان می نمود، چون روتر (خبرگزاری رويتر)
 آگاهی اراقتادن عین الدوله داده خودداری نتوانسته و چنین
 نوشته :

" آنچه را که مخبر روتر و اخبارات خارجه درباره خلع شاهزاده
 عین الدوله اتابک و صدراعظم نوشته مقرون به صواب نیست شاهزاده
 را از صادرات خلع نکرده چنانکه موثقا اطلاع داریم از چندی به این
 طرف مکرر شاهزاده استعفا از صدارت داده قبول نمی شد، ایندفعه
 چون علما و اصلاخ خواهان هم مخالف بودند استعفای ایشان را دولت
 قبول کرد، نه اینکه ایشان را خلع کردند .

از آنسوی چون دیدگار گذشته، از این زمان آغاز کرده که
 دلبستگی به مشروطه از خود نشان دهد، و بلکه به این اندازه بی
 نکرده به راهنمایی ها پرداخته و بیایی گفتارها نوشته که چنین کنید
 و چنان کنید. و در این میان خواسته پرده پوشی های زشتکاری خود
 کند. و چنین وانمود که " آگهی نگاران " دروغ می نوشتند بی -
 شرمانه تراز همه آن است که کسی که دیروز آن همه هواداری از دولت
 می نمود و چنین دوسید و دیگران را بدینسان می نکوهید، این
 زمان به یکباره وارونه کاری نموده و گفتارهای نویسد که همه
 گناهان بگردن دولت بوده و دولتیان نمی گزارند ایران پیش رود
 تا آنجا که می نویسد " اگر گفته شود قصور از ملت می باشد، به حضرت
 عباس دروغ است، همه از عدم علم و بی تجربگی و خود غرضی رجال
 بوده است " (۷۱) عبدالرضا هوشنگ مهدوی در کتاب تاریخ روابط

خارجی ایران، ضمن اینکه شرح می دهد، که بخاطر شورش بزرگ هند و
 دریافت خبر آن به انگلیس، پس از مدت ها طول می کشد، و برای حل
 این مسئله لزوم داشتن وسیله ارتباطی که در مدت کوتاهی انگلیس را
 از حوادث شبه قاره مطلع کند... راجع به امتیاز رويتر ... چنین
 ادامه می دهد :

" سپهسالار به علت اینکه اقامت متعادلی در کشورهای خارجی
 به اوضاع جهان آگاهی داشت و اساس سیاست خود را بر همکاری با دولت
 انگلستان قرار داده بود به این جهت از ابتدای زمانمداری خود در صدد
 باز کردن پای انگلیس ها به ایران برآمد. وی سرانجام موفق شد در
 ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ قرارداد بی نامی با نماینده یارون ژولیوس دورویس -
 سرمایه دار انگلیسی امضاء کند و بموجب آن امتیاز کشیدن راه آهن از
 بحر خزر تا خلیج فارس را بر گردن تراموای شهری، اداره گمرکات و
 استخراج کلیه معادن از جمله ذغال سنگ و نفت و آهن و سرب و بطور
 خلاصه کلیه منابع ثروت ملی ایران را با شرایط بسیار سهل به مدت ۷۰
 سال به این شخص واگذار کند .

امتیاز رويتر بدون هیچگونه فسخ خارجی و حتی دخالت سفارت
 انگلیس در تهران فقط سابه اصرار سپهسالار به تصویب ناصرالدین
 شاه رسید و وی عملاً کلیه منابع طبیعی یک ملت فقیر را به یک
 سرمایه داریهودی که در محافل اقتصادی اروپا خوشنام نبود، در
 مقابل وجهه ناچیزی که حتی کفاف مخارج دربارش را هم نمیداد واگذار
 کرد ولی از ترس روس ها آن را محرمانه نگه داشت .

وقتی روس ها از اعطای چنین امتیاز مهمی از طرف دولت ایران
 به یک نفر تبعه انگلیس آگاه شدند شدیداً نسبت به آن اعتراض کردند
 و خواهان لغو آن شدند و حتی وزیر مختار خود در تهران را به جرم بی -
 اطلاعی احضار نمودند .

دولت انگلستان که اصولاً به صداقت رويتر اعتماد زیادی نداشت
 از اوجهایت ننمود و با احتیاط کامل خود را از این ماجرا کناره کشید و
 این بار رقابت دو دولت بزرگ یعنی ایران تمام شد. " (۷۲)

بالهام از گفته های بالا چند مسئله ذکرش بایسته است : ۱ -
 استعمار هم در میان سوبدا اسلام ها و هم در میان ملوک خان ها نفوذ
 داشته و دارد که بتوانند در کار چپا و لگری موفق شود .

۲ - اینکه سازش ها و فساد های استعمارگران و تبلیغات ایادی آنها
 که در رابطه با منافع خود و اربابانشان صورت می گرفته، همه و همه
 یک چیز را آفریده، و آن رشد حرکت های ضد استعماری که تجمع ایمن

کمیت‌ها در مرحله‌ای از زمان بصورت کیفیتی انقلابی نمایان می‌گردید، که علیرغم شکست و ناکامی، باز در بیشتر زمان به کیفیتی دیگر بدل می‌گشته، و می‌شود، که نتیجه منطقی این حرکت‌های اجتماعی، و شکل یافتگی و تکاملشان پیام‌آور نهضتی خواهد بود، که چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، حاصلش ریشه‌کن ساختن بنیادهای روابط استعماری، و استعماری، خواهد شد، و بایانش را با بارآوری محیط و نظم انسانی، که انسان‌ها در کنار هم، دور از هر نوع بهره‌کشی و بهره‌دهی، رانویده می‌دهد. "انجام پذیر باد". برای اینکه سریع‌تر استمرار مبارزه را طی، تابع شروط و بی‌برداریم، مسائل اتفاق افتاده را خلاصه می‌کنیم. شکست انگلیس و نفوذ روسیه در دربار، تحریکات انگلیس بخاطر از دست دادن منافعش بر علیه شاه و امین‌السلطان و لذا امکان چاپ روزنامه‌های قانون و حیل المتین - انتشار آن خودیگونه‌ای سوفاتی شد، هر چند کم‌بها، از سوی دشمن - بنفع مردم، و اشاعه افکار آزادیخواهانه، هر چند دست و پا شکسته، از سوی کسانی که، هم به نفع می‌زدند و هم به میخ - پسرار مرگ ناصرالدین شاه و حمایت روس و انگلیس از ولیعهدی مظفرالدین شاه، او بلامنازع در ۸ ژوئن ۱۸۹۶ تاجگذاری کرد. او بخاطر عجز در مقابل خارجی‌ان نتوانست ارتضاد بین دو استعمار استفاده کند، و اولین اقدامش برکناری امین‌السلطان و جانشین کردن امین‌الدوله بود، که امین‌الدوله نیز بخاطر اصلاح گمرکات و پست، مسندهای مستشار بلژیکی استخدام کرد، که ژوزف نوز رهبری آنها را بعهده داشت، و در واقع زیر نفوذ روس‌ها اداره می‌شد.

امین‌الدوله بخاطر احتیاج به پول، متوسل به انگلیس‌ها شد، ولی بخاطر شرایط سنگینی که انگلیس‌ها تعیین کرده بودند، یعنی اینکه با دادن یک میلیون و دویست و پنجاه هزار لیره، خواستار تمام گمرکات جنوب و مالیات‌های کشور را بعد از ۵ سال طلب می‌نمودند، لذا او در ۵ ژوئن ۱۸۹۸ استعفا داد. مظفرالدین شاه نیز چون پدرش دلش هوای اروپا کرده بود و به این علت به امین‌السلطان متوسل، و او را با لقب اتابک به مدارت برگزید، و او نیز بخاطر سرروابطش با روس‌ها توسط میرزا رضاخان ارفع‌الدوله و کنت مورافف قراردادی با مضاف رسانید، که بموجب آن، در مقابل عایدات گمرکات کشور، با استثنای خلیج فارس دو میلیون و دویست هزار لیره، با خرج صدی ۵ قرض گرفته شد.

انگلیس‌ها نیز برای دریافت ۵۰۰ هزار لیره غرامت امتیاز

ژوی که در بالا ذکر آن رفت، مخالفتی با این قرارداد نمودند. مظفرالدین شاه نیز با این پول بعنوان معالجه با اروپا سفر کرد، و پس از بازگشت و شدت بیماری او دوباره با اخذ قرض بمبلغ یک میلیون لیره، که در قبال آن عواید جاده‌های شمال کشور و امتیاز ساختن راه‌شوسه، از جلفا به تبریز و تهران را بروسیه واگذار نموده، و با این پول دوباره عزم اروپا کرد. او که بفکر دریافت نشان "بند جوراب" چون پدرش بود، برخلاف انتظار چنین نشده، و در حالیکه از قبول تمثال ادوارد هفتم با قاب العباس‌سریاز زد، قهر کرده و بایران بازگشت، روسها روز بروز به نفوذ خویش، و وسعت بخشیدند، چنانکه با کوشش نوز و امین‌السلطان و اصرار آرگروبولف در ۱۹۰۱ قراردادی بسته شد، که بموجب آن حقوق گمرکی کالاهای وارداتی از روسیه، که طبق عهدنامه ترکمانچای پنج درصد تعیین شده بود، به صدی یک و نیم تقلیل و در نتیجه روسها توانستند وابستگی اقتصادی ایران را بخود افزایش دهند. این کار مردم و آزادیخواهان در ایران را بر آن داشت که دست به اقداماتی زنند و قراردادهای زشت را افشا دارند، در نتیجه مخالفت عمومی با رژیم استبدادی منقضی گرفت.

گفته شد که دولت بخاطر تظاهرات مردم از دادن امتیاز به رویتر سرباز زد، ولی در اثر فشار دولتهای همسایه و خواستن امتیازات جدیدی، ناصرالدین شاه مجبور شد، در ۱۸۸۸ رودکارون را برای رفت و آمد کشتی‌های خارجی آزاد گذارد، انگلستان که قبلاً تلاش برای اجازه آن داشت، و ناصرالدین شاه نیز بخاطر حفظ توازن که مجبور بود در صورت صدور آن بنام انگلیس، امتیازی دیگر نیز برای رقیب شمالی، در نظر نگیرد. با اعلام آزادی کشتی‌رانی عملاً یک شرکت انگلیسی بنام "برادران لینچ" و با دایر کردن خط کشتی‌رانی در آن ناحیه انحصار تجارت خوزستان را بعهده گرفت.

از طرف دیگر بارون رویتر بخاطر از دست دادن امتیاز ۱۸۷۲ و صرف نظر از شکایات امتیاز، تأسیس بانک‌های و حق انحصاری چاپ اسکناس، و استخراج کلیه معادن را بعد از مدت شصت سال دریافت داشت، لیکن بخاطر تأخیر در عمل قسمت استخراج معادن، تلفی گردید. انگلیس‌ها که از نفوذ روسیه سخت نگران بودند، بفکر گرفتن امتیاز نفت جنوب افتادند.

"در سال ۱۹۰۰ یک نفر ارمنی بنام کتابچی خان که در گمرک ایران انجام وظیفه می‌کرد و در طی مسافرت‌های خود در داخله کشور به چشمه‌های نفت برخورد کرده بود به لندن رفت و با کمک راهنمایی

(درومند ولف) وزیر مختار سابق انگلیس در تهران با یک سرمایه دار استرالیایی بنام ویلیام ناکس داری شناخت و وی را تشویق به بهره برداری از منابع نفت ایران کرد. " (۲۳)

استقبال داری از پیشتهاد، فرستادن نماینده خود " ماریوست " به تهران را ، برای مذاکره به همراه داشت . ولذا کتابچی خان با سمت دلال ، با امین السلطان وارد مذاکره شد . امین السلطان روسوفیل ، به خاطر اینکه روس ها مانعی در کار نمی بینند ، لذا قرارداد را در ۲۱ مه ۱۹۰۱ بین ماریوست و امین السلطان بسته شد . که بموجب آن سراسر خاک ایران بجز ۳۰ ایالت برای مدت ۶۰ سال واگذار و در ازای آن داری تقبل نمود سالی بیست هزار لیره وجه نقد و معادل همین مبلغ از سهام شرکت و شانزده درصد از منافع خالص خود را به دولت ایران بپردازد .

اولین اقدام حفاری در قزقرشیرین بعمل آمد که بخاطر عدم موفقیت تعطیل گردید . انگلستان بخاطر حمل سوخت نیروهای دریا - شیش با شرکت نفت داری وارد مذاکره شد و را تشویق به توسعه اکتشاف نمود . بالاخره در ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان به نفت دست یافتند ، و انگلیس سهام آن را در دست گرفت ، و شرکت نفت ایران و انگلیس به ثبت رسید . پس از انعقاد قرارداد ، هیئتی به ایران آمدند که آن هیئت برای رفع کدورت شاه نشان " بندوقراب " را برای او ، و امین السلطان نیز به نشان " حمام " از طرف دولت انگلیس مفتخر شدند .

با شروع فعالیت آلمان ها در خلیج فارس ، وحشتی متوجه انگلیس و روسیه شد از وجود رقیب جدید . روسیه به بهانه کافسی نبودن نیروی مسلح برای حفظ اتباع سیاسی خود ، کارد مسلحی از قزاقهای خود بوجود آورد ، انگلیس هم عده ای از سربازهای هندی را بعنوان محافظت اعضای سفارت ، وارد ایران نمود ، و همیشه آنها مسلح حرکت می کردند . ترس از آلمان بالا گرفت که اجبارا روابط دوستی میان روسیه و انگلیس را با خود داشت .

شاه برای بار سوم عازم اروپا شد سفرهای بیپوده اش و ولخر - جی هازمینه ناراحتی بوجود آورد . عین الدوله نیز برای جبران مکارف و هزینه های کمربتن شاه اقدام به اخذ مالیات و عوارض جدید نمود ، که اغتشاشاتی در شهرستانها بوجود آمد ، همزمان با این اغتشاشات ، بخاطر شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه ، و سرازیر شدن عده ای از این انقلابیون ، و اشاعه افکار آزادیخواهی ، به حرکت

میهن پرستانه و خداستبدادی مردم ایران ، کمک شد .

انگلیس نیز که از رشد روز افزون رقیب روسیه ناراضی بود ، با نشر روزنامه های سابق الذکر ، به تشدید مبارزات ملت کمک نمود . در تظاهراتی که در تهران صورت گرفت ، یک نفر از مبارزین کشته شد ، و بدنیا ل آن عده ای از روحانیون و بازاربان در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار نمودند . و خواستهای خود را مبنی بر اخراج نوز وزیر گمرکات و تأسیس عدالتخانه به عرض شاه رساندند .

مظفرالدین شاه با قول مساعد ، اوضاع موقتا آرام گرفت ، و مردم به تهران بازگشتند ... ولی شاه علاوه بر اینکه اقداماتی نکرد ، عین الدوله سیاست سرکوب را دنبال نمود . نامه ای از طرف روحانیون به شاه تقدیم و خواستار وعده هایی که داده بودندند ، که باز به سکوت برگزار شد .

در ۲۱ ژوئن ۱۹۰۶ باز تظاهرات بر علیه عین الدوله صورت گرفت ، قوای نظامی با شلیک بطرف مردم ، عده ای بقتل رسیدند . در ۱۵ ژوئیه حدود ۱۲ هزار نفر از مردم در سفارت انگلیس تحصن گزیدند . بدستور ویلیام کرانت داف ، کاردار سفارت ، از مردم پذیرائی بعمل آمد ، و قطعه نامه ای با راهنمایی داف ، اعلام گردید . دولت روسیه از دادن هراستیازی در برابر آزادیخواهان مخالفت می کرد ، ولی مظفرالدین شاه که شخص مایلست جوئی بود ، در ۵ اوت ۱۹۰۶ فرمان مشروطیت ، و تأسیس مجلس شورای ملی را امضاء کرد و عین الدوله را نیز از مقام صدارت ، برکنار نمود ، که با خواندن آن ملت آسراشن گرفت .

اولین مجلس در هفتم اکتبر افتتاح و ، قانون اساسی تدوین ، و در ژانویه ۱۹۰۷ توسط مظفرالدین شاه توشیح ، و یک هفته بعد نیز درگذشت .

قدرت روز افزون آلمان ، روسیه و فرانسه و انگلیس را بوحشت انداخت ، ولذا بخاطر منافع خویش ، در مقابل آلمان ، اختلافات گذشته را کنار و فرانسه نیز با وساطت بخاطر حل مسائل روس و انگلیس ، در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ به قرارداد بین ایسولسکی وزیر امور خارجه روسیه ، و نیکدرسون سفیر انگلیس ، در سن پترزبورگ به امضاء رسید ، که بموجب قرارداد اول افغانستان در منطقه تحت نفوذ انگلیس قرار داده شود ، دوم اینکه شت جزء منطقه نفوذ روسیه ، و طبق قرار داد سوم به سه قسمت ۱- شمالی (از خط فرضی بین قهرشیرین - امفهان - یزد - خراف و مرز افغانستان منطقه نفوذ روسیه) ، ۲ - جنوبی

(از خط فرعی بین بندرعباس - کرمان - بیرجند - زابل و سرحد افغانستان) زیرنفوذ انگلستان ، قسمت سوم که شامل کویسرو بیابانهای بی آب و علف بود منطقه بیطرف و متعلق به دولت ایران شناختند . در ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۷ نیز سفرای روس و انگلیس ، دولت ایران را از انعقاد چنین قراردادی مطلع کردند . هیجان شدیدی تمام ایران را گرفت . مجلس و مردم تظاهراتی شدید برعلیه دو دولت انجام دادند . وزیرمختار انگلیس به دولت اطمینان می داد که این قرارداد ، فقط برای جلوگیری از نفوذ آلمان صورت گرفته ، درحالیکه هیچ کس قانع نشد و تظاهرات ادامه داشت ، دولت های استعمارگر بخواست های مردم واقعی ننهادند . و در این راه اندک اعتباری هم که انگلیس با پشتیبانی از انقلاب کسب کرده بود ، بر سر اعت از دست داده روسیه هم نفرت مردم را نسبت بخود افزون بخشید . با درگذشت مظفرالدین شاه در ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ میرزا ولیعهد بنام محمدعلی شاه تاجگذاری نموده او با مشروطیت مخالف و نمایندگان را در جشن شرکت نداد ، و بایستی اعتنائی به مجلس ، برای دریافت قرضه جدیدی با سفارت خانه های روسیه و انگلیس تماس برقرار کرد . مجلس با این عمل شاه سخت به مخالفت برخاست و با اخراج ژوزف نوز از وزارت گمرکات ، شاه را نیز وادار نمود هیئت وزراء را بمجلس معرفی نماید . اولین کابینه مشروطه بدون نخست وزیر بمجلس در بیستم مارس معرفی شد . شاه قمر بر آن داشت که پس از استعفای میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بطور محرمانه میرزا علی امیرخان امین - السلطان (اتابک) را از اروپا خواسته . و به نخست وزیری منصوب نماید . اتابک که مخالف مشروطیت و آزادیخواهی بود ، تحت حفاظت اسکورت قزاقهای روس ، در انزلی ازگشتی پیاده و در میان نفرت مردم ، کابینه اش را بمجلس معرفی نمود . نفرت مردم سبب شد او را جلوی در مجلس توسط یکی از مجاهدین بقتل برسانند .

سپس ناصرالملک قراقرزلو که تمایل به غرب داشت در ۲۶ اکتبر ۱۹۰۷ ، بمجلس توسط شاه معرفی شد . نخست وزیر اولین اقدام خود را بحذف قسمتی از بودجه وزرات دربار شروع و قصد داشت ارتش را از حوزه قدرت اسلب کند ، که مورد خشم قرار گرفت و بازداشت گردید .

در زمان جانشینی ناصرالملک سوئصدی در فوریه ۱۹۰۸ نسبت به محمدعلی شاه صورت گرفت ، که عقیم ماند . خشم شاه شدت پیدا کرد ، نسبت به مشروطه . روسیه تزاری نیز حکومت مشروطه را تحمل نمی کرد درکنار مرزهای خودش ، با توجه به رد مذاکرات لایحه -

استقراضی از دو دولت نامبرده و آمادگی خود شاه نیز سبب شد که به کمک اوریشه مشروطیت در ایران برگزیده شود . این عمل را با دستورهای که به فرمانده بریگارد قزاق کلنل لیاخوف دادند شروع گردید .

مجلس با دستور شاه و کلنل لیاخوف در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ به توب بسته شد و عده ای از آزادیخواهان کشته و زخمی شدند و عده ای هم در باغشاه به شهادت رسیدند . تبریز شعله فروزانی بود که قیام را برهبری کرد و بازوی انقلاب ، ستار و همیزم مدیقش باقرخان ، و بگوشن دیگر آزادیخواهان این خطه برپا داشتند . روسها حفظ جان اتباع خود را بپناه نکردند ، و در ۲۸ آوریل ۱۹۰۹ با سه هزار قزاق روسی ، بفرماندهی ژنرال زنا رسکی ، شهرهای عمده آذربایجان را محاصره کردند ، نیروهای شاه نیز با غارت مال مردم ، متفرق و قدرت بدست قزاقهای روسی افتاد .

انگلیس ها که نفوذ روسیه را تحمل نداشتند ، و شور و هیجانی نیز که ناشی از قیام ملت ترک ، برعلیه سلطان عبدالحمید در مردم بوجو آمده بود ، بر آن شدند که تصمیمات اساسی در اوضاع سیاسی ایران گرفته شود و دیکتاتوری محمدعلی شاه را پایان بخشند . با خواست آنها مصمم السلطنه و سرداران بختیاری که در خوزستان در نفست جنوب شریک بودند ، با سیاهی از سواران خود به افغان حمله و پس از تصرف آنجا به تهران روی آوردند .

درگیلان حاکم مستبد آنجا کشته و محمد ولی خان سپهدار نیز که از دشمنان آزادیخواه بود به اشارت انگلیس به مجاهدین پیوست و به تهران روانه شد . روسها قواشی تازه تر در انزلی پیاده و انگلیس ها نیز به تقویت حفاظت خود پرداختند . سرانجام با وساطت وزیرمختار انگلیس اسپرینگ رایس ، وزیرمختار اولیه پاکلوکی کرزلیل حاضر شد ، متفقا نزد محمدعلی شاه و او را متقاعد کرد امتیازی به مشروطه خواهان دهد . انقلابیون با شدت مخالفت کردند و سردار اسعد افکار عمومی را ، بهانه و تهدیدهای سفارت و خواستهای آنها را بسیج گرفت . روسیه قوای جدیدی در انزلی پیاده و از پیشرفت های مشروطه خواهان سخت ناراحت شده بود . آزادیخواهان و مجاهدین شدت عمل نشان دادند و در ۱۳ ژوئیه به تهران حمله آوردند . سه روز متوالی نبرد ادامه داشت تا سرانجام در ۱۶ ژوئیه لیاخوف فرمانده قزاق تسلیم و شاه سفارت روسیه پناهنده و تحت حمایت روس و انگلیس قرار گرفت .

شورای انقلاب بلافاصله خلع محمدعلی شاه را اعلام و احمد میرزا فرزند ۱۲ ساله اش را پادشاه و عضدالملک رئیس طایفه قاجار را نیز نایب السلطنه اعلام داشتند. با اصرار روسها مقرری بقرار سالی شانزده هزار لیره، برای شاه تعیین شد. مشروطه برای اینک اقداماتی بر علیه کشور ننماید.

محمدعلی شاه از طریق انزلی با کشتی به پاکو رفت و از آنجا نماینده مخصوص نیکلای دوم تزار روسیه از او پذیرائی گرمی بعمل آورد، و به بندر اودسا که محل اقامتش بود، راهنمائی کردید.

از احمد شاه استقبال کم نظیری بعمل آمد، و فصل جدیدی در تاریخ ایران بوجود آمد که بعدا بآن می پردازیم. مسیبن کودتا بوسیله جمعی که امور کشور را بعهده گرفته بودند محاکمه و مجازات شدند. دومین مجلس در حضور شاه در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ افتتاح گردید. در این دوره از تاریخ، اشراف و فئودالها دست به اقدامات خراب کارانه ای می زدند و برای حفظ منوئیت، خود را تبعه انگلیس و روسیه می شمردند.

از مسائل مهم این زمان انعقاد پتندام بود که در ۱۹ اوت ۱۹۰۹ بین آلمان و روسیه بسته شد، که بموجب آن روسیه متعهد شد امتیاز راه آهن خاقین تا خرمشهر را برای آلمانها بگیرد تا بتوانند راه آهن آلمان - استانبول - بغداد را با تمام رسانند. ... انگلستان دچار وحشت شد و با تفاق فرانسه، اعراض خود را نسبت به روسیه اعلام داشت. روسها برای ادامه تجاوز طرح بازگشت محمدعلی شاه بایران را داشتند. در مارس ۱۹۱۰ مأ مورین دولت پی بردند که مکاتباتی بین سران ترکمن و محمدعلی شاه وجود دارد و خبر از توطئه ای است بزرگ برای بازگشت محمدعلی شاه.

دولت ایران ضمن اطلاع به سفارت های روس و انگلیس مقرری او را قطع نمود، مأ مورین روسی حسینقلی خان نواب را در خانه اش شوقیف و پس از وصول مقرری محمدعلی شاه، او را آزاد نمودند. وزیر مختار ایران در انگلیس به این روش خود کامروسها، به سر ادوارد کری وزیر خارجه انگلیس شکایت کرد، ولی با جواب بی سرو شبی بظرفه گذرانده شد.

در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۱ محمدعلی شاه همراه با عده ای افسر روسی وارد ترکمن صحرا و از آنجا بطرف تهران حرکت کرد که در ۵ سپتامبر قوای محمدعلی شاه شکست و بطرف روسیه متواری شد.

پس از درگذشت عضدالملک در ۱۹۱۰ ناصرالملک که در لندن بسر

می بردا و فاع را بدست گرفت، تا شروع جنگ بین الملل اول بعنوان یکی از اساسی ترین مهره های انگلیس بر سر کار بود، و در این مدت انگلیس از درگیری با روسیه سعی می کرد که کناره بگیرد، تا میثاد روابط روسیه و آلمان را بهم نزدیک سازد. در ضمن سعی می کرد، حکام و فرمانداران جنوب از آبادی خودش باشند، تا بهتر از تأسیسات نوین یاد نفت جنوب حفظ منافع نمایند، حال اگر چه کوتاه لازم است که دوران مشروطه را بررسی کنیم و دریا بیم که چه گذشت به این جنبش و چطور انگلستان توانست توسط آبادی خویش آنرا به بی ناموسی کشاند.

مشروطه: در گذشته ضمن اشاره باین مسئله اساسی که تاریخ تحولات اجتماعی ملتی را می بایست تاریخی بپرسی گذاشت، و عوامل و نهادهای مختلف آن را آدمی، در بوجود آمدن پدیده ای خاص، که خود را در یک زمان خاص، و سرزمینی خاص بپیدا می سازد، شناخت. حرکت های پیچیده این نهادها و عوامل مختلف، که در بستر زمان غلت می خورند و یکدیگر را می سازند، در مجموع به کیفیتی بدل می شوند و پدیده ای اجتماعی را بوجود می آورند، آدمی نمی بیند، گرچه شعور آدمی بخاطر وجود روابط اجتماعی و برداشتی از آن حرکت، دریافت می کند و بصورت نسبی وجود حادثه ای اجتماعی را، دریافته بپیش بینی می کند. مثالی برای روشن شدن مطلب ضروری است، کتری آبی است روی اجاق، حرارتی که داده می شود سبب جوش آمدن کتری آب می شود، در یک زمان خاص.

۱ - از تجمع مقدار حرارتی که به کتری آب داده می شود، در زمانی به کیفیتی بدل می شود که با قلقل آب تظاهر می کند.

۲ - در این مدت زمان که می گذرد و حرارت داده می شود، عوامل مختلف دیگری هم رویهم اثر می گذارد. حرارت به کتری داده میشود، و بپوشه ای دنبال دارد تا " بشدن " تبدیل شود، در واقع آدمی نمی بیند، اگر چه شعور آدمی می تواند پیش بینی کند، نتیجه حاصله از آنرا، که آنهم ناشی از شرایط عینی است، ولی حاصل این حرارت دادن ها و زمانی که بآن می خورد، نقطه ای بوجود می آورد، که آدمی قلقل آب را می بیند.

حال با این مثال اگر قلم رفاقت کند منظور نظم را بیان می دارم.

۱ - آن تجمع مقدار حرارت ... و در زمان معینی را عوامل و نهادهای مختلف درونی و بیرونی حرکت های اجتماعی ملتی بدانند که تجمع و اثر بخشی این عوامل در مقلعی از زمان به کیفیتی بدل می

شود، که آن پدیده اجتماعی " انقلاب " نام دارد .

۲ - در این مدت زمان که ... تأثیرپذیری نهادها ، عوامل مختلف اجتماعی ، و تکامل بخشیدن به یکدیگر در بستر زمان شکل می گیرد ، و جاریست ، آدمی نمی بیند اگر چه شعور آدمی می تواند ، پیش بینی کند ، بطور نسبی نتیجه حاصل از آنرا ، آنهم مربوط است به روابط سلطه ، و شرایط عینی جامعه و تجربیاتی که تاریخ حرکت های اجتماعی برایش باقی گذاشته . ولی آدمی در زمانی خاص نقطه " شدن " پدیده اجتماعی را مشاهده می کند ، در حالیکه تکامل و اثر - بخشی نهادها را ، در زمانی که آن می گذرد ، نمی بیند ، و عریان نیست . البته گفتنی است که مسائل اجتماعی پیچیده تر از آنست ، که بتوان با آوردن مثالهای اینچنینی مشخص کرد ، چون حرکت های اجتماعی بسوی " شدن " بصورت " زیکزاک " صورت می گیرد ، و آن بخاطر روابط برخورد های نهادها و عوامل کوتاه بگونه ایست که رشد حرکت های مستقیم اجتماعی را خنثی ، و نقش بازدارنده و ترمز - کننده آن می دهد ، که آنهم در زمانهای مختلف ، در اجتماعات مختلف ، این عوامل ظهور می کند . دیگر آنکه در مثالهای اینچنینی ، عواملی چون حرارت ، میزان سردی آب ، ضخامت ظرفی که آب در آن حرارت داده می شود ، می باشد . در حالیکه " پدیده های اجتماعی " را عوامل و شهادتهای مختلف اجتماعی است ، که در زمان های مختلف ، مختلف عمل می کنند ، و روابطی بس پیچیده دارند .

با این صغری و کبری ، واد بررسی و تحلیل مشروطه و عواملی که سبب بوجود آمدن چنین پدیده ای شدند و اینکه خود این " پدیده " ، و با انحراف کشیدنش و تجربیات ناشی از آن ... عاملی بود که ، در بوجود آمدن " جنبش جنگل " و هردو با هم و تجربیات ناشی از آنها در " پدیده های " دیگر ، نقشی بس ارزنده و تعیین کننده داشته . و در آینده خواهند داشت .



جنبش مشروطیت

۱ - جنبش بابیه

قبل از پرداختن به جنبش مشروطه ، یادی از جنبش " باب " ضروری است . بابیه از دیگر پدیده های اجتماعی ، ماقبل خود زاده شده ، و در میانه ی سده شوزده ظهور کرد ، و در ایران بخت افتاد .

جنبش باب یکی از جنبشهای ملی مردمی در ایران است که بر راحتی تمام ایران را فرا گرفت و پیروان از جان گذشته ای با خود داشت . این پیروان پاک باز ، برای اشاعه نظریات خویش همه جا خطر می کردند ، و از سختی و محرومیت کشیدن ، زیر فشار قرار گرفتن ، و شکنجه شدن بیرونداشتند ، و تا کشته شدن مصمم بودند روی نظریات خویش . ریشه فکری " باب " به شیخیه می رسد ، که از شیخ احمد احسانی و شاگردش سید کاظم رشتی الهام می گرفتند .

شیخیه برخلاف شیعه که اصول دین را پنج اصل می دانند ، به ۴ اصل معتقدند ، و عدل را از صفات ثبوتیه خدا می دانند و معتقدند که ، چنانچه این صفات در اصول دین جایز شمرده می شود ، بایستی دیگر صفات ثبوتیه نیز ، در اصول دین آورده شود .

آنها تعدد زوجات را نفی ، و حقوق تساوی زن و مرد را معتقد بودند .

شیخیه با کارائی و زیرکی و پاکدامنی احمد احسانی و کاظم رشتی توانست ، چون دیگر مذاهب مردمی در ایران ، بوجود آید و در بین اقشار مختلف جای گیرد ؛ حتی عناصر درباری را بخود جلب کرد .

" مذهب شیخیه که از مستحدمات تشیع است ، و این اوقات یک علت مزمنی شده و بجد دولت و ملت ایران طول کرده و قوای ملت را مثل مزاج دولت تحلیل نموده است .

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز تا صر کرده است. عنقریب ولیعهد دولت ایران را - تشریفات اندرونی و بیرونی، از منسوبان امی او که امت معتبری شده اند، یک شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصیت این مذهب بعملی وامی دارد که از حمله دولت و ملت خارج باشد الحق از برای دولت بزرگی ننگی است ولیعهدی تعیین کننده مردود ملت باشد. " (۷۴)

..... این نوشته در واقع بیان کننده نفوذی است که این فرقه در بین مردم و حتی درباریان پیدا کرد، و گفته می شود که حتی ولیعهد را بخود جلب نمودند، چنانچه آئین مزدک و نفوذش را بیاد آوریم، چنین گستردگی را بازگو می کند.

پس از مرگ سید کاظم رشتی شاگرد احمد احسانی، و موجه طریق شیخیه در سال ۱۸۴۳ میلادی و ۱۱۶۶ هـ، بر سر جانشینی بین سید علی محمد باب، حاج محمد کریم خان کرمانی اختلاف افتاد. سید علی محمد در کربلا اقامت داشت و پس از دعوی روحانیون ایرانی مقیم آن دیار، چون ملا حسین بشرویه و ملا محمد زنجانی و سیدیحیی کشفی او را پذیرفتند. او ۲۴ ساله بود که دعوی آشکارا ساخت و زمانی که تیرباران شد ۳۰ ساله بود. او جوانی بود جسور، با استعداد و در عین حال مغرور، او بحق از این صفات ذکر شده بسیار داشت تا جایی که نتوانست در جوانی، خطرا بجنبین کند، و پیروانی مدیق برای خود گرد آورد، که تا پای جان او را همراه شدند. او در سال ۱۲۳۶ (اکتبر ۱۸۲۰) متولد، و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ (ژوئیه ۱۸۵۰) در تبریز اعدام شد. او از پیروان شیخ احمد احسانی و جانشین کاظم رشتی (شاگرد احسانی) شد. ابتداء دعوی جانشینی و سپس دعوی بابیت نمود. این جنبش چون دیگر جنبش های مردمی گذشته با رنگ مذهب نمایان شد. این شمعی در تمام جنبش ها، چه قبل و چه بعد از اسلام، عمل می کند.

تفاوتی که این جنبش با دیگر جنبش های بعد از اسلام دارد، در الحادیت که علیه دین رسمی می کند، در حالی که در گذشته چنانچه از خاطر گذشت "شیعه" بعنوان مذهب ایرانیان با دفاع از علی و اولاد علی بر سر جانشینی، مخالفت بر علیه اعراب را آغاز، و در تمام طول تسلط اعراب، ایرانیان برای رهائی از زیر سلطه، با این شمعی برآ، مخالفت خود را بیان می داشتند.

این بار، این جنبش، با حفظ تمام اعتقادات سنتی و دست - آورده های تاریخی، از مبارزات تاریخی این سرزمین، مبنی بر مساوات طلبی، و آنچه در رابطه ستیز با سلطه بیگانه، و مبارزات

رهائی بخش، را با خود داشته، ولی آنچه این جریان را از دیگر "پدیده های اجتماعی" ایران مستثنی می ساخت، عبارت بود از: ۱ - حمله به "دین رسمی شیعه" ۲ - حمله به استعمار شرب و شوکران بومی آن که برای حفظ موجودیت خویش عبودیت استعمار را پذیرفته بودند.

جامعه در بین خود آستان حوادثی است، که آن حوادث بر پایه ضرورت های اجتماعی، و بنابه سنت ها و روش های که شکل و تجربه و تکرار تاریخی دارد، صورت می گیرد.

سنت دین سازی از دیرباز یکی از روش های اساسی بوده، که برای دامن زدن، و بوجود آوردن "جنبش های" ملی - مردمی و ضرورت اینکه با سلاح دین بتوان حل معضلات اجتماعی نمود، سابقه داشته.

"جنبش باب" نیز بنا بر ضرورت تاریخی با سلاح دین، نبرد بر علیه پیدادگرهای حاکم را، بر می گزیند. الحاد و بدعت علیه "شیعه" ناشی از آن بود که در آن دوران بخش اعظم روحانیون با دستیاری دربار و اشراف فئودال، در چپاول و غارت مردم شرکت می جستند، و خیل رنجبران و زحمتکشان را مورد ستم قرار می دادند. جامعه ایران عامی از ضربات پی در پی، که توسط استعمار با دستیاری شوکران بومی با دشاها و قاجار و درباریان و روحانیون مرتجع با و وارد می آمد، قرارداد های سنگین گلستان و ترکمان جای و رویترو... که زندگی شاهان قاجار و خوشگذرانی ها و مسافرت های پی در پی آنها با اروپا، و سنگینی بار آن، که بر دوش کل جامعه فشار می آورد، ریشه های اجتماعی "جنبش باب" را بوجود آورد.

روحانیت مurtقی "شیعه" در واقع تا جنبش تنباکو، هنوز چهره نشان نداده بود، و اعظم "روحانیت شیعه" در تابعیت از اشراف فئودال و دربار قاجار، در ستم بجا مع و نیروهای تشکیل دهنده قشرها پائین اجتماع شرکت می جستند. لذا منطقی است که نیروی که در دل جامعه شکل می گیرد، و خطر می کند، برای حل معضلات اجتماعی، بیان خواسته های او، حمله به حاکمان زمان و روحانیت دین رسمی جامعه ای باشد، که آن حاکمان را پشتیبان است.

اگرچه در جنبش های بعدی چون تنباکو، و مشروطه و... چهره - هائی پاک مردمی و صمیمی که بخواسته های ملی - مردمی پاسخ مثبت دادند، از "روحانیت شیعه" بیخاستند، و زبان مردم شدند، و در واقع یگانه ای، "بدین رسمی" حاکم نیز، پشت کردند، و بر مردم روی آوردند.

این گونه کسان را این گونه جنبش ها ، خود از گذشته خویش بهره گرفتند ، و سود بردند و تجربه آموختند ، و آن جنبش هم که از همه پیشینیان آنها ، به آنان نزدیک ترمی بود ، در واقع " جنبش باب " بود . آن چهره های مردمی و صمیمی و فداکاری هم که بر سر آرمانه های مردمی خویش جان باختند چهره ، خونین نگه داشتند ، علی محمد باب و ظاهره قمره العین ها بودند که آنها از کاظم رشتی و احمد احسایی ها آموختند و به آینده خود بسیار دادند .

شورش های بسیار وجود دارد که جنبش باب دوران نطفه گیری خود را در آن زمان می گذراند ، و در شهرهایی چون اصفهان ، تبریز ، زنجان ، یزد ، علیه بیدادگران اشراف و درباریان صورت گرفت و روحانیون همداستان با این اشراف فتوادل ، در آن ستم ها شریک بودند .

مطالعه و بیان این حقایق تلخ تاریخی ، که خیل عظیم این روحانیون بخاطر منافع طبقاتیشان بر سر مردم آوردند ، نه از ارزش دیگر روحانیون که بر مردم رو آوردند و در جنبش های ملی مردمی با مردم بودند می گاهد ، و نه به جنبه های مثبت و بارآور " شیعه " که خود سالیان دراز ، بصورت یکی از بُرا ترین سلاح ها بدست مردم ، بر علیه بیدادگران بود ، خلل می رساند .

ولی آدمی برای بررسی مسائل اجتماعی بایستی همواره بداند که ، جنگ ، بکار بردن سلاح را لازم می کند ، و جنگ های مردمی ، ضرورت های اجتماعی است برای حل معضلات و بهتر کردن و بار آوردن خواسته های ملی - مردمی و پاک سازی محیط انسانی ، از هر نوع آلودگی ها ، تا با انسانی کردن محیط ، روابط انسانی - انسانی بوجود آید . و لذا هرگز نمی بایست آدمی بگذارد ؛ که سلاح بر او غلبه کند ، بلکه این درست که ، می بایست پیوسته بر سلاح غلبه داشته باشد ، و در جهت های مثبت و در راه مردمان ، بکار گیرد . چه اگر بر خلاف عمل شود ، و سلاح حاکم شود ، و در حاکمیت " سلاح دین " ضایعه ها چند بار بیشتر خواهد بود . چه همانطور که گفته شد ، این سلاح بُرا خوب عمل می کند ، در رابطه با مسائل اجتماعی ، اگر چه غالب شود و سرشود آدمی بدست آن سبده شود و بر انسان حاکمیت کند ، ضایعه اش از هر سلاح تخریبی دیگری خطرناک تر است .

مشاهده کنید ، آنجا که سلاح مذهب غلبه کرده بر عقل و رمزار آدمی ، قشری گری حاکم شده ، و با خود چه حوادث ناگواری را به بار آورده ، آدمی سعی داشته جامعه و تمام انسانهای آن جامعه را بآن

مذهب تطبیق دهد و چون خواست جامعه غیر از آن بوده و خواست ها و ضرورت های زمان نیز با آن بیگانه بوده ، لذا تخریب و سرکوب صورت گرفته بدینال آن ضایعه ، در حالیکه در دورانهای که آن سلاح در دست آدمی ، بر پایه خواست های انسانها و جامعه پیاده شده ، چه بار آورده ها را همراه داشته ، و مورد حمایت و پذیرش مردم قرار گرفته .

" روحانیت " با سلاح تخریبی در سرکوب آزاد مردان و آزاد - زنان آن دوران ، نقش بس متعصبانه و قشری گرانهای را بکار برده ؛ که حاصل آن ، قتل و غارت هزاران هزار نفر انسانهایی بود ، که خطر کردند و ما دقانه برای تحقق بخشیدن بیک اجتماعی ، پاک از هر نوع شمی ، قیام نمودند .

آنها حاصل تکاملی جنبش های ملی - مردمی جامعه خویش بودند ، که هم از دیگر تجربیات و عملکردهای انقلابی آن دوران جوامع دیگر بهره بردند ، و مردانه نیز " مرگ سرخ " را بر زندگی سنگ آفرین بی حاصلان ترجیح دادند ، و با مرگ خویش به حرکت تکاملی مبارزات مردمی جامعه خویش و دیگر جوامع بشری ، غنا بخشیدند .

این جنبش بسیار با جنبش مزدکیان بهم نزدیک و شبیه بود ؛ چه آن نیز جنبشی بود که بر علیه " دین رسمی " زمان قیام نموده بود و " جامعه روحانیت زره تشت " همگام با درباریان و اشراف و در رأس همه آنها پادشاه بقلع و قمع وحشی و آرتنها پرداخت .

با اینها نیز ، همینگون و توسط اینگونه کسان رفتار شد . آن جنبش مردمی بود و از قشرهای میانه و پائین جامعه قیام کنند - ه بوجود آمده بود ، و بیروان پاک اندیش آن ، خطر را با جان و دل ، برای گسترش اهداف مردمی و انسانی خود ، تقبل می کردند . از جنبش - کیفیتش نیز " جنبش باب " برخوردار بود .

سنت های اجتماعی مانند مساوات طلبی و حذف مالکیت و تناسل زن و مرد را نیز از جنبش های مزدک با خود داشتند ؛ قابل ذکر است که سخن بر سر " جنبش باب " است ، و نه زائده هایی چون بهائی گری و ... که با چسبیدن به " جنبش " فقط و فقط ، قصد دجوئی و بهره - بری برای مقاصد خود را دارند . در واقع آنچه از جنبش " باب " با خود ندارند ، نقش انقلابی و ایثار برای مردم است .

بهائیگری دینی است ساخته و پرداخته درباریان و استعمارگران که بعد از آنها بسیار سود جستند .

می نویسد :

" باید دانست بهاء الله جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار

تقویت نمود و بسط داد و جنبه‌ی حکمت و عرفان آنرا بجیزی نمی شمرد و سعی کرد که حتی الامکان از اهمیت آن کاسته و از میان برداشته شود و نیز جبهه نمود که با دولت ایران از در صلح و آشتی داخل گردد و لهذا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و باوقای ناصرالدین شاه که بر سر بابیه آنهمه بلایای فوق التصور آورد، قلمداد می نمود ، به اتباع خود توصیه نمود که باید گذشته شدن را بر برگشتن ترجیح دهند و با جمیع ادیان با روح و روحان معاشرت نمایند، و همهی مردم باریک دارند و بزرگ یک شاخسار، و نحو ذلک .

بابیه‌ای اصلی دور اول برعکس، مسلکشان بکلی بر ضد دین بود. شایدا ایشان خود را مظلوم قرض می کردند، ولی در کمال اطمینان و یقین می خواستند که وارث ارض گردند. ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می دانستند. و به سلسله‌ی قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و بهیچوجه این حس خود را پنهان نمی کردند . " (۷۵)

همانطور که ملاحظه می شود زندگی پرنیرنگ میرزا حسین علی بنیانگذار بهائیکری، نشان می دهد، این دین سازنده آن میرزا حسینعلی هرگز از سنن انقلابی " جنبش باب " و عناصر صادق و بار آوری چون " قره العین " بهره نبردند و در آن جهت گام برنداشتند. براون اگرچه محافظه کارانه نوشته، ولی تبلیغات روزانه بهائیان مبنی بر کناره گیری آدمی از سیاست، خود را بخیل دولتیان و کار بدستان استعمارگران قرار دادن، بزرگترین خدمت را بشیروء خدمردمی و ضد انقلابی و در نهایت " ضد سنن انقلابی جنبش باب " کردن است؛ و آن همان بهره سیراهی است که غارتگران و کلاه داران زمان می خواهند. اینک شرح حال کوتاهی از چند چهره‌ی این جنبش و عملیات آنها :

۱ - علی محمد باب : دعوت بباپیت نمود و در بالا تاریخ تولد و وفات آن ذکر شد . پس از این دعوت، عمده پیروان کاظم رشتی و شیخیه با و روی آوردند و او را یار و یاور شدند و آرمانش را اگر می داشتند و تا سرحد مرگ برای گسترش آن کوشا بودند، و برخود خطر روا داشتند؛ عاقبت پس از چوب زدن ها، شکنجه ها، زندان ویی هرمتی، او را در تبریز در شعبان ۱۲۶۶ مطابق با ژوئیه ۱۸۵۰ اعدام کردند . گویند در موقع مراسم اعدام، فرارش باپی، فتوای علما را بفرمانده فوج خاصه نشان داد، و حکم به اعدام باب نمود. " ولی آقا جان بک فرمانده فوج خاصه، بعنوان این که من

سربازم و صرفا تابع وزارت عسکریه (جنگ)، از اجرای دستور خودداری نمود. " (۷۶)

و این بیان آن دارد که " علی محمد باب " در بین اقبشار مختلف رسوخ کرده بود. آقای نوائی با اینکه در سرتاسر کتاب سعی بر آن دارد که " جنبش باب " را یقین و عناصر با کبار آنرا باغی ... و قاتلان آنها را مدافع دین و مملکت معرفی دارد، ولی با مراجعه بخود این نوشتجات، بارزش وجودی این جنبش و پیروان جان برکف آن بی برده خواهد شد. یکی از پیروان او بنام " محمد علی " که با اتفاق باب و سید حسین یزدی، که تدارک اعدام آنها چیده شده بود، عده‌ای سعی بر آن داشتند که در صورت یشت کردن به " باب " از خون او در گذرند و لذا زن و دخترش را به پیش او آوردند، که با کریه و زاری او را با اصطلاح " بر سر عقل آورند "، اوضن رد کردن خواستهای زنش، از او تربیت دخترش را می خواهد و با بوسیدن دختر خویش با و می گوید " دختر عزیزم برو بخانه ومن اکنون خواهم آمد " که باز بیان کننده عمق پذیرش پیروان راه اوست، وی جهت کسی آسان از خود برای چیزی بوج و تو خالی نمی گذرد.

در مورد چگونگی صدور فتوای قتل باب چنین می نویسد که با خواندن آن، هم آدمی بر رابطه دربار و علمایی می برد و هم سطحی گرفتن وجود آنها را که چنان بدون محاکمه خون آنها را می ریختند. " باری اول او را (سید باب) نزد ملا محمد معقانی بردند. تا از دور دید، حکم قتل را که از پیش نوشته بود، بدست آمدش داده گفت به فراش باشی بده، دیگر پیش من آوردن لازم نیست. این حکم قتل را من همان یوم که او را در مجلس همایون ولیعهد دیدم نوشتم و حال هم همان شخص است و حرف همان . بعد از آن بدرخانه میرزا آقاسی پسر میرزا احمد بردند، دیدند آدمش پیش در ایستاده، حکم قتل در دست اوست و به فراش باشی داد و گفت مجتهد می گوید : دیدن من لازم نیست. بدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شده ... مجتهد سوم ملا مرتضی قلی، او هم به آن دو مجتهد تأسی نموده و حکم قتل را از پیش فرستاد و راخی بملاقات نشده " (۷۷) چنین بود احکامی که برای قتل او صادر شده بود توسط این قضات با شرف و انما دوست سلطان ! " سید یحیی پسر آقا سید جمعه داراب - جردی : که در تبریز قیام کرد. و در قلعه‌ای استحکام یافت و جای گرفت. او را به تبریز تسلیم کردند و پس از گرفتن او " عمامه اش را بدور گردنش پیچیدند و او را به اسب بسته در میان آهنگ طبل و دف و

رقص زتها در کوچها گردانند و سپس سرا و را بریده برآزگاه نمودند و به شیراز فرستادند !

۲ - ملا شیخ علی ترشیزی : در لباس رعیتی به بهانه ظلم و ابراز عرایض ، در مسیر حضرت شاهنشاه عالم پناه در آمده خنجرهای بران و حربه های سوزان در زیر قبا پنهان داشته به انتظار فرصت سر برود تا چون مجال یافتند بر حضرت شاهنشاه جلالت الله ملکه و دولته درآیند ... تا آنکه شنیدند که حضرت ظل الله را اراده شکار و سواری است و با خواص بطرف رودبار بشکار یک تشریف فرما خواهند شد . دوازده نفر از آن طایفه بد سرشت ... منتظر گشتند ، تا دواست از طلوع آفتاب روز یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ هجری اعلی حضرت ظل الهی ، بعزم شکار و تفریح چون قرص خورشید ، برخانه ، زمین قرار گرفت ، ... شاهنشاه عدالت دستگاه عنان کشیدند که داد مظلوم و ملبسوف دهند ... آدمیان شیطان سیرت گرد آمده ... پیاده رخ به گرد سمند بیل پیکر پادشاهی آورده و اظهار ستم رسیدگی نمودند ... یکی از آن بدبختان دیوسیرتان دست در جیب و گریبان برده ، بجای مکتوب و عریضه ، طباچه آتش فشانی درآورده ، بجانب آن وجود مبارک انداخت ، بفضل خدا و عون ائمه هدی ، از رسیدن اسب خاصه ، آن تیر خطا کرده ناپاکی دیگر از آن سوی زیرعبا شمشیری کشیده پیش دویده حمله آورد . دیگران نیز طباچه بجانب آن وجود مبارک رها کردند ، اعلی حضرت شاهنشاهی از کمال تغییر که در این کار حیران مانده بودند نخواستند که دست مبارک به خون آن ناپاکان بیالایند جمعی از ملتزمین جلالت شعار در آن جوران مشهور درآویختند و خون آن خبیثان کا فر ریختند ...

... را خون جمعیت دورن طبیعت بجوش آمده در اندک وقتی آن مخاذیل را اسیر و قتل کردند ... عامه ملازمان درگاه راه حضور مبارک احضار فرمودند . چاکران با رخدای بی مانند را به حفظ خداوند شکرها گفتند ... بر سلامتی وجود مبارک که خاصه و اخص موجودات کاینات است تهنیت ها گفتند و مبشر بشارت سلامتی ذات خسته صفات مبارک به اطراف و اکناف عالم بریده ها فرستاده و مژده ها بردند و مزدگانی ها گرفتند ... در خانه حاجی سلیمان خان مجتمع و متحد بودند و اسلحه و آلات حرب بجهت اهل شهر آماده کرده و ملازمان ... را گرفتند ... در شیرانات پراکنده بودند نیز دست آوردند ... ملا شیخ علی ترشیزی را که سابقا ذکر از او شد ، در قریه اوین که از محال شیرانات است ، بدست آوردند . سی و هشت تن از آنان گرفتار شدند و

بر حسب امر اعلی و فتوای علمای اسلام کثرا لیه امثالهم حکم بقتل ملا شیخ علی و سایر متابعان از قرار تفضیل صادر گردید . هر تنی را در شهر و خارج به امیری از امراء و طبقه ای از طبقات چاکران دربار دادند که بالا جماع همه را مقتول ساختند . سید حسن خراسانی را ... شاهزادگان بضر شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند . ملا زمین العابدین یزدی را متوفی الممالک در اول ، محض تعصب دین و حمیت دولت ، خود با طباچه زد و ... و متوفیان و لشکر نویسان کلهم با طباچه و کارد و خنجر و قمه ریز ریز کردند . ملا حسین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعیدخان ، اول نظام الملک خود با طباچه زد و بعد طباچه دیگر را میرزا سعیدخان زد و بعد از آن اتباع هر یک با سنگ و قمه و کارد و خنجر او را بسزای خود رساندند ... از جمله دوازده نفر از اشخاص بود که به نیاوران آمده مرتکب جمارت شدند . جعفر قلی خان برادر صدراعظم و ذوالفقارخان و موسی خان و میرزا علی خان پسران صدراعظم و سایر متوسلین و تفنگداران و غلامان آنها را بضر گلوله تفنگ و طباچه و زخم قمه و شمشیر ریزه ریزه کرده به دارالهیوار فرستادند . ملا فتح اله قمی ولد ... که در روز اول چند دانه ساجمه طباچه و قدری بدن مبارک را خراشیده بود ، در اردو همایون بدن او را شمع زده روشن کردند . حاجب الدوله ، طباچه ای با ساجمه به همان جا که او بزرگوار اعلی حضرت پادشاهی انداخته بود ، زد . فی الفور اقتاد و سایر عمله فراش خانه ساجمه یا رچه پارچه و سنگ باران کردند . محمد تقی شیرازی را ، اسداله خان میر آخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات امطبل پادشاهی ، اول نعل نموده بعد با تخماق و منخ طویله آهنی و قمه و خنجر به یارانش رساندند . محمد نجف آبادی را الشیک آقاسی باشی و جارجی باشی و نایبان و سایر عمله حضور در نیاوران به ضرب تبرزین و شش پیر و غیره به اسفل - و السافلین فرستادند . میرزا محمد تبریزی ... سرکشکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری - تیرباران کرده - با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند . محمد علی نجف آبادی را ، اول خمپاره چنان چشم او را کنده ، بعد دهان خمپاره گذاشتند و آتش دادند . حاجی سلیمان خان پسر یحیی تبریزی را ... حاجی قاسم تبریزی که ومی سیدیچی بود . آقا حسن نائب فراش خانه بشهر برد . بدن او را شمع زده آغروخته و با نقاره و اهل طرب و از دحام ... فراشان غضب نعلش آنها را چهار باره کرده و به چهار دروازه آویختند . صادق زنجانی نوکر ملا شیخ علی که روز اول بدست ملتزمین رکاب

کشته شد، نعش او را دو بار چرخ کرده، بدروازه آویختند نجف خمسه ای را اهالی شهر عموماً اجماع کرده با سنگ و چوب و کارد و خنجر و قمه و مشت معدوم الاثر کردند.

حسن خمسه ای را نصراله خان و سایر عمله کارخانه مبارکه بقتل رساندند. (۷۸)

ویس از این قتل عام که قسمتی از آن در اینجا ذکر شد در حضور شاه مستبد و خونخوار قمیده ها خواندند که آوردن چند بیت آن را ضروری دانم.

" از حکیم قاتلی "

" من از این پس می خورم ، گر می حلال است از حرام
نه از تبغ مغتبیان ترسم نه از غوغای عام
هی خورم از نق خوبان تا همی خواهی شکر
می خورم : از چشم ترکان تا همی ببینی مدام
که نمایم رویشان را تا که گردد شام صبح
که کشایم مویشان را تا که گردد صبح شام

.....

ناصرالدین شاه غازی کز بداندیشان نیک
خنجر خونریز او پیوسته گیرد انتقام

.....

همچو طفلی که به مهد اندر نخسید بهریش

خنجرش از شوق خونریزی نخسید در نیام

نویسنده همین نوشته ها که اعتقاداً السلطنه باشد ، آقای نواشی همراه با سه مقاله از خود ، در کتاب فتنه باب همه را کرده آورده در جایی می نویسد : "... آنها را نوید حکومت بلاد واعصار داد و شبها در مجمعی خاص اجتماع کرده با نسوانی مخصوص به جماع می پرداختند و مدتی بجمع آوری اسلحه جنگ مشغول بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه اسلام پناه خلداله ملکه ، قصد علما و اعظم واعیان شهر نمایند و به ملاحظه اینکه موکب همایون در دنیا و ران شریف ملوکانه دارند و شهر خلوت است گفتند اول باید شهر را بتصرف در آورده و ارک را تصرف نمود . چون شهر و ارک و خزینه و توپخانه بدست آید کارها بر سر آید شود " ! (۷۹)

با مراجعه باین کتاب و تکیه بر این نوشتجات تقدیر آن شد ، که بتوانم از زبان و قلم دشمن یاری جویم و حقانیت این " جنبش " ملی - مردمی را بیان دارم و نشان دهم که جنبش فقط بر آن بوده که

رژیمی را ، و در رأس آن سلطنت خودکامه ای را و از کون سازد ، که چون بختگی شوم بجان ملت افتاده بود ، و برای بقای زندگی کتیف خود زالوار مکیدن خون انسانها را حق خود می دانست . و بگان پاسدار او بطور باتکان دادن دم بتکه استخوانی راضی می شدند و در لباسهای چون فراش باشی ، سورچی باشی ، یوزباشی ، ... الملک ، السلطنه ، الدوله به چنانیات هولناکی روی می آوردند ، و چه کسانی بنام حامیان دین می پروا و بری از انسانیت و مردمی ، حکم قتل عام آنها را صادر نمودند ، تا منافع طبقاتی خویش را تثبیت سازند . بطور شاه ، درباریان ، فراش باشی ها و یوزباشی ها ، الدوله ها ، الملک ها ... شیخ ها ، ملاها و ... و خلاصه اینگونه کسان ، که مناقعشان در همبستگی با یکدیگر ، مفهوم پیدامی کند ، و متحد با هم ، در چپاول و قتل مردم و حامیان بحق آنها شریک می شدند ، و چنانچه ما تاسی به عناصریاک می دادند ، دشمن بطور باتنها بر چسب میزد تا بتواند ، با شوراندن افکار عمومی ، آنها را مورد ضرب و شتم ، و قتل قرار دهد . در ضمن بداندید پیروان صمیمی این " جنبش " ها ، برای بشعر رساندن آرمانهای ملی - مردمی خویش چنان خطمی کردند و تاپای جان ایستاده بودند . " جنبش باب " حماسه ها آفرید و بی توجه به اتهامات بوج و واهی ، برای آرمانهای انسانی خویش جنگید ، " پدیده باب " قیامهای عظیم توده ای را با خود داشت که آخرین آنرا قیام تبریز بایستی بحساب آورد .

آنها افکاری پاک و مردمی چون مساوات طلبی ، لغو مالکیت و از بین بردن استثمار و از بین بردن استثمار انسان از انسان را در سر داشتند و به بسیاری از سنن ملی چون بریدن خورشید و احترام بروشنائی پایبند بودند .

آنها معتقد بودند که پیشکاران دولت و پیشوایان دین ، منشاء همه ستم ها و رنج ها هستند که چنین قفاوتی ناشی از " رسمی بودن دین " و در خدمت دولتمندان و حاکمان قرار داشتن زمان بود . آنها نوروز را بعنوان عید مذهبی پذیرفتند ، و در واقع بنطه - نظرات شیخیه را نیز با خود داشتند .

آشنایی با چهره پاک اندیش راستینی چون " طاهره قزوینی " ، در واقع آشنائی بیشتر با این " جنبش " ملی - مردمی ، خواهد بود ، و اینکه ، جنبش ها و انقلاباتی که در طول تاریخ این ملت بوجود پیوسته ، دارای چه چهره های افسانه ای بوده اند ، چنان این آزاد مردان و زنان می نمایانند بر علیه بیدادگری ها و بیگانه پرستان می -

جنگیدند و با خون خویش " نهال پرپرکت " مبارزات ملی - مردمی را در بستر تاریخ با رآورتر ساختند. تاروژی که شاخسارهای آزادی و رفاه آفرین ناشی از این حماسه ها، همدستان با نهال های دیگر جوامع، متحد و پیگیر زندگی انسانی انسانها را نوید بخشند، و همه در کنار هم انسان وار در راه رزشتی و پستی که ناشی از وجود استثمار انسان از انسان، و زندگی طبقاتی است محو گردد، و آن صفای پاک انسانی بوجود آید.

طاهره قره العین اودر تاریخ ۲۱ - ۱۲۳۰ قمری (معادف ۱۵ - ۱۸۱۴ میلادی) متولد شد. خانواده او عموما از روحانیون و مجتهدین بزرگ بودند. عموی بزرگش کسی است که با احمد احصائی مؤسس مذهب شیخیه در افتاد و گویند فقیهیی بوده باریک بین و سختگیر نسبت بدین اسلام. او با مخالفتش با احمد احصائی و شیخیه تا آنجا پیش رفت که در این راه به قتل رسید. پدرش ملا صالح اگر چه در امر دین متعصب بود، ولی نسبت به شیخیه چون برادر خود، دشمنی نورزید، و در این گونه بحث هائی که توسط برادرش دامن زده می شد، بی طرف ماند. برادر سومش را گویند که نزد احمد احصائی تلمذ نموده، و از طرفداران جدی او بشمار می آمده است.

" ... تا اینکه گویا اطلاعات بسیط وی موجب تعجب بعضی از مردم سطحی و عامی و همسایگان شده و عده ای از زنان در مسائل فقهی مورد احتیاج مذهبی خویش از او کمک می گرفتند. فاطمه اغلب در مساجد و محافل پدر و عموی خود مدخله می کرد و اشکال می گرفت یا اشکالات خود را می پرسید. ملا محمد تقی که برادرزاده خود را، در عین داشتن اطلاعات دین، صاحب جمال نیز دید، وی را برای پسر خویش ملا محمد خواستگاری کرد و فاطمه به خانه شوی رفت و از او سه فرزند آورد: دو پسر و یک دختر، از پسران او بعدها یکی به شیخ اسماعیل معروف شد و دیگری به شیخ ابراهیم.

در همین مواقع بود که اختلافات بین مشرعه و شیخیه سخت بالا گرفته بود، و ملا محمد تقی به شدت از عقاید و روش مشرعه حمایت کرده به شیخیه حمله می نمود، ولی چنانچه که گفتیم ملا محمد علی پسر برادر کوچکتر او به مذهب شیخیه گرویده بود، و هم او بود که فاطمه را نیز با اصول مذهب شیخ احمد آشنا ساخت. فاطمه سخت با اصول و عقاید شیخیه علاقمند شد و بزودی با سید کاظم رشتی که پیشوای مسلم و متعقل علیه شیخیه و شاگرد خلف شیخ احمد احصائی بود مکاتیب پیدا کرد و سید وقتی مکاتیب و سئوالات وی را دید، از احاطه وی بر مسائل دینی

تعجب کرده به رسم زمان، وی را بعنوان تشویق " قره العین " خواند. " (۸۰)

با مراجعه بنوشته های آقای نوائی می بینیم که او بهر حال با غلطی " جنبش باب " را بیان می دارد که از آن بوی تعصب نسبت به " دین رسمی آتزمان " شیعه و کینه ای که ناشی از این تعصب باشد، به شیخیه و بدنیال آن " جنبش باب " دارد، علی رغم آنکه سعی دارد از جاده حقیقت منحرف نشود.

ولی مسئله اینجا است که نویسنده هر چند در گوشه کند که از حقیقت منحرف نشود و جریان تاریخی را بروی کاغذ آورد، از آنجا که خود دارای تفکر و اندیشه ایست، که آن تفکر و اندیشه صاحب قلم، دور از روابط اجتماعی او نیست، لذا با چنین وضعی، سعی در وقایع نگاری دارد. و با وقایع و وقایع آنطور غلطت می بخشد که از نظر فکری بآن تعلق دارد. و اینجا است که اینگونه کسان که تعممی خشک و ضربه زنده دارند، هر چند در انسانهای صادق باشند، از آنجا که با تفکری متعصبانه و قشری و اربدون آشنائی بمسائل اجتماعی قلم بدست می گیرند، حاصل کار آنها سلج کشیدن و دشنام به جنبشی می شود، که از درون مردم بیباخته، و ناراضی ها و فقر و بدبختی حاصل از آنها، بوجو آورده است؛ که لاجرم بخاطر شرایط زمان و مکان و برای تحقیق بخشیدن بآن، از سلاخی استفاده می شود، که نقش بُرائی آن در تاریخ آن جامعه بارها و بارها تجربه شده؛ و باز از آن جهت با مراجعه باین نوشته، سعی بشناسائی این جنبش و عناصر بپاک اندیش و پاک باز آن دارم؛ که بهر حال نویسنده با علاقمندی بآن قلم، بدست نگرفته، و اگر هم بنا بر فریضه دشمن نبوده، با تعممی سخت قشری، بوقایع - نگاری پرداخته. آدمی می تواند حقیقت امر و حقانیت چنین " جنبش " هائی را از لایلای نوشته های اینگونه کسان قشری بیرون کشد.

آقای نوائی در اول کتاب برای معرفی مؤلف کتاب و کسانی که باین جنبش روی آوردند، مقدمه ای دارد که جالب خواهد بود. قسمتی از آن را در اینجا روی کاغذ آورم، تا به تریقضا و تایشان و تفکراتشان نسبت به این جنبش و کسانی که به جنبش روی آوردند پی ببریم که این روابط و خصوصیات اجتماعی ایشان بوده که در مجموع چنین قضا و قضائی را نسبت باین جریانات مردمی ببار می آورد. " ... کتاب اصلی چنانکه از اسمن پیداست (فتنه باب که انتخاب این اسم از سوی اعتضاد السلطنه می باشد)، شرح زندگی

کسانی است که ادعای نبوت کرده اند چون مانی و مزدک و به آفرید و دیگران ... "سلم است چهره های عیوس و خدمردمی، چون حاکمان غارتگر و درباریان ساسانی و روحانیت دین رسمی زردشت آن زمان و اشراف، از چهره های پاک مردمی چون "مزدک" و جنبش "مزدکیان" دلخوش نیستند، و بخاطر آنکه اینگونه کسان و جنبش ها، منافع طبقاتی آنها را بخطر می اندازند، با کینه ای خاص بآنها می تازند، و آنها را بهزار اسامی که در شان خودشان با خدمت هم می سازند، و سرکوب را بوجود می آورند، ادامه مقدمه ایشان: "... قسمت اخیر این کتاب نظر مراجع جلب کرد، بچند دلیل: اول آنکه مؤلف، خود معاصرین واقع شده است و در دستگاه دولتی، شغل مهمی مانند وزارت علوم و معارف داشته و به همین جهت خود همه چیز را بچشم دیده و از دهان افرادی که در این جریانات وارد بوده اند و شرح وقایعی است برای خود مؤلف در این جریانات روی داده، مثل ... دوم اینکه نویسنده این کتاب مرد با شخصیتی است که نه تنها از رجال سیاسی آن عصر از لحاظ علم و دانش و تحقیق کمتر کسی به پای او می رسیده است بلکه در دوره طولانی سلطنت قاجاریه، با آنکه تعداد علما و فضلا بسیار بوده است، معذای دانشمندی مورد اعتماد و محقق صاحب نظر شمرده می شود. ... سوم اینکه نشر کتاب کاملاً سلیس و روان و خالی از هرگونه اشکال و اغلاق است و ... " (۸۱)

آقای نوائی حقانیت گفته های مؤلف را نسبت باین جریان که اسمش را "فتنه" نهاده است و بهزار چیزنا مربوط غیر مردمی در تمام کتاب برجسب زده اند و ... از آن جهت می داند که مؤلف در دستگاه دولتی بوده، که خود دلیلی است منطقی که بیان دارند آن خواهد بود که ایشان بیجهت به این "جنبش" و انسانهای بوجود آورنده آن اینطور کینه توزانه برخورد نموده است. بدرستی چنین "جریانات" مردمی "پدیده اجتماعی" ناشی از تسلط حاکمان سلسله هائی چون قاجار و وزرا و دلقمدان است، که بقا این سلسله را باری بخشیدند و خود بهزار گونه در چپاول مردم با آنها شریک و همداستان بودند. " دوم اینکه نویسنده مرد با شخصیتی ... " که با شخصیت بودن این گونه کسان از درجه چشم چه کسانی است که بجهت سربراه بودن و مطیع اوامردولتیان و درباریان قاجار بودن خود سبب شده در " دوره طولانی سلطنت قاجاریه با آن که تعداد علما و فضلا، بسیار بوده است " مورد قبول حاکمان باشد و بزندگی خویش در پرتو حمایت این غارتگران بومی که وجودشان منافع غارتگران و استعمارگران جهانخوار را

تضمین می کرده اند و ملتی را به پرتگاه سقوط و نیستی کشانند و ... " وی دانشمندی مورد اعتماد و محقق صاحب نظر شمرده می شود. " که مورد اعتماد قرار گرفتن او ناشی از خوش خدمتی و پذیرش است، از سوی استبدادیان و بیگانه پرستان خدمردمی که وجودشان و اعمالشان خود سبب بروز "جنبش های" اینچنینی مردمی است، که تیغ از جامعه در خود آستان می شود، اگرچه چهره هائی ملی، چون امیرکبیر نیز، بنا به عدم شناخت و یادید غلط تن بقتل عام آنها دادند و در این خطا و عمل خدمردمی با حاکمان و استبدادیان همداستان شدند، و در واقع بشفقت فاتلان بعدی خویش عمل کردند، و دشمنان طبقاتی آنها را، که چهره هائی پاک ملی - مردمی بودند، به نابودی کشانند. و سوم را "نشر کتاب کاملاً سلیس و روان ... " دانند که حتماً این نشر بسیار نیز حقانیت می تراشد برای نویسنده ای که بنا بر ماهیت طبقاتی "جنبش مردمی" را با پیروان پاک نهادان این چنین خصمانه بقضات نشیند و مورد حمله قرار دهد، و باز ادامه نوشته های آقای نوائی:

" ... قره العین همچنان با حرارتی هرچه تمامتر به مبادی و عقاید شیخیه پرداخته بود و مرثیا با سدرشتی مکاتبه می کرد و اقوامش چون چنین دیدند ملاح دانستند که وی سفری به کربلا کند شاید مسافرت و سیروسیاحت خاطرها را از این اشتغال چون آمیز منصرف نماید، ... قره العین بشوق دیدار سید راه افتاد ... حسین بن - علی سرور شهیدان و سید جوانان اهل بهشت بچشمان او خورد. اما در این هنگام مرشد وی سید کاظم مرده بود و شاگرد مشتاق نتوانست روی معلم خود را ببیند. قره العین در خانه حاج سید کاظم نزد زوجه وی ماند و بساط درس و بحث سید را ادامه داد. در آن روزگار نیمی از شاگردان سید بقصد دیدار مشخص مقصود یا به اصطلاح خود "شمس حقیقت" گرداگرد ایران به تگابو افتاده بودند. منجمه یکی از شاگردان وی بنام ملاحسین بشرویه ای پس از اعتکاف در مسجد کوفه و تحمیل ریاضت و چله نشینی، بسوی اصفهان و فارس روانه شد و قره العین بدو نوشت که اگر به مقصود رسیدی مرا از نظر دور مدار. ملا حسین نیز پذیرفت. " (۸۲) ملا حسین یکی از پیروان کاظم رشتی و بابیان بود، او ریاست جنگی بابیه را بعهده داشت، گویند از جسارت و شجاعت بی نظیری برخوردار بود، که با اندک سیاهی به لشکریان اتوبه حاکمان می زد و بیروز جنگ را بفتح "جنبش" پایان می بخشید. در ضمن از عداد چهره هائی بود که سهرکجا گذرمی کرد، بسیار مرید و پیرو

بسوی خود جلب می کرد و به علوم فقه و صرف و نحو نیز آشنا بود و از جمله کسانی بود که با اولین دیدار شیفته راه علی محمد باب گردید . در حین نبرد ، بسینه و شکم او دو گلوله اصابت کرد ولی با این وجود از اسب بزرینش آمد و بدون اضطراب خود را تا دروازه قلعه شیخ طبرسی که حتی اصحاب او نیز بی اطلاع بودند رساند . در آنجا از اسب بزمین می افتد و روی مردم می کند و می گوید ، " ای مردم چنان ندانید که من مرده ام . شایه امروز دیگر زنده خواهم شد و سرازیر بپروم خواهم کرد ، مبادا از این آتش باز گردید و دست از جنگ باز دارید ... " و باز یاد آوری این مسئله ضروری است که او خود پس از جنگهای بسیار و گردآوری پیروانی توانست این قلعه را بنا سازد . گویند پس از تیر خوردن بدون اضطراب گفته " باید به قلعه شیخ طبرسی رسید " و باز ادا مینوشت : " در حینی که اصحاب سید رشتی کوچک بکوچه کوه کو در پی شخص مقصودی گشتند . قره العین خود ، درس سید رشتی را تجدید کرده بود و در پس پرده می نشست ... در طی اقامت بغداد همچنان ... تا آنجا که به امر سلطان عثمانی وی را از عراق به ایران تبعید کردند . و رود این زن به ایران نیز بی سروصدا صورت نگرفت . بلکه مریدان و شاگردان وی به تعداد زیادی وی را بدرقه کردند و وعده ای تا کرمانشاه و بعضی تا همدان وی را همراهی کردند . هر جا پای قره العین می رسید آشوبی بپا می شد . وی در کرمانشاه چهل روز توقف نمود و در این مدت آشوب و هیاهویی برپا انداخت ... همینکه قره العین به قزوین وارد شد در آن شهر جنب و جوشی برپا گردید . عده ای فریخته کلمات وی شدند و اکثر نیز برای تحقیق و کنجکای از کار این زن ، روی بسو آوردند و کار وی سخت بالا گرفت . بدیهی است که ملا محمد تقی فقیه متدین بزرگوار گذشته ازیدنامی و رسوایی ارتداد برادرزاده ، نمی توانست توهین و حملات و راه دیانت مقدس اسلام تحمل کند و نسبت به این وضع سخت اعتراض می کرد و چون شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی و اخیرا سید باب را موجد این اغتشاش و هیاهومی دانست بر سر منبر بدانان سخت حمله می کرد و از اظهار صبر و لعن خودداری نمی نمود .

... برادرزاده گمراه زیر بار نفرت و حتی حاضر نشد دوباره با ملا محمد شوهر خویش زندگی کند بدین عنوان که گفت وی شیعیان کامل (شیخ احمد و سید کاظم و سید باب) را لعن می کند پس کافراست و من طاهر ام و میان ماطح و آشتی امکان پذیر نیست شیخ صالح نام شیرازی از متعصبین مذهب شیخیه و از معتقدین یا بر جای باب ،

وی را با سرنیزه ای مجروح کرد و زخمی بردهان او زد بطوری که زبان وی شکافته شد ... این عمل قره العین عنوان واسمی جز مساوت و حقیقت و تعصب ندیدنی توان نهاد . روحانی متدین بزرگوار و بیرمردی عاجز را مجرم داشتن عقیده ای گشتن آنهم بدان وضع دلخراش ، بخموشی که قاتل برادرزاده وی باشد جرمی است که هیچگونه پرده - پوشی نمی توان کرد . " (۸۳)

با تکیه به نوشته های " فتنه باب تألیف : اعتقاد السلطنه و توضیحات و مقالات بقلم : عبدالحسین نوائی " چه مؤلف و چه نویسنده ... با دیدی سخت متعصبانه و در عین حال بتا بیخمت طبع - تیشان ، ضد مردمی و ضد ملی ، چنان پر خاشجویانه به این جنبش و انسانهای آن حمله می کنند ، و کسانی که حاکمان زمان را بوجود آورده بودند ، و منافعیشان با وجود این " جنبش مردمی " مورد خطر جدی قرار داشت مورد ستایش این دو مؤلف و نویسنده قرار می گیرند ، که با آوردن عین جملات ایشان خود خواننده پی خواهد برد ، و لسی قبل از اینکه معرفی ظاهره قره العین پایان پذیرد ، ضرورت حاشیه رفتن و نشان دادن شخصیت " قره العین " با الهام از همین نوشته - های ضد مردمی ، و غرض آلود ، و اینکه چطور اینگونه کسان ، چون دشمنان مردم و حاکمان زمان ، برای بلجن کشیدن و بی اعتبار ساختن " جنبشی " مردمی و ملی از واژه هائی استفاده می کنند که در واقع در شان خودشان باشد ، و آنکه چطور با هو و جنجال سعی در تخریب کردن اینگونه " پدیده های اجتماعی " دارند ، لازم است که :

۱ - بنا بنوشته های خود این حضرات ، قره العین ، در خاتمه ده ای که عموما از روحانیون و مجتهدین بود ، متولد می شود ، و از هوش و فراستی محیب برخوردار بوده ... و همیشه در بحثها و گفتگو - هائی که صورت می گرفته شرکت داشته ، که همه اینها در مجموع " باری عظیم " باومی بخند ، و این شرایط بر شمرده امکان می داده ، که او بطور منطقی پیرو سده ای را بطور معتد به همراه داشته باشد ، برای کسب آگاهی و دانش و از هر گونه خشک مغزی و تعصب دوری جوید ؛ با توجه باینکه به عمویش از مجتهدین بزرگ بودند ، و یکی از آنها سخت به شیخ احمد احسایی عقیده پیدا می کند ، پشت بمعویت مذهبی خود می زند ، و با روی می آورد ، و ظاهره نیز با آن صفات بر شمرده که اگر " با وضاع حاکم " زمان روی می آورد ، صاحب همه چیز می شد ، و این روی آوردن بچیزی که ، همه گونه خطر با آن بوده ، پدیده ای نمی توانسته باشد جز مردمی ، که او با ایمان بآن به " سخت " خویش

پشت کرد. و بسوی مردم روی آورد، و بخاطر آن صمیمانه هرگونه خطری را هم پذیرا بود.

با تکیه به اشعار او و دیگر نقل قولهای که بعداً خواهد آمد و سرنوشتی که در این راه نمیشد و خواهد آمد، نشان می دهد که در او تعصب نبوده، بلکه ایمانی بوده چیزی شو، که فردی آگاه و با دانش برای سعادت مردم جامعه خویش، و حتی در بعضی وسعتی (جهان بشری)، بآن روی آورده، و از تمام امکانات، که داشته و می توانسته داشته باشد، صافانه چشم پوشیده و همواره خطر نموده تا آن آرزوی مردمی را بار آور شود.

او و جمله کسانی که باین راه بر خطر ولی نوا و روی آوردند دستمایه ای بودند اجتماعی و شکل یافته از پروسه تکاملی اجتماع خویش و دیگر اجتماعات بشری که در آن مقطع زمان بخاطر روابط اجتماعی مسلط و شرایط زمانی مکانی در این مکان که ایران را نشان میدادند بخت افتاد و " پدیده اجتماعی " بنام " جنبش باب " نام گرفت، چنانکه در تقارن با آن، اروپا و آسیا نیز شاهد چنین " جنبش هایی " بوده که در آسیا می توان از جنبش سیاهی در هندوای پینگ در چین نام برد و همانطور که خود، بدرستی از گذشته دیگر اجتماعات اطراف خود تجربه گرفت، به آینده خود نیز آموخت، و شیوه عملکردش را با هیئت حاکمه و در رأس آن ناصرالدین شاه، که مدت زمانی طول نمی کشد، باین پادشاه مملکت برپا ده آن می آید که بآنجا خواهیم رسید. بیجهت نبود، که ضمن مکاتبه، انسان صاحب اندیشه را چون کاظم رشتی، بدانش اوی می برد، و او را قردالعین می خوانند، و همواره حتی دشمنان او نیز در این مورد اقرار دارند. و بی سبب نیست که فردی، صاحب اندیشه را، گویکوه و شهر بشهر گرداگرد سرزمینی وسیع، بقصد دیدار شریح و خطر می کنند و مردم برای نجات خویش بآن روی می آورند و زبان مردمی می شوند، که سالها زیرستم بوده اند و حاکمان زمان، ثمره دسترنج آنها را، برفع خویش و استعمارگران ارران می بخشیدند، و تنگی پس از تنگی دیگر بار می آوردند، آنها را احاطه می کنند، و برای دیدارشان فرستگها به پیشواز می روند و یا بدرقه می کنند، و در نبردهایی سهمگین با شاهزادگان و... شرکت می کنند و حماسه می آفرینند، از قتل عام و احکامی فداکاری، که توسط روحانیتی، که برای حفظ منافع خویش حاکمان ستمگرمانه را، آنچنان پرستش می کنند، و برای حفظ منافع خویش حفظ آنها را اجبار دارند، و از دیگر جاکران

و غلامان استبدادیان، هراس و پروا نمی کنند، و حماسه هایی بس ملی و مردمی می آفرینند و فرهنگ بیوا و انقلابی را از خود بجای می گذارند. ولی کاتبان و قلم بدستانی چون مولف و نویسنده مقالات " قشقه باب " بشیرمانه، برای بیشتر شکم باره کردن، و دمی آورده بودن، در مدح حاکمان دست به قلب حقایق می زنند و سعی بر آن دارند که جنایات و گشتاری را که بدست آنها صورت گرفته از انسانهای راستین راه مردم، حق جلوه دهند، و بشیرمانه آن جنایات و خشتناک را علاوه بر سرپوش گذاشتن، با حرفهای دهن پرکن و جامعه فریبی، چون " دشمن اسلام، و دشمن دین... " از نفرت مردم بدور سازند، و برعکس آن چهره های فداشی و پاکباز را بلجن کنند، و باین اعمال سزای عمل زشت خویش را، از دولتتمندان بگیرند.

علیرغم همه اینها، حقایق سخت جانند و محوشدنی، چنانچه با مراجعه به همین کتاب، آدمی پی می برد، که آیا آن کشتار و خشتناک و به میخ و سیخ کشیدن ها، چهار و دوپاره کردن ها، جنایت است و... یا کشتن و سوختن کسی که وجودش فقر اجتماعی را سبب می شود، وجودش مملکتی را بیاد می دهد و... همینطور پی می برند که آیا تعصب در " فرد " ملا محمد تقی ها " بوده که در آن مردم را بچوب می بسته و کتک می زدند و... و باینکه بر سر منبر " رسوایی ارتداد برادر زاده " و اینکه " نمی توانست توهین و حمله تحمل کند... و لذا بخاطر دق دلی بیرون آوردن به " شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی حمله کند و اخیراً سید باب را بوجد " این اغتشاش و هیا هو " بداند. پرسیدنی است: کدام تعصب است؟ آن کشتار و خشتناک و سماجت بر سر " محمد تقی " ملا محمد " شوهر طاهره، که پس از کشتار چندی بخونخواهی پدر خود باز در پی آن باشد که دیگران چون طاهره را نیز متهم سازند... و طاهره را بدون دلیل فقط با ذکر بیجا باینکه " مدارک متقین تاریخی ثابت می کند " متهم کردن، بدون اینکه یکی از مدارک را روگردان، چه نام دارد؟ علیرغم این که، اگر هم در آن قتل شرکت داشته باشد، بطور منطقی پذیرفتنی است چون در راه فکری، که بپارانش توسط همین گونه گمان چون " ملا محمد تقی ها " به چوب بسته می شدند، و برای حفظ وجود مبارک اعلیحضرت، حکم قتل عام می دادند و به میخ می کشیدند، مبارزه می کردند و در آخر هم اینگونه کاتبان و سگان درگاه بنویسند: " روحانی متدین بزرگوار و بیو مردی عاجز را بجرم داغتن عقیقه ده ای کشتن. آنها بآن وضع دلخراش " که آیا اگر کشتن بخاطر عقیده بد

است؟ آیا برای همه اینچنین می باید می بود؟ و همه آثاری می بایست می پذیرفتند؟ و آنهم "باین وضع دلخراش" و آیا این دلخراش تر بود یا قتل کسانی که بدست ملایا، الدوله ها، فرانس ها و یوزباشی ها برای حفظ استبدادیان بآن وضعی که خود شرح دادید؟

در طول تاریخ مبارزات ملت ها، غاصبان و حاکمان بقتل عام مردم روی می آوردند، و توسط جیره خواران قلم بدست خویش، چنین اعمال زشت و فساد انسانی را توجیه می گردید، و حق مسلم خود می دانستند. در عوض اگر در این نبردها و رودر روشی ها، یکی از این غاصبان و حاکمان رنگ سرنگ آنها، از بین می رفت، اینچنین جزع و زاری بیامی شد، و لعن و دشنام سرمی دادند. ولی این مردمندی که با بررسی و تجربه گیری از گذشته... بایستی بقضاوت نشینند و تشخیص دهند که جانی و قاتل و ضدمردم و... چه کسانی هستند؟ ظاهره قره العین: زرین تاج یا فاطمه که قره العین را از سوی کاظم رشتی و شیخیه و ظاهره را از "باب" لقب گرفت، آزاد زنی بود، پاک اندیش و مبارز، که با نوآوری و پذیرش افکار نوآوران زمان خود، می امان در پی تحقق بخشیدن با فکر مردمی خود تن بمبارزه بر علیه استبدادیان داد و در این راه از خطر حذر نکرد و بسی محابا با استقبال خطری رفت، اگر چه هر قدر سنگین و گران برایش تمام شد. عاقبت نیز از خود کما آن زمان سزای افکار مردمیش را گرفت، در قتل او متناقض گفته شده و معلوم نیست که کدام صحت دارد.

کشت دو گوبینو سفیر فرانسه گوید: اورا پس از خفه کردن سوزاندند، و همچنین گفته اند که او را در جاهی خالی در باغی موسوم به نگارستان انداخته اند و سپس چاه را بوسیله سنگ پر کرده اند... بهر حال او شهید راهی شد که صدقانه برگزیده بود و رهائی انسانها را در آن می دید. لذا ضحاک زمان و مغز آدم آوران، بر او رفتار چنین کردند. با این چهره پاک مردمی، که شمشیر بدست و سرکش قصد محو ضحاکان کرده بود، تا انسانیت را بقایب خود، در کتاب چهار شاعره عالی مقام ایران (رابعه کودرزی، مهستی کنجوی، قره العین، پروین اعتصامی) تألیف - الحق استاد زبانهای عربی و فارسی در دانشگاه کلکته، نام او بنیکی یاد شده و او را بزرگ داشته اند.

Four Elvert Postesser of Iran نقل قولی است از ناصرالدین شاه و یا از سوی زندانیان او (محمود خان گلانتر) که سخت تحت تأثیر او قرار گرفته که اگر او را آتشین خویش دست بشوید، پیش شاه برای او تنظم خواهد کرد و وسیله رهائی او فراهم خواهد شد. و اگر دست از

بایی گری بردارد، شاه از سر تقصیر او در گذشته، و او را بزنی خواهد گرفت و روانه حرما ساخته، و اینگونه مسائل که با این شعر جواب می دهد:

تو و تخت و تاج بکنندری من و راه و رسم قلندری
اگر آن خوشست تو در خوری وگر این بدست مرا سزا

از کتاب براون: خاطرات یک سیاح Braun: A Traveller's Narrative P 314

براون می نویسد: "در ۱۸۵۲ میلادی هنگامیکه ناصرالدین شاه سوار بر اسب در شهر تهران می گشت مورد سوء قصد چهار نفر بایی قرار گرفت که بروایت یکی از آنها خود را کشت، دومی خود را بجای انداخت و دوفرد دیگر امیر شدند. بدین سبب قره العین نیز دستگیر گردید و با تمام توطئه بایان بتهران آورده شد و در خانه محمد خان گلانتر حبس گردید. روایت شده است که در هنگام عروسی پسر محمد خان حاضر بوده و برای خانمها صحبت کرده و سخت آنها را تحت تأثیر قرار داده و زنان اشراف ابداء جرأت حرف زدن در حضور او را نکرده اند " بهر حال او از جبهه های نادر زنان و مردان آزاده ایست که این سرزمین بلاده همیشه و در همه حال با خود داشته و بدون اغراق می توان گفت که نادر کشورها و ملت هائی چنین قهرمانان افسانه ای و شورانگیزی را با خود داشته اند که در جنگهای میهنی و مردمی بر علیه ستمگران بومی و بیگانه در جهت رهائی کشور و خیل زنجیران و ستمبران که همواره مورد بهره کشی بوده اند، شرکت و جهره نشان دهند. از اوست:

عشق بهر لحظه فدای می کند بر همه موجود صدای می کند
هر که هوای ره ما می کند گر حذر از موج بلامی کند

باشند بربل رویای من...

بهر حال "جنش باب" در اثر قتل عام بیشمار و بضرط طبانچه و میخ طویل و قمه و نیزه، سوزاندن و شمع آجین کردن پسران سواد - قصد به شاه در سال ۱۲۶۸ " (۱۸۵۰ میلادی) و با آخرین قیام توده آتشریز، که سرکوب شد، و رو با قول گزاشید؛ از این تاریخ مصورت های دیگر دنبال شد. که وفاداران به سنت های انقلابی آن "میرزا یحیی" صبح ازل را بپرو می کردند و برادرش میرزا حسن علی که مردی ترسو و شاید بود بهائیکری را دامن زد و آشنائی که با "میرزا آقاخان نوری" مدراعظم ایران برپا داده داشت، و دعوتی که توسط او بعمل آمد، مورد حمایت حاکمان زمان قرار گرفت و مدت ها در منزل منشی دال کورکی سفیر روس زندگی می کرد، و با گرفتن پذیرش خروج از ایران

توسط کسانی از جمله دالگورکی به بغداد در رفت و در بغداد با پس‌سرش عباس (عبدالبها) و دختر و برادرش زندگی می‌کردند، و دینی را دامن زدن بنام بهاگیری که در تمام طول زندگیش در خدمت استعمار بود و سران نشان، پیوسته با محافل امپریالیستی در رابطه بودند. میرزا حسینعلی در زمان حیاتش با استفاده از چاقو کشان و اراذل در قتل پیروان "ازل" سودجسته و بسیاری از ایرانیان و قنادار به "باب" را که "میرزا یحیی" صاحب ازل را همراهی می‌کردند نابود ساخت. ازل که پیوسته بر سر آرم‌های خویش مانند درختان دوسالگی در آوریل ۱۹۱۲ (مطابق با ۱۳۳۰) درگذشت. چالب توجه است که در همان دوران مطابق ۱۸۵۲ میلادی که سر محمد بشاه از سوی بابیان بعمل آمد و قتل عام آنها را بآن وضع فجیع که ذکر آن رفت صورت گرفت، امیر کنیر این چهره تمام نمای ملی نیز که به غلط به سرکوب بابیان تن داده بود در همان سال "۱۲۶۸" در حمام فین کاشان به دستور شاه جانی و درباریان و دیگر کسانی که وجود او را نیز سدهای خدملی مردمی خویش می‌دانستند، کشته شد و برای خدمات خود را گرفت. ترور ناصرالدین شاه توسط بابیان را، می‌توان اولین ترور سیاسی بحساب آورد که اگرچه موفق نشد ولی زمینه‌دهی برای جامعه موجود آورد و بعداً صورت عمل گرفت.

۲- مقدمات مشروطیت تاریخ مشروطه را می‌بایستی در سه دوره، متمایز از یکدیگر مورد بررسی قرار داد، سه دوره‌ای که یکی دیگری را بوجود آورد. این سه دوره را باین شکل می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

۱- از زمان فتحعلیشاه تا گرفتن دستخط مشروطیت از مظفرالدین شاه.

۲- دورانی که انقلاب در لباس مسلحانه، خودنمایی می‌کند و هرج و مرج‌هایی از سوی انقلاب و ضد انقلاب با خود دارد.

۳- تسلط سرکوب‌گرایانه ضد انقلاب و شکست و ناکامی انقلاب.

دوره اول: این دوره طولانی با مرگ آقا محمد خان و بنحیث سلطنت نخستین فتحعلیشاه، در سالهای ۱۷۹۸ - ۱۸۵۰ شروع می‌شود، زمانی بس طولانی تا ۱۹۰۷ را در خود دارد. این دوره معادفات با نفوذ استعمار و کم‌کم پاک‌شدن آن، ناجائی که در تمام شئون مملکتی، سایه‌شوم آن نمایان بود، وجود پادشاهان نالایق و چون و خوشگذران، که خود معیبت نفوذ استعمار بودند و چپاول و غارت مردم توسط دشمنان بومی و خارجی، تنگنای پی‌درپی و قراردادهای

ترکمان جای و گلستان، قراردادهای خانمان برانداز و... همه و همه باری بود بر دوش مردم از سوی پادشاهان و درباریان و اشرافان فئودال و روحانیتی که با نفوذ خود آنها بقا می‌بخشد، باضافه بیگانگان که برای سودجویی و غارت از هیچ چیز روگردان نبودند. همه این بار سنگین بر دوش ملتی بود که نمی‌خواست بپذیرد اسارت و بندگی را، و در تاریخ بار آور خود، برای رهایی قربانی‌ها داده بود، و از فرهنگی بویا و مردمی برخوردار بود، که این دینا میسم فرهنگی و تجربیات تاریخ مبارزاتی آن، از سوی همراهان با فشارهای روزافزون، در خود حوادثی را آبتن بود، که پیش‌تر در "جنبش باب" قسمتی از آن را بیان داشته.

بابیان با حمله‌های افسانه‌ای خود، بدیگر حرکت‌های مبارزاتی این ملت نزدیک‌تر می‌شد و در واقع "ترورهای سیاسی" منطق اجتماعی آن زمان بود، که تحول تاریخ با خود آورده بود. و حمله آن چهار بابی به ناصرالدین شاه یکی از نشانه‌های آن است.

از این ترور سیاسی دیری نمی‌گذرد که علیه همین پادشاه فقر - گستر توسط چهره پاک مردمی، شهید میرزا کرمانی تروری صورت می‌گیرد، و او را یخاک و خون می‌کشاند و زندگی ۵۰ ساله تنگ‌آمیز او را پایان می‌بخشد. او آگاهانه باین ترور روی می‌آورد، و در محاکمات خویش بنیاد استمکاری را محکوم می‌کند و خود را متکی بر اراده مردم می‌داند. در جواب سئوالی که چرا (نائب‌السلطنه رانگشتی و پادشاه را شهید کردی) می‌گوید:

"باید قطع اصل شجر ظلم را کردند شاخ و برگ را... " شجر ظلم را از سبزه باینداخت، شاخ و برگ بالطبع خشک می‌شوند " و... " و حال که این کار "بدست من جاری شد، یک بار سنگین از تمام قلوب برداشته شد، مردم سبک شدند."

پروژه تکاملی تاریخ مبارزات ملت‌ها و تجمع کمیته‌های دورانی به کیفیتی بدل می‌شود، و کیفیتی خود در استمرار تاریخ تجربه می‌شود، و باز تجمع کمیته‌ها کیفیت اجتماعی دیگری را با خود می‌آورد.

اگر که هر "پدیده اجتماعی" پروژه تکاملی خود را با تجربیات "پدیده‌های گذشته" خود غنی می‌بخشد، ولی بعلمت روابط پیچیده و گوناگون دورانهای مختلف، خواسته‌هایی را با خود دارد که نسبت به خواسته‌های دوران قبل خود فرق دارند، و روش‌هایی را بکار می‌بندند که شاید در آینده خود از طرف کل جامعه پذیرفتنی نباشد و لذا مسائل و شیوه مبارزات را همراه با پروژه تکاملی و روابط اجتماعی

مسلط دورانهای مختلف تاریخ اجتماعات مختلف، بایستی در نظر گرفت و بقضاوت نشست. لذا اگر امروز اینجا و آنجا ترور محکوم است، بیان کننده این نیست که شرایط آن دوران نیز آنرا نمی پذیرفت و مسائل اجتماعی دیگری که، به دورانی پذیرفتنی باشد، در دورانی دیگر نپذیرفتنی خواهد بود.

این دوره طولانی پربلا و درد که چپاول مردم توسط خودی و غیر خودی صورت می گرفت، اگر که در زمانهای مختلف این دوره، عمل کردهای گوناگونی را بخود داشت، ولی آنچه را با خود داشت دهن بستی بود، که برای کنترل سلاطین خودکامه لازم است، و اجرای قانونی بود، که جلوی تصمیمات فردی آنها را بگیرد، و در ادارات نظمی برقرار شود، که بر شرایط محیط خود را تحمیل می کند.

در این دوره، اگر که مدتی کوتاه "جنبش باب" در قهر و ستیزهای رزمی چهره نشان می دهد ولی شیوه مسلط مبارزه از بالا بیابین، توسط ملی گرایانی چون قائم مقام و امیرکبیر صورت می گیرد، که علیرغم شیوه تلاشهای اصلاح طلبانه آنها، بشهادت می رسد ولی خود زمینه، تجربی است برای آیندگان و روی تافتن بدیگر شیوه ها.

ترور ناصرالدین شاه به حوادث شدت بخشید ولی آنچه تسلط داشت شیوه مبارزات شکل نایافته بقهر و سخت مسالمت آمیز، در چهار چوب بست نشستن در سفارت و مساجد و اعتراضاتی برچوب زدن ها و روابط بسیار محترمانه ای بود که از سوی علما و روحانیون با درباریان صورت می گرفت، که همه اینها در شرایط اجتماعی آن زمان پذیرفتنی است و خود حوادث قهرآمیز بعدی را بدنبال داشت.

با زقایل ذکر است که حوادث خونین و شونده ای این زمان مربوط می شود به زمان "جنبش باب" که اگر چه قهرآمیز بود، ولی بهر حال میقل نیافته و تاحدودی ثقیل با اندیشه های مسلط جامعه بود، بجهت حمله های تند و سخت پذیرفتنی، از سوی جامعه معتقد به "دین رسمی مسلط". اگر چه این دین و روحانیت آن زمان حافظ منافع سلاطین و اشراف و مستکبران بود، و این "جنبش" هم بخاطر آرماسهای مردمیش دستاوردهائی وسیع با خود داشت ولی وسعت آن چنان نبود که بتواند چاره یکباره کند و بهر حال از سوی جامعه سخت و دشوار پذیرفتنی بود، در هر حال شیوه تسلط این دوران، شیوه های "مسالمت آمیز" را بوجود آورده بود. در ضمن فرا موش نشود اثر دوران گرما بخش "باب" در روحانیت، چنین باید پذیرفت که عده ای از روحانیت، چهره

بروی مردم گشادند، براسنید ادیان پشت کردند، و در واقع رهبری را نیز بدست داشتند، ولی با نزاکت عمل می کردند، سرسلسله حنیسان این عده را دو روحانی بزرگ، طباطبائی و سبهای تشکیل می دادند.

در سال ۱۹۰۷ دستخط مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه بمردم داده شد و تاحدودی گرفته شد: می گویم داده شد و تاحدودی گرفته شد، از آنجهت که مباحث و گفتگو و تشکیل محافل بسیار ضرورت چنین دستخطی را سلطنت پذیرفت، نه قهر و خشم ملت که تحمیل و اجبار را بوجود آورد. در این دوره طولانی ادبیات انتقادی از سوی آزادی خواهانی که پیشتر آنها تحت تأثیر پیشرفتهای اروپا قرار داشتند و روزنامه های انتقادی که صاحبان آنها هم تحت تأثیر اروپا و هم بخاطر اینکه دولتمداران عده ای از آنها را از خود رمانده بودند، و آنها هم بخاطر بغض معاویه و نه بخاطر حب علی با انتقاد دیرخاسته بودند، و اگر چه انتقادهای آیکی بود، ولی بهر حال بطور نسبی سود بخشی بوجود آورد و کم کم واژه های دموکراسی سیاسی، دموکراسی اجتماعی و... بگوش مردم آشنا می شد.

بحران های اقتصادی که ناشی از ولخرجیها و سفرهای خرج آور بادشاهان، و عیش و عشرت های آنها می بود، تسلط استعمار و غارت طلبی آنها که بحرانهای سیاسی و اقتصادی را با خود داشت و اعتراضات بر سیاست خارجی که ناشی از وجود استعماری بود همه و همه با هم و بر روی هم عمل کرد و آن چنان اثر کرد که حاکمان ضرورت دادنش را زودتر پذیرفتند، تا ملت که گرفتارش را طالب شود، و بقهر روی آورد.

دوره دوم: از پس دوره اول ۱۹۰۷ با غرض تیرهای حیانت بخش آزادی، زندگی آغاز می کند و روبه بالندگی دارد. مبارزه شیوه عوض می کند و راه قهر پیش می گیرد، عیاری، پاک مردمی، چهره نشان می دهد و با همزمان بترک خود و یاری جستن از سلاح پیروزی آفرین تفنگ، راه مردم پیش می گیرند و خلافت می آفرینند.

دوره اول دوره دوم را می زاید و قهر دوره دوم ناشی از تجربه اندوزی دوره اول است، وضع های این دو دوره بر روی هم، و را نبودن و جبران نکردن ضعف ها که خود ناشی از کمبود دانش و آموزشهای سیاسی بود، نتوانست خدا انقلاب را بباک سیارد، و استعمار زخم خورده و نیمه جان پس از گذراندن طوفان از سر، سر راست می کند و انقلاب ناگام را آهسته آهسته و لنگان لنگان با خود بگورستان می برد، و پس از آنکه خود جانی تازه می گرفت و آثار انقلاب در سبزه

زمان بیاری خود فروختگان انقلاب تمام می شد، توانست او را بخاک سپارد.

که البته باز سراز خاک بیرون کشید، خود روی زمین کشاند، آهسته آهسته بروی پای بلند شد، جای پا سخت کرد، بگذشته و اطراف نگریست، شکست ها را سیاد آورد، آنها را شناسایی نمود، آهی کشید، که چطور فرصت ها از دست داده، بخود آمد، و عمل را جاره انگاشت و آن روی آورد که همه اینها را بنا به " پدیده ای دیگر - بنام " جنگل " بآینده موکول می کنیم.

از زمان فتحعلیشاه و سخت سلطنت نشستن آن در ۱۸۰۰ میلادی تا مرگ سیاه ولی بار آ و ناصرالدین شاه در ۱۸۹۸ میلادی که دوران نکبت و غارت و استعمار پا سخت می کند روز بروز بغارت خویش می افزاید، جامعه در اثر بی لیاقتی پادشاهان و وابستگان خود - فروخته آنها را بقتل قرار داد و ببدنه اقتصاد آن آسیب فراوان می رسد. شکست های خواری آ و قرار دادهای تنگین ناشی از آن، رد و بدل هدایای سرنام آ و از سوی استعماربان و درباریان بـ برای یکدیگر، که در نهایت، خانه خرابیش متوجه مردم می شد، واوگیری نفوذ امپریالیسم و... همه با هم از حیثیت و اعتبار سیاسی حاکمان در بین مردم کاست و مردم چپاول شده را با اعتراض و هوشتاری اجتماعی سیاسی و امید داشت، که در ابتدا بخاطر شکل نایافتگیش، بشکل های مختلفی نمایان شد.

این بحرانهای سیاسی و اقتصادی، روح ناسیونالیسم و ملت - گرایی را، در بین مردم برانگیخت سفرهای شاه و دیدن پیشرفت ها و هائی که در اروپا بوجود آمده بود، اگر چه سطحی در روی او اثر گذارد و بهر حال آنها را بزبان می آورد. و زمینه ذهنی بوجود می آورد با توجه باینکه وجود خود، او و ایدایش که با قرضهای گمرشکن و ولخرجها و شبهتی رانی ها، و زمینه نفوذ و پس چپاول برای استعمار فراهم کردن، باعث می شد، که جلوی هر پیشرفتی گرفته شود. شاه بامین الدوله ها دستور اطلاعات می دهد، ولی فقط دستور می دهد، و عاجز از درک آن است، که اگر اطلاعاتی می بایستی صورت گیرد، جلوگیری است از ریخت و پاش ها و کوتاه کردن و نفوذ ضربه زننده ایست که او و دیگر درباریان و وابستگانش دارند، و سبب این خرابی ها شده اند. امین الدوله می گوید: پادشاه " تازه احساس می فرماید که کار ایران چه مشکلات لاینحل در پیش دارد " یعنی چون نمی خواهیم بر خود اختیارات شاهزادگان خائن چیزی بگوئیم! چون تاسی خودمان

رایه ترتیبات فرنگی تنگ می دانیم " کار اصلاحات سر نمی گیرد. شرایط اجتماعی که، ناشی از آن بحرانهای سیاسی اقتصادی برشمرده بود با خود ادبیاتی را دارد، که خود حربه ای می شود بر سر تشدید آن بحرانها، و اثرپذیری آنها بروی سیر تکاملی پروسه را تشدید می کند که حاصل آن " مشروطه " می شود.

اثرهای ادبی ای که در این دوره از سوی انسانهای آزاده، ترجمه و نوشته شده عبارتند از: سیاحت نامه ابراهیم بیگ، منطق الوحش، بوسه عذرا، غرائب عواید علل و سرگذشت تلماک، که مجموع آنها مربوط می شود بمسائل سیاسی، اجتماعی مبارزات ملی میهنی، آزادیخواهی و رهائی بخش و بنا نوشته های آدمیت: " البته از نظر گاه مسائل ایران سیاحت نامه ابراهیم بیگ اصالت انتقادی و اجتماعی دارد و از این رو درخور توجه خاصی است. اما باید دانسته شود که در ترجمه آثار دیگر هم انگیزه انتقادی و سیاسی مشخصی در کار نبوده است. حتی در منطق الوحش مطالبی راجع باوضاع ایران افزوده شده که در اصل کتاب خبری از این مطالب نیست. بوسه عذرا نیز نکته هایی از این قبیل دارد - اگر منطق الوحش بدون دردسر انتشار پیدا کرد برای این بود که امین الدوله واعتماد السلطنه هر دو در تهران دخیل بودند، و وقتی به جمع آوری آن بر آمدند که از نسخه هایش چیزی باقی نمانده بود. اما بوسه عذرا با وجود آنکه سفارش امین الدوله مطالبش تعدیل گشت، اجاره، انتشار نیافت. مترجمش هم به اتهام همکاری با آزادیخواهان مدتی در زندان گذراند. آن کتاب بعدها به چاپ رسید. " (۸۶)

همانطور که آدمیت می نویسد و خود قسمتهائی از این کتاب را در اثر " ایدئولوژی نهضت های مشروطیت ایران " آورده است، و خواننده در صورت مراجعه بآن پی خواهد برد با ارزشهای فلسفی، سیاسی، اجتماعی که در این آثار آمده است. حاکمان و کار بدستان حق داشتند که بخاطر حفظ وضع موجود، و منافع طبقاتیشان در راه انتشار آنها سد شوند.

و باز قابل ذکر است که این آثار هنوز هم از اعتبار خاص خود برخوردارند که خواندن آنها لازم می شود.

" پدیده اجتماعی " نهضت مشروطه که منابر پروسه تکاملی خواسته های تاریخی ملی که با تجربه اندوزی از گذشته جریانات انقلابی و مترقی سوق پیوسته، در این فلات که ایرانیش خوانند، و حرکت های انقلابی و مترقی دیگر کشورها، که از نظر تاریخی نزدیک و

یا همزمان انجام گرفته بودند، و تأثیرگذاری عوامل و نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی بر رویهم، و شکل گیری و تکامل پذیری عریک بردیکری، و از هم مایه گرفتن و در نهایت تجمع مجموعه این کمیت ها، کیفیت بی بدیدار کث در سطح جامعه بنام " انقلاب مشروطیت " که جادار دبط ورم تبدیل بر روی نمودن تمام عوامل تسریع ویا تمرکزکننده آثار بازشناخته شود، و مورد تطیل ثرا را گیرد.

آثار و علائم دوران جنینی که میروبه " پدیده مشروطیت " را با خود داشت و عوامل و نهادها که تأثیرش آنها بر رویهم زائیده و بوجود آورنده آنها بود، را قبلا بر شمر دیم.

این علائم و آثار " در واقع بدم تکان دادن گاوها و دروگرگن یکس ها از زیر شکم خود می ماند، که از ریزش باران خیر دهند ویا برآمدگی شکم مادری باشد که غبار از توزادی است، که مزودی بخت می افتد و رویا بلندگی و رشد می گذارد، این عوامل و آثار که بصورت سبیز و عملیات پرخاش جویانه، توسط مردم بشکل های گوناگون نمایان شد کم کمک نمایان می شود، اعتراضات یکمیان نمایان و آزار و شکایات از کار بدستان با اعتراضات سیاسی بدل می شود، رنسان بکمبود نان اعتراض می کنند و پس از سرکوب مردان آنها، باز با اعتراضاتی دست می زنند و در واقع انتظار قتل نایب السلطنه را داشتند.

آدمیت با نقل قولهایی از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه می کند که من از کتاب او خلاصه ای را در اینجا می آورم.

" بارها می خوانیم : درکوی و برزن خانه دونا حیه ارک، قمر کاخ پادشاهی اورا قی بخت می کردند در دشنام گویی بدولت، و نکوهش گماشتگاه حکومت از بابت ظلمی که بر " تجار و کسبه " روا می داشتند، شرا این اوراق بنظر وزیران نظایات در دولت مستقلمه (= مطلقه) بدترین علامات است، " مزدک بقال که نزدیک حرمخانه شاهای دکان داشت، دل بدریا زد و جویانه ای علیه پادشاه و خاندان حرم در دکان خود چسبانید، او و چندتن دیگر را مهار کردند و دور گوجه ها گردانند، بعقیده همان وزیر " کار بقاعده همین بود، " مهم اینکه مردم سگری در " مجلس نواید عام " بدولت سخت پرخاش کرده بود، و بدنبال آن قهوه خانه های شهر را که یکی از کانونهای تجمع مردم بودند یکسره بستند؛ نکته جویی، اعتمادالسلطنه بذكر برزد، این بساط نواید عام را من خوش ندارم، چرا که استقلال سلطنت قاچاریه را طالبیم، اما آنهایی که طالب آزادی ایران

هستند، خیلی خوشحال و راضی هستند، گاو آهنگر سلطنت صفاک را بهم زد، اگر مسگری مقدمه، انقلاب سلطنت ایران خود بعید نیست تا بحال اندیشه بر هم زدن حکومت بظاظر کسی نمی گذشت، اما اکنون فرض محال بنظر نمی آید، " وادامه آن " ما ساخته شدن فکر آنا ریشی و " ماده غبیثه " دینامیت تلقی تازه ای در دستگاه حکومت پیدا شد، و برهرا س غاملان حکومت افزود؛ فرسنگ میخوش، طبقه آمار شست در تمام اروپا قوت دارد، دشمن سلاطین متبده، هزمت اند، در داخله، ملکیت خصوصاً شهرنیران آنا ریشی تا ایرانی یعنی بابی ها زیاده از پنجاه هزار معرند، ملاها با دولت بند؛ بابی ها دشمن قدیم؛ با ظلم و تعدی حکومت تهران اسباب رنجش عامه " گفته است، چند صندوق مارچک هم کشف شد که به تعبیر اعتمادالسلطنه: " بنا به بر خداز و رودانی ماده حسنه ایران، " آنچه تا بحال گفته می شد افسانه تصور می کردیم، اما اینکها لا می بینیم شوخی بردار نیست و یقین... استعمالش بر خدس و امثال من است، خداوند انشاء اله خودش و خود مارک شاه را حفظ کند، " گفته های اعتمادالسلطنه ها خود گویا بر آراست که، آدمی ببر روی بنشیند و یا اندک تر چه بر روی آن نوشته ها:

۱ - جی به پیرو س تکاملی مبارزه ای می بریم که چنان ارفش و دشنام... به شهیه صندوق نارنجک می رسد.

۲ - کسانی که خطر می کنند و قدرت مطلقه زمان حمله ور می شوند، چه کسانی هستند و ظلم و تعدی حاکمان و نمایندگان سیاسی حکومت، ظلم و فساد را بخود را بر روی چه کسانی دارد و لاجرم شرکت برود هایی که در مبارزه شرکت می کنند و منافع آنها، امجاد چنین مبارزاتی را سبب می شود، از چه کسانی هستند و اعتمادالسلطنه ها از چه کسانی وحشت دارند، که میباید کاخ ضاکیان توسط آنها سرنگون گردد.

۳ - چه مراکزی موجب تجمع نیروهای مخالف می شود، و کاهرن های شورش های بعدی را، در خود رند می دهد و رنگ خطر می می بود که دولت مجبوره بپستن آنها می شود.

۴ - چه جریاناتی در گذشته چون " جنبش باب " برای هیئت حاکمه خطر داشته و بطور توانسته بود با کمک روحانیون آنها را سرکوب کند، ولی مدت زمانی نمی گذرد که ناراضی های موجود، روحانیت و ملاهای مشرقی را نیز علیه خود دارد و برای مشوش کردن و آلوده کردن محیط سعی بر آن دارد، که خبریان مفرقی را که در گذشته با رای از با و مردم مورد حمله کین تورا نه قرار می داد و مردم قتری را توسط

تبلیغات روحانیت رسمی بر علیه آنها می شورا و قتل عام می کرد ، اکنون باز بگونه ای دیگر ، آن سلاح پوسیده را بباری گیرد و برای حفظ موجودیت خویش دستگاه وابسته آن شتاب کند ، و اینکه اجبارا برای حفظ خویش از آن نام می برد ، خود بیان دارند آنست که این جریان بعنوان یک جریان مشرقی - انقلابی بر علیه حاکمان زمان شکل گرفته ، آبخورش دردها و رنج هائی بوده که از سوی این ناراستان حکومتی برجامعه روا می شده و آنها زائیده این مسائل اند . ۵ - تأثیرپذیری جریانات گذشته این جامعه همرا با دیگر اتفاقات دور و نزدیک ، همزمان با دیگر کشورهائی است که نسیم گونه باین جامعه سرزیر شده است .

۶ - ظلم دیکتاتوری و بقول خود حضرت اعتمادالسلطنه " ظلم و تعدی حکومت تهران اسباب رنجش عامه " گشته است .

این ظلم و تعدی ... ارنا مردمی را با خود داشته ، پدیدده انقلاب که برای حل معضلات و رنج شر می باشد ، ... با ترور رؤسای کاربدستان ، پیروزی مردم را نوید می دهد ، و باز بنا بقول ایشان " یقین ... استعمالش بر ضد من و امثال من است ، خداوند انشاء اله خودش وجود مبارک شاه را حفظ کند " آمین ! وجه خوب ایشان بی برده بودند و بدستی گفته ، و خطا نکرده بودند . و خداوند بطور این بارتیر میرزا را فرمانی را ، برای بشمر رساندن و شدت بختیدن ، بمبارزات مردم ، بامرگ شاه ، حفظ نمود ، که خداوند همیشه حفظ دارد چنین تیرهای مشکل گشائی را تا ملت بتواند با این عنايات الهی بحساب استبدادیان که بهر گونه تظاهرمی کنند برسد ! چند سطر دیگر از کتاب آدمیت : " ما بجان آمده ایم ، این دفعه از آن دفعات نیست ، تو را بارچه بارچه می کنیم ، سهل است نسلی قاجاریه را از جهان برمی اندازیم ... " و " همچنین مردم آذر - بایجان عموما و اهالی شهر تبریز خصوصا از ستگیری پیشکارانجا کارگزاران او " بستوه آمده اند " آشوب تبریز بالا گرفت ، بهزد و خورد خونین میان مردم و سربازان انجامید . در خراسان چند تن از رعایای قوچان از ترس شقاوت پسر شجاع الدوله که باز حاکم آنجا شده بود بخاک روس گریختند . حکومت قوام شیرازی هم نمونه شست پیدا دگری بود . مردی لباس سقائی پوشیده مشک آبی بدوش گرفت و این بیت را می خواند .

آبی بتوش و لعنت حق بر قوام کن جان را فدای مرقد خیرالامام کن " کارانتقاد بر دولت رفته رفته بمجلس و عظم و روضه خوانی کشید .

و این موضوع خشم شاه را برانگیخت در دستور شاه یکجا آمده : این حاجی ملا فیض اله واعظ دربندی " مردکه سفیه بی معنی است " تمام اوقات رمضان و محرم و غیره را در منبر بجز فحش و حرف مفت زدن کار دیگری ندارد . تکلیف وعظ خود را به نام مربوط گفتن و حرفهای دولتی زدن قرار داده است ... فورا او را از تهران اخراج کرده بهمان دربند قفقاز که وطن اصلی اوست برود .

بعد از او گویا ملا باقر واعظ بود شاه گفت : به او بگو : " ای مردکه خر ، تو واعظ هستی ، روی منبر روضه بخوان ، چه کار داری از تکیه دولت حرف بزنی . یکدفعه دیگر شنیده شود غیر از وعظ و روضه حرفی در مجلس زدی ، پدرت را آتش زده از ایران خارجت خواهند کرد " . " این تهدیدهایی شمر بود ، مجتهد تبریز که به پایتخت آمد " در کمال غرور و نخوت ... از دولت و سلطنت و ولعهد و مدارت . از همه بد می گفت . " آزردگی مردم گذشته از جنبه فعلی ، جهت انفعال هم داشت ، و از هر چه عنوان " دولتی " می گرفت بیزاری می جستند : میرزا ابوالفضل " پیش نماز دولتی " که در شبستان مدرسه سپهسالار نمازی گذارد حتی بقدر سی تن به وی اقتدان می کردند . اما نسبت به ملا محمد علی رستم آبادی " مردم از روی عقیده به او اقتدامی کنند در صفوف نماز جماعت او بیست هزار نفر حاضر می شوند " و از مخالفان حکومت بود " (۸۶) حرکت اجتماعی پیرو و شدتگامی را ، با استفاده از کتاب آدمیت دنبال کنیم : مردم بجان می آیند ، بشاه نامه می نویسند که او را بارچه بارچه خواهند کرد و طایفه قاجاریه را از روی زمین بر خواهند انداخت . نامه ها و اعلامیه های مردم مبنی بر مخالفت با دولت و دربار افزایش پیدا می کند و شکل تندتری بخود می گیرد . جامعه و آن نیروی پیشرو ضرورت یخی آنها را در امر روشنگری می بیند ، بابتکار عمل روی می آورد و از وسیله های مختلف استفاده می کند منجمله باکت های شیرو خورشید . آنها را برای خود استبداد هم می فرستند . عناصر پیشرو در لباس سقائی و روحانی ... ظاهرمی شوند و به تبلیغات قدر باری و ضد دولتی روی می آورند ، این تبلیغات در روشنگریها وسعت پیدا می کند و از " مرکز " سموی دیگر شهران نیز ره می باید . اثر این تبلیغات جامعه گیری شود تا جایی که خود شاه بمدادرمی - آید و بتهدید و ناسزا روی می آورد و با این عمل خود بروشنگری شدت می بخشد . روحانیتی که تا چندی پیش در اختیار دربار بود برفع منافع آنها حکم قتل صادر می کرد ، امروز بسیاری از آنها در اثر

آگاهی بسوی مردم روان شده اند و گفته های شاه بیان کننده اینست که مگر می شود آنها سختی جز در تکلیف و وعظ دین چیز دیگری بگویند! این گستاخی ها برایش با ورنکردنی است و در واقع حق هم دارد چون گذشته این چنین نبوده ، تهدید روی می آورد ، تهدید او چون سنگ روی یخ می شود ، این اثری بر مردم و آن واعظ که روی بروشنگری آورده چسارت می بخشد . مردم دهن گچی خود را بهزار گونه نشان می دهند ، در نماز جماعت ملای معمولی و غیره دولتی مساجد گمنام ، پُرازمردم می شود و هزارها تنفر با و اقتدای کنند و لای پیش نماز دولتی مسجد سپهسالار از رونق و اعتبار خالی می ماند . خلاصه آنکه اگر کسی در لباس روحانیت در جهت مردم و بر علیه استبداد دین باشد مردم با او اقبال می کنند و اگر سزیز چتر دولتیان داشته باشد مورد طرد جامعه قرار می گیرد .

مجموعه این کمیت های مختلفی که بر مردم شکل و نظم می گیرد ، نمایندگان نهادهای مختلف اجتماعی مستقیم و غیر مستقیم با هم متحد عمل می کنند .

روشنفکر و روحانی ، نمایندگان نهادهای فرهنگی سیاسی و بازرگانان و کسبه بعنوان نهاد اقتصادی با هم عمل می کنند ، روشنفکر مترقی بعنوان نماینده نهادهای فرهنگی سیاسی ، با ارتباط گذشته و آموزش از دست آوردهای حرکت های انقلابی جوامع دیگر ، نقش فعال روشنگری را بعهده دارند ، روحانیت یا نمایندگی از نهاد فرهنگی خاص خود و تا حدودی سیاسی که البته بعضی از عناصر نادر آنها ، این نقش دوگانه بر شمرده را ، در آن دوران و دورانهای بعدی ، در سطحی وسیع یا خود داشتند ، وجهت دادن مردم از طریق دین و کشاندن آنها به عیار روزه قابل توجه است .

بازاری و کسبه و بازرگان با پول دادن ، و حل مسئله خرجهای لازم و مخالفت با نفوذ اقتصادی بیگانگان و ... به کسب دردی ، وسعت گیری و شکل گیری مبارزه و در نهایت نهفت مشروطه که می رفت تا بساط استعمار یان را درهم بگوید ، عمل می کردند .

چهره های برجسته این دوران عبارتند از : میرزا آقا خان گرمائی ، سید جمال الدین اسدآبادی ، ملک خان ، طالبیوف ، میرزا فتحعلی آخوندزاده .

این کسان با فعالیت های گسترده خود ، ولی نه یکدست در روشنگری و زمینه سازی بخشیدن بمبارزات مردم توسط سخنرانی و روزنامه و ... نقش اساسی را بعهده داشتند . ضروری است ، با معرفی

کوتاه آنها ، انگیزه آنها از این مبارزات را بیان داریم .

قبل از اینکه بمعرفی این چهره ها بپردازم ، بایستی عوامل تعیین کننده " پدیده انقلاب اجتماعی مشروطیت " را بر شمرم :
۱ - ظلم و فساد بی حد که ناشی از حکومت مطلقه بوده . ۲ - وجود استعمار و غارت مردم ، ۳ - فقر و گرسنگی که خود ناشی از وجود دو عامل یاد شده بود و در گذشته تا حدودی بررسی شد . ۴ - حوادث انقلابی در اروپا . ۵ - حمایت انگلستان ، بجهت آنکه نفوذ رقیب خود روسیه را تحمل نداشت و سلطنت نیز در واقع ، سلطه استعمار روس را پذیرفته بود ، و مشروطیت و دفاع از آن ، خود ، گونه ای از دشمنی بود ، با رقیب و لذا در پی حمایت آن برآمد .

۳ - تأثیر حوادث اروپا

از زمان شاه عباس بعد ، و گسترش روابط بازرگانی با دنیای غرب ، پای اروپا شبان شرق ، و در نتیجه با ایران ، و ایران با و شرقیان با اروپا باز شد ، کم کم این رفت و آمدها توسعه پیدا کرد ، رشد و توسعه این رفت و آمدها سبب شد که از اوضاع و بیهوشی های اروپا صحبت شود . حتی شاه که از اروپا بازمی گشت ، بسیار ، از مزایا و پیشرفتهای آن صحبت می کرد ، که همه اینها زمینه دهنی بوجود می آورد . و صحبت هایی که از جانب کسانی که با اروپا سفر میکردند ، و یا خود اروپا شبان که با سفرهایشان با ایران ، چهار اوضاع آنجا صحبت می کردند ، و یا با آثاری که با خود داشتند ، پیشرفت های اروپا را می شناسانند . حوادثی که در آن دوران بوقوع پیوسته بود ، و بیک هائی که آن حوادث مشرقی را به سراسر جهان می رساندند ، در رشد دهنی جامعه ، تأثیر می گذاشت و پیش از همه باید از حرکت های انقلابی در فرانسه و سپس در روسیه یاد کرد .

الف : تأثیر انقلابات و دگرگونی های اجتماعی فرانسه در ایران : انقلاب کبیر فرانسه ، کمون پاریس که اولین تجربه حکومت سوسیالیستی را با خود داشت ، جهان و ایران را نیز متوجه خود ساخت ، انقلاب کبیر فرانسه و بر سر کار آمدن ناپلئون و جنگهای ، تأثیر قابل توجهی با خود داشت و حداقل این تأثیر را داشت که دولت ایران و فتحعلیشاه را متوجه خود سازد ، که شاید بتواند بایستیمانی ویر - خوردهای از کمکهای او شکست های تنگ آروز روسیه را ، چیران سازد و وجود او سبب شود که موقتاً از انگلیس کنار بگیرد ، و در مقابل روسیه اظهار وجود نماید . عده ای مستشار نظامی و فنی آورد که ارتش را سروسامان بخشند و این ترتیب نیروهای ارتش و دیگر نیروهای

اجتماعی هریک بقدری که در رابطه قرار گرفته بودند بطور نسبی بجنب و جوش افتادند، و در سر، جریان شکست می پروراندند و انگلیس و روسیه هم که انقلاب فرانسه، آنها را سخت ناراحت کرده بود و سرنگونی سلطنت و وجود جمهوری در فرانسه و بدنبال آن فتوحات ناپلئون آنها را سخت بوحشت انداخته بود، و در واقع وجود خطر از سوی فرانسه، اختلافات و تضادهای آنها را، تا حدودی تخفیف داده بود، و برای مقابله با دشمن مشترک با هم کنار آمده بودند، و در ضمن می دانستند وجود ناپلئون و کمک او بایران ممکن است برای آنها گران تمام شود؛ لذا موقتاً از فشار بایران و تا حدودی تن دادن بخواسته های ایران، و بهر حال حدودی از منافعی که در ایران برای خود قائل می شدند، موقتاً صرف نظر کنند، و... خود اینها، تا حدودی و به نسبتی که نیروهای مختلف اجتماعی از این اوضاع جاری یا خبر می شدند، زمینه ذهنی بوجود می آورد.

کمون پاریس و تجربیاتی که حکومت سوسیالیستی ناشی از آن، ببار آورد، در سطح جهان، و در نتیجه بطور نسبی ضعیف تر، در ایران، اثر بخشی داشت. و در واقع اگر چه این حکومت موفق نشد، دائم چرخ حکومتی را در دست نگرفت، و در نهایت بورژوازی هوشار و آشنایان بیکار خود، پیروزی را در دست گرفت؛ ولی بهر حال همه اینها زمینه ذهنی در سطح جهان و بالطبع در ایران بوجود آورد. چنانچه بهر اثری که در رابطه با مشروطیت مراجعه شود، از "انقلاب کبیر فرانسه" یاد شده. از همان سالهای نخست که مزمه قانون نویسی و... این قبیل چیزها بود و شاه هم در این رابطه سخن می گفت، و بالاخره پس از انقلاب ناقص که صورت گرفت قانون اساسی از دستاوردهای انقلاب فرانسه برخوردار شد. البته در این مدت و حتی هنوز هم، در ایران کسی بطور اساسی "انقلاب فرانسه" را تطیل نکرده، و ویژگیهای اساسی آن مورد بررسی قرار نگرفته است. تا زکی ها چند کتاب چاپ نده است.

بهر حال دستاوردهای آن، چه بصورت شعار و چه بصورت نوشته - هایی که جنبه، وقایع نگاری داشته و... از اتفاقاتی که افتاده بود، و یاد شده بود و... خود زمینه ذهنی با خود داشت، و نه البته دانستی که بمسائل تئوریک انقلاب بپردازد.

خود این کمبود، ضعف بزرگی بود، که چه در آن دوران و چه در دوران بعدی گریبان تمام روشنگران را جسدیده بود، و هنوز که هنوز است، اگر چه سطح دانش تئوریک از انقلابات جهان نسبت به آن دوران

در این سرزمین در میان روشنگران افزایش یافته، ولی متأسفانه بکار بردن و استفاده از دستاوردهای انقلابی این انقلابات، تطیل - های تئوریک آنها، نه بصورت کسب تجربه و استفاده منطقی، بلکه دنباله روانه و الگووار صورت می گیرد، که این دنباله روی، الگو برداری، بیشتر مواقع زیان می رساند و آدمی را متوجه شرایط تاریخی و روابط موجود اجتماعی، مثلاً در فلان مقطع از زمان در فلان کشور نمی سازد، و یا اگر کسی بحق باندیشمندی خرده بگیرد، و عملش را مورد انتقاد قرار دهد، آنچنان روابط الگو برداری حاکم بر سازمانها و عناصر و وابسته های آن، که در تابعیت آن جریان فکری قدم بر می دارند، شدت گرفته که با چشمانی بسته و گوشهایی پر، راهی را طی می کنند که در بعضی مواقع ضررش بیش از سودش خواهد بود.

البته چنین تشریکی نیز در دیگر کشورها و حتی اروپا که سالها پیشتری با مسائل تئوریک این چنینی سروکار دارند، و از نظر مکانی نیز پذیرفتنی تر و گویا تر است، باین علت که برخاسته از روابط اجتماعی این اجتماعات می باشد و لذا با واقعیت روابط اجتماعی این مکانها گویا تر است و وجود دارد.

البته گفتار پیشین "هیچ رو ردا آموزش از دستاوردهای تئوریک، انقلابها و پدیده های مختلف اجتماعی، که در سطح جهان صورت گرفته است را موجب نمی شود؛ که آسان از آنها گذشت و بآنها، بی توجه بود و سرری گرفت؛ بلکه بایستی بدقت مطالعه گذاشت، بازشناسی کرد، با واقعیت های اجتماعی زمان - مکانی تطبیق داد، و به استفاده گرفت، ولی نه آیه پرستی و نه خدا سازی.

ب: تأثیر انقلاب و حرکت های انقلابی روسیه در ایران.

فشار ظلم و بی عدالتی نسبت به مردم روسیه از سوی تزار و حرکت ها و فعالیت های مترقیانه این ملت که معلول این نامردمی ها بود و درگیری و رشد نهادهای اجتماعی و تأثیر گذاری از انقلابات دیگر کشورها و بخصوص فرانسه "انقلاب ۱۹۰۵" روسیه را با خود داشت.

مردم ایران از روسیه هم بعلمت همسایگی و مرزهای وسیع بین این دو کشور و هم بخاطر مسائلهای پی در پی و زیادی که توسط تزار - گانان برای کسب تجارت انجام می گرفت و باینکارانی که برای کار بآنسوی مرزهای روسیه پناه می بردند و خلاصه تشابه فرهنگی و وسیعی که بین ایران و قفقاز و دیگر شهرهایی که تزار بزرگ لشکرکشی و بی لیاقتی شدیدی که برای پایادشاهان قاجاریه را گرفته بود و آن

قدرت کاذب، و این ضعف تنگ آور، سبب جدائی و تجزیه شده بود، سبب می شد، که ظلم حاکم بر این دولت که ناشی از دوجوگیتی بود، که در فساد و دیکتاتوری و چپاول مردم بیدامی کردند، باعث شود، هریک بدیگری بدهد و از او بگیرد، و بمبارزات هردو کشور غنا بخشیده شود. این دو سبب هم در بمبارزات ضد تزاری در روسیه و شکل گیری آن مراحل را می گذراند که به صورت هم از نظر دانش شوریک و عامل ذهنی قوی تر بود و هم از نظر معینی که ره بسوی ارگانیزه شدن ببرد و مجموعه ای را بوجود آورد و به "کیفیتی انقلابی" بدل شود.

این ویژگی خود کمک و دامن زدن به جریانات انقلابی داخل ایران را موجب می شد و اثربخشی آشاد رحیم روی آوردن بمبارزه مسلحانه در ایران و "مرکز غیبی" بعنوان کمیته ای که در رابطه با سازمانهای مسلح عمل می کرد و کارش ترورهای سیاسی بود، که بهر حال در آن دوران پذیرفتنی بود و مردم از آن استقبال می کردند. کوشش برای پدید آمدن این کمیته را از انقلابیون قفقاز باید دانست.

در واقع ترور سیاسی تفکر حاکم بر یک جریان سیاسی بود در روسیه بنام نارود نیک ها که بطور یقین در گذشته قبل از بوجود آمدن این گروه سیاسی در این کشور، عمل ترور سابقه داشته و باز بطور یقین، دیگر گروه های سیاسی روسیه و همزمان قفقاز نیز از آنها آموخته بودند و این آموختگی با ایران سرایت کرده بود.

اثربخشی انقلاب ۱۹۰۵ که ناشی از وجود آن روابطی که بر شمرده ایم و آن رفت و آمدها و تشابهات و سلحه گرفتن ها و ... می بود، ولی باز از این ضعف عمده که ناشی از عدم تجربه اندوزی شوریک و اساسی، که در مورد انقلاب فرانسه نیز یاد شد، برخوردار می شد، و شاید بخاطر مرزهای مشترک و رفت و آمدها و سلحه رساندن ها، این انقلاب برای ایران، استفاده های عملی بیشتر داشت، در حالیکه انقلاب فرانسه از نظر ذهنی، چنانچه پیشتر خوانین تدوین شده در آن دوران از فرانسه گرفته شده، و این دلیلی است بر این مدعا.

۴ - حمایتی که از سوی انگلستان به خاطر مخالفت با روسیه به مشروطیت شد.

تحولی که در جامعه ای صورت می گیرد، اثربخشی آن در جوامع دیگر نیز به چشم می خورد. این اثربخشی ها که در واقع تأثیر ذهنی دارد، تأثیراتی است خارجی بروی جامعه ای که در حال "شدن" است و کمک می رساند و همراه با شکل گیری عوامل داخلی "پدیده ای

اجتماعی" ظاهر می کند.

این درست که در وجود آمدن یک "پدیده اجتماعی" عوامل داخلی و مسائل عینی جامعه نقش اساسی دارد، ولی فراموش نباید کرد تأثیر عوامل خارجی را، که در بعضی اوقات بحرکت جامعه سرعتی اساسی و تعیین کننده می بخشد. که نمونه های بارز آن را در انقلاباتی که تاکنون در جهان صورت گرفته می توان دید. این درست که روسیه عوامل داخلی و شکل گیری و تأثیرگذاری نهادهای مختلف اجتماعی این جامعه در وجود آمدن "پدیده انقلاب اکتر" اثر نهاده اند، ولی چطور می توان فراموش کرد که، قدرت امپراطوری آلمان و شکستی را که به روسیه تزاری وارد ساخت، و جریاناتی که در سطح جهان ناشی از این جنگ صورت گرفت و توازن را در داخل روسیه بنفع انقلاب بهم زد: و با واقع اندیشی "لنین" که هوشیارانه توانست از این عامل خارجی و وجود چنین تضادی سودجویی کند و بنفع انقلاب استفاده برد. حال پرسیدنی است که اگر این عامل خارجی نبود آیا در اکتبر ۱۹۱۷ تعویض قدرت انجام می گرفت؟ و آیا این عامل در چنین لحظاتی نقشی تعیین کننده و سرعت بخش بخود نگرفت؟ و باز پرسیدنی است که اگر هوشیاری "لنین" نبود آیا از این زمینه بوجود آمده می توانست این چنین استفاده برد و سرتوشت ساز شود؟

چین زمان سونیات سن و کمکهای شوروی زمان لنین و دوران بعدی را بایستی فراموش نکرد، و فقط و فقط پیروزی چین را مدیون بدرانقلاب سونیات سن و سپس مائو دانست، در امر سازماندهی و مسلح کردن جامعه و جنگهای توده ای، و نقش شوروی لنین و سپس استالین را نادیده گرفت. در حالیکه این دو هم دیگر را بروی هم ساختند و بوجود آمدن "پدیده ای" کردن نهادند.

همینطور ویتنام پیروز و عوامل خارجی در رابطه با آن راجه از نظر تبلیغاتی وسیع که در سطح جهان بنفع ویتنام، و محکوم کردن تجاوزات آمریکا صورت گرفت چه استفاده هایی که از انقلابات قبل از خود برد، چه کمکهای که در درجه اول از شوروی و تا حدودی در دوران اولیه از چین باو شد و یا کوبا ... و بای می توان فراموش کرد، دوران نهضت ملی را که چنان مصدق، از وجود تضاد در سطح بین الملل استفاده بُرد، و خلق بد را بانجام رسانید، که هم مصدقی لازم بود که این تضادها را بشناسد و هوشیارانه عمل کند و هم وجود این عوامل خارجی، که با هم عمل شود و آن دست آورد تاریخی صورت گیرد.

در کوبا ، الجزایر ، کنگو ... که بهر حال نقش عوامل خارجی که بگونه های مختلفی چهره نشان می دهند می بینیم و نباید آن را از آنها گذشت و در واقع بایستی بازشناسی کرد و باری را که با و تعلق می گیرد با و داد .

همین جا گفته شود تأثیرات سوئی را هم که اینجا و آنجا همین عوامل خارجی چه آنهایی که دوستانه و رفیقانه وارد شدند و ضربه زدند و چه کسانی که دشمن بودند و نقش ضد انقلابی آنها برای همگان روشن است و شدن " پدیده ای اجتماعی " را ترمز و بازدارنده ، بودند ؛ به حکومت های ارتجاعی و ضد مردمی کمک رسانند و آنها را تثبیت کردند و بایست کردن به جنبش های مردمی دستا وردهای ملت ها را بپا بودی کشانند ، و عجب آنکه خود و وابستگان شان همیشه در پی توجیه می آمدند . آنچه از این رهگذر نصیب ملت هایی شد که برای رهایی خود تن به نبرد داده بودند از سوی استعمارگران و امپریالیست های جهان خوار جای تعجب نیست ، چون امپریالیست ماهیت این جنبشی دارد ؛ آنچه سخت دردناک است ضربه هایی است از سوی حکومت های کشورهای که برای خود رسالتی قائل می شوند ، در حالی که در شرایط سخت و سرنوشت ساز ، خود بار نهفت ها شدند و سنگ انداز راه آنها ، و در واقع در شکست جنبش های مردمی نقش تعیین کننده ای داشتند . در نظر داشته باشیم وجود اسرائیل و برسمیت شناختن او را ، که حلقه زنجیرگرانی شد ، از سوی شوروی استالینی و کشورهای امپریالیستی پس از جنگ بین الملل دوم برکردن ملت های عرب و خاور میانه ، سخت کردن مبارزات مردم فلسطین برای رهایی سرزمین خویش ، یونان را بیاد آورید جنگ اعراب و اسرائیل را در نظر آورید ، و نقش شوروی را ، عمل بالکام نیز اسیونی را که در سنگلادش بوجود آورد و در این ماجرا شوروی یکی از پایگاه های زحمتکشان (۱) و انگلیس از سوئی و چین دیگر پایگاه زحمتکشان (۲) و آمریکا از دیگر سوی ، و کشتار مردم پاکستان و سنگلادش را در این میان . ظفار و اکرنخواهیم راه دوری رویم همین ایران را ، که زمانی که می رفت تارهایی خویش را چاره کند ، چطور عامل خارجی یا دخالت های خود ممبر پیروزی آفرین ملتی را دچار شکست و جرمان ساخت . که باز یادآوری آن لازم است ، که امپریالیسم را انتقادی نیست ، چون ماهیتش این است دشمن است ، و چنین ضرباتی از ارتوقع ، پشت آدمی از آن نیزه ای بیشتر تیر می کشد ، که حامل و پرتاب کننده اش ، از دولت کارگران سخن می گوید ، و از این در وارد می شود که رسالتی جهانی برای رهایی زحمتکشان جهان

و ملل اسیر در جنگال امپریالیسم برای خود قائل است که با آنچه کرده است و می کند هزار بار در تضاد ، که " تنگ باد " .

چین و شوروی یکسان عمل کرده اند و می کنند ، اگرچه هریک دیگری را خدا نقلاب ، و یهمان متهم می کند ، که در واقع خود هم هست ، و وابستگان شان نیز در تابعیت از آنها چنین می کنند ، که بهر حال آنچه را با خود ندارند ، رسالتی است که برای خود قائلند ، و آن رهایی آدمی از هر نوع ستم و روی آوردن و ساختن جهانی دور از استعمار انسان از انسان و نبرد قاطع و بی امان با امپریالیست های جهان خوار و نوکران آنها ، و آنچه در عمل با هم ، هم آوازند و هم داستان ، کنار میز مذاکره نشستن هایی است که هریک از این دو برای منافع خود با کشورهای امپریالیستی انجام داده و می دهند و بارها و بارها ، از انقلاب اکثریت اکنون نشان داده اند . بی توجهی نشان دادن به آنچه بیان می دارند و معتقد به رسالت آنند ، یعنی سوسیالیسم و مبارزه بی امان برای تحقق مابین خواست های انسانی و پایان دادن زندگی بشری از استعمار و ستمی که در این دنیای طبقاتی به هزار گونه متوجه انسانیت می شود .

آنچه ذکرش در اینجا لازم است ، اثر عوامل خارجی است ، که در بعضی اوقات نقشی سرعت بخش و تعیین کننده دارد که آنهم بصورت های مختلف صورت می گیرد و در عوامل ذهنی و حتی عینی جامعه اثر می گذارد . مثلاً نباید فراموش کرد عوامل ذهنی دوران ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و زمانهای قبل و بعد این دوران را ، از تأثیر پذیری کمون پاریس و سوسیال دموکراسی آلمان و گامهایی که در تئوریزه کردن مسائل سوسیالیسم علمی برداشته شده بود ، و کسانی چون پلخانف ، لنین ، تروتسکی و ... با مسافر نشان بآن کشورها و با دست آوردن و مطالعه آثار این دوران ... و میان مردم بردن و زمینه ذهنی ، که بعمل می آمد را فراموش نکنیم . و لذا بایستی یادآور شویم که این عامل داخلی است که آمادگی گرفتن را بایده پیدا کند و داشته باشد و این عمل است که نسبت به تئوری نقش اساسی تری دارد ولی هرگز نباید فراموش کرد ، عامل خارجی و ضعف تئوریک را ، که چه بسا عدم توجه به بدان شکست و ناکامی بوجود می آورد . در واقع در سرزمین خودمان چه در دوران مشروطه و چه جنگل و نهضت ملی مصدق آنچه با انقلاب ، ضربه زد و ناکامی بوجود آورد و عوامل خارجی و ضعف تئوریک بود که ضعف های داخلی را شدت بخشید و روابط عینی ای را بوجود آورد که به شکست شدت و سرعت بخشید . و لذا عینی و ذهنی ، تئوری و عمل ، عامل داخلی و خارجی ،

همه اینها بر روی هم عمل می کنند و بوجود می آورند و بایستی هر دو را شناخت و با شناختی این عوامل و شناخت آنها می توان به پیروزی رسید .

دیگر کشوری که به مشروطیت سرعت بخشید انگلستان بود . نه بخاطر حب علی بلکه بخاطر بغض معاویه که بهر حال بسود جامعه تمام میشد ، ولی از آنجا که استعمار انگلیس پیوسته هوشیارانه عمل کرده و با اعتماد خود تسلط بوده ، با دخالت خود در امر " پدیده مشروطیت " توانست در گرما گرم پیروزی از پادای خود که در این مدت نقش اساسی به عهده آنها گذاشته بود ، و نشانی کاملش ، از ضعف های مصلطی که ناشی از خودخواهی های فردی و گروهی بوده و یا عدم آگاهی و متأسفانه در جوامع " عقب نگه داشته ای " چون ایران ، استفاده بُرد ، وجهت انقلاب را منحرف و توسط ایادی یومیش به بی ناموسی کشاند که یاد خواهد شد اگر چه مختصر .

گفته شد که انگلیس بخاطر دشمنی با روسیه به مشروطیت کمک کرد . البته می نویسم به مشروطیت ، بِلحاظ اینکه از " انقلاب مشروطه " مشروطیتش باقی ماند و تشریفات پارلمانی و نشستن و سرخاستن ها ، و بله و خیر گفتن آن ، و نه دستاوردهای انقلابی اش را در تحقق بخشیدن بخواسته های اساسی جامعه ! همه اینها را نیز از این " پیر گفتار استعمار " باید دانست . در این دوران که تب مشروطیت و عدالت - خواهی داغ بود ، دو روزنامه معتبر بناهای " حیل المتیین " به گرداندگی " سدید الاسلام " در کلکته که کانون استعماری بریتانیا بود ، و دیگری " قانون " که ملکم خان فراماسون در لندن انتشار می داد ، اولی اعلام انقلاب می کرد و دومی در لباس ایدئولوژی آزادخواهانه چهره پوچانده بود .

آنچه این دو روزنامه در مجموع می نوشتند در ذم دیکتاتوری و دفاع از آزادی بود ، که بهر حال در زمینه ذهنی جامعه تأثیرمیزاشی داشت ، و همراه با دیگر عوامل داخلی و خارجی بر شمرده ، در بوجود آوردن شرایط ذهنی نقشی به عهده گرفته بودند .

انگلیس با امکان انتشار این دو روزنامه در لندن و کلکته توسط این دو چهره بهر حال مشکوک و عاقبتی که بر سر انقلاب آمد ، و دستهای آلوده اودر بانحرف کشاندن آن ، توسط کسانی چون سردار اسعد و قتی زاده و اینگونه کسان و .. تا پایان شکست جنگل که در اینجا و آنجا خواهد آمد . حال با معرفی کوتاه این دو روزنامه و ملکم خان و تا حدودی به نقش انگلستان در بوجود آوردن این

روزنامه و سپس بمعرفی چهره هائی چون سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا رضا کرمانی می پردازیم .

۵ - میرزا ملکم خان

با مراجعه به کتاب (نگاهی بر روایت شوروی و نهضت انقلابی جنگل) نوشته شهید مصطفی شمعیان و استفاده از نوشته های شهید کسروی و دیگران در معرفی ملکم خان یاری می جوئیم شهید کسروی می نویسد : " میرزا ملکم خان نوشته هائی دارد که همگی آگاهی و دانش او را می رساند ، و این بی گمان است که با خود کامی ناصر - الدین شاه و خودخواهی ها و نادرستی امین السلطان دشمنی میبود . و به امتیاز هائی که به بیگانگان داده می شده خرده می گرفته و از این آنها را باز می نموده . چیزی که هست ملکم خان از دسته فراماسیو بوده و نوشته هایش آن رنگ را داشته است و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم ، درباره ملکم نیز داوری نخواهیم توانست . " هار دینگ وزیر مختار انگلیس در تهران در گزارش محرمانه شماره ۱۳۶ مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ خود ، ضمن اینکه میرزا ملکم خان را بعنوان " یکی از دوستان " انگلیس اعلام می دارد ، می نویسد : " یکی از دوستان ملکم خان سفیر سابق ایران در لندن و سفیر فعلی این کشور در رم می باشد که پس از قضایای مختضانه معاملات لاتاری باشیخ (۴) ارتباط پیدا کرد و با او در حملات ضد ناصر الدین شاه فقیه ، و در جراند اروپا و اسلامی همکاری می نمود . با وجودی که یک نفر مسیحی بود ، تبلیغات ضد مذهبی علیه رژیم قاجار بعمل می آورد . " (۸۷)

و اینکه ملکم خان راه بصیرت اینکه فراماسیون بوده ، لذا بزودار معرفی شود ، نادرست است چون این اعتراض می تواند وارد آید ، که فراماسونری سازمانی بوده بین المللی که الزاما هر که وابسته بآن شد ، نمی توان خیانتکار و وابسته و نوکرامبریا لیسم حسابش آورد . و در این مورد استدلال می شود ، که بودند کسانی که بانیات بشردوستانه و ملی گرایانه باین سازمان بین المللی روی آوردند که شاید بتوانند در راه مقاصد خویش عملی انجام دهند ، حال تا چقدر این استدلال صحیح است یا نه ... ؟ ... و چند تا شی انگشت شمار توانستند از این سازمان بشفیع مقاصد خیرخواهانه خود عمل انجام دهند و یا نه ؟ و خلاصه این قبیل مسائل جای خود دارد و بحث این نوشته نیست و فقط می دانم ، استعمار و منافع استعماری انگلیس برای رسیدن بمقاصد ، منافع و حفظ آن ، از این قبیل

سازمان ها استفاده می کرد و بی جهت وابستگان سیاسی خود را در آن جمع نمی کرد. و آنچه خاطرها، از این سازمان، و شواهد نشان می دهد، در خدمت استعمار قرار داشتن، برای حفظ منافع آن، کوشا بودن، در سربلوه فراماسونها بوده و بس. اگر چه عده ای صادق هم قریب شعراهای دهن برکن را خورده باشند، و با وابستگی خود هیچ قصد خیانت و خود فروشی نداشته باشند. که البته اگر هم باشند بسیار نا دروانگشت شما را در روابط بقفا و ت نشستن در مورد آنها با بستنی با احتیاط، و سریع و شتابزده، در پی تیرش کامل آنها بر نیامد. اگر چه نباید هم، در محکوم کردن آنها شتاب کرد.

بهر حال آنچه را در مورد ملکم خان گفتنی است: ۱ - فراماسیون بودن ایشان و ۲ - با مراجعه بنوشته های او و آقای محیط طباطبائی که بر آن است او را تیرش سازد، بیشتر به شخصیت او پی برده می شود، که در جهت مقاصد انگلیس بوده و مخالفتش نیز با ناصرالدین شاه و روی آوردنش به مشروطیت نه بخاطر حب علی بلکه بخاطر بغض معاویه بوده.

حال با مراجعه به کتاب شهید مصطفی شمعیان ... و تکیسه به نوشته های آقای محیط طباطبائی و سپس نوشته های خودش معرفی او را انجام می دهیم.

" در سال ۱۲۸۸ که میرزا حسین خان از سفارت اسلامبول به تهران آمد و به وزارت عدلیه و خارجه سپهسالاری و مدارت رسید، میرزا ملکم خان را از اسلامبول به تهران اعزام کرد و او را سیاسی و اطلاحی، مستشار صدارت عظمی داد... در همان اوان میرزا حسین خان چون می خواست شاه را به اروپا برده تا ظاهر تمدن جدید و اختلافات اوضاع ایران را با ممالک متقدم بنگرد و در نتیجه خودش برای قبول تنظیمات و اطلاعات از بین داند حاضر شود. لذا میرزا ملکم را با لقب ناظم الملک بسعت وزیر مختاری لندن منصوب کرد و از پیش به اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در ممالک سر راه خود فراهم آورد.

سرانجام شاه به اروپا رفت و چون احتیاج فوق العاده بیول داشت قضیه اعطای امتیاز بانک و راه آهن به بارون زولیوس روتیر پیش آمد و میرزا حسین خان هم باین کار علاقه داشت. ضمناً روتیر به همراهان شاه هریک پیشگشی داد تا ترتیبات انجام این کار را فراهم آورند. و این قضیه اسباب عدم رضایت روس ها قرار گرفت و در غیاب شاه در تهران وساطتی برانگیخته شد که هنگام بازگشت از

سفر، شاه ناگزیر گشت میرزا حسین خان سپهسالار را عزل کند و خود بدون صدراعظم به پایتخت وارد شود. مخالفین ملکم این وساطت او را انجام کار امتیاز روتیر، یک ضرری می دانند که عالماً و عامداً و یا جاهلاً به مملکت ایران زده است. ولی حوادثی که متوالیاً در نتیجه بی اطلاعی و کم تجربگی رجال تهران پیش آمد، بدون آنکه سرموشتی خیرو برکت از ناحیه روتیر به کشور ایران عاید کند، کلیه مضرات اقتصادی و اجتماعی آن را دامنگیر ملک و ملت ساخت.

و هم اینک بانک شاهنشاهی که مدت امتیاز آن در ایمن ایام به پایان می رسد، یادگار این عمل نابخردانه ای است که مخالفین روتیر آن را بحساب خود پرستی و بدخواهی او گذاردند.

و ادامه آن قضا را ایامی که شاه در انگلستان بود، ملکم از او استعفاً اعطای امتیاز کارلانتاری را نموده و یک هزار لیره پیشکش داد و فرمان گرفت.

از قرار معلوم امین السلطان هم انتظار تقدیمی داشته و چون منظور او سر آورده نشد، وقتی بایران رسید فتوایی از علماء و فقهاء صادر بر " حرمت عمل لاتاری و قمار بودن " آن گرفته و شاه را با لطائف الحیل و ادار به لغو امتیاز لاتاری کرد.

تلگرافی که صادر بر لغو امتیاز بنام ملکم مخابره شد پیش از آنکه در دفتر سفارت ثبت شود، ملکم را وادار کرد که بدون تصور مراقب این خود سری، سند امتیاز را به چهل هزار لیره بیک شرکت انگلیس بفروشد و پس از ختم عمل، آنگاه در جواب تهران اظهار تأسف کند؛ چون که عمل معامله قبل از وصول تلگراف انجام پذیرفته بود.

فسخ آن ممکن نیست... و عاقبت نیز دولت ایران سالها پس از این حادثه ناگزیر از پرداخت خسارت به خریدار امتیاز لاتاری شد. (۸۸)

اگر نوشته های آقای محیط طباطبائی را " گلچین کنیم می شود: در سال... لذا ملکم خان... سمت وزیر مختاری لندن... تا مقدمات پذیرائی از شاه... سرانجام شاه... احتیاج فوق العاده بیول... امتیاز بانک و راه آهن به بارون زولیوس روتیر پیش آمد و میرزا حسین خان... ضمناً روتیر به همراهان شاه هر یک پیشگشی داد تا ترتیبات انجام این کار را فراهم آورد... مخالفین ملکم این وساطت (حتی کوچک!) او را... کار امتیاز روتیر، یک ضرری... که عالماً و عامداً و یا جاهلاً... بدون آنکه سرموشتی خیرو برکت از ناحیه روتیر به کشور ایران عاید کند کلیه مضرات اقتصادی و اجتماعی آن را بحساب خود پرستی و بدخواهی او

گد اردندو ... قضا ... شاه در انگلستان بود، ملکم ... کارلاتا ...
 ... ویک هزار لیبره پیشکش داد و فرمان گرفت (باین پیشکش و فرمان
 بپایدگریست) ... امین السلطان هم انتظار تقدیمی داشته ...
 منظور او آورده نشد، ... فتوای از علماء و فقها داور بر سر حرمت
 عمل لاتاری و قمار بودن ! جل الخالق ... تلگرافی داور برلین
 امتیاز بنام ملکم مخابره شد پیش از آنکه در دفتر سفارت وارد و ثبت
 شود، ملکم را وادار کرد که بدون تصورات قبایل این خود سری، سند
 امتیاز را به چهل هزار لیبره بیک شرکت انگلیسی بفروشد و پس از ختم
 این عمل، آنگاه در جواب تهران اظهار تأسف کند ... و عاقبت نیز
 دولت ایران سالها پس از این حادثه ناگزیر از پرداخت خسارت
 به خریدار امتیاز لاتاری شد.

در تعجب که چگونه با خواندن این (لاطافات) در تشریف ملکم
 از جانب آقای محیط طباطبائی مشکوک بودن خود ایشان را بیان
 ندارم.

چطور می توان قبول کرد، که مردی چون ملکم خان وزیر مختار
 در انگلیس بشود و به اروپا فرستاده شود تا مقدمات پذیرائی از شاه
 رادر ممالک سر راه خود فراهم آورد، ولی از قبل ترتیب حضرت وزیر
 مختار داده نشده باشد ! و باز تعجبی است که چطور رابط دلالی
 امتیاز رویت را بعهده بگیرد و میرزا حسین خان راضی و شاه نیز
 احتیاج پولی اش بر طرف شده و انگلیس عزیز ! هم راضی و بخاطر
 اینکه به منافع استعماری اش برسد، بنا بر پیش با هدیه و
 پیشکش، همراهان شاه را راضی نماید ... باز هم گفته شود و ما هم
 قبول کنیم و در مورد ملکم خان شک نکنیم که حوادثی که متوالیاً
 صورت گرفت حساب شده از طرف استعمار نبوده، که بنا بگفته خود آقای
 محیط طباطبائی " کلیه مضرات اقتصادی و اجتماعی آن را دامنگیر
 ملک و ملت ساخت " و پس با این همه ایشان بنویسند، " یادگاری
 این عمل نابخردانه ای است که مخالفین رویت آن را بحساب خود
 پرستی و بدخواهی او گذارند " و پرسیدنی است از ایشان که پس بحساب
 ایشان نگذاریم، بحساب چه کسی بگذاریم، چه کسی وساطت را بعهده
 داشت و دلال مظلمه شد.

آنها باور کردند است آنهم در آن روزگار، کمی بو ندهد، و
 وزیر مختار کشور انگلستان شود !؟ و از سالها قبل او را تساخته
 باشند ؟ و آیا این امتیاز لاتاری و دادن یک هزار لیبره پیشکشی
 به شاه و فرمان گرفتن را نیز سرری باید گرفت ؟ و او نیز تلگراف

مینی برلین امتیاز که بنام او می شود قبل از ثبت در دفتر سلطنت
 " بدون تصورات قبایل این خود سری " سندر اچهل هزار لیبره بیک شرکت
 انگلیسی بفروشد، و پیش از آن در جواب تهران اظهار تأسف کند ؟
 " مرده باشتیدن این مزخرفات و سرهم بند کردنی هادر قیر خنده اش
 می گیرد " و با این اسناد هزار بار گویا، از سوی خود آقای " مدافع "
 از سر سیردگی به استعمار، ملکم خان، باز هم آدمی شک کند، که
 شک نیست بلکه با قاطعیت می بایستی اظهار داشت که او وابسته بوده،
 بدون چون و چرا و آن کسانی را که در تشریف او بر می آیند، بایستی
 مورد شک قرار داد و کسانی را هم که با داشتن چنین اسنادی به لوث
 کردن مسائل می پردازند ... بایستی بودار دانست و پس
 حال می ضرر نخواهد بود که ملکم خان را با نوشته های خودش
 بیشتر بشناسیم.

" ... می خواهید بدون طول و تفصیل بنویسم که چه باید
 کرد ؟ جواب بنده از این قرار است : از خلق فرنگستان صد کرور
 پول بگیرد، از دول فرنگستان صد نفر معلم و کاسب و مهندس و
 صاحب منصب و اکونومیست و اومنیتراتور بخواهد، این صد نفر،
 صاحب منصب را در تحت ده نفر وزیر ایرانی مأمور نماید که وزارت -
 خانه ها و کل قشون اداره دولت را موافق علوم این عهد نظم بدهند.
 از ممالک فرنگستان بیست کمپانی بزرگ به ایران دعوت نماید و
 با آنها امتیاز بدهد ... به راهنمایی این اکونومیست ها و
 بتوسط این کمپانی ها، راه آهن ایران را از چندین جا شروع کنید.
 در هر یک از ممالک ایران بانکهای تجارتی و بانکهای ملکی و
 بانکهای زراعت بسازید ...

از برای خالصه جات بتوسط این " اومنیتراتور ها " یک اداره
 مخصوص ترتیب دهید ...
 از برای تمام ایران بدستاری این صاحب منصب های یک پلیس
 درستی ترتیب دهید ...

اصول کارها اینها هستند، کارهای کردنی اینها هستند ... و
 " باز همان کتاب " چه باید کرد ؟ باید سرمایه ایران را زیاد و تداول
 سرمایه را تسهیل کرد. سرمایه ایران را چطور می توان زیاد کرد ؟
 به ترتیب بانک ها.

یکی از اسباب آوردن سرمایه از خارج، بانک است ...
 و باز دول آسیایک قسمت ممتاز کره زمین را بواسطه عدم
 امنیت جانی و مالی غرق در یاری ذلت و تنگ بینی آدم ساخته اند.

دولت فرنگستان به علت همین عدم امنیت جانی و مالی ضبط و تصرف کل ممالک آسیا را حق آسمانی و وظیفه حتمی خود قرار داده اند. " ۵۰۰ و ۵۰۰... موافق مذهب علمی فرنگستان ، مملکت الهی عموم ممالک را شریک آبادی و خرابی همدیگر ساخته . موافق حساب فرنگستان ، اگر آسیا آباد آباد شود ، برای آبادی فرنگستان یک برصد خواهد افزود . به حکم این مذهب علمی ، ملل فرنگستان از مصیم قلب و با نهایت حرص ، طالب و مقوی آبادی کل ممالک دنیا هستند . ملل فرنگستان در ممالک خارجه هیچ کار و هیچ مقصدی ندارند ، مگر از دیاد آبادی و توسعه تجارت دنیا . عهدنامه جات و لشکر کشی و تسخیرات فرنگستان در آسیا اصلا و عموما مبنی بر این مقصود کلی است . دوستی و عداوت ملل فرنگستان کلا راجع باین طرح و احداث ، دولت فرنگستان در ضمن این اقدامات گاهی مجبوری شوند که بعضی از ممالک خارجه را تصرف کنند . مقصود ایشان از این تصرفات به هیچ وجه ممالک گیری نیست ، مقصود اصلی ایشان فقط منافع تجارتی است . باز ادامه آن ، ... " در فرنگستان البته دو گروه کمپانی است . حق یک کمپانی خارجه با حق یک رعیت خارجه هیچ فرق ندارد ، فواید حضور یک کمپانی خارجه از برای ایران ممکن است دو کرور باشد ، ولیکن منتها ضرر و زحمت یک کمپانی خارجه برای ما فقط همان قدر خواهد بود که امروز از حضور هر رعیت خارجه بر ما متحمل است ، اگر از یک کمپانی خارجه می ترسیم ، باید از یک رعیت خارجه هم بترسیم ... بدگمانی و احتراز ما از کمپانی های خارجه تا امروز دلیل بی علمی و سد آبادی ایران بوده . باید از روی اطمینان علم ، این سد را از میان برداشت . باید اولیای دولت علیه ساختن راه های آهن و عمل معادن و ترتیب بانکها و جمیع کارها و بناهای عمومی را بلا تردد بسند محول کمپانی ها نماید . کمپانی ها بدون امتیازات دولتی به ایسرا ن نخواهد آمد ، دولت ایران باید هر قدر که بتواند به کمپانی های خارجه امتیاز بدهد ... اولیای دولت علیه امتیاز را در حق کمپانی های خارجه یک مرحمت فوق العاده تصور می کنند ، حقیقت مطلب برعکس است ، ایران باید خیلی متشکرو خوشوقت باشد و کمپانی های خارجه به احتمال منافع بسیار مبهم ، سرمایه مادی و علمی خود را بیاورند و صرف آبادی ایران بنمایند . "

" ... ادامه امتیاز را باید به اشخاص معتبر داد یکی از بدبختی های ایران این شده که به اشخاص بی سربو با امتیاز دادیم ... ادامه ... جمیع وزرای دول بزرگ ، علی الخصوص وزرای انگلیس

این مطلب را البته صدبار برای ما تشریح کرده اند . می گویند ما به اقتضای ملاحظات پولتیک خیلی طالب هستیم که دولت ایران را مستقل و قوی نگاه داریم . اما چون خلق ما در ممالک ایران هیچ منفعت و دلیلتگی مادی ندارد ، ملاحظات پولیتیک هر قدر هم در نظر ما مهم باشد ، ما هرگز نمی توانیم از خلق خود جهت ایران یک دسار مدد بخواهیم . " (۸۹)

نوشته های ملکم خان آنچنان روشن و صریح بیان می دارد ، که آدمی را جای هیچگونه بحث و گفتگو و اینکه بآن بپردازد تا نقاط ناروشتی را روشن و جهت فکری او را بیان داد ، نمی ماند . ایشان ساده و بیست کننده نوشته را با قرض صد کرور پول شروع می کند ... و پاکیر کردن کمپانی های خارجی ، وابسته کردن کشورهای نیروهای خارجی که یلیس کشور نیز تحت نظر صاحب منعیان آن اداره شوند .

پرسیدنی است چه طناب و زنجیری سخت ترو سنگین تر نیای ملتی ، از آنچه ایشان تهیه دیده اند . و سپس این خود فروخته و دیگر کاسی چون اولمیت هائی را وحشی و تنگ بنی آدم دانسته ، و به دول فرنگستان وظیفه آسمانی می دهند که بواسطه همین " عدم امنیت جانی و مالی " ضبط و تصرف آسیا را ایشان فراموش کرده بودند که همین دولت های متعدد فرنگستان برای پاکیر شدن در امر غارت ملت های آسیا حتی نقش ... واسطه ای کثیف را بعهده گرفتند و برای شاهان عشرت طلب و ایران برباد ده " بجه " سوغات آوردند ، که رفع خستگی خاطر کند و بر سر لطف آیند و قرار داد امضاء نمایند و این ملت ها را چپاول کنند و خود باین اعمال ضد انسانی و ضد اخلاقی در تر مرکز کردن حرکت های اجتماعی آنها ، نقش اساسی و بار دارنده بعهده گیرند .

سیاست های استعماری غرب را ، در مذهب علمی فرنگستان بداند و بآن جنبه الهی بخشند ، برای اینکه در پیرتو این ترهات ، آب انبار خود برگینند ، مهم نیست چه بر سر ملتی آید . و با پرویی زائد الوصفی بیان می دارد که " بحکم این مذهب علمی ، ملل فرنگستان از مصیم قلب و با نهایت حرص ، طالب و مقوی آبادی کلی ممالک دنیا هستند . " و برای این آرزو که استعمار لغتی سراز پا نمی شناسد ، که در سطر بعهده آن گاهی مجبوری شوند که بعضی از ممالک خارجه را تصرف نمایند .

مقصود ایشان از این تصرفات به هیچ وجه ممالک گیری نیست . " مقصود اصلی ایشان فقط منافع تجارتی است " که خود این نوکران

بیان می دارد مقصود اربابان خودش را، که مقصود تجارت است و در ازای منافع لعننی بوده که ملت های آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین باین روز سیاه نشسته اند، بخاطر همین منافع تجارتی بوده که برای کشت قهوه و بنشکر و سودجویی از آن، استعمار را سانهای این سرزمین ها را بر سر مزارع بخاک و خون می کشد، تا شمره تجارتش را چند بار کند. معلم است که " جمیع وزرای دول بزرگ، علی الخصوص انگلیس این مطلب را مدبار برای (ایشان وابسته) تشریح کرده اند. که اگر آدم بر سر راهی باشید و در جهت خواسته های آنها خوب وظیفه انجام دهید بهمه چیز خواهید رسید. آیا این حضرات وزرای انگلیس که مدبار گفته اند... ملاحظات پولتیک شان برای چیست؟ جز نفوذ کردن، در تمام شئون مملکتی، جاگیر شدن و... پس از همه اینها تازه زمینه چپاول پیدا کردن ملتی را تخت و عریان نمودن چیز دیگریست؟!

آیا نباید قبول کنیم که ملکم خان هازبان استعمار بوده اند، که با سر آورده شدن آرزوهایشان از سوی انگلیس، امکان شلاق خوردن ملت های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و... را فراهم ساختند؟ فقط ساده لوحی چون (حداقل مفتی که برای محیط طباطبائی ها لازم است) مدافعین اینگون گسان باشند که ندانند حرف ها نوشته های ملکم خان در واقع آرزوهای استعمار بود، که ایشان زحمت گفتن آنرا بعهده گرفته بودند، برای برقراری راههای تجارتی مطمئن که برای حفظ این آرزوها هم بود، که استعمار پلیس خود را در آنجا ضروری می دانست، و خواستش را از لایلهای دهانهای گند آلودی، چون این واستگان سومی می زند، که " از برای تمام ایران بدستپاری این صاحب منصب های یک پلیس درستی ترتیب بدهید... " و چنانچه دانیم بر آورده شد " پلیس جنوب " که در جای خودش خواهد آمد برقرار شد.

شهید شجاعیان در کتاب برار جش " نگاهی بر واسطه شوروی و نهضت انقلابی جنگل " ضمن معرفی ملکم خان، با آوردن قسمتی از نامه " نیکلسن " شارژ دافرانگلیس بوزیر امور خارجه ایران، رسالت آسمانی انگلستان را بیان می دارد که با آوردن آن، اندیشه حاکم آن زمان و نقشی را که استعمار در سرداشت، و توسط کسانی چون ملکم خان پیاده می کرد، آشنا می شویم:

" ایران دوست های با قدرت دارد که ما بلند او را کمک و حمایت نمایند. و مردم متعولی هستند که شائقند وی را تشویق و ترغیب

کنند. که از نوایده علوم و صنایع جدید که در سایر ممالک چون باران و سیل می بارد، بهره یات سازند، معبدا (دولت ایران) از ایشان بسع اصفا نمی نمایند و از اقداماتی که مایه ازدیاد منافع دور برابری بلکه چهار برابری نمودن زراعت و محصول اراضی و باعست رواج کارخانجات و صنایع و سبب استقامت مملکت و قوت حکومت و شروتحول و خوشی مراتب و درجات آحاد و افراد اهالی مملکت است، روگردان می شوند".

که اگر این نوشته حضرت نیکلسن بوزیر امور خارجه را، با نوشته های ملکم خان مقایسه کنیم، می بینیم جنبه های تحمیق و منحرف کردن کمتری را دارد، تا آن سومی از باب کاتولیک تر. راجع به روزنامه قانون بود که با سنجاشیده شد. روزنامه قانون را ملکم خان در لندن درمی آورد و حملات او متوجه استبداد زمان بود.

و چنانچه گفتیم و پس با آوردن نقل قولهایی بیان داشتیم، او روش کردار دولتمندان زمان، بجهت آنکه امتیاز " لاتاری " را که در ازای دلالی قرارداد رویترا با و داده بودند و بجهت مخالفت امین الدوله و دیگر ماجراهای ذکر شده... درباره امتیاز که آنرا از او باز پس گرفتند، و خود موجب کدورت خاطر شد، و کار به در آوردن روزنامه " قانون " کشید.

حال با آوردن قسمتی از نظریه آقای محیط طباطبائی راجع به روزنامه " قانون ملکم خانی " خود خواننده با خواندن آن قلم پرفیض! حضرت محیط! هم صاحب " قانون " و هم بدست این صاحب، بی خواهد برد: " ملکم در نتیجه ترکیب غضب و طمع مرتکب چنین خطیاهی شد (منظور لاتاری است) که علاوه بر باختن مقام و منصب دولتی، حیثیت و اعتباری را که سالها در ایران و اروپا اندوخته بود از دست داده، و برای جبران این شکست رومی دست به انتشار روزنامه قانون زد که در حقیقت آن را وسیله دفاع از حیثیت خویش و حمله بدشمن خود میرزا علی امیرخان قرارداد. "

و حال به پردایزم به روزنامه خیل المثنی که در کلکته انتشار می یافت و نویسنده آنرا سید جلال الدین کاشانی (مویداالاسلام) بعهده داشت:

" این نامه هفتگی از همه روزنامه های آن زمان بزرگتر و نام تر می بود و در هندوستان چاپ شد و آزادی سخن را ندن می داشت... و نویسنده آن سید جلال الدین کاشانی (مویداالاسلام) بشیکی شناخته

می بود. ولی راستی را از سودجویان بوده و به هر کجا که سودی برای خود امید داشته گوش به نیکی توده و کشور را فرا می کشید. در روزنامه اش چاپلوسی های فراوان می یابیم. هر کس که سرکاری آمد، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردید بشیوه ناعران، ستایش از او می کرد. هنگامی که نوز (وزیر گمرکات) گردید. او می نویسد: "جناب موسیو نوز املا از نجبای بلژیک و شخصا فرد درستکار و با کفایت و مدت یکسال است از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات و ممالک محروسه ایران می باشد. مستقلا بعهده وزارت کل گمرکات ایران میاه می و مفتخر گشت" این نمونه ستایشگری ها و گزافه نویسی های اوست. یک فرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالا می برد. از محمدعلی میرزا ولیعهد و ارفع الدوله و عین الدوله و دیگران ستایش های گزافه آمیز بسیار می کرده و چنانچه که گفتیم چون عین الدوله وزیر اعظم گردید این خود را آن فروخت و از آن زمان حبل المتین راجز عین الدوله نامه نتوان خواند. و مارتار زشت او را با گوشه های شادروان طباطبائی و بهبهانی خواهیم نوشت. در ایران روزنامه ها چه پیش از مشروطه و چه پس از آن راهی برای خود نمی داشت. و این است همیشه و ارونه نویسی های می کردند. حبل المتین به این آک (عیب) هم گرفتار بود. و شما می بینید در این شماره از دادگستری مظفرالدین شاه، با از گوش های و بیدادهای محمدعلی میرزا ستایش ها بسیار نوشته و در شماره دیگر به ناله و فریاد از گرفتاری های مردم ایران وستمگری حکمرانان و ویسیرانی و ناپامانی کشور پر برداخته است. راستی آنست که آنان می خواستند که گوش در راه ایران بنمایند. ولی در این میان خود هم نان خوردند و هم پول اندوختند. این شیوه، انبوه گذشتگان می بود... جز از امین السلطان که زبان به حبل المتین زده بود. از دیگران هر کسی وزیر شده، چه پیش از مشروطه و چه در زمان خود کامی و چه در زمان الضماتوم روس ها و بسته بودن دارالشوری، این روزنامه او را ستوده و چاپلوسی ها گفته. این بود چگونگی روزنامه ها در آن زمان. نیک بود را با هم می داشته اند و اگر روی هم رفته را بگیریم سودمند بوده اند و می توان یکی از انگیزه های تکان توده را همین شمرد. زیرا گذشته از آن که برخی از آنها نیک بوده و راهشائی های سودمند می کرده، بعدها نیز این سود را می داشته اند که از کشورهای اروپا و از پیشرفت و نیرومندی آنها و از دانش ها و اختراعات و مانند اینها سخن می رانده اند و مردم را آگاه می گردانیده اند. و همین ها مایه

تکان و بیداری شده دارند این روزنامه (حبل المتین) نمونه روشنی است از کسانی که نان خوردن را با گوش در راه توده در هم می آمیزند. یا بهتر بگوئیم گوش در راه توده را دست آورسان خوردن گیرند. و چون این گونه گنان در ایران بسیارند، ما برای نشان دادن زشتی کار ایشان این یکی را دنبال می کنیم. گذشته از آن می خواهیم همه بدی ها و نیکی ها را در زمینه جنبش مشروطه خواهی تا آنجا که می توانیم باز نماییم. این روزنامه ها که بیاس پولهای عین الدوله آن دشمن های پست نهادن را با گوشندگان می نمود چون روتر (خبرگزاری روتر) آگاهی از افتادن عین الدوله داده، خودداری نتوانسته و چنین نوشته: "آنچه را که مخبر روتر و اخبارات خارجه درباره خلع شاهزاده عین الدوله اتاسک و مدراعظم نوشته، مقرون به صواب نیست. شاهزاده را از مصادرات خلع نکردند. چنانکه موثقا اطلاع داریم از جندی باین طرف مکرر شاهزاده استعفا از صدارت داده قبول نمی شد. این دفعه چون علما و املاح خواهان عم مخالف بودند استعفا ی ایشان را دولت قبول کرد. نه اینکه ایشان را خلع کردند از آنسوی چون دیدگار از آنجا گذشته، از این زمان آغاز کرده که دلبستگی به مشروطه از خود نشان دهد. و بلکه باین اندازه پس نکرده بر اهتدائی پرداخته و بیایی گفتارها نوشته که چنین کنید و چنان کنید و در این میان خواسته پرده پوشی های به زشتکاری خود کند. و چنین وانموده که "آگهی نگاران" دروغ می نوشتند بیشترانه تر از همه آن است که دیروز آن همه هواداری از دولت می نموده و جنبش دو سید و دیگران را بد انسان می شمرید، این زمان به یکباره و ارونه کاری نموده و گفتارهای شویند که همه گناه ها بگردن دولت بوده و دولتیان نمی گذارند ایران پیش رود. تا آنجا که می نویسد: "اگر گفته شود تصور از ملت باشد، به حضرت عباس دروغ است، همه از عدم علم و بی تجربگی و خود غرضی رجال بوده است." (۹۰)

بهر حال این بود معرفی روزنامه حبل المتین آقای سید جلال الدین کاشانی معروف به موبدا السلام. با الهام از نوشته های شهید کسروی که بخوبی نشان می دهد، این روزنامه ها از خواسته های اساسی مردم حرکت نمی کردند و دانستیم انگیزه نویسندگانشان چه بوده است. ولی همانطور که کسروی نیز بیان می دارد خود بخوبی در تکان دادن مردم موثر می افتاده. وقتی که همین روزنامه از قانون آزادی، پیشرفت های اروپا، و رشد صنعت و امثال اینها صحبت می کرده و مردم را با خواندن آنها وجود همه این چیزهای ذکر شده را در مملکت

حالی می دیدند، لذا در زمینه ذهنی بوجود آوردن دخالت داشته و موثر واقع می شده است.

اگر در آن دوران روزنامه‌های مردمی، که از خواسته‌های مردم حرکت می کردند وجود می داشت مسائل اساسی را در جهت بخشیدن و بیان خواسته مردم نقش اساسی بعهده می گرفت، می توانست به نبرد جنبش سرعت بخشد و در آن اهداف انقلاب را برای مردم بازگو نماید... و شاید عاملی می شد، برای جلوگیری از ضربه پذیری انقلاب بدست خدا انقلاب که بعداً نتوانست بر سر کار آید و دستاوردهای مردم را به هیچ و بیچ شناسد و بر سر مشروطیت آن آید که می دانیم و آن در آن آینده می بردازم.

۶- سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال اسدآبادی سید متولد ۱۸۳۸ است. در کتاب "سید جمال الدین و اندیشه‌های او" تألیف مرتضی مدرس چهاردهی در قسمت "معرفی کتاب" پاسخی اسلامی به امپریالیزم "نوشته رضوی خسروی، طبق مدارک معتبری که البته عنوان می شود، نه اینکه آن مدارک را نشان دهد، او را ایرانی و زائیده اسدآباد همدان می داند. در ضمن می نویسد که محمد عبده و جرجی زیدان و عده دیگری از آشنایان او حسب گفتار خودش سید جمال الدین را افغانی دانسته‌اند و... طرز گفتار و تفکر او را در تجدید "اساساً" به طرز تفکر شیعی که به باب اجتهاد را مسدود نمی داند شباهت زیاد دارد و همچنین اختلاف در مولد و ملیت را می توان قسمتی تقیه تعبیر کرد" گوید که بعضی از عقاید او را در محیط‌های سنی مذهب به بیدینی تعبیر کرده... و آثار تعلیمات و افکار صوفیه در گفتار و رفتار سید می بیند. در ضمن بحث‌های مذهبی که نتیجه ظهور باب و بابی‌ها بود در پرورش افکار دوره طفولیت و جوانی سید جمال الدین رایی تأثیر نمی داند، مرگ او را نیز بعلمت سلطان زنج در ۱۸۹۷ در اسلامبول می داند". (۹۱)

بهر حال از اینکه سید جمال الدین اسدآبادی یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های این دوران است، شکی نیست و اینکه با مسافرت‌هایش توانسته نقشی در حرکت آوردن مردم داشته باشد و بسیار کسان چه نیک اندیش و چه بداندیش از او به گونه‌های مختلف یاد آورند، آنهم برکنی پوشیده نیست. آنچه را با دآورش ضروریست، اصلاح طلبی اوست که می خواست وسیع بر آن داشت که "پان اسلامیم" را بنا نهادن اندیشه، او را سران می داشت که دادم از عثمانی سلطان به پیش آن سلطان و از این قدرتمندار بیش آن قدرتمندار روی آورد

و حاصل کار را اینگونه میدانست، رضوی خسروی مینویسد: "سید جمال الدین در نقشه‌هایی که ویلگریست انگلیسی عرب دوست ((چه دستانی که شرق همیشه داشته!)). " برای حل مسأله مصر و شورش مهدی سودانی تهیه کرده بود شرکت کرد، نتیجه این شد که سید با سلطان عبدالحمید دوم تماس باید. در نامه‌ای که سید بفرماندهای عثمانی نوشته خود را به ابومسلم خراسانی تشبیه کرده است. در سال ۱۸۸۶ سید جمال الدین وارد بوشهر شد در افغان با ظل السلطان و در تهران با ناصرالدین شاه ملاقات کرد که در ۱۸۸۷ عازم مسکو شده در روسیه مقامات روسی را جنگ علیه انگلیسی‌ها تحریک می نمود.

و موقع سفر سوم شاه به اروپا با همراهان او ملاقات کرد. و در مونیخ شاه احتمالاً بمنظور جلب رفایت روس‌ها سید را به ایران دعوت کرد ولی دولت ایران با توجهی ننمود. سید جمال الدین بنا کردن ایرانی خود لزوم تغییر حکومت و مقاومت در برابر انگلیس‌ها را توصیه می کرد و چون حکومت ایران امتیازات قراوانی به انگلیسی‌ها داده بود، گفته‌های او موثر شد. و... ادامه... شمره این تعلیمات هنگام اعتراض عمومی در سال ۱۸۹۱ که باعث لغو امتیاز تنباکو شد مشهور گردید. در لندن سید با ملک خان آزاد بدخواه همدانستان شد و در همین وقت بود که سلطان او را به اسلامبول دعوت کرد... ادامه... ملاقات میرزا کرمانی با سید اسلامبول که متعاقب آن بقتل شاه اقدام کرد، سید را محرک معرفی کرد. " ملاحظه شد که چگونه از این طرف و آن طرف می دوید و در پی آن بود، از هر کس یاری جوید، تا ملل اسلامی را در زیر لوای اسلام وحدت بخشد.

این دویدن‌ها و باین و آن روی آوردن‌ها بیان کننده عدم شناخت اوست از مسائل سیاسی و این که چطور می توانست از این حاکم که خود مقتضای این علل شدند و فقر حاکم ناشی از وجود آنها است یاری طلبید، و اقدامات اصلاح طلبانه خود را گسترش دهد و جامعه عمل بخشد. با روی آوردن به حاکمانی هم که هر یک قمد ریختن خون دیگری را در سر داشتند و مللی را با هم در یک سو جهت دهد، که طیف‌های گوناگونش به‌زار گونه مشخص بود. دیگر اینکه بخصوص آن دوران، ترقی و تعالی را در جهت کشورهای مترقی قدم گذاشتن می دانستند، و آن کشورها را نیز اروپا، که هیچ رنگی از اسلام نبرده بود که اسلام وحدت زیر لوای اسلام را طالب شوند.

قدرتمندانی که با آنها مراجعه می کرد، مکرر این که خود عامل استبداد و نفوذ استعمار می بودند، و لذا کسب حمایت

از آنها چه سودی می داشت برای از بین بردن مبارزاتی زیرلایه ای اسلام ، که در آن آزادی و دفع استعمار را نویدبخشد . مگر او نمی دانست و شناخت نداشت از عبدالحمید سلطان عثمانی ، وظل السلطان و ... این قبیل کسان ، که در واقع خداوندی ترین کسان میباشند . مگر نمی دانست که مقامات روسی خود در پی چپاول ملتند و بخاطر حفظ منافع خویش ، دیکتاتور را پشتیبان ، که بسوی آنها می شتافت ، که بر علیه انگلیس تحریک شود ، و مشروطه ای که او نیز برایش تلاش می کرد ، توسط همین مقامات روسی به حمله گرفته نمی شد ؟ و انگلیسی ها بخاطر نفوذ رقیب ، که دائم در حال افزایش بود ، خود به مشروطه کمک نمی رساند ؟ و در کلکته و لندن امکان انتشار روزنامه ضد دیکتاتوری نمی داد ؟ و مگر این فقط انگلیس بود که امتیازی گرفت که مقامات روسی را بر علیه آنها تحریک کند ؟ و آیا روسیه از امتیازگیری مُرایوب ؟ در آخر مگر شاه اختیار باقی به سید داشت برای نزدیکی با روسیه ؟ در زمانی که با دادن امتیاز و نفوذین مملکت ، خود سبتر از هر کس می توانست رابطه برقرار سازد . این گونه نوشته ها و جرقه های سید جمال الدین در واقع زندگی سیاسی او را کنگ و ناروشن ساخته بدون اینکه درمدد ما بشیم در موردش بقضاوت بنشینیم . با توجه به اینکه در جاهایی از جمله تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس از او بعنوان فراماسیون یاد شده .

۷ - میرزا رضا کرمانی

میرزا رضا کرمانی ، بحق رجحانی بس عظیم نسبت به تمام کسان دوران خویش دارد ، و با کبازی او همین قدر که خطر نمود ، و با ضرورت ناصرالدین شاه ، توانست به عبارات مردم سرعت و شدت بخشد . میرزا رضا کرمانی را باید حاصل جریانات اجتماعی زمان خویش دانست ، و اگر وی به ترور سیاسی می آورد ، بر آن نتوان خرده گرفت . چون چنین حرکت فکری در آن دوران پذیرفتنی بوده و در واقع در ایران از زمان جنبش باب شکل می گیرد و با عمل او در به نتیجه رسیدن تیرش ، در واقع اولین کسی است که بعد از ضرورت فوق " بابی ها " به ناصرالدین شاه ، توانست خود فروخته ایران را به دهنی را محو سازد ، و با آن دفاع شجاعانه که در گذشته نیز ذکرش رفت ، از حقانیت کار خودش برای رهایی مردم ، دفاع آنچنانی کند . شهید شمعیان در باره او می نویسد :

" بهر حال این مرد یعنی میرزا رضا کرمانی با همه رجحانی که نسبت به عناصری چون جناب ملک خان ، و یا حضرت سید جمال الدین

اسدآبادی داشت ، معذباً نتوانست به همان نسبت موثر واقع گردد . شهادت دلخراش و فاجعه آمیزش امکان تجربه اندوزی ریشه ای ، و در نتیجه خدمتگراری دقیقی را که می شد از وی انتظار داشت ، از وی سلب کرد " . آنچه زندگی سیاسی او نشان می دهد دارای نقاط قوت - بخش ترویجی تزلزلی است که نسبت به ملک خان رسید جمال داشته ، چون ملک خان واسطه و دلال شد و برای لاتاری کردن کشید ، و سید جمال الدین به پیش دولت مندان و حاکمان زمان روی آورد ، تا با آنها راه چاره کند ، بلکه او بی نیاز از این ، این دروآن در زدن و دلالی گری بود . بهر حال او انسانی بوده آزاده که برای برپایی انسانیت و رهایی وطنش از چنگال استبدادیان و استعمارگران تلاش پیگیر داشت و قاطعانه در راه خویش ره طی کرد و در این راه نیز شهید شد .

۸ - روحانیت و نقش آن در مشروطیت .

روحانیت شبکه گسترده و وسیعی است که پیوسته با مردم رابطه نزدیک داشته و بخاطر شغلی که در اجتماع برای خود بدست آورده و اعتقاداتی که توده مردم به مذهب و دین اسلام و بخصوص در ایران به اولاد علی هست ، این شبکه و نیروی گسترده ، توانسته است همواره از تمام رورتنه های مذهبی استفاده کرده و پیوند خود را با مردم حفظ نماید ، چا مع به خاطر معتقدات مذهبی در تمام مسائل زندگیش این نیرو را دخالت می داده . در ازدواج ، طلاق ، اسم گذاری بچهای که خانواده ای پیدامی کرد ، عروسی ، عزا و شادی ، و در واقع زندگی این نیرو نیز از طرف کل جامعه تأمین می شود . گفته شد این نیرو با کل جامعه و در تمام مسائل با جامعه در تماس بود . گویند " روحانیت دولت دوم است " که علاوه بر اینکه گزاره نیست نسبت بدولت نیز رابطه اش با مردم عمیق تر و در عین حال یک رابطه عاطفی نیز با مردم داشته و هنوز هم دارد .

استعمار که برای حفظ منافع خویش از هر نیروی حاضر با استفاده است ، و در دوران که امکان نفوذ داشت ، پیوسته سعی بر آن داشت ، که نیروی را بخدمت خویش درآورد که ، از بُرد و نفوذی اجتماعی بر خوردار باشد ، و بهتر بتواند پایه های خویش را مستحکم کند ، و در واقع بهترین نیروی راهم که می توانست ، برای مقاصد خود تدارک ببیند ، این " قدرت " بود که بخاطر نفوذ معنویش ، هم در مردم جا داشت ، و هم در دربار و دولت . در ضمن این شبکه گسترده روحانیت در صورتی که بسوی مردم رومی کرد ، و از خواسته های مردم حرکت

می کرد، می توانست نقشی تعیین کننده بخودگیرد. چنانچه در "جنبش تنباکو"، می بینیم، اثر بخشی اش را، که با مخالفتش چنان جامعه را بحرکت درآورد، و نفوذ گسترده اش را که حتی دربار نیز از کشیدن تنباکو خودداری کرد، در نتیجه: دربار و دولت و حش زده بازپس زد، و خواست استعما رنیز عملی نشد. حال استعمار که هوشیارانه سعی بر آن دارد، که منافعتش حفظ شود، و برایش مهم نیست دولت چه کسی، و چه کسانی باشند. لذا به این نیرو و نفوذش روی آورد، و تشری عظیم از آنها را بسوی خود خواند. این نیروی عظیم و فشرده یا نفوذ، شبکه گسترده ای بنام استعمار را بوجود آوردند و در جاهای حساس، قریه های مهلکی به پیکر جامعه وارد ساختند.

این مسئله بیان کننده آن نیست که این نیرو از چهره هایی چون مدرس خالی باشد، مرکز چنانچه در تمام "جنبش" های ملی-مردمی ما شاهد چهره هایی این چنینی هستیم، که در بیشتر ساندن مبارزات مردم نقشی بس اساسی و تعیین کننده داشته اند، و حتی توانسته اند در بعضی مواقع قسمت اعظمی از این نیرو سهم فشرده و بانفوذ را، بجهت خواسته های مردم در مبارزات سیاسی شرکت دهند و برفع مردم استفاده ببرند.

روحانیت در مجموع تا قبل از حوادث مشروطه، در اختیار دربار و دولت بود، و می توانست از نفوذ خود در بین مردم برفع دولت و دربار استفاده برد. سروصدای مشروطه و آزادی خواهی، که کم کم جامعه گیر شد، بالطبع روی این نیروی اجتماعی نیز اثر گذاشت و با تأثیر پذیری از "ضرورت اجتماعی" آن دوران، بحرکه مشروطه - خواهان ولی نه یک دست روی آوردند. تا جایی که بعضی از آنها چون "بهبهانی و طباطبائی" و یا سید جمال الدین اندامی توانمند نقشی اساسی داشته باشند، اینها نه آنکه انقلابی باشند و انقلابی عمل کنند، بلکه اصلاح طلب بودند، و توانسته خواسته های اصلاح - طلبانه خود را، بانفوذی که در مردم داشتند، در سطح جامعه گسترش بخشند، و عاقبت نیز جامعه با همت این اصلاح طلبان و عوامل دیگری که در گذشته بیان شد، همواره با هم عمل کرد، و مظفر الدین شاه دستخط مشروطه را ب مردم داد. حال برای توضیح بیشتر با مراجعه به "ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران" فریدون آدمیت نقش این نیرو را بیان می داریم.

"روحانیون دو جبهه متمایز و مخالف داشتند:

سنت پرستان و مشروطه خواهان. تکلیف گروه اول روشن بود. ملایان مشروطه طلب تحت تأثیر جریان روشنفکری به مشروطیت گرا شدند.

حقیقت بسیار مهمی که بدان توجه نگردیده، اینکه چون در ایران جنبشی از نوع جنبش های رفورم دینی (نظیر آنچه در جامعه اهل تسنن در عصرودراجا معه مسلمانیان هند تحقق یافت) دستگاه روحانی تا بعد از شکل حرکت مشروطه خواهی، فلسفه سیاسی موقتی جدیدی نداشت، و آثار سیاسی معتبری با رنیا آورد.

و آنچه موجود آورد در نظام مطلقیت بود، گرچه آنرا معرف تفکریات علمای نابید شمرد، البته چنانکه گذشت و باز هم خواهد آمد. گروه علمای در طبایع همگانی و در حرکت مشروطه خواهی مشارکت کردند - ولی بایه تعقل سیاسی شان بسیار ضعیف بود، حتی گاه بیگانه از روشنفکری. اما در طبقه ملایان عنصر آزاداندیش و روشن بین وجود داشت، خواه در میان مجتهدان و خواه واعظان و خطیبان. اینسان کسان گرچه مبتکر فکر مشروطیت نبودند، از حرکت ملی پشتیبانی کردند و با آن همراه شدند. پشتیبانی و همراهی آنان بسیار ارزنده و مؤثر بود.

در این مرحله بود که مجتهدان ما توسل به اصل اجتهاد و با تأویلات اصولی به توجیه شرعی سیاست مشروطه کی برآمدند. و در این زمینه آثار سیاسی تازه ای پروراندند که در حوزه تفکر اجتماعی روحانی اهمیت دارند، گرچه از نظر سیاسی پرمایه نباشند. دستگاه روحانی هنوز هم در تعقل اجتماعی عقب مانده است. " (۹۲)

در اینجا بایستی خاطرنشان ساخت که: علت اینکه علما، از ملایان از نظر دید سیاسی عقب مانده تر بودند، ناشی از آن بود که خطیبان و واعظان و مجتهدان بیشتر با مردم عادی سروکار دارند تا علما و خود این تماس بیشتر و نزدیکتر، سبب می شود که بدردهای آنها پی برده و این پی بردگی بدردها، رشد سیاسی را حاصل می شود. آدمیت ضمن تقسیم بندی علما به دارا بودن دو نظریه، گوید که عده ای از علما تحریک دینی را نمی پسندند و گروه دیگری می پسندیدند. در رابطه با اخراج موسیو نوز "می نویسد: ماه محرم آمد. بیگار علیه نوز در آشوب طلاب مدرسه ظاهر گشت. " رهبرانی " آن سید بهبهانی بود " از هواخواهان باطنی و اتایک و از دشمنان علمی وزیراعظم فعلی " عین الدوله ". شب تا صبح سید بر سر منبر شده،

نوز را " حرمزاده " و " ملعون " خواند طلب باوی هم آواز گشتند. اما چند پیشتوای روحانی که با هیجان دینی موافق نبودند، حاضر به پشتیبانی طلاب نشدند. در این هنگامه شاه دستخطی به بهیسانی فرستاد در دلجوشی آزوی، علاوه از عین الدوله پولی رسید برای تقسیم میان طلاب، دوتن از واعظان شهر هم که علیه نوز " کافر " داد سخن داده بودند به تنوایی رسیدند و یکی از آنان صاحب درنگهای هم شد فقط طلاب که از همه مستحق تر بودند طرفی نیستند. اما نوز در برابر تمام کوششی که از جانب نزدیکان سید عبدالله در بیاچ گرفتن از او شد، سخت ایستاد، آنان را حواله وزیر اعظم داد و ادامه می دهد.

" هار دینک می نویسد: از آنجا که میان " عوام الناس " تابع گشته بود که هیجان علیه نوز را سفارت انگلیس پشتیبانی می کرد و سفارت روس نیز این اتهام را تقویت می نمود... " (۹۲) با مراجعه به کتاب آقای آدمیت و باتکیه بنوشته هار دینک، این روشن می شود، که روحانیت یک دست نبوده، و اینکه انگلیس در این قبیل مسائل دست داشته، می تواند محتمل داشته باشد، دیگر اینکه، با پخش پول، عده ای از طلاب را بسمت خود می کشیدند، و پول آنها را سربره می کرد. لذا با شناخت کامل سیاسی بحینش روی نیآورد

بسیار کسانی از قشر طلاب و روحانیت بی چیز اجتماع را، در اثر نداشتن پول و منال بمردم نزدیکتر دانسته، و بی چیزی آنها را انگیزه می دانند که این نیرو می توانند به انقلاب روی آورند.

با قاطعیت تمام بایستی گفته شود، آن نیروی به انقلاب روی می آورد که شناخت اساسی نسبت به انقلاب و اهداف آن داشته باشد. لذا بی چیزی و ژنده پوشی بهیچ روی زمینه فکری بوجود نمی آورد که به انقلاب روی آورده شود.

و باشد در مواقعی که این بی چیزی و ژنده پوشی کسانی، همراه با عدم شناخت سیاسی و ناآگاهی به نیروی مخرب و ضد انقلاب بدل شود، و با گرفتن پول و تأمین شدن، نقش مخرب بعهده گیرد، و با انقلاب و در نتیجه بمردم پشت کند. و ضد انقلاب از این نیرو برای ارتش ضد انقلاب خویش باری جوید و مورد استفاده قرار دهد، صرف داشتن و یا نداشتن چیزی راحل نمی کند، این شناخت و آگاهی است که جهت گیری بوجود می آورد و در جهتی انقلابی، نیرویی، خلافت بوجود می آورد.

این مسئله حتی در مورد زحمتکشانی هم که علی رغم آنکه نمره دسترنج آنها توسط سرمایه داران چپاول می شود ولی بعلت عدم شناخت و آگاهی طبقاتی، در اینجا و آنجا در خدمت ضد انقلاب قرار می گیرند، صادق است. این شناخت سیاسی و آگاهی است که موجب تشکل نیروهای مختلف اجتماعی می شود، که در مبارزات ملی مردمی شرکت جویند، و در زمره نیروهای انقلابی جامعه محاسب آیند.

داشتن یا نداشتن هیچ مسئله ای راحل نمی کند؛ لذا همانطور که در قبل هم ذکر آن رفت و بارها بیان شد، حتی نتوان گفت فردی و یا جمعی به صرف این که رنجبر و زحمتکش باشند، در تولید شرکت کند، حمایتش را بحساب طبقه کارگر گذاشت. طبقه دقیقاً مقوله ایست اجتماعی و نه اقتصادی و لذا چیز داشتن و نداشتن یا جز صنف کارگر بودن مسئله ای را الزاماً حل نمی کند، بلکه فرد و یا گروه اجتماعی، مادامی شکل طبقاتی خاصی بخود می گیرد، که از نظر فرهنگی-اقتصادی در رابطه اجتماعی و مواضع سیاسیش مجموعه ای را بوجود آورد، که منافع و جهت گیری طبقه ای را بیان دارد.

یادآوری این مسئله نیز ضروریست که اگر در دورانی " جنبش " هائی " ملی مردمی یا پوشش شیعه در تاریخ مبارزات اجتماعی ایران پس از اسلام صورت گرفته، بهیچ روی روحانیتی وجود نداشته که لاجرم مشرقی بودن و در جنبش شرکت کردنش، مورد بحث قرار گیرد. بلکه این جامعه بوده، که بنا بر روش سنت مبارزاتی غالب، از دیرباز در این سرزمین وجود داشته و شرح آن رفتن با روی آوردن دست یافتن باین حربه بزرگ علیه دشمن بکار می گرفته، و لذا احساب این حرکت های دوران ساز را که از دینامیس و پیوایش اسلام شیعه استفاده می کردند از شبکه روحانیت و مخصوصاً قشر مرجع و ضربه زنش نباید جدا ساخت.

شهید شاعیان در این باره می نویسد: "... قضیه روحانیت و آن آخوند بی نوای شیش گرفته کنج بلوچستان نمره همین ترتیب است. این موجود مفلوک و بدبخت هم بخاطر قرار گرفتن از شبکه سازمانی منحل که نه خود، بلکه دشمنان ملت برایش شکل داده اند، بهیچ و بهره خیانت به خلق مبدل شده است. زیرا او هم بهم خویش فرهنگی را بنام مذهب و بنام اسلام تبلیغ می کند که در بسیاری موارد به اسلام محمد، بلکه اسلام استعمار، بلکه اسلام انگلیس و بلکه اسلام ارتجاع است. آموزش منحل که باین بینوایان می دهند، آنها را به معلمین ضد انقلاب و خدمتگزاران استعمار ارتجاع

مبدل می کند . و باز برای محنت گفتار خود ، که روحانیت تا قیل از مشروطه دور از آزادیخواهی و مبارزه برای آن برمی برد ، و این روشنفکران بودند که با برخورداری از شرائط اجتماعی و تأثیرگیری از انقلابات اروپا و ... مشروطه و آزادیخواهی را بمیان مردم بردند ، و روحانیت مترقی نیز از این فیض برخوردار شد . چنانچه سید محمد طباطبائی برآستی معترف است که :

" ما مشروطیت را که خودمان ندیده بودیم ، ولی آنچه شنیده بودیم ، و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده با گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است ، ما هم شوق و عشقی حاصل نموده تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم " . (۹۴)

بهر حال ، فکر آزادی و دموکراسی و ایجاد حکومت مشروطه بنا بیک ضرورت اجتماعی ، در ذهن جامعه جا گرفت ، عواملی نیز که در مجموع عمل کردند و حاصل تجمع این کمیت ، کیفیتی شد بنام " پدیده انقلابی مشروطیت " قشر ملایان مترقی نیز در رابطه با جامعه و با برخورداری از آن بسوی خواست مردم رهگشودند ، و با این الهام گیری از خواست مردم توانستند با خود این خواست را ب دیگر نقاط جامعه برند ، و از نفوذ خود در گسترده گی آن در سطح جامعه بمنفع جامعه سود جویند ، و در این رابطه دیالکتیکی نقشی بعهده گیرند . همین جا ذکر مطلبی لازم است اگر که در قبل اشاره ای شد ، آن روحانی و ملائی هم در جامعه اعتبار و محبوبیتی کسب می کرد ، که از خواست مردم حرکت کند بمنفع مشروطه عمل کند ، و آنهایی را که چنین نکردند ، و بنا بعنافعشان بدشمال درباریان ... بودند ... هر قدر هم از مقام بالائی در عالم روحانی برخوردار بودند ، موردی مبری مردم قرار گرفتند و مردم بآنها پشت کردند و بی مبری نمودند .

و در تاریخ مبارزات ملت چنین تجربیاتی زیاد شد ، و آن ملا و روحانی مورد احترام مردم بوده ، که از دست آوردهای مبارزاتی ملی - مردمی جامعه دفاع کند ، و در آن جهت کام بردارد . آدمیت معتقد است که " از پایان " عصر سبسالار " ۱۲۹۷ که بعنوان دوره جدید تاریخ معروف ترقی خواهی و حکومت قانون بود تا اعلام مشروطیت (۱۳۲۴) که آغاز حکومت ملی بوده ربع قرن گذشت " . (۹۵) در حالیکه پرتوهای تاریخی را که در جامعه در خود گذراند ، و تأثیر پذیری و زوئیم اثرگذاری عوامل مختلف اجتماعی داخلی و خارجی " پدیده مشروطیت " را حاصل شد ، نایستی از (۱۲۹۷) پایان عصر سبسالار دانست ، بلکه شروع این دوره جدید تاریخی این جامعه را ، از چند

سال پس از جلوس فتحعلشاه به تخت سلطنت دانست . که استعمار ریشه دوانیده و پایگاه سفت می کند ، جنگهای طولانی ایران و روسیه شروع می شود و معاهدات ننگین ناشی از آن شکست ها بسته می شود ، و انقلاباتی در اروپا صورت می گیرد ، جنگهای ناپلئون تمام و در نتیجه ایران را نیز متوجه خود می سازد . اینها همه عواملی است حرارت بخش ، سرسراه با دیگر عواملی ، اگر که عوامل تازه خود ناشی از این عوامل ذکر شده یا شند ولی بر رویهم تجمع می کنند و پیوسته در مسیر حرکتی خود به تشکده جامعه ، حرارت و گرمای بیشتری می بخشند ، که شاه از ترس کژ گرفتن و لذا از شدت حرارت کاستن ، مشروطه را با صدور فرمان در روز ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ اعلام می کند و در واقع دوره اول بیابان می رسد و دوره دوم که دوره انقلاب است متولد می شود . این دوره مردانی فداکار و مردمی و با شلیک گلوله زندگی اعلام می کنند . در این دوره چهره بس مردمی و کار سازی چون " ستار " نمایان است و انقلاب بیاری بازوی توانمندش بهر روی می آورد . جنبش مشروطه چهره عوض می کند و دستخط همایون و حل مسائل دیپلماتیک در بالا ، کارش را به نفیر گلوله و آتش می دهد ، و فتنه گ مشکل گشایی شود . دوره دوم مشروطیت را مقدمه ای لازم است که این مقدمه گذاری اگر کوتاه بعقب برای تحلیل لازم است . گفته شد ، برخلاف آقای آدمیت ، شروع این دوره جدید تاریخی این جامعه را نتوان از ۱۲۹۷ پایان عصر سبسالار دانست ، بلکه بعقب تر بایستی برگشت ، از جلوس فتحعلشاه به سلطنت ، و حوادثی که از زمان او بوجود آمد ، در سطح جامعه اثر گذاشت ، دانست . در گذشته ، جلوس این پادشاه ، و ضرباتی که به بدنه جامعه در اثر بی لیاقتی او وارد آمد ، بیان شد . نوشته شده که چنان ، استعمار انگلیس توسط عناصر بومی وابسته بخود ، توانست کم کم در تمام شئون مملکتی نفوذ ، و اوضاع کشور را بمنفع مقاصد غارتگرانه خود جهت دهد . و با پیشکش و هدیه بشاه سودجو و منفعت طلب را با یافتن رگ خوابش بآنجا کشاند که خود می - خواست ، گفتیم که روسیه تزاری با تراشیدن بهانه به ایران حمله و در اثر بی لیاقتی و بول دوستی شاه و درباریان ، توانست قسمتی از خاک ایران را تجزیه و قرا دادهای ننگین گلستان و ترکمان چای و حاصل این شکست ها ضربه های مالی رادربی داشت و مسائل و عوامل این جنبشی داخلی ، شرائط رشد بپروبه مبارزاتی را بوجود آورد ، و همراه با دیگر مسائل و عواملی که چه از داخل و چه از خارج ، رشد می - کند ، و متحد با هم ، تجمع مجموعه این کمیت ها ، به کیفیتی مبدل

می شود، و پدیده‌ای بنام " انقلاب مشروطیت " پدیدار می گردد، حال برای شروع باین دوره دوم تاریخی، که مشروطیت قهرآميز عمل می کند، و اینکه نشان دهیم مبارزات ملت ها همواره با الهام گیری از گذشته تاریخ خود، و رشد تکاملی آن ادامه دارد، و در دورانهای مختلف بخواه طور وجود شرایط مختلف اجتماعی، تاریخی، برای حل معضلات، و درمان دردهای اجتماعی که بیدته جامعه آسیب می رساند، بنا بر شرایط اجتماعی آن دوران و... در دل جامعه حوادثی را آتستن می شود، که این حوادث شکل یافته پیرویه تکاملی مبارزات و دیگرگونی هایی است که در تاریخ این جامعه صورت گرفته، همراه با پذیرش و تأثیرپذیری از تجربیات تاریخی دیگر ملتها، بنا بر نسبت امکان تماسی، و میزان تأثیرپذیری است که آن از این ویا آن هردو از هم می گیرند و در بارآوری و تکامل بخشیدن به خواستهای اجتماعی آن دوران و پیروزی آن جامعه موثر واقع می شوند. در این دوره ما با گرد و با جهان پهلوان تاریخ سازی سروکار داریم، که در پیش تاریخ جامعه و شدت بخشیدن به مبارزه نقشی بس اساسی داشته است، و از آینده جامعه ای بوده که سالهای سال به آن آسیب وارد آمده و تمام نیرو و خلایق خودش را در بر سر رساندن و شدت بخشیدن با کرم مبارزه از همین مردم زخم دیده جامعه گرفته است.

۹ - ستارخان

ستارخان خود علیرغم بیسوادی، از شناخت اجتماعی بالایی برخوردار بوده و بحق می گوید: " من بخواست و به نیروی سر و پا برهنگان بسرداری رسیده ام ". او خود آگاه است و می داند، آن نیرو و قدرتی که در او هست برای بشمر رساندن خواسته های جامعه، در واقع " قدرت بی پایان " خلق و مردمی است که زبان گوی آنها شده، و خواست آنها را بیان می دارد.

و در واقع، اگر این از آن، منبع قدرت " ملت " گرفته شده، جسارت ها و کارآئی های او، خود نیروی بخشید مردم، و در واقع دو نیروی شوند، که هر یک از دیگری گرفته و پشت و چپان بهم دربی آن برمی آیند که بشکافند سینه آن نا راستان جهان خواری را، که سالیان سال، مکیند و متأسفانه هنوز می مکند ملت و ملت های را.

گفته شد، که " ستار " چون دیگر چهره های بنام و زبان های گویای ملت ها، حاصل تمام دردها و آرزوهای مردمی از جامعه ای است که در آن محیط بخت می افتادند، با باد و خاک آن محیط اجتماعی رو ببالندگی می نهادند، و شکل می گیرند. شخصیت اجتماعی

او، حاصل این محیط اجتماعی و پیرویه تاریخی تکاملی این جامعه است. حال با آوردن گوشه سرگذشتی از او تقریباً بهتر توانسته ام نظریات خود را، از شکل گیری شخصیت اجتماعی او بیان دارم.

گرفته شده از: دو مبارز جنبش مشروطه، ستارخان، شیخ محمد خیابانی نوشته رحیم رئیس نیا - عبدالحسن ناهید.

" ستارخان حدود بیش از صد سال پیش (۱ - اسماعیل امیر خیزی تاریخ تولد ستارخان - رادر ۱۲۸۴ ه - ق، می داند و در یک منبع خارجی تولد او را ۱۹ اوت ۱۸۶۸ قید کرده اند) در یک خانواده متوسط نیمه روستائی - نیمه شهری، بدنیا آمد. پدرش حاج حسن از مردم قره داغ (ارساران) بود. وی بزاز دوره گردی بود که از تسریز بارچه می خرید و در دهات ارساران می فروخت و با صلاح یک پایش در شروبیای دیگرش در روستا بود. این قبیل افراد را در اصطلاح آذربایجان " جرجی " (برون سر) می گویند، حاج حسن که شخص با تقوی و قانعی بود، با دسترنج خود معاش عائله اش را تأمین می کرد. این مرد چهار پسر داشت: اسماعیل (از زن اولش) ستار و غفار و عظیم (از زن دومش) (غفار دکان کفشدوزی داشت و در سال ۱۳۳۰، موقع استیلای روس ها، در تبریز، بدستور شجاع الدوله اجنبی پست بدار آویخته شد). عظیم که بعدها بکه رفته، معروف به حاج عظیم خان شده بود، زارع و کاسب بود. او بعد از قیام ستارخان به صف مجاهدان پیوست و زحمت ها کشید و سالها پیش با اجل طبیعی درگذشت. پسران اسماعیل، محمد و کریم و ابراهیم، هر سه در زیر پرچم ستارخان جنگ می کرده اند. محمد و کریم، در موقع استیلای روس ها، در ۱۳۳۰ بدار آویخته شدند.

محمد (خان) همان کسی است که در یکی از جنگها پایش تیر خورد و آن را بریدند. محمد از طرف ملت لقب امیر طومانی یافته بود. ابراهیم همراه ستارخان به تهران رفت و در آنجا با مرگ طبیعی در گذشت.

اسماعیل که جوان دلیری و بی باکی بود، در عتقوان جوانی گرفتار مؤمران دولتی شد. بدستور ولیعهد اعدام گردید. از آنجائی که کشته شدن اسماعیل اثر عمیقی در روحیه برادر کوچکش ستار - باقی گذاشت، داستان آن را بازگویی کنیم.

بعد از انعقاد قراردادهای شوم گلستان - ترکمانچای قسمتهای زرخیزی از سرزمین گرامی ما از دست رفت و ارس آذربایجان را برید و دویا رچه کرد و خود در میان نشست. ولی آنها بی که در آن طرف مرز

باقی ماندند. هنوز هوای این طرف را در سر می داشتند و رشته ارتباط کاملاً قطع نشده بود. حکومت تزاری با تنها به چشم بیگانه نگاه می کرد و از ستم و سبداد در حقشان کوتاهی نمی کرد. آنچه بیش از همه بر اینها گران می آمد، رفتار شاهان و افراد ازبک خودشان بود که خود را به ستمگر فروخته و با تکیه بر قدرت بیگانه، به خودی هافشار وارد میآوردند. زورگویی که از حد می گذشته کاسه صبر مردم لبریزی شد، آنگاه دلاوران گردنکشی چون نبی و کرم و فرهاد آستین مردانگی را پیالای زده ((نبی : از قهرمانان ملی مردم آذربایجان است. او در نیمه دوم سده نوزدهم، علیه خان ها - بیگ ها و عمال تزاری و قاجاری قیام کرد و تا آخر عمر، با دشمنان مردم، در کارهای ارس در سراسر شمال و جنوب))، به جنگ و گریز مشغول بوده است.

نبی بالاخره در حوالی ارومیه (رضائیه) با حیل یکی از فئودالها محلی (شاه بیگ) و بدست یکی از بهاران افشین مفت خود (شاه حسین) کشته شد.

تولد نبی را در حدود سال ۱۸۵۴ در ده موللو واقع در محال قبادلی دانسته اند. داستان - نبی را "عاشق ها" همراه ساز خود در مجالس جشن روستائی ها و در قهوه خانه ها بیان می کنند. اشعار و ترانه های زیادی درباره پهلوانی های نبی، ساخته و پرداخته شده است. جوانمردی هست، گریزان از خان ها، از بیگ ها کار دشواری شده ام، در چشم دشمنان، ولی برای فقرا چون ابریشم، لطیف هستم ...))

ماده ای را در سر خود جمع کرده، علیه ستمگران علم طغیان بر - می افراختند و هر وقت عرصه را بخود تنگ می دیدند، از ارس گذشته، در خانه اقوام و دوستانی که در این طرف داشتند پناه می جستند. حکومت تزاری هم دولت ایران را تحت فشار قرار داده، استرداد فراری ها را مکرراً خواستار می شد. ولی دولت ایران که خود گرفتار ضعف و آشفتگی بود، کوتاه آمده، قادر بر انجام درخواست دولت روسیه نمی شد. فرهاد بیگی، از گردان فرازان آنسوثر ارس، که با اسمعیل - برادر ستار - دوستی داشت، اغلب به منزل اومی آمد و در آنجا پنهان می شد. حاکم قره داغ که از موضوع دوستی اسمعیل با فرهاد باخبر می شود، اسمعیل را دستگیر کرده، روانه تبریز می کند. و اسمعیل در حدود ۱۳۰۳ بدستور ولیعهد - مظفرالدین میرزا - کشته می شود. مرگ اسمعیل ضربه روحی شدیدی بر پدر وارد آورد و او را چنان دلگشته و زبون ساخت که تا آخر عمر عزادار مرگ

اسماعیل بود. همیشه می گفته :

"ستار باید خون اسماعیل را از قاجار بگیرد" طنین وصیت پدر همیشه در گوش ستار صدای کرد و در سرش می پیچید ... محل تولد او بطور دقیق پیدانشد ... او را قره داغی می دانند و او نیز با نام ستار قره داغی خود را معرفی می کرد "

ادامه کتاب " و پرورده کناره های سبز و خرم ارس، کوه های سنگلاخی و پیرقراز و شیب قره داغ و دشت های بی درو و بکر آن دیار است. ستار مثل هزاران هزار طفل حسن و سالتش از رفتن به مکتب یا مدرسه و نشستن دریای درس معلم یا آخوند محروم ماند. مدرسه او طبیعت پرشکوه اربابان و کوه های سر به فلک کشیده قره داغ بود. ستار از این مدرسه شکوهمند گردن فرار - وقار و سرسختی آموخت. معلم او سن غنی انقلابی و تجارب پربرکت مبارزه جوانانه، خلقش بود. او خلف راستین بابک خرم دین و شاه اسماعیل خطایی و پرورده مکتب قهرمانان افسانه ای مردم آذربایجان، چون کوراهلو نبی و ادامدهنده راه عیاران و جوانمردانی مانند حاجی الهیار و حلاج اوغلی ابراهیم و دیگران بود. " (۹۶)

پدر را با شغل دوره گردی دنبال کنیم، که با توده مردم سر و کار داشته و در ضمن از تقوی و پاکدامنی برخوردار.

برادرانش که انسانهای زحمتکش بودند، هر یک بدست دولت - مداران و حاکمان زمان، مورد ستم قرار می گیرند و سر به نیست شدند. اسماعیل برادر بزرگش که از روح سرکشی برخوردار بوده و این انسان دلیرو شجاع، بدست ولیعهد اعدام، و در رابطه شخصی کشته می شود، که او از چهره های پاک افسانه ای آن دوران بوده که با همزمان خود عرصه را به دشمن تنگ آورده بودند، و دائم، با خانها و فئودالها و ... سرچنگ داشتند.

این گردان و گردان فرازان، زخمی را بدل داشتند، برداشته شده از تیغی که آذربایجان را بدو نیمه کرده بود، و این زخم جانسوز، در آنها کینه ای با آرزو، وجهت گرفته بود، که بتواند دودمان تزاریان و قاجاریان را براندازند، و در این راه خطر می کردند، و در هنگام خطر بسوی یاران آشنای این سوی می آوردند، و آنها نیز این پاک اندیشان خودی را استقبال می کردند و مقدمشان گرامی می داشتند.

برادر : این چهره پاک مردانه و دوست داشتنی، در رابطه با

ساران پاک اندیش و عیار، که عاشقان و جوانمردان، همراه با سار، داستان جوانمردستان را، بر سرکوی و برزن می خواندند، و شنیدن داستان این عزیزان، نقل جشن های روستائی و نغمه پرداز قهوه خانه ها شده بود. پدر زحمتکش و انسانش هم، بازخمی که از سرگ فرزند دلیرش، بردل داشت، آن شعله سوزان را در دل ستار شعله ور می ساخت.

ایشان همه با هم، در او اثر گذاشت و با خمیرمایه جسارت و بی باکی نیز، که در او بود پیوند یافت، و همه با هم، دلیری چاره سازی را با جمع تحویل داد، که ستار این کُزد دوران دوم، که مورد بحث ماست می باشد.

ستار تا اینکه به جنبش مشروطه روی آورد، و بمقام سردار ملی برسد، دوران پرتلاطم ولی شکل نایافته ای را با خود دارد. او در سن هفده سالگی، با مأموران ولیعهد و قاطرچیان او بنزاع برمی خیزد. او به بخاطر خود، بل بخاطر یکی از دوستان، با وابستگان ولیعهد به نبرد برمی خیزد و در این حادثه، باغی که در آن محاصره شده بودند، بر او و همزمانش خراب و آنها پس از زخمی شدن، دستگیر می شوند. در این حادثه، دو نفر از کسانی که با او همراه بودند، کشته و با غیر خواهی عده ای از دوستان پدر او رهایی می یابد. و برای اولین بار بر سر زبانها می افتد. دومین بار با زندان "ناریس قلعه اردبیل" سروکار پیدا می کند، که امیر خیزی می نویسد "مخصوصاً آن اشخاص که محل ملاحظه بودند و احتمال داده می شد که روزی علم طغیان برداشته و بر علیه حکومت جبار وقت، قیام کنند و به بند کشیده می شود. زندانی شدن او خبر از روح سرکششی و گستاخی است، که حاکمان بآن پی بردند، و وجودش را برای خود زیان آور دانستند. پی بردند، او را سری است، پر شور و چاره اندیش بنفع خیل زحمتکشان و رنجبران مملکتی که، سالیان سال است، حاکمان وابسته با استعمار گام در پی ناپودی و چپاول آنها زده اند و رمقی برای آنها بجای نگذاشته اند.

او بمدت دو سال در این زندان بسربرد، تا با دستگیری یکی از هم رنجبران خود فراری کند. ستار پس از این فرار بکارهای مختلفی روی می آورد، از باغیگری گرفته، مباشرت املاک و مالکان، دلالی اسب، کارگر عادی در راه آهن قفقاز و سرکارگری آجرپزی در ایروان و در معادن نفت قفقاز.

ستار این پاک مرد عیار، در این دوران زندگی، صیقل می -

یابد، و دردهای جامعه در او تأثیر عمیق می بخشد، او درمی یابد که بایستی ریشه ای، بدرمان دردها بپردازد. گویند دردورانی که در قفقاز و ایروان بکارگری مشغول بوده، در سخت های کارگری شرکت می جست و با گروه "همت" که همان اجتماع یون عامیون باشد، همکاری داشته. مجموعه ای این جریانات که خلاصه شد، در ستار تأثیر می - بخشد، و او را بسان فولاد آبدیده، و بیان کننده خواستهای ملتشی، که سالیان سال است، استبدادیان بایستی بانی استعمار، تمام هستیش را گرفته، تحویل می دهد، او گرفته و بیان کننده این ملت است، او را تمام عوامل یاد شده می سازد، و بر او اثر می گذارد. از تجزیه آذربایجان، و اظهار نفرتی که نبی و فرهاد و کرم با عملیات قهرمانان نشان، بر علیه تزار نشان می دهند، و کشته شدن برادر، برای بخود راه دادن این پاک دلان، زخمی را که پدر با از دست دادن پسر دلیر در آن بوجود آمده، داستانهای افسانه ای و شعرهای سوزان همراه سازی که برای این قهرمانان در جشن ها و قهوه خانه ها می خواندند تنبیه های دیگر برادران توسط عمال استبدادیان، زخمی را که پدر برای تأمین بار زندگی خانواده بدوش داشت، زندانی را که بخاطر گردنکشی در راه مردم تحمل کرده بود، برخورد با کارگران در محیط کار، و استثنای که، هم خود و هم همسرش های کارگرش می شدند، اینکه می دید و درک می کرد، بخاطر عدم امکانات مادی، از تحمیل و دیگر امکانات بی بهره است، و چنین وضعی راجع قشری ناچیز و مرفه، اکثر هم میهنان او با آن دست بگریزانند، و... همه با هم، در او اثر می کند، و می سازد، و مجموعه این کمیت ها، به کیفیتی تاریخ ساز بدل می شود.

در چند سال پیش با دوست پارقیقی بحثی داشتم، که خلاصه گفته های من این بود: عوامل و مسائل مختلفی است که روی آدمی یا روی اجتماع اثر می کند و جمع کمی این عوامل مختلف روی آدمی و یا اجتماع، به تحول و بسبب کیفیتی بدل می شود، و دگرگونی در آدمی و اجتماع بوجود می آید، در این رابطه بحث معتقد بودم، که یکی از عواملی که "لنین" را بر علیه تزار برانگیخت و او قاطعانه بمبارزه روی آورد... می تواند گذشته شدن برادرش باشد، که با ناردنیک ها کار می کرد و در این رابطه محکوم به مرگ شد، و توسط تزار اعدام گردید و این "بی مایگی است، که اگر کسی نفی کند چنین اثربخشی، مرگ برادری را، در مخالفت با جریانی، اگرچه لنین باشد، منتها بایستی توجه داشت، که این اثربخشی ها، چطور

جهت می یابد و شکل می گیرد.

حال ستار نیز منتها با تفاوتهایی نسبت به لنین، در رابطه با نوع زندگی، و ناچاراً مسائل اجتماعی، شناختی دیگر پیدا می کنند و ستار و روابط اجتماعی محیطی که او را احاطه کرده بود، و جریاناتی که در زندگی بر او گذشته، بالاخره شخصیت اجتماعی او را این چنین ساخته است.

کوتاه سخن، ستار ساخته اجتماعی است، که تاریخ اجتماعی اجتماعش، سرشار از دلاوریها و پایمردیها است، که برای حاکمیت بخشیدن نظامی انسانی، تلاش کرده و مردانه در این ره جان داده اند. ستار از دلاوریها نیست ملی مردمی که برای تحقق بخشیدن حاکمیت ملی و وجود آوردن نظم مردمی در آن، مزدکها، بابکها، ابومسلمها، حلاجها، قزقالبیها و... بپاخته اند. و تا پای جان پرچم، پاک اندیشی و پامردم بودن را حفظ کردند و در مقابل پادشاهان، خلفا و استبدادیان زانو نزدند و خواست خود را خواست مردم دانستند، و مردانه جان باختند، ولی آبرو نباختند و زبان-گویای جامعه شدند.

ستار، با پاکیری جنبش مشروطیت و تأثیرپذیری مسائل گوناگون اجتماعی، صیقل می یابد، و در او تحولی عجیب صورت می گیرد. جامعه و بدنیال آن نهضت مشروطیت که خود در بطن جامعه شکل گرفت، در جهت بخشیدن، استعداد و قابلیت و دینامیسمی، که در او نهفته بود تأثیر می گذارد.

او با دگر دیسی عمیقی، که در او صورت می گیرد، حرکت جامعه و نهضت شدت وحدت می بخشد. و هر یک برد دیگری و هر یک از دیگری اثر بخشی می گیرند و می دهند. و در این رابطه دیالکتیکی، قدرتی طوفان را بوجود می آید، تا برکندن بنیاد تمام ستمها و نابرابریها، حاکم و ریشه کن ساختن کاخ استبدادیان، و قدرت نفوذ استعماریان. چه در دورانی که مظفرالدین شاه که دستخط مشروطه را امضا (و در گذشته آنرا دوران اول نام نهادیم) و چه به دورانی که استبداد صغیر و کبیر و روی آوری مردم به تیرد مسلمانان (که دوران دوم نامیده شد). جامعه ایران برخوردار از سازمانهایی بود که ما بطور مختصر از آنها نام می بریم، و خلاصه فعالیتها و جهت های فکری آنها را بر-می شماریم.

۱۰ - اجتماعيون عاميون

حزب اجتماعيون و عاميون که به "حزب سوسیال دموکرات های

ایران" نیز ملقب بود، تاریخ تشکیل این حزب را مختلف گفته اند. اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران ("انتشارات مزدک) با آوردن سندی درباره حزب سوسیال دموکرات ایران ("اجتماعيون، عاميون") در آخر چنین نتیجه گیری می کند: "بعقیده ما "مجاهد" و "اجتماعيون و عاميون" در حقیقت نامهای یک حزب واحد است. "اجتماعيون عاميون" در سال ۱۹۰۴ یا ۱۹۰۵ در باکو تشکیل شده و در دوره اولیه انقلاب لنینی در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ طبق سندی که در کتاب ناظم اسلام کرمانی آمده است؛ نام "حزب سوسیال دموکرات های ایران" اجتماعيون عاميون فرقه ایران "ایران را بخود گرفته است.

در صورتیکه در اسناد منتشره در سال ۱۹۰۷ آن حزب خود را حزب "مجاهد" سوسیال دموکرات های ایران "و گاهی بطور ساده "حزب مجاهد" نامیده است. و چنانکه حزب سوسیال دموکرات مسلمان بطور ساده همت نامیده می شده است، لیکن نباید در عین حال مفهوم مجاهد را که به همه انقلابيون و برخی سازمانهای انقلابی - بورژوازی ایران در آسیای میانه و نقاط دیگر اطلاق می شده با نام دوم "اجتماعيون عاميون" یعنی عنوان "مجاهد" اشتباه کرد" (۹۷) ... (مالح علی اوف).

ملک الشعراء بهار، نویسنده "تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه"، ضمن آنکه خود را عضو کمیته ایالتی این حزب می داند می نویسد:

"... در سال ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود دایر کردم - و در همان سال حزب نامیده شده به هدایت دوستان اداری و بازاری و با تألیم حیدر - عموا و غلی که از پیشوایان اهراز مرکز و به خراسان مسافرت جست به دایر گردید و من نیز به عضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شدم." (۹۸)

و باز می نویسد "در سال اول فتح تهران رجب ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۸ میلادی در ایران دو حزب پیدا شد.

یکی انقلابی و دیگری عدالتی و در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این حزب با نام "دموکرات عاميون" و اجتماعيون اعتداليون" رسمی شد و خودشان را به مجلس معرفی کردند... (۹۹) ایوانف در کتاب: "انقلاب مشروطیت ایران" می نویسد: "کاردر ماورا قفقاز، بخصوص در مؤسسات صنعتی باکو در محیط کارگزارانی که مبارزه انقلابی آنان را از زندگان اعیل انقلابی

هدایت می کردند و شرکت در اعتصابات کارگران باکو، تمام اینها کارگرانی را که از ایران آمده بودند، با روح انقلابی تربیت می کردند. برای اجرای کار مردمی در بین کارگران آذربایجانی در سال ۱۹۰۴ به ابتکار یکی از سازمان دهندگان انقلاب روسیه، گروه "سوسیال - دموکرات" (همت) تشکیل گردیده بود که در رأس این سازمان - عزیز بکوف و تاجپاریزه قرار داشتند " (۱۰۰)

از "ماهنامه آذربایجان" (سال ۱۹۶۸، شماره ۲۰ ص ۱۷۶) در "دومبارز جنبش مشروطیت" نوشته رحیم رئیس نیا، عابد - الحسین شاهید می خوانیم که :

" (ستار) مدتی بعنوان کارگر عادی در ساختمان راه آهن قفقاز کار می کند، و پس از آن چند مباحی در ایروان در یک کارخانه آجرپزی سرکارگر می شود.

ستار خان هم چنین در معادن نفت باکو هم بکار حفاری پرداخته است و به ادعائی گویا در نهفت های کارگری آن دیار هم شرکت کرده و با گروه "همت" (اجتماعیون عامیون) همکاری داشته است... (۱۰۱)

و این تاریخ همکاری بایستی مدتها قبل از ۱۹۰۷ باشد، چه او در سالهای ۱۹۰۶ ببعد در ایران بوده، و به جنبش پیوسته و در سال ۱۳۲۵ ه. ق. بدستورانچمن برای دستگیری اکرام السلطان، که از طهران به تبریز آمده بود، با عده ای تروریست برای نابودی آزا - دیخواهان در باغ بابایاخی "منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود" منزل گزیده بود، انتخاب می شود.

با مراجعه به این اسناد و آثار، می توان پذیرفت که این سازمان، دوران شروع زندگی سیاسی خود را بصورت سازمانی و یا حزبی، از ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ دارد. اگر که دوران فرورودن و آغاز شکل گیری آن باشد. ولی سازمان دیگری که بهار بنام حزب "اجتماعیون اعتدالیون" از آن نام می برد با تکیه و مراجعه به "تاریخ احزاب سیاسی" بهار ۱۹۰۸ و با چند مباحی قبل از آن می باشد.

در مورد این سازمان سیاسی نظریات مختلفی در دست است. آنچه از شواهد و آثار برمی آید، سازمان "اجتماعیون - عامیون" یا "سوسیال - دموکرات ها" تأثیر پذیر از جنبش و حرکت های انقلابی شوروی، در سالهای ۱۹۰۵ و بعد و قبل از این تاریخ بوده، چه اغلب اعضاء این حزب نیز از آن طرف آمده، و نظریات فکری آنها بی شباهت با آنها نیست و از "سوسیال - دموکرات های روسیه" بعد و فور بهره گرفته اند. همانطور که در قبل نیز اشاره شد، یکی از

عوامل خارجی، که در جنبش ایران تأثیر گذاشت، وجود همدستی ایران با روسیه بود و مسافرتها ی زیادی که بازرگانان و کارگران، ... یا نسوی می کردند، و در بازگشت، حوادث و جریانات انقلابی آن طرف را، بازگو می کردند. دیگر آنکه، بسیاری از نیروهای زحمتکشی که در آن طرف بخاطر کار و بدست آوردن پول برای زندگی مهاجرت می کردند، پس از مدتی با انقلابیون آن طرف آشنائی و سپس چون نیروئی شکل می گرفت، تمایل به بازگشت در آنها بوجود می آمد که در انقلاب میهن خود شرکت جویند. بهتر است با تکیه به تلگرافی که به آقا سید محمد طباطبائی مخابره کرده اند مراجعه شود، قسمتی از آنرا نقل کنیم، باشد که بیشتر بمسائل تاریخی پی ببریم.

"... یکصد و پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیاباچ می گرفت. ولی بدیختانه امروز همسایگان ما را ضعیف و بیچاره گرفته اند و ما را ضعیف و بیچاره گرفته اند... پس در این صورت حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است... که ریشه ظلم را از بن براندازیم و هر کدام از وزراء که ماضی پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزیرای خود کردند و می کنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم... ما پنجاه هزار نفر رعایای ایران که از دست تعدی اولیای دولت علیه ایران ترک جان و مال خود کرده، در باد کوبه مشغول کسب و فعلکی هستیم با کمال شوق و افتخار و از صمیم قلب غاضبیم که از جان و مال و اهل و عیال خود گذشته به حضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم و جان خود را در این راه نثار نمائیم که با زماندگان ما آسوده باشند... نه اینکه ما را یقین داریم، بلکه یک میلیون نفوس ایران که در روسیه اقامت دارند، همه همراهی خواهند کرد، در خود ایران هم مسلم است که هیچ از بذل مال و جان در این راه مضایقه نخواهند کرد."

"ای فقرای ایران جمع شوید! ای کاسه ای ایران، ای زراعت کاران ایران، ای اهل دهات ایران همت کرده، اتحاد نموده، اجتماع بکنید. خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده، رهایی یابید... ما ها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده، به صولجات قفقازیه، پناهنده شویم آه و ناله، ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت، بدرد خود مبتلا شویم. از این زندگی پنج روزه دست شسته، هم قسم شده، دست اتحاد به یکدیگر داده، حاضریم که جان در راه ملک و ملت فدا کنیم (تاجان رسد به جانان یا جان زتن بر آید)... ما اهالی ایران که

در قفقازیه ساکن هستیم از هر جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را برای دولت و ملت فدا کنیم ... خیال نکنید "نارتجک" بمب "که ما می گوئیم دروغ است، شهسونا مبارک شما (خطاب بوزرای مستبد ایران است) انشا اله بزودی می بینید، چطوریدن کثیف شما را می سوزانیم ... " (۱۰۲)

همینطور که از این تلگرام برمی آید،

۱ - آنها تحت تأثیر حرکت های انقلابی روسیه علاقمندی خود را نسبت به انقلاب بیان می دارند و خواستار آنند که، بر سر وزرای ایران همان آید که ملت روس یا وزرای خود کردند، و می کنند.

۲ - آنها خود را اینجا هزار نفری می دانند، که در باکو بکار مشغول می باشند و در مجموع رقمی نزدیک بیک ملیون ایرانی هستند که در روسیه بکار اشتغال دارند، و خود را ایرانی می دانند و با تمایلات میهن پرستانه، بمبارزه کشیده شده اند.

و در آخر حل قضا یا راه مبارزه مسلحانه می دانند، که همه اینها ناشی از جوی است، که در روسیه در حال انقلاب وجود داشته، و تأثیر پذیر شده اند، و نیروی سیاسی نیز، در آن طرف مرزها شکل سازمانی داشته، و با تکیه به آثار و نوشتجات بیان شده "اجتماعیون عامیون" و یا "سوسیال دموکرات های ایران" می باشند که با مراجعه بمرام نامه آنها و تطبیق آن با مرام نامه "سوسیال دموکرات های روس" شباهت های فراوان در آن دیده خواهد شد، و خلاصه بیان کننده تأثیر پذیری جنبش ایران، از جنبش روسیه است، که مربوط می شود به عوامل خارجی.

در ضمن، همین آثار و نوشتجات می رساند، که اسلحه های نیروهای انقلابی از طریق قفقاز و مرزهای ایران و روسیه توسط "سوسیال دموکرات ها" تأمین می شد.

باز نوشتجات و اسناد می رساند، که دموکرات ها نقش را در یکال و انقلابی را چه در مجلس و چه خارج بکار می بردند، و بر سر این موضوع با مخالفت حزب "اعتدالیون" روبرو بوده و دموکرات ها نیز حزب مخالف خود را ارتجاعی می نامیده اند.

بهار می نویسد: "دموکرات ها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن می شدند ارتجاعی می نامیدند. زیرا آن حزب هوادار روش ملایمتر و رعایت سبب تکامل بود و اعتقاد بکشتن و از میان بردن مستبدان و ارتجاعی ها نداشت و از این رو بیشتر اعیان بدان حزب پناه می بردند.

سپه دار اعظم تنکابنی، سردار مجیبی، دولت آبادی ها، سید عبدالله بزرگ بیهبانی، سید محمد بزرگ طباطبائی دو پیشوای مشروطه، و غالب متنفذین و ناصر الملک نایب السلطنه، و فرما تفرما و غالب اعیان و روحانیون و اکثریت مجلس دوم طرفدار یا عوااین حزب شدند.

اینها دموکرات را انقلابی و تندرو می خواندند و در جراید خود از آنان انتقاد می کردند و احیاناً از تهمت های دینی و تکفیر خود - داری نداشتند ... و باز: "دموکرات ها که یک بند مرامشان انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی، و بند دیگر "ایجاد نظام اجباری" و بند دیگر "تقسیم املاک بین رعایا" و دیگر "قانون منع احتکار" و "تعلیم اجباری" و "بانک ملاحتی" و "ترجیح مالیات غیر مستقیم بر مستقیم" و "مخالفت با مجلس اعیان" ... " (۱۰۳)

آنچه از این اسناد بدست می آید، مواضع انقلابی و مردمی این حزب، و وابستگی فعال، و با ایمان و علاقمند، و برگزاری نظامی انسانی و مردمی، و اینکه این سازمان، چه از خارج و چه از داخل، توانست نقش قابل توجهی، بنفع انقلاب بازی کند، و در وجود آوردن مبارزه مسلحانه این دوران کوشا باشد. بعداً نیز خواهیم دید، که چطور این سازمان، بر رهبری انقلابی معروف خیابانی، در بسیج مردم و رها کردن دولتیان و ... نقش بس عظیم بعهده داشت، ولی در ضمن نباید فراموش کرد که عناصری چون سید حسن تقی زاده، در رهبری این سازمان قرار داشتند، و اینجا و آنجا با انگلیس ها در تماس بودند.

بهار می نویسد: "حزب دموکرات با انگلیس ها روابط خوبی داشت و ما مورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوشی نشان می دادند." (۱۰۴)

ملک زاده می نویسد:

"اکثر وزرای کابینه مسئولی با تمایل سردار اسعد و دموکرات ها انتخاب می شوند، و دو مبارز ملت را چنین تفسیر می کند، "علت نزدیکی دموکرات ها با سردار اسعد را می توان چنین توجیه کرد: دموکرات ها چون می بینند با پیوستن سردار ملی به صف اعتدالیون که طرفدار حکومت سپه دار بودند، اعتدالیون بیش از حد تقویت شده اند برای بدر کردن سپه دار از میدان، با سردار اسعد که اختلافات با سپه دار پیدا کرده بود، متحد می شوند. نتیجه ایی

اتحاد زدوبند، سقوط کابینه سپهدار و تشکیل کابینه " اختلافی مستوفی می باشد " و کمروی که رابطه با همدستان شدن سپهدار و اسعد، دراز بین بردن چهره های پاک انقلاب چون " ستار " و گناه اختلاف این دو حزب را نیز، در نظر دارد، می نویسد :

" توگفتی ، آن کشاکش و دسته بندیها ، تنها از بهر این بود ، که یک مشت مردان غیر متمند و دلیر را که به چشم بیگانگان خار بودند ، آلوده گردانند و از دیده مردم بپندارند ، و در میان ایشان تخم کینه و دشمنی بکارند ، سپس انقلابی و اعتدالی دست بهم داده ، به کندن ریشه ایشان همدستان گردند . " (۱۰۵)

حزب اعتدالیون و اجتماعيون نیز ، از عناصر با نفوذ و مردمی چون علی اکبر دهخدا و یادوسید بزرگ ، بهبهانی و طباطبائی و در مجلس نیز از فراکسیون بر خوردار بودند که بهر حال تعداد آنها از تعداد دموکرات ها بیشتر بود .

آنچه را این هر دو حزب با هم داشتند وجود عناصر ضد انقلابی و ضد ملی مردمی و همین طور عناصر پاک ملی مردمی می بود . اگر حزب دموکرات عناصر بوداری ، چون تقی زاده را داشت ، اعتدالیون نیز سپهدار اعظم و ناصرالملک را داشت .

آنچه از این اسناد بدست می آید ، مطلقاً و انقلابی بودن مواضع " اجتماعيون و عاميون " یعنی دموکرات ها نسبت به اعتدالیون و چهره هایی که بهر حال قاطعیت و جرات انقلابیشان مورد تأیید همگان است ، این حزب عناصری چون حیدرخان را بخود داشت .

مسئله دیگری که نظر آدمی را بخود جلب می کند و مسائل بعدی که بوجود می آید و انسان را بیشتر کنجگامی کند ، وجود و عضویت تقی - زاده در حزب دموکرات ها ، و آنهم نه بصورت یک عضو ساده بلکه یکی از رؤسا ، و رهبران این حزب ، و دیگر روابطی که با انگلیسی ها داشتند ... می باشد . بیان این مسئله ، که یک سازمان باید تن به زدوبند ندهد و سعی نکند ، بخاطر تلافی که بین دنیروی مخالف وجود دارد و شکست نیروی را توسط نیروی دیگر ضروری می بیند ، لذا خود بدام و جذب نیروی دومی نشود ، که بهر صورت مخالفست و تضادش نسبت به اولی کمتر است بلکه سعی بر آن دارد که ، علیرغم شدت بخشیدن به تضاد این دنیروی ، سازمان و عناصر پاک فعال خود را حفظ کند ، جوادی بوجود نیاید ، که نیروی مخالف دومی از او استفاده کند ، قبل از آنکه او بفهمد و خود را نجات بخند .

دموکرات ها سعی بر آن داشتند ، که بخاطر حمله به درباریان که

وابسته به روسیه بودند ، بهر حال نفوذ روسیه بیشتر بود ، آنگاه یا نا آنگاه بدشمن دومی چون انگلیس نزدیک شوند ، این نزدیک شدن آنگاه یا نا آنگاه با هم همبسته و بر علیه روسیه و محمدعلی شاه عمل کردن ، عنان از دستشان گسته گشته تا جایی که انگلیس و عناصر وابسته وابسته اش توانست از این نیروی مردمی ، سر بزنگاه ، بفتح خود بر علیه انقلاب و لذا بر علیه مردم استفاده برد .

مادامی که از افول انقلاب و شکست سخن می آید ، این مسئله را نیز ، ذکر خواهیم کرد .

نیروهای سیاسی دیگری که ، در این دوره مشروطیت ، نقش اساسی داشتند ، و مردم را بمبارزه می کشاندند انجمن ها بودند : تبریز نخستین شهری بود که انجمن برپا داشت و کانونی بوجود آورد که توانست حرکت های انقلابی مردم را جهت و توسعه بخشد . انجمن تبریز چون خاری در چشم محمدعلی میرزای ولیعهد بود ، این انجمن از نفوذ چشم گیری برخوردار بود و در واقع حکومتی را در تبریز بوجود آورده بود که نماینده مردم تبریز بحساب می آمد .

ایوانف می نویسد : " نفوذ و اعتبار انجمن تبریز چنان بالا گرفت که در واقع به ارکان قدرت غیر رسمی انتخابی بدل شد و محمد - علی میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان به شناسایی و رعایت آن ناچار شد ... حکومت دوگانه خاص حاکم و انجمن در تبریز بوجود آمد . " (۱۰۶)

کتاب دو مبارز معتقد است که " بطور کلی انجمن ایالتی تبریز - هر چند که گاه به بیراهه افتاد و مرتکب اشتباهاتی هم شد ... باز در نوع خود یک سازمان نسبتاً مشرقی بحساب می آمد . " (۱۰۷)

این انجمن اقدام بکارهایی کرد " و بیایاری از گفته های کمی نویسد : " بدون شک شهر تبریز را نجات داد " اهمیت این انجمن را روشن می دارد . ایوانف باز در این مورد می نویسد :

تمام قدرت ها از مدت ها پیش عملاً در دست انجمن محلی است که متنفعتر از سایر انجمن های ایران است و در تهران شعبه ای دارد که کلیه وکلای مجلس گوش بفرمان آنند . " (۱۰۸)

از اقدامات انجمن ، با توسل بزور ، باز کردن انبارهای گندم ، و یختن آن بین مردم بود ، که با این عمل ، از قحطی جلوگیری شود . در شهرهای دیگر نیز ، انجمن ها بی برپا شد ، ولی بهیچ وجه عمل نکرد انجمن تبریز را بخود نداشتند ، در تبریز علاوه بر انجمن ایالتی ، سازمان مخفی دیگری بنام انجمن غیبی وجود داشت که عده ای معتقدند

این انجمن غیبی که رهبری علی میر تشکیل شده بود، در حمل و وارد کردن اسلحه و مواد منفجره ... اقدام می کرد و در واقع انجمن ایالتی تبریز زیر نفوذ و تحت رهبری انجمن غیبی اداره می شد. چنانچه انجمن تبریز بوجود آورنده، و تربیت کننده دسته‌ها کارد مسلح (غذائی و مجاهد) بود، ولی در مجموع تحت نظر مستقیم مرکز غیبی هدایت می شد.

بوجود آمدن و شکل یافتن مرکز غیبی راقیل از فرمان و صدور دستخط مشروطه توسط مظفرالدین شاه دانسته اند. و این بیان کننده واقع اندیشی و روشن بینی تبریزیان قهرمان پرور است، که نیک دانسته بودند که حق را با آتش قهر بایستی گرفت. آنها با طر جهت دادن بیک سازمان نظامی، به تبلیغات وسیع پرداختند، و روزهای خاص را، برای فراگیری رموز اسلحه‌شناسی، و تیراندازی تخصص داده بودند. در مساجد بزرگ جمع می شدند، و اعطای که از خط مردم حرکت می کردند، مردم را به هیجان می آوردند و آنها را مسلح شدن تشویق می کردند. برخلاف روحانیون بزرگی که بهر حال، دولتمندان را همراهی می کردند، با طر حفظ موقعیت طبقاتی خویش. دهخدا می نویسد: "دیگر از فروختن موقوفات دست برداشته بفروش مملکت دست گذاشته بودند" و خود نیز با روی آوردن به مردم و جنبش ملی مردمی آنها "با دستار و رخت‌های بلند، تفنگ بدوش انداخته همپای دیگران مشق می کردند" این بود جنبش چهره‌ای تازه بخود گرفته بود. حرکت، شتاب، تصمیم برای به پایان رساندن به دوران خفت و برقراری نظم مردمی، و در این راه پرشور، انجمن تبریز و مرکز غیبی نقشی عظیم بعهده داشت.

کسروی می نویسد: "شهر بیک بار دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن، و مشق سربازی کردن، و آماده جنگ و جانفشانی کردن شده بود."

مجاهدان و فدائیان از نیروی بوجود آمده بود، که پیش از همه لمس آزادی، و سرنگونی استبداد را می کردند. آنها همه کارگر، تهیدست، شهری و دهاتی بودند، که آزادی میهن را از جنگال استبداد و استثمار، در واقع رهائی آدمی از استثمار می دانستند و سر آن داشتند که استثمار انسان از انسان را نابود سازند. در اینجا ذکر چند مسئله ضروریست:

۱ - اگر در اینجا از تبریز تهران نام برده شد، و انجمن -

هائی که نقش مسلح کردن، و انجام کارهای انقلابی را بعهده گرفته بودند. ناشی از آن بود، که در واقع این شهر بود که با سلحه روی آورد. و نجات وطن را در لوله تفنگ دانست، این شهر بود که مردانه ایستادگی کرد، و یوزه دیکتاتور را، در استبدادهای مغیر و کبیر بخاک مالید، و محمدعلی شاه را سرافکننده متواری ساخت.

۲ - این شهر بخاطر موقعیت جغرافیایی اش هم، بیشتر در زیرستم استبداد و الیان و ولیمید خیره‌سر و مملکت برپا داده قرار داشت، و بخود بشکل جهت دادن آنها کمک می رساند، این شهر بود که بیشتر وجودش هم بیگانه را که در آن دوران نقش سلط را داشت حس می کرد، و در واقع قرار دادهای سنگین و جدا شدن از باران آنسوی مرز نیز چون زخمی چرکین، او را عذاب می بخشید، و باز خود این دردها در شکل گیری جامعه نقشی عمده بعهده داشت.

۳ - برخورد ار بود، از حرکت‌های انقلابی آنسوی مرز، و پیام‌آوران این تحولات، زودتر اهالی این خطه را با واقعیات و مبارزاتی که صورت می گرفت، آشنا می ساختند.

مجموعه این عوامل، چه داخلی و چه خارجی بر رویهم اثر کرد، و ایران مورد حمله دشمن قرار گرفت، و تبریز شکان خورد، تبریز مصمم در دل خود، انجمن‌های کار ساز و چاره‌اندیشی را بوجود آورد. تبریز مصمم، فرزندان پاک اندیش و کارآشی چون ستار رابخت انداخت و تحت نظر سازمان‌های بوجود آمده و انقلابی در تبریز جهت گرفت این فرزندان شکل گرفته، روی سازمان بار آورنده‌اش، با لیاقت‌هائی که در امر بر سر رساندن خواست‌های جامعه‌اش نشان میدهد، با هم حرکت‌های بوجود آمده سرعت و عمق می بخشند. و همه با هم در سطح کل کشور اثر می گذارند، و ایران بحرکت درمی آید.

روابط بر سر مرز در سترزمان شکل می گیرد، روابط پیچیده و پیچیده‌تر می گردد، و بر رویهم کار سازی شود، و هر یک در جهت بخشی و شکل گیری دیگری مؤثر واقع می شود. انقلاب با گستردگی در تمام پهنه این سرزمین شکل می گیرد، و سر بتصرف پایتخت می - گذارد، پایتخت از جنگ استبداد درمی آید، و شاه پس از تلاشهای بسیار بیاری بیگانگان حافظش پناه می برد و بهر حال متواری می شود و شکست می خورد.

استبداد اگر که شکست می خورد و متواری، و پس از یار دوم کودتا دگر با زنی می گردد، ولی انقلاب نیز ادامه پیدا نمی کند، و بیگانه، و انحراف کشیده می شود، خط حرکتی و بنیان کنش قیجی می شود،

آنجا که می رود کار یکباره کند ، استعمار که از قبل ، تدارک منحرف ساختن آنرا تهیه دیده بود ، سر می رسد .

" پدیده مشروطیت " در گرامر پیروزی توسط عناصر بومی ، زیر فرمان استعمار ، با نیرنگ وحیله ، وبخاک و خون کشیدن و خلع سلاح پاک مردان این نبرد یکل می نشیند ، و از حرکت دوران ساز خویش باز می ایستد .

علت های این بگل نشان دادن ، و از حرکت باز داشتن را بر خواهیم شمرد . حال قبل از آنکه به ضعف های جنبش بپردازیم ، معرفی چند چهره از کسانی که در این جنبش نقش رهبری داشتند بایسته است . چون با معرفی آنها ، تا حدودی توانسته ام نشان دهم ، که چه جریانات و سازمانهایی در شکل و حرکت بخشیدن و سپس مسیر تعیین کردن جنبش نقش داشته ، و در واقع معرفی این کسان ، بیان کننده نیروهایسی است ، که اینگونه کسان نقش نمایندگی آنها را بعهده داشته ، و تا چه حدودی ، در چه زمانهایی کدام یک از گروه ها ، در کدام یک از شیوه های مبارزه ، نقش غالب را داشته ، و در مجموع جنبش چه مسیری را بنفع چه جریانی طی می کرد ، و خواسته های چه نیروی اجتماعی را ، بیان می داشت ، و در آخر بنفع چه نیرویی ، با انحراف کشیده شد ، و چه گروه و دسته ای در آن انحراف دخالت داشت .

چهره هایی که با معرفی آنها می پردازیم عبارتند از : علی مسیو ، باقرخان ، حیدرخان ، پیرم خان ، ستار که تا حدودی معرفی شد ، و اینجا و آنجا نیز تذکری از آن بمیان خواهد آمد . تقی زاده ، سردار اسعد ، سپهدار ، ناصرالملک ، و کسان دیگری که همراه با اینگونه کسان در رابطه با مسائلی که بر شمرده می شود ، خود نشان می دهند و معرفی می شوند .

۱۱ - کریمای علی مسیو

کریمای علی ، معروف به علی مسیو که رهبری مرکز غیبی را بعهده داشت و از اعضای " اجتماع یون - عامیون " (یعنی سوسیال دموکرات ها) بود از بازرگانان روشنفکر بود ، که درجین سفرهایی که می کرد ، از مسائل سیاسی آن دوران با اطلاع و از تجربیات انقلاب جهان بهره ور گردیده بود .

او بزبان فرانسه آشنائی داشت و مدتی در قفقاز و استانبول ، و همچنین در اطریش زندگی کرده بود . گویند به انقلاب فرانسه آشنائی کافی داشته و در دوران مشروطه و پیش از درگیری مسلحانه ، به بخش اعلامیه مبارزت می کرده و در زمان روی آوری بمبارزه مسلحانه ، با

وجود آوردن مرکز غیبی ، در رأس آن قرار گرفت و همزمان مجاهد و فدائیش سخت ترین دستورات را بدون تخلف انجام می دادند .

گویند از اعصابی قوی برخوردار بوده و هیچ پیش آمدی او را متأثر نساخته و از راه بازشمی داشته و از خطر هراس نمی کرده ، فریب پول و مقام نمی خورده با دو چشمان باز مواظب سرنوشت مشروطیت بوده و حرکتی برخلاف آزادی جامعه بر نداشته و نیروها و عناصر مجاهد و فدائی را نیز سخت کنترل می کرده ، که راهی جز راه نهضت برندارند ، و بسیار سخت می گرفته ، والی آذربایجان از او حساب می برده است . گویند در حیم خان ، خانه اش را بحملة گرفت و آنجا را بفارت برد ، ولی هرگز ابیروم نکرد و بر ابراهیم مردمی اش ادا مع داد ، و سپس به ستارخان پیوست و از یاران ستار گردید . به تا از یسران او در تبریز ، یکی بدستور سرکلانتر وقت شهر بانی ، دو تا با مر تزار روس ، در روز عاشورا کشته شدند . او نقش بیس تعیین کننده داشت در عملیاتی که توسط مرکز غیبی بر علیه عناصر ضد انقلاب صورت میگرفته .

۱۲ - باقرخان

او بنا بود از یاران و همزمان سخت نزدیک ستار . به او سالار انقلاب لقب داده بودند .

او در همه حال پایبای ستار در جنبش بر علیه بیگانگان می جنگید و هرگز خسته نمی شد و دمی مردم و خواسته های زحمتکشان را فراموش نمی کرد . پیوسته بار پایمردش ستار را ، با خود داشت . او از همه نظر مورد اعتماد ستار بود ، مثل اینکه این دو با هم عجین و بهم بسته بودند ، و نام " سردار و سالار ملی " همیشه با هم می آمد .

امیر خیزی می نویسد : " ... روزی از طرف اعتدالیون دعوتی از اعظم و رجال تهران بعمل آمده و سردار سالار ملی را نیز رسماً بموجب ورقه مخصوصی دعوت کرده بودند ، ولی سردار ملی براه نمائی اینجانب (امیر خیزی) به بهانه کسالت مزاج از حضور در آن مجلس عذر خواست . ولی اعتدالیون دست بردار ننمودند ، ایو - السادات را واسطه قرار داده ، وی را پیش سردار فرستادند .

سردار باز بهانه آورد و ناگزیر مرا (امیر خیزی) برای عذر خواهی فرستاد من که بمجلس در آمدم ، دیدم سالار در مدر مجلس نشسته ، ... سالار از طرف ستارخان هم حرف می زد ! بعد سالار نامه ای را که از طرف اعتدالیون بعنوان نایب السلطنه نوشته شده بود ، پیش سردار آورد و از سردار خواست که آنرا مهر کند و سردار با احترام دوستی با سالار آن نامه را مهر کرد ... "

با آوردن این داستان، رابطه با قرخان و ستار دوستی بیحد
این دو، نشان داده می شود. اگرچه این دوستی که بجای خود ارزشمند
و قابل ستایش است ولی هرگز قبول نکردنی است، بخاطر این رابطه،
چون "ستار" نامه ای را که برخلاف مسائل سیاسی و خط مشی خودمی -
بیند امضاء کند، و در رودربایستی گیر کند، که خودناشی از عدم شناخت
و دانشی سیاسی است و اینکه محبت و دوستی، بر این دانش در ستار
فزونی داشته و می تواند یکی از علل شکست بحساب آید و در قسمت "ضعف
جنبش" بآن برخورد خواهد شد.

۱۳ - حیدرخان عمواوغلی

حیدرخان این جبهه انقلابی را در نهفت مشروطیت، در جنگل، با
سوسال دموکرات ها و... سرکار پیدا می کنیم و گوئی این پامرد
پر شور همه جا بوده، و همه جا را زیر پا گذاشته و به نهفت های انقلابی
کمک رسانده، و در بر سر آمدن بسیاری کارهای انقلابی، نقش فعال
و تعیین کننده داشته است، اگرچه در بعضی مواقع شتابزدگی هایی از
اومی بینیم که نباید از آنها گذشت و در نظر نگرفت، که ضمن بر سر آمدن
و معرفی او، آنها را نیز نقل می کنیم.

حال برای معرفی او و مقاله ای که خانم شهر آشوب امیرشاهی در
آیندگان ادبی پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۲ صفحه ۸ نوشته و کوتاه ولی
شاحدی رسا و کامل بمعرفی او پرداخته، مراجعه و با تکیه و کمک
گرفتن از آن، مقام حیدرخان را معرفی می کنیم:

"حیدرخان، مهندس برق، معمار "انقلاب" ادامه آن...
"... دو کتاب از رحیم رضا زاده ای ملک و اسماعیل رائیسی یاد
حیدرخان را زنده کردند... جبهه حیدرخان، چه در چهارچوب انقلاب
مشروطیت و نهفت جنگل و چه در رابطه ای این جنبش ها با هم و با جنبش
جهانی انقلابی، هنوز کامل شناخته شده نیست و چه بسا که کاملاً شناخته
نشود. اما نقش اساسی و سازنده ای که او در جنبش هایی که گفتیم حتی
از سوی مخالفان او هم انکار نشده است...

حیدر از بدو ورود به ایران (مشهد) که بیش از بیست سال
نداشت تا لحظه ای مرگ که ۴۱ ساله بوده، نه تنها با انقلاب و تحول
تاریخی ایران همگامی و همفکری کرد، بلکه - دست کم - کوشید تا
جبهتی مشخص باین انقلاب و تحول بدهد، شخصیت (فکری کنم این
کلمه را درست خوانده باشم، چون در چاپ چیز ناخوانائی خوانده می -
شود) او، مانند پنهانکاری هایش، از افتخارهای زمان بود و نبود
... حیدرخان دوران کودکی و نوجوانیش را در خارج از ایران گذراند

... در یکی از روایت ها درباره ی زادگاه و خانواده حیدرخان
اشاره شده است که پدر او: علی اکبر افشار، پزشک داروگر، نسبت
به زمان خودش شخصی با سواد و روشنفکر بود... و حیدر که در دسامبر
۱۸۸۰ (۲۹ آذر ۱۳۵۹ شمسی در ارومیه (رضائیه کنونی) متولد شد،
در شش سالگی همراه خانواده به روسیه مهاجرت کرد. "هر چند که در
مورد محل تولد او و سلسله ای ارومیه، اختلاف نظر هست و هر چند که عده ای
از جمله قزوینی او را "غیر ایرانی" خوانده اند، حتی یک نگاه
گذرا به آنچه در مجموع درباره او یا از قول او نقل شده است ایرانی -
آذربایجانی - بودنش را ثابت می کند. اما دشمنانش به کنار... با
آنها کاری نداریم - دوستدارانش هم بیشتر بخاطر بهره برداری از
نام و حیثیت او بمسائل فرعی پرداخته اند، یا سبتریکوئیم هر کدام
جنبه هایی از شخصیت او را بحساب خود، در نتیجه، تاریخ ایران و
جهان گذاشته اند. "ملی های مرفعی ایرانی" حیدرخان را متدین،
میهن پرست و مخالف استبداد و استعمار می دانند. "جپی های
ایرانی" او را انترناسیونالیست، کمونیست و البته، مخالف
استبداد و استعمار می خوانند. پس هر دو گروه دشمنی او را با خود -
کامکی و تجاوز بیگانه پذیرفته اند - این واقعیت را دشمنان او هم
خواه و ناخواه تأیید می کنند، اما مجموع بقیه ادعاهای دو گروه
موافق او شاید در شناختن این مرد بما کمک کند و باین شرط که نگاه
دقیقتری بزندگی او بکنیم.

حیدرخان در جریان انقلاب مشروطیت و احتمالاً پیش از آن، با
مذهب بعنوان یک "کل" رویرو نشد... حیدرخان - که به تصدیق همه
دشمن استبداد و استعمار بود معتقد بود که جهان، تمام جهان، به دو
جناح تقسیم شده است: ستمگر و ستمکش؛

این عقیده خاص او نبود - نیست - و در آن دوران او هم مانند
بسیاری، روسیه شوروی را پشت و پناه و سنگر انقلاب جهانی می -
دانست. اما هنوز "سوسیالیسم در یک کشور" - با عواقب آن - شکل
نگرفته بود و در ضمن "شرایط و خصوصیات ملی - میهنی" را تمام
انقلابی های جهان قبول داشتند بین جهانگرایی حیدر با ایران
دوستی او مغایرتی نداشت. بهر حال حیدرخان که مهندس برق بود
و نرزد خانواده ای مرفه و چند زبان زنده مسلط، برای تأسیس
کارخانه ی برقی به منظور تأمین روشنائی آستان قدس مشهد در زمان
مظفرالدین شاه - استخدام شد... با انقلاب ایران پیوست...
در ۶ سالگی به روسیه رفته است، در بیست سالگی با ایران آمده

است در ۱۹۲۱ . چهل و یک سالگی - بقتل رسیده است . و در ایران بی جهت به " حیدر بمب ساز " معروف نشده . شیوه های ترور - انقلابی روسیه با شیوه های شخصی حیدر تفاوت ندارند . بمب هائی که " دسامبريست " ها و پس از آنان " انقلابی های اجتماعی " پیش پای تزارها و فرمانروایان روسیه ترکانند به یقین الهام بخش حیدر در قرضیهی سوئد به محمدعلی شاه است و کارهای مانند قتل شجاع السلطنه و " اسب جنگی " که کاریک نبود رایکسره کرد و قتل اتابک ... یعنی کینهی او نسبت به خود کامکی از همان تاریخ و زمان و مکان نفات می گیرد ... بهمین دلیل این بار هم تصویر کاملی از چهره ی این ایرانی جهانی ترسیم نشده است ... چگونگی مرگ حیدرخان هم که در ارتباط با قضایای جنگل بودمانند زندگیش چندان روشن نیست .

در کتاب اسامیل راشین ، مانند کتاب رحیم رضا زاده ی ملک و سردار جنگل میرفرخانی شخص میرزا کوچک خان از اتهام قتل او تبرئه شده است ولی هرکس او را کشته باشد از افراطی های کمونیست یا جنگلی های اعمال دولت مرکزی - شک نیست که مرکش هم معلول مستقیم شرایط همان روزگار است و در ارتباط با مسائل خارجی و معاملیه های سیاسی است که سرآغاز بسیاری از نابسامانی های جنبش آزادیخواهان عصر ما شدند . " با تکیه به این مقاله که خود کوتاه شده و عماره کتابهای راشین و ملک زاده و دیگر کسانی است که راجع به " حیدر " نظر داده و مطلب نوشته اند .

... با مراجعه به کتاب " نگاهی بر روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل " نوشته شهید شعاعیان ، شاید بهتر بتوان حیدر را معرفی کرد و در مورد او و بقضات نشست . " درباره حیدر نظریات بسیار داده شده است ، بنظر ما از لحاظ تعقیب حوادث و نشان دادن نقش حیدر در این پاتان خانه و جریان تاریخی ، شهید کسروی بیش از همه توانسته است طرحی از سیمای نامبرده ترسیم کند . با این همه تاکنون بررسی و تحلیل اساسی از زندگی و اعمال حیدر این چهره پاکباز و جسور انقلاب ایران صورت نگرفته است . بیش از دوده پیش ، حزب دوده رساله ای درباره وی منتشر کرده که حاوی هیچ امتیازی جز پراکنده گوشتی ، شعار پراکنی و بی سربوه حرف زنی نبود . او از آنجا که حیدر روابط حسنه ای با شوروی ها داشت بلندگوها و یادوهای این کشور در بزرگ کردن وجوه مثبت وی تلاش فراوان کردند و در نتیجه تصویر او را نه از روبرو ، بلکه نیم رخ کشیدند . حیدر خوبی ها

و بدی ها هر دو را داشت . رویهم رفته خوبی هایش بر بدی هایش می چربید و بهمین دلیل به حق در زمره انقلابیون شرافتمند و دلسوز ایران قرار دارد . روحیه ماجراجویی در حیدر قوی بود با اینکه با سازمانها و نهضت های انقلابی روسیه و تفکار تماش ها داشت ، معبداً به گفته فلسفه و اسلوب کار آنها پی نبرد و بیشتر قهرمانی های انقلابی آنان را در خود هم کرد . شوق ها از حیدر ، بیش از همه انقلابیون ایران است زیرا او بهتر از هر کسی می توانست جان و فرهنگ انقلابی را در روسیه بیاموزد و در ایران پرورش دهد .

معبداً او نیز نتوانست از قالب تنگ خرده یوز وازی خارج شود و به یک پیشوای انقلابی که جامع هم نیازمندی های اجتماعیش باشد ، ارتقا یابد ، سیاسی و نظامی . با اینکه ستار نسبت بوی علاقه بسیار داشت ، و از آنجا که سردار شخصاً بعدم آگاهی های سیاسی و اجتماعی خویش واقف بود ، در نتیجه پیوسته به سخنان حیدر اقتدا می کرد تا آنجا که می گفت : " حرف حیدرخان " .

معبداً حیدر نتوانست با این مرد بزرگ و با این گروه شرافتمند تا به آخر همراهی کند و سرانجام نیز در قاجعه دردناک محاصره و تیر زدن ستار شرکت کرد . اینجاست که شهید کسروی در صفحه ۱۲۹ تاریخ هیجده ساله آذربایجان می نویسد :

" حیدر عموغلی ... افزارکار تقی زاده گروید " البته از آنجا که حیدر مردی بنفایت شرافتمند بود حرکات ناشایسته اش بهیچ وجه ارتباطی برابستی اش به استعمارنداشت ، سرانجام از دست تقی زاده خود را خلاص کرد . با این همه در حوادث جنگل نیز همان روحیه ماجراجویی ناشی از شور و حرارت تسکین ناپذیرش را همراه خود آورد و در حالی که شوروی مستقیماً به انقلاب ایران خیانت می - کرد و میرزا کوچک نیز مستقیماً زیر آتشهای خیانت شوروی و انتقام استعمار - ارتجاع قرار داشت حیدر شوروی را رها نکرد . حیدر سرانجام نیز با سارت جنگلی ها در آمد و بدستور یکی از یاران میرزا کوچک تیرباران شد . تحلیلی از زندگی و اعمال حیدر ضروری است . تاگی تحقق پذیرد و تا کی تحقق بخشد .

زندگی حیدر ترجمان و بهترین ترجمان عالی ترین سطح انقلاب مشروطیت ایران است ، شور و شرافت زیاد ، شعور و دانش کم . " (۱۱۰) مسائل که در زندگی پربار انقلابیش ، و در عین حال خطاهای که از او سر زده ، می توان چنین نتیجه گرفت ، که حیدر انسان مادی ، پاکباز و پاک اندیش و در جهت بهر رساندن انقلابات ملی - مردمی

ایران ، چه در مشروطیت و چه در جنگل کوشا بوده و خطری کرده .
 در ضمن همانطور که " خاتم امیر شاهی " اورا در دوران خودش آورده و بقضاوت تشسته " در آن دوران او هم مانند بسیاری ، روسیه شوروی را پشت و پناه سنگرانقلاب جهانی می دانست " ولذا اورا نمی توان جدا از آن خط فکری مُسلط ، که تمام سوسیالیست ها ، و کمانی که تن بآن داده بودند ، دانست . این جریان فکری مسلط بود ، و پیش از انقلابات سوسیالیستی در محدوده فکری آن دوران غوطه ور .

و اینکه شهید شجاعیان می نویسد " بیشتر قهرمانی های انقلابی آنان را در خود هم کرد " ... " او بهتر از هر کسی می توانست جان و فرهنگ انقلابی را در روسیه بیاموزد و در ایران پرورش دهد ... " باز ناشی از همان خط فکری مسلط آن دوران است که باز خاتم امیر شاهی " ... و در ایران پیچیده به " حیدر بمب ساز " معروف نشده است چنانچه می بینیم ، شیوه های ترور و انقلابی های روسیه با شیوه های شخصی حیدر تفاوت ندارند . بمب هایی که " دسامبر - پست " ها و پس از آنان " انقلابی های آن دوران " پیش پای تزارها و فرمانروایان روسیه ترکانندند به یقین الهام بخش حیدر در قضیه ی سو قصد به محمد علی شاه است ... " با توجه به اینکه این ترور ها از ناحیه " مرکز غیبی " و همان طور که در قبل گفته شد مرکز غیبی تشکیل شده از رهبران " اجتماع یون - عامیون " یعنی سوسیال دموکرات های ایرانی بود ، که با سوسیال دموکرات های روسیه ، تماس بسیار نزدیک ، و برخورد اراز خط فکری آنها بودند . شهید شجاعیان می نویسد که : " توقع ما از حیدر بیش از همه ، انقلابیون ایران است . " بایستی توجه داشت ، که توقع داشتن چیزی ، و آنچه از نظر فکری در آن دوران مسلط بوده ، و کمانی هم که صادقانه " به انقلابات سوسیالیستی " و باتکیه و باور به بین المللی سوم ، و اینکه " سوسیالیسم در یک کشور " و درک لنینی را از انقلاب جهانی داشتن ، و در این راه قدم گذاشتن ، و تصور باطل اینکه ، می توان با استعمار به دوز و کلک نشست ، و بخیال خود " سیاست همزیستی مسالمت آمیز " ... لنینی را یکا برد ، و ... چیزی جز آنچه بود ، و انجام گرفت ، درد و زخم ببار آورد ، و پروسه تنگنا ملی - اش هم روسیه بعد از لنین ، و پالتوی پوست هدیه کردن ایتالیا - به اشرف ، بعد از جنگ جهانی دوم ، بر رسمیت شناختن اسرائیل و حلقه زنجیری که سوغات امپریالیست های جهانی یا پشتیبانی و تأیید شوروی ایتالیا ، برای فلسطین و جهان عرب بود ، هم پیالکی فرج

و اشرف با ماشو و جوشن لای در چین ، سالکانیزاسیون و جنگ های پاکستان ، بنگلادش ، هندوستان و تبتانی شوروی و انگلستان از طرفی با آمریکا و چین از طرف دیگر ، و گشتار این ملت های نامبرده در این وسط ، که هنوز که هنوز است ادامه دارد ، شروع آن " پدیدده غلط " طی کردن این مسیر غلط راهم با خود دارد . آنچه می توان مثال ذکر شد ، و هستند بسیاری مثال های گویائی ، که هر ناباوری را باور می شود ، که آن سیاست " مسالمت آمیز لنینی " هیچ چیز در خود ندارد ، مگر آنکه در ادامه آن حرکت ، " زندگی سیاسی " شود برای کشور هایی که از آن خط پیروی کردند ، و با تمام ادعای دهن پُرکن و توجیه و ماست مالی کردن ، توسط ایادی و وابستگان آنها که به این روز در آمدند . که هر یک در تضادی که با دیگری دارد همدیگر را متهم می کنند بخدا انقلاب ، دشمن خلق ها و ... و آنچه خود تیزبان تن در داده است ، و عمل می کند . حیدر که جای خود دارد ، چون در اوایل آن دوران زندگی می کرده و هنوز غلط بودن آن تئوری ثابت نشده بود ، دیگر اینکه این چنین بکند کشیده نشده و هنوز ، لنین وجود داشت ، و او از انعطاف و دیدی انقلابی نسبت به جانشینان خود برخوردار بود . جانشین هایی که تئوری غلط او را گرفتند و با استفاده از آن ، هزار بار به انقلابات جهانی ضربه وارد ساختند . اگر " لنین و لنینیسم " و آن تئوری ها ، بعداً تجربه شد ، و این نارسائی های ناشی از این تئوری را ، ناشی از یک جریان نو که آزمایش نشده بود ، و لذا محبت و سقم تئوری هنوز شناخته نشده بود ، و ناچاراً نتوان به لنین چنین برخوردی کرد که او تماماً و مالمأ به چنین سیاست های ضد انقلابی روی آورد و لذا او را بیخانت متهم ساخت ؟ در واقع پذیرفته شود که اگر لنین در عمل غلط بودن آن را بی می برد ، بخاطر مداقت و انعطاف پذیری سیاسی که داشت ، حتماً در آن تئوری تجدید نظری کرد و اشتباهات را صادقانه بازگو و بخود انتقاد می کرد ؟ که می تواند پذیرفتنی باشد ولی گمان دیگری ، که از شخصیت انسانی و انقلابی او سوء استفاده کرده ، و این غلط را برای خود در میان کردند ، و بخود خواهی ها و تحکیم دادن به خواسته های دیکتاتور مآبانه خود دامن زدند ، پس از لنین و لنینیسم به برقتلی روی آوردند و با هر ضد انقلاب و فاشیستی بعشق بازی سیاسی نشستند ، و بدون توجه به منافع ملت ها ، راه شوم و ضد انقلابی رفتند ، و آن رفتند ، که هنوز می روند و این گنبدی های موجود در جهان کشورهای " با مصلح سوسیالیسم " ، بیان این ادعای ماست . امپریالیسم این دشمن ملتها ، آورده و بادست باز ، با

پشت گرمی این ناسوسپالیست ها و "نا" انقلابی ها " هنوز سرنوشت بشر را در جنگال خود را در برابر آنها تقسیم می نشیند و به تاراج می برد. و اینکه "حیدر عموغلی... افزار کار تقی زاده گردید"، و در آن بایستی جستجو کرد. که تقی زاده عضو حزب "اجتماعیون عامیون" (سوسیال دموکرات ها) بود، و لذا در رابطه حزبی و دگمی، که ناشی از این وابستگی های سیاسی، و حزبی مخصوصاً در آن دوران بوجود می آمد باید دانست. وابستگی سیاسی این دو با هم و لذا پذیرش انجام کاری از سوی تقی زاده، به حیدر، و سر باز زدن حیدر، بخاطر وابستگی های سیاسی و لذا در دام توطئه ضد انقلاب افتادن (که در پارک اتا بک نشان می دهیم) توسط تقی زاده فراموشیون...، امری است بدیهی، با توجه باینکه در گذشته نشان دادیم، که چطور "دموکراتها" برای مخالفت با "اعتدالیون" با انگلیس ها روابط خوبی را برقرار ساخته بودند، و ما موران انگلیسی هم با آنها روی خوش نشان می دادند. که با مراجعه به کتاب "تاریخ مختصر احزاب سیاسی" بهار که خود را نیز وابسته به دموکرات می دانست نشان دادیم و تقی زاده و حیدر خان نیز هر دو عضوی از سازمان بودند. همه اینها بیان کننده آنست که، سیاست بده و بستان و دوز و کلک و مسالمت آمیز، اگر بدهنه سازمانی را گرفت و این سازمان سیاسی، هر قدر هم انقلابی و مردمی باشد در ابتدا، و در عین حال هوشیارانه کارها را دنبال کند ولی:

۱- بدلیل اینکه بانیرونی ضدمردمی، که زندگی دوز و کلک بوده، و در این راه هفت خط شده آن هم (دولت علیه انگلیس) ببرد که ندارد، باختش هم حتمی است.

۲- بخاطر اینکه در این دام می افتد، و این روش ناصحیح را دنبال می کند، که حریف را با این حربه از پای در آورده، چنین سیاست غلطی "زندگیش" می شود، و پس از مدتی دیگر نمی تواند "گریبان" رها کند، که در دام افتاده و نمی فهمد و نمی تواند بفهمد. با توجه باینکه از همان روزهای اول، افراد معلوم الحالی چون "تقی زاده" که بمعرفی او خواهیم پرداخت، نیز از روی این سازمان سیاسی یعنی سوسیال دموکرات ها (یا "اجتماعیون عامیون") بودند.

آنچه از مجموع این نظریات راجع به حیدر می ماند، شور و علاقه علاقمندی به انقلاب، مبارزات درخشان بر علیه استبداد و استعمار، مین برستی و علاقمندی بر هائی انسان ها در جهان و علاقمندیش به سوسیالیسم و انقلاب جهانی است. و آن ضعف هائی هم که گریبان

گیرش شده بود، ناشی از شرایط دوران و تسلط خط فکری، که غلط بودنش هنوز تجربه نشده بود، وابستگی سازمانی با آن خصوصیات بر سر آمده، شیوه مبارزات آن دوران، باین بودن سطح دانش تشویریک آن دوران، که همه و همه می توانست روی او تسلط داشته باشد، و گیر کردن در آن "محدودیت" فکری بود.

صرف نظر از انتقاد اساسی و خرده گیری با و که در عمل پارک اتا بک تا آنکه و بختریک تقی زاده شرکت جست، و در دام زدن به حوادثی که بعداً خواهد آمد شرکت جست، و اگر در بعضی مسائل شتاب زده عمل نمی کرد، و امکان جلوگیری می یافت در عملیاتی که نقش ما را جویش بیش تر از انقلابی بودنش بود، شاید جلوی تبعیت کورکورانه خود را نسبت به سیاست غلط شوروی، در مورد جنگل می توانست بگیرد، و از آنها بریده و به انقلابیون جنگل روی آورد.

۱۴ - سید حسن تقی زاده

انگلیسان این که به رند جهان استعمار، بخاطر منافع خودش، تا بحال توانسته با هوشیاری و کار آزموشی خاصی، سیاستهای استعمار خود را در کشورهای خاور میانه، و لذا در ایران بکار ببندد. او همیشه از سیاستی برخوردار بوده که توانسته "سحر فیه را با پنبه ببرد" و منافع احوال می شده، بدست دیگران و حتی رقیب، که با او در تضاد بوده.

او در برآوردن خواسته های ضدمردمی اش، از دستهای خشن روسیه رقیب استعمارش، یاری گرفته، و دستهای دست نخورده خود را، در پوشش دستکش های ظریف نگه می داشته، یا با بخدمت درآوردن عناصری با هوش، ولی خود فروخته بومی، مقاصد خود را در آن کشوری که زیر جنگال نفوذش می بود، با جرات می آورده است.

او در این قبیل کارها واقعا هفت خط بوده، و عجیب با هوش عمل می کرده، و شاید ترس مردم ایران، که اگر "گریبای را سردیوار" نشده می دیدند، می گفتند سیاست انگلیسی هاست "بی سبب نبوده باشد. او برای بهره برداری، مدت ها قبل از امکان بهره برداری "دانه می پاشید" تا بتواند در فرصت مناسب بهره برداری کند.

در گذشته نوشتیم که بریتانیا چطور بیکر در زمان شاه عباس به بهانه تجارت راه باز کرد، و از زمان فتحعلی شاه، زمینه بهره برداری و برداشت حاصل را مساعد دید: نوشتیم که چنان، با بخود وابسته کردن عناصری، چنانکه میرزا ابوالحسن خان ایلیچی را بجرکه ماسیونها درآورد، و با در دست داشتن این مهره های حساس

دولتی، و بذل و بخشش ها به زمینه نفوذ و یفت کردن جای پای خود پرداخت، و سرانجام با ادا ماین روشهای درحد خودبی نظیر حلیه های استعماری، در این کشور و درخا و رمیانه جایا ز کرد. بنظر من هنوز که هنوز است امپریالیست مسلط را بریتانیا باید شناخت و یا حداقل از رقیب آمریکا شش دست کمی در تسلط، ندارد و چهره گریه خود را توانسته است بپوشاند، و از دید و نظاره مردم مخفی بدارد.

اوپرای انجام مقاصد استعماریش بسیار رکسانی چون میرزا ابوالحسن خان ایلیچی ها، ملک خان ها، تقی زاده ها، و شوق الدوله ها، توام السلطنه ها و... را، در هر زمان داشته و بغیراوانی هم داشته، و در حساس ترین نقطه های حکومتی و یا جنبش ها قرار داده، که سربزنگاه بتوانند بمنافع خویش جا معه عمل بپوشاند. سید حسن تقی زاده یکی از مهربه های بسیار مورد اعتمادا و کسی است که، تا آخر عمرش در حساس ترین پست های دولتی، بر سر ملت خرابی وارد می ساخت، و منافع ارباب رایه اجرا در می آورد.

او را گفته اند، که قبل از استبداد صغیر بجرکه فراماسیونرها در آمدگلاسهای شریعتی برای جهان استعماری و بشهر ملت و زادگاه خویش راطی کرد. سپس که مورد اعتمادا و اطمینان قرار گرفت، مأمور اجرای خواسته های انگلیس شد، و در جا های حساس، آنجا که ملت می رفت تا با حرکت های خلاقی انقلابی، ریشه های استبداد و استعمار را براندازد، از آستین انگلیس بیرون می آمد و قیچی می شد، و بکل می نشاندهای این حرکت ها را.

با مراجعه به " فراموشخانه و فراماسیونری در ایران " تقی زاده از کهنسال ترین فراماسون ایرانی است، که از آداب ماسیونی با اطلاع بوده و این مسئله پیش پا افتاده ای نتواند باشد و خود کمک می کند باینکه بدانیم از حساس ترین مهربه های انگلیس بشمار می رفته و اسم او نیز در لیست های مختلفی آمده. تصور این مطلب که چون او فراماسیونری بوده، پس صد در صد وابستگی اش ایمان آوریم نابخردانه است. چون بودند کسانی چون صو اسرافیل، و ملک المتکلمین، در زمره فراماسیون ها ولی، کسی در بودا ربودن آنها نظر نداشته، و از چهره های پاک صمیمی بودند، که در راه آرمانهای وطن پرستی تا حدشهادت سخت کوش و پا میزد بودند.

فراماسیونری بودن آنها را می توان، ناشی از آن دانست، که ما دقانه بزمانی بین المللی روی آورده بود و دخیال میکردند، می توان با عضویت در آن بمقاصد آزادیخواهی - فداستبدادی -

میهن پرستی خود نا ثل آیند و لذا حساب اینگونه گمان و عقوبتشان با کسانی چون تقی زاده جداست. انگلیس بطور دقیق توانسته بود با در دست داشتن عناصری وابسته بخود، در بشهر رساندن خواسته های خود استفاده برد، و همچنین عشویت چهره هائی چون علی اکبر دهخدا - صو اسرافیل، ملک المتکلمین، بازمانهای فراماسیونری حیثیت و آبرو می بخشید و انگلیس، با کسب حیثیت از این عناصر در جهت منافع خود، بهترین بهره برداری را می نمود. او توانسته بود من باب مثال از پانزده نفر رهبران مشروطه که در تصمیم گیری ها شرکت مستقیم داشتند، و بسیاری از آنها نیز فراماسون بودند، عناصر وابسته بخود چون تقی زاده را هم، چه " در کمیته انقلاب " و چه در رأس رهبری لژیونری ایران قرار دهد تا در نهایت از تمام جریانات و تفکرات با اطلاع و جهت و مسیر آن بطور تنظیم کند که او می خواهد. چنانچه با تکیه به گفته های خود تقی زاده حتی اداره مجلس شورای ملی و سازمان دادن به ادارات بطور کلیه برداری از روشهای سازمانی لژیونری در ایران بود. در کتاب رایشن آمده :

" بطوریکه سید حسن تقی زاده در یک جلسه خصوصی با حضور احمد فرامرزى به نگارنده گفت :

" کلیه سازمانهای جلسه علنی و حتی ادارات مجلس شورای ملی تقلیدی از نظام نامه لژیونری ایران و تشکیلات داخلی لژیونری بود . "

" هنگام تشکیل جلسه علنی همانطوری که در محافل ماسنی رئیس و دونایب رئیس جلسه را اداره می کنند و در مجلس شورای ملی نیز همین سازمان داده شده . " (۱۱۱)

آنها سعی داشتند، حتی در تنظیم قانون اساسی و نوشتن آن عناصر فراماسونری نقش اساسی داشته و قوانین فراماسنی را نیز در قانون اساسی بگنجانند، رایشن می نویسد : " ولی لژیونری ایران در نوشتن قانون اساسی نظر بخصوصی داشت و می خواست چند ماده از قانون اساسی فراماسنی را نیز در قانون اساسی بگنجانند، جلسات راطولانی کرده سرانجام وضع راطوری پیش آورد که فقط چند فراماسنی که از لژیونری ایران مأموریت شرکت در تنظیم مواد قانون را پیدا کرده بودند شروع بنوشتن قانون اساسی نمودند. " (۱۱۲)

رایشن در کتاب خود، با مشخص کردن نقش فراماسیونری در جریان مشروطیت، همواره به تقی زاده بر می خورد و خط پای او را نشان

می دهد . و درجائی می نویسد : " یک سؤال بلا جواب از سیدحسن تقی زاده " و در ادامه می نویسد : وقتی نوبت سؤال و جواب ها رسید ، از طرف نگارنده مورد سؤال و جوابی قرار گرفت که اطلاع از آن لازم است .

۱ - سؤال اول درباره نفوذ و رسوخ افکار خارجی ها و اقدامات آنها در مشروطیت بود .

تقی زاده در جواب گفت : " بدون شک اندیشه ها و افکار خارجی ها و حتی کمک های آنان در انقلاب مشروطیت ایران مؤثر بوده و هیچکس نمی تواند این مسئله را نادیده بگیرد و انکار کند . "

۲ - سؤال دوم درباره نقش بیداری در انقلاب مشروطیت بود . تقی زاده بلافاصله به این سؤال پاسخ نداد و پس از اینکه بسئوالات دیگران پاسخ گفت در آخرین لحظاتی که جلسه سخنرانی تمام می شد ، پس از خواندن سؤال اظهار داشت : " منظور سؤال کننده از فعالیت لژ فراماسنی است که من اطلاع ندارم . " (۱۱۳)

حال این اطلاع نداشتن ، و فراماسون بودن خودش ، و آن تعداد ۱۵ نفر رهبران مشروطیت که خود و نیز در زمره آنها می بود ، و عناصر تشکیل دهنده وجود فراماسونها در بین آنها ، (که البته عده ای از آنها چون " دهخدا " همانطور که در بالا رفت ، عضویت فراماسونری آنها بیان کننده سرسپرده بودن ، و اجرا کننده مقاصد خارجی ، در آنها نبوده) و تنظیم قانون اساسی توسط عناصری از آنها ، و دیگر چیزها که در گذشته با تکیه به نقل قول های خود تقی زاده بیان شد ، و ندانستن اینچنینی که جواب سؤال کننده را می دهد ، دنبال کردن زندگی سیاسی این شخص از شروع حرکت های مشروطه طلبی تا مرگش ، بیان دارنده وابستگی و بهره بردن ویکی از بهره های کار ساز و حساس امتعارانگلیس ، بحساب خواهد آمد . و علاوه بر اینکه وابستگی اش در " کتاب رائین " ذکر شده ، با مراجعه و الهام از شهید کسروی در خواهیم یافت ، که او یکی از کسانی است که بنفع انگلیس ، انقلاب مشروطیت را با تحراف کشاند .

ایوانف نویسنده کتاب انقلاب مشروطیت ایران نیز از او بارها یاد می کند و از جمله می نویسد :

" پس از رد تقاضای لیاخوف از طرف مجلس صبح روز ۲۳ ژوئن بریگارد قزاق بدستور شاه مجلس و مسجد سپهسالار را بتوب بست ، توپ بستن مجلس ناظر ادا شده داشت . عمارت مجلس و مسجد سخت آسیب دید .

بسیاری از اعضای انجمن ها و نمایندگان مجلس شوقیست و در باغشاه زندانی گشتند و مورد آزار و شکنجه وحشیانه قرار گرفتند . سر دبیر روزنامه رادیکال " مورا سرافیل " میرزا جهانگیر خان شیرازی و خطیب شهید ، ملک المتکلمین بدار و یخته شدند . حاجی میرزا ابراهیمی نماینده مجلس شورای ملی از شهر تبریز توسط سربازان بقتل رسید . روی هم رفته موقع ثوب بستن مجلس و پس از آن صدها نفر مقتول گردیدند . نماینده مشهور تبریز مستشارالدوله و ده هانفر دیگر از فعالین جنبش مشروطیت بکند و زنجیر کشیده شدند و مدتی در باغشاه محبوس ماندند بعضی نمایندگان مجلس و از جمله تقی زاده در سفارت انگلیس مخفی شدند .

انگلیس ها این افراد را آنطور که تبلیغات دروغ و ریاکارانه انگلیس ادعا می کرد بخاطر همدردی با طرفداران مشروطیت پناه نداده بودند . بلکه امپریالیست های انگلیس فقط برای نجات عمال خود که در بین ایشان چندتن از نمایندگان مجلس وجود داشت ، میکوشیدند . آنها می خواستند این افراد را محافظت کنند تا در آینده برای اجرای سیاست امپریالیستی خود نسبت به ایران از وجود آنان استفاده نمایند . " (۱۱۴)

با معرفی سید حسن تقی زاده و دانستن عضویت و در رأس رهبری حزب دموکرات قرار گرفتن و روابطی که حزب دموکرات با انگلیس ها داشت و روی خوش نشان دادن ما مورین بریتانیا باین حزب می - تواند ما را یاری رساند ، که در آینده نشان دهیم ، چه جریانی از پشت " خنجر خدا انقلاب " رای به پهلوی انقلاب و بازوان سهراب - گونه اش فرود آورد .

۱۵ - سردار اسعد بختیاری

حاجی علی قلی (سردار اسعد) با شکل گیری و وسعت گرفتن انقلاب مشروطیت ، این آتش بدامن امقبان گرفت ، و آنها نیز بحرکت درآمدند . در آوریل ۱۹۰۹ طوایف بختیاری ، بسر دگی سردار اسعد و صمام السلطنه بسوی تهران حرکت و به مشروطه طلبان پیوستند .

ضمن مطالعه تاریخ مشروطیت و نیروهای شرکت کننده در این جنبش ، که هر یک ، شرکت خود را در سودی می جست ، و برای آن سود - جویی ، از مشروطیت شناختی برپایه سود خود داشت . نام (ایمن سردار اسعد) بختیاری نیز همواره و در همه حال بچشم می خورد . و تقریباً تمام تاریخ نگاران و وقایع نگارانی که در مورد " مشروطیت " نوشته اند ، او را انگلیز قیل بحساب آورده اند ، از

ایوانف می نویسد :

" انگلیس هائیکه می خواستند نفوذ روسیه تزاری را از ایران براندازند و وضع خود را تقویت کنند ، خوانین بختیاری را علیه محمد علی شاه و حامی او روسیه تزاری تحریک می کردند . بختیاری ها با انگلیسها ارتباط نزدیک داشتند و برای " حفظ " جاده های که امپراتور آن به انگلیس ها داده شده بود و مناطق استخراج نفت از انگلیس ها مشتری می گرفتند . یکی از خوانین مشهور بختیاری سردار اسعد قبل از این وقایع به اروپا مسافرت کرد و با وزیر خارجه انگلیس " کری " ملاقات نمود . " (۱۱۵)

ایوانف در جاهائی به انگلیسی بودن سردار اسعد اشاره نموده است . دیگر کسی که از انگلیسی بودن او یاد می کند کتاب دو مبارز مشروطیت است . در آن کتاب چنین می آید :

" امپریالیسم تجا و زپیشه هم در عین حال که دست ارتجاع ایران را در دست داشت ، در سرش غوغائی بود ... امپریالیسم آخر سر باین نتیجه می رسد که ، ممکن است یک دولت پوئالی مشروطه برای او بیش از یک دولت خودکامه مرتجع مفید باشد (ای هفت خط) در تعقیب این نتیجه گیری است که سردار اسعد ... قدرتمندترین ایلیاتی و سپه دار - بزرگترین زمین دار زمان - که اولی انگلوفیل و درمی روسوفیل تشریف داشتند و اساسا انقلاب مشروطیت سر علیه امثال آنها در گرفته بود ، در آن گیرودار از جنوب و شمال مازم فتح تهران میشوند . خواهیم دید که بعد از فتح تهران ، کلاه محمدعلی میرزای مستبد و آزادیخواهان و مشروطه طلبان واقعی ، پس معرکه می ماند . " (۱۱۶)

بنابگفته ی محمود محمود : روسها به طرفداری " محدودلی خان " (سپه دار) و انگلیس ها به هواداری حاجی علی قلی (سردار اسعد) پایتخت را گرفتند و محمدعلی شاه را خلع کردند . " آنچه در اینجا لازم به یاد آوری است ، این است که : عاملی که بختیاری ها را بسوی تهران می - کشاند ، دل بستگی با مصلحت دموکراسی نبود بلکه این شاهزادگان نیمه مستقل را منافع اقتصادی و ملاحظات سیاسی خاص بود که برای فتح تهران و برانداختن حکومت محمدعلی میرزای قاجار برمی انگیزد . مخصوصا که می بینیم سردار اسعد بختیاری ، پیش از حمله به تهران راهی اروپا می شود و با چند تن از سیاستمداران انگلیسی و از آن جمله با سردار وارگری مذاکراتی می کند و آنگاه با اطمینان تمام به ایران برگشته ، با جنگاوران ایل خود عازم فتح تهران و سر -

انداختن سلسله قاجاری می شود .

گویند سردار اسعد بهنگام مراجعت به ایران شمیری که به همراه خود می آورد شعار مرگ قاجار - راکنده بود . " محمود محمود با الهام از نظریات سایکس که از اموران سیاسی نظام انگلیس در ایران بوده و از اوضاع و احوال با اطلاع بوده ، نقل قولهای می - آورد که بیان کننده آنست که ، سردار اسعد در سر سودای پادشاهی داشته و ... بهرحال ، آنچه از این نوشته ها برمی خیزد و عمل خود سردار اسعد ، در خلع سلاج " پارک اتابک " و سخنرانی ، بیان می دارد ، او چون انقلابیون آزاده خواه و وطن خواه به مشروطیت کشیده نشد ، بلکه منافع انگلیس ، که منافع او نیز در وابستگی و همراهی با آنها صورت می گرفت به این راهش کشانده و بهرحال با شرکت فعال در خلع سلاج انقلابیون به بهترین وجهی زمینه رشد نفوذ انگلیس را فراهم ساخت ، و مستقیم و یا غیر مستقیم از کارگذاران آنها حساب آمد .

محمد ابراهیم باستانی با ریزی در تلاش آزادی می نویسد :

" بعد از تحصن محمدعلی میرزا در سفارتخانه روس لیا خوف خون آشام به اتفاق چرچیل انگلیس و یک افسر روسی به بهارستان آمده ، شمیر خود را از کمرباز کرده ، بعنوان تسلیم مقابل سردار اسعد و سپه دار بر زمین نهاد . " سردار اسعد مجدداً شمیر را بر کمر لیا خوف بسته و گفت : بوظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی بوی نخواهد بود . " (۱۱۷)

آری همین لیا خوف با آن سابقه سیاهش " از طرف سردار اسعد و سپه دار تنگابنی دومرتبه فرمانده قزاق ها شد و امنیت شهر با و محول گردید . "

۱۶ - سپه دار اعظم تنگابنی

" سپه دار صدرات عین الدوله ، وفاتح مسجد جمعه کشنده سید عبدالحمید در استبداد ، سپه دار پس گیرنده اسرای توجان در استرآباد ، بعنوان آزادیخواهی ، سپه دار کلوله باران کن قانون اساسی در چشمه علی ، داوطلب خفه کردن آزادیخواهان تبریز ، سردار قشون عین الدوله در جنگ ستارخان و باقرخان ، سردار احبار در فتح قزوین و تهران ، سپه سالار دولت مشروطه ، سپه سالار حامی اعاده محمدعلی شاه مخلوع به تخت سلطنت ، با همدستی روس ها ، سپه سالار همدست مدخان شجاع الدوله و در قلع و قمع آزادیخواهان تبریز سپه سالار قتال آزادیخواهان تنگابن بتوسط پسرش ... " (۱۱۸)

سپهدار این مشروطه‌طلب و آزادیخواه امروزی، و آن همیشه ضدانقلابی، در بهار ۱۹۰۹ که مشروطیت و پیروزی آزادیخواهان را، حتمی دانست در رأس نیروهای کیلان به تهران حمله آغاز کرد، و نزدیک تهران با قوای بختیاری بهم پیوستند و پس از تصرف تهران و تشکیل حکومت موقت، او به وزارت جنگ و سردار اسعد بوزارت داخله و پیرم خان داشنک بریاست شهربانی رسیدند.

سایکس و آرا اینطور معرفی می‌کند: "نامبرده سیاهیسان تحت فرمان عین الدوله را راهنمایی می‌نمود و تصور می‌رود که برای نجات املاک وسیع خود از غارت و چپاول به ملیون پیوست. او را یک مرد جبار و غیر قابل اعتماد توصیف نموده اند و ملی روی هم رفته چون از ملاکین درجه اول شمرده می‌شد، پشتیبانی او خیلی گران‌بایوده است... سپهدار با جان و دل هیچوقت با مشروطه همراه نبود، بلکه همان صورت ظاهرتنها بوده است، ولی او فهمیده بود که اگر کوچکترین علامت تردید و دولتی از خود نشان بدهد او را خواهند کشت..." (۱۱۹)

"گویند او هنوز مطمئن نبوده و زمانی تصمیم می‌گیرد که با چرچیل دبیر اول سفارت انگلیس در ایران ملاقات می‌کنند و پس از مطمئن شدن، روی به تهران می‌آورد."

چرچیل به سپهدار می‌گوید: "بختیاری‌ها نزدیک تهران هستند و از تهدید روس‌ها نترسیده، به تهران حرکت کنید..." مهدی بامداد، رجال ایران، جلد چهارم، گرفته شده از دو مبارز و پس از اینکه اوضاع را تمام شده می‌بیند و بر علیه محمدعلی شاه شروع می‌کند، تلگرافی از محمدعلی شاه دریافت می‌دارد به این مضمون "محمدولی محض فوق نمک بحرامی تو بدولت، ترا از ششون دولتی خارج و املاک ترا خالصه نمودیم" و در جواب می‌گوید که "باغشاه الحمدالله که از این ننگ خارج شدم و در املاک من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت." (۱۲۰)

او از اعضا حزب اعتدالیون بود.

۱۲ - ناصرالملک:

او نیز از این همین قماش یاد شده بود، و در مواردی بدتر. پس از دفع محمدعلی شاه، ناصرالملک نایب‌الطنه گردید. او در اواخر ۱۳۲۹ که مجلس بسر آمد، از تجدید انخابات خودداری کرد. او بیش از سه سال زمام امور را بدست داشت و با خشونت عمل می‌کرد. گویند که توانست با انگلیس‌ها روابط سیاسی برقرار سازد و سپس بمیرانداختن دموکرات‌ها اقدام نمود.

ا سیاستی در جهت خواسته‌های روسیه داشت، و تحت تابعیت آنها عمل می‌کرد. تاریخ مردوخ محمد مردوخ (جلد دوم) می‌نویسد: "گویند زمانی که ناصرالملک، حاکم کردستان بود، هر وقت مقصری را پیش می‌آوردند، می‌گفت "آقا را ببرید با کمال احترام به چوب ببندید." (۱۲۱)

* * *

بهر حال چنین بود معرفی چهره‌هایی چند از کسانی که در مشروطیت وجهت دادن و شدت بخشیدن بآن، نقشی اساسی بعهده داشتند، و کسانی هم که از گرد راه رسیده، تمام اوضاع را بدست گرفته، وجهت آنرا بفتح بیگانگان تغییر دادند.

حال با معرفی این کسان می‌توان نیروهای شرکت‌کننده و پایگاه طبقاتی و خواسته‌های آنها را بررسی گرفت و نشان داد که در نهایت چه جریان‌هایی توانستند مسیر جنبش را بفتح چه سیاست‌هایی و در جهت منافع چه نیروهای جهت بخشند و خون آن همه شهید و یامردی آن پاک‌اندیشان دریا دلی چون ستار و باقر را بهیچ گیرند، برای منافع خود با بیگانگان بسودا بنشینند و بر قلب ملت تلخ کنند.

۱۸ - پیرم خان ارمنی

او نیز یکی از کسانی است، که با عده‌ای نیروی مسلح در جنبش مشروطیت شرکت داشته و این نیرو بنام "داشنگ‌ها" معروف بودند. پیرم خان را گویند، که رابطه‌ای صمیمانه با حیدر داشته، و در دسته‌بندی که بر علیه سالار و سردار ملی بعمل آمد، در این دسته - بندی "پیرم خان، سردار اسعد، حیدر عموغلی" شرکت داشتند. او پس از خلع سلاح مجاهدین و فدائیان واقعی یعنی از قوای انقلابی ضد مردمی که با حمله و تیراندازی بطرف "ستار" این کرد و بازوی انقلاب صورت گرفت، رئیس شهربانی شد، و در سرکوب آزادیخواهان نقش داشت.

گویند که یاران و مجاهدین راه ستار، از عمل خلع سلاح ناراضی و تن به چنین کاری نمی‌دادند، و ستار را نیز از چنین کاری سرزنش می‌کردند، و ضمن صحبت‌ها و استدلال‌ها نسبت با وضع و اتفاقات تازه اظهار داشتند "با این دشمن که میانه شما با پیرم خان و دیگرانست، پس از گرفتن ابزار جنگ با شما و سالار رفتار دیگر پیش خواهند گرفت." (۱۲۲) ولی این کُرد ساده دل و "پاک - اندیش در جواب می‌گوید: "این دولت را ما خودمان برانگیخته‌ایم

و شایسته نیست که با او نافرمانی کنیم . - (۱۲۳)

و در واقع بیخبر از آینده کار که یاران با کبازش بخوبی دریافته بودند ، که دولت را ضد انقلاب توسط کسانی که با خطر منافع گروهی ، شخصی ، آلت دست می شوند ، و تطمیع ، به وجود آورده است ، بهر حال پیرم که بواقع " رئیس شهر بانی " بودن آن دولت کذافی را شایسته بود ، رئیس دشناک ها برای اجرای عملیات ضد - انقلابی ، بمنفع استعمار خوب بیازی گرفتند و در تخریب و حادثه - آفرینی بنفع خود سود جستند .

دشناک ها و پیرم در رأس آنها ، اگر چه در جنبش شرکت فعال و مؤثر داشتند ، ولی در حادثه " پارک اتایک " و حملاتی که نسبت به مجاهدین صورت گرفت ، بسیار زیان رساندند و نقش ضد انقلابی به عهده گرفتند و در این راه بمنفع استعمار خوب عمل کردند . دشناک ها بعد از نیز در تاریخ خواهیم دید ، که این نقش سرکوب و تخریب و ترور را ، بسود حاکمان و دولتمداران فدملی مردمی ، برای خود حفظ و آلت - دست ، چه مستقیم وجه غیر مستقیم شدند . ما با معرفی این چهره ها خواستیم که نشان دهیم ، هر یک زبان گویای یکی از این نیروهای هستند که با گرایشات و پیکاهای اجتماعی خود ، به مشروطیت کشیده شدند و از مشروطیت چیزی را نمی فهمیدند ، که وابستگی های اجتماعی آنها بیان می داشت .

لازم به ذکر است ، که بدنبال " پدیده مشروطیت " علاوه بر " پدیده جنگل " دو " پدیده انقلابی " دیگر ، یکی در خراسان و سر هبیری کلنل پسیان و دیگری که در واقع همان مشروطیت بزمین خورده است ، که جان می گیرد و سر بلند می کند و پس از مدتی ستیز از پای در می آید ... بر هبیری خیابانی پدید آمدند .

۱۹ - خیابانی

خیابانی که فرزند حاجی عبدالحمید ، که در روسیه به تجارت اشتغال داشت در ۱۲۹۷ در میشو از تصبات خامنه شستر زائیده شد . او همواره ، در دورانی که استبداد فربه بر پیکر جامعه وارد می ساخت ، ولذا جامعه را بر علیه خود شورانده بود ، با توده برای رهایی جامعه تن به نبرد داده بود ، و همواره در بستر این زمان شکل می گرفت و به عضویت حزب " اجتماعین - عامیون " در آمد و پس در انجمن ایالتی آذربایجان انتخاب گردید . چنانکه ذکر شد ، مشروطه بزمین خورده را ، با کوشش و همبستگی دیگر مبارزان احیا می بخشد و با سخرانی های پیکر و جهت دار ، آتش نشان دورانی می شود ، که

استعمار انگلیس ، که خود را تنها یگانه تاز میدان دیده بود و در واقع رقیب استعماریش روسیه با پدید آمدن " پدیده انقلاب اکتر" دیگر وجود نداشت و از ضعف روز افزون دولت مرکزی ، کمال استفاده را می - برد ، سعی بر آن داشت که قرارداد ایران بر باد داده ۱۹۱۹ را به ملت تحمیل کند . خیابانی از جمله روحانیون انقلابی و پاک - اندیشی است ، که از خواسته های مردم بسیار گرفت و در جهت برآوردن آنها پرداخت و تاپای جان در این راه پایمردی و ستیز نمود .

او بعلمت مسافرت هایی که به روسیه نمود و عضویتش در " اجتماع عیون - عامیون " و شکل گیری و گسترش مبارزات تبریز مشروطه خواه و آزادی طلب بود ، و موقعیت اجتماعی او بعنوان یک روحانی پاک - اندیش در جهت خواسته های مردم بود . مجموعه این عوامل توانست او را بعنوان یکی از نادر مبلغین آزاده ای در آورد که با سخرانی های آتشین خود آتش بدامن جامعه زد و با آتش افروزی انقلابی ، بهستی استعمار و دستیاران بومیش خطر برساند و فرجه زد .

او در تمام سخرانی هایش تحرک بخش بود . مانند : " ای آزادیخواهان که عهد میثاق بسته اید ، یا بمیرید و یا ایران را آزاد کنید ، بیاید قبول شرف خود را تکرار کنید که ایران را به آزادی واقعی نایل خواهید ساخت " معلوم است ، همانگونه که این سخنان آتشبار گونه اش ، شور و حرکت می بخشد بجامعه ، و گرما بخش مبارزین خواهد بود ، کینه استعماریان را نیز نسبت به خود افزون می کند ، که سرانجام برایش چاره یابند ، و از سر راه خویش دورش سازند ، و آنچه او را دور می ساخت " مرگش " بود ، چنانچه استعمار سرانجام راه چاره را ، در سربسته نیست کردنش دید و بدستور مخیر السلطنه و بدست خود فروخته ای بنام اسماعیل قزاق ، و همکاری تنسی چند از دیگر قزاقان ، به مخفیگاه او حمله ، و او را بقتل می رسانند . و فرمایشش نعش این عزیز دست از جان شسته براه انقلاب را ، در کوچه و بازار می گردانند و در مقابل شهر بانی به معرض تماشا می گذارند .

عارف سوخته دل می گردید و چنین می سراید :

کسم بشهر نیبند شدم بیابان کرد زغمه کلنل وزغم خیابانی .
به حال سرنوشت مشروطه و خلق سلاخی که از مجاهدین بعمل آمد ، بگل نشاندن پایهای جنبش ، و از حرکت بازداشتن آن ، بنف -
استعماریان و قطع بازوان انقلاب ، سرانجام جز این روزهای غمزه و بسوک عزیزان نشستن رانداشت . که چقدر کمر شکن و خورد کننده ، و آنچه بیشتر خورده کننده است ، عدم تجربه اندوزی از چنین حوادث

تاریخی است، و زودگذشتن ارجنین سرانجام هائی است، که با خودهمواره غمها و دردهای تازه بتازه می آورد.

۲۰ - پدیده انقلاب مشروطیت

پدیده ایست بسیار پیچیده که نتوان در این مختصر نوشته، آن را نشان داد و تحلیل همه جانبه و قانع کننده کرد. چون این نوشته بار اصلی اش متوجه "انقلاب جنگل" است که اجباراً برای اینک — "پدیده انقلابی جنگل" تاریخی ب بررسی گذاشته شود، ما را بر آن داشت که سریع و گذرا ب دیگر "پدیده های انقلابی تاریخی" که در این جا معصورت گرفته برخورد کنیم و با باری طلبیدن از تاریخ و حرکت تکاملی پدیده های انقلابی که در تاریخ این ملت بوجود آمده، و نیروها و عوامل و شعارها و چترهای که، زیر پوشش آن بحرکت درمی آمدند، و سلاخی که برای اش در طول تاریخ این ملت تجربه شده و... همه اینها بازشناسی شوند.

قدمت از معرفی کسانی که یاد کردیم، آن بود که بتوانیم با معرفی آنها نیروهای شرکت کننده در جنبش، و خواست و شناخت آنها، از مشروطیت را نشان دهیم.

این عناصر بهمان کننده طرز تفکر نیروهای هستند که در "مشروطیت" شرکت داشتند و ... می توان آن نیروها را اینطور رده بندی نمود:

۱ - نیروهای ملی مردمی که بخاطر استقلال کشور، و نجات میهن، که قربانی مقامشوم استبداد شده بود، و نیروهای خارج نیز، بخاطر حفظ منافع خویش و تأمین آن توسط استبداد و حمایت می کردند.

۲ - نیروی استعماری انگلیس، که بخاطر حفظ منافع خویش، و آسیبی که وجود استبداد و رابطه اش با نیروی رقیب آن وارد می ساخت، و با حمایت از "مشروطیت"، می توانست هم رقیب سب و استبداد و وابسته آن را، ب نفع خویش کنار زند، و هم آبروی پاک — باخته خود را، در رابطه با قراردادهائی که بسود خویش در گذشته در اثر نفوذی که داشت از دست داده بود بیا زیاید. قراردادهائی چون "تنباکو" ... که نفرت ملی را علیه خود به بار آورده بود، میخواست با پشتیبانی از مشروطیت کسب حیثیت کند.

۲۱ - نیروهای ملی و مردمی

نیروهای ملی مردمی طیف های مختلفی را در بر می گرفتند. می توان مجموعه این طیف ها را، به قشرهای وسیع و گسترده

خرده بورژوازی، که در واقع تمام این نیروها را در خود گرفته بود نام نهاد.

خرده بورژوازی خصلت ناهم آهنگی دارد و همیشه در حال حرکت، با این سو و آنسو است و در حال غلطیدن و نزدیک شدن با این قطب و آن قطب است، و این حالت نوسانی و حرکتهای دائمی آن باعث می شود که از طرف دو قطب هریک بسوی خویش کشیده شود و تا زمانی که به جبهه نبیوسته، و قوام و بیاگیر نشده هم خود می خواهد نیروی جداگانه ای با خود هم آن دو قطب آنرا هانمی کنند.

نیروی عمده و فعال شرکت کننده در مشروطیت را "قشرهای وسیع" خرده بورژوازی بوجود آورده بود.

اگر طبقه را همانطور که در گذشته ذکرش رفت مقوله ای "اجتماعی" بشناسیم و نه مقوله ای "اقتصادی" و بپذیریم که طبقه مادامی مفهوم پیدا می کند که نهادهای مختلف اجتماعی در مجموع و بر روی هم هم دیگر را بسازند و تکامل بخشند، و طبقه نیز که مقوله ایست اجتماعی، در رابطه با شکل گیری و بر روی هم اثر بخشی این نهادهای اجتماعی بوجود می آید، و آنوقت است که صورت "طبقاتی" بخود می گیرد، و طبقه در مجموع در وجود این نهادهای مفهوم پیدا می کند.

لذا خواهیم دید که در "پدیده انقلاب مشروطیت" چیزی بنام طبقه در جا رجوب جنبش ملی مردمی آن، وجود نداشته که بتواند آنرا بخاطر منافع تشویر شده خود، بسوی خود بکشاند و بر پایه خواسته های طبقاتی خویش آنرا جهت بخشد. و اتفاقاً چون چنین بوده، و عدم وجود طبقه ای که این جنبش را در جا رجوب ملی بطرف آن طبقه بکشاند، سبب گردید که از این ضعف استفاده شود و در نهایت، استعمار توانست با هوشتیاری کامل از این ضعف حاکم، ب نفع خویش سود برد و آنرا ب نفع خویش یا تحریف و انهدام بکشاند.

خرده بورژوازی نیروی است وسیع و گسترده، که بخاطر نا بایدا ربودنش همیشه بطرف قطب های طبقاتی، در حرکت است و بنا بر نزدیک و دور بودنش، یکی از این قطب ها و بنا بر میزبان کشش این قطب ها، هر لحظه ممکن است ب نفع این قطب و بر ضرر دیگری عمل کند تا در زمانی، در اثر مساعبد بودن شرایط، به دامانی بیفتد، و در آن حل شود.

لذا خرده بورژوازی از قشرهای مختلفی بوجود آمده، و طیف های ناهمگون و مختلفی را طی می کند، و نمی تواند خود بر روی پای خویش بایستد، و نه بماند و نا بایداری که در او هست را از زمین ببرد، و اگر

این نوسان و ناپایداری از بین رفت ، در واقع پایان زندگی — بوده ، و در یکی از قطب های طبقاتی حل زندگی نوئی را آغاز کرده است .

نهادهای اجتماعی ، که بوجود آورنده طبقه اند ، با هم ولى مختلف بر روی آن قشر خرده بورژوا ، که در حال غلطیدن به طبقه ای می باشند اثر می گذارند . همراه با این اثربخشی ، شدت گرفتن مدام این اثربخشی ، اورا گامی بسوی در غلطیدن بدان سو نزدیک می سازد ، تا در غلطیدن و جامی گیرد ، و جا گرفتن در دام آن طبقه ، و کم کمک زندگی نوئی را آغاز کردن ، همراه با شداید پذیرش آن نهاد های بر شمرده ، و در مجموع صورت طبقاتی با و دادن .

لذا اینکه بتوان ادعا کرد ، که بورژوازی ملی بصورت طبقه ای در ایران در حال شکل گرفتن بود و در مقابل استعمار ایستاده بود ، و انقلاب مشروطیت را " بورژوا - دموکراتیک " نامید غلط است .

چون چیزی بنام بورژوازی ملی وجود نداشت ، وعده ای تاجر و بازرگان ، که همراه در حال رفت و آمد با این کشور و آن کشور بودند ، بیان کننده وجود " طبقه ای " بنام " بورژوازی " و سپس " بورژوازی ملی " نیست ، چنانچه زمان ممدق هم وجود نداشت حالا هم وجود ندارد ، و این زور زدن ها که یکجوری " طبقه ای " بنام " بورژوازی ملی " درست کردن ، و حرکت های انقلابی را وابسته بآن و یا در جهت منافع آن داشتن ، ساختگی است . اگر چه پدیده بورژوازی ملی از نظردورانی مرفقی و پذیرفتنی است ، جنبش های خرده بورژوازی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی آن دوران ها ، و درو انهای بعدی ملی - مردمی بوده ، که اگر از سارمانی شکل یافته ، آشنای مسائل و خصوصیات جامعه ، و نیاز مندیهای آن در جهت سوسیالیسم ، وجود دانش سیاسی که بتواند این نیروهای جهت پذیر و ملی مردمی را جهت دهد و از ورطه سقوط بدامن ضد انقلاب جلوگیری می شد ، یک حکومت دموکراتیک ملی بوجود می آمد ، که می توانست ملی - مردمی باشد ، و حاکمیت حکومتی برخاسته از خواسته های بورژوازی هم آنرا هدایت نکند و بجهت سوسیالیسم گام گذارد . ولى بعلمت عدم وجود چنین سازمانهای شکل یافته ، و آشنا ب مسائل و خصوصیات جامعه و نیاز مندیهای آن ، و در واقع وجود سازمانی الگوبردارودنبال رو که بارتنگ " جپ " ولى در واقع " لوچ " ، آگاه یا نا آگاه ، سربار نهضت شدند ، و بسوداستعمار و امپریالیسم عمل آنها پایان گرفت . در آن دوران از وجود " بورژوازی ملی " بصورت طبقه خبری

نبود . و زمانهای بعد نیز که چنین امکانی در چنین کشورهایی می توانسته سبب رشد و شکل گیری چنین طبقه ای باشد ، و از نظر دورانی نیز امکان بوجود آمدنش بوده ، چنین مقوله ای وجود نداشت ، و بوجود نیامد ، و پانگرفت .

حال که جای خود دارد ، که بعلمت رشد و گسترش سرمایه ، و بیچیدگی و تود رتوئی آن ، و شکستن مرزها ، و علت های دیگر ، بوجود آمدن چنین مقوله ای بنام " بورژوازی ملی " غیر ممکن و ناشدنی است ، که اگر سرمایه داری در کشوری چون ایران رشد کند ، ملی بودنش مسخره است ، و بهزار رخ به امپریالیسم و سرمایه که جهان نیست وابسته است ، و غیر از این فکر کردن خود گول زدن ، و استقلال داشتن کشوری چون ایران ، بارشده سرمایه داری ، و حرکت بطرف آن ، غیر باور کردنی است .

لذا ملی ، استقلال و سوسیالیسم با هم ، همدیگرا ، و سرمایه داری و وابستگی با امپریالیسم ، سریع تر و بهتر همدیگر را پیدامی کنند ، و در جهت یکدیگر قدم برمی دارند .

سوسیالیسم بعنوان ایدئولوژی که میتواند نیروهای رنجبر ، زحمتکش ، و روشنگران آنها را بدوران بسیج و تشکل دهد ، آنچنان ناپختگی دوران طفولیت خویش را می گذراند که بهر حال این ناپختگی دوران طفولیت و ... خود شانس استعمار بود ، و آن هوشیاری و کار - شکنی استعمار بدانشی سوسیالیسم ، و مبارزات زحمتکشان بدور آن ، که شکست ها و ناپختگیهای نهضت های ملی را با خود داشت .

تقریباً می توان گفت که هیچ نیروی شرکت کننده در انقلاب مشروطیت ، از دانش سیاسی آنچنانی که بتواند ، انقلاب را لحظه بلحظه پیش برد ، و خط مشی روشنی داشته باشد وجود نداشت ، و همه نیروهای مرفقی و ملی مردمی از سرگردانی و ندانم کاری ، و ناپایداری های خرده بورژوازی ، برخوردار بودند ، جز استعمار انگلیس و وابستگانش که ، هدف و جهت روشنی را داشتند و پیوسته کوشش می کردند اوضاع را بآن جهت بکشانند ، که می خواستند .

استعمار ، دانش سیاسی خود را داشت ، و در راه بشمار رساندن خواسته های خود پرتجربه ، و دارای مردان کاردانی بود ، که در بازیهای سیاسی با تسلط کامل با اوضاع عمل می کردند ، و از آنچه می گذشت بخاطر داشتن جاسوس های بیشمار در نیروهای دیگر ، و شناختن دست حریف قادر بودند ، آنچه می گذرد بشنغ خویش جهت دهند .

رهبران نیروهای ملی - مردمی و مبره‌هایی که بفتح استعمار عمل می‌کردند . راتحادودی معرفی کردیم ، تا بهتر بتوانیم نیروها را بررسی کنیم ، آنها عبارت بودند از :

علی مسیو ، باقرخان ، حیدرخان ، ستارخان ، خیابانی ، پیرم خان ، تقی زاده ، سردار اسعد ، سپدار ، ناصرالملک و... رهبران ملی - مردمی همه پاک اندیش ، بی شیله پیله ، صمیمی و پرتوان ولی بی اطلاع از دانش سیاسی بودند ، وجهت روشن و درستی نداشتند که بتوانند ، برنامه ریزی کنند و انقلاب را مرحله به مرحله ، بفتح خواسته‌های ملی مردمی خویش به جلو ببرند ، و از تاکتیک و حیل‌گری های دشمن ، با اطلاع و با خواندن دست حریف ، او را خلع سلاح کنند .

انقلاب از نیروی نظامی قابل توجهی برخوردار بود و کم کم توانسته بود ، قسمتهایی از جامعه را بفتح خویش مسلح کند ولی ضد انقلاب علاوه بر نیروهای مسلح و نظامی از هوشیاریهایی سیاسی نیز برخوردار بود .

انقلاب بازداشت و بسیار هم پرتوان بود ، ولی مغز نداشت ، ضد انقلاب این مردور با هم داشت ، ولذا می توانست بعضی اوقات از بازوی انقلاب نیز بفتح خویش استفاده کند ، و از بی مغزی انقلاب بفتح خویش سود جوید .

و همه این ناروشتائی ها و عدم دانش سیاسی و نداشتن خط مشی روشن و قاطع و صریح ، بیان کننده تسلط خرده بورژوازیست بر انقلاب ، والا بی چیز و تهیدست بودن ، و یا مرفه و نیمه مرفه بودن و ... هیچ کدام در رابطه با طبقه‌ای ، هیچ چیزی را حل نمی کند . خط فکری خرده بورژوازی مسلط بود .

علی مسیو ، باقرخان ، ستارخان ، حیدرخان ، خیابانی همه اینها ، برخوردار از تفکرات خرده بورژوازی ، روشن نبودن جهت فکری آنها در امر انقلاب ، خط مشی مشخصی نداشتن که برپایه آن مراحل انقلاب و شعارهایی که بایسته بود ، طرح کنند و جلو ببرند ، و هر لحظه از حیل‌های سیاسی " دشمن با اطلاع و ضمن تحلیل آن بعکس - العمل انقلابی روی آورند . در حالیکه این چهره‌های پاک ملی مردمی ، سودائی در سر نداشتند ، جز به ترساندن خواستهای زحمت کشان و کوتاهی دست استعمار .

آنها با ارزش ترین ارزشهای ملی مردمی و مترقی ترین فرهنگ ملی مردمی را در خود داشتند و سرشار از انسانیت و انسان دوستی بودند

ولی همین . و اگر که این خصومیات را داشتن کم نیست ، ولی برای نابودی استعمار و بزانودن آوردنش کافی نیست .

آنها بیان کننده خواستهای زحمتکشان و رنجبران جامعه‌ای بودند ، که استعمار به دستگیری نوکران بومیان سالیان سال آنها را چپاول کرده بود ، ولی خط مشی روشن و قاطعی را نداشتند که در پرتو آن بتوانند ، بطور مرحله‌ای شعار تعیین کنند ، و با بسیج مردم بدور آن شعارها ، انقلاب را تا پیروزی کامل هدایت کنند ، و از دشمن رو - دست نخورند ، و هوشیارانه انحراف کشیده شدن انقلاب جلوگیری کنند .

ستار براستی درست می گفت : " من بخواست و بنیروی سرا و پا برهنگان بسرداری رسیده ام . " ولی این تمام کار نیست . این درست که ستار با اتکا به نیرو و منبع قدرت ، یعنی مردم توانست در همه نبردهای مسلحانه پیروز شود ، ولی این نیرو را نیروی هم لازمست که هر دو با هم انقلاب را حفظ و بر منزل رسانند و آن دانش سیاسی است ، که نبود و استعمار گرچه از نیروی نظامی هم برخوردار بود ، ولی نیروی نظامی را همراه با دانش سیاسی بهم پیوند داده بود ، و از آن معجونی ساخته بود که بتواند مردافکن شود و چنین شد و انقلاب را زیر کشاند .

اگر هوشیاری سیاسی می بود و رهبران پا کدل جنبش از آن بهره - مند می بودند ، نه در پارک اتابک ، گیر می کردند و قربانی ضد - انقلاب می شدند ، و نه عناصر وابسته‌ای چون تقی زاده‌ها را در خود " اجتماعيون - عاميون " راه می دادند ، که از تمام جریانات با اطلاع ، و دشمن با خواندن دست حریف اوضاع را بفتح خویش جهت دهد ، نه حیدر عزیز بنا بقول کسروی " حیدر عمو غللی ... انزار کار رتقی زاده گردید " (می گردید) و نه ستار پا کدل و پاک اندیش آنقدر شیفته حیدر شود که همیشه بگوید " حرف حرف حیدرخان است " و نه بخدا نقلاب امکان می دادند ، که " ناصرالملک " معلوم الحال را تا آنجا کشاند ، که اوضاع را بدست گیرد ، و بفتح انگلستان مسیر انقلاب را جهت بخشد . نیروهای انقلابی ، در واقع از آنچه گذشته و می گذشت و میتوانست با مطالعه آن از یادی استعمار شناخت داشته باشند ، بی اطلاع بودند .

ما با تکیه بنوشت‌های عبدالرضا هوشنگ مهدوی " تاریخ روابط خارجی ایران " سرخطی که می توانست این ایادی شناخته شوند را نشان می دهیم .

" پس از قتل اتابک دیگر محمدعلی شاه در تحمیل نخست وزیر جدید اصرار نکرد و این بار ناصرالملک قراگوزلو که فارغ التحصیل دانشگاه های انگلستان و طرفدار غرب ... در ۱۲ دسامبر دستور بازداشت نخست وزیر را در کردید و قصد داشت او را اعدام کند. اما با وساطت مارلینگ وزیر مختار انگلیس و بعنوان اینکه ناصرالملک دارای نشان از دولت انگلیس می باشد از مرگ نجات یافت و به اروپا تبعید شد " و ادامه آن :

" وقتی محمدعلی شاه از پشتیبانی دولت روسیه مطمئن شد در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ اقدام به کودتا کرد و بفرمان وی کلنل لیاخوف مجلس شورای ملی را بتوسط دست و عده زیادی از آزادیخواهان را بقتل رساند و عده دیگری را در باغشاه زندانی کرد. از میان رهبران مشروطه فقط تعداد معدودی که به سفارت انگلیس پناهنده شده بودند (که ذکر شد این عده عناصری چون تقی زاده بودند) جان سلامت برده و از ایران تبعید شدند (بکجا ؟) و دوران استبداد مغیر آغاز گردید. " حال می بینم ، که چطور عناصر مشکوک توسط انگلیس ها ، حفاظت می شدند و از مرگ توسط استبداد نجات می یافتند ، و در سفارت حفظ ، و یادار اروپا تبعید ، که در روزهای که خواهد آمد ، وظیفه انجام دهند ، و باز در فعلی دیگر ادامه آن :

" ... وقتی میرزا مهدی خان علاء السلطنه وزیر مختار ایران در لندن (در رابطه با دستگیری حسینقلی خان نواب توسط روس ها بخاطر تماس محمدعلی شاه با ترکمن ها و پرداخت نشدن بودجه ای که برای او تعیین شده بود.)

نسبت به این رفتار خلاف آداب و رسوم بین المللی به سر و ادوارگری شکایت کرد که وزیر امور خارجه انگلستان با جواب بی سرو تهی او را از سر باز کرد. "

با این وجود همان طور که گذشت و نوشتیم " اجتماع یون - ما میون " یعنی دموکراتها با " انگلیس ها روابط خوبی داشتند و ما مورین بریتانیا در ایالات بآین حزب روی خوش نشان می دادند و ... " کتاب بهار و بهار با تکیه به کتاب آقای مهدوی :

" در این دوران که بطح مسلح مشهور است سیاست انگلستان مبنی بر حمایت از رجال سیاستمداران انگلوفیل - بیروی کارآوردن کابینه هایی که از منافع آنان دفاع می کرد - تعیین حکام و فرمانداران دست نشانده برای ایالات جنوبی و حمایت از صنایع نوبتیا دشت جنوب بود. "

" هنگامی که در سال ۱۹۱۰ عضدالملک نایب السلطنه درگذشت ناصرالملک سیاستمدار طرفدار انگلستان که در دسامبر ۱۹۰۷ به حمایت دولت مزبور آزاد شده و در لندن بسر می برد ، بست نایب السلطنه منصوب شده به ایران مراجعت نمود و تا شروع جنگ بین الملل اول یکی از ارکان مهم اجرای سیاست انگلستان در ایران بشمار می رفت. " - (۱۲۴)

آنچه گذشت ، بیان کننده این واقعیت دردناک است که چنان استعمار در " انقلاب " می توانسته اید خود را از کزند استعمار نجات بخشد و آنها را شربت دهد ، تا در روزهای که آمد ، برای پیشبرد مقاصد خود مورد استفاده قرار دهد ، و این چنین با هوشیاری و برخورد داری از دانش سیاسی بتواند ، جریانات را لحظه بلحظه دنبال کند ، و از همه چیز بی نفع خویش استفاده برد. و باز ، آنچه گذشت بیان کننده این واقعیت دردناک است که ، رهبران انقلاب نتوانستند دشمن و ایدایش را شناسائی کنند ، و حیل هایش را زیر نظر دارند ، تا آنجا که با صفای باطن و ساده لوحی تسلیم خواسته های دشمن شدند ، و در دامی افتادند ، که دشمن تدارک دیده بود و آن خلع سلاح بعنوان تنها حربه ای که وجودش " ضد انقلاب " را از راه شوش بازی داشت. "

ستار و باقر این دوباک اندیش مردمی ، بخاطر عدم دانش سیاسی و ندانستن ویی نبردن باینکه ، این دشمن است که خلع سلاح را ضروری می داند ، و در واقع این دشمن خلع سلاح را ، فقط در مورد آنها که بازوی انقلابند ، انجام می دهد. و این دشمن است ، که از ساده دلی آنها سوء استفاده می کند و قتل آنها را ، با دست خود آنها تدارک می بیند. "

و الا ضد انقلاب و نیروهای فریب خورده و تطمیع شده مسلح او از خلع سلاح شدن مستثنی هستند. شهید شاعیان ، ضمن نشان دادن " ضعف انقلاب " که ناشی از عدم دانش سیاسی با شدنی نویسد :

" ... آنها نمی توانستند بخوبی و بدرستی مواضع خویش و ضد انقلاب ، و تاکتیک ها و مکاری هایش را تحلیل کنند. لذا با صفای باطن ساده لوحانه ای با قضا یا تماس می گرفتند. این بود که ستار هر چند ابتدا مخالفت هایی با خلع سلاح نیروهای خویش کرد ، مع هذا بزودی رندان از ساده دلش استفاده کردند و تا فیدیک چنین عمل فد - انقلابی و کوبنده ای را بعنوان حکام و ملت بوی قبولانند. با این همه توطئه گران هوشیار تر از آن بودند که قمی را به همین جا خاتمه دهند ، و لذا آنها پیش از این که ستار و باقر که از روی سادگی در

درون شبکه تزویرهایشان افتاده بودند، بتوانند با مجاهدین که می گفتند: "ما این تفنگ ها را در جنگ و از دست دشمنان مشروطه در آورده ایم و مفت از دست نگزاریم"، صحبت کنند، دسپه خود را با یک اولتیماتوم چهل و هشت ساعته تکمیل کردند. " (۱۲۵)

"سردار" و "سالار" که ساده لوحانه تسلیم نظریات خاشاننه دشمن شده بودند، کم کم از استدلالات مجاهدین به هوش آمدند، مجاهدین با آنها همدارمی دادند که خیانت و دشمنی با انقلاب و ملت در پشت سپر تزیین شده خلع سلاح پناه گرفته است.

و خصوصاً توجه ستار را با این نکته جلب می کردند که "با این دشمنی که میانه شما با بیژن خان و دیگران است، پس از گرفتن ابزار جنگ، با شما و سالار (باقر) رفتار دیگری پیش خواهند گرفت" این هشدارها خصوصاً از این لحاظ که واقعیات با سماعت و تشدید به دادستان می رسیدند به شدت در سردار و یار همسنگرش سالار، این زوج انقلابی و پاکباز ایران موثر واقع می شد. " (۱۲۶)

اینها همه بیان دارنده عدم دانش سیاسی، و خط مشی روشنی است، که انقلاب از آن برخوردار بود، دشمن می توانست از این ضعف بمنفع خویش کمال استفاده را برد.

وقتی در رابطه با خلع سلاح و امکان قلع و قمع توسط دولتیان با ستار صحبت می شود، این بایمرد پاک اندیش ساده لوح می گوید: "دولت مکر دیوانه شده است که برای چند قبضه تفنگ، مردم را بدهان توپ ببندد" و بی خیال از آن که آبادی استعمار برای منافع خویش بدتر از آنهم می کردند، دشمن آگاه بود، که اگر از او و یاران هم سنگرش خلع سلاح نشود، مقاصد فدا انقلابی خود را نمی تواند به پیش برد، و لذا خلع سلاح از مجاهدین، لازم برای پیشبرد مقاصد اوست.

ادامه نوشته شهید شاعیان: " ... زیرا آنها علاوه بر

"دسته بندی بیژن خان و سردار اسعد و حیدر عموغلی" که در مقابل خویش و تبریز می دیدند، ضمناً از این که دولت از این دسته تفنگ نمی گرفت و قانون خلع سلاح در مورد آنان اجرائی نشود و عرض تمام قشارب مجاهدین تبریز و اردمی آمد "دول" می شدند و در نتیجه احتمال فراوانی می رفت که این تودیه های مبتنی بر واقعیات، با استعدادی هم که مجاهدین از خود نشان می دادند برای توطئه گران گران تمام شود و در نتیجه زودتر از این که انقلاب بتواند تصمیم نهایی مبارزه جو یا نه خود را بگیرد علیه آن دست بعمل فدا انقلابی کوبنده ای زدند، تمام نیروهای ارتجاعی، استعماری، ماجراجو، اپورتو-

نیست، بزین بهادر، در مقابل تبریز متحد شدند و این اتحاد نیز فقط مادامی پایرجا ماند، که تبریز خلع سلاح گردید "دیوار متحدان" (اشاره به دیواری است که آخرین مبارزان و بیکارگران کمون پاریس در پای آن اعدام شدند) در اطراف پارک اتابک قرار داشت، تبریز قهرمان دریای این دیوار خونش جاری شد. " (۱۲۷)

که در واقع این نیروهای بهم متحد بر علیه تبریز همه وابستگان استعمار نبودند، بلکه در اثر عدم آگاهی و شناخت و دانش سیاسی، استعمار توانست از نا آگاهی شان بمنفع خویش استفاده برد، و آنها را در مقابل دشمن سرسخت و ستیزه گر خود تبریز، با خود متحد کند.

و اینها همه و همه اش ناشی از نداشتن خط روشن و مسلط نبودن خط مشی صحیح بر انقلاب و حاکمیت داشتن فرهنگ خرده بورژوازی برجانبش، که از حیدر تاحدودی به سوسیالیسم آشنا گرفته تا دیگر گران، که فقط و فقط صادق و ساده لوح بودند ... زیرچتر قرار گرفته بودند. شهید شاعیان حادثه پارک اتابک را بدست کسروی می سپارد و او چنین می نویسد:

"شب یکشنبه دولت بسیج جنگ می دید و هر چه داشت از سواره و پیاده و ژاندارم و پلیس و قزاق و سوارهای بختیاری که رو به مرگ شده و هزار و دویست تن بشمار می رفتند برای نرد آ ماده می ساخت. (و تازه این نفرات علاوه بر) فدائیان ارمنی و مجاهدان حیدر عموغلی و دیگران (بود) که داوطلبانه آ ماده بودند. با پولتیک رئیس قزاقخانه سکالشی کرده، اندیشه خواسته بودند، ولی فرماندهی بنام بیژن خان و سردار بهادر بود. چون روز فرا رسید، این دسته ها همگی در میدان توپخانه گرد آمدند و با دستور فرماندهان به آهنگ پارک (پارک اتابک برای تمرکز قوای ستار و محل اختصاصی وی قبلاً از طرف دولت تعیین شده بود) روانه شده و پیرامون های آن سرا فرا گرفتند ... در سراسر تهران شور و جنبش پدید آمده مردم ... سکت دلتنگی داشتند ... این بود دسته هایی به خروش برخاسته بر آن شدند به پارک شتابند.

... ستارخان و باقرخان از جنگ پرهیز داشتند و کمتر گمان کردند که راه خویشری کشد (ای خوش باورهای زندگی سوز!) ... در این میان کسانی تلاش کردند بلکه سردار و سالار را از آنجا بیرون کشند تا پای ایشان در میان نباشد (تا شاید از بزرگ شدن جنبه تبلیغاتی توطئه ای که ترتیب داده بودند، علیه خویش جلوگیری کنند، زیرا هر آسیمی که پایین سمبل های انقلابی وارد می آمد در افکار

عمومی بیش از آن مؤثر واقع می شد که بسیاری از مردم می گفتند: توطئه گران می خواستند مواج تبلیغاتی را مهار کنند، در حالیکه توطئه خود را تمام و کمال با خلق سلاح و احیاناً کشتار دسته جمعی مجاهدین به انجام برسانند.

یکی از ایشان سردار جنگ بردار سردار اسعد بود ... ولی ستارخان از نا آگاهی، پیش آمد را آسان می گرفت (و حال آنکه خلق سلاح مجاهدین امری اصولی برای ضد انقلاب محسوب می شد). همان گونه که مسلح بودن آنها برای انقلاب اساسی بود. و گاهی می گفت " مگر از بهر سیمد تفنگ مردم را خواهند کشت؟ " (ای ساده لوحی های جگر خراش!)

چهل و هشت ساعت که دولت مهلت داده بوده هنگام پیش بینی بیابان رسیده و دوساعت فزون ترمی گذشت. در این زمان ناگهان از دم در آواز تیری برخاست و یکی از مجاهدین با طبلانچه دربان رازد. و چنین می گویند آن مجاهد میرزا غفرخان زشوی بود که از همراهان ممو - اغلی در تپه هودا را از انقلابی بشمار می رفت ...

مجاهدان پارک آن تیر را نشان جنگ دانسته به یکباره بهم بر آمدند ... و از دوسوی شلیکی برخاست ... سردار اسعد (مژورانه) می نویسد: " ابتدا از طرف مجاهدین شلیک به قشون دولتی شد " ولی آنچه ما نوشتیم راست تر از این می باشد.

پیرامونیان ستارخان می کوشیدند با ردیگراز دولت یکماعت مهلت گیرند. لیکن در این هنگام راه بسته و سیم تلغن نیز گسسته بود.

(یعنی کار با پدیکمره شود) سپاهیان دولت سراسر پشت با مها و خانه های بلند را در پیرامون پارک گرفته، آماده ایستاده بودند. (همه تلاشهایی که برای ختم محاصرو نجات مجاهدین از طرف خود آنها بعمل آمد، بی نتیجه ماند، زیرا دولت انقلابی (!) خرسندی نداشت شکار را (که در چاله انداخته بود) از دست دهد. و از فرمتی که برای برانداختن یک مرد دلیر بنام (ویک دسته اصیل فداکار) پیدا کرده بود سودجویی ننماید. یکی دوساعت به آرامش گذشت. در تاریخی بختیاری می نویسد: " چون که واپسین فرمان از دولت برای سپاهیان نرسیده بود، در چهارونیم پس از پیشین دستور دولت رسید و به یکباره شلیک و گلوله ریزی آغاز شد. "

توپ ها غریدن گرفت ... ستارخان همچنان (بعلمت شب، ستار مریض بود) در اطاق بود تا هنگامی که آگاهی یافت که همه های از

بختیاریان دلیرانه پیش آمده اند و خود را به نزدیک پارک رسانیده اند و نزدیک است بدرون بیایند. این شنید، تفنگ برداشته بیرون آمد و ایشان را بازگردانید. چنین می گویند: پنج تیر بیشتر نینداخت و به هر تیری یکی را از پا انداخت، چنان که این شیوه همیشگی او بود که تیر جز به آماج نمی زد. ولی افسوس که این آخرین تیر اندازی او بود (ای جراحات جانسوز!) در گرما گرم شلیک، ستارخان با ردیگر تفنگ را برداشته بر آن شد در پشت بام جایی را سنگر گیرد و جلو تاختن را برگرداند. و به این آهنگ بیرون آمده خواست از پله ها بالا رود (که) در میان راه ناگهان تیری از تفنگ ورنده ای به زانویش خورد و آن شیر مرد را از پا انداخت. همراهانش او را برداشتند، به اطاقی بردند و پیش از این نتوانستند که لحافی را به پایش پیچند و جلو خون را گیرند. بدینسان یگانه قهرمان آزادی از پا افتاد. مردی که آن همه جنگهای سخت را دیده و آسوده جمعه بود، در اینجا بدترین کزندی یافت ...

سردار اسعد در اینجا می نویسد:

" بختیاریان بدامن پارک حمله نمودند و در اولین حمله عمارت وسط که محکمترین سنگر مقمر دین بود به تصرف درآمد. مجاهدین در این وقت امان خواستند ...

با قهرخان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید. معلوم شد که ستارخان تیر خورده. فوراً دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد. چهار ساعت از شب رفته مدای تیر تفنگ بکلی خاموش و شهر امن گردید. "

می گویند:

" بختیاریان و ارمنیان از بد رفتاری با زنا ایستادند، کار سختگیری دولت بجائی رسید که گذشته از مجاهدان و بستگان ستارخان و با قهرخان، بازاریان را که در آنجا بودند نیز گرفتار کردند. و به زندان شهربانی بردند. تنها ستارخان و با قهرخان و پسرده ساله ستارخان را در شبکه نشانده بخانه مصماف السلطنه بردند ... فردای آنروز در کوچه های تهران مجاهدی دیده نمی شد ... هر کس این دانسته بود که ستارخان به جنگ خرسندی نداشته است (آخر چرا؟) و گرنه کار به آن آسانی پایان نمی پذیرفت. " (۱۲۸)

توجه شود آنچه در برانشز آمده است از شهید شعاعیان میباشد. باروی آوری باین قسمت از نوشته شهید کسروی، و تاریخیه حادثه پارک اتایک، بخوبی دریافت می شود، که چه کسانی و نیرو -

هائی در مقابل تبریز، و گرد و بازی انقلاب ستار بسیج و متحد شده بودند، که اگر تمام آبادی استعمار نبودند، و کسانی چون حیدر را نتوان در امالت و عشق به میهن و مردمش شک نمود، ولی بهر حال اکت دست استعمار یان شده و نقش ضد انقلاب را بعهده داشتند، و در این دام ضد انقلاب بر علیه انقلابیون راستین افتادند، و کردند آنچه سودش متوجه ضد انقلاب گردید. آنها بودند، که بهر حال با وابستگی کامل به استعمار داشتند، و با پیروزی خود را در این راه می جستند و در نهایت عملی ضد انقلابی، و در جهت خواسته های ضد انقلاب کام نهادند و مسیر طی نمودند. و بر سر انقلاب آمد، که استعمار را توانست ابدیش را بعنوان وزیر امور خارجه، وزیر جنگ و ... تا ناصر الملک نخست- وزیر بر سر کار آورد و حاکمیت سیاسی خود را تثبیت کند و بدنبال آن چپاول را ادامه دهد.

در این مورد طالبوف می نویسد: " تا حال دچار گاو یک شاخ بودیم، و از این می ترسیم که بعد از این میتلا به کا و هزار شاخ شویم" و از آنچه از نوشته شهید کسروی بر می آید، عدم شناخت دشمن از سوی " انقلاب" و نا آگاهی و عدم دانش سیاسی که سبب گردید، ضد انقلاب مواضع استعماری خود را پر کرده، و حرکت انقلاب را بسود خویش منحرف کند و آن آمد که دیده شد.

مجلس پرشد از ایادی ضد انقلاب و، قانون برای آنها و بنفع آنها بحرکت درآمد و قانونی که منافع ملت را تضمین کند، لگدمال گردید.

و این بار استعمار برای چپاول، در زیر چتر قانون عمل میکرد، و دزدی و چپاولگری استعمار جهانخوا را از زمان، انگلیس در ایران توسط نوکران و از پیش شریعت شده و بمجلس فرستاده اش زیر لوای قانون به هراج کشور روی می آورد.

آنچه می ماند و ذکر کوتاه آن لازم است، تسلط و شرکت وسیع قشرهای خرده بورژوازی، که در واقع تمام بدنه انقلاب را گرفته بود. این قشرهای وسیع " که طیف های مختلفی را طی می کنند، و بنا بنزدیک و دور بودنش، و قدرت کشش قطب های طبقاتی، به این سو آن سو در حرکت است، و در مجموع مشخصه داشمی و همیشگی او همان ناپایداری و عدم ثبات است، و تا آنکه سرانجام در اشترقی بودن قدرت کشش قطبی از طرفی و تمایلی هم که از این سو بآن قطب دارد، سرانجام به دامنش می افتد و در او حل می شود و در این رابطه تجزیه و خرد شدن، و جذب قطبی شدن خرده بورژوازی، بسیاری در آن دوران

در اثر تجزیه شدن بدامن استعمار و استعمار یان در غلطی شدند، و حاکمیت سیاسی که در واقع بنفع سرمایه دار خارجی، و با پشتیبانی کامل استعمار یان و بیگانگان انجام گرفته بود، توانست نیم - وسیعی از این نیرو را بدنبال خود کشاند، و بنفع خود از وجود آنها سود جوید، و نیروی باقی مانده را که نه آنها بپطرف او تمایل نشان می- دادند، و نه او قدرت کشش آنها را بخود داشت، و از او دور شده و در پدیده های دیگر انقلابی، خود نمایان می کنند.

هنوز که هنوز است، این نیروی طوفان را و بتر حرکت خرده - بورژوازی در این جامعه وجود دارد. ولی آن نیرو و سازمان انقلابی، در جهت تحقق بخشیدن به خواسته های مردم بطرف سوسیالیسم وجود ندارد، که بتواند در درگیری های انقلابی، و حرکتهای اجتماعی که تجزیه خرده بورژوازی هر آن صورت می گیرد آنها را بخود جذب و به آنها جهت بخشد، و شکل طبقاتی برای تحقق بخشیدن به حاکمیت سوسیالیسم انجام گیرد، و جامعه بتواند برپا به نیازمندی ها، و شناخت اساسی از جامعه خویش، انقلاب را آور خود را بشمر رساند، و باز در پیرویه تاریخ تکاملی خویش، به انقلاب جهانی غنا بخشد و سرانجام رهائی بشریت را شنود.

به انقلاب مشروطیت، در اینجا پایان می بخشم، اگر چه ادامه جریان تحت رهبری انقلابی پاک اندیش دیگری، خیابانی در زمانی که همزمان با " پدیده جنگل" است تا حدودی، احیای می شود ولی پیروزی ندارد، و قافله سالارش نیز شهید می شود که بطور خلاصه از آن یاد شد.

حال برای روی آوردن به " پدیده جنگل" لازم است، گریزی کوتاه به ارتش و سازماندهی ارتش ایران شود، که چطور استعمار یان پس از مشروطیت بر آن شدند، ارتش را از حال سنتی خود، که نیروی اصلی خود را از " ایلات" و مردم عادی تشکیل می داد، دور سازند، و ارتشی منظم و سازمان یافته، چون آنچه حالا نیز وجود دارد، بوجود آورند، و در زیر سایه آن " حکومت مقتدر مرکزی" ولی دست نشانده پدید آورند و سرانجام منافع خود را با خیال باز بچنگ آورند و از هر خطری مصون باشند.



پیدایش ارتش متحدالشکل

ارتش ایران ، ثاقبیل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری شمسی مطابق با ۱۹۲۰ میلادی توسط ایلات و عشایر و مردمانی که تحت رهبری بزرگ و خانی هدایت می شد ، بوجود آمده بود . این ارتش بعمل گوناگونی نمی توانست همیشه در سرکوب ملت بنفع استعمار شرکت کند .

اگرچه در شرایط مختلفی توسط خان و بزرگی که لشکری برپا داشت خود داشت و در جهت سرکوب مردم بنفع استعمار حرکت می کرد ، ولی می توانست به سبب تجزیه ، قسمتی از آن بسوی مردم بر علیه خان و اربابش ، استعمار ره طی کند .

بهر حال استعمار با آنکه خان و بزرگی را ب زیر سلطه خود داشت و آنها را لشکریانی را فرمان می رانند ، نمی توانست از ارتش مطمئن باشد . زیرا :

۱ - خان ها و بزرگان رانمی توانست همه را با هم زیر فرمان خود داشته باشد .

۲ - ارتش وقتی بآن صورت بود ، نمی توانست فرماندهی آنرا خود داشته باشد و ...

ارتش ایران ثاقبیل از مشروطه ، توسط ایلات و عشایر و دستجات مختلفی بوجود آمده بود ، که هر یک از این نیروهای مختلف زیر نظر خان بزرگ سرداری رهبری می شد که نمی توانست بطور یکپارچه خواسته های استعماری دولت انگلیس را برآورده سازد .

این سرکردگان نیروها ، تاجایی که منافع آنها ایجاب می کرد می توانستند تحت رهبری سیاست های استعماری این یا آن کشور اداره شوند .

آنجایی هم ، که منافع در پیاف حمایت استعمار نمی دیدند ، می توانستند مستقل عمل کنند . بهر حال انگلیس نمی توانست یک - پارچه این ارتش را بفتح خویش مهار کند و بفتح منافع خویش رهبری کند .

در ضمن بسبب وجود آمدن کل بدنه ارتش از ایلات و عشایر و دستجات مختلف مردم ، و روح وطن پرستی و مردمی که بهر حال در آنها نهفته بود ، نمی توانست این نیرو ، را در جهت منافع خویش ، حرکت بخشد و از آن برای پاسداری منافع خویش استفاده برد . لذا علیرغم سرسپردگی بعضی سران ایلات و عشایر و دستجات مختلف که قسمتی از ارتش را بوجود آورده بودند ، و این سرکردگان سرسپرده می توانستند با استعمار وابسته باشند ولی ۱ - بخاطر رودر روی این سران برای حفظ موجودیت خویش و بهره وری بیشتر و سود - جویی ، در مقابل همدیگر قرار می گرفتند ، و این تضاد و رودر روی سبب می شد که استعمار نتواند همه آنها را در زیر سلطه خویش حفظ کند ، و از بروز تضادهای آنها بفتح خویش جلوگیری کند .

و در حین ممل ، این خان و سردار و نیروی تحت رهبریش ، بعزت بی شهری از سوی استعمار ، و شهری که استعمارگران بر قیاس می - ورزیدند ، جدایی را بوجود می آورد ، و رودر روی در مقابل رقیب را که در واقع زیر سلطه استعمار زندگی می کرد ، و خلاصه تضاد و رودر روی ذکر شده سبب تشتت و از هم پاشیدگی می شد که مهار آنها و به یکسان بآنها نظر داشتن ، و آنها را برای همیشه حفظ کردن ممکن نبود .

۲ - بدنه ارتش ، که بوجود آمده از نیروهای مختلف اجتماعی بود ، در واقع زمینه سیج آنها ، حفظ مرزها و جلوگیری از تجاوز دشمن را بیان می داشت ، نمی توانست همیشه و همه جا و همه وقت تحت سرداری رهبری شود ، که سرسپرده استعمار باشد ، و از جنگ آوری بیش بفتح بیگانه استفاده شود . اتفاق افتاده که خود سردار در تابعیت نیروی جنگ آور ، بر علیه منافع استعمار ، بفتح میهن و جنگ های مردمی و ضد استعماری ، بجهت و علیرغم تمایلاتش با رباب پشت کند .

ما در اینجا با برخوردی تاریخی ولی کوتاه به حرکتی ارتش ایران را نشان می دهیم و سرانجام تجربه استعمار از " انقلاب

تا کام مشروطه - را که سبب شد ارتش متحدالشکل بوجود آورد ، زیر فرمان رضاشاه ، که او ، خود کت بسته در اختیار ارباب باشد ، تا استعمار بتواند منافع خویش را دور از هردغدغه خاطری حفظ و بشارت خویش مطمئن تر عمل کند .

ارتش نیروی مشکلی است که وجودش را در همه کشورها و در تمام دوران تاریخ اطلاع داریم . و تحت رهبری برای حفظ موجودیت خود منافع و خواسته ها و آرزوهایش هدایت می شود . دولتهای مختلف با پایگاههای مختلف اجتماعی در دورانهای مختلف ، ارتش و نیروهای نظامی خاص خود را دارند که در حفظ آن نظام و سیستم تلاش می کنند .

چه در ایران وجه در دیگر کشورها ، چه در گذشته های بسیار دور چه گذشته نزدیک وجه در حال حاضر ، وجود نظام ها و سیستم های مختلف اجتماعی در خود ارتش خود را بوجود آورده اند . و زیر چتر حمایتی آن ، پایگاههای اجتماعی خود را حفظ کرده اند .

لذا وجود ارتش ، سیستم حکومتی خود را تثبیت و حافظ و حامی می شود ، و ارتش نیز میان کننده وجود حکومتی است که برای حفظ پایگاه اجتماعی خود آنرا بوجود آورده است . خلاصه آنکه وجود و بقا هر یک بستگی به دیگری دارد .

وجود حکومتهای مقتدر ایران ، قبل از اسلام ، از ارتش بر خوردار بود که برای حفظ پایگاههای اجتماعی خویش بگونه ای و در جهت های مختلفی بکار گرفته می شد و این ارتش ها در جهان گشائی ها و یاسرکوب جنبش های مردمی شرکت می کرد و پاسدار پایگاههای اجتماعی آن حکومت ها می بود .

جنبش های ملی مردمی چه قبل و چه بعد از اسلام ایران برخوردار از ارتشی می بودند ، که در جهت تحقق بخشیدن آن آمال و آرزوها شکل یافته بودند و آن آمال و آرزوها بوجود آورنده آن ارتش ها می - شدند .

کوتاه سخن هر حکومتی برای حفظ موجودیت خویش ارتشی بوجود می آورد و هر ارتشی بیان دارنده وجود حکومتی است که برای پاسداری آن موجودیت دارد .

حمله اعراب و از کونی سلسله ساسانیان ، و از کونی ارتش ، که حفظ آن سلسله را نیز با خود داشت با خود در پی داشت . و تا زمانی که جامعه ایران برای حفظ موجودیت استقلال خود از حکومتی قوام - یافته و شکل مستحکم گرفته ای برخوردار نشده بود ، و همواره سلسله -

های ایرانی برای مدتی حکومت می کردند، و دوباره واژگونی سرنوشت آنها می شد، ارتش، حامی و حافظ آن سلسله های ایرانی نیز، از چنین سرنوشتی برخوردار می شدند.

خلاصه آنکه تا دوران صفویه که ایران همواره مورد حملات بیگانگان قرار می گرفت و کشور از وجود حکومتی مقتدر که حاکمیت بخشد به استقلال کشور، و وجود حالت ناپایداری و متزلزلی که سرپای کشور و سلسله های ایرانی، که یکی پس از دیگری بروی کار می آمدند را گرفته بود این حالت ناپایداری و متزلزل سبب وجود ارتشی ناپایدار و متزلزل می بود، که همیشه با آن سلسله ها هم با عمل می کرد و ناپایداری هر یک ناپایداری و متزلزل دیگری را همواره با خود داشت. ایران از زمان صفویه استقرار حاکمیت ملی خویش را با زیانت و توسط سلسله صفوی و جنگهای پی در پی شاهان این سلسله، ایران به استقلال خود دست یافت، که بنابر دوران تاریخی خود، پذیرفتنی است و می بایست مورد توجه و مطالعه قرار گیرد.

این سلسله برای حفظ موجودیت خود و استقلال کشور که ناشی از جنگهای پی در پی می بود، از ارتشی برخوردار بود، که هر یک بدیگری موجودیت و بقا می بخشید.

این ارتش که "کلاه سرخ" بسرمی گذاشتند "قللباش" یا "سرخ سر" نام گرفتند که نزد ایرانیان نشانی از سرداری و نجابت بود.

این ارتش از هفت طایفه بزرگ بوجود آمده بود، و در واقع اولین "ارتش" منظم و شکل یافته شصت هزار نفری سوار محلی بود.

هر یک از این هفت طایفه نیروی نظامی خود را داشت که زیر نظر فرمانده و سردار طایفه ای اداره می شد، و کم کم روی سبای این طوایف از قدرتی برخوردار شدند، که سلطنت را به مخاطره می انداخت.

شاه عباس از نیروی قللباش کاست و نیروی بنام شاهسون بوجود آورد. تجربه جنگهای بیشمار شاه عباس، او را بر آن داشت که نیروی منظم تر و شکل یافته تری بوجود آورد.

در گذشته از دو نجیب زاده انگلیسی بنام سرائتونی شرلی و رابرت شرلی یاد شد، زمینه ارتش منظم بسبب اروپائی که ناشی از تجربیات جنگی و ضرورت آن، توسط شاه عباس و تقویت این فکر توسط این سیاحان شکل گرفت.

وجود دولت مقتدر عثمانی، انگلستان را بر آن داشت که ارتش ایران را بسبب اروپائی در آورد و در مقابل عثمانی قرار دهد.

لذا انگلستان برای دست اندازی و بهره داری که در سر داشت، ضعف دولت عثمانی را لازم می دانست و بوجود آوردن این ضعف را در تقویت ارتش شاه عباس و ایران می دانست، شاه عباس نیز که تجربه جنگها به او آموخته بود، برای حفظ سلطنت خود که استقلال کشور نیز بآن بستگی داشت، شتابان بسوی این خواست انگلیس شتافت. تقویت ارتش ایران در واقع هم خواست انگلیس را و هم حفظ سلطنت و نظام آن دوران و هم استقلال کشور را در خود داشت.

انگلستان با در سرپروراندن تقویت ارتش ایران برای تضعیف امپراطوری عثمانی در واقع منافع استعمارگرانه خود را با نفوذ خویش در ارتش و ... ایران می دانست و آن فکر جهان خویش او را به اینجا کشانده بود.

استعمار برای حاکمیت بخشیدن به حکومتی که آن نیروی سیاسی بتواند منافع غارتگرانه اش را تضمین کند، ضرورت تسلط خود را بر همه نهادها و سازمانهای اجتماعی لازم می داند، و برای تحقق بخشیدن بآن همواره کوشا و در آن جهت گام برمی دارد و زمینه سازی می کند، او ما هر آنه بذر را می پاشد که بتواند در شرایط و زمان مساعد بهره برداری کند.

البته شاه عباس و حفظ پایگاه اجتماعی آن سیستم، در آن دوران نیز برای حفظ خود و استقلال کشور نیز از چنین جهتی حرکت کردن را نیز می پذیرفت، آن اوضاع و شرایط آنچنانی که در رابطه با آن مفهوم پیدای کرد، چنین وضعی را حاصل بود.

لذا نوبائی استعمار و قدرت مداری و توجه، حفظ موجودیت سلطنت و حفظ آن را در استقلال کشور دانستن و باین راه، استقلال کشور را در آن دوران در حفظ سلطنت دانستن، و حفظ استقلال سلطنت را در گرو استفاده از این استعمار نوپا دیدن و سروسامان بخشیدن به ارتش منظم ... آن روابط را بوجود آورده بود و وجود هر یک دیگری را بوجود می آورد.

چنانچه در دورانهای بعدی تاریخ این جامعه، قدرت گرفتن استعمار و نفوذگری آن در سازمانهای مختلف اجتماعی، ضعف حکومتهای مرکزی، استقلال کشور هم مخاطره افتاده بود، استعمار بهره برداری خود را در حمایت از حکومتهای مرکزی، و حکومتهای مرکز منافع خویش را در تابعیت و سرپرستی استعمار می دانستند.

ضعف این قدرت، آنرا، و قدرت آن، ضعف این را بوجود آورده بود. آنکه در این رابطه هو شیاء عمل می کرد و "مغز و بازو" را با

هم داشت استعما ربود و روز بروز نقاط ضعف خود را پر می کرد و رقیب را تضعیف می ساخت و ...

بهر حال ارتش منظم ایران با دستگیری هیأتی از انگلستان بخاطر برداشته ها و خواسته های ، که هر یک برای خود از وجود آن داشتند ، در زمان شاه عباس شکل گرفت .

جامعه ایران از زمان شاه عباس با آمدن این فرستادگان استعمار با جهان اروپا رابطه پیدا کرد ، چنانچه در گذشته یادآور گردید .

انگلستان با غلبه بر رقیبان توانست در این فلات سایه افکند و ریشه دواند .

دردوران قاجار و در واقع مدتی پس از تاجگذاری فتحعلیشاه ، ضعف و عیاشی ... دولت مرکزی و ریشه دوانی و شکل گیری استعمار ، و ادامه آن هر یک دیگری را ساخت ، این ضعف آن قدرت و آن قدرت این ضعف را و در نتیجه استقلال کشور بمخاطره افتاد .

با روی آوری کشور استعمارگر روسیه و جنگ های طولانی ایران و روس و قراردادهای تنگنای حاصل از آن ، این روابط " ضعف و قدرت " و بمخاطره افتادن استقلال کشور را تشدید بخشید .

استعمار برای قدرت گیری بیشتر " گول رنگ " نشان می داد و دولت مرکزی در اثر ضعف و کجی از شکست های پی در پی بدنبال " گول رنگ " های استعمار را می افتاد و خلاصه مجموعه این روابط و ضرباتی که متوجه مردم ایران می شد ناشی از وجود استعمار بود ، مردم را بقیام ها و اعتراضاتی کشاند که در سطوح مختلف و شکل های گوناگون تظاهر کردند و در گذشته نشان داده شد .

در این دوران ارتش ایران بعنوان یک سازمان اجتماعی در رابطه با دولت و جامعه از اثر پذیری این روابط ذکر شده بی تأثیر نماند ، و پیوسته در معرض پذیرش آن قرار می گرفت ، که بجا می گذشت .

شکست ها ، چپاولگری ها ، ظلم و بیدادگری ها ، توهین ها ، تحقیر ها و ... همه آن ناپسندی ها که از سوی استعمارگران و حکومت مرکزی که در پرتو حمایت آنها ، بقای خود را می دید ، بر کل بدن جامعه فرود می آمد و می ساخت در خود " پدیده های انقلابی " را که ذکر آن رفت ، همزمان با چنین اثر پذیری روی کل نیروهای اجتماعی ، بی روی ارتش بوجود آمده از این شرایط اجتماعی ، نیز اثر بجای می گذاشت .

ایلات و عشایر و طوایف مختلفی که نیروهای مختلف قدرت نظامی می بودند و رهبری سردار و خانی در مجموع ارتش را بوجود آورده بودند و از گرو خاک بادهای استعماری ، آنها را نیز نصیب می شد و چشم آنها را بسوزش و پوست آنها را آسیب می رساند و فراخور موقعیت اجتماعی شان از آن جریانات و حوادث اجتماعی می گرفتند و می بردند و شکل می گرفتند و جهت خویش تعیین می نمودند .

لذا استعمار نمی توانست همه این نیروها را در همه حال در جهت منافع خویش زیر فرمان خود در آورده ، با توجه بمساخانی که در اول این بخش ، در رابطه با سران این نیروها و تضاد قدرت طلبی این سران در مقابل هم ... کوتاه بیان شد ، حال با مراجعه به تاریخ و آوردن چند سند ، منظور از وجود آوردن ارتش متحدالشکل که در رابطه با منافع استعمار صورت گرفت ، و لازمه اش حفظ منافع انگلیس را در خود داشت ، و این فکر ناشی از تجربیات استعمار از مشروطیت و دیگر " پدیده های انقلابی " می بود ... رانسان می دهیم .

جورج بارکلی در گزارش خود به سر ادوارد گری چنین می نویسد : " بدبختانه سپه دار بنظر می رسد ، کاملاً در دست چهار مرد فخر ققازی خیره سر که با او هستند بوده و تابع میل آنها می باشد "

گویند سردار اسعد که در حال پیشروی بود و انگلیس ها می خواستند او را باز دارند ، او عدم توانایی خود را مبتنی بر فشار افکار عمومی می داند و با آنرا بیانه می کند !

که بهر حال پذیرفتنی است ، نیروهای که تحت رهبری این سران سپاه قرار داشتند قادر نبودند که بصورت نیروهای نظامی ، همیشه و در همه حال با نسوی کشاند که خود می خواهند و آن خواست ، با منافع استعمار بر علیه مملکت ، هم نفسی کند و همدلی داشته باشد . همینطور شواهد تاریخی زیادی وجود دارد ، که قدرت طلبی های این سران و خوانین و تضادهای ناشی از آن ، آنها را در مقابل هم قرار داده و استعمار هم نمی توانست همه آنها را با هم برای خود داشته باشد ، و آنها را بمنفع خویش مهار کند و پیروز بندزند . بناچار ، در اثر آن تضادها و رویروی هم ایستادن ها و نتوانستن حفظ آنها توسط استعمار برای خود بناچار این سران ، قبیله گاه استعماری خویش را تغییر می دادند ، استعمار نیز یکی را بدیگری ترجیح داده و برای حفظ منافع خویش وجودش را زائد و دیگری را بمنفع آن قربانی نموده است . لذا همه اینها ، و نتوانستن بهره بری از کل نیروهای ایلات و عشایر و طوایف و سران رهبری کننده آنها ، در همه حال و همیشه می توانست در رشد و

شکل گیری، و تأثیرپذیری همین نیروها در اثر ضرباتی که بر پیکر جامعه از سوی استعمار و نوکران بومی و رومی آمد، نتیجه‌اش ارتش ملی مردمی را حاصل آید، که در پیروزی و بشمر رساندن دست آوردهای اجتماعی " پدیده‌ای انقلابی " نقشی تعیین کننده به عهده گیرند. لذا سبب گردید، که استعمار را راه اندیشی کند و بفکر ساختن ارتشی متحدالشکل زیر فرمان شخصی، دیکتاتور، حکومت مرکزی مقتدر را بوجود آورد که مستقیم زیر نظر خودش قرار داشته باشد و با سلطه بر او، بتواند منافعی، بدون خطر و سوختی حفظ شود.

لذا رضاخان میرپنج قرعه رومی برد، و در واقع شایسته نوکر و سرپرستی استعمار می شود و انجام چنین وظیفه‌ای را بعهده می گیرد.

در این راه استعمار حاضر می شود، دیگر نوکرانش را با حفظ این نوکر لایق، قربانی و باطل شده بحساب آورد.

تاریخ بیشمار بیاد می آورد و می آموزد، که چطور و چه کسانی که طبقه وابستگی استعمار را برگردن داشتند، و آنجا که دیگر بکار نمی آمدند و مفید برای استعمار نبودند، و زمان چهره‌ای دیگر لازم داشت، آنها قربانی شدند و استعمار آنها را چون کاغذ مجال شده‌ای بسوزاند.

بخاطر آوری که چطور انگلیس برای حفظ منافع خویش دیگر دوران پراشوب ایران را طلب نمی کرد، که اجباراً هر خان و سرکرده را زیر سیطره خود داشته باشد و منافع آن نوکران را بر آورد، تا از این رهگذر بتواند غارت خویش را دنبال کند.

دیگر زمان خان و شیخ بازی برای انگلیس سپری شده بود، که درازای چپاول نفت جنوب، بتواند تمام این طبقه بکوشتن را بیکجا و در جهت خواسته‌های خویش راضی نگه دارد، و آنها نیز همیشه و در همه حال برای منافع خویش تابع فرمان او باشند، و دهن کجی و نا فرمانی نکنند و لازم دانند همه چیز را فنا سازند در وابستگی و زیر فرمان استعمار ربودن. لذا در این زمان قربانی کردن بسیار از کسانی را می بینیم که گذشته‌ای ناروشن در تابعیت استعمار داشتند و استعمار با حفظ موجودیت خویش و اینکه همه را بفتح خویش چپاول کند لذا این خان و آن شیخ را برخلاف گذشته وجودشان را باطل ساخت. در این رابطه، نوکری را بر سر کار آورد، با ارتش منظم و سازمان یافته و قدرتی سرکوب کننده زیر نظر حکومت مرکزی، که آن دست بخت خویش است و می تواند سرنوشت این ملت را بهر کجا که تواند کشاند و

آنطور که بخواهد چپاول کند و فقط یک نوکر باشد، که با او سروکار داشته و با خیال راحت و اعصاب آسوده دور از هر پیریشانی فکری و نا آرامی، بداند سروکارش با کیست و فقط یک مهره یا دومهره است، که باید برقصاند. مهره‌های بیشتر - که سازهای بیشمار خواهند تا همه برقص آیند، و عدم امکان نواختن سازهای مختلف دلخواه، آنها را نچسب و نا رضایتی آورد و سرانجام راهی را پیش گیرند، که بهر حال برای او خوشایند نباشد. بهمین خاطر است که خزعل و تمام خوانین بختیاری و رؤسای ایل بویراحمدی و عشایر عرب خوزستان بتحریر خود انگلستان قیام می کنند و از احمد شاه دعوت به بازگشت می نمایند و صحنه را آن چنان می سازند که حتی (ماحبان اندیشه که در هوش و درایت آنها شک نیست) دچار خوش باوری های ضربه زنده‌ای شوند. " حداقل چیزی که می توان گفت " اگر چه بسیار جای شک است که می دانستند و منافع سوسیالیست در یک کشور ایجاب می کرد که سرزیر لحاف کنند و بگویند، " انشالله گریه " است. و از رضاخان میرپنج آنچنان قهرمانی بسازند که هنوز که هنوز است عده‌ای ساده دل بکمان خود، او را شجاع و چنین و چنان دانند و باور ندارند، که از گریه‌های آشپزخانه خود نیز می ترسید، که چیزی برخلاف ادب بدولت علیه انگلستان نگویند که، مبادا سرزنش شود و توبیخ که سرزنش و توبیخ ارباب مرگ است و ... " عاقبت نیز تجربه کرد!

بهر حال، پس از آن همه صحنه سازی ها و برقص در آوردن مهره‌ها با سازهای مختلف، بخزعل دستور تسلیم می دهد، و با تسلیم این مهره، و ژست‌هایی که لازم می بود گرفتنش، برای رضاخان و آوردن خزعل به تهران، پس از زمانی که لازم آمد سر به نیست شد و جریان آنچنان گذشت که استعمار می خواست و در بالابیان شد، و آخرین سازی که استعمار شواخت تک سازی بود که فقط یک مهره را برقص می آورد و آن " رضاخان " و ساز رقص‌های دیگر مهره‌ها را بعهده مهره اصلی کاملاً مطمئن " رضاخان " گذاشت و وظیفه خود دانست، که فقط " ساز اصلی " برای برقص در آوردن " مهره اصلی " را بعهده دارد. او توانست مرحله به مرحله خواسته‌های خود را عملی سازد و با ایجاد دولت مقتدر مرکزی، که سرکوب و سر به نیست کردن آزادگان و راست اندیشان خط اصلی " فکر استعمار " بود، سالیان دراز ببرد و غارت کند، و فقط بیک مهره بخوراند و دیگر مهره‌ها، در رابطه با این مهره اصلی بپیرند، و بخورند، و فرمان ببرند.

لذا می بینیم با مراجعه به تاریخ، که چنان تمام سران و

سرداران ایلات و عشایر، چه کسانی که میهن دوست بودند و چه کسانی که گذشته‌ای ناروشن و تیره و تار داشتند، همه و همه بدست رضا خان نابود شدند و جاده بنفع استعمار آنچنان هموار شد، که تا پایان جنگ جهانی دوم و تبعید نوکر بخت‌نافرمانی و سرپیچی، استعمار آنچنان راند و در راندن سرعت گرفت که هستی برای ملت نگذاشت و در سایه شومش پاک‌ترین چهره‌های مردمی این سرزمین بخاک و خون کشیده شدند و دست نامانوس و شومش بنفع استعمار، بخون هریاکبار و پاک‌اندیشی آلوده گشت. فقط در این راه پرخطر و پر حادثه کسی جستن کرد، که توانست بایاوری و همدلی، وهم نفسی، کل جامعه تحقیر شده و بلا زده ایراع حرکتی طوفان را بوجود آورد و جبران غفلت‌ها و توهین‌ها کند و محاسن پرشکوه دوران کوتاه ولی پرکاری را حاصل شود.

استعمار و سپس امپریالیسم برای حفظ موجودیت و پایگاه اجتماعی خویش حاکمیت سیاسی خود را در بوجود آوردن آن حکومت مقتدر و سرکوب‌کننده می‌دید که در رابطه با او و زیر فرمان او حرکت کند. این حکومت دست‌نشانده و وابسته هم حفظ موجودیت خود را در تضمین منافع امپریالیسم و الزاماً امپریالیزم مسلط دوران یعنی انگلیس می‌دید.

هریک بخاطر حفظ موجودیت خویش بدیگری نیاز داشت و هر دو با هم مجموعه‌ای را تکامل می‌بخشیدند. برای حفظ این ترکیب حکومتی، که حاکمیت بخشیدن به حکومتی است جهت امپریالیسم انگلیس، ارتشی لازم است با فرهنگ خدمردمی، گوش و چشم بسته که فقط یک کار از آن برمی‌آید و آن سرکوب و فرمانبری در جهت تحقق بخشیدن به این حاکمیت سیاسی است و آن حکومت نیز از نظر اقتصادی - فرهنگی - سیاسی - اجتماعی، نیاز این ارتش را در جهت منافع خویش برآورد، که با هم مجموعه‌ای را تکامل بخشند.

لذا ارتشی لازم است متحدالشکل، وابسته بدولت یا گرفتن حقوقی ماهیانه از بودجه‌ای که همین دولت تعیین می‌کند و مواضع سیاسی در جهت تحقق بخشیدن به آن حاکمیت سیاسی است، که متحد - الشکل نموده و مستمری برایش تعیین کرده و روابط اجتماعی اش در آن محدوده دورمی‌زند، که برایش تعیین شده. لذا این ارتش و پروسه تکاملی که طی می‌کند اگر بررسی شود درمی‌یابیم پاک‌بیگانه است، از آن ارتشی که در گذشته بوده است.

نظام اجباری می‌شود. و با اجباری شدن مردم از آن دوری می‌جویند و با متحدالشکل شدنش انگشت‌نما می‌شود در جامعه، که بهر

حال این افراد با این لباس، بحکومتی وابسته است که برای حفظ آن، در شرایطی که لازم آید، سرکوب برادرانش هم روی خواهد آورد و نظام جدید چنین می‌پذیرد و قانون خاص خود را پیدامی‌کند و اگر هم بر سر سفره فامیل و رفیق و دوستی هم دعوت شود، اگر چه اجباراً احترام لازم شود، ولی بهر حال با آن لباس و کلاه و سری که بطور خاص اصلاح می‌شود، نسبت بکسانی که هم سفره‌اش می‌باشند اگر بیگانه نباشد، شبیه نیست.

اگر چه شبهای جمعه بخانه آمدنش شور و شوقی است برای برادر و خواهر و پسر و مادر و احتمالاً نامزدش، ولی بهر حال عصر جمعه اجباراً برمی‌گیرد و از آنها دور می‌شود. و این حالت دو سال طول می‌کشد و اگر هم اجباراً برای سرکوبی در کوچه و خیابان پیدایش شود و در سرکوب شرکت کند، آنچنان نفرتی نسبت به کل سیستم، و سازمان نظامی پیدامی‌شود که پاک‌بیگانه باشد با کل جامعه.

استعمار نیز این را می‌خواست و آگاهانه وجود ارتش را لازم دانست که در رابطه با آن حکومتی که با هم، مجموعه‌ای را بوجود آورده‌اند، متحد و هم بسته با هم برای تحقق بخشیدن بخواست و پایگاه اجتماعی اش تلاش می‌کنند و همدیگر را تکامل می‌بخشند.

لذا ارتش و حکومت بگونه‌ای، و ارتش و حکومت و امپریالیسم مسلط بگونه‌ای دیگر، در رابطه با هم شکل می‌گیرند و نیز همدیگر را می‌سازند و از مجموعه آن "خاستگاه اجتماعی" ای را حاکمیت می‌بخشند که، پاک‌بیگانه است با مردم و تمام نیروهای اجتماعی ملی مردمی، که بخاطر منافع و خاستگاه اجتماعی شان با آن سیستم مسلط در تضاد و روبرو می‌باشند.

این نیروهای مختلف اجتماعی ملی مردمی بنا به خاستگاه اجتماعی شان و قدرت گذشت و میزان خطر کردنی که بتواند آمال و آرزوهای شان را تحقق بخشد نسبت به دیگر مختلف است و هر یک نسبت بدشمن اصلی در حین روبروئی، مختلف عمل می‌کنند و چه بسا در طول پروسه، مبارزه گروه‌های اجتماعی بنا به خاستگاه اجتماعی شان از مردم جدا و به نیروی حاکم می‌پیوندند و با هم همدیگر را تکامل می‌بخشند و مردم نیز در این رابطه تجزیه، بهم فشرده و منجم تر شده و عمل می‌کنند.

لذا باز با مراجعه به تاریخ می‌بینیم اگر که بسیاری در آغاز کار مخالفت‌هایی کردند ولی سرانجام بنا به خاستگاه اجتماعی شان در آن "قدرت" مسلط که حاکمیت می‌بخشد آن سیستم را قرار گرفته و

دیگرنیروهای مختلف مردم نیز بنا به خاستگاهی که هرگز سرآشتی ندارد با خود " پدیده‌های انقلابی " و شورش‌ها و اعتراضاتی را آورد، که از طرف نیروهای مردمی ادامه مبارزه، قربانی شدن، آسیب پذیری، و از ناحیه " قدرت مسلط " سرکوب و کشت و کشتار و به بند کشیدن را سرانجامی داشت و تکامل بخشید بحرکت تاریخ ساز مبارزات مردم.

استعمار را گردان و بیهوش انگلیس، در تمام دوران زندگی سیاسی اش در ایران سعی بر آن داشت، که تمام مواضع استعماری خودش را مرحله به مرحله با جراد آورده، و در این رابطه خوب می دانست که می - بایست در حرکت تمام سازمانها و نهادهای اجتماعی نفوذ کند و مسیر آنها را بفتح خویش جهت بخشد.

ارتش یکی از حساسترین سازمانهایی بود، که نفوذ خود را در آن ضروری و حتمی می دانست و از همان دوران شاه عباس شروع، در دوران قاجار از اوضاع آشفته ایران استفاده کرد، و در رابطه با شکست ایران و معاهدات ننگین گلستان و ترکمانچای، و کوتاه سخن، از هر فرصتی سود می جست تا بتواند با ارسال هیئت‌های نظامی با روش - هائی گاهی بزرورگانه بترمی نفوذ خود را گسترش بخشد، و در این پایگاه حساس رخنه کند.

در این رابطه با رسمی داشت که تا آنجا که می تواند، از قدرت نفوذ رقیب استعماری بفتح خویش بکاهد و بود زمانهایی که بایکی بر علیه دیگری هم بسته می شد و پس از طرف آن، هوشیارانه متحد چندی قبل خود را نیز از صحنه بیرون می کرد، و یا اگر نمی توانست بر سر تقسیم منافع همزیستی را ترجیح می داد.

حکومت‌های قاجار و در رأس آنها شاهان نیز بخاطر ضعف، بی - اطلاعی و عیاشی، قادر نبودند بظهور اساسی برای حفظ استقلال کشور تصمیم بگیرند و کار سازی کنند.

استعمارگران نیز از این ضعف، و بی اطلاعی، کمال سود را بفتح خویش می بردند. در نهایت بعلمت و کشور آن رفت که تاریخ این جامعه، ننگ‌های این دوران را هرگز نخواهد از یاد بُرد.

شاهان قاجار بر برای حفظ موقعیت که در آن رابطه اجباراً حفظ استقلال کشور نیز می شد سعی بسرو سامان بخشیدن ارتش داشتند، ولی بعلمت ناآگاهی و خرفتی در کاری که انجامش را در سر می پیروانند، بسوی کسانی دست نیاز دراز می کردند، که ضعف ارتش را بفتح خویش در آن دوران ضروری می دانستند، و در واقع سُرُری، خواست

پادشاهان را بر گزار می کردند و از دیگر سویی، دست نیاز شاهان بطرف آنها، سبب پر شدن جیب‌های نظامی و جاسوسان بومی و بیگانه می شده بفتح استعماریان عمل می کردند. در سفرنامه کنت دوسرسی آمده است:

" ارتش ایران که شاه سعی می کند بواسطه تشکیلات بر طبق نظام اروپا آنرا تنظیم و تعیین کند هنوز آنطور که منظور نظر است نشده چندین بار دولت ایران به معلمان روسی و انگلیسی برای تشکیل داد فوج‌های منظم مراجعه کرده اما چون نفع محلیت این در دولت در این است که ایران همیشه ضعیف و ناتوان باشد.

این اقدام تا امروز نتیجه مطلوب را حاصل ننموده که قابل ملاحظه و ارزشی باشد. " (۱۵۷)

این ناآگاهی و خرفتی پادشاهان قاجار سبب شده بود که با ایران از تمام کشورهای اروپائی هیأت‌هایی بفرستند که ارتش ایران را سامان بخشند و ایران در واقع بصورت " سربازخانه بین المللی " درآمد بود.

لرد کرزن در این باره می نویسد: " اکنون علاوه بر صاحب - منصبان روسی هفت نفر صاحب منصب اطریشی ... و یک نفر موزیکانچی فرانسوی و یک نفر ایتالیائی و یک نفر بلغارستانی و ... صاحب - منصب روسی ... در ایران موجود است. " (۱۵۸)

و خوش باوری احمقانه این شاهان تا آنجا که ارتش منظم کنند، بدست استعمار بر علیه خود آنها، تا بدو نهایت ارتش بخاطر حفظ استقلال کشور باکی سرچنگ داشت؟ جز با روس - انگلیس! لذا احمقانه نیست که خود اینها آنرا سامان بخشند.

بهر حال سفرهای ناصرالدین شاه، شکست‌ها و شکست - قراردادهای فکر سازماندهی ارتش را در شاه برآورد و رقابت‌های استعماری استعمارگران نیز در اینجا و آنجا همراه با سودجویی‌های بیگران در جهت خواست شاه برآمدند. ولی تا آنجائی که در نهایت حرکت آنرا بفتح خویش تنظیم کنند و مهارش را در دست داشته باشند و از این بازار آشفته همراه سودجویند.

انقلاب مشروطیت و شکل گیری ارتش بدست نیروهای مختلف، که اگر چه زیر نظر انگلیس بود، ولی امکان آن میرفت که بخاطر قدرت طلبی سران آن نیرو و عدم امکان استعمار برای راضی نگه داشتن جمعی آنها، در مجموع مهار از دست استعمار ریدر شود و حوادثی رخ دهد که ضعف حکومت مرکزی را بفتح مردم و جنبش‌های مردمی و بشهر

استعمار جهت بخشد . وجود انقلاب شوروی و محو هزار نیز سبب گردید ، که انگلستان بتواند " نیروی قزاق " را که ساخته و پیرداخته استعمار روسی بود بفتح خویش جهت دهد .

لذا قرار بر آن شد که مقرری این نیرو بعهده بانک شاهنشاهی شود و سپس نیز بر حسب ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹ مستشاران نظامی انگلیس بریاست ژنرال دیکسن با ایران آمده خواستار تعدیل شکل کردن قشون ایران شدند .

انگلستان با استفاده از شرایط بین المللی وضع داخلی توانست خواست دیرینه خویش را عملی سازد .

همزمان با این تغییر و تحول که نیروی قزاق زیر نظر انگلیس قرار گرفت ، ارتش جنوب نیز تحت فرماندهی افسران انگلیسی شکل گرفته بود ولی دولت ایران از برسمیت شناختن آن خودداری می کرد . در واقع وجود داشت ولی از نظر قانونی رسمیت نداشت تا آنکه قرارداد ۱۹۱۹ بهمه چیز رسمیت بخشید و خواست تمامی استعمار را برآورده کرد .

حال با مراجعه بکتاب " تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران " تألیف " جهانگیر قاشم مقامی و یاری گرفتن از آن ، ارتش متحد - الشکل و نیروهای بوجود آورنده اش را نشان می دهیم . فکر متحد - الشکل کردن ارتش ایران و این خواست استعماری را مستوفی الممالک در بلاغیه ای در (۱۲ فوریه ۱۹۱۸) منتشر می سازد ، که قسمتهایی از آن را روزنامه ایران آن دوران چاپ و پراکنده می سازد .

" چون از مجاری مختلفه از وزارت امور خارجه مبني بر جریان اوضاع حاضره دایر بمناسبات خارجی سئوالاتی شده است برای اطلاع خاطر عموم بوسیله این مختصر خلاصه گزارشات جاریه را توضیح می دهد پس از تشکیل کابینه حاضره دایر به اظهاراتی که از سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مشعر بموافقت و مساعدت اولیای امور آن دولت نسبت به ایران می شود وزارت امور خارجه داخل و مذاکرات گردیده و در خلال این مذاکرات مراجعه ای از سفارت منوی الهیه - بوزارت امور خارجه واصل گردیده که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان موافق اصول بیطرفی خالص حاضر هستند که از حالا در باب ایجاد قوای متحدالشکل که بعد از اتمام جنگ در تحت تعلیم صاحب - منصبان اروپائی و موافقت اولیای دولت انگلیس انتخاب شوند ، داخل در مذاکره گردند .

چون مدلول مراسم مزبور بروفق منظور اولیای دولت ایران نبود چه از یکطرف تفویض قوای رسمی پلیس جنوب را به بعد از جنگ

تعلیق و از طرف دیگر انتخاب صاحب منصبان را مشروط بر فایده اولیای دولت انگلیس نموده بود اولیای دولت ایران نظریه وظیفه که در حفظ تمامیت ارضی و استقلال مملکت ایران در نهایت بیطرفی کامل دارند ناچار به ایراد جواب گردیده نظریه خود را در خصوص تشکیل قوای متحد - الشکل در تمام مملکت بصفارت نجمعیه اشتما ر نمودند . " (۱۵۹)

گفته های مستوفی الممالک بیان کننده آنست که ، علیرغم ضعف و محافظه کاری ، از عدم وابستگی و تمایل بخواسته های ملی برخوردار بوده و بهر حال دولت و شاه حاضر نبودند سرسپرده انگلیس باشند ، اگر چه ، ضعف مطلق ، سبب برآورده ساختن خواسته های آنها می شد ، ولی انگلیس بهمین هم راضی نبود . چون می دانست اگر " نهفتگی مردمی " شکل گیرد ، این عناصر وطن دوست و میهن پرست ولی لیبرال و محافظه کار بسوی " آن " بخاطر تحقق بخشیدن بخواسته های ملی مردمی بیشتر کشش دارند " تا در جهت استعماریان " .

لذا استعمار با آگاهی کامل از قبل بفرجهت بخشیدن و یکسره کردن قضا یا بفتح خویش افتاد ، لرد کرزن نطقی در ۲۱ ژانویه همین سال در مجلس اعیان انگلستان کرده بود ، و به کنایه متذکر شده بود که " مقصودیکانه دولت ما اینست که برای ایران یک قوه نظامی ایجاد شود و مکرر مساعدت خود را در این زمینه متوسط سفیر قابل خود بدولت ایران ثابت کرده ایم . "

" ای استعمار دل سوز !! " بایستی توجه داشت که سفارت انگلیس در ۱۱ مارس ۱۹۱۸ نامه ای در تعقیب مذاکرات خود بدولت ایران تسلیم می نماید که به ارتش مورد دلخواهتان اشاراتی می - نماید .

" ... بالاخره نظریه مصالح فوق العاده دولت همجوار انگلستان در جنوب و بملاحظه هر چه و مرجی که بواسطه فقدان قوای منظم ممکن است بظهور رسد ، دولت علیه قشون جنوب را بطوریکه حال تشکیل یافته تا آخر جنگ رسماً بشناسد ، و در مقابل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر هستند که مساعدت مالی و انبری بدولت علیه نموده و برای ایجاد قوای متحدالشکل پس از اتمام جنگ برای تمام ممالک که بالاخره قشون جنوب بآن منظم گردد ، در تحت صاحب منصبان خارجه که در خصوص ملیت آنها بعد از این باید بین دولتین موافقت حاصل شود مساعدت نمایند . " (۱۶۰)

آنچه از این نامه برمی آید وجود " پلیس جنوب " می باشد ولی بعلمت هائی انگلستان نمی توانسته رسمیت آن نیرو را بدولت ایران

بقبولاند. چون با قبول آن مخارج آن بدوش ایران می بسود و متجا وزبودن آن نیرو نیز جایش رایه قانونی بودن می داد. مسئله ای که در کتاب تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران آمده است و نتیجه ای که از اوضاع آن زمان می گهرد ضرر نخواهد داشت که در اینجا آورده شود.

"... در اینجا یک نکته دیگر باقی می ماند و آن این است که مقارن همان روزها که میان دولتین ایران و انگلیس بر سر مسائل پلیس جنوب و قشون متحدالشکل مذاکره می شد ولی هنوز از پرده بیرون نیا فتاده بود، حزب دمکرات در بیان نامه خود مورخ بتاريخ ۸ ربیع - الثاني (مطابق با ۳ دلو ۱۲۹۶ که در روزنامه ایران منتشر شد صحتی از تشکیل قشون متحدالشکل نمود و ماده چهارم بیان نامه خود را همین مطلب قرار داد و با انتشار این بیان نامه با همی در تاریخ قشون متحدالشکل ایران بوجود آورد و این معنی که امروز نمی دانیم گنجانیدن این ماده در بیان نامه حزب مزبور، استفاده از موضوع مورد مذاکره دولتین (بمناسبت مقتضیات وقت بوده است یا آتیم نغمه ای بوده که از ساز انگلیس ها بر می خاست)

ولی بیخبر هم نیستیم که حزب دمکرات آن روزی را با اعمال انگلیسی سزوسری بوده است بطوری که سال بعد هم قبل از اینکه قرار داد ۱۹۱۹ از پرده بیرون افتد، در روزنامه ایران که مدیر آن خود از حزب دمکرات بود، زمزمه هایی مبنی بر لزوم استخدام مستشاران خارجی و خواستن حماست یک دولت بیگانه برخواست و متعاقب آن سر و صدای قرار داد ۱۹۱۹ بلند شد. " (۱۶۱)

در ضمن آقای قاشم مقامی با علامت (۱) آدمی را رجوع می دهد به روزنامه ایران سال دوم از شماره ۳۹۷ ببعد.

بهر حال با وجود عضویت عناصر سالی که در گذشته نشان داده شد در حزب دمکرات چون تنی زاده و لاس زدن ها با تکیه به اسنادی چون تاریخ احزاب سیاسی ملک الشعرا که خود نیز عضویت آن حزب را داشت، بیان می دارد سزوسری با اعمال انگلستان و وقایعی چون " پارک اتابک " که حتی حیدر پاک اندیش هم از سوسه عناصری چون تنی زاده راحت نبود و... این جریان ذکر شده نمی تواند غیر - منطقی و ناصحیح باشد.

بهر حال کابینه مستوفی المعالک سقوط کرد و بدنبال آن مَمَام السلطنه و سرانجام در ۵ اوت ۱۹۱۸ با تشکیل کابینه و ثوق الدوله رسمیت پلیس جنوب و ایجاد ارتش متحدالشکل مورد

بحث و گفتگو قرار گرفت و با گرفتن یکم دوسی هزار لیره بعنوان حق - الزحمه خواست دیرین استعماری انگلیس بر آورده گردید. لُرد کرزن در ضیافتی در این مورد سخنانی دارد که لازم به آوردن آن باشد: " ایران ناگزیر است از اینکه حمایت انگلیس را بصورت این قرارداد بپذیرد. " و ادامه آن: " پس از مطالعه موقعیت ایران در تهران و لندن معلوم گردید که ایران برای قوت و اقتدار خود دارای چه نحو از احتیاجی است و الا ایران محتاج به وثاق و تضمیناتی برای امنیت داخلی و رهایی از تجاوزات خارجی بوده بعبارت الخروی ایران باید دارای قوای ثامنیه و قوای نظامی مقتدری باشد که از عهده حفظ و استقرار وضعیات فوق برآید. من همه وقت طرفداری این عقیده بوده ام که ایران باید خود دارای قوای متحدالشکل واحدی باشد و قوای مختلفه نظامی و غیر نظامی دیگر که رقابت بین المللی نه مصالح مللکئی عامل رشد و نمو آنها بوده از میان برود. " (۱۶۲) چنانچه می بینیم چه کسانی ملحت اندیش این جامعه بوده اند، و این ملحت اندیشان خوش ذات! با نوکران بومیشان چه بسا ایران آوردند.

قوای نظامی ایران در ۱۹۱۹ ترکیب شده بود از چهار قسمت که سرانجام با متحدالشکل شدن به توسط انگلستان توانست زیر نظر فردی بنام رضاخان قرار گیرد و سپس او را بر سر قدرت آورد، تا با سلطه بر او بتواند مقام خود را دنبال کند. این قوا عبارتند از:

" ۱ - لشکر قزاق شامل ۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی و ۷۶ نفر ارشد روس و ۶۶ نفر افسر جز روسی و ۲۵۲ نفر افسر ایرانی تحت امر وزارت جنگ با مخارج سالیانه ۱۹/۱۵۰/۰۰۰ ریال که بوسیله بانک شاهنشاهی پرداخت می شد.

۲ - زاندارمری دولتی شامل ۸۴۰۰ نفر زاندارم زیر نظر افسران ایرانی و عده بسیار قلیلی هم افسران سوئی تحت امر وزارت کشور با مخارج سالیانه ۳۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال

۳ - بریگاد مرکزی شامل ۲ افسر خارجی و ۱۲۶ نفر افسر ایرانی و ۲۱۴۲ نفر سرباز با مخارج سالیانه ۹/۰۰۰/۰۰۰ ریال

۴ - تفنگ جیان جنوب ایران، یا پلیس جنوب.

این نیرو توسط دولت ایران برسمیت شناخته نگردید ولی در واقع تمام کوشش انگلیس ضمیمه کردن آن به ارتش می بود که عبارت بودند ۵۴۰۰ نفر سرباز ایرانی و ۴۷ افسر ارشد انگلیس و ۲۵۶ افسر جز انگلیسی و هندی که مخارج سالیانه آنها ۳۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال

این نیروها می بایست متحدالشکل شوند. آنچه از این لیست افسران جز و ارشد و سربازان و مخارجی که برای آنها تعیین شده برمی آید نشان می دهد که در ارتش جنوب تعداد افسران ایرانی نسبت با افسران ارشد و جز و هندی انگلیسی کمتر است در حالیکه در دیگر نیروها افسران ایرانی نسبت به تعداد افسران غیر ایرانی بیشتر می باشند.

دومین چیزی که نشان می دهد، وجود مخارجی است که نسبت به دیگر نیروها بیشتر تعیین شده و خود می تواند با پول افسران وابسته باین نیرو را بهتر تحت نظر قرار دهد و لذا با پول بیشتر آن نیرو را در جنگ خود رام تر نگه داشت.

قرارداد ۱۹۱۹ و ماده نظامی آن، نیت و نقشه های استعمار را واقعیت می بخشد، ماده سوم آن چنین است: " دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات و سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد."

عده و مقدار ضرورت صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهند داد معین خواهد شد.

چنانچه ملاحظه می شود، این ارتش متحدالشکل خواست انگلیس بود و بدولت ایران تحمیل شد که بعد بتواند برای حفظ منافع استعماری انگلیس و دولت دست نشانده اش بکار آید.

طبق این ماده ذکر شده هیأتی از افسران انگلیسی به ایران می آید بنا بهای ژنرال دیکسن - هادل سن - فریزر - ژنرال ساکس (فرمانده پلیس جنوب) و کلنل اسمایس و دوفرد دیگر که در مجموع ۷ نفر باشند. قرار بر این بود که این کمیسیون از ۱۴ نفر که ۷ نفر ایرانی و ۷ نفر دیگر انگلیسی باشند تشکیل شود. کمیسیون بریاست ژنرال دیکسن شروع بکار می کند و در پایان ارتش ایران یک پارچه و متحدالشکلی بالغ بر ۶۰ هزار نفر یا مخارج ۱۵۰۰۰۰۰۰ ریال در سال بوجود می آید.

در این کمیسیون قرار بر این می شود که افسران ایرانی تا درجه سروانی ترفیع یابند نه بیشتر و از درجه سروانی به بالا انگلیسی باشند. گویند این پیشنهاد مورد اعتراض دوتن از افسران ایرانی که جوو ژاندارمری بودند قرار می گیرد. یکی از آنها کلنل فضل اله آقا ولی بود که بسبب امضا نکردن صورت کمیسیون، مورد استیضاح

سپهبد روزیر جنگ قرار می گیرد و چنان بر آن می رود که بخود کشی روی می آورد و چنین تحقیقی بر او انجام گران تمام می شود، که خود کشی را راه حل می بیند.

اودر ۱۲۹۹ یعنی سه روز بعد از انقضا کمیسیون در خانه خود خود کشی می کند.

انگلیس ها پس ژاندارمری را تصرف می کند و قدم اول در راه یک دست کردن ارتش برداشته شد.

انگلیسی در پی آن بود که قوای قزاق را هم بفرستد ژاندارمری کشان در زمانه تا میسر در ۲۶ رجب همان سال می نویسد: " دسته قزاق که در زیر فرمان صاحب منصبان روسی است هنوز هم در تهران قویترین قوه نظامی است، عنصر مخلوطی از بلشویک ها و طرفداران تزار با هم دست اتحاد داده اند که نفوذ روس را در ایران تا وقتی که بازیگ روی روسیه بر سر پا خیزد نگه دارند و اشخاص ناراضی ایرانی هم از هر جنس چه مستبد و چه غیر مستبد مدام در دام آنها می افتند - و روس های مذکور، انگلستان را در نظر این ایرانیان حریص و طماع و جهانگیر قلم می دهند و ادامه آن

" آرزوگاری که روسیه دیوانه وار خدمتگزار انگلستان آزاد بود گذشته و منظره دموکراتهایی که با قزاقها شانه شانه بر ضد دولت کنونی ایران کار می کنند هیچ وجه مطبوع خاطر نیست. (۱۶۲۱) اگرچه انگلیس نسبت به دیویزیون قزاق احساسیت و اضطراب داشت ولی از قبل نتوانسته بود در آنها نفوذ کند و حرکت این نیرو را نیز بگردخواست خود نکشاند.

بهار راجع به کودتا تا سوم اوت که می خواهد بنویسد، معتقد است که در کودتا انجام گرفت که بایاری از نوشته های یکی از افسران قزاق که در غالب وقایع بوده شروع می کند. در این جاتکه ها می از آنرا ذکر می کنیم:

" در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) انقلاب روسیه برپا و حکومت تزاری از میان رفت، و ادامه آن " در این هنگام فرماندهی لشکر قزاق ایران با لشکر یارن مایدل روسی بود، از طرف حکومت موقتی روسیه که بر ریاست کرنسکی تشکیل شده بود سرهنگی بنام کل - سر - به فرماندهی لشکر قزاق معلوم و با ایران آمد و معاونت لشکر با سرهنگ ستار و سلمکی بود.

... انگلیس ها که می خواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند از بیم اینکه مبادا لشکر قزاق ایران بفرا مانده سی افسران

روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه شده، و دامنه انقلاب به ایران (که اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود صلاح دیدند هر طور شده سرهنگ کلزوه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه بود از کار برکنار دارند.

برای انجام این منظور با سرهنگ ستار ولسکی معاون فرما - ندهی لشکر قزاق که در گراندهتل سابتی منزل داشت مذاکره کردند و اصلاح کار را چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او بجای سرهنگ کلزوه فرمانده لشکر قزاق ایران شود، افسری که برای کمک در نظر گرفته شد از دوستان صمیمی سرهنگ ستار ولسکی و فرمانده آتریاد و همدان لشکر قزاق سرهنگ فیلارث بود.

در این موقع سربازخانه آتریاد همدان بیرون دروازه قزوین "وسرهنگ رضا خان" فرمانده گردان پیاده آتریاد بود، سرهنگ فیلارث بمناسبت گفتگویی که با سرهنگ ستار ولسکی کرده مسسره، سرهنگ رضا خان را بدفعتر خود خوانده او را متقاعد کرد که در اجرای نقشه با او همکاری کند و صریحا با و گفته بود که من فرمانده تو هستم و مسئولیت هر پیش آمدی بعهده من خواهد بود.

روزی نزدیک ساعت هشت صبح سرهنگ فیلارث بیعمارت قزاقخانه رفته بود، اتفاقا قرار بود آروز ساعت ۹ در قصر قاجار مانوری باشد، سرهنگ کلزوه هنوز در رختخواب بود، استوار ذبیح الله پیشخدمت او خبر می دهد که سرهنگ فیلارث می خواهد شما را ببیند، او پاسخ می دهد "بگو قصر قاجار برو و من هم برای ساعت ۹ می آیم" سرهنگ فیلارث می گوید، با و بگو این مانور دیگر نیست! و با دداشتی نوشته به ذبیح الله می دهد و در آن نوشته بود که پاسداران از آتریاد همدان هستند و شما هم باید بروید. سرهنگ کلزوه از جا برخاسته، مذاکرات آنها بطول می انجامد.

تا نزدیک ساعت یازده گردان پیاده آتریاد همدان که گاهی بر ارتش و عملیات بمیدان مشق سابق می آمد بر حسب معمول بمیدان مشق آمده بیدرنگ پهلوی هریک قزاق نگهبان آتریاد تهران در قزاق - خانه یک نگهبان گذاشت و همچنین روبروی پاسدارخانه عمده همدای کمارد و روی پشت بامها هم عده ای فرستاد و دستور دادند که اگر کسی خواست دست در آورده و راز بزنند.

قزاق های آتریاد تهران که از این پیش آمد چیزی نمی فهمیدند مبہوت مانده بودند.

سرهنگ رضا خان بدستور سرهنگ فیلارث به عمارت فرمانده لشکر قزاق (محل ستاد ارتش کنونی) رفت (سرهنگ فیلارث، بمن می گفت چند بار بر سرهنگ رضا خان گفتم کلزوه تقریبا با زداشت شصده و نمی تواند بیرون برود در اتاق را باز کن و داخل شو و او تردید داشت و می ترسید و در فکر کسی که در آن موقع این اندازه شہامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی می کند!) (۱۶۴)

سرهنگ فیلارث در را باز کرده بدرون دفتر سرهنگ کلزوه رفته با صدای بلند سرهنگ رضا خان را بدرون خوانده و او هم ناچار با ثاق رفته است.

سرهنگ فیلارث بر سرهنگ کلزوه گفت افسرانی ایرانی از فرما - ندهی شما ناراضی هستند و می گویند دولت ایران با دولت تزاری روس بیامنی داشته و اینک که دولت تزاری از میان رفته دولت ایران نیز با حکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد، دلیل ندارد که شما یعنی نماینده حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایران را داشته باشید، در همین موقع فیلارث موضوع را بسفارت انگلیس اطلاع داده بود و از آنجا هم نمایندگانی به قزاقخانه آمده بودند.

سرهنگ فیلارث به کلزوه گفته بود من برای حفظ حیثیت افسر روسی در لشکر قزاق بشما پیشنهاد می کنم مرخصی رفته سرهنگ ستار ولسکی معاون خود را بفرماندهی لشکر قزاق بگمارد.

سرهنگ فیلارث گفته بود آتریاد همدان همه قزاقخانه ها را گرفته و من بشما دستور می دهم برای نجات خود اینکار را انجام دهید، پس از انجام کار دولت ایران هم تصویب خواهد کرد. و انگلیس ها در ایران کار همراهی می کنند و سرهنگ رضا خان ما مورات شما را با انجام این کار وادار نماید.

سرهنگ کلزوه ناچار استعفا ی خود را نوشت
و سرهنگ ستار ولسکی را بجای خود معین کرد
دولت ایران هم نیز سرهنگ ستار ولسکی را بفرماندهی لشکر قزاق ایران پذیرفت و بدین ترتیب اولین کودتای نخستین پادشاه دوم پهلوی انجام گرفت. " (۱۶۵)

و در زیر نویس همین کتاب می خوانیم که :

" ۱ - این واقعه بتاريخ ۴ جمادی الاول ۱۳۳۶ مطابق ۲۸ دلو ۱۲۹۶ قبل از ظهر در تهران اتفاق افتاده، از چندی قبل که کلزوه وارد شده بود زمزمه هایی از طرف ما مورین انگلیس در شهر

افتاد و فکر تازه‌ای در بین متفکرین نشر شد که خوبست دولت ایران قزاقخانه را که دولت انقلابی روس هم بدان علاقه ندارد ضبط نماید و موافق هم در شماره ۹۲ توپهار مورخه ۲۹ ربیع الثانی همان سال زیر عنوان " بیرگاد شاهنشاهی " شوقی در تشویق دولت به ضبط قزاقخانه و مونسین مهمات و ساز و برگ (آن نوشتن)

در شماره ۹۹ همان روزنامه خبر کودتای رضا خان را تحت عنوان صف آرائی در قزاقخانه و واپسار و سلسکی و کلرزه ، شرح دادم و در خاتمه این عبارت را نوشته ام :

" چیزیکه مایه تعجب است آنکه قبل از عملیات (استار و سلسکی) راپورتی بوزارت متبوعه خود نداده بود ، و آن وزارتخانه از سابقه این مطلب اظهار بی اطلاعی کرده است

این قصه چون در موقعی غیر بحرانی و بدون سابقه دولت بشکل یک خودسری جا برانه انجام می یابد ما از تعجب خود داری نکسرد و باقی اطلاعات و نظریات خودمان را برای بعد و تکمیل درک حقیقت — قضیه می گذاریم و بایک تعجب اندیشناک فقط در این شماره بمطلب نگاه کرده و مقاله روز سه شنبه خود را یادآوری می شویم ! " " توپهار " و ادامه آن :

" ولی دولت ایران بدون مقاومتی این کودتا را پذیرفت و اطلاعاتی که دولت به روزنامه من داد بقراردیل است : خبر اخذ استعفای کلنل کلرزه را بتوسط بالکونیک استار و سلسکی معاون اداره قزاقخانه در شماره قبل اشاعه دادیم ، بطوریکه اطلاع رسیده از طرف دولت ، مشارالیه موقتاً بمعاونت آن اداره منصوب است تا قرار قاطعی از طرف دولت راجع بموضوع اساس اداره قزاقخانه — تعمیم شود ، قسمت قزاقخانه موسوم به " آتریاد همدان " را همان روز بشهرنو و محل ارکان حزب آنها اعاده فقط از آن عده ۴۶ نفر برای قزاولی در انبار ذخائر و مخازن باقی مانده امورات اداری بحال طبیعی است .

در همان شماره خبر حرکت قوای دولت انگلیس از همدان و قزوین بسمت قفقاز انتشار یافت ، و رضا خان از این تاریخ در دستگاه انگلیس شناخته شده بود . " (۱۶۶)

لازم به تذکر است که با تمام نفوذ انگلیس و نیروی قزاق و زمینه چینی هایی که بعمل آوردند و بنای نهفته سرهنگ قهرمانی کودتای اولی که انجام گرفت ، ولی سرهنگ استار و سلسکی که از طرف احمد شاه بدرجه سرداری رسیده بود حاضر به تمکین و برآوردن خواسته های

انگلیس نبود ، و انگلیس ها از اونا راضی بودند ، چون حاضر نشد لشکر قزاق را تحت نظر آنها قرار دهد . چنانچه طبق قرارداد ۱۹۱۹ قرار بر این بود که کل ارتش می بایست تحت نظر انگلیس قرار می گرفت .

حاصل این نوشته ها می رساند که انگلستان برای حفظ منافع استعماری خویش احتیاج به یک دولت مقتدر مرکزی داشت که با او متحدالشکل کردن ارتش مجموعه ای را بسازد و حاکمیت استعمار را وسعت بخشد و انگلیس بتواند با دست باز بتمام منابع این سرزمین دست اندازی کند و هر حرکتی را نیز توسط این دولت و ارتش قدردمیش سرکوب و جای خود نشاند .

لذا تمام کوشش این بود که برای حیات بخشیدن به این ارتش ، تمام قوای نظامی را یکجا سازماندهی کند و آنها را درهم حل کند . تنها نیروی از این قوا که جنبه های ملی — مردمی در آن دور و بطور نسبی قویتر بود نیروی زاندارم بود که علی رغم ضعف و ناتوانی اعضا و عناصر تشکیل دهنده اش از وطن پرستی و پاک اندیشی نسبی برخوردار بودند و در واقع تربیت خود را زیر نظر سوئدی ها دیده بودند . یالمارسن و همکارانش ، باین نیرو تا آنجا که ممکن بود آموزش های میهن پرستی و مردمی بودن را داده بودند . در حالیکه نیروی قزاق زیر نظر " لیاخوف ها " اداره می شد و لذا از روحیه ای ضد مردمی و خفونت طلب برخوردار شده بودند ، که خود این صفات ضد — مردمی می توانست آنها را بنفع استعمار بر علیه میهن پرستان بسیج کند و با تأمین خواست های آنها بپرسو که بخواهند بکشاند .

چنانچه رضا خان نیز دست بخت و پیروده همین نیرو بود ، و استعمار توانست با او آن گند که تاریخ نشان می دهد و از او عنصری ساختند ، ضد ملی و مردمی و بعنوان بهترین مهره و آلت در آوردن — و سپس با کمک او توانستند ، تمام جنبش های مردمی و انسانهای آزاده و میهن پرست را سرکوب و سیل غارت منابع این ملت را بسوی خویش آسان کنند .

با آنچه گذشت انگلیس ها در ضمن می خواستند که پلیس جنوب را هم بهر طور که شده در این ارتش بکشاند ، تا مطمئن تراز نیروی که مدد در دست پیروده آنها بود در کل ارتش استفاده برند و ارتش را بنفع خویش مهار کنند .

در این رابطه و فکر بهره برداری بود که پس از آن کمیسیون گذاشت . تنگ آن سبب خودکشی افسر وطن پرستی شد و انگلیس ها

زاندانمری را تصرف کردند و اولین قدم را برای سامان بخشیدن به آرزوهای خود برداشتند .

چنانچه گفته شد با نفوذ خود در نیروی قزاق و اعتمادی که نسبت به تربیت " لیا خونی " این سازمان داشتند اعتمادشان باین نیرو، نه تنها به پلیس جنوب، بلکه از این نیرو ناراضی نبودند . چنانچه لرد کرزن در این باره می گوید :

" با وضعیت کنونی این تنها قوه است که در شمال غربی ایران وجود دارد و اساس تشکیلات قوایی که ما تمنای تشکیل آن را داریم می-تواند تشکیل دهد. " (۱۶۷)

و واقعاً نیز از نظر او که با روزترین نماینده و سخنگوی استعمار است، این تنها قوه ای بود که می توانست بفتح آنها ملتی را سرکوب و جنبشها را ب خاک و خون کشاند، و در واقع اساس تشکیلات قوایی بود، که آنها می خواستند و می توانست بوجود آید، که در جهت منافع آنها کام بردارد .

و سرانجام استعمار با وجود آوردن کودتای سوم اسفند و با در یک مسیر قرار دادن همه نیروها، توانست ارتشی منظم و متحدالشکل خود را بوجود آورد .

گویند سرهنگ باقرخان از طرف هیئت عامل کودتا در حضور شاه چنین گزارش می دهد : " ما خود را برای سرکوبی یاغیان و دشمنان شاه و دولت حاضر کرده ایم و آماده ایم که قشون منظمی تشکیل دهیم . " (۱۶۸)

و این قشون منظم و جهت بخش بخواسته های انگلیس، زیر نظر عاملان کودتا قرار گرفت " قزاقخانه تربیت شده لیاخوف با روحی آنچنانی که بر شمرده شد و زاندانمری، هم زیر نظر مازور علی خان ریاضی همه، زیر فرمان مهره اصلی، " رضاخان " قرار گرفت . این هردو از عاملان اصلی کودتا بودند و " کور فکری " محض یا شد با آن سیری که گذشت و نظاره شد ؟ باور داشت که " رضا خان " وابسته نیست ! ملی است ! از مردم بلند شده ! و این حداقل تفاوتی است که در مورد این کسان می توان کرد .

رضاخان در ۱۳۰۰ سردار سپه می شود و خواسته های دیوین استعمار را مبنی بر یکی کردن نیروها، جامعه عمل می پوشاند، لذا زاندانمری - بریکارد مرکزی و قوای قزاق را برهم می ریزد و ارتش دلخواه را بوجود می آورد .

انگلیس هم که می بیند در واقع خواستش برآورده شده و دیگر

وجود " پلیس جنوب " و اصرار روی آن احتیاجی نیست و در واقع خواسته هایش بدست رضاخان برآورده شده با انحلال آن تن می دهد، و افسران و افراد وابسته به آن نیز توسط رضاخان در زاندانمری و قزاقخانه بکار گرفته شدند .

خاطر نشان ساختن این مسئله بجا است که چهره هائی چون کلنل محمدتقی خان و لاهوتی و قیام آنها، از دل زاندانمری برخاست و انگلیس نیز از همین کسان صمیمی بوطن و عشقی که بخدمات مرفهش داشتند می ترسید و می دانست با وجود این کسان، مقاصد شومش را نتواند برآورده سازد .

لذا همواره در پی آن بودند تا چنانچه گذشت زاندانمری را در قزاقخانه جل کنند . این عمل نیز توسط رضاخان که دیگر " سردار سپه " و وزیر جنگ " شده بود، پس از قیام کلنل محمدتقی خان و لاهوتی و رشد گسترش بدین بنی نسبت باین نیرو و بهانه قسرار دادن آن، در زمستان ۱۳۰۰ انجام گرفت و حال ارتشی بوجود آمده (متحدالشکل - سازمان یافته - یکدست) .

زیر فرمان کسی که بتواند چون موم نرم و تغییر پذیر در دست استعمار انگلیس و شمیری زهر آکین و برنده بروی مردم شود، این بیستان مادر کار گرفته توانست بفتح استعمار بزرگترین ضربه های فرهنگی را بر بیکر این ملت وارد سازد و بدنبال او پسرش .

چه جنایات و حشت انگیزی که در زمان این هردو بدشکال متوجه مردم نشده و با اشاعه فرهنگ استعماری، جامعه ای را از درون بختگانند و خون روانش را آلوده ساختند .

جامعه را چون گندمی از درون خورده، بدون مغز، تهی و بی - محتوی ساختند، انگلیس توانست توسط این مهره، بحیات همه کسان، که ممکن بود، مانع شوند پایان بخشد .

این مهره توانست با تخته قاپو و اعمالی این چنینی، تمام سران و سرداران ایالات و عشایر را با شیخ خود گشاند و با پشت گرمی بار بپروای آن نداشت که ملی مردمی است و با گذشته ای ناروشن و تیره چون خودش داشته است، تا استعمار بتواند دور از هر دغدغه ای و بیش از هر زمانی در زمان او و سپس پسرش، به چپاول بیشمارانه خود ادامه دهد .

نشان خواهیم داد، که این مهره چنان توانست " پدیدده انقلاب جنگل " را ب خاک و خون کشاند و این جنبش که می رقصید تا بزندگی ملتی حیات بخشد درهم کوبیده شد .

با پایان بخشیدن باین فصل و روی آوری به گیلان و جنبشهایی که شرحش اگرچه گذرا لازم است، و درطول تاریخ مبارزات ملت ایران، دراین خطه صورت گرفته، به "پدیده انقلاب جنگل" می - پردازیم:

بایستی یادآور شد که دراین دوران، مبارزات و قیامهای دیگری در دیگر نقاط این کشور بدنبال نهضت مشروطیت برعلیه استعمارگران درجهت خواستهای ملی - مردمی صورت گرفت، از جمله قیام چاکه تاهیبها و تنگستانی ها، بر علیه انگلیس - قیام لاهوتی و قیام کلنل محمد تقی خان بستان در خطه خراسان که متأسفانه می بایست از شرح بعلل مختلفی درگذریم، ولی آنچه لازم بتذکر است، همه این جنبشها و قیامها، ناشی از رنج و استعمار است که متوجه مردم این سرزمین می شده، و وجود استعمار و غارت منابع این ملت که توسط او در اثر ضعف و ناشایستگی حکومتهای مرکزی بعمل می آمد و استمرار می بخشید بمبارزات بحق ملتی که برای رهایی خویش درطول تاریخ حیاتش انجام می گرفت.

در گذشته تا آنجا که قلم یاری کرد، این حرکت تکاملی مبارزات تاریخی این ملت، و الهام بخشی هر نهضتی از گذشته خود، برای بشمروساندن خواستهای ملی مردمیش را نشان دادیم.

و قیام کلنل نیز یکی از آنها است که سرانجام بدسکالان زشت - خوی، توانستند به خاطر حفظ منافع و چپاول خویش چنین انسانهای پاک اندیش را به دراه خود قلمداد کنند، و در پی نابودی آنها برآیند. کلنل قربانی عنصر وابسته ای، چون قوام السلطنه شد و کینه رضا خان نیز نسبت به کلنل سبب شد که قوام السلطنه دریایان بخشیدن به هیات این چهره پاک میهن پرست شتاب کند، و فرصت را از دست ندهد. دشمن توانست این فرزند پاک وطن را پس از جنگهای میهنی و دلاوریها بخاک و خون کشاند و قیامش را سرکوب سازد. او و نیروی زاندارم که زیر نظرش رهبری می شد "در تپه" نادری "محصار گرفته شدند.

تمام شدن لشکر سبب شد که عده ای از لشکریانش قرار کنند، و سرانجام او باتفاق سه نفر دیگر ایستادگی نمودند. نیروی دشمن طبقه محاصره را تنگ تر نمود تا توانست همه را بگلوله بندد و هربه یارانش را از پای درآورد. کلنل با اصابت گلوله هنوز زنده بود و شلیک می کرد ولی سرانجام گلوله دشمن او را از پای درآورد و به پشت افتاد.

دشمن وحشیانه بدورش حلقه زد، و پس از خلع سلاح و ضبط آنها با چند ضربه شمشیر سر از تنش جدا ساخت.

گویند پس از مرگش مردم مشهد از پیرو جوان جنازه اش را با احترامی خاص بخاک سپردند. و بازارها و مدارس تعطیل و در سوکش اشک ریختند و قبرش را گلباران نمودند.

دشمن بدسکال پس از چندی قبرش را شکافت و جنازه را تغییر محل داد.

بهر حال محمد تقی خان چهره ای بود پاک، وطن پرست و قیامت میهنی، که توسط عناصری چون قوام السلطنه پاکینه ای که رضا خان به او داشت سرکوب و بخون کشیده شد.



بخش دوم :

زادگاه جنبش جنگل : کیلان

کیلان بین ۲۶ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۴ دقیقه طول شرقی واقع است که غربش خلخال ، شرقش مازندران ، جنوب غربی اش تزوین و شمالش دریای خزر است .

طولش از شمال تا جنوب شرق ۲۲۵ کیلومتر و عرضش از قله کوه تا سطح دریا ۲۵ تا ۱۵ کیلومتر است . محدوده مزبور را کوههای مرتفع احاطه دارد و وسعت این منطقه در حدود ۴۸۶۲۱ کیلومتر مربع است . (۱۲۹) کیلان در گذشته بزرگتر و وسیع تر بوده و آن را لنگرگان - شیروان - اسپهبد - و تاسر حد مغیان و از ناحیه شرق تا کلارمازندران را شامل می شد " (۱۳۰)

در قدیم دریای خزر تا مجاورت کوه ادا مه داشت و بعطل عوامل طبیعی هم اکنون نسبت به گذشته عقب نشینی کرده است .

مورخین یونانی کیلان را بناهای مختلف چون کاپسی ، کادز ، کاترش و کاتوزی نام داده و نامگذاری کرده اند .

ساکنین این منطقه در دامنه جبال البرز و در پناه جنگلهای انبوه می زیسته اند .

زندگی در این نواحی آنها را از تعرض و شاخت و تاز مهاجمین محروم می داشته و دشمن از دستیابی آسان باین نواحی عاجز بوده است .

در باره واژه کیلان مختلف گفته اند ، ه ، ل ، را میتوان گلیسی آترا واژه اوستایی نام ناحیه ای در شمال کوه البرز داند .

بخش دوم

شود و گوهر Chodsko لهستانی آنرا معروف "کل" داند و در زبان یومی خاک آلوده به آب را گویند .

در لغت نامه دهخدا کیلان را واژه "کیل" با ضافه پسوندش داند و Gelan یعنی مملکت گلها و یونانیان Gefac در اوستا ناحیه ای را گویند بنام "وارنا" .

در کیلان در گذرگاه زمان افسانه ایست که رستم بهلوان نامی ایران ، بمنظور نجات کیکاوس از چنگ دیوان بر آن شد ، که از راه کیلان به مازندران برود اما وقتی به حدود "رستم آباد" فعلی رسید گلهای چسبیده آنجا او را درمانده ساخت و ناگزیر از رفتن باز ماند و ناچار از راه دماوند به مازندران رفت .

خوچکو می نویسد : " مورخین بعد از هرودت از قله هاشی که در سواحل بحر خزر می زیسته اند جایی که امروز هم کیلانی ها مسکن دارند سخن گفته و آنهارا در کا دوزیان یا کاتوزیان نام برده اند محتمل است که کا دوزیان ها و سپس دیلمی ها اعیان کیلانیانی باشند که در زمان اسکندر کبیر و امپراطور ارکا دیوس در نواحی دریای خزر زیست نموده اند " (۱۳۱)

... کیلان را نیز در دوران هجوم تازیان "دارالمرز" نیز نامیده اند از آنجهت که حدود متصرفات تازیان در این نقطه پایان می گرفته .

سعید نفیسی نواحی المرز را مسکن کیل ها خوانده و می نویسد آنجا را کیلان یعنی سرزمین "کیل ها" می گفته اند .

تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا با استناد از بعضی مورخین چنین نوشته : "آماردها پیش از آمدن آریان ها به ایران از بومیان این محل بوده اند"

اقوامی که به عقیده جغرافیا دانان یونانی در نواحی دریای خزر سکونت داشته عبارت بوده اند از قل - کا دوزی - دریک - اویی تین - اناریکوس وی تین - دوکوزی تین - آمارد - کابین .

احمد کسروی بر آنست که : "تیره کیل و دیلم از یک ریشه و نزادند و شاید چنانکه بطلمیوس یونانی نو نوشته است از تیره ماد بوده و یا نسبتی با آن طایفه داشته اند ولی در زمان ساسانیان و اوایل اسلام عمده شهرت این مردم از آن عهد شروع شد که دو تیره مزبور از هم جدا و دیلمان که از هر حیت بزرگتر بود سر دفتر شد و سراسر ولایت را بنام ایشان "دیلم یا دیلمستان" خواندند و چه بسا که همه مردم کیلان را نیز دیلم نامیده اند از اینجاست که در نوشته های دوره

ساسانی و اوایل اسلام کمتر بنام کیل "سرمی خوریم بیشتر نام دیلم و دیلمان است همچنانکه اکنون سرعس آن دوره ها سراسر ولایت بنام "کیلان است و همه مردم آنجا را "کیل یا کیلک" می خوانند و نام دیلم از میان رفته است . " (۱۳۲)

ژان گوره فرانسوی "تالش ها مردمان دلیری بوده و از دوره هخامنشی و جز بهترین سربازان ایران قلمداد می شده اند . در زمان ساسانیان و دوران صفویه نیز خدمات گرانیه با پادشاهان ایران نموده اند .

در خانه هر تالشی لایق یک تفنگ یافت می شده بعلاوه یک طبانچه و مقداری باروت و گلوله های سری و یک شمشر .

سلاطین تالش در ازمنه قدیم زن بودند و زنهای آنقدر با جسارت و جرأت که با چاق بچنگ ببر می رفتند و آن جانور را از پای در می آوردند . (۱۳۳)

سعید نفیسی می نویسد که "کیلها و دیلمها در سراسر دوره ساسانی از بهترین سربازان و جنگجویان ایران گرفته شده بوده اند همچنانکه در دوره هخامنشیان نیز دلیرترین سربازان ایرانی را ، امرته ها یا آماردها تشکیل می دادند . " (۱۳۴)

"دلاری کیلها بخصوصی در زمان ساسانیان به اندازه ای مشهور بود که مهمترین سرداران و سپهسالاران ایران را که کارسزورگی انجام داده بودند "کیل کیلان" لقب میدادند یعنی مرد مردان و دلیر دلیران و فرماندهی سربازان راه ایتان می سپردند .

کیلها مخصوصا در جنگهای تعرضی و حمله معروف بودند ، زوبین دیلمی شهرت بسیار داشت خلفای بغداد در مدتی بیش از هشتاد سال برای ساسانی از کشور پناه و رز خود مزدوران کیل و دیلم را استخدام می کردند اندک اندک که فرماندهان دیلم نیروی عظیمی بدستشان افتاد ، بسود خود قیام نمودند بهمین جهت است که چندتن از این فرماندهان مانند مرداویج و پس از او عماد الدوله و علاء الدوله بدست یاری سیاهیانی که داشتند تنها خود را مستقل کرده بیادشاهی رسیدند بلکه در اندیشه بر انداختن خلفا نیز بودند و پادشاهان بویه کارشان بجائی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه فقط بخود عنوان شاهنشاهی یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی دادند بلکه خلیفه را نیز خانه نشین کردند . " (۱۳۵)

عباس اقبال آشتیانی می نویسد " که " مردم دیلم در تمام خلافت بنی امیه در اوایل امر بنی عباس هیچ وقت نگذاشتند پای

فاتحین اسلامی به سرزمینشان بازشود و از ثغور قزوین و طارم و جالوس بیشتر آیند. " (۱۳۶)

آقای میرفخرائی با نقل قول از جغرافی دانهای عرب می نویسد: " کوهستانی های فقیر و آزادی دوست دیلم کلهبای - هایی از مرتعات و تکه پاره های رنگارنگ می پوشیدند و غالباً با پای برهنه راه می رفتند مردمانی جنگجو بودند و نیزه دو دانه ای بنام " زوبین " داشتند که سلاح مہیبی بود.

جوانان دیلم از اینکه کشور کوهستانی و کم حاصلشان نمی توانست غذایشان را تأمین کند دسته دسته زادگاه خویش را ترک گفته و وارد مقول لشگریان مزدور خلیفه عباسی و امیران محلی ایرانی می شدند.

در دربار اینان محافظان سوار از غلامان جوان تـمـسـرک (مملوکان) و پیادگان از مزدوران دیلمی یا گیلانی بوده اند. دیلمان در دشمنی و کینه توری با تازیان سخت پافشاری میکرد و به هنگام فرصت با آنها می تاخته اند به همین جهت ، اعراب دژ قزوین را لشکرگاه ساخته سپاهی از جنگجویان و ابطال را برابر آنان می - نشانند که تا آخر قرن سوم هجری ادامه داشت و بیش از ۲۵۰ سال جنگ و زد و خورد های خونین یکی بعد از دیگری بین دیلم و اعراب برپا بود. " (۱۳۷)

رابینو در کتاب خود بنام ولایات دارالمرز ایران گیلان که ترجمه جعفر حمائی زاده است. چنین می نویسد:

" ... برده خواه مرد و خواه زن ، در گیلان دیده نمی شود، و تمام مردم آزاد هستند و هیچکس خود را تحت انقیاد و رقیب قرار نمی دهد .

همچنین هرکشا و رزی می تواند تعداد زیادی اسب برای خویش بخرد و از معامله خود سود فراوان ببرد .

چون بالا بردن قیمت چارپایان سیب کسادی بازار و مرغ و میو حیوانات می شود آنان هیچگاه بدین کار تن در نمی دهند. " (۱۳۸)

رابینو در کتاب خود گیلان را به نوزده بخش تقسیم نموده و شهر رشت را مرکز آن داند و جمعیتی به ۳۲۸۳۰۰ (۶۷۵۶۰) خانوار دانسته که این ارقام مربوط می شود به سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ .

رابینو می نویسد: " زبان گیلان در حقیقت گیلکی می باشد . گیلکی دارای روشی تند است که کم مدا ترا از زبان سایر مناطق ایران می باشد و لهجه آن بر حسب نقاط مختلف گیلان متفاوت است . در حالی

که به ترانه هایی که در فارسی بر مینای شعر منظم ، که ترکیبیات آن بر طبق قرار دادهای هری سروده شده است نام تصنیف داده اند ، پژوهش در این امر که به چه دلیل گیلانی ها به ترانه های خود که از زبان و لهجه محلی ترکیب شده ، نام پهلوی داده اند بسیار جالب خواهد بود. " (۱۳۹)

در مورد مذهب می نویسد: " بیش از اسلام عده ای از ساکنان گیلان و دیلمان زردشتی و عده ای دیگر بت پرست بودند .

با آنکه دین فرگشتش در دیلم و دین فردیگر در ری و طبرستان وجود داشته اند بنظر نمی رسد که آئین مسیحی پیشرفت قابل ملاحظه ای در مناطق گیلان کرده باشد ...

او معتقد است که " ملک مزدک یا مزدکی که بنام زنش خومه که پس از اعدام شوهر خود به تبلیغ پرداخت به خرمیه نامیده می شد در ناحیه دیلم با تغییراتی روبرو گردید. "

دنیاله گفتارش: " پس از شکست ایرانی ها در قادسیه ، چهار هزار نفر از سربازان دیلم تصمیم گرفتند که به اسلام بگروند و با اعراب در جنگ جلولا کمک کنند ، به همین سبب با مسلمان ها در کوفه مستقر شدند.

از آن بعد کسانی که از طرف خلیفه بغداد تحت شکنجه و تعقیب بودند می توانستند در گیلان پذیرایی شوند .

از مقابری که تقریباً در همه نقاط این ولایت پراکنده است و متعلق به فرزندان حضرت علی و دختر بیغمیری باشد می توان در - یافت که آنها نیز از این سرزمین بعنوان پناهگاه استفاده می - نمودند .

در سال ۲۵۰ هجری (۸۷۳ میلادی) عده زیادی از زردشتیان در دیلم به تبلیغ داعی کبیر حسن بن زید به اسلام گرویدند .

در سال ۳۰۰ هجری (۹۱۲) حسن بن علی نامرالحق از سلسله علوی در ساحل جنوبی دریای خزر سکونت کرد و مردم طبرستان و دیلم را به اسلام دعوت نمود و عده بسیاری این دعوت را پذیرفتند. " (۱۴۰)

در ادامه نوشته جات خود در مورد آئین زردشت در این خطه چنین می نویسد: " آخرین یادبود های مذهب زردشت هنوز هم از گیلان محو نشده است .

آنها یادداشتن خروس سفید علاقه دارند زیرا معتقدند که آواز خروس الهام بخش سعادت است .

در آخرین چهارشنبه سال ، قبل از نوروز مردها و زنها آتش می افروزند و در حالیکه قربا می کشند

غم بدر غمه بدر گلوه گلوه چهارشنبه بدر

به حق پنجشنبه نکبت بنه دولت باید.
از روی آتش می جهند. " (۱۴۱)

آنچه از اسناد و کتب برمی آید، مردم این ناحیه به آئین اسمعیلی شیعه و بخاطر علاقه وافر که به علی داشتند و به علی الهی نیز روی آوردند.

در ضمن یادآوری این نکته نیز ضروری است که پیروان جنبش باب و علاقمندان به شیعه و کسانی که راه احمد احسانی و کاظم رشتی و سید محمد علی باب را برگزیدند در این خطه بسیار بودند و در این جنبش شرکت داشتند.

بطوریکه مراجعه به اسناد، و شواهد تاریخی و جغرافیائی نشان می دهد، گیلان یکی از قدیمی ترین نواحی قلات ایران است، که همواره در طول تاریخ در اثر بر خوردهای مبارزاتی و جنبش هائی که در این سرزمین روی داده، ... و هم سرخوشی که با دیگر نواحی این سرزمین داشته و با هم نفسی و همدلی، در جهت بخشیدن و شکل گیری به خواستهای ملی و مبارزات مشترک برای برآوردن این خواست ها به همبستگی ملی موجودیت بخشید.

این ناحیه با دیگر نواحی این سرزمین بنا بر خواسته ها و آرمانهای مشترک تاریخی شان و نشست گردن تاریخ برگزیده آنها، به همبستگی ملی آنها توأم و عمق بخشید، و لذا از دورانی که بتوان ملت ها را طبق اسناد تاریخی بازشناسی نمود و تاریخ آنها را مطالعه کرد سرزمین و ملت ایران شامل نواحل مختلف خلیقهای است که یکی از این نواحی گیلان و مردم آن می باشد، که همواره در سازندگی و خلافت بخشیدن به فرهنگ ملی مردم این سرزمین با دیگر بلاد و نواحی هم دلی و هم نفسی داشته است. تجمع و شرکت مردم نواحی مختلف این سرزمین با داشتن پاره فرهنگهای خود و استمرار بخشیدن مبارزات مشترک آنها در برآوردن خواسته های تاریخی ایرانیان در طول تاریخ روح همبستگی ملی را عمق و شدت بخشید. فرهنگهای این سرزمین بیان دارنده ادامه مبارزات مشترک مردم نواحی مختلف این سرزمین در تحقق بخشیدن خواستهای تاریخی مشترکشان که با هم همبسته و متحد عمل میکردند، میباشد. در طول تاریخ مردم این خطه با دیگر نواحی در رابطه با نهادهای مختلف اجتماعی همپا و مشترک در چارچوب ملی عمل میکرده، و تا و آن به همبستگی ملی در این سرزمین عمق و قوام بخشیده است و چنانچه دیده شد و در دیده انقلاب جنگل هم خواهیم دید، مبارزات را شاید بخش که در این سرزمین صورت گرفته تحقق بخشید.

بتمام مردم و خلیقهای ایران زمین با هم متحد عمل میکردند و اگر آتش مبارزه از گوشه ای نمایان می شد، دامنگیر دیگر نواحی سرانجام و سراسری می شد.

و بازمی بینیم که نیروی متحد و رها شیبش چنانچه در تابعیت از کل جا معه عمل می کرد مورد پذیرش بود، ولی چنانچه مسیر جنبش را بسوئی که خود می خواست، تغییر می داد و یا در تابعیت یک کشور خارجی و یا در مسیری که آن کشور خارجی تعیین می کرد، جامعه به آن پشت می کرد و او را جدا از ملت محکوم به شکست می شد. کوتاه سخن همبستگی ملی و مبارزات رها شیبش را در چارچوب ملی شکل دادن و جهت بخشیدن در تمام طول تاریخ این سرزمین اهمیت داشته و آن نیروی مردمی پیروز است که این مسئله اساسی را دقت کند و با شناسائی دقیق، مسیر خویش را تعیین نماید و راه طی شدن نیروی هر قدر بظا هر مردمی ولی وابسته که این وابستگی بهر صورت که بخواهد توجیه شود سبب دور و جدا افتادن از کل جا معه خواهد شد، و بعکس اگر نیروی در گوشه ای از کشور بخود جا معه تکیه کند کل جا معه بسویش سرریزی شود و او رشد خواهد کرد.

یکبار برای همیشه گفته شود، این همبستگی ملی و رشد و گسترش آن بیان دارنده آن نیست که کسی بخواهد در اینجا فرهنگ و یا رشد دیگر نهادهای اجتماع طبقاتی را نادیده گیرد و از آن آسان درگذرد. بایستی در نظر داشت که، وجود تفاذهای طبقاتی اجتماعات مختلف را، در دوران های مختلف، در جوامع مختلف که مادر تاریخ جنبشهای مردمی این سرزمین نشان دادیم که چنان نیست نیروهای زحمتکش بر علیه دولت مداران بپا خاسته اند تا خواسته های اجتماعی خود را تحقق بخشند، و سیر حرکت این مبارزات تا وجود جوامع طبقاتی وجود خواهد داشت. و ادامه و رشد این مبارزات طبقاتی، در نهایت قطب بندی ها شکل یافته تر و جهت گیری تر می شود تا آنکه از سویی نیروهای استثمار شونده در هر جامعه ای، با همبستگی بر علیه حاکمان استثمارگر و پایگاههای اجتماعیشان متحد شوند، و ضرورت اتحاد نیروهای استثمارکننده نیز لازم می شود.

استثمار کنندگان و حکومتها می که نمایندگی طبقاتی آنها را دارند، با الاجبار برای حفظ موجودیت پایگاههای اجتماعی خویش، همبسته و متحد بر علیه نیروهای اجتماعی جامعه های مختلف استثمار شونده می شوند و بر علیه خیل رنجبران و زحمتکشان جهان همداستانی می کنند.

نیروهای استثمار رشونده نیز بدلیل سرشوت مشترک بهم نزدیک و نزدیکتری شوند تا آنکه ضرورت اتحاد را تمام وجود لمس می کنند. همدل و متحد برای تحقق بخشیدن بخواسته های طبقاتی خود روی آورند و روابط اجتماعی را بر مبنای نظم انسانی و مردمی دگرگون سازند که سرانجامش محور جوامع طبقاتی است و برقراری محیط انسانی. البته روند تکاملی مبارزات رهاش بخش ملت ها و تأثیر پذیری این مبارزات که در جوامع مختلف و در دورانی های مختلف صورت گرفته و می گیرد چنین زندگی انسانی را نوید می دهد.

ولی از هم اکنون خاطرنشان سازم که تاکنون در هیچ کشور انقلابی که عمر آن چنین محیط های انسانی را بوجود آورده باشد، انجام نگرفته و آنچه انجام گرفته در بعضی از کشورها و در بین بعضی از جوامع اسماً از وجود چنین جوامعی یاد شده و انقلابات این کشورها در جهت تحقق بخشیدن به این آرزوها ذکر کرده اند، ولی واقعیت موجود در این جوامع نشان می دهد که علاوه بر وجود نابرابری های مختلف اجتماعی عدم وجود خط حرکتی آن ایدئولوژی است، که بتواند ریشه های طبقاتی را بطور بنیادی و اصولی بسوزاند و علاوه بر این بعلمت وجود خط حرکتی و یا " پدیده ای غلط " سبب شده که این پدیده بعلمت غلط بودنش، آن مسیر غلطی را طی نماید که سرانجامی جز رشد و گسترش روابط طبقاتی و بازگشت به استثمار انسان از انسان نداشته باشد.

در این جوامع عده ای بنام رهبران طبقه کارگر و اسمهای این چنین سبب رشد و گسترش آن نیروی تکنوکرات و بوروکراتی شد، که بگونه ای سرطان زاد تمام بنیادهای اجتماعی ریشه دوانده اند و بخواسته های خویش حاکمیت بخشیده و در واقع دولتهای این کشورها از نهادهای اجتماعی برخوردار که وجود متحد و یکسان عمل کردن این نهادها سبب ایجاد طبقه ای جدید گردیده، که در بر آورده ساختن و تحقق بخشیدن بخواسته های این نیروی حاکم عمل می شود.

این نیروی حاکم پلیس و ارتش خود را بوجود آورده است، که همبسته و متحد ارتش و پلیس این دولت را، دولت این نیروی حافظ خود را حفظ می کند.

فرهنگ، منافع اقتصادی، مواضع سیاسی و روابط اجتماعی حاکم، بنابر این دولت ها و نیروهای نظامی و پلیس که حاکمیت این دولتها را تثبیت می بخشد، شکلی با فرهنگ، منافع اقتصادی، مواضع سیاسی و روابط اجتماعی آن طبقه، و کل جامعه که این دولت ها

بنمایندگی آنها خود را خوانده اند و دیگران نه اند و سالهای سال است زیر لورای رهبری طبقه کارگر، " گفته ها و واژه های دهن پرکن دیگران چنانی بحاکمیت خود وسعت بخشیده اند. انجام این بازگشت را نه فقط در رابطه با درون مرزها و نیروی زحمتکش اجتماعی و طبقه ای که بنمایندگی اش حکومت می کنند، ملاحظه می شود، بل در رابطه با دیگر کشورها و ملت ها و نهضت های رهایی بخش آنها نیز ملاحظه می شود که چنان علاوه بر تعهد های انترناسیونالیستی و وظیفه انقلابی که بعهده دارند عمل نشده، کمک باین کشورها و نهضت های رهایی بخش در راه انقلاب را فراموش کرده اند، بارها و بارها دیده شده که همداستان با نیروی ضد انقلابی دولتهای امپریالیستی عمل کرده اند، و سرنوشتی شوم و نامیمون هدیه اینها به کشورهای در راه انقلاب بوده است. لذا وجود و استمرار مبارزات طبقاتی، در این کشورها چون در دیگر جوامع طبقاتی همواره ادامه دارد و شکل می گیرد. و سرنوشت این طبقه حاکم در جوامع یاد شده، که بنام رهبری طبقه ای بمعنای طبقاتی خویش حاکمیت می بخشند، و بنیادهای خاص طبقاتی خود از کل جامعه دور افتاده اند، و مسیر آنها برخلاف خواسته ها و بر آورده ساختن طبقه کارگر و ایدئولوژی دور است و در راه حذف جامعه طبقاتی باشد. البته بازگشت به دورانی های طبقاتی که در این جوامع صورت گرفته، ناشی از تسلط " پدیده غلطی " است، که پس از انقلاب در این جوامع خود حاکمیت بخشید و ادامه زندگی آن پدیده دست آوردی جز این با خود نداشت.

" پدیده غلط " مسیر انقلاب را فقط در صنعتی کردن جامعه دید و بنیاد داشت که اگر روابط اقتصادی و رشد و سایل تولید انجام گیرد و پس از انقلاب جامعه بسوی صنعتی شدن ره گشاید، دیگر روابط هم بتفع انقلاب در مسیر جامعه بسوی طبقه بهم می خورد. که خود ناشی از تفکری است غلط که با و دارد، اقتصاد زیر بناست، و با دگرگون ساختن آن روابط رویشائی نیز دگرگون می شود. و هنوز که هنوز است باور ندارند صاحبان این اندیشه، که نهادها با هم عمل می کنند، و انقلاب می بایست تمام نهادها را با خود دگرگون سازد، و انقلاب صورت نمی گیرد و راه خود را طی نمی کند مگر نهادها هم با متحد و با اثر بخشی بر رویهم گام بردارد و جایگزین نهادهای کهنه و ضد انقلاب گردد و طبقه، صنعت نیست، و طبقه در جا و جوب اقتصاد مفهوم بیدان می کند، و مقوله ایست اجتماعی که وجود و همبسته عمل کردن تمام نهادهای اجتماعی بدان مفهوم طبقاتی، می دهد و پس.

ما با مراجعه بشواهد تاریخی و جغرافیائی ، نهادهای مشترکی که همبستگی ملی در سطح این سرزمین را بوجود آورد ، دیدیم وجود مبارزات و جنبشهایی که در کل این جامعه همزمان و در یک جهت صورت گرفته ، در قسمت اول این نوشته ملاحظه نمودیم .

حال با روی آوری تاریخی اگر چه سریع و گذرا نشان دادن جنبشهای هم شکل و هم جهت همزمان که در خطه گیلان انجام گرفته و نشان دادن این مطلب که این جنبشها ، همان با جنبشهای دیگر نواحی این سرزمین ، از شعار زمان ، سلاح های مشترکی برخوردار بوده ، و دشمنی مشترک مورد حمله مشترک آنها قرار گرفته ، که وجود اشتراک همه اینها بیا نگر وجود همبستگی ملی است . روند تکاملی این مبارزات ، روند تکاملی این همبستگی در سطح ملی را نیز قوام و عمق بخشیده است . گیلان ، که مردم این ناحیه از دوتیره ، گیل و " آمارد " بوجود آمده و اصطلاح " گیله مرد " نیز احتمالاً برخاسته از وحدت این دوتیره است در کنار ساحلی و دشتیای خرم ساحل دریای خزر و دامنه جبال البرز می زیسته اند .

زندگی آنها از راه زراعت و تربیت حیوانات اهلی و شکار و ماهیگیری و تجارت می گذشته است . بدیهی است تجاوز و تاخت و تاز به اراضی اطراف و یا حمله متقابل با آنها وجود استحکاماتی را سبب می شده ، که بطور طبیعی وجود داشته و بناگاه خود را جبال البرز و نقطه های دور افتاده جنگل را انتخاب می کردند .

این جنگ و روی آوری به ستیز و سپس در گوه و جنگلهای پناه جستن از آنها مردمانی شجاع و جسور ساخت و چون تأمین زندگی آنها را همبسته و متحد می ساخت که لازمه ای این همبستگی ایجاد محیط دوستی و تفاهم بود ، که بتوانند با هم متحد و یکپارچه از استقلال خویش حفاظت کنند .

وجود این شرایط زندگی و علاقمندی که حفظ آن ، از ساکنین این مناطق انسانی ساخته شد ، شریف و آزاده و استقلال طلب که همبستگی با خصمیت بر سر مرده دیگر عمل کرد و به تکامل تاریخی خود ، و دیگر مردمی که در کل سرزمین ایران سکنی داشتند و از هم سرنوشتی برخوردار بودند ، و آنچنان که گذشت ، وجود این هم سرنوشتی و استمرار تکاملی تاریخی آن " همبستگی ملی " بود ، که ذکرش رفت ، و بسط و عمق می بخشید و می بخشد .

تاریخ مبارزات دوران ساز مردم این ناحیه همبستگی با دیگر نواحی این کشور از دورانهای قبل از اسلام نشان دارد . چنانچه با

روی آوری به اسناد و تاریخ نویسان و جغرافی دانان در شروع این قسمت از نوشته بطور کوتاه بیان شد . و بطور کوتاه نشان دادیم که شرکت آنها در لشکریان هخامنشیان ، و افسانه های تاریخی که فردوسی حماسه سرایی را آوری آنها از این خطه یاری طلبیده است ، و وجود این خطه و مردمان شجاع و استقلال طلب را در افسانه های ملی این سرزمین جای داده ، از گرد تاریخ مشترکی که برگزیده تمام خطه های این سرزمین وجود دارد ، ما را آگاه می سازد و وجود همبستگی ملی را بیان می دارد .

حال با روی آوری به کتاب " گیلان در گذرگاه زمان " نوشته فخرائی که خود با یاری گرفتن از تاریخ نویسان و محققینی گیلان باستان را نشان می دهد ، بطور گذرا به سیر حرکتی این خطه نظر می افکنیم .

" ... کوروش کبیر برای فتح بابل از گیل ها کمک خواست دانیان بر وایت گزقون بیاریش شفاخته سلطنت مهدی را منقش نمودند . "

اردشیر دوم بر وایت بلو تارک مورخ یونانی تصمیم گرفت گیل ها را بر ویر منطیع کند و در اجرای این تصمیم به کادووزی حمله برد لیکن بمقتضای رسیدن مهیا جمین بوضع بدی دچار شده ناچار بعقب نشینی شدند و پادشاه هخامنشی سرانجام بارئیس یا پادشاه کادووزی ها از در صلح و آشتی درآمد .

" خود مختاری کادووزی ها دعوت شدند که در معیت پادشاه ساسانی در جنگ با والربین امپراطوری روم شرکت کنند گیلک ها دموش را پذیرفتند و نتیجه این همکاری غلبه بر امپراطوری روم و دستگیری والربین شد . "

" از لشکر کشی اسکندر مقدونی به ایران ، سرزمین گیلان از تحولات قوای مهاجم ایمن ماند . " از شاهنامه فردوسی چنین بر می آید که کسری انوشیروان به گیلان کشر کشید و گیلانیان را قتل عام کرد . " (۱۴۲)

ه . ل - رابینو در کتابش می نویسد : " مسلک مزدک پیما مزدکی که بنام زنش خرمة که پس از اعدام شوهر خود به تبلیغ پرداخت ، خرمة نامیده می شد در ناحیه دیلم با تغییراتی روبرو گردید . " (۱۴۳) تا اینجا از مراجعه به اسناد تاریخی چنین بر می آید که مردم گیلان در دوران قبل از اسلام ، در تمام حوادث تاریخی آن دوران بطور پیوسته کوشا شرکت داشتند ، و پادشاهان سلسله های ایرانی ،

مردم این ناحیه را برای پیروزی خود در امر لشکرکشی بر علیه کشورها و پادشاهان کشورهای دیگر بیاری می گرفتند و تجارت و شجاعت آنها مورد استفاده آنها قرار می گرفت .

و باز نشان داده می شود که بهنگام لشکرکشی ها و حملاتی که از سوی نیروهای خارجی متوجه ایران می شده جاسارت و شجاعت مردم این ناحیه و وجود شرایط طبیعی مساعد موجب می گردیده که این ناحیه از تجار و زات لشکریان دشمن خارجی مصون و ایمن بماند و این عدم امکان تجار و لشکر خارجی موجب حفظ آداب و رسوم و استحکام سنت های دیرین می شده است آنجا که پادشاهان بومی می خواستند آنها را به زور زیر فرمان خود آورند آزادی و استقلال طلبی مردم این خطه با جاسارت و شجاعت با لشکریان آنها به ستیز و نبرد بر می خاستند و سرانجام این نیروی بومی ولی تجار و زکری نیز ، ناچار به عقب نشینی می شده است و این بیان کننده این مطلب است : که مردم این ناحیه برغم غلبه شديده یکپارچگی میهن که در دورانهای بعد نیز وجود این خلعت ها بر می خوریم هرگز حاضر بقبول انقیاد و امر هیچ نیروی دیگری حتی بومی نشده اند . و لذا پادشاهان ایرانی نیز آنجا که می خواستند آنها را به زور زیر فرمان آورند ، با عکس العمل شدیدوتن به نبرد دادن ، حملات آنها را دفع و آنها را به زانو در می آوردند ، و با مرگ سرخ و کشته شدن در میدان راپرزانو زدن در مقابل شترگران و خود - کامان ترجیح می دادند . شرکت وسیع مردم این ناحیه دست در جنبش های مردمی چون " مزدک " که با وجود این جنبش و شکل گیری و گسترده گی آن در سراسر این سرزمین انجام گرفت ، مردم این ناحیه نیز همدستان و هم نفس با دیگر نواحی ایران با طر وجود سرنوشت مشترک در این جنبش " پاک مردمی " شرکت جستند و همانطور که از نقل قول ه . ل . رابینو بر می آید ، خرمن زن مزدک پس از اعدام شوهر با ادامه بر مردمی او باین سوی کشور کشیده شد و به تبلیغات آئین مزدک وسعت بخشید .

و باز آنچه از شاهنامه بر می آید ، لشکرکشی انوشیروان و قتل - عامی است که از مردم گیلان بعمل آورد ، به احتمال زیاد ناشی از گسترش " جنبش مزدک " در این ناحیه باشد .

چنانچه می دانیم انوشیروان دستش بخون زنان و مردان دلاور این جنبش مردمی آلوده گردید ، لذا برداشت هایی مبنی بر اینکه لشکرکشی انوشیروان به گیلان و قتل عام مردم آن بخاطر سرکوب جنبش بوده " می تواند صحت داشته باشد ، و از حقیقت دور نباشد . و

چنانچه خواهد آمد با یک خرمن دین سرخ سلمان کرکان ، که بطور یقین علیرغم اینکه جنبش های رهایی بخش از زیر سلطه اعراب می بود ، الهام می گرفت از " جنبش مردمی مزدک " و حالتی ملی مردمی داشت ، که در این نواحی شکل گرفت و امتدادش به دیگر نقاط ایران گسترده شد .

اگرچه کوتاه و گذرا با روی آوری به اسناد و شواهد تاریخی ، نشان دادیم که چنان مردم این ناحیه هم نفس و همدل با دیگر مردم ایران قبل از اسلام ، و چه در جنبش های مردمی و چه در لشکرکشی پادشاهان سلسله های ایرانی در جنگ با نیروهای خارجی شرکت می کردند ، و خود این همبستگی های تاریخی ، همبستگی ملی را عمق می بخشد و با هم متحد و یکدل در وجود آوردن و غنی کردن و قوام بخشیدن بحرکت تاریخی " فرهنگ ملی " شرکت می جستند .

گیلان بعد از اسلام و حرکتهای تاریخی مبارزات این دیر رهبا با دیگر نواحی این سرزمین غنی و بار آور بود .

در دوره هجوم اعراب ، گیلان بخاطر حفظ آداب و سنتی ملی و با تمام وجود سرستانه بر علیه یورشگران اعراب ایستادگی نمود و گفته شده تا ۲۵۰ سال بعد از هجرت ، همچنان جنگ با مهاجمین عرب ، ستیز بر سر حفظ آئین و سنت های گذشته ادامه داشته است . اعراب بخاطر دست اندازی باین ناحیه از هر کوشش فروگذار نمی کردند . فخرائی می نویسد :

" اعراب سباهانی در قزوین مستقر ساخته بودند و مسلمانان را در مبارزه با دیلمیان تشویق نموده قزوین را یکی از دره های بهشت نامیده ، می گفتند هر کس یک شبانه روز در قزوین به نیت جهاد بپوشته نماید بهشت بر او واجب می شود . ادامه می دهد " کیل بن - گیلان شاه معروف به " کاوباره " کسی است که در دوران سلطنت آخرین پادشاه ساسانی در حالیکه اعراب از ناحیه غرب و ترک ها از جانب شرق به ایران هجوم آورده بودند و با ترک ها مصاف داده از خراسان بیرونشان کردند که پادشاه ساسانی حکومتش را در طبرستان و کرکان بمناسبت دلاوریهایش برسمیت شناخت و لقب قراشواد یعنی پادشاه گوه و دشت و هامون مباحث ساخت . " (۱۴۴)

و ادامه نوشته فخرائی " نخستین جنگ تازیان با دیلمیان سال ۲۲ هجری روی داده است که میکیزگرد سوم بخراسان رسید و سباهیان ایران در برابر سپاه بنیان کن اعراب منهدم می شدند فرمانده قوای گیلان توتا در محلی بین قزوین و همدان (واجرود) با نیرو -

های مهاجم روبرو شد و پس از پیکار سخت، پیشروی تازیان را متوقف ساخت. خلیفه دوم عمر بن الخطاب از طول مدت جنگ تکران شد و به اعزام قوای امدادی مبادرت جست لشکریان اسلام بفرماندهی بنیغیم بن مقرن دست به یورش برق آسازدند و در نتیجه فاتح شدند و سپاه ایران شکست یافته فرماندهانشان مقتول گردید.

"بعد از جنگ و اجزود نیزبین لشکریان اسلام و مردم دیلم تصادفات جنگی متعدد خونین روی داد که در تمامی این احوال، مناطق پیکار همچنان در خارج از محدوده گیلان بود."

"پیشروی سپاه اسلام به گیلان، در تمام مدت خلافت بنی امیه در دمشق امکانپذیر نگشت حجاج بن یوسف ثقفی را در اواخر سده اول هجری پیامی به گیلان فرستاد و نمایندگانش با نشان دادن نقشه کوهستانهای البرز، و به دیلمیان گفتند ما مطابق این نقشه، بتامی راهها و گذرگاهها بتان آشنا کنیم و می دانیم چگونه و از کدام راه حمله کنیم ولی البته اگر از در اطاعت در آئید در کمال سخاوت و مردانگی با شمار قنار را خواهد شد اما وای از آن ساعت که تمبر دور زیده در آن صورت هیچ چیز از ولایتتان باقی نخواهد ماند و همه ویران و مخروبه خواهند گشت."

"نمایندگان دیلم پاسخ دادند که درست است شما فعلا مقتدرید و راههای ولایتان را مطابق نقشه ای که دارید می شناسید ولی پاسبانان این راهها را هنوز نشناخته اید البته پس از امتحان خوب خواهید شناخت."

"حجاج از این پاسخی که گستاخانه تلقی می شد بغضب درآمد و لشکری جرار به تنبیه دیلمان فرستاد لیکن سپاهیان شکست فاحشی خورده با دادن تلفات سنگینی به قزوین عقب نشستند." (۱۴۵)

آنچه گذشت بیان کننده روح وطن پرستی و مبارزه برای بازگرداندن استقلال و رهایی از زیر سلطه اعراب می باشد، که همواره پس از تسلط اعراب ایرانیان در پی برآوردن این خواست تن به نبرد داده بودند، و در این میان مردم گیلان همپا با دیگر مردم این سرزمین به نبرد بی امان برخاسته بودند و حاکمان و دولتمداران عرب را عاجز نموده بودند. و چنانچه گذشت اعراب با تمام قدرت و اقتدار نتوانستند تا ۲۵۰ سال بعد از هجرت با این ناحیه دست یابند.

در گذشته نوشته و یادآوری شد، که ایرانیان نسبت به علی و خاندان علی علاقه خاص میزول داشتند و این علاقه ناشی از کینه های عمده بود نسبت به سلطه گران عرب که استقلال ایران را به مخاطره

انداخته بودند و لذا ایرانیان با حمایت از علی و خاندانش و پشت کردن بحاکمان و قدرتمندان عرب، در صدایی ریزی (شیعه) برآمدند و با این شمشیر همواره در مقابل اعراب ایستادند.

و باز گفته شد، که ایرانیان از همان بدو تسلط اعراب در پی انتقامجویی برآمدند و اسلام را پذیرفتند ولی هرگز اعراب را بخود راه ندادند و در این رابطه قتل عمر را به ایرانی هانست دادند و کشته عمر را ایرانی دانند.

ابولولو فیروز که دست به چنین کاری زده اهل تهاوند بود و دو سال بعد از فتح تهاوند با تبادل فکری که در سازهائی زیرزمینی با دیگر ایرانیان صورت گرفت، باین کار روی آورد. و گفته شد که علی نیز چون انسانی بود سخت گیر و دقیق، چون بر عمر به خوشخواهی پدر دست بقتل هرمان زد، و دلیلی برای شرکت او در قتل عمر بدست نیامد، در تقاضای کشتن عبیدالله بن عمر اصرار داشت و می گفت که عبیدالله مؤمنی را بناحق کشته، و باید کشته شود.

این فشار روی کندی از سوهی و حمایت سلمان فارسی از خلافت علی از سوی دیگر سبب جلب نظر ایرانیانی گردید که نهضت مقاومت ملی را بوجود آورده بودند. و از یاران او شدند و چنانچه داشتیم، شورش مختار بر علیه قاتلین حسین در واقع جنبشی شیعی بود، که ایرانیان برای انتقام حسین، بر علی از قاتلین می گرفتند و علاقمندی به این خاندان در بین تمام مردم این سرزمین جای گرفت، و مردم گیلان نیز همپا با ملت ایران با این خاندان علاقمند بودند و در جهت آنها کام بر می داشتند.

"یحیی بن عبدالله که نسبتش به علی بن ابی طالب می رسد بسال ۱۷۶ هجری به هارون الرشید خلیفه عباسی عیان و ورزید و به دیلم بپناه برد مردم این سرزمین وی را حفظ کرده " صاحب الدیلم لقب دادند " و بازمی خوانیم :

"خروج حسین بن زید به بنی عباس که او نیز نسبتش به علی بن ابیطالب (ع) می رسد و موسس سلسله " داعیان علوی " است به پشتیبانی دیلمی ها صورت گرفت.

حسین بن زیده ۵ سال در میان این جماعت زیست و با لشکری که از همه نقاط گیلان فراهم ساخت به جنگ سامانیان رفت و مازندران و استرآباد را تصرف نمود و چند تن از سرداران نامی دیلم همچون اسفارسن شرویه، ماکان بن کاکلی، حسن فیروزان، مرداویج بن زیار و لیلی نعمان در این پیکار شرکت داشتند.

و بارمی خوانیم " تمایل کیلانیان به سادات علوی
بیشتر از آنجهت بود که خلافت عباسیان را براندازد. " (۱۲۶)

" پس از شکست ایرانی ها در قادیسه ، چهار هزار نفر از سربازان
دیلیم تصمیم گرفتند که با سلام بگروند و به اعراب در جنگ جلولا کمک
کنند به همین سبب با مسلمانان ها ، در کوفه مستقر شدند .

از آن بی بعد کم آنیکه از طرف خلیفه بغداد تحت شکنجه و تعقیب
بودند می توانستند در کیلان پذیرایی شوند .

از مقامیر که تقریباً در همه نقاط این ولایت پراکنده است و
متعلق به فرزندان حضرت علی و دختر پیغمبر می باشد می توان
در یافت که آنها نیز از این سرزمین بعنوان پناهگاه استفاده می -
نمودند . " (۱۲۷)

نوشته های : رابینو " می رساند ، همانطور که در گذشته گفته
شد ، ایرانیان در دوره ساسانیان بتنگ آمده بودند و " جنبش
مردمی مزدک " نیز ناشی از ستمی بود که توسط درباریان و روحانیون
زردشت متوجه مردم می شد و باز گفته شد ، که ایرانیان برای نجات
خویش از زیر سلطه درباریان و روحانیون زمان ، اسلام را با گرمی
پذیرفتند و در پیروزی آن کمک کردند و مسلمانان چهره پاک مردمی نیز
بعنوان یک ایرانی ، همواره در بر سر رساندن نهضت محمدی ، محمد
را کمک می کرد و راهگشا بود .

و باز گفته شد ، که انوشیروان مردم کیلان را قتل عام کرد و
خرمه زن مزدک پس از اعدام شوهر در این خطه به تبلیغات پرداخت
که همه بیان دارنده وجود ستمی است از سوی پادشاه ساسانی بر یک
این ملت ، که سبب خیزش و جنبش مزدک شده و دست آورد آن ، از آنجا
بسوی همه نقاط کشور سرازیر شده بود ، و با روی آوری نهضت اسلامی و
مساعده بودن زمینه برای سقوط سلسله ساسانیان آن چهار هزار نفر
سرباز دیلمی نیز ، همیا با دیگر ایرانیان شرکت داشتند و بسی
همزمان با این شکست در جامعه ، نطفه مبارزات رها فی بخش بسته شد ،
و ایرانیان در پی آن شدند که خود را از زیر سلطه اعراب رها و بسی
بخشند ، و در این راه تا شکل گیری سازمانی زیر زمینی کشیده شدند ،
و قتل عمر و قیام مختار بخونخواهی حسین را بوجود آوردند .

این سربازان دیلمی مستقر در کوفه و پذیرائی مردم شکنجه شده
توسط خلیفه بغداد در کیلان ، همه و همه می رسانند که در این تاریخ ،
و حوادث تاریخی در این دوران نیز مردم تمام نقاط ایران را با هم
همیا و متحد عمل می کردند . و نهضت مختار نیز که از " کوفه " شروع

شد بیان دارنده شرکت مردم کیلان همیا با دیگر ایرانیان در این
نهضت می باشد .

این نیروها و مبارزات نه فقط با خلفای عباسی و سپاهیان
صورت می گرفته ، بلکه با دیگر متهاجمین و یورشگران انجام میگرفته
است . باز در کتاب قخرائی می خوانیم :

" از اثاره ای که ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در کتاب
معروفش نموده چنین بر می آید که بین کیلان و روسها سابقا زد و
خوردهای فراوان روی داده است . " مسعودی می نویسد : " روسیان با
پانصد چهار که هر یک صد تن سر نشین داشت به کیلان و سواحل بحر خزر
حمله می بودند و با جماعت کیل و دیلم جنگیده خون هار میخند زنان و
کودکان را به اسیری گرفته خانه ها را خراب نموده ، طعمه آتش
ساختند . "

و باز " ابن اثیر نیز در : کامل التواریخ " از بیکاری خبر
می دهد که بین سپاهیان دیلم و روس در حکومت جستانیان (که آل و
هسودان) نیز نامیده می شدند روی داده و دیلمیان با وجود فزونی
قوای مهاجم ، مقاومت نموده ، و دلیری ها از خود نشان دادند و تا
نفر آخرشان کشته شدند . " و همینطور " پنج تن از نویسندگان روس
که در ایران شناسی شهرت دارند و تحقیقات عمیقی درباره رویدادهای
کشور ما انجام داده اند ، آمدن دستجات یاستانی روس را بسوی
پانصد قایق بدریای خزر و پیاده شدنشان در سال ۳۵۱ هجری به کرانه
های غربی و جنوبی این دریا مورد تأیید قرار داده اند . " (۱۲۸)

و اینها بیان دارنده و حفظ یاسداری این سرزمین است از سوی
مردم کیلان و وظیفه ای که تاریخ این سرزمین برای آنها قائل شده و
آنها نیز صمیمانه و صادقانه در پی حفظ و پاسداری ایران و وظیفه تاریخی
خود را پیوسته انجام داده اند و بدست آوردها و حرکتهای فرهنگ مبار -
زاتی آن غنا بخشیدند .

چنین جسارت و شجاعت را نیز در مقابل سلسله های غیر ایرانی که
بر این سرزمین حکومت کردند . بکار برده اند و شواهد تاریخی بیان -
کننده آن است .

" غزنویان هر چند آل زیار را مطیع ساخته به حکام طبرستان
مستولی شدند ولی . هیچگاه نفوذشان به کیلان و دیلمان بسط نیافت ،
سلطان محمود غزنوی فقط توانست با دیبهای اطراف دیلمان را بتمرد
در آورده آنها را منهدم کند و کتابخانه دیلمیان را در ری و دیلمان
را به آتش بکشد . "

و همینطور در این کتاب می خوانیم: "چنگیز با همه مهابت و سلطنتش به گیلان دست نیافت" و سپس به شرح لشکرکشی مغولان به گیلان می پردازد و تا اینجا می رسد که "الجایتو همه امرايش را طلبید و با آنها به شور نشست و آنها چنین ملاح دیدند که ابتدا ایلچی نزد حکام گیلان اعزام کردند تا آنان را به مطاعت و انقیاد دعوت کنند چنانچه انقیاد نمودند فیها المراد و چنانچه سر تا فتند شمیر برایشان حکومت نماید."

"الجایتو با اعزام ایلچی موافقت نمود. ایلچی بجانب امیر دیباج که در بین حکام گیلان از همه مهمتر بود متوجه گشت دیباج ملاحظه را در تسلیم و اطاعت دید و لذا با هدایای بسیار به دربار مغول رفت ولی وقتی دید که امراء از وی توقع هدیه و پیشکش دارند از رفتن خویش پشیمان گشت و سرانجام تعارض نموده بدون اطلاع به تفرش بازگشت."

"الجایتو را این حرکت موافق طبع نباشد و برای گوشمال دادن به او لشکر به گیلان کشید. بالاخره جنگ بین قوای مغول و امیر دیباج بالا گرفت. امیر دیباج تقاضای صلح می کند، فرماندهی قوای مغول نیز بطبع و متارکه راضی می شود ولی پسرش پدر را صلح و متارکه بر حذر می دارد و می گوید، امکان آوردن لشکر هر روزه به گیلان غیر ممکن است و می بایست که با تسخیر گیلان کاریکسره شود ولی "مدافعین که از صلح و سازش مأیوس شدند قدرتش را برای مقاومت در چندان ساختند و با شهامتی بی نظیر جنگیدن تا جایی که مهاجمین شکست یافته با دادن تلفات زیاد منهدم گشتند و خود "قتلغشاه" در این محاربه بقتل رسید." (۱۴۹)

(امیر قتلغشاه فرماندهی نیرو را بعهده داشت، و در سه جنگ پیاپی در "تولم" پیروز شده بود و امیر دیباج را ناچار به تقاضای صلح کرده بود.)

ادامه مبارزات رها ئی بخش ملت ایران تا پایه گیری حکومت صفویان ادامه داشت و در این نبردهای رها ئی بخش، گیلان چون دیگر نواحی این سرزمین شرکت داشت و در فریاد استقلال طلبی هم مدائی داشتند.

نهضت های ملی مردمی که برای برپائی سنتی ملی و الهام گیری از جنبش مردمی چون مزدکیان پس از اسلام بوجود می آید، اگر چه بنام "شیعه" خوانده می شد، ولی این شیعه چیزی نبود جز آئین ایرانیان که برای برقراری نظم ملی مردمی با این "حربه

بیرا" ستیز آغاز کرده بود و ادامه نبرد را ضرورت می بخشید.

یکی از این نهضت های پربار و خلاق جنبش بابک خرم دیب - می باشد که بطور کامل منحص می کند که وجهت متعا یز این جنبش با خود داشت. "نخست جهت رها ئی بخش و استقلال طلبانه آن باشد، که بپا خاسته بودند تا از یوغ اسارت عرب ایران را رها ئی بخشند، و دیگر جهت "طبقائی" داشت و به مبارزات نیروهای تهیدست و زحمتکش شهر و ده علیه اشراف و دولتمداران و حاکمان عرب و ایرانی که در حکومت عباسیان جای گرفته بودند، جهت می بخشید.

بابک نبرد بی امان خود را در کوهستانهای طالش و شمال غربی (اردبیل - مغان و سواحل ارس) با سردار ایرانی که بخدمت خلیفه تن در داده بود سامان بخشید.

بابک رفیق همزمش مازیار که رهبری سرخ علمان را در طبرستان داشت بغداد و حکومت خلیفه را سخت بوحشت انداخته بودند.

سرخ علمان در گرگان و بابک در کوهستانهای طالش نبردی را آغاز کردند که غنی میبخشید بکل مبارزات رها ئی بخش این سرزمین و در واقع این مبارزات جریاناتی بود الحاد آمیز و انقلابی با الهام از تعالیم مزدکیان در راه بشمر رساندن خواسته های دیرین ایرانیان با تأثیر پذیری از "جنبش اسلامی".

حال با گذری کوتاه به نهضت سربداران، به نشان دادن همپائی این خطه با دیگر مناطق این سرزمین تا برقراری مفویه پسند می کنیم البته بیان کننده آن نباشد، که دیگر نهضت های ملی مردمی - شکل گرفته و عمل کننده در این فلات را مردم گیلان در آن سهمی نداشتند. هرگز، چه در تمام این جنبشهای بوجود آمده، مردم این منطقه در آن شرکت داشتند و دوش بدوش دیگر هموطنان مناطق دیگر خود هم دلی وهم نفسی می کرده اند، چه در نهضت های اسماعیلیه نیز شرکت داشتند و گویند اکثر مناطق کوهستانی جنوب لاهیجان در انگسوه را مردم علاقمند و معتقد به فرقه اسماعیلیه تشکیل داده بودند.

گفته شد، که بخاطر هم سرشوشی که بین تمام مردم این سرزمین می بود، اگر نهضتی در گوشه ای از این کشور پیاپی خاست و آتش برمی افروخت، شعله های حیات بخش و استقلال طلبان دامنه گیر مردم دیگر مناطق می شد.

و چنین است نهضت پاک ملی مردمی سربداران که در حواله سالهای ۲۳۷ هجری مطابق با ۱۲۳۷ میلادی در بیق شروع و دامنه این خروج از خراسان گذشته و دامنه گیر همه مناطق شد، در گذشته اگر چه

کوتاه خط فکری جنبش و آرمانها و خواسته‌هایش را نشان دادیم . در کتاب نهضت سربداران خراسان ، نوشته ای . پ . پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز با الهام و یاری از " نواحی ساحلی دریای خزر " تألیف د . و . - بار تولد چنین می خوانیم :

" افکار سربدار در نواحی ساحلی دریای خزر - گیلان مازندران که مردم آن از دیرزمان به آئین شیعه گرویده بودند ، رواج فراوان یافت . و . و . - بار تولد شمعای دریاب این نهضت که درویشان شیعه مازندران رهنمای آن بودند نوشته است " سپس ادامه آن " : در مازندران چندین متصرفه فئودالی که بدست سلاله‌های کهن محلی اداره می شد (باوندیان - قاورتیان - بادوسپانیان) وجود داشت .

آل باوند " که از دیگران نیرومندتر بود فرمانبردار ایلخا - نیان مغول شمرده می شد سخت مورد نفرت عامه مردم بود .

کیا افراسیاب جلای که یکی از بزرگان لشگری مازندران بود آل باوند را سرنگون و بازپسین امیر باوندی یعنی فخرالدوله حسن را (۲۵۰ - ۱۲۳۴ م ۷۵۱ - ۷۳۵ هـ) مقتول و زمام امور را در آمل و ساری و دیگر نواحی مازندران بدست گرفت (۱۲۵۰ - ۷۵۱ هـ) و سپس ادامه آن " در اینجا هم نهضت مردم ، از لحاظ ترکیب اجتماعی و افکار شرکت کننده‌گان با سربداران خراسان با جناح افراطی آن مشابهت کامل داشت . منبع اصلی تاریخ نهضت مازندران در سالهای ۷۵۱ هـ - ۱۲۵۰ م (۷۶۲ - ۷۵۱ هـ همانا تاریخ طبرستان لارویان و مازندران) ظهیرالدین مرعشی می باشد که سال ۱۴۷۶ م ۸۸۱ هـ (پایان یافته است " و بدنیال آن ضمن توصیف و معرفی سید قوام - الدین مرعشی می نویسد .

" ظهیرالدین مرعشی با وضوح تمام از رابطه با نهضت مازندران با سربداران خراسان و بویژه طریقت حسینیة یعنی طریقت شیخ حسن جروی سخن می گوید . " (۱۵۰) چنانچه گذشت ایران بعد از اسلام تا در عهد صفویه ، از وجود یک حکومتی که بتواند ، حاکمیت ملی را تحقق بخشد ، و به ناشایستی و تزلزل حاکم در این سرزمین پایان بخشد ، بی بهره بود ، اگرچه سلسله‌های ایرانی بودند که توانستند در مناطق و نواحی مختلف این کشور با قیام خود حکومت‌هایی بوجود آورند و دست و پایی در پیشه خلفای بنی عباسی زنند و بسط اعراب فرسوده وارد سازند .

ولی آنچه مسلم است و تاریخ نشان می دهد ، واگردن از خشک -

مغزی بقضاوت نشینیم و دورانهای تاریخ جوامع را مورد بحث قرار دهیم ، آنچه تکامل حرکت دورانهای تاریخ هم اکنون می پذیرد ، با پذیرش و خواستهای این زمانی دورانهای بسیار دور گذشته را مورد بحث و خواست قرار ندهیم و آنچه در آن دورانهای دور گذشته حاکم بوده و شرایط اجتماعی آن دوران پذیرش آنرا ضروری می دانسته و منطقی بوده با آن دید بقضاوت در رابطه با مسائل اجتماعی آن جوامع ، بنشینیم خواهیم پذیرفت که حکومت صفویه بنا بر ضرورت تاریخی ، توانست بدوران پراشوب و هرج و مرج این کشور که هر گوشه‌ای از آن محل تاخت و تاز طایفه‌ای بود خاتمه دهد و سرانجام بتواند پس از شکست ساسانیان ، اوضاع مملکت را زیر فرمان یک سلسله ایرانی در آورده و به آن استقلال دهد و حاکمیت ملی را برپا نماید .

ایران در این تاریخ توانست شکوه و عظمت گذشته قبل از اسلام خود را بدست آورد و از یک تشکیلات قوی و منظم سیاسی اداری و نظامی برخوردار شود و در چرخ اقتصادیش به جریان افتاد و توان گفت کمی بیش از یک قرن ، دورانی از آرامش و سکون ، در این سرزمین برقرار شود که زیر این آرامش ، روابط بازرگانی گسترده‌ای بوجود آید ، و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آن حفاظت شود .

البته این شرایط اجتماعی ذکر شده را نیز با تفاوت‌هایی در دوران سادشاه ، کریم خان زند ، و آقامحمدخان قاجار نیز داریم و خواننده خوب در نظر دارد ، که مسائل تاریخی اجتماعات ، دورانی مورد بحث قرار دارد در اینجا صحبت بر سر شرایط سیاسی اجتماعی است و پذیرش آن ، نه اینکه کسی بخواهد آب تطهیر بر سر پادشاهان جبار بریزد و آدمکشی و جنایات آنها را زیر سایه قرار دهد و نا روشنی بوجود آورد .

گیلان و مردم این خطه در این دوران نیز با دیگر مردم این سر - زمین در بوجود آوردن و جهت بخشیدن به خط حرکتی مبارزات که استقلال و حاکمیت ملی را حاصل شد ، همداستان و هم نفسی داشت و این پروسه همبستگی و تکامل و تأثیر پذیری بر رویهم مبارزاتی ناشی از آنرا ، تا بوجود آمدن " پدیده انقلابی جنگل " را با خود داشت .

" شاه اسماعیل در واقع پا گرفتنش از گیلان شروع شد و دامنه فتوحاتش بدیگر مناطق کشید و استقلال این کشور را تثبیت کرد . و چنین است که اسماعیل پس از آنکه پدرش سلطان حیدر کشته شد و با مادرو برادرانش بقارس تبعید گردید ، چیزی نگذشت که از آنجا فرار و گیلان آمد ، در لاهیجان به " کارکیا میرزا علی " پناه برد ، او که

از مریدان پدرش بود و ارادتی بپدرش داشت ، او را بگرمی پذیرفت . گویند ، کارکیا میرزا علی " که خشم آق قویونلو را نمی خواست و از طرفی حفاظت " اسماعیل را لازم می دانست و جوانمردی با واجازة نمی داد که بدست دشمنانش دهد لذا دستور داد قفسی بزرگ فراهم کنند و اسماعیل را چون پرنده ای در آن نمود و بدرختی آویزان نمود . بدنبال کنندگان اسماعیل سوگند خوران می گفت که پای چنین کسی روی خاک قلمرو او نیست .

و از این تاریخ دیری نمی گذرد که سلطنت خاندان صفوی را بنیاد می نهاد و سلطه خویش را بدیگر نقاط کشور می گشاند . کیلان همیشه مدنظر این خاندان بود و این خطه زیبا و نشاط آور ، جنگلهای انبوهش ، مرکز کار آنها قرار داشت .

در سالهای ۱۶۳۶ تا ۱۶۶۸ میلادی قزاقان روس از دن و اورال گذشته و سواحل کیلان و مازندران را مورد هجوم خود قرار دادند و آنجا را زیر و رو نمودند .

نادر شاه توانست آنها را بیرون کند و با زاین ایالات جزو قلمرو پادشاهان ایرانی ، چه در دوران افشار و چه در دوران سلسله های دیگر قرار داشت .

بعد از معاهده گلستان و ترکمانچای او ایجاد کاپیتولاسیون و امکان دخالت روس ها در ایران و تفادی که با رقیب استعماریش / انگلیس بر سر منافع این سرزمین داشت ، اوضاع این مملکت رو به شفتگی و زلزله گشاده شد .

اعمال نفوذ استعمارگران برای غارت مردم وضع و بی - لیاقتی حکومت مرکزی روز بروز اوضاع کشور را بی ثبات تر می ساخت . ادامه دخالت های استعماری ، ضعف حکومت های مرکزی را تشدید می ساخت و رشد و شدت پذیری این ضعف ها ، گسترش می بخشید دخالت و دست اندازی استعمارگران را که ادامه و شکل گیری و وسعت گرفتن آن قدرت استعماری و این ضعف حکومت مرکزی ، حاصلی جز فقر و غارت این ملت چیزی با خود نداشت ، که دامنگیر تمام مردم این کشور می - شد و کیلان نیز هم سرنوشت با دیگر نقاط کشور در این آتش می سوخت و رنج می کشید که با زیر و رو شدن مملکت و ادامه این رابطه حاکم و شرایط اجتماعی بعمل آمده ، در خود آستان می شود و ادنی ، در این جامعه ، بخت می آید " پدیده های " چون " جنبش تنباکو ، جنبش باب و انقلاب مشروطیت ، و در گارگاه تاریخ ، شرایط اجتماعی این جامعه همراه با بهره گیری از حرکت های اجتماعی گذشته و حال دیگر

اجتماعات آن دوران میل می یابد و " پدیده انقلاب جنگل " بخت می افتد .

کیلان چه در جنبش تنباکو و چه در جنبش باب و دیگر جریانات مبارزاتی آن دوره ها شرکت و نقش فعال داشته و هم نفس با دیگر مردم این سرزمین بحرکت مبارزات ضد استعماری و رها بخش این جامعه غنا بخشیده است . حال با نشان دادن نقش فعال و پررنگ مردم این خطه در " پدیده انقلاب مشروطیت " که به کل نشانده شد و در قسمت خود ذکرش رفت ، نقش مبارزات مردم کیلان که نقطه گیری " پدیده - جنگل " با شدرانسان می دهم ولی کوتاه و فشرده .

ویرانی های ناشی از ضعف حکومت مرکزی و عیاشی ها و بی لیاقتی پادشاهان قاجار ، استعمار و نفوذ روز افزون استعمارگران ، غارت و چپاول مردم این سرزمین و بستن قراردادهای کمربند استعماری که نفعش متوجه استعماریان بود ، حق السکوت و حق الزحمتی که بشکل هدایا و پول متوجه درباریان و پادشاهان می شد ، و بمصرف عیاشی ها و مسافرت های رسید و ... بار همه این سنگین ها بدوش مردم و نیروی تشکیل دهنده این اجتماع ، رنجبران و زحمتکشان می شد ، که همیشه چرک و جراحات تاریخ نمیب آنها بوده در حالیکه فرهنگ بار آور و جوامع را سازنده اند .

این ستم که از سوی ستمگران و حاکمان و دولتمداران زمان با تکیه با استعمارگران که بقا و موجودیت هر یک بدیگری بسته است بسبب رشد و شکل گیری وجهت پذیری تضادهائی می شود ، که نمره آن را در " جنبش ها " دیدیم و در فصل خود تا آنجا که نوشته می پذیرفت شرح آن رفت و تأثیر پذیری جریانات و روابط اجتماعی گونه گونه ای که بر شمرده شد را نشان دادیم تا " پدیده مشروطیت " بوجود آمد . و پس از مراحلی که پشت سر گذاشت ، جنبش به اسلحه روی آورد ، و قهر انقلابی جایگزین روابط مسالمت آمیز گردید . در این دورانهای طی شده ، کیلان نیز همچون دیگر مناطق ایران شرکت فعال داشت و این مراحل را هم با دیگر هموطنان بدوش کشید و طی نمود .

ویرانی های حاصله ، کیلان را نیز در خود گرفت و فقر حاکم که ناشی از آن روابط بر شمرده بود ، دامنگیر این ولایت و مردم رنجبر و تاریخ ساز آن هم بود .

این هم سرنوشتی قوام بخشید به تمام مبارزاتی مشترک تمام نقاط کشور ، و از آنجمله شرکت مردم این خطه و همبستگی با " پدیده ای " که لوله آتش نشان از تبریز زبانه کشید و ضرورت سبب

اینکه شکل گیری مرحله نظامی در روی آوری به اسلحه در " پدیده مشروطیت " از تبریز قهرمان شروع شد ، هیچ جای شک لذا بحث نیست .

که خودنمایی از سعی بود برگزیده این ملت در طول تاریخ و رشد و شکل گیری وجهت پذیری دورانهای تاریخ مبارزات اجتماعی این ملت که در هر دورانی بنابر شرایط و روابط اجتماعی خود ، چهره نشان داده شده و سپس در غلطک تاریخ مراحل بعدی را طی نموده است و صیقل یافته ، در دورانی که دیگر با وجود روابط در شرایط اجتماعی تکامل یافته تری بخود نشان داده و در گوشه های بخت افتاده و بدیگر نقاط کشیده شد .

همزمان با تحمّن مردم برای مشروطه خواهی در قم ، عده ای هم در رشت و به کنسولگری انگلیس روی آوردند و در آنجا تحمّن نمودند و ضمن تلگرافی که به مرکز مغایره شد ، خواستار آزادی و قانون شدند و روز بروز تعداد متحمّنین افزوده شد .

گزارش شده بود ، که اجتماع متحمّنین را عده ای رجاله بیجا کرده اند و گفته می شد که می بایست آنجا را تخلیه نمایند .

چرچیل در آنزمان سفارت انگلیس را بعهده داشت به رشت آمده و ضمن تحقیق متوجه می شود نیروهای که در آنجا تجمع کرده اند ، وابسته به نیروهای مختلف اجتماعی می باشند و تعداد آنها بیشتر از آن است که گزارش شده بود .

سرانجام چرچیل با دادن قول قطعی مبنی بر دنباله کردن خواستهای آنها از آنها می خواهد که کنسولگری را ترک گویند .

امین السلطان ، پس از کشته شدن ناصرالدین و با عزل و قبول سمت دوباره و استعفايش ، عازم اروپا شد . او باز توسط محمدعلی شاه بازخوانده شد . و او با کشتی وارد بندر انزلی شد و حاکم گیلان محمدولی خلعت بری ، و همراه عده ای دیگر از او استقبال به عمل آوردند .

مردم گیلان ورود او را با داد و فریادهایی از خشم رویز و ساختند . آنها خشم خود را از اتابک چنین بیان داشتند : " ما نمی گذاریم این خائن ملت قدم بخاک مملکت بگذارد . " اسلحه های دشمن و قشون و قزاق و سربازان دولتی نتوانست خشم مردم را فرو نهند و مردم این آتش ، شعله ورتر می شد .

گویند سربازان تالش طبق دستوراتی که از کمیته سری داشتند ،

از بروز خشونت نسبت به مردم خودداری می نمودند . و مجاهدین گیلان تظاهرات را رهبری می کردند . مستوفی العمالک سعی بر آن داشت که آتش را خاموش کند و راه باز شود ، ولی مردم هرگز ورود اتابک را نمی پذیرفتند و از ورودش ممانعت می کردند . گویند سرانجام اتابک رو به مردم چنین گوید : " من برای خدمت به مشروطیت به ایران آمده ام . شما به مجلس تلگراف کنید ، اگر اجازه دادند ، پیاده می شوم و الا بر می گردم . " و چون خطری دید ، دوباره به دریا بازگشت و تظاهرات پایان گرفت و مردم متفرق شدند . گویند صاحب منصبان روسی با مراجعه به انجمن ولایتی و خواهش اینکه انجمن نماینده بفرستد برای شنیدن گفته های اتابک ، وعدم پذیرش چنین اظهاراتی و پیشنهاد رضایت ندادن ، حاجی میرزا محمد رضا حکیمی ، که ریاست انجمن ایالتی گیلان را بعهده داشت ، احترام بدستور مجلس و تعیین دو روحانی از انزلی ، مجاز بودن امین السلطان را بخاک کشور رضایت دادند .

فخرائی در کتب " گیلان در جنبش مشروطیت " خود ضمن شرح این نامه تشکر آتیمز اتابک را می آورد که چنین است :

" در جواب خطابه آقایان انزلی با تشکرمی نمایم از حسن ظنی که در باره من اظهار نموده اند و از روی کمال وطن پرستی برادران وطن عزیز خودم را تبریک می گویم از این نعمت عظیمی که بنندگان اعلیحضرت اقدس همایونی خلاله ملکه و سلطانه به همه ملت و وطن ما رحمت فرموده و اساس دولت قدیم قویم ایران را مشروطه و بواسطه ایجاد مجلس شورای کبرای ملی بحکم و مملکت را به یوشانیدن خلعت آزادی مزین فرموده اند و انشا الله هر روز به تقویت و تربیت شاهانه بر استحکامات دولت و تزئینات مملکت خواهند افزود . " (۱۵۱)

سرانجام اتابک در ۱۳۲۵ مورد سوء قصد قرار گرفت و این سوء قصد از سوی انجمن تبریز تدارک دیده شده بود .

هرچه می گذشت ، حرکت جامعه و رویدادها ، انقلابی را ضروری می ساخت و روشهای مسالمت آمیز جایش را ، بروی آوری به نیبرد مسلحانه می داد و در این گذرگاه انجمن های سری شکل و قوام می گرفتند .

کمیته و انجمن های سری متحد و با هم عمل کردن را می آموختند . در رشت کمیته ای بود سری بنام " کمیته ستار " و نام " ستار " الهام بخش این نیروی رزمنده شده بود که در رأس آن میرزا کریم خان رشتی نام داشت .

این کمیته دارای کمیسیون جنگ و مالی بود، و وظیفه‌ای که از نام آنها برمی آمد معاهده هر یک از آنها گذاشته شده بود. که در کمیسیون جنگ نماینده نیروهای مختلف مجاهدین، شرکت داشتند.

در انزلی نیز کمیته‌های "سری" و انجمن‌هایی بوجود آمده بود که با بخش اعلامیه‌هایی مردم را بقیام و روی آوردی به جنبش تشویق می‌کرد. انجمنی نیز بنام "انجمن ملی" وجود داشت که عده‌ای از کمیته "سری" در آن عضویت داشتند.

روابط کمیته‌های سری گیلان و تبریز روز بروز گسترش می‌یافت و مشترک عمل می‌کردند.

کمیته ستار پیگیر وی امان شیانه روز کاری کرد و خوارو بار می‌خرید و با سوسال دموکراتهای روسیه همکاری نزدیک داشت. کمیته ستار در واقع شکل گرفته بود، وی خواست موجودیت خود را اعلام دارد و پی بهانه بود، با ایجاد بهانه، به میهمانی‌ای که سردار انجم در آن شرکت داشت حمله آوردند و با شلیک گلوله و حمله به دارالخلافه و پیروزی در آن نبرد توانستند اوضاع شهر را به دست بگیرند. و به تعلیمات نظامی پرداختند.

یکی از اختیارات مجاهدین گیلان روی آوردی و دعوت از نصر - السلطنه (سپه‌دار) و در رأس مجاهدین گیلان قراردادن اومیباشد. چنانچه این فتوای زاده پس از تخییر تهران و ... خود یکی از عواملی بود که "مشروطیت" را بگل نشاند.

فخرائی: در کتاب گیلان در جنبش مشروطیت، از کسانی کلاسه می‌کند و چنین می‌نویسد:

"انقلاب از آن زمانی پیروز شد که مجاهدین گیلان با تشریک مساعی بختیاری ها بتمرنف پایتخت اقدام و اریکه سلطنت را و از کون و شاه سفاک را از مسند فرعونیت برانداختند و پرچم مشروطیت را به اهتزاز درآوردند.

در این صورت حق این بود که هیچ یک از همزمان جنبش مشروطه در سراسر کشور، از خاطرات تاریخ نویسان معاصر بدور نمی‌ماند و همه کوشندگان راه آزادی مورد تجلیل و تکریم قرار می‌گرفتند." (۱۵۲)

در اینجا باید آوری این نکته ضروریست که اگر این مرد پاک اندیش و صمیمی آقای فخرائی منظور نظرشان همزمانی چون توده مردم گیلان و بختیاری، که صادقانه دور از خودخواهی و جاه طلبی‌های خانی و سپه‌داری روی جنبش آورده‌اند، باشند و کسی از تاریخ نویسان رنج و پایداری رزمی آنها را نادیده گرفته باشد، گفته ایشان بحق و قابل

قبول ولی چنانچه هم‌رزم کسانی باشند، که با لحاظ موقعیت خویش و آلت دست استعمار دشمنان سبب ایجاد "پارک اتابک" گردید، و با بخاک کشاندن فرزندان پاکدلی چون ستار و ایجاد توطئه همه دست-آوردهای انقلاب را "به کل نشانند" باشد، که تاریخ نویسان نه آنها را از نظر بدور نداشته‌اند، بل مورد نفرت قرار داده‌اند، و از آنها یزشتی یاد کرده‌اند، که سرانجام کار آنها چنین توجیهی از سوی تاریخ نویسان مردمی را، نیز می‌بایست با خود داشته باشد.

اگر منظور آقای فخرائی از همزمان جنبش، سپه‌دار تشکابنی باشد و سردار اسعد که با توطئه سرانجام میرجنبش را به انحسراف کشیدند و استعمار انگلیس از آن بهره‌گرفت و یکی رئیس الوزرا و دیگری وزیر داخله و جنگ و ... و چهره‌های پاک ولی چون ستار، تیر بیلا نشسته و زمین گیر شده تمام دوران زندگی را خون دل خورد، تازندگیش سرآید دانند، که چه انتظار ربیجا و ناپسندی که حداقل از سوی آقای فخرائی شگفتی آوراست.

وایشان از پیرم خان هم درجائی دیگر قهرمانی می‌مازند، که گوئی پیرم داشناک نبوده، که در حمله "پارک اتابک" و یا در هموار کردن راه کودتا سیدضیاء الدین شرکت جسته‌است.

در این مورد با رجوع بکتاب دو مبارز جنبش مشروطیت چنین می-خوانیم:

"اگر در موقع حرکت سواران بختیاری و قشون رشت بسوی تهران نمایندگان دولتهین روس و انگلیس در سبیل راه با سرداران این دو نیرو (سردار اسعد و سپه‌دار) مذاکراتی می‌کنند، بیشتر ایز کم کردن و یادآوری قسار و مدارها و نهشت‌های قبلی و گرفتن تعهدات و اطمینان بخش در این مورد است.

بویژه که نمایندگان دولتهین از وجود عناصر تندرو و انقلابی در اردوی نجات بخش ملی گیلان بی‌عناک بودند. چنانکه جورج بارکلی هم در گزارش خود به سردار ادواردگری (۲۵ مه ۱۹۰۹) احتراماً از وجود مجاهدین قفقازی در اردوی شمال اظهار نگرانی می‌کند: "..... بدیختانه سپه‌دار بنظر می‌رسد، کاملاً در دست چهار مردنفر قفقازی خیره‌سری که با او هستند بوده و تابع میل آنها می‌باشد" و "محمود محمود" بدون برده‌پوشی ادعای می‌کنند که (روس‌ها به طرفداری "محمد ولی خان" سپه‌دار و انگلیس‌ها به هواداری از حاجی قلی خان (سردار اسعد)، پایتخت را گرفتند و محمدعلی شاه را خلع کردند.... " (۱۵۳) فکر نکنم در آن دوران می‌بایست فراموش می‌شد، که

سپهبدار کسی است که چه نمود در دوران مدرات عین الدوله که سپهبدار کسی است که در چشمه علی مردم را بگلوه بست و قاتل آزادی-خواهان قزوینی و ... باشد .

سپهبدار کسی است همداستان با یار نزدیک خود سردار اسعد سر دستمجاهدان رشت کینه ورزیدند ، همچنانکه با دیگر سران بختیاری نمودند ... و دیگر نیروها را بحساب نیاورند و گوئی که " انقلاب " غنائمی آورده ، که این دو بر سر تقسیم آن با هم عهد بندند و بر سر انقلاب آن آوردند که ضد انقلاب طالبش بود .

ولی آنچه در شناساندن سپهبدار گذشت ، از ارزش شرکت بیگمرد نیروهای انقلابی گیلان نمی گاهد و این بیگیری آنها بود ، که با آنها قدرت بخشید و با فتح قزوین عازم تهران شدند .

و سعی بر آن داشتند که این آتش را همه جا گیر سازند همچنانکه در کمیته ستار مجاهدان گیلان رهبری آن را داشتند و پس از فتح قزوین برای پدید آوردن جنبش در اردبیل کسانی را بر رهبری میرزا محمد حسین زاده فرستادند . این نیرو توانست در آنجا پا گیرد و موقعیت هائی بدست آورد . پس از خلع محمد علی شاه و بازگشت مخفیانه او به ایران ، قانونی از مجلس می گذرد ، که بنا بر آن ، هر کسی به محمد علی شاه زنده یا کشته دست یابد ، یکمدهزار تومان پاداش خواهد گرفت محمد علی شاه با سپاهی از سوار ترکمن و تفنگ چیهای مازندران و ... که به سه هزار نفر می رسیدند تا نزدیکی فیروزکوه پیش می آمدند ، سردار یحیی سالار بهادر با مورد فتن شدن در این نبرد با چهار ای آشنای شویم که " پدیده جنگل " را قافله سالار است ، و آن میرزا کوچک خان می باشد . مجاهدین در این نبرد پیروزی و غنائمی بدست می آورند . دشمن که از پیشروی مجاهدین وحشت زده می شود ، درخواست تأمین از سردار مخ می شود ، و آنها را تأمین داده و غنای آنها را از دولت می خواهد . جنگ پایان نیافته سردار محمی به تهران اخضار می شود ، اصرار او برای باقی ماندنش بجائی نمی رسد سر انجام با یاری گرفتن از رشت ، و فرستادن سیمدهمجاهد از انجمن گیلان صورت می گیرد و سرانجام با حمله ترکمن ها به دهکده ای و غارت آنجا درگیری بوجود می آید .

جنگ سه شبانه روز ادامه پیدا می کند و روس ها با مداخله و تللیک از کشتی های جنگی شان ، سبب کشته و زخمی شدن تعدادی از مجاهدین می شوند ، که یکی از این زخمی ها ؛ میرزای جنگلی باشد . روس ها همواره در جنگ ها و یورش های خود مردم گیلان را مورد

حملات خود قرار می دادند و این بر خوردهای تاریخی کینه ای نسبت بسربازان و قوای تزار ، در دل مردم گیلان ریشه می دواند . همچنان در این دوران ، مردم این ناحیه از خشونت این سربازان مهاجم مصون نبودند و عمق و وسعت می بخشید در شکل گیری آن کینه ها ، که جهت یابد و در فرصتی تاریخی بتواند چاره سازی کند .

در کتاب گیلان در جنبش مشروطیت می خوانیم : " بموجب گزارش رسمی کارگزاران رشت و انزلی ، از ۲۷ ذیقعد ۱۳۲۲ ه . ق تا آخر ذیحجه ۱۳۲۸ ه . ق . تعداد دوهزار و یکصد تن قزاق و سالدات روسی با تجهیزات جنگی ، به گیلان وارد شدند .

نکراسف قولسول روس در رشت ، که افسری خشن و مغرور بود در هر فرصتی ، ضمن اجرای سیاست مداخله جویانه دولت متبوعش ، سفاکی و خبیث باطنی خاص را آشکار می ساخت . دستور روزانه قولسول این بود که قزاقان روس ، با قیافه های غضب آلود و خشمناک با پونچی - گذاشتن ، سوار بر اسبهای قوی هیکل ، چهار تنل ، بدون هیچگونه ضرورت نظامی ، در خیابانها و بازارها بتازند ، و همچون فاتحینی که به کشوری مغلوب دست یافته اند ، سرود خوانان از مقابل مسرمد عبور کنند . " (۱۵۴)

اینها در طول زمان در مردم آنچنان زمینه سازی نمود ، که مردم این ولایت از " انقلاب اکتبر " شوروی آنچنان حسن استقبال نمایند ... و با زدن این مورد از همان کتاب می خوانیم : " در سی ام ذیحجه ۱۳۲۹ ه . ق . تاجرباشی روس ، همراه ۲۵ نفر قزاق ، به بازار آمده تهدید نمود چنانچه دکانین بغوریت باز نشوند ، اموال مردم بفارت خواهد رفت . درهمین روز بمناسبت تولد مادر امیراطور روس ، از کشتی جنگی اردکان ۱۶ تیر توپ تللیک شد و مجلس جشن بپا داشته چراغانی کردند .

درهمین ایام قزاقان روس ناگهان نظمیه رشت را با حاصره نمودند شروع به تیراندازی می کنند که بر اثر این تیراندازی عده ای از اهالی مقتول و مجروح می شوند .

مدافعین نظمیه جماعتی از تفنگداران تالش بودند که در اصطبل حکومتی موضع گرفته بودند " (۱۵۵) سرانجام این داستان با نجامی کشده که فرماندهان فرار کرده به شهرداری عثمانی پناهنده شده و چون از پذیرفتن سرباز زده می شود ... سرانجام از پنجره باغ خود را به بیرون پرتاب کرده و شبانه خود را به قومن و از آنجا به تالش و لاپ می رود و پس از چند روز دوباره به گرگان رود باز

می گردد و اطرافیان نیز متفرق می شوند .

فخرائی در ادامه آن می نویسد : " که روس ها عبور و مرور اهالی را قطع و آنچه اسلحه و توب و مهمات دولتی بوده مصادره و غارت می کنند ...

به خانه میرزا یوسف خان جویبینه ای و میرزا کریم خان و چند نفر دیگر هجوم برده و اموال و ائانه شان را تالان می کنند . سعید دلیران و اسماعیل حکما را دستگیر کرده و به کونسولگری می برند. (۱۵۶) خواننده می تواند تجسم کند ، حامل این اعمال خشن و فساد مردمی سربازان روس را که چه نهالی با خود می آورد ، که آنرا در جنگها ظفر نمون جنگلی ها ، بنفع " انقلاب اکتبر " بر علیه سربازان تزار خواهیم دید .

در این دوران " تزار این چنین اعمال ازسوی سربازان روس بسیار مشاهده شده که با آوردن این دو مثال بذکر بقیه بسنده کنیم . کشتار و تبعید آزادگان و آزادیخواهان این ولایت و ارسال نامه های تهدیدآمیز توسط سفارت روس بوزارت امور خارجه صورت می گیرد و وزارت امور خارجه نیز در اثر ضعف و ذالمتی که بر آن حاکم بود ، نام کسانی که سفارت روس خواستار تبعید آنها بود ، به حاکم کیلان ، و حاکم کیلان نیز اقدام به تبعید آنها می کند . از چهره های پاک - مردانه و آزاده ای که در این لیست بچشم می خورد و پاکی و آزادگی آنها سبب این بی حرمتی بآنها شده بود " میرزای جنگلی " باشد . این دوران خشونت و سرکوبادامه داشت و جامعه در خود می - پروراند نهضتی را که پس از شروع جنگ بین الملل اول ۱۹۱۴ ویر - کزاری تشریفات تاجگذاری احمد شاه ، برهبری " میرزا کوچک خان جنگلی " چهره نشان داد ، که با خاتمه بخشیدن باین قسمت از نوشته به آن روی می آوریم .



مقدمه ای بر جنبش جنگل

آثاری که در این بخش مورد استفاده قرار گرفته اند عبارت اند

از :

- ۱ - سردار جنگل نوشته : ابراهیم فخرائی
- ۲ - نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلاب جنگل
- ۳ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی
- ۴ - تاریخ بیست ساله ایران (جلد اول) حسین مکی
- ۵ - زندگی من و نگاهی بتاریخ معاصر ایران درجهان عبدالحسین مسعود انصاری
- ۶ - ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سیهر
- ۷ - اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران انتشارات مزدک
- ۸ - زندگی من ابوالقاسم الاهوتی
- ۹ - تاریخ نوین ایران م . س . ایوانف - مترجم : تنیازی
- ۱۰ - The Foreign Policy Of Iran روح الله روضانی
- ۱۱ - سیاست دولت شوروی در ایران مسعود کرگانی
- ۱۲ - تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه عبدالله مستوفی و همچنین نوشته های دیگری ، اگرچه اندک ولی بهر صورت در نوشتن این بخش تأثیر داشته اند .

این " پدیده انقلابی " با کوچک جنگلی شروع و با مرگ آن نیز پایان گرفت .

فخرائی کتابی را با مقدمه ای شروع می کند ، و در آن مقدمه چنین آمده است :

" قیام جنگل هفت سال یعنی از شوال ۱۳۳۳ هجری قمری تا ربیع الثانی ۱۳۴۰ طول کشید و سرانجام با شهادت قاسم و پینوای آن از هم پاشید . " (۱۶۹)

فخرایی بر خوردهائی را که در کتب و مجلات و روزنامه ها باینها پدیده شده است می آورد که ذکر بعضی از آنها لازم باشد :

۱ - احمد کسروی : " جنگلی ها مردان کوتاه بین و ساده ای بیش نبودند و راه روشن برای خود نمیدانستند و لذا اکا را شان نا - بسامان در آمده است . "

۲ - استاد بهار : " میرزا کوچک خان و کلنل محمد تقی خان پسبان را متهم می کند به اینکه قصدشان تصرف ایران و ایجاد یک حکومت مرکزی صالح نبوده و بهمان ولایاتی که در کف داشته قانع بوده اند . "

۳ - در روزنامه دنیا : " کلنل محمد تقی خان پسبان و شیخ محمد خیابانی و کوچک جنگلی در تکمیل انقلاب مشروطیت نکوشیده و آنرا ناقص گذاشته اند . "

۴ - نویسنده کتاب انقلاب بیرنگ موجد انقلاب جنگل را مرگ معرفی می کند معتقد به قضا و قدر بود و غالب کارها به استخاره محول می ساخت . "

۵ - " عالییه مهدی خان فرخ معتمد السلطنه : " من جنگلی - ها را متوجه کردم که در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل کوچک تر و بی اهمیت ترند . "

۶ - " مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان میرزا کوچک و احوالش را در ردیف اشرار و غارتگران بشمار آورده است . "

۷ - سر هرسی سایکس : " در کتاب معروف خود بنام " تاریخ ایران " میرزا کوچک را عامل " سبهدار " نامیده و مدعی است که برگشت میرزا به گیلان بمنظور ادامه عمل پیرسود یعنی گرفتن ایر - نیان شروتمند و نگاه داشتن آنها برای پرداخت خون بها یا باج سبیل بوده است و می نویسد که حکومت ایران در مقابل این جنبش تقریباً ناتوان بود و اگر اقدامات بریتانیای کبیر نبود احتمال میرفت سلطنت را منقرض کند . "

۸ - " مدیر روزنامه اقدام آقای عباس خلیلی جنگلی ها را مرز نشی می کند و این که نتوانستند در مقابل انگلیس ها در تنگه منجیل پایداری کنند و حال آنکه با عده کمتری دلیرتر امکان داشت راه را بر انگلیس ها و روس ها مسدود ساخت . "

۹ - " سبهدار امان الهجهانی سنا تور و وزیر سابق جنگ در شمال ایران میرزا کوچک خان علم طغیان و باغیگری برافراشته و دعوی استقلال می نمود "

۱۰ - " در رساله کوچکی بنام تاریخچه جنگلیان که در تهران نشر یافت جنگلی ها افرادی راهزن و هیئت اتحاد اسلام مشتاق ملا نما و حشمت الدوله و الاعتبار فرمانداری تالایق معرفی شده و دلیلش آنست که قدرت جنگلی ها در زمان این فرماندار گسترش یافته است . "

۱۱ - " در مجله اسپا رتا گوس چاپ پاریس ضمن یادداشت هائی که از مکزیک برای مجله مزبور فرستاده شد ، این مطلب عنوان گردیده که از آثار فعالیت کمونیسم بسال ۱۹۱۹ میلادی در آسیا پیدایش دسته ای در شمال ایران برهبری روس ها بود که نفوذشان را در گیلان و مازندران مستقر ساخته و در شماره اول مجله کمونیست بین المللی از آنها پشتیبانی شده است . "

" و می نویسد که ریاست اسمی این نهضت با میرزا کوچک خان بود ولی نهضت را روس ها اداره می کردند کمی بعد میرزا کوچک را مردی صدیق و با وفانا امید می گوید یک ایرانی عمیق و متفکر و یک مرد ایده آل و آرزو بود ، اما آنهاست که پیرامونش بوده و دعوای همکاریش را داشتند یعنی سرسپرده روس ها و تیم دیگر سر سپرده انگلیس ها بودند "

۱۲ - " دکتر مهدی خان ملک زاده نویسنده تاریخ " انقلاب مشروطیت ایران " میرزا کوچک را بنام یک مجاهد حقیقی و یک فرد مؤمن به مشروطیت می ستاید و می نویسد " نه فقط یک سرباز آزاده بود و در راه آزادی می جنگید بلکه یک معلم آزادی نیز بود و در هر مورد و مقام از تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت قرو - گذار نمی کرد . "

۱۳ - " کتاب " سیاست شوروی در ایران " میرزا کوچک را یکی از آزادیخواهان واقعی با مسلک که حقیقته برای آزادی و نجات ملت ایران قیام کرده و صد درصد دموکرات و ایران دوست بوده است معرفی می نماید . "

۱۴ - " دیوان عارف قزوینی یکی از تشکیلات بجا و

بموقع که خدمات بسیار گرانبهائی را به آزادی و استقلال ایران نموده همانا تشکیلات مقدس و سودمند و میهن پرستانه فدائیان جنگل در زیر سرپرستی میهن دوست نامی شادروان میرزا کوچک خان جنگلی بوده است.

۱۵ - "میو نیکیتن قونسول سابق روس ... نوشته میرزا راسدی نامیده که کمال مطلوبش را می جست و مقید به جمع آوری ثروت نبود."

۱۶ - "ژنرال دنسترویل فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران ... در کتاب معروفش بنام امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ... می نویسد، نهفت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف که ایده آلیست با شرف و منصفی است تشکیل یافته و ... به عقیده من میرزا کوچک خان از وطن پرستان حقیقی است و امثال او در ایران نادر و کمیاب است و اگر می توانستم چند کلمه بگویش او بخوانم یقین دارم از سقوط قطعی نجات پیدا می کرده."

۱۷ - "عبداله مستوفی نویسنده تاریخ اجتماعی واداری قاجاریه معتقد است که میرزا در تمام مدت نهفت جنگل یک قدم برخلاف دیانت و حب وطن برنداشته و حتی در مواقعی که کابینه های مالح روی کار می آمده خود را ارتش با دولتیان برکنار می گرفته."

۱۸ - "نویسنده و شاعر فقید رشید یاسمی در کتب درسی که بدستور وزارت فرهنگ تألیف نموده میرزا کوچک را فردی "باغی" که دعوی استقلال می نموده معرفی کرده است."

۱۹ - "جان مارلو نویسنده کتاب خلیج فارس در قرن بیستم ضمن اینکه انقلاب گیلان را غائله نامیده می نویسد "دولت مرکزی این غائله را در اکتبر ۱۹۲۱ میلادی سرکوب و خود میرزا کوچک را ترس باران نمود."

۲۰ - "در کتاب ایران در جنگ بزرگ تألیف مورخ الدوله سپهر، میرزا یک مرد روشن فکر مذهبی نامیده شده و می نویسد که یک میهن پرست واقعی بوده." (۱۷۰)

برای شروع و روی آوری به "پدیده" مورد بحث، لازم میبود اگر که خلاصه، جان کلام آنرا و شواهدی که در مورد آن بقضای و داور نشسته اند را، در اینجا بیاوریم و شروع خط حرکت نوشته را، این چنین آغاز نمائیم.

این "پدیده" که مدت هفت سال نبرد مسلحانه و حماسه آفرینی را با خود داشت، از سوی قشرها و طبقات مختلف اجتماعی، توسط نمایندگان آنها، مورد بحث قرار گرفته و در این گذرگاه بحث و گفتگو

بنا بر خلقت و بیاگاه اجتماعی خود، نسبت به آن داوری نموده اند. این بیست مورد قشرده داوری آنها را، در بالا آورده ایم و همانطور که گذشت، شروع خط حرکت نوشته را این چنین آغاز می- نمائیم.

این موارد از نوشته های ذکر شده، قبل از هر چیز یک مسئله را بدرستی و روشنی بیان می دارند و آن اینکه، این رخداد تاریخی و شکل وقوam گیریش را به میرزا نسبت می دهند و میرزا را زبان گویای آن می دانند. و بواقع این هر دو با هم هم دیگر را مفهوم میبخشد، و هیچکدام جدا از دیگری در ذهن و سر زبان نمی آیند.

دومین مطلب گویا و مریانی که مورد توجه قرار می گیرد، اینکه این نهفت و قافله سالاران میرزا راهی که در مورد آنها گفته می شود، جز وابستگی به انگلیس و اینکه در جهت منافع آنها گام برداشته و یا اینکه از سلطنت و فتودالها دفاع کردند و خواسته ها و آرزوهای آنها را برآوردند!

آنچه داوری هانشان می دهد در مورد این فرد "یکی" کسبه باغی است و غارتگرند، وطن دوست است و میهن پرستند.

از کسروی و بهار و برخورد های کسانی این چنینی که در گذریم، دیگر برخورد کنندگان ما حاصل نوشته های شان، آن باشد که ذکر شد.

امید است مسیر حرکتی نوشته بتواند قضای و های کسروی و بهار و ... انسانهای پاک اندیش دیگری که اینگونه قضای و تهای ناحیجی را که در مورد این "پدیده" نموده اند، رد کند و نشان دهد، که آنها راه روشن داشتند، و هرگز به رهایی ولایات قانع نبودند، و در واقع رهایی کل جامعه را در سر داشتند، و اینکه این "حادثه تاریخی" با الهام از مشروطیت، در واقع ادامه پیرویه تکاملی آن بوده است، و بنا بر منطق تاریخ مبارزات اجتماعی، نمی تواند جز "این" باشد.

اما چیا و لگران و کسانی که وجود این حرکت های اجتماعی منافع غارتگران آنها را بخاطر می انداخت نمی توانند جز این قضاوت کنند، و آنچه شایسته خود و وابستگی های اجتماعی آنهاست، به وابستگیان خط حرکتی این جریان اجتماعی، نسبت می دهند.

قضای و های عناصری چون معتصم السلطنه ها، که خود آب نمی خوردند جز بدستور ارباب، می بایست این چنین باشد، و باور نداشته باشند، که این نیروی مردمی اگر که کوچک، چون از خواسته های اساسی ملتی حرکت آغاز کرده است، خواهد توانست بزرگترین

قدرت استعماری زمان رابزانو درآورد، و پاکسانی چون حبیب‌اله مختاری، سپید امان‌اله جهانپانی و ... می‌بایست آنها را غارتگر و اشرار بخوانند.

ولی آنچه تا بحال در مورد این پدیده نوشته شده و مسیر حرکتی این نوشته نیز بیان خواهد داشت، رسواکننده تفکرات ضد مردمی عناصر غارتگری چون، جهانپانی‌ها و معتمد السلطنه‌ها، که بنابر پایگاه اجتماعی که دارند، می‌بایست این چنین بقضاوت نشینند و این چنین داوری کنند.

و اما قضاوت‌های دیگری که در واقع تکیه بر آنها ماریاری خواهد بخشید، و شناخت ما را از این " پدیده " آسان می‌سازند عبارتند از:

۱ - مجله اسپار تا کوس :

آنچه از این نوشته برمی‌آید، رشد و دامنه فعالیت نیروهای مارکسیستی است، در آسیا که خواه ناخواه دامنه این فعالیت‌ها به ایران نیز کشیده شده است، و نفوذ این خط فکری را از طریق روسیه می‌بایست دانست.

در ضمن می‌رساند که میرزا انسانی بوده، صادق مبین دوست و متفکرو باریشه، که وجود این خلعت‌ها در میرزا می‌رساند، که نهفت رانه اسماً " بلکه رسماً " نیز رهبریش را بعهده داشته، اگر چه نیروهای متمایل به روس‌ها نیز می‌توانسته اند نقش حرکت بخشی در نهفت داشته باشند.

نوشته ملک زاده نیز بیان دارنده آزاداندیشی میرزا است که روح پیکارجوی او را در جهت تحقق بخشیدن بخواسته‌های انسانیت نشان می‌دهد، و ستایش می‌کند و بیان می‌دارد، که چنین روحیه‌ای می‌بایست در دیگر مجاهدین این جنبش نیز باشد که هم‌دیگر را بوجود آورده بودند، و همین‌طور اظهارات عارف قزوینی است راجع بغدادیان جنگل و قافله سالار میرزا.

چنین قضاوت‌هایی از نوشته‌های عبدالله مستوفی، و مورخ - الدوله سپهر و ... نیز برداشت می‌شود. مسیوب، نیکتین، قونول روس و ژنرال دهنسترویل فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران نیز علیرغم اینکه، با میرزا برخورد‌هایی داشته‌اند، آن قضاوت‌های روشنی را در مورد او نمی‌نمایند، و در جاهایی که دهنسترویل می‌نویسد: " اگر می‌توانستم چند کلمه بگوشتن و بگویم یقین دارم از سقوط قطعی تجارت پیدا می‌کرد " خود بیان دارنده :

" پرهیز از انگلیس‌هاست که بهیچ وجه حاضر به محبت با

نمایندگان آنها نبوده و از تماس با آنها سرباز می‌زده.

آنچه می‌ماند قضاوت " رشید یاسمی " است، که بخاطر گذراندن زندگی، تا بداند جاتین بزشتی داده که بدستور وزارت فرهنگ میرزای آزاده و راستین را " باغی " بخواند، و جان مارلو است که " پدیده پیروزمند جنگل را " غاٹله خواند که دولت مرکزی این غاٹله را در اکتبر ۱۹۲۱ میلادی سرکوب و خود میرزا کوچک را تیرباران نمود.

دولت مرکزی، که در گذشته نشان داده شد، در تابعیت انگلیس حرکت می‌کرد.

دولت مرکزی، که استعمار برای حفظ منافع خویش، از " انقلاب مشروطیت " تجربه گرفت و با کودتای سوم اسفند آن را بوجود آورد، و حاکمیت سیاسی آن را درست داشت تا بتواند بدون دغدغه‌ای در جهت برآورده ساختن منافع استعماری خویش تنظیم جهت بآن دهد.

دولت مقتدر مرکزی وابسته با استعمار، که با کارآئی و کوشائی استعمار انگلیس، ارتش مقتدر و متحدالشکل خود را بوجود آورده بود، تا بتواند با این ارتش بریده از مردم و سازمان یافته، هر جنبشی را خفه کند، و در حمایت آن منافع ارباب را حفظ و بوجود خویش نیز بجا بخشد.

بدست حکومت مقتدر مرکزی که دست پخت و دست پرورده استعمار انگلیس می‌بود و فکر ارجا دچنین " حکومت مقتدر مرکزی وابسته ای " ناشی از تجربه می‌بود برای انگلیس از جنبش مشروطیت و بی - رقیبی او در ایران، پس از سرنگونی رقیب استعماریش روسیه و پیروزی انقلاب اکتبر.

زخم و جراحت این سرکوب مادی توسط این دولت مقتدر مرکزی، توانست بر پیکر " جنبش " نشیند و آنرا خفه و از پای در آورد که داعیه داران " انترناسیونالیست " محقرانه و تنگ نظرانه " سوسیالیسم در یک کشور " را بهانه قراردادند و با توسل به هزار نخ و ریسمان پوسیده که گوشتی " رضا خان " ملی است و از میان مردم بریده خاشته و ... دیگر دشواری‌ها و سرهم بندیه‌ای این چنانی، بپای میز معامله رفتند و جنبش میرزای پاکباز را در میان گرداب‌ها و تنهارها کردند و سرانجام آن شد که انگلیس دولت مقتدر مرکزی وابسته که در واقع خواست هر دو اینها در رابطه با هم مفهوم بیدامی کرد، جامه عمل بخود گرفت.

للوید جرج ضمن اینکه سقوط بلشویسم را بضرب گلوله ممکن

نمی داند و روش سیاسی فرانسه را نسبت به شوروی محکوم بشکست می - داند ، درنظری در مجلس عوام انگلیس چنین می گوید :

" از برای آنکه روسیه را دوباره به سرحد عقل رهبری کنیم ، توسل به قوه قهریه نتیجه ای نداده است . من معتقدم که می توانیم به کمک دادوستد آن کشور رانجات بخشیم . بازرگانی خاصی دارد که انسان را هوشیار می سازد ... بنظر من تجارت مسلما بهتر از هر وسیله دیگری بدرنده خوشی ، غارتگری ، و خوش باوری بلشویسم پایان خواهد داد . " (۱۷۱)

بایستی توجه داشت این سخنان دوستی آور را در فوریه ۱۹۲۰ گفته ، در دورانی که خواهیم رسیدومی بینیم که جنگلی ها قهرمانان — باساری می کردند راههای مرزی شوروی پس از اکبر را ، و هرگز ارتش انگلیس نتوانست با تمام قدرت نظامی ، این سد پیروزمند را بشکافد ، و بان سوی ره باز کند .

زمانی است که انگلیس ها همانطور که نماینده شان ژنرال دستر و هل خاطر نشان ساخت ، نتوانستند بگوش میرزا چند کلمه بخوانند . و میرزا نماینده این جنبش ملی - مردمی عبور آنها را بخاک شوروی سد بود .

و باز زمانی است ، که مذاکره بازرگانی و داد و ستد داعیه داران انترناسیونالیست ولی در واقع چماله شده در تنگ نظری " سوسیالیسم در یک کشور " شروع نشده بود که بنا بر گفته آقای لیلوید جرج آنها را به سرحد عقل رهبری (کند) و ... وسیله ای شود که ... به " درنده خوشی ، غارتگری ، و خوش باوری بلشویسم پایان (دهد) ، البته واضح است ، جنبش های سوسیالیستی را به سرحد عقل نیاورد ، بلکه خود رهبر کما ر دگانی را ، به این روز کشاند . که بغلط بر سرگان رهبری ، آنها تکیه زده بودند ، و موقتاً توانستند حرکت پیروزمندان جنبش های سوسیالیستی ، را بعقب بیاورند . آری . توسط چنین حکومتی مقتدر مرکزی و حمایتی که از سوی حامیش استعمار انگلیس می شد و ذوق زدگی کاسیکاران — صاحبان اندیشه " سوسیالیسم در یک کشور " روسیه و بر سر میز - مذاکره نشستن دارندگان " سیاست مساومت آمیز " با استعمار انگلیس و حکومت مقتدر مرکزی وابسته به استعمار ، ولی بنا بقولی ملی ! و از ثبات مردم برخاسته ! رضا خان و آن نامه های سیحانه و پدران حضرت روتشین به میرزای لچوچ و یکدنده در راه آرمانیهای مردم که بسر عقل بیا ، مانع از حکومت مرکزی برایت امان خواهیم

گرفت ، و کودتای سرخی که توسط ایادیشان قبل از اینکه با زیبای دور میز مذاکره انجام گیرد ، انجام گرفت .

" پدیده انقلاب جنگل " را در سه فصل مورد بحث و تحلیل قرار می دهیم .

- (۱) - انگیزه ، علل و شرایط اجتماعی که در بوجود آمدن " پدیده نقش داشتند و با هم و بر روی هم اثر کردند ، آنرا بوجود آوردند .
- (۲) - نیروها و گروه های شرکت کننده در این جنبش با ایدئولوژی و خط فکری که بر آنها فرمان میراند و آوردن بیوگرافی بعضی از رهبران این گروه ها و نیروها ، چونکه زندگی و شخصیت فردی آنها خود نمودی است از تفکر و شخصیت اجتماعی آنها .
- (۳) - سرانجام جنبش جنگل ، علل شکست آن .



پیدایش جنبش جنگل

این نعل را می توان بدو قسمت تقسیم نمود، و مورد بحث قرار داد .

۱ - علت وانگیزه و شرایط اجتماعی داخلی و ۲ - علت های خارجی که هردو با اثرگذاری بر رویهم سبب وجود آمدن " پدیده ای اجتماعی " می گردند .

این هردو، هریک به تنهایی هرچقدر قوی و اثربخش باشند نمی توانند پدیده ای را بوجود آورند، بلکه این هردو با هم هستند، که بر رویهم اثر می گذارند و " پدیده " حاصل عمل مشترک آنها بر رویهم خواهد بود.

می توان گفت که یکی از این دو که علی القاعده عوامل درونی هستند، با رعمده عملی را بدوش و یا سبب می شود که دیگری در شرایطی قرار گیرد، که با متحد عمل کردن " پدیده ای " حاصل عمل مشترک آنها گردد .

مشروطیت ناکام ماند و بیکل نشست، و کمائی بر سر قدرت آمدند، که اگرچه در " جنبش مشروطیت " شرکت داشتند، و راسی شرکت آنها و برداشت آنها از انقلاب نه آن بود، که فداثیان و مجاهدین راستین، در جهت تحقق بخشیدن بخواسته های استقلال - طلبانه و رهائی جامعه از زیرستم های گونه بگونه ای، که توسط حاکمان و دولتمداران گذشته بر ملت وارد می آمد؛ بل کمائی بودند، که با شرکت خود در این حرکت اجتماعی، سود می جستند و

درواقع استعمار آنها را به پیش می انداخت ، و بزرگ می کرد ، که پس از طی این پروسه مبارزاتی ، بتواند جنبش را بفتح خویش بگل نشاند ، و از دست آوردهای آن توسط این ایادی بفتح خویش سود ببرد .

انقلاب و راه بر مخاطره و طولانی آن بدوش چهره های پاک و جوانمردانی چون ستار و باقر و چهره های آزاده و ساده دل این چنینی می بود و سرانجام سردار اسعد ها و سپه دار تنگابنی ها بر سر کار آمدند ، و تقی زاده ها و دیگر کسانی مانند آنها ، برنگان رهبری جای گرفتند و مسیرو جهت " جنبش " بجایی کشیده شد ، که استعمار می خواست و تنظیم می کرد .

استعمار توانست باز زمینه سازیهایی بدست ایادی خود ، محنه های چون " پارک اتایک " را بوجود آورد ، و با خلع سلاح مجاهدین ، و فدائیان واقعی ، راه خویش هموار سازد .

پس از هموار شدن راه ، مقاصدش را روز بروز دنبال کرد ، و با طی این مسیر نامقدس و نامیمون استعماری ، جنبش هاشمی ملی - مردمی سربلند کردند ، که کوتاه شده آنها را نشان دادیم و یکی از این " پدیده های پیروزمند " انقلاب جنگل می باشد ، که با نطفه گیری پیش در بستر نهضت مشروطیت در ۱۹۱۵ بخت می افتد و رو به رشد کرد . در واقع حادثه " پارک اتایک " و خلع سلاح ، تیری بود بقلب ارتش انقلاب ، که با ازپای درآوری آن ، ضد انقلاب بتواند مسیر خود را جهت بخش و پیاگیری .

و در این روند ضد انقلاب توانست با فلج کردن وزمین گیر کردن بازوی انقلاب بسود خویش راه جوید . برای دشمن مردم ، ارتش و سازمان نظامی توده ای خطرناکترین وجه پایداری و رشد انقلاب می بود که می توانست همیشه خطر بوجود آورد .

ضد انقلاب اگرچه مجاهدین و فدائیان مشروطیت را خلع سلاح کرد ، ولی هنوز نتوانسته بود موقعیت خود را در تمام زمینه ها مستقر و قدرت خود را متمرکز سازد .

جامعه هنوز آتش و سوز انقلاب حرارت و گرمای گرفت ، و بهر حال نیروهای انقلاب اگرچه تشکل و یکپارچگی را از دست داده بودند ، ولی اثرات تمر بخش در جا معدوم می شد .

ضد انقلاب اگرچه در حادثه " پارک اتایک " و خلع سلاح پیروز شده بود و پادشاه حاکمیت سیاسی را در دست داشتند ، ولی هنوز پیروز نبود . آنچه مسیر حرکت نشان می داد ، خالی شدن مواضع انقلاب

بخطا طریرا کنندگی و شوریدگی و زخم عمیقی که با خلع سلاح بعمل آمد ، و پر شدن آن بفتح ضد انقلاب بود . لذا می توان گفت ، انقلاب رو به ضعف می رفت و ضد انقلاب نیز ، تسلط نبود بر اوضاع ، و در حال تثبیت موقعیت خود بود .

در این دوران یعنی از ۱۹۱۱ که خلع سلاح انجام گرفت ، تا ۱۹۱۵ که تولد " پدیده جنگل " بخت می افتد ، در واقع زمان نطفه گیری شرایط اجتماعی جامعه و برخوردهای گونه بگونه نیروهای میهن پرست و پاک اندیش لیبرال با ضد انقلاب و دشمنان مردم بصورت مبارزات پارلمانی و درگیریهای این چنینی است ، که در بعضی مواقع بصورت قهری شکل نیافته ، و پراکنده بدون وجود سازمانی مسلح توده ای ادامه دارد که ستیغ آن ، در چهره " خیابانی " نمایان است . جنبش خیابانی اگرچه گستردگی وسیع توده ای را با خود آورد ، ولی فقدان سازمان مسلحی سبب ناکامی آن گردید .

و باقیام کلنل و ... در واقع با وج این جریانات ملی مردمی نزدیک بدوران شروع " پدیده جنگل " می رسیم .

در این مدت یاد شده ، که مبارزات و درگیریهای عناصر و نیروهای ملی مردمی ادامه داشت ، و ضد انقلاب نیز تمام کوشش خود را داشت ، تا بتواند اوضاع را بفتح خویش سامان دهد . فتور و بیکاری و دستبرد که از سوی استعمار و نیروهای ضد مردمی متوجه جامعه می شد ، همه روزه با آگاهی سیاسی جامعه ، و اینکه فقط و فقط با روی بعمل مسلحانه است که می تواند ضد انقلاب در راه رشد را ازپای درآورد ، کمک رسانند .

این عوامل را می توان اینطور خلاصه کرد : ۱ - وجود شرایط ذهنی که نیروهای جنگلی از دوران مشروطیت با خود داشتند و میرزا رهبر این جنبش ، خود یکی از مجاهدین بزرگ آن دوران بود که در " کمیته ستار " عضویت داشت ، و با برخورد کوتاه ، به این کمیته ، نشان داده شد که چه ، حماسه هایی این کمیته و عضویت میرزا در آن ، در " جنبش مشروطیت " از خود نشان داد . در واقع این دوران پر فتوح ، دوران مقدماتی و سالهای شکل گیری برای میرزا شد ، تا این گزرد پاک اندیش بتواند آموزش های لازم را فراگیرد ، و با دیگر همزمان شرکت کننده در این نبردها ، زمینه های آشنائی در این دوره های سازندگی ، با هم بتوانند ، تدارک ببینند سازمانی را که کاوساز باشد ، و بنیادی بحل معضلات و ریشه کن ساختن استعمار بپردازند .

۲ - ضعف نیروهای انقلابی و ملی مردمی و شکل گیری و قدرت گیری ضدانقلاب ، و درگیریهای گونه بگونه ای که در سنگرهای مختلف بین این دو نیروی ملی مردمی از طرفی و ضدانقلاب از طرف دیگر بعمل می آمد ، و در این صحنه برخورد ها ، شناختی که بسیاری از نیروهای مردمی که طیف های وسیعی را بطی می کردند ، پیدا می نمودند ، و این آشنائی و شناخت درجهتی بود ، که نیروهای که در جهت مردم و جامعه قرار دارند ، احیای سازمانی پیدا کنند مسلح ، که بتوانند بابر خوردی مسلحانه نیروی ضدانقلاب را از پای در آورند ؛ و این نیروهای مردمی آهسته آهسته درمی یافتند که آن پیروزیهای نسبی دوران مشروطیت نیز ، در پرتو حمایت اسلحه بدست آمده بود . کوتاه سخن عدم کارائی دیگر روشهای مبارزات سیاسی و شناخت نیروهای مردمی و ... خود زمینه و انگیزه ای دیگر شد برای بوجود آمدن " پدیده انقلابی جنگل " .

۳ - فقر ، گرسنگی و بیکاری و جپا ولی که از سوی عناصر ضد مردمی و ضد انقلابی نصیب ملت شده بود ، و پاکیزی استعمار برای غارت بیشتر و مستی که از این رهگذر فقط متوجه شده بود جامعه می شد ، و جامعه نیز دوران پر شکوه مبارزات مسلحانه و حیات بخش " مشروطیت " را فرا میوش نکرده بود و بخاطر داشت ، که چطور در شرایطی هرچقدر سخت و تحققی زده ، انجمن ها و نیروهای شرکت کننده مردمی ، در جنبش ، علیرغم درگیریهای نظامی با دشمن ، در پی برآورده ساختن مایحتاج مردمند ، اینها همه شناخت می داد بیکل جامعه ، که این نیروها برای برآوری نظمی انسانی و استقرار حاکمیت ملی می جنگیدند و در عمل بصدافت و پاک اندیشی آنها پی برده بودند ، و از طرفی آهسته آهسته دریافت می نمودند که این روز پر شکوه و پیروزی آفرین فرانسی رسد ، مگر شرکت همه جانبه مردم و همبستگی صمیمانه آنها .

لذا شرایط و روابط اجتماعی حاکم بر اجتماع نیز زمینه ای بود ، برای اقبال مردم بطرف سازمانی که بتواند شکل و پاکیزی پیدا کند ، در جامعه و سرانجام این عوامل و انگیزه های برشمرده بعنوان وجه داخلی که با دیگر وجه (وجه خارجی) و تأثیر پذیری این مزد و نیروی هم " پدیده جنگل " را بوجود آوردند . قابل ذکر است که در واقع می تواند عوامل خارجی دیگری هم وجود داشته باشد که متأسفانه از نظر افتاده باشد .

اما عوامل خارجی که وجه دیگری باشد برای " پدیده مورد بحث ؛ در واقع مکمل عوامل داخلی محسوب می شود و این دو وجه همدیگر را

کامل می کنند ، و مفهوم می بخشد بوجود آمدن " پدیده " جهان سرمایه داری و کشورهای حبس شده در این روابط ، و رشد و گسترش تضادهای ناشی از آن جنگ بین الملل اول را به همراه داشت ، سلسله ها و خمپاره های کشورهای استعمارگر جهانی ، بر سر جپا و جهان بروی هم آتش گشودند .

کشته شدن و لیمعد اطیش بهانه درگیری جنگ را آسان ساخت ، و امکان بخشید که کشورهای سرمایه داری ، شبانه روز بر سر و روی یکدیگر آتش و آهن شانه روند ، و جپا و لگری ، رقیب جپا و لگر دیگر خود را ، در بازار سرمایه از پای درمی آورد ، و تجمع کشورهای امپریالیستی ؛ جمع دیگر کشورهای امپریالیستی دندان نشان می دادند و با جنگ و ناخن ، برای نابودی رقیب بپا خاسته بودند ، تا در این رهگذر ، نیروی پیروز در جنگ ، بتواند ، آسوده بال در غارت ملت هایی هم شاعمل کند .

در این هنگام که آتش و دود جنگ بین الملل اول سراپا وجود جهان را بخود مشغول ساخته بود ، " پدیده جنگل " بخت افتاد .

در واقع این جنگ هستی سوز ، بگونه ای ، عاملی شد خارجی و اثر بخش در بوجود آمدن " رخداد تاریخی جنگل " .

مگر ، نه این بود که جنگ بین الملل دوم نزدیک به نیمی از مردم جهان را آزاد ساخت ، و کشورهای چون چین پیروزی انقلاب خود را در این برهه از زمان بدست آوردند ؟

و باز همین جنگ جهانی دوم عاملی شد خارجی و اثر بخش در دور ساختن " دیکتاتوری رضاخان " و زمینه ای پیدا شد ، برای رشد و شکل گیری مبارزات رهاشی بخش در این سرزمین که نمره همه آنها را در دوران کوتاه ولی شکوهمند نهفت ملی نمایان ساخت ؟

مگر نبود جنگ بین الملل اول عاملی خارجی ، و بسیار تعیین کننده که نیروهای انقلابی روسیه توانستند از آن برای سرنگونی تزار سود جویند ، و لنین توانست از این خیری که امپریالیسم آلمان متوجهش ساخته ، کمال بهره برداری را ببرد ، و آنرا برای سرنگونی تزار و دامن زدن به پیروزی انقلاب اکثر بکار گیرد ؟

چنین بود ، و هر دو جنگ جهانی علیرغم ضایعاتی که برای جهان بشریت داشت و میلیون ها انسان را در خاک و خون کشاند و سالها فقر و بی خانمانی به همراه آورد و هنوز که هنوز است اثرات شوم جنگ بین الملل دوم را می توان در سرزمین هایی مشاهده نمود و از چرک و جراحات آن دل خونین گشت ، ولی علیرغم همه این مصائب ، هر دو

این جنگهای جهانی توانستند عاملی تعیین کننده شوند، در شکل گیری وقوام گرفتن نهضت های انقلابی که شرایط و روابط اجتماعی داخلی امکان بوجود آمدن آنها را در خود آبتن بود .

لذا جنگ و اصولا هر پدیده اجتماعی ، ارزشهای متفاوتی برای ملت ها و پدیده های مختلف اجتماعی دارد ، که در رابطه با آن قرار می گیرند . هوشیاران نیروی سیاسی است که بتواند بدون خشک مغزی و هول زدگی از آن بفتح بشریت و رهایی انسانها استفاده بزد و در تحلیل و بررسی قضایا دچار خطا نشود ، بهر حال همانگونه که آلمان ضروری می دانست کمک خود به نیروهای انقلابی را ، و با این کمک سعی بر آن داشت که یک جناح از دشمنان خود یعنی روسیه را ، از درون شکست دهد ، و شاید هم از قبل محاسبه آنرا کرده بود ، که پس از پیروزی نیروهای داخلی بر علیه تزار ، ملحق اگر چه موقتی ، با این حکومت تازه در روسیه بر سر کار آمده ببندد ، تا با خیال باز ، جبهه خود را در دیگر کشورهای حریف مستقر کند ، و با پیروزی بر آنها ، در فرصت مناسب سراغ روسیه آید و ...

لنین و نیروهای انقلابی هم ، که در گرما گرم پیروزی بودند ، ضرورت این کمک از سوی آلمان بر علیه تزار را لازم می دانستند ، تا حاکمیت تزار را پایان بخشند و از این درگیریهای جهانی بفتح انقلاب سود جویند ، این حرکت و روند شرایط اجتماعی دوران ، این خواست منطقی را برای هر دو اینها بوجود آورده بود ، اگر چه هر یک با دیدی خاص بر آن نگاه می کرد ، و در این رابطه از آن سود می جست . آنچه سرانجام در این نوشته ما را یاری می بخشد ، روشن کردن جنگ بین الملل اول و بدنبال آن ، زمینه کمک امپریالیسم آلمان به نیروهای انقلابی روسیه و در رأس آن ها لنین ، و پذیرش این خواست از سوی لنین و نهضت انقلابی روسیه ، و دید دوگانه ای که این دوا نیرو ، با جهت های فکری مختلف از آن بسود راه خویش داشتند ، و در سر می پروراندند .

و سرانجام جنگ بین الملل اول و بدنبال آن ، کمک از سوی امپریالیسم آلمان و امکان فرستادن لنین رهبر انقلاب روسیه را فراهم ساختن در آن برهه حساس تاریخی ، چگونه عاملی تعیین کننده ولی خارجی ، توانست شرایط اجتماعی بوجود آمده ، برای انقلاب پیروزمند روسیه را ، که ناشی از روابط اجتماعی مسلط دوران در روسیه بود ، و عوامل داخلی گونه گونه ای ، آن روابط اجتماعی که بوجود آورده بود ، تکمیل کند .

سرانجام این روابط و شرایط اجتماعی بوجود آمده ، در روسیه که ناشی از تأثیر پذیری پیچیده ی عوامل و نهادهای اجتماعی داخلی از سوشی با عوامل و نهادهای خارجی از سوی دیگر و رو به هم قرار گیری این دو وجه داخلی و خارجی و مکمل یکدیگر شدن انقلاب اکثرا بشمر رسید .

در رابطه با " پدیده پیروزمند جنگل " نیز جنگ بین الملل را بعنوان عاملی خارجی و بسیار تعیین کننده می بایست بحساب آورد .

قدرت طلبان و توسعه گران استعمار گر جهانی ، برای پیروزی هر یک برد دیگری و سرانجام جنگ اندازی بر ملت ها و غارت هستی مردم بجان هم افتادند . ایران از آغاز جنگ خود را بی طرف شناخته بود . ولی امپریالیست های غارتگر و جنگ طلب ، بی پروا به قوانین بین الملل این کشور را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند .

روسیه تزاری ، شمال را مورد حمله قرار می داد و انگلیس جنوب را جلوانگاه خود می دانست . ژنرال باراتف و مأمورین سیاسی نظامی روسیه و حشانه مردم شمال را مورد آسیب قرار داده بودند و انگلیس توسط ابادیش وجود ارتش خود را در ایران حق می شمرد و از دست اندازی بحقوق مردم فروگذار نبود .

در این تجاوز آشکار ، توسط ایادی و نیروهای سیاسی نظامی امپریالیست ها ، آسیب زدگی متوجه کل جامعه و توده های رنجبر و زحمتکش می گردید ، که همیشه با رستم را بدوش می کشند ، و همین نیرو تاریخ ساز نیز هست ، که سرانجام کار را یکباره کند .

نیروهای ملی مردمی با طیف های مختلفی که می گذرانند این یورش وستم رانمی توانستند تحمل کنند .

عناصر و نیروهای خدمردمی و انکل نیز ، در این رهگذر بنا به خصلتشان در زیر جتسریکی از کشورهای مهاجم قرار می گرفتند ، و قطب بندی شدن جامعه شکل می گرفت .

همانطور که در فصل ارتش بیان شد ، بریگاد قزاق بخاطر وابستگی و اینکه از قبل تحت نظر افسران روسی اداره می شد ، در این رویدادها در مقابل دشمن هرگز عکس العملی نشان نمی داد ، و تنها نیروی ژاندارم بود ، که تحت تعلیم افسران سوئدی پرورش یافته بود ، و این نیروی مسلح در خود افسران میهن پرستی را داشت ، که جنگ در مقابل نیروی خارجی را وظیفه خود می دانست و دوش بدوش نیروهای مردمی و ملی بر علیه مهاجم گران می جنگید .

چنانچه بازگشت، وجود افسرانی چون کلنل محمدتقی پسیان و لاهوتی و جنبش‌هایی تحت رهبری اینها را سراغ داریم، که از همین نیروی زاندارم سربرون آوردند و صادقانه و صمیمانه با طر آلمان-های ملی مردمی خویش بر علیه دشمن بستیز برخاستند.

این تجاوز آشکار از سوی امپریالیست‌های شهاج گر روس - انگلیس، آتش‌کینه را شعله ورتراخت و مردم ستم از سوی این نیروی غارتگر را، با پوست و استخوان لمس می‌کردند.

امپریالیسم انگلیس علیرغم اینکه در جنبش مشروطیت توانسته بود، اگرچه موقتی برای خود آبرودست و پا کند و تا حدودی گذشته‌های خود را از نظر مردم دور سازد و رسوایی که با جنبش مشروطیت برای رقیب استعماریش روسیه بوجود آمده بود، سبب شده بود، امپریالیسم انگلیس بتواند خود را در سایه قرار دهد و جلوی دید و قضاوت مردم ایران را بگیرد، ولی این مخفی کردن، موقتی بود و با شروع جنگ بین - الملل خلعت توسعه‌گرا نه و ماهیت امپریالیستی خود را عریان ساخت. جنگ بین الملل اول، چهره‌گریه و فدا نسانی امپریالیست‌ها را عریان و عریان تر نمود. و بنا به خلعت تجاوز گران آنها، هریک در این پهن دشت، به چپا ول و توسعه طلبی روی آوردند، و با دست خود شرایط مادی کینه و رشد و شکل گیری آنها بر علیه خود دامن زدند. مردم ایران چه از نظر تاریخی، و ستمی که در طول تاریخ گذشته استعماری از سوی این دو استعمارگر جهانی نصیب شده بود، و تجاوز آشکار این دوران نیز آن خاطره‌های دردناک گذشته را بیا دمی آورد، و چه بسبب تجربه از جنبش مشروطیت که فقط نیرد مسلحانه نبود که توانست "دیکتاتور" و حاکمان رنگارنگش را از پای در آورد و شاهد پیروزی باشد، و جنبش مسلحانه مشروطیت نشان داده بود که استعمار علیرغم مسلح ویر قدرت بودنش در میدان نبرد پیروزه اش بخاک مالیده شد، سرانجام این رویدادهای کنونی، و تجربیات گذشته عواملی بودند خارجی که وجه خارجی را بوجود می‌آورد و تأثیر پذیری این دو وجه داخلی و خارجی و اثربخشی آنها بر روی هم شکل گیری و قوام بخشی "پدیده انقلابی جنگل" را بوجود آورد و ادامه مبارزات جنگلی‌ها، اقبال مردم به آنها که ناشی از ستمی بود آشکار از سوی امپریالیست‌ها و ایادی آنها - قهر و کرسنگی ناشی از این توسعه طلبی‌ها که متوجه مردم می‌شد، و شتاب برای یاری رساندن به مردم ستم دیده از سوی جنگلی‌ها بر روی آوری مسلحانه نیروهای مسلح جنگلی‌ها بدشمنی که به مردم آسیب می‌رساند و ... از طرفی بعنوان عوامل داخلی و در-

گیری جنگی امپریالیست‌ها با هم و آسیب و سایش دهنده‌های مسلح آنها در رابطه درگیری با هم، و استمرار آن که ضعف قوای یکدیگر را در خود داشت، که خود سبب می‌شد، برای حفظ و ادامه زندگی قشون خود، دست به چپا ول اموال مردم زدند، و ... همراه باروی موانع و کمک نشان دادن امپریالیسم آلمان و قوای عثمانی در حال جنگ با انگلیس و روسیه نهضت انقلابی جنگل، و دیگر عوامل این جنبی، عواملی بودند خارجی که در بستر زمان با عوامل بر شمرده داخلی، و با هم عمل کردن آنها، "پدیده انقلاب جنگل" را در غلطک تاریخ میقل دادند و زمانی کوتاه گذشت، که این نهضت ملی بر دمی همه خطه کیلان را فرا گیر شد و آوازه اش در سطح کشور پیچید.



نیروه‌های شرکت کننده در جنبش جنگل

در فصل پیش نشان داده شد که، علل و انگیزه‌هایی که با تأثیر - پذیری برویهم، آن " پدیده " را بوجود آوردند چیستند، و گفته شد که علیرغم کوشش میهن پرستان، در صحنه‌های پارلمانی، هرگز نمی توان دست استعمار و ایادی آنها را کوتاه ساخت.

نیروه‌های مسلح دوران مشروطیت، تنگ و خفت خواری از سوی بیگاندها، فقط با قاطعیت و روی آوری با سلاح پاسخ می دادند، و همزمان با آن، تحلیلی زدگی در جامعه را با تقسیم کندم و ... چاره سازی شدند.

این شیوه عمل در دورانی صورت گرفته بود، که ذهن جامعه - پراحتی آنرا با طرمی آورد، و از آن زمانی نمی گذشت، و علاوه بر آن، نیروهای مردمی آن دوران هنوز زنده بودند، و در حال تکاپو برای برقراری چنین وضعی.

مردم از آنها شناخت داشتند و می دانستند، و چنین راهی توسط این نیروها خواست آنها بود. آنچه گذشت بیان آمادگی پذیرش ذهنی مردم بود.

در این اوضاع و احوال اجتماعی " میرزا کوچک خان " بنابر تجربه فردی، و فراگیری در جنبش مشروطیت، و شناختی که از نیروها و عنصر ملی مردمی داشت، و آن نیروها و عناصر را و داشتند، بسوی کسانی که در " اتحاد اسلام " متشکل بودند روی آورد.

فخرائی می نویسد: " اتحاد اسلام سازمانی بود که گفته می -

شد مرکز فعالیتش "اسلامبول" است و بوسیله چندتن از پیروانش دینی بوجود آمده است مانند سید جمال الدین اسدآبادی معشوق به "افغانی" و سید عبدالرحمن گواکبی صاحب کتاب ... رشید رضا ... محمد عیده ... بمنظور مبارزه با استعمار و ایجاد یک وزنه سیاسی جهانی برای دنیای اسلام: "چندتن از رجال سیاست و روحانیون شهر ایران همچون سید محمد رضا (مسوات) سید محمد (کمره ای) - سلیمان محسن (اسکندری) سیدحیی ندامانی (ناصرالاسلام) میرزا طاهر (تنکابنی) - سیدحسن (مدرس) و ادیب السلطنه (سمعی) عضویت این سازمان را قبول و در پیشرفت هدف سازمان، شرکت فعالانه داشته اند اما دسته جمعی بلکه تک تک و به شکل انفرادی چه، پیوند معنوی و ارتباط اجتماعی بین محافل دینی برقرار نبود و رجال سیاست به افکار روایده های شخصی تکیه داشتند و دنبال اصول مشخص و مشترک نمی رفتند و ... میرزا کوچک در تهران با رجال دین و سیاست مذاکره کرد جمعی از سران ملیون معتقد به اتخاذ روش ملایم و عده بیشتری لزوم اقدامات حاد و مقاومت مسلحانه را برابر دشمن تأکید می نمودند نتیجه ای که از همه ی مذاکرات مشخص بدست آمد این بود که اگر کارنان ثابتی علیه بیدادگری های بیگانگان بوجود آید قطعاً موجب تخفیف فشار ...

میرزا کوچک در راه تحقق این نیت داوطلب گردید و همراه یک تن از مجاهدین دوره مشروطیت "میرزا علی خان دیه سالار" بطرف مازندران رهسپار شد.

میرزا علی خان که در آن زمان سالار فاتح لقب داشت یکی از پیش قدمان آزادی بود و افکاری شبیه میرزا کوچک خان داشت.

او یکی از افراد سرشناسی بود که در مبارزه با استبداد و سرکوبی محمدعلی شاه قاجار فعالیت ها نموده و با وج افتخار رسیده بود و رفات این دونفر بمناسبت سوابق دوران مجاهدت که هر دو از سر بدسته گان بنام بودند و تجارب جنگی زیادی آموخته و در فتح قزوین و تهران بکار بسته، استحکام یافته بود.

"نظر دیو سالار آن بود که در جنگل های انبوه مازندران به ترو و سرعتری توان به تعهد مقدمات پرداخت چه، خود اهل کجور و آشنا به مواضع جغرافیایی محل بود و اطمینان داشت که پیروان فراوانی در این مناطق بدست می آوردند و تهیه وسایل و ابزار کار از قبیل پول و اسلحه و خواربار و پوشاک آسانتری بدفعه تر است، لیکن جدا شدن میرزا از دیو سالار و ادامه سفر انفرادی بطرف لاهیجان

و ملاقات با دکتر حشمت که در شهرستان مریور به طبابت اشتغال داشت، نشان می دهد که با دیو سالار در این مورد هم عقیده نبوده و تجمع عناصر ملی را در منطقه گیلان مناسب تری دانسته است، و روس ها بعد از انقلاب مشروطیت و پیش از آغاز جنگ جهانی اول چند تن از آزادیخواهان رشت و انزلی (بندر پهلوی) را بیدار زده و جمعی را محکوم به حبس و عده دیگری را نیز تبعید کرده بودند تا بکمک این اعمال خشونت آمیز، بتوانند سلطه همیشگی خود را بدون وجود منافع و مزاحم در محیط آزاد پرور گیلان مستقر کنند.

از جمله کسانی که به پنج سال تبعید و محرومیت از سکونت در زادگاهش محکوم شد میرزا کوچک بود. بدین قرار استحقاق قونسول روس از آمدن میرزا کوچک به گیلان توجه خطر را دست کم برای مهمان تازه وارد مسلم می داشت.

حاجی سید محمود روحانی داماد ملای متنفذ رشت حاجی ملا محمد حامی که بعد از فوت شخصی اخیر مقداری از نفوذ محلیش را با رت برده بود، بوسیله دوستانش اطلاع یافت که میرزا کوچک برشت آمده است و در خان زندگی می کند و بوسیله همان دوستان نزدیکش وادار شد به قونسولگری رفته و در باره شخص تازه وارد مذاکره کند و نظر نماینده رسمی امپراطوری را به جواز اقامت یک نفر ایرانی در موطن و زادگاهش جلب نماید.

حاجی سید محمود که اغلب مقامات داخلی و خارجی ارتباط داشت و ملای فهمیده و خوش نبیتی بود این تکلیف را با میل و رغبت پذیرفت و با معامه و ردا قیافه نافذ روحانیش به ملاقات قونسول رفت.

جواب قونسول یک جمله بیش نبود و آن اینکه با معامی بسیار و کوشش های شبانه روزی توانسته ایم امنیت را در محیط گیلان برقرار و مردمان ما را جو را خاموش کنیم.

چنانچه و نیز ساکت باشد و دست از پا خطا نکند اجازه خواهیم داد در خانه و زندگانش باقی بماند والا دستور همان است که قبلاً داده شده و از سکونت در دارلمرز بمدت ۵ سال معتوق می باشد. " (۱۲۲)

فخرانی در ادامه کتابش ضمن اشاره بوضع زندگی مردم می نویسد: "قونسول روس و مسلحین انتظار میش و ... را ملاکان، بازرگانان و روحانیون تشکیل داده بودند و باین صاحبان قدرت که در پرتو کار و کوشش زحمتکشان و با ثل زندگی شان تأمین می شد در زیر سایه قونسول روس از امنیت برخوردار بودند و اغلب برای مصون

بودن از عواقب خلاف کارها، برچم روسیه را بیالای عمارتشان می-
آویختند و ... ولی کشاورز و دهقان در صورت تأخیر در پرداخت مال-
الاجاره و دیگر چیزها بزرگان می افتاد و بدنش زیر شلاق مأثوران کیود
می شد .

حاکمان آن زمان نیز آلت دست قدرتمداران روسیه بودند و
زندگیشان به قمار و ریخت و پاش ها می گذشت .

فخرائی ضمن بررسی مسائل اجتماعی چنین می نویسد :

" میرزا کوچک خان از غفایای دل مردم با خبر بود . او می -
بایست از وجود این همه تشنجات و نارضایتی ها استفاده کند و انگار
مغشوش و درهم و عصباتی را برای انجام مقصود ، متشکل و هم آهنگ
سازد . "

باز فخرائی به این نقشه میرزا اشاره می کند مبنی بر اینکه در
ابتدای خواست از بعضی فتودالهای " سرشناس برای پاکیز شدنش
استفاده برد ولی در عمل پی بُرد چنین روشی نادرست است ، همچنین
می نویسد :

" در گزارش این سفری نتیجه بدوستانش ، شنیده که پیرامون
چنین افرادی رفتن اصولا خطا است و لذا بعد از شور و کنکاش و محلهت -
اندیشی تصویب نمودند که خود به تنهایی بجنگل " خراط محله " تولم
برود و دوستانش از حیث سلاح و نیروی انسانی بوی یاری کنند ؛ (۱۷۴)
قبل از هر چیز خاطرنشان ساختن این مطلب ضروریست که آقای
فخرائی خود یکی از " جنگلی ها " بوده و نوشته هایش در وقایع خط -
سیر حوادثی را با خود دارد ، که نویسنده از آغاز تا پایان " پدیده "
با آن در عمل همایی داشته است ، و شهید معظمی شعاعیان برای
معرفی این کتاب چنین می نویسد :

" این کتاب که برای رعایت حوصله تنگ خوانندگان و گریز از
مضیق های زمانی تا حدود امکان جمع و جور منتشر شده بود ، نقش
دشمنی را بازی کرده بود ، که پارچه خیمه را از پشت درید ، تا از شکاف
آن بتوان درون خرگاه خلیفه را دید ، و احياناً رفت و آمدی هم
کرد . " (۱۷۵)

با توجه به این مثال گویای شهید ، بایستی پذیرفت که کتاب
آقای فخرائی ، پرا از اسناد و مدارک رسا و گویائی است ؛ که همراه با
قلم شیوای این مرد پاک اندیش هم اندیش ، و هم نفس " جنبش
انقلابی کیلان " را جلوشم آدمی ، مجسم می سازد .

بهر حال آنچه از نوشته های " سردار جنگل " تاکنون برمی آید ،

با توجه به قمل اول مبنی بر انگیزه و ... ، این پدیده اجتماعی ، و
شرایط و رابطه اجتماعی آن دوران ، میرزا کوچک خان روبه " اتحاد
اسلام " می آورد و " اتحاد اسلام " نیز سازمانی بوده با آن
گذشته تاریخی بر شمرده و عضویت کسانی که بهر حال از نفوذ و حیثیت
اجتماعی - سیاسی برخوردار بودند و با توجه به مواضع و وابستگی های
اجتماعیشان دید خداست عماریشان مشخص بود .

میرزا با چنین کسانی وارد مذاکره می شود و پس از گفتگوها و
نشست های بسیار ، عده ای روشهای ملایم و بسیاری روی آوری با سلطه
و مقاومت مسلحانه را چاره ساز می دانند . میرزا داوطلب می شود
که برای بعمل در آوردن این خواست ملی مردمی و موجود آوردن ساز -
مانی ، که با آن خواست تحقق بخشد ، همراه با همزم دیپریایش " دیو
سالار " بطرف مازندران رهسپار شود .

میرزا در اولین اقدام برای بنیان گذاری سازمانی مسلح و
کار ساز ، کسی را بهم پائی می گیرد ، که در " پدیده مشروطیت " با
هم عمل کرده بودند ، و در سخت ترین شرایط اجتماعی یکدیگر را
آزموده بودند .

با ر همراهش ، چون او فکرمی کرد ، و دوران پرشکوه و فتح قزوین
و تهران " رادر دوران جنگل های مشروطیت پشت سر گذاشته بودند .

در این رخدادها بسیار آموزش دیده بودند ، و همدیگر را می -
فهمیدند ، و هر دو از محبوبیت اجتماعی برخوردار بودند .

میرزا برای برگذاری و سازماندهی " سازمان " مورد نظرش ،
بدیگر کسانی که بتوانند او را یاری بخشند روی می آورد . پیش دکتتر
حشمت می رود ، و برای سکنی گرفتن در زادگاهش و پایگاه قرار دهی
آنجا علی رغم تمایلاتش ، بر اثر اصرار یارانش ، توسط ملاهایی اگر
چه خوش نیت ، زمینه عادی زندگی کردن ، و از حالت مخفی بیرون
آمدن را فراهم سازد ، و با چنین فکری از قونسل روس تقاضای در -
گذری از تبعید را می خواهند . ولی سرانجام با مشورت همزمانش ،
و گزارش که از کارش به آنها می دهد ، تصمیم بر آن گرفته می شود ،
که بجنگل روی آورد .

او در سفر بهره و تجربه بسیار می گیرد ، و شرایط اجتماعی ، او را
آگاه می سازد که چنهالی در حال شکل گرفتن است و چطور کینه در
حال رشد است ، کینه نسبت به استعمارگران و ایادی آنها که ناشی از
ستمی می بود ، از سوی آنها بر مردم این خطه و دیگر مناطق این سر -
زمین .

ولذامی بایست کینه‌های توده‌ای که، زیرهوار فقر ناشی از بیگانگان خردمی شود، راجعت می‌بخشید، بصورت منطقی، و از آن استفاده نمود در برعکس‌اندن انقلاب ورهائی آدمی از نظم ضدانسانی حاکم.

این شرایط و روابط اجتماعی حاکم بآنها می‌آموخت، و خط فکری آنها را در برآورده ساختن آمال و آرزوهای خیل توده‌ستم‌بربر؟ ستم زدائی جهت می‌بخشید، و آنها را در این راه مصمم می‌ساخت.

فخرائی می‌نویسد:

"... جنگلی‌ها را بر آن داشت که مانند سران ملیون چنین بیاندیشند که چنانچه، با امکانات موجود کمب قدرت کنند خواهند توانست نه تنها تعدی وجود را منکوب و هموطنانشان را از مواجهه با ناراحتی‌ها نجات بخشند بلکه در تاریخ آزادی کشور نیز نقش قهرمانانای بعدی بگیرند، چه آنها معتقد بودند که بر هر مسلمان پاکدل ایرانی فرض است که وظیفه‌اش را نسبت بکشور و هم میهنانش ادا کند و به تناسب بهره‌مندیش از اجتماع، خیر و فایده‌ای بآنها برساند" (۱۷۵) در ادامه نوشته‌اش آنچه خود جنگلی‌ها درباره ایدئولوژی خود بیان کرده اند را می‌آورد:

"ما قبل از، هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم استقلالیت تمام معنی کلمه یعنی بدون مداخله هیچ دولت اجنبی - اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد و تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است، ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به همصدائی کرده خواستار مساعدتیم." (۱۷۶)

آقای فخرائی از شماره ۲۸ سال اول روزنامه جنگل آورده است، آنچه بابتیکه باین اسناد می‌رساند شکل گیری خط فکری جنگلیها در جهت استقلال، و آزادیست، و راهی ملیت ایران از ستمی که بآن می‌گذشت و استثمار که ناشی از تسلط استعمار و وابستگی بومی آنها می‌بود.

آنها برخلاف بداندیشان، هرگز در سرهوائ تجزیه طلبی نداشتند و بپیوسته رهائی کل جامعه ایران را در سر داشتند، چنانچه گذشت و در بر خورده‌های تاریخی نشان داد، همیشه مردم این خطه همچون دیگر مناطق این فلات در مبارزات و جنبش‌های تاریخ اجتماعی کشور، همپائی و همفکری داشتند و شرکت آنها در تمام رخدادهای ملی مردمی ایران نشان داده شد. در این جنبش نیز از جنبین خط فکری حرکت

می‌کردند و "شعاری" که مردم را بدورش تجمع می‌بخشیدند وره طری می‌نمودند، "استقلال" ایران بود، اگرچه آتش این انقلاب از جنگل‌های کیلان سرکشید، ولی سرانجام دامنگیر کل جامعه شد، و چنانچه نشان داده شد، همچون که جنبش‌های دیگر، هریک در زمانی در منطقه‌ای بخت افتاد و بالندگیش جامعه گیر گردید.

علاوه بر استقلال ورهائی کشور از جنگ استعماریان غارتگر، دیگر مسئله‌ای که خط فکری آنها را بخود مشغول ساخته بود، ریشه کن ساختن استثمار انسان از انسان، چه یادی می‌مذهبی بآن می‌نگریستند، ولی خود بیان آمادگی پذیرش چنین اندیشه‌های مردمی بود، در آنها. جنگلی‌ها در برآورده ساختن این خواسته‌های اساسی، مضمناً تن به خردمی دادند و بی پروا، ره‌طی می‌نمودند.

فخرائی بیان حال کردار آنها را با اشعاری زیبا چنین بیان می‌دارد:

"اظهار عجز نزد ستم پیشه زایل‌بلی است

اشک کیاب باعث طغیان آتش است."

و یا

"ترک مال و ترک جان و ترک سر

در طریق عشق اول منزل است."

و همی‌تطور

بی تأمل ای خرد کشتی مران در بحر عشق

بایدا ز خود در گذشت آنکه از این دریا گذشت.

و چنین برمی‌آید، که آنها در مقابل دشمن قاطعیت و روی آوری به برادر در مقابل عجز و زبونی سرکشیده بودند، و در این راه پرخطر ولی حیات بخش، پذیرا می‌شدند هر نوع خطر و حادثه‌ای را، تا بتوانند بر دشمن غلبه کنند و با پیروزی بر آن استقلال ورهائی مردم را جشن گیرند، و زندگی مفهوم دوستی و دوست داشتن، و انسان‌وار زندگی کردن را مزه کند.

آنها با پشتوانه‌ای از ایمان توانستند در آغاز، از ابتدائی - ترین حربها استفاده بکنند و با چاق و داس از دشمن خلع سلاح کنند، و با اسلحه دشمن تدارک جنگی بچینند.

جنگلی‌ها در راه وصول به هدف از صداقت و دوستی خاص خود برخوردار بودند، و این صفت مردمی سبب می‌شد، که مردم بآنها اقبال نمایند.

کوتاه سخن خط فکری جنگلی‌ها، استقلال و آزادی و ریشه کن

ساختن استثمارآدمی و بنای ایرانی آباد، ورها شده از زیرچنگال استعمارگران، و وابستگان آنها بود. در این راه در عمل صداقت و درست اندیشی نشان می دادند، و برای دست یافتن بآن، جسارت و شجاعت و استمرار در مبارزه.

حال که باینجا رسید، با آوردن مرامنامه که در ۹ ماده و ۳۴ بند است، بهتری می توان ایدئولوژی و نظرات فکری آنها را نشان داد.

" مرامنامه "

آمایش عمومی و نجات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگی و حاکمیت اکثریت بواسطه منتخبین ملت - پیشرفت ایمن مقام در افروخته " اجتماعین " بموارد ذیل تعقیب می نمایند.

ماده اول :

۱ - حکومت عامه و قوا، عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.

۲ - قوا، مجریه در مقابل منتخبینی مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می باشد.

۳ - کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور مساوی بهره مند خواهند بود.

۴ - آزادی تام افراد انسان در استفاده کامل از قوا، طبیعی خود.

۵ - الفا، کلیه شئون و امتیازات.

ماده دوم - حقوق مدنی :

۶ - مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت.

۷ - آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام تعطیل.

۸ - هریک از افراد ملت که بسن شصت سالگی برسد از طرف حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده دار خواهد بود.

۹ - تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.

ماده سوم - انتخابات :

۱۰ - انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد.

۱۱ - هریک از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق

انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا هستند.

ماده چهارم اقتصاد :

۱۲ - منابع ثروت از قبیل خالصات رودخانه، مراتع جنگلیها، دریاها، معادن، طرق و شورها و کارخانجات جزو علاقه عمومی است.

۱۳ - مالکیت اراضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می شود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود.

۱۴ - ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه.

۱۵ - تبدیل مالیات های غیر مستقیم به مستقیم تدریجاً.

ماده پنجم - معارف روحانیت : اوقاف :

۱۶ - تعلیمات ابتدایی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است.

۱۷ - تحصیلات متوسطه و عالی برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی و رحتمی است.

تیمبره - محصلین در انتخاب حرفه از فنون آزادند.

۱۸ - انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.

۱۹ - دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد.

۲۰ - ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها بمعارف عمومی و امور خیریه و صحیح و تأسیس کتابخانه های عمومی.

ماده ششم تفاوت :

۲۱ - تفاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.

۲۲ - تبدیل تنبیها به اصول تکدیری.

۲۳ - حبس مقصرین به اعمال شاقه باید بمدرسه و دارالتربیه اخلاقی تبدیل شود.

ماده هفتم دفاع :

۲۴ - ورزش و ازمنش نظامی برای مدارس ابتدایی و متوسطه اجباری است.

۲۵ - براتحلیل فنون نظام، مدارس عالییه تأسیس خواهد شد.

۲۶ - و در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشور ستانی دفاع از وظایف عمومی اجباری است.

ماده هشتم - کار :

۲۷ - ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که نشان به

۱۴ سال نرسیده.

۲۸ - برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری بوسیله ایجاد

موسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می نمایند .

۲۹ - ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ الصحة کارگران .

۳۰ - تجدید ساعات کار در شبانه روز منتها به هشت ساعت -
استراحت عمومی و اجباری در هفته یکروز .

ماده نهم - حفظ الصحة :

۳۱ - تأسیس دارالعهزه و مریضخانه های عمومی و مجانی .

۳۲ - رعایت نظافت و حفظ الصحة در مجامع و منازل و مطبخ ها و
کارخانجات و غیره .

۳۳ - انتشارات قوانین صحیح در بین عامه .

۳۴ - جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات - منع استعمال

افیون و سایر مواد مخدره .

مرامنامه جنگلی ها گویا ترین سندی است ، که خط فکری و
ایدئولوژی حاکم بر آنها را مشخص می کند ، و نشان می دهد که ، این
نیرو علیرغم مذهبی بودنشان ، چند مسئله اساسی در سلوچه خواست -
هایشان است ، که علاوه بر اینکه برای شروع جنبش ملی - دموکراتیک
بسیار موقر و مردمی بود ، در صورت مقایسه با نظریات ارائه شده
نیروهایی که به سویالیزم گرایش داشتند ، و در این جنبش شرکت
نمودند ، (که از آنها یاد خواهد شد) پیشرفته تر ، گویا تر ، و رسا تر
بود . زمینه پذیرش چنین خواسته هایی از سوی مردم و توده ، بسیار
قابل لمس و شدنی بود ، نسبت به نظریاتی که دیگر گروه ، ارائه می -
داد ، که نه نقطه برای حل معضلات جامعه نارسا بود ، بل برای تضعیف
جنگلی ها و خلق سلاح نگرانی آنها ، بکار برده می شد و سرانجام این
لجاجت های بی رویه و جبروانه ضایع به بار آورد ، و حرکتی را که
می رفت تا هعبستگی را قوام بخشد ، به تشتت و پراکندگی نیروها بدل
ساخت ، و سرانجام سودش نصیب فدا انقلاب شد و آن شد ، که جز آه و
حسرت ، چیزی با خود نداشت !

نیروی بوجود آورنده " پدیده جنگل " را ، در واقع اگر -
بخواهیم بر پایه مسائل کلانیک مورد بحث قرار دهیم ، قشرهایی از
خرده بورژوازی تشکیل داده بود ، رهبری این جریان را نیز بعهده
داشت . و در واقع هنوز هم که هنوز است ، با گذشت بیش از نیم قرن از
این دوییده انقلابی مشروطیت و جنگل ، نیروی عمده و رهبری آن
بدست خرده بورژوازی است و نقش اساسی و تعیین کننده بعهده دارد .

آنچه مربوط بحال است از حومه این نوشته بیرون است و می -
پردازیم بصف بندیهای طبقاتی آن دوران .

طیف وسیع خرده بورژوازی چه در دوران " مشروطیت " چه در زمان
" جنگل " کل بدنه جامعه را گرفته بود ، و عدم وجود طبقات بورژوازی و
پرولتری . وجود قشرهای وسیعی از خرده بورژوازی ، توانست رهبری
" جنبش " را نیز با خود داشته باشد . تمام وجوهی که می توانست بیان
کننده خصلت خرده بورژوازی باشد ، چه موضع گیریهای سیاسی ، چه
روابط اجتماعی ، چه از نظر فرهنگی و چه در زندگی اقتصادی ، کل -
جنبش های مذکور ، و نیروهای بوجود آورنده آنها ، با خود داشت .
در گذشته گفته شد ، که این شهادهای مختلف اجتماعی است ، که
وجودشان ، در نیروی اجتماعی وجود " طبقه " ای را ، مفهوم می -
بخشد .

یعنی آنکه طبقه مقوله ایست اجتماعی . و لذا وجود نهادهایی
مختلف اجتماعی و با هم عمل کردن آنهاست ، که وجود " طبقه ای " را
بیان می دارند .

ناچاراً اگر که از طبقه پرولتاریا و یا بورژوازی صحبت شد این
طبقات می بایست ، چه در زندگی اقتصادی ، چه از نظر مواضع سیاسی ،
چه در رابطه فرهنگی و چه روابط اجتماعی همه با هم بیان دارنده
وجود آن " طبقه " مورد بحث باشند ، و این وجوه ذکر شده را ، با هم
داشته باشند .

ولی خرده بورژوازی نیروی است بینابینی و همیشه ناپایدار ،
و در تمام اجتماعات تا قبل از شکل گیری " طبقاتی " و عدم وجود
طبقات اصلی جامعه ، این طیف وسیع وجود دارد ، و نقشی بس مهم
بعده می گیرد .

حال این خرده بورژوازی و قشرهای مختلف بوجود آورنده اش ،
بخطری عدم ثباتش در رابطه با نهادهای مختلف اجتماعی ، همیشه دیده
محدود و بینابینی دارد در برابر نیروهای مختلف اجتماعی که با شکل
گیری مبارزات اجتماعی و ... تجزیه می شود و در این تجزیه قطب -
بندی انجام می گیرد .

خرده بورژوازی ، بخواست های دموکراتیک ، در تمام زمینه های
اجتماعی معتقد است ، ولی در بین راه و ادامه حرکت های مبارزات
اجتماعی و قطب بندی شدن اجتماع ، هر قشری از آن بطرفی تجزیه
می شود ، که دیدش در آن محدوده جریان داشته ، و از خواسته های
دموکراتیک می توانسته داشته باشد ؛ و تا همان حد ، در روند حرکتی
مبارزات اجتماعی ، می توانسته کشیده شود .

خرده بورژوازی در ایران چه در دوران تاریخی مشروطیت و چه

در دوران تاریخی " جنگل " که بهر حال از نظر دورانی پس از مشروطیت
بخش افتاد، چه در شهرها و چه در دهات از زیرستم و استعمار حاکمان
زمان به تنگ آمده بود.

شرایط داخلی و خارجی، رشد و شکل گیری مبارزات ملی-مردمی
را فراهم ساخته بود، و عدم وجود و یا حداقل ضعف وجود طبقات اصلی
توانست رهبری اوضاع را به عهده بگیرد، و خواستهای اجتماعی زمان
را بنا بر همان شرایط اجتماعی لرزان بر شمرده خویش، دنبال کند.
ولی آنچه شرایط و روابط اجتماعی دوران می رساند عدم و یا
ضعف طبقات اصلی است، که میتواند در رهبری داشته باشند، و قاطع،
بی امان، و مطمئن جنبش را هدایت کنند.

جنبش در شرایط و روابط اجتماعی ای، بوجود آمده بود، که وجود
استعمار و امپریالیسم و حاکمیت ایادی آنها را، لمس می کرد.
استعمار نیز بیدار می کرد؛ تجربه تاریخی بسیار نزدیکی را هم با خود
داشت که بایستی با سلاح روی آورد و در مقابل دشمن که بیگانه باشد،
قاطعانه و مسلحانه عمل نماید، و اگر استقلال و آزادی بدست آید، فقر
و گرسنگی و استعمار نیز ریشه کن خواهد شد.

جنبش در این محدوده بسر می برد و ایدئولوژی و خط فکری نیروها
شرکت کننده در جنبش نیز در همین محدوده بود که بر اساس آن برنامه
نه ماده ای خود را تنظیم کرده بودند، و در طول زندگی هفت ساله اش
روز بروز با روز بروز و با ویرگر دید، و نشان می داد که استعداد پذیرش
اندیشه ها و خواسته های مترقی تری را دارد.

علیرغم همه ضعف ها و کمبودها و... خواهیم دید، که تا پایان
کا را انقلابی تر و قاطع تر از نیروی دیگری که پس از شکل گیری و
سازمان پذیری مبارزات، به جنبش پیوستند، و ادعاهای بسیار
بسیار می داشتند، عمل کرد، و زندگی سیاسی بیان دارنده آن
شد.

چون نه هر کس که ادعا نمود، انقلابی تر و قاطع تر است، بلکه
آنکه در زندگی، جامعه عمل می بخشد ادعاهایش را، قاطع و انقلابی
عمل کرده است، و ملاک هر ادعائی، زندگی است.

آنچه گذشت کیفیات طبقاتی جنبش و نیروهای بود از جنگلی ها،
با خط فکری و ایدئولوژی و خواسته هایی که در جهت آن گام برمی -
داشتند.

حال می پردازیم به پرونده ای که " جنبش " گذراند تا سازمان
خود را بوجود آورد.

از آنجا که جنگلی ها، انسانهایی بودند، میهن پرست و مردمی،
چه شخصیت های دولتی ولی میهن پرست، و چه مردم نیک اندیش محلی،
از کمک به آنها دریغ نداشتند و زمینه ای شد برای آنها، که بتوانند
در چنین شرایطی، پایه های سازمانی خود را مستقر سازند.

چنانچه مستوفی الممالک توانست جنگلی ها را تحمل کند و در
برخوردی حضوری که با دکتر حشمت پیدا نمود، تحت تأثیر منطق او
قرار گرفت، که نسبت به آنها نظری مساعد داشته باشد.

مقامات روسی از وجود جنگلی ها در بیم بودند، هر لحظه خواستار
قواشی بودند برای قلع و قمع آنها، فرماندار کیلان نیز، کسه
تمایلات دینیش و اینکه جنگلی ها انسانهای وطن دوستی هستند، میل
یکمک و تماس با آنها را داشت.

حسن نیت مستوفی الممالک و علاقمندی فرماندار کیلان سبب
مذاکراتی با جنگلی ها شد.

فخرائی می نویسد: "... فرماندار کیلان نامه ای به میرزا
نوشت و آمدنش را بر پشت جهت ملاقات و مذاکره تکلیف نمود اما چون
دید میرزا عجله ای در آمدن برشت ندارد و خود همراه دو تن از علما
شهر سید عبدالوهاب صالح و حاجی سید محمود روحانی به نومین رفت.
از عمال جنگل دکتر حشمت و شیخ محمود کسمائی و علی طالع با
سعت نمایندگی به استقبال آمدند و مذاکرات بین آنان شروع
گردید." (۱۷۷)

فرماندار از آنها تقاضای پیش گرفتن یک روش مسالمت آمیز
بین دولت و جنگل را می خواهد، و در این رابطه فرماندار که حشمت -
الدوله باشد از جنگلی ها قول می گیرد که از عواید ملاک منتسب بر عای
روس چیزی نگیرند - چیزی نمی گذرد که حشمت الدوله از فرماندار
کیلان برگزار می شود و فرماندار جدید سعی در مخالفت با آنها می کند،
و عکس العمل جنگلی ها را بر علیه خود بر می انگیزد. فرماندار
شامبرده " مفاخر الدوله " بود که پس از روی کار آمدن محمد ولی
خان تنکابنی (سپهسالار) نخست وزیر، به کیلان فرستاده شده بود.
او با آمدنش سعی به قلع و قمع جنگلی ها می کند.

همزمان با دوران فرمانداری حشمت الدوله روس ها دست
بنارت و گشتار مردم می زنند و جنگلی ها با دخالت خود، و دادن تلفاتی
از آنها، موفق، همراه با بدست آوردن چند قبضه تفنگ و فشنگ بجای
خویش بازمی گردند.

جنگلی ها با گذشت زمان و برخوردهای نظامی در پی سازمان دادن

به اموراداری و نظامی خود بودند و در این رهگذر شکل می گرفتند .
وجود عوامل داخلی و خارجی سبب رشد و شکل گیری نیروهای
جنگلی شد ، و هرکسی از سوی قزاقان ، روسی مورد ستیم قرار می گرفت .
پناهگاه خود را جنگل می دانست و این خود سبب رشد اعتبار و قدرت
برای آنها می شد .

فخرائی می نویسد : " حالا دیگر تمام خطه گیلان (تقریباً)
در قلمرو قدرت جنگلی ها است زیرا از یک طرف بمرز آذربایجان و زنجان
رسیده و از طرف دیگر به مازندران و نور و گجور نزدیک شده اند . "
فارغ از هجوم خصمانه روس تعرض دولت و عشایر اطراف گیلان
در مدد بر می آیند به نیروی تحت اختیارشان سازمان بدهند ابتدا
کسما مرکز تأسیسات مالی واداری می شود و حاجی احمد که مرد قوی
شماره ۲ محسوب می گردید به تأسیسات مزبور نظارت می نماید .
گوراب زرمخ برای تشکیلات نظامی و انتخاب و یک مدرسه
" سوزاقیه " در آنجا دایر می گردد در راست مدرسه نظام به مازرفن -
باشن آلمانی محول می شود که لیوتنانت اشترنج اتریشی و چند افسر
دیگر (لیوتنانت سفیدر و داشرنج) زیر دستش کار می کردند .

اینان افسرانی بودند که از زندان روس ها فرار کرده و با شنیدن
نام و آوازه جنگلی ها به گوراب زرمخ و کسما روی آورده بودند . در
کتابی که ب . نیکتین قونسول تزاری روس در رضاشاه بنام " ایرانی
که من شناختم " نوشته است نام کوچک بن باشن را ویلیام وویرا
اسپر شده نیروی انگلیس در جنوب ایران معرفی می نماید که از طرف
انگلیس ها به روس ها تحویل شده است .

افسران میهن پرست ایرانی که با جنگل همکاری داشتند کاپیتان
علی اکبرخان سیاهپوش (سر تیپ باز نشسته) ارتش که در آن زمان
۱۳۴۰ وفات یافت (نصراله خان آزاده راد و علی اکبرخان آبرزشکی
(- سلطان داوودخان شاهپورخان مختاری (سر تیپ مختاری نعلی) و
چند نفر دیگر که تعلیمات نظامی دا و طلبانه اشتغال داشته اند .

جوانان پر شور گیلانی کانونهای گرم خانوادگی را ترک و برای
فرا گرفتن تعلیمات نظامی و آماده شدن ب خدمت میهن ، راه گوراب -
زرمخ را در پیش می گرفتند .

شهر لاهیجان نیز که تا این وقت آرام و ساکت بود به هیجان آمد و
به تأسیس نظامی ملی پرداخت .

شورائی بنام " کمیسون جنگ " در کسما به امور جنگی رسیدگی
می کرد که ریاستش با مشهد علی شاه جوشفالی (هوشنگی) بود .

رتق و فتق اموری جنگل را محمد اسماعیل کسما شلی و
سالار نامرخلج (قاطمی و آقا جانی کبائی (کرکین) عهده دار بودند
که از محل و مول عشریه و عوارض خروج کالا بخارج گیلان ، هزینه های
جاری را تأمین می نمودند .

رسیدگی با مورد اخلی به امیر شمس الدین و قاری " وقار السلطنه "
بود چرخ تشکیلات قضائی را شیخ بهاء الدین املشی (میزان) می -
گردانید و ریاست تحقیقات با میرزا نکراله خان تنکابنی (کیهان)
بود .

صحیحه نظام زیر نظر دکتر ابوالقاسم خان لاهیجانی (فریود)
اداره می شد که اطباء معرونی مانند دکتر علی خان (شفا) و دکتر
آقاخان (طرب) و سید عبدالکریم (کاتبی) وظائف مربوطه را در
بیمارستانهای گوراب زرمخ و کسما انجام می دادند .

این وظایف در قومن بعهد میرزا صادق خان (رشتی) و میرزا
غلامحسین (فومنی) بودگاهی که ضرورت اقتضا می کرد دکتر بدالله
خان (بشردوست) و دکتر موسی خان (فیض) را از رشت می طلبیدند و
اینان نیز دعوت جنگل را با میل و خوشرویی اجابت می کردند زیرا
گذشته از جبر زمان که این هماهنگی را ایجاب می نمود قرابت نسبی
بین میرزا کوچک خان و دکتر فیض وجود داشت .

به افراد موثر دیگر نیز مانند کربلایی ابراهیم برادر حاجی
احمد کسما شلی که بعدها به " کبریت خان " معروف گردید همچنین
غلامعلی بابا ماسوله ای و شیخ عبدالسلام و آقا جواد (کل افزائی) و
دیگران هریک وظیفه ای خاص محول گردید اما مرکز ثقل و مغز تفکر
جنگل را " هیئت اتحاد اسلام " تشکیل می داد که افرادش بااستثنا
چند نفر همه از علما و روحانیون بوده اند .

این وضع که تعدادی از روحانیون زمام کار را بدست گرفته
کارگردانی و رهبری امور انقلابی را عهده دار شده اند ، بمذاق عده ای
گوارا نیست و ترتیبی دادند که هیئت اتحاد اسلام به " کمیته "
تبدیل شود و در نتیجه این تغییر نام ، افراد غیر روحانی نیز
توانستند ب عضویت رسمی هیئت اتحاد اسلام در آیند و اکثریت اعضا
کمیته را بدست آورند .

افراد کمیته ۲۷ نفر بودند که همگی آنها در اوقات تشکیل جلسه
حضور نمی یافتند چند نفرشان اسماً جز کمیته امام وظائف معینشی
بآنها محول شده بود و چند نفر دیگر دارای عضویت افتخاری بوده اند .

اسامی افراد کمیته خارجی میرزا محمد رضا حکیمی - حاجی سید

محمود روحانی - حاجی شیخ علی علم الهدی - سیدعبدالوهاب صالح میرزا مهدی افشانی - شیخ بهاء الدین املی - میرمنصور هدی - شیخ محمود کسمائی - دکترابوالقاسم فرید - حسین کسمائی - اسماعیل عطار - عزت الله خان هدایت - وقار السلطنه - مهدی علی شاه - حسین خان خیاط (پدر) - رضا افشار - سیدحبیب اله مدنی - شیخ عبدالسلام ابراهیم کسمائی میرزاها دی لاکانی - محمد علی پیربازاری - میراحمدخان مدنی - سیدعبدالکریم کاشانی - اسکندر خان (امانی) حاج احمد کسمائی آقا جواد گل آفرزائی و میرزا کوچک خان . - (۱۲۸)

آنچه گذشت بیان کننده این واقعیت بود، که نهضت جنگل، تحت رهبری میرزا کوچک خان و نیروی بنام " هیئت اتحاد اسلام " رشد و شکل گرفت، و از آنجا که در جهت تحقق بخشیدن به خواسته های ملی مردمی، که حرکت جامعه در آن مسیر سیر می کرد، مادیانه و پرتحرک کاری کردند، و هر خطری را با جان و دل می پذیرفتند، مورد اقبال مردم قرار می گرفتند و در مدتی کوتاه توانستند از شرایط اجتماعی استفاده بکنند، و سازمانی که بیان کننده خواسته های توده زیرستم جامعه باشد، بوجود آورند، و در مقابل دشمن به ستیز، و رو در روی و مصاف برخیزند.

آنچه اقبال مردم را نسبت باین نیرو و رهبر پاک اندیش کشاند، عدم وابستگی به نیروهای خارجی، و هرگز در هیچ شرایطی از خط استقلال عدول نکردن آن نیرو بود.

و دیگر مصیبتی بودن بآنچه می گفت، و در عمل نشان می داد، و از روشهای کهنه شده و گذشته ای که بعضی عناصر و سازمانهای که هنوز که هنوز است پیروی می کنند خودداری می کرد.

و اگر به اسلام گرایش داشت مادیانه بیان می داشت، و در عمل نیز نشان می داد و گرایشی که در طول زمان به اندیشه های مردمی و بطور نسبی به سوسیالیسم پیدا کرده بود نه ریاکارانه، بلکه بدون خنک مغزی، و مصیبتی بآن پی برده بود و بیان می کرد و در راه تحقق بخشیدن بآن عمل می نمود.

این نیرو و رهبر آزاده اش اگر دور از تازه رسیده هائی، که سرانجام با عملیات چپ روانه و ناصادقانه خود، نهضت را به بیراهه کشاندند، مثل می کردند، و در بستر زمان با هم مردمی که داشتند، عمل می نمود، نهضت بطور حتم به موقعیت های قابل توجهی دست می یافت.

عبدالله مستوفی، در کتاب خود " شرح زندگانی من با تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه " چنین می نویسد:

"... میرزا کوچک خان، قاضی قیام جنگل را می شناسیم، و می دانیم که مدت شش هفت سال عده ای بدور خود جمع و با هم قوه خارجی یا داخلی که متکی به سیاست خارجی باشد، خدیت کرده، رجوزه گیلان را بقدر توانائی خود از تعدی و تجاوز اول رفت و آمدهای قشون روس، و انگلیس محفوظ داشته است.

چنانچه در زمستان ۱۲۹۶ موقعی که قشون روس ایران را ترک می گفت، با مقاومت خود در مقابل آنها، توانست شرایط خاصی برای عبور آنها از خاک گیلان برقرار کند، و هم ولایتی های خمود را از تجاوزات آنها محفوظ دارد، و بعد از رفتن قشون روس از ایران، که قوای انگلیس جای آنها را در کشور گرفت از رفت و آمد آزاد عده آنها که برای کمک رساندن یا ضداد بلشویسم از سرحد بین النهرین تا انزلی پادگان برقرار کرده بودند، مخالفت هائی بعمل آورد.

انگلیس ها، با اینکه بطبع از وجود این قوه که خوار راه آنها بود بسیار ناراضی بودند، هیچوقت با آنها طرفیت مستقیم نمی کردند، بلکه گاهی پیچرا خوف روسی را با آنها طرف می نمودند، و زمانی بطوری که، در ابطال الباطل تشرع کرده ام، دولت های ایران را مانند دومورد در کابینه ای و شوق الدوله را می داشتند، که بعنوان وحدت حکومت، با قوه جنگل طرفیت نمایند.

ولی هیچوقت در این زد و خوردهای کامیابی برای قشون دولت در کار نبوده، تنها کاری که می کردند چند فرسخی قوه جنگل را از خط راه دور می نمودند، که انگلیس ها، بی موی دماغ بشوایند یا ضداد بلشویک کمک برسانند.

در کابینه مشیرالدوله و سپه دار هم دیدیم که با آنکس متجاسرین از طرف قوای جنگل امیدواری ها و به این قوه ارسال مر سولاتی داشتند، بالاخره توانستند آنها را بخود ملحق کنند و چنانکه در جای دیگر هم نوشته ام، اگر در این کار متجاسرین کامروا نشدند سبب آن همان وطن پرستی و ملیتانی شخص میرزا کوچک خان بوده، که الحق در تمام مدت نهضت جنگل، یک قدم برخلاف دیانت و حب وطن برنداشته، حتی در مواقعی که کابینه ها صالحی، مثل کابینه مشیر الدوله و مستوفی الممالک و علاء السلطنه روی کار می آمدند، همواره خود را از تماس با دولتیان برکنار می گرفته، که دولت به آزادی مشغول عملیات املاهی خود شود، و شاید در این مواقع اگر از

تجدید دولتهای کارجا ق کن خارجی اطمینان پیدا می کرده ، برای تسلیم هم حاضر بوده است .

در جنگ بین متجاسرین و دولت ، و تدارک مقدمات کودتا هم شاید میرزا کوچک خان برای این منظور خود را برکنار گرفته ، قوای خود را دست نخورده نگاه داشته بود که بعد از آنکه زمینه روشن تر شود ، بنفع کشور وارد عملیات گردد .

اکثریت عده ای هم که بدور او گرد آمده بودند ، واقعا به او ایالت داشته و او امر رئیس خود را که در خورد و خوراک و منزل و لباس ، مثل یکی از آنها بود از دل و جان اطاعت می کردند .

انگلیس ها ، در این چهار پنج ساله رفت و آمد خود از کنار قوه جنگل ، البته بفکر بندوبست ، با میرزا کوچک خان هم افتاده ، و شاید بدشان نمی آمده که با میرزا کوچک خان هم بندوبستی نظیر قرارمدار بارشاخان افسر قزاق بکنند ، منتها میرزا کوچک خان به افسون آنها فریفته نشده ، و از راه وطن پرستی و دریافت از سر آوردن تقاضای آنها تن زده است .

ماژور نوئل که در ۱۳۰۹ اوقاتی که به ریاست استیناف در کرمان بودم ویس کنسول انگلیس در آنجا ، و بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ ، کلنل نوئل و رئیس قسمت زراعت اراضی خوزستان ، که مسوقتا انگلیس ها از ایران به اجاره گرفته بودند ، شده بود ، یکی از اشخاصی بوده است که انگلیس ها برای فریفتن میرزا کوچک خان به جنگل فرستاده بودند . ولی میرزا فریب آنها را نخورده و ماژور را در جنگل حبس کرد . تا بعدها ، بموجب قرارداد مسالمت بین قوای جنگل و انگلیس ها از زندان میرزا خلاص گشت . ماژور نوئل عملیات خود را در جنگل پنهان نمی کرد ، چنانکه از اعتراف به رشوه دادن خود ، به خوانین بختیاری هم استنکافی نداشت ، بعد از مراجعت مرحوم رضاشاه پهلوی از کرمان ، خود ماژور برای من نقل می کرد که در روز شرفیابی اعلیحضرت از من پرسیدند :

" شما بچه منظوری به خائهای بختیاری رشوه می دادید ؟ عرض کردم : برای اینکه مانع اقدامات مادرکارهای نفت جنوب نباشند . فرمود امروز هم از این قماش کارها می کنید ؟ عرض کردم : امروز کشور ایران سرپرستی مثل اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دارد دیگر حاجتی به این خرده کاری نداریم . " (۱۲۹)

مورخ الدوله سپهر در کتاب خود " ایران در جنگ بزرگ " راجع به نهضت انقلابی جنگل و میرزا کوچک خان چنین می نویسد : " میرزا

کوچک خان یک نفرو روشنفکر مذهبی بود که ... ، از ابتدای برشور داشته و در مکتب دارای طرفدارانی بود ... میرزا کوچک خان یک میهن پرست واقعی بود و شخصیت با رزا و مورد تصدیق معاندینش نیز واقع می گردید چنانچه ژنرال دسترویل انگلیسی که چندین مرتبه با میرزا کوچک جنگ نموده می نویسد : " نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف که یک ایده آل هست ، با شرف و معنای است تشکیل یافته ، ... " و در جای دیگر ذکر می نماید : " بعقیده من میرزا از ولایت -

پرستان حقیقی می باشد و امثال او در ایران کمیاب است . " و ادامه می دهد : ... احسان اله خان که ابتدا از همکاران میرزا بود ولی بعلمت افکار افراطی بعدا با او مخالف شده و سرعلیه وی جنگید راجع به میرزا می نویسد : " میرزا عملیات انقلابی خود را از سال ۱۹۰۶ در گیلان شروع نموده و در شمال وجهه ملی داشت و خودش یکی از آزادیخواهان و مجاهدین شجاع و با شجاعت و بسیار صالح بود که در تمام طول عمر خود متکذاری در راه انقلاب با داشتن آن همه اقتدار و مرتکب هیچگونه دزدی - اختلاس و استفاده شخصی نشد و برای خود سهم یک شاهی بر نداشت . " (۱۸۰)

مورخ الدوله ضمن اشاره به اوائل مشروطه و پیوستن میرزا به آن جنبش و اینکه در " کمیته ستار " آغاز کار نمود می نویسد : " میرزا کوچک خان تدبیرا فرشت و با چند نفر موقعی که میرزا برای اجرای منویات خود از تهران به گیلان می رفت در آنجا با کمیته دموت کرات های رشت ارتباط پیدا کرد .

دکتر حشمت طالقانی حاضر به همکاری با او نشد و در تمام مدت قیام از روی نهایت تمیمیت خدمات بیشمار ی با او نمود حاج احمد کسائی هم درس میرزا و هم دوره میرزا بوده و ... و منشی از ورود میرزا مطلع شد او را در کسما محرمانه ملاقات نموده و با دولت قدیمی خود بنیان یک نهضت عسبان آلودی را ریخته و ... پس از مدت قلبلی خبر انعقاد نطفه انقلاب جنگل در تمام ایران منتشر شده ... و نهضت روز بروز وسیع تر می شود . سلطان داود خان افسر ژاندارمری از تربیت شدگان سوئدی ها از جمله اشخاصی بود که به جنگل رفت و علت آنرا چنین گفته اند که در شیراز بوسیله قوام الملک شیرازی دستگیر شده مورد آزار و شکنجه قرار می گیرد و پس از فرار از شیراز خود را به جنگل می رساند . غلامرضا خان برادر سلطان داود خان از تهران مأ موریت می یابد از شورش جنگل جلوگیری بعمل آورد اما با تمامی سربازو ابوا جمعی به نهضت جنگل ملحق می شوند مردم

آراخواه کیلان ورشت اکثر مردم - به میرزا کوچک خان کمکهای مادی و معنوی می کردند و چون دانشمندان روس ها و قوای دولتی مزاحم او می شدند مردم فوراً به میرزا خبر داده و حتی او و طرفدارانش را پناه می دادند و بخصوص رفقای دموکراتش اسلحه بوی می رساندند، گاهی در موقع حساس خطر آخوندی را می فرستادند و بعنوان مجلس روضه - خوانی طرفداران او را از شرحه روس ها یا قوای دولتی محفوظ نگه می داشتند. و باز ادامه آن ... در حقیقت سازمان بخشندگان واقعی جنگل افسران آلمانی و عثمانی بودند که از نیروی ایمان و وطن پرستی ایرانیان می خواستند برای جلوگیری از پیشرفت سریع قشون روس در شمال استفاده نمایند و با جنگهای پارتیزانی خار راه مهاجمین باشند و بدین علت به جنگلی ها کمکهای مادی و معنوی می نمودند.

قوای جنگل روز بروز رو به ارباب می گذاشت و مردم آزادی - خواه از گوشه و کنار به آن می پیوستند ... - (۱۸۱)

م - س. ایوانف در کتاب " تاریخ نوین ایران " خود می نویسد: " گروههای پارتیزانی جنگلی ها (حزب جنگل) به رهبری میرزا کوچک خان که دارای جهان بینی ناسیونالیستی شورزائی بود علیه قشون تزاری به مبارزه پرداختند.

این گروههای پارتیزانی از دهقانان، تهیدستان شهری و خرده بورژوازی تشکیل یافته و از پشتیبانی پیشه وران، بازرگانان و مالکان ناسیونالیست نیز برخوردار بودند. نقاط اصلی فعالیت چریکی جنگلی ها، جنگل های انبوه کیلان بود و روی این اصل آنها نام جنگلی برخوردار شدند.

آلمانی ها سعی داشتند که از سهفت جنگل به نفع خود استفاده نمایند و به این منظور اسلحه و کارشناس نظامی برای آنها می فرستادند. " (۱۸۲)

دستور ویل می نویسد:

" جنگلی ها که تحت رهبری میرزا کوچک خان قرار داشتند، سعی بودند در مقابل عملیات تحقیقاتی ما، سرتاسر کیلان زیر نفوذ کوچک خان قرار داشت و خط مرکزی ما نیز از میان کیلان می گذشت. میرزا کوچک خان خارجی ها را غارت می نمود و به هرا رویائی که بر می خورد فوراً از آن قرار می داد. علاوه بر این با عملیات بلشویکها که بندرانزلی تنها بندر ایران در دریای خزر که ما از آنجا پیشروی می کردیم را که اشغال نموده بودند، موافق بود و در روز ۲۸ مارس

۱۹۱۸ درست روزی که قرار بود میرزا کوچک خان با قوای خود تزاریان را تحت کنترل خویش در آورد Pitscherakhow تزاریان را متغیر نمود.

اگر در آن روز کوچک خان موفق به تعاحب تزاریان گردیده بود، در تهران پرچم جنگلی ها برافراشته می گردید. یکروز پس از آن منطقه شمال ایران خارج از محدوده نفوذی ما می گردید. " (۱۸۳)

آنچه از کل این نوشته های تاریخی استنباط می شود، صرف نظر از وابستگی های فکری اجتماعی دوست و دشمن بودن صاحبان آنها این است:

نیروهای متشکل جنگل، که تحت رهبری میرزا کوچک قرار داشتند همیشه و پیوسته روح وطن پرستی و عشق برهائی مردم از زیرستم بیگانگان، و وابستگان بومی آنها موجب شده بود، که آنها با قاطعیت در مقابل نفوذ آنها ایستادگی نمایند.

میرزا و همزمان با پاک اندیشی در حیات سیاسی مبارزات خود، و با تجربه از تاریخ مبارزات ملت خود و دیگر ملتها، آموخته بودند، که با معاشات و همزیستی نمودن با دشمن نتوانند آرزوهای ملی مردمی خود را حاکم عمل بپوشانند.

میرزا بعنوان زبان گویای این نیروی مردمی، دشمن را شناخته بود، و هرگز افسوس او نگشت و همواره در راه شکست آن کام بر داشت. او بخوبی می دانست که دشمن اصلی در آن شرایط کیست. و اینکه با یستی از فرصت تاریخی بعمل آمده کمال استفاده را ببرد. او علاوه بر آنچه گفته شد آگاه بود که، از امکان دادن بدشمن برای تبلیغات سوء بر علیه خود پرهیز کند و هرگز حاضر نشد از خط استقلال دور افتد، و بخاطر همین هوشیاری کامل او است، که حتی دشمن از وطن پرستی او یاد می کند.

آنچه از این نوشته ها بر می آید این است که استعمار انگلیس پیوسته در صدد کنا آمدن با او بود، ولی هرگز چنین شانس را در خود ندید، و انگلیس همواره توسط دولتهای دست نشانده ایران حملات به نهفت را تدارک می دید، تا خود را مستقیم از تیررس حملات نهفت بری دارد. ولی همانطور که گذشت میرزا دشمن را شناخته بود، و می دانست دشمن اصلی در آن مقطع تاریخی کیست، و می دانست وجود دولتهای وابسته بستگی بوجود استعماری او دارد و با یستی ریشه فساد یعنی استعمار را ریشه کن ساخت. و باز شناخت میرزا مبنی بر اینکه، اگر می دید که دولتهای علیرغم محافظه کار بودنشان سعی در حمله

معملات دارند در زمان آنها سکوت می کرد، و از زمان برای بازسازی نیروی خود استفاده می برد، و با این عمل هوشیارانه، جلو هر نوع تبلیغات سو را می گرفت و در عین حال به کمین می نشست تا موقع مناسب قرارسد.

گفته ماژور نوئل می رساند که امپریالیسم با هوش انگلیس چنانچه خاطر نشان ساختیم، چطور در تجربیات مشروطیت آموخت و توانست مهره ای بدست آورد و بدست او "حکومت مقتدر مرکزی" را تدارک ببیند، که فارغ بال به چپا و ل خویش دامن زند.

گفته ماژور مینی بر "امروز کشور ایران سرپرستی مثل اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دارد دیگر حاجتی به این خرده کاری ها نداریم" بزرگترین سند است برای ادعا و این انتخاب مهره از همان روزهای نخستین برای بسیاری از نیروها و عناصر ملی مشخص بود، که انگلیس در قزاق خانه قزاقی بنام رضاخان را پیدا کرده است، ولی آنها که در شرایط حماس بینا نشان از دیدن و شنوا نشان از شنیدن می افتد، ملاحظ دانستند که آنرا برای "سوسیالیزم در یک کشور" نمی بینند و نشوند و پس از بیان آنچه می بایست بر سر مردم آید، بگویند که ما اشتباه کردیم و... و چیزهایی این چنینی!

گفته ها و نوشته های مورخ الدوله سپهر، عبداله مستوفی، احسان اله خان دشترویل، ایوانف، ماژور نوئل همه و همه با هر گزایشی و وابستگی می رسانند که میرزا انسانی بود مصادق و پاکباز، در جهت برآورده ساختن خواسته های میهنی و انسانی اش، می رسانند که ارمین پرست و استقلال طلب بود، و هرگز سلطه هیچ حکومت بیگانه ای را نمی پذیرفت.

اسلام را باور داشت و در گفتار و کردار صادق و صمیمی بود، و این صفات انسانی بود که سبب شد، او نهضتی که بجهت پشتکارش بوجود آورده بود، در کوتاه مدتی، مردم را بسوی سرریز کند و صمیمانه دستش فشار دهند.

چنانچه که گذشت و شواهد تاریخی نشان داد، نهضت جنگل برهبری میرزا کوچک خان در آغاز جنگ بین الملل اول تولد یافت.

میرزا که خود مجاهدی بود راستین و در نهضت انقلابی مشروطیت، شرکت و از آموزشهای والائی برخوردار شده بود، ضمن تماس با وطن پرستان و میهن دوستان مرکز و بحث و گفتگو مبنی بر بوجسود آوردن حرکتی استقلال طلبانه، و کوتاه کردن دست استعمار را انجام حاصل مذاکرات آنها با یکدیگر می رسد، که می بایستی سازمانی بوجود آورد

که بتوانند مسلحانه دشمن را بزانو در آورند. این نیرو که مذاکره با آنها انجام گرفت هیئت "اتحاد اسلام" نام داشت که در آن نیروهای سیاسی ملی مذهبی نیز عضویت داشتند، و در مرکز برمی بردند.

سپس با دیو سالار که از همزمان دوران مشروطیت و بحساب می آمد به شمال روی آورد، میرزا تماس با آشنایان و دوستان قدیمش را آغاز، و سرانجام نیرویی شکل یافته بوجود آمد، "هیئت اتحاد اسلام" به کمیته تبدیل شد که اساسی آنها را ذکر کردیم.

آوازه نهضت جنگل همه جا را گرفت، و چون نهضتی بود ملی مردمی و همانطور که سیر تاریخ مبارزات مردم نشان داد با شعله ور شدن این آتش از این خطه، ملت ایران از همه مناطق کشور بسوی شتاب گرفتند، و در مدتی بسیار کوتاه با استفاده از شرایط و روابط اجتماعی داخلی و خارجی، توانست بگونه یک نیروی سیاسی نظامی، که پاسخگوی نیاز جامعه باشد در آید.

این نیرو با ارائه دادن مراعاتهای، خواسته های خود را بیان می داشت و در پی آن بود تا در پرتو همت و کوشش و پشتکار خود و اقبال جامعه بخاطر صداقتی که از آنها دیده بود، بتواند نظم ملی مردمی بوجود آورد و آن خواسته ها را تحقق بخشد.

این خواسته ها، خواسته های بود دموکراتیک، و پاسخگو بود، به نیاز جامعه که در مقایسه با خواسته های دیگر گروهها گویا تر و رسا تر می بود.

این نیرو بوجود آمده از قشرهای وسیع خرده بورژوازی ده و شهر می بود، که در زیرستم دولتمداران وابسته به بیگانه قرار داشتند، و به علت عدم وجود و یا ضعف طبقات اصلی این نیروی وسیع بینا بین توانسته بودند نقش رهبری را بعهده بگیرد، و تصوراتی است پذیرش این مطلب که خرده بورژوازی قادر نیست مبارزات ضد استعماری را تا ستیج پیروزی رهبری کند. اگر در جای پندارهای خنک و از پیش ساخته شده، نشویم و به مبارزات رهایی بخش چین و ویتنام و حتی شوروی نظر افکنیم، و تحلیل دقیق از مسائل طبقاتی داشته باشیم خواهیم دید، که آغاز مبارزات رهایی بخش چین و ویتنام چگونه بوده، و نیرویی که قوام بخشید این حرکتها را انقلابی را در ابتدا توسط چه جریان فکری رهبری می شد.

دوام انقلاب می تواند صیقل دهنده راسخانی های این خطه فکری را، و در سرتوزمان و تداوم انقلاب، جامعه در مسیر طلب بعدی شدن

می افتد، و نارسائی ها خود را عریان می کنند و سرانجام با پس زدن نارسائی ها، جنبش فرهنگ و سازمان شکل یافته و قوام گرفته در آن فرهنگ را بوجود می آورد.

جامعه از نظر ذهنی سیاسی، آمادگی پذیرش آنچنان نظامی می شود، که بتواند ریشه هر نوع استثمار را بسوزاند و محیطی انسانی سازد. و این در زمانی و در شرایطی است که، جنبش سیر طبیعی خود را بگذراند و گروهی گری و قدرت طلبی سبب بیراهه کشاندن جنبش ها نگردد.

مادامی است که از تجمع عده ای تکنوکرات - بوروکرات پرادها، گروهی بوجود نیاید و این گروه کپاسمی سر آن نداشته باشند که خود را برگزیده و برهبر طبقه " کارگر " بحساب آورند، و سرانجام تسکین خودخواهی های آنها، با به شکست روبروشدن جنبشی پایان پذیرد. و بسبب جنبش طبقه ای که خود را رهبران دانسته اند، آن آورند که تجربیات تاریخ مبارزات ملت ها نشان می دهد.

انسان و تجمع انسانی در نیروی اجتماعی، از همان دورانی بخت افتادگی شکل گیری طبقاتی، در طبقه ای پیدائی کند، بلکه در سترزمان و در رابطه با نهادهای اقتصادی فرهنگی - سیاسی - اجتماعی در او شکل یافتگی طبقاتی صورت می گیرد، و آن نیروی اجتماعی و یا آن عنصر اجتماعی وابستگی طبقاتی پیدائی کند، و چنین است سرنوشت یک نیرو و سازمان سیاسی و خط حرکتی، که در زندگی سیاسی اش صورت می گیرد و ادامه می یابد. و در آن راه سیاسی و قطبی می شود و شکل می گیرد.

لذا قشرهای از طبقه وسیع خرده بورژوازی در تمام انقلاب، و بوجود آمدن شرایط ذهنی در جامعه که خودنمایی از سرخورده های آیدئولوژیک است، و برگزیدن عالی ترین نظریات فکری در چهار چوب شرایطی دموکراتیک، می تواند در سطحی قرار گیرد و جهت را طلی کند که پرچم انقلاب را پیروزمندان به روش کشد، تا پایان انقلاب، و از آن حالت ناپایداری و عدم ثبات که سرپای گذشته او را گرفته بود، گریبان خود را سازد و دگر دینی یابد.

جنبش جنگل، از زمان تولد و سخت افتادنش چیزی نگذشت که جنه ای ورزیده و جابک بخود گرفت؛ در بسته و در آوردن دشمن و روی - آوری به جنگهای مردمی علیه...

نام آن وریش سبب کشش گروههای را بخود شد، که بعزت روابط و شرایط اجتماعی نامساعد، به تیغ زنی روی می آورند، و رشادتی

را که در آنها وجود داشت، در چنین کارهایی مرفعی ند. فخرائی می نویسد: "... نخستین نفرات کردها کسانسی بودند که در کوههای خلخال و گیلان مشغول بکار تیغ زدن کون هوا و جمع آوری کتیرا بودند.

خالو قربان سرده عده ای از این کردها بودند که در اوایل کار جنگل و قوام میرزا کوچک خان، خود و رفقاییش نزد میرزا رفته تنگ و با موزری گرفتند و در زد و خوردها شرکت داشتند.

چون در جنگل ها زد و خوردها تهور رشادتی از خود نشان دادند جای خود را در جنگل باز کرده و با گرفتن جیره و حقوق، زندگی فراهم نمودند و از وضع خود راضی بودند به همین جهت اقوام و آشنایان دور و نزدیک را از تنواری دورمانند لرستان به گیلان فرا خوانده و آنان را بجرگه مجاهدین وارد نمودند و هر یک از این کردها که تهور و رشادتی نشان می دادند چند تن از کردهای دیگر را زیر دست گرفته و "... (۱۸۴) یکی از نیروهای تشکیل دهنده قوای جنگل همین کردها برهبری خالو قربان بود، که در واقع در حوال و هوش شکل گیری جنبش انقلابی جنگل به آن پیوستند، با این خصوصیات ذکر شده که مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اما درباره ای احسان اله خان، مورخ الدوله می نویسد: " احسان اله خان مردی بسیار رشید بوده و در تاج و زات بار ارف بهیمکاری ژاندارم ها و مجاهدین با سپاهیان روس جنگید و موقعی که قوای ملی شکست خوردند و عده به بغداد رفتند و به مرکز بازگشت و با چند نفر از ادبخواهان انقلابی که کمیته مجازات را تشکیل دادند همکاری نمود.

پس از کشف مدتی محبوس بود تا تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) از زندان آزاد گشته راه بازندگان را پیش گرفته به میرزا پیوست. احسان اله خان از اهالی همدان بود و هیچگاه از میرزا کوچک خان جدائی شدولی عقاید باطنی او با میرزا موافقت نداشت و بالاخره همین موضوع باعث اختلاف و جنگ و جدائی آن دوشد، احسان اله خان در یادداشت هایش می نویسد " با آنکه میرزا از آرایخواهان دست راست بود و من این موضع را بخوبی می دانستم به عللی مجبور بودم با او همکاری کنم.

و در جایی دیگری می نویسد: " مرام خود را بر روی دو اصل برقرار نمودیم اول مبارزه با شاه و دولت انگلیس، و لکن میرزا با اصول مبارزه با روحانیت و حصول جمهوریت موافقت نکرد و فقط موافقت

فخرائی می نویسد: " ما احسان را از آنجایی شناسیم که معلم فرائد فرزندان حاجی میرزا یحیی خان املشی بود بعد در مصلک مجاهدین مشروطیت در آمدوسیس همراه ملیون به مهاجرت رفت و بعد بنام عضو " کمیته مجازات " معروفیتی بدست آورد و متعاقب بروز واقعه ای خود را از تهران به رشت رسانید. "

و ضمن معرفی کمیته واعضای آن ادامه می دهد " ... احسان - اله خان (دوستدار) و حسین خان معروف به لاله که از مهاجرت بر گشته بودند کمیته ای بنام (کمیته مجازات) ... شرور سید محسن برادر مدرالعلما در وسط بازار تهران نمره قبولی آنها داد به این معنی که وقتی پنجه شان بخون سید (که گویا با وثوق الدوله ارتباط نزدیک داشت) آلوده گشت و سید میرزا عبدالحسین شفا فی (که قاضی دادگستری بود) به علی اکبر خان ارداقی و عماد الکتاب معرفی می - شوند و آنها نیز چگونگی راه کمیته اطلاع می دهند اما کمیته مجازات انتساب قتل صدرالعلما را بخود نمی پذیرد بدین علت که چون یکی از افراد ترور (احسان) منتسب بفرقه بهائی است و وقتی معلوم شود یک ملای متنفذ مسلمان ، بدست یکنفر بهائی کشته شده است امکان این می رود که مسلمانان تهییج شوند و اقدام به کشتار دستجمعی بهائیان کنند و این مسئله محرک خونریزی های بیجا شود بدین جهت خود را از انتساب باین قتل کنار می کشد. (آقای فخرائی با استفسار ده از نوشته های میرزا عبدالحسین شفا فی قاضی دادگستری این را آورده است) ... احسان که موفق شده بود به جنگل فرار کند نزد میرزا کوچک متحمن شد و او با همه اصرار و وثوق الدوله به تسلیمش رضان داد. احسان اله خان وسیله محمود رضا که از همشاگردان میرزا و از طلاب مدرسه جامع رشت بود به میرزا معرفی شد و مورد احترام قرار گرفت و بعدها بعلت ابراز لیاقت از نزدیکان مورد اعتماد محسوب گشت . محمود رضا با احسان اله خان روابط صمیمانه داشت و اندیشه های انقلابی این دو نفر تقریباً بهم نزدیک بود.

احسان اله خان تا زمانی که کودتای سرخ در رشت رخ نداد در کنار میرزا بود و در فعالیت های جنگلی ها شرکت داشت اما بعداً با وی بهم زد و از دشمنان سرگشتش بشمار آمد تا جایی که رهبران انقلاب را بمقتضای در مقابل یکدیگر واداشت احسان اله خان با شور انقلابی که داشت یا لاقلاً متظاهراً آن بود نمی توانست آرام بگیرد و چون از عضویت کمیته انقلاب برکنار مانده بود بمنظور هنرمائی و

اینکه اعضا کمیته جدید مخصوصاً عموغلی را در مقابل عمل انجام شده ای مواجه سازد تصمیم می گیرد به تهران حمله ور شده پایتخت دولت شاهنشاهی را متصرف شود.

مؤید این فکر ساعدالدوله فرزند سپهسالار بود که این وقت معجلاً از تهران آمده و به احتمال قوی مأموریت که احسان و خالو را بنفع مرکز مملکت برانگیزد احسان که از شوق تسخیر مرکز سر از پانمی شناخت به مواعید ساعدالدوله فریفته شد و تأمل نکرد بدینند آیا زیر این کاسه نیم کاسه ای هست یا نه لذا با تخبیز سه هزار نفر روس و ایرانی بدنبال اجراء این نقشه رفت و هنر و ساز محلی موشوم بهیل زغال دور نشده بود که ناگهان نیروی قزاق و واحده های جنگی ساعدالدوله از دو طرف او را محاصره کردند و جنگ بستگی بینشان در گرفت که منتهی به تفرقه و عزیمت نیروهای مهاجم گردید. احسان که بزرجمعت جانش را از خطر نجات داده بود خائبا و حاسرا بر پشت مراجعت و نیروی متواری شده او را ساعدالدوله یک یک و دسته دسته با فرصت کافی خلع سلاح نمود.

این واقعه مربوط به یوآردیبهشت ماه سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) یعنی زمانی که روس و انگلیس در باب مسئله ایران به " توافق " رسیده بودند و " روتشتین " سفیر شوروی به ایران وارد شده بود.

روتشتین وقتی خبر نزدیک شدن احسان را به پایتخت می شنود با تعلیماتی که از طرف زمامداران شوروی برای پایان دادن به انقلاب گیلان داشت کسانی را محرمانه و به تعجیل نزد فرماندهان روسی احسان می فرستد " فرمانده قوای روس یل سیف Yeleceyf و مدعی العموم قوای اینکم Vayenkam بودند " و با آنها دستور می دهد که بغوریت خود را از مرکز کنار بکشند این مطلب از آنجا روشن شد که افسران روس همراه احسان هنگام حمله قزاقان دولت هیچگونه فعالیت و عکس العمل از خود بروز ندادند احسان که پس از شکست پیل زغال بخدعه ساعدالدوله متوجه می شود قبول مؤه کد می دهد که از نا میرده انتقام بگیرد ... پیشروی قزاقان همچنان از راه تنگابن ادامه داشت و خالو قریبان وقتی از توجه خطر آگاه شد در کسما نزدیک میرزا آمد و وقایع جاری را گزارش داد.

میرزا سیمندر فرمجا هد زبده همراه مندی علیشاه یکمک قوای خالو قریبان به لاهیجان فرستاد .

حیدرخان عموغلی هم از دریا بسواحل رود سو نیرو پیاده کرد اما جنگ بین کردها و جنگلی ها از یک طرف و قوا قزاق تحت فرماندهی

بمیر دیوان از طرف دیگر در حوالی لاهیجان درگرفته بود... جنگلی هاتا " رودر " پیش رفتند و در اترمنع میرزا متوقف شدند دستجات کرد بعد از این واقعه بخیال خلع سلاح نفرات جنگل افتادند ولی آنها بعد از اطلاع از سوء نیت کردها درباره خود، بدون تحمل هیچ گونه آسیب به جنگل پیوستند. " (۱۸۶)

در باره دکتر حشمت یکی از چهره‌هایی که از بدو شروع نهضت جنگل به میرزا پیوست دکتر ابراهیم حشمت است. او انسانی بود آزاده و پزشکی بود مجرب که در همه حال به نهضت یاری می بخشید. او در جنبش مشروطیت نیز شرکت داشت و کسی است که نظر مستوفی - المالک را نسبت به جنگلی ها جلب نمود و زمینه شکل گیری در شرایطی که " جنبش " دوران جتینی خود را طی می کرد، شود.

حاجی احمد کسمائی یکی از اولین کسانی که به نهضت انقلابی روی آورده بود و صاحب اعتبار و نفوذی بود در بین مردم، در بین راه از حرکت باز ایستاد، و بنا بر اخلاقی که بین او و رفیق دیرپایش میرزا و کوشش افراد و مقاماتی در اغوا... و بهره گیری انگلیس ها... سرانجام او تسلیم دولت شد، و با این عمل وضعی نا آرام در نیروی جنگل بوجود آمد. با این عمل میرزا و همزمانش در وضعی " محاصره " مانند قرار گرفتند. حملات هوایی انگلیس ها و قوای قزاق ایرانی نیز شروع شد. نیروی جنگل تصمیم به پیوستن بقوای دکتر حشمت می گیرد و عازم لاهیجان می شود. تا با همفکری راه - سی اتخاذ کنند، در این راه با دادن تلفاتی وارد لاهیجان می شوند و میرزا متوجه می شود که قوای دولت در تعقیب او پیش می آیند، و ناچار با دکتر حشمت و دیگر سران جنگل بکوه پناه می آورند و در بین راه بسته گریخته در گیریهایی نیز صورت می گیرد و از دو طرف تلفاتی باقی می ماند.

فخرائی می نویسد: " دکتر حشمت از این سفر دور دراز که پایانی نداشت خسته شد و بر اثر تأمین که پشت کلام الله، نوشته و برایش فرستادند بسرنوشتش نزدیک شد و با ۲۷۰ نفر از همراهانش که در میان آنها شیخ عبدالسلام عرب نیز دیده می شد تسلیم گردید.

شیخ عبدالله السلام کسی بود که از روزهای نخست به نفعدهای جنگلی ها پاسخ مثبت داد و در جنگها همیشه همراه بوده هنگام ورود اسرا به رودر یکی از دوستان شیخ عبدالسلام (دکتر محمدخان) خود را با و رسانید و بوی تکلیف کرد که حاضر است او و دکتر حشمت را از اسارت خلاص کند و فرارشان دهد اما دکتر حشمت قبول نکرد.

میرزا همین که خبر تسلیم شدن دکتر را شنید بی اختیار گفت انالله وانا الیه راجعون " و با ادا مه این آیه او را از دست رفته بصر آورد و در حقیقت نیز همین طور بود زیرا دکتر بعد از ورود به لاهیجان برخلاف آنچه تصویری کرد موردا هانت قرار گرفت و متین - الملک قریب سیلی بگوشش نواخت و انواع ناسزا نثار وی و بارانش شد و عاقبت چنانچه خواهیم دید اعدام گردید. " (۱۸۷)

در باره حیدرخان عمواغلی حیدر را از گذشته، چه قبل از شکل گیری جنبش مشروطیت، چه در اوج آن نهضت و واقعه پارک اتایک و... با او آشنائی هست، و تا حدودی بروحیه وانکا را و شناخت داریم.

ادامه مبارزاتش نیز در جنگل کشیده می شود، و وجودش و حوادثی که در رابطه با او بوجود می آید بخشی بس مهم و تعیین کننده بخود می گیرد. برای آشنائی بیشتر با این چهره، بهتر است قبل از آنکه به حالت های روحی او و دیگر رهبران نهضت جنگل بپردازیم به همراه نوشته های آقای فخرائی یواقعه ملاسرا بپردازیم. چون این واقعه ناشی از تجمع برخورد های عدیده ای از گذشته بوده، که سرانجام آن بوجود می آید، که استعمار و دولت وابسته اش در ایران، و... از آن کمال استفاده را می برند و در واقع سرائیسی بقوط جنبش آغاز می گردد. سپس با بررسی روحیه عناصر یاد شده، که هر یک بیان کننده خط فکری مسلطی بودند! که با خود نیروی را می کشاندند، می پردازیم.

فخرائی می نویسد: " اعضاء کمیته انقلابی هفته ای دوبار در قریه " ملاسرا " نه کیلومتری رشت اجلاس نموده با تبادل نظر یکدیگر تصمیمات مشترک می گرفتند... به میرزا خبر رسیده بود زمینه یک توطئه ای برای درهم کوبیدنش در شرف آماده شدن است و هدف این توطئه بدست گرفتن قدرت است... عمواغلی شنیده بودیفرما - ماندهی ارتش سرخ کیلان دستور تلگرافی رمز رسیده کسه چون او (عمواغلی) با تعدادی اسلحه و جواهر، از روسیه فرار کرده است بایستی وی را دستگیر و به روسیه بازگشت داد این خبر شگفت انگیز در عین حال که تعجب آمیز بنظر می رسید تا راحت کننده نیز بود چه عمواغلی بدون اجازه مقامات شوروی به ایران نیامده بود و همکاری با زعماء انقلاب مورد موافقت واقع شده و جای هیچگونه گفتگو نداشت اما رکود کارهای جاری انقلاب، او را کم کم متأثر و ناخشنود میساخت و این فکر را در او قوت می بخشید که پیشروی انقلاب با ادامه اوضاع

عملی غیر ممکن است و پیشنهاد کناره گیری اش را مطرح ساخت و گفت راضی تراست که به تبریز بروی و از آنجا شخصا به تهیه مقدمات بپردازد و نتایجی که از انقلاب منظور نظر است بدست آورد اما کمیته با این پیشنهاد موافقت نکرد و وجودش را در گیلان ضروری ترمی دانست.

محرومیت های گوناگون و یا س از عدم موفقیت حالات مختلفه ی روانی در انسان پدید می آورد. عموماً غلبی ابتدا مکرر شود و گله گذاری آغاز نمود بعد متغییر شد، و به اعتراض پرداخت سپس به تمهیدات پنهانی متوسل گردید و تا سرحد بدست گرفتن قدرت پیش راند.

... بین زعمای جنگل شکاف پیدا شد و شکاف، مرحله به مرحله عمیق تر گردید ... و مخالفینشان نیز ضمن نقل قول های و سخن - چینی ها زیر آتش بدگمانی هیزم می گذاشتند ...

یکی از تصمیمات مخالفین اعزام حاجی احمد کسماشی بایک عده افراد مسلح از تهران به گیلان بود - تصمیم دیگر فرستادن میر - ابوطالب و رحیم " شیشه بر " که هر دو نفر از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند .

اینان مأ موریت داشتند که با فکر و نقشه سردار محی و قسوه اجرائی حاجی احمد و سید جلال جمنی با جنگل درآویزند و پیشوایش را بهر تقدیر، از صحنه انقلاب گیلان براندازند و شیخ محمد فومنی به این توطئه پیوسته بود .

سردار محی در بحبوحه انقلاب مشا و را احسان شد و او را به اتخاذ تصمیمات بیرویه و امی داشت تا جایی که مصادر ده اموال مردم بدون اجازه و صورت می گرفت و او بود که احسان را در کینه توزی و عناد دورزی ترفیب می نمود ...

... و در هر حال ورود حضرات را محافل مطلع در این موقع باریک به نقشه میرزا کریم خان رشتی مربوط می دانستند و یکی از آن محافل شخص فرماندهی قوا سرخ (کیکالو) بود که حدس خود را در این زمینه به رئیس دفترش (حسن مهری) اظهار داشته بود کیکالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت می داشت حوادث جاری و یا در شرف وقوع را با شم نظامی و سیاسی تجزیه و تحلیل می کرد و روابط علت و معلولیشان را کشف می کرد.

کیکالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد به شهسوار همراه شصت تن افراد مسلح، دستور داد و را دستگیر نموده به رشت بیاورند و نفراتش را کلاً خلع سلاح کند . احسان هیچگاه تمایلی بملاقات حاجی احمد نشان نمی داد حتی حاضر نبود - دستور بدهد و او را از درد

زندگی راحت کنند با کمال تعجب در رشت از وی ملاقات نمود چنانچه گفتگویی بین آنها رد و بدل شد بما پوشیده است همین قدر معلوم است که یکروز بعد از ملاقات احسان و حاجی احمد بیامی از میرزا رسید که برسیده بود " چرمزی زیر سر این بازگشت نهفته است ؟ "

معلوم شدند نخست وزیر ایران سیدضیا الدین طباطبائی به تومیه میرزا کریم خان رشتی مأ موریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کلانی در اختیارشان گذارده است .

بدبینی اعضا کمیته روز بروز نسبت بیکدیگر تشدید می شد تا جایی که ملیون ایران بوجود این اختلاف و توطئه آگاه شدند و سید - محمدرضا مساوات و میرزا ظاهر تنکابنی و ادیب المطنه سیعی بیامی به جنگل فرستاده و طرفین را به اتخاذ روش متین و عاقلانه نصیحت کردند و تصریح نمودند که اطاعت از تصمیمات کمیته بهمه افراد وابسته فرض است چنانچه حیدرخان عموغلی نظری غیر از این دارد بایستی خود را از معرکه کنار بکشد و راه بازگشت را در پیش بگیرد و حتی تصمیم داشتند شخصا به گیلان مسافرت نموده همین مسئله را حضراً ابلاغ نمایند . مرحوم سید حسن مدرس نیز بیامیهای مکرر در آمدن میرزا را به تهران تأکید می نمود .

میرزا در یکی از جلسات خصوصی سران جنگل ، ضمن طرح همه ی این مسائل گزارش جریان کار و اینکه یک تن از اعمال توطئه را شخصا در قومن از بین برده است اظهار عقیده می کند که باید تکلیف قطعی جنگل با این قبیل افراد یکسره شود .

در این جلسه که خطرناکترین تصمیمات گرفته می شود قدر مسلم این است که معین الرعایا و اسماعیل جنگلی و کاووک آلمانی و عبدالحسین خان ثقفی و محمدعلی پیربازاری و عبدالحسین خان - ثنائی حضور داشته اند و رأی اتفاقیشان بر این قرار می گیرد که اعضا کمیته را گرفته و محاکمه کنند .

روز ۲۶ محرم ۱۳۴۰ قمری خالو قربان و سرخوش و عموغلی در ملاسرا حضور می یابند .

محمدعلی (خامی) و میرزا محمود کرده مطه ای (کارینه) و کاس آقا حسام (خیاط) برای تجدید دیدار میرزا به ملاسرا رفته منتظر ورودش می گردند - سعید محمد کرد و محمد خالو قربان و چند نفر دیگر از کردها از راه رسیده همراه افراد مسلح دیگر، مشغول به صحبت می شوند که ناگهان واقعه ای که هیچکس انتظارش را نداشت بمطهر می رسد یعنی غریو بیایی شلیک تفنگ و مسلسل از اطراف بر -

می خیزد و عمارت کمیتش را زیر آتش می گیرد .

از این واقعه غیر مترقب همه به بهت فرو رفته و نمی دانند چه کنند معذاشلیک مهاجمین راه تیراندازی متقابل پاسخ می دهند خطر کم کم نزدیک و معلوم می شود هدف مهاجمین تنها همین خانه است معین الرعایا و اسماعیل جنگلی و کاشوک آلمانی مأ مورد دستگیری کسانی هستند که امروز باید به ملاسرا بیایند اما جرابه این طرز شروع کرده اند ؟

... مهاجمین با مدافعین دست به یقه شدند . کاشوک آلمانی شخصا سید محمد کرد را با طباچه از پای در آورده و چند کرد دیگر نیز بدنیا لش نقش بر زمین شدند ... خالوقریان خود را از بالای عمارت پرت کردند و با اسلحه ای که داشت دفاع می نمود - آقا حسام و محمود - کرد محله ای و محمد علی خمائی نیز خود را از بالای عمارت بزیمر انداختند سرخوش که کمی از پا عاجز بودند توانست فرار کنند و در میان شعله های آتش سوخت ... حیدرخان عمواغلی که از این واقعات زیاد دیده بود خود را نجات و فوراً تا پسیخان دوید حتی به آن طرف رود - خانه نیز رسید لیکن در آنجا شناخته شد و دستگیر گردید .

خالوقریان بعد از دفاع مختصر به درختان جنگل پناه برد و ناپدید شد و به شبانه روز خود را در جنگل ها مخفی ساخت و عاقبت برشت رسید .

عمواغلی را همراه یک مجاهد " حسن رضائی " به کسافرستان برد و چند روزی در کسما نگاهش داشتند اما از حق ملاقات محروم نبود - دوستانش بدیدنش می رفتند لیکن جز دشنام نسبت به میرزا چیزی از وی نمی شنیدند - پس از نگهداری چند روز در کسما که جنگ بین جنگلی ها و کردها شد تیافت وی راه قریه " مسجد پیش " که محل کوچک دور افتاده ای میان جنگل های انبوه توه کله است نزد طالبی های ایانی اتباع معین الرمایا گسیل داشتند مگر از میرزا شنیده شد که می گفت باید عمواغلی را محاکمه کرد اما روزگار فرصت محاکمه بهیچ یک از دو نفر نداد .

هنگامی که عمواغلی در کسما تحت نظر بود نامه ای از داداش بیک نام به جنگل رسید که تقاضا داشت با حیدرخان ملاقات کند داداش بیک که بود چکاره بود آیا از اقوام عمواغلی و یا از دوستان روسیه - اش بود به نگارنده مجهول است آنچه معلوم است این است که عبدالحسین خان شفاشی بمنظور از سر باز کردن داداش بیک ، جواب نوشت که ملاقات نامبرده مقدور نیست زیرا عمواغلی بعد از واقعه

ملاسرا در موقعی که قصد داشت فرار کند دست قراول کشته شده است بعد از همین نامه که امضاء " عبدالحمین " داشت و با نام عبدالحمین ثقفی قابل اشتباه بود استفاده قتل عمواغلی بدست میرزا شده است در حالیکه هنگام تحریر آن نامه عمواغلی زنده بود و در کسما نگاهداری می شد بدورستی معلوم نیست پاسخ مرحوم شفاشی بداداش - بیک ، به تفضیلی که فوقا بیان شده چه انگیزه ای داشته است . " (۱۸۸)

فخرائی باز در جاشی دیگر از قول حسن الیانی (معین الرعایا)

که برای او نقل کرده ما برای قتل حیدر را چنین نقل می کند :
" جنگل تصمیم داشت به مجرد آرام شدن اوضاع ، حیدرخان را به محاکمه فراخواند زیرا دلالتی در دست بود که چنانچه ما به این کار دست نمی زدیم آنها یعنی عمواغلی و احسان و خالو و دیگران سبقت می کردند و مانند کودتای دفعه پیش یا همه ما را می کشتند و یا بخت و خواری همراه زنجیر می کشیدند بنا بر این لازم بود علت

اتخاذ این تصمیم روشن گردد و اسرار نهفته از پس پرده های استتار در نتیجه انجام تحقیق و محاکمه بیرون افتد و عده های پنهانی و توطئه های چیده شده فاش شوند لیکن هیچ وقت چنان ایام سخت و چنان عقب نشینی های نامنظم را پیش بینی نمی کردیم که حتی کمترین مجال برای آرایش جنگی به ما نداد این بود که حیدرخان را به مسجد پیش میان ایل خود (آلیان) فرستاد که او را نگاه دارند و از وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود . افراد ایل همین که به شکست ما پی بردند و خاموش شدن آوازه جنگل را شنیدند و از کشته شدن برخی از سران سپاه و اسارت و تسلیم شدن مایقی آگاه شدند و دانستند که دیگر نام و نشانی از جنگل باقی نیست بعلمت آن که خود ، در معرض مخاطره قرار بگیرند حیدرخان را خفه کردند و در همان قریه مسجد پیش بخاک سپردند . "

و سپس ادامه می دهد : " عمواغلی دارای اجازه پنجاه هزار بیوط نفت بوده و حق داشته است که از انبار (نویل) وصول کند و روجه آنرا به مصرف هزینه انقلاب برساند و همچنین دارای مقداری جواهر که در ساک کوچکی جای داشت که بمنظر بعضی مفتوی این ساک جز بسبب چیز دیگری نمی توانست باشد .

عمواوغلی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمود که ساک او را بخیاطی کاس آقا حسام واقع در بازارچه سبز میدان ببرند و برای یکی از آشنایان روسیه اش پیغام فرستاد که ساک مزبور را تحویل گرفته بعدیرالصنایع (یکی از دوستان تهرانش) برساند آنچه شنیده ایم

شخصیت اجتماعی آدمی در عمل مفهوم پیدا می کند، و آنچه روزانه در چین برخوردارش با دیگر انسانها نشان می دهد، نموداری است از تفکرو اندیشه های او، و در واقع وابستگی های طبقاتی او را مشخص می کند.

شخصیت اجتماعی آدمی بر پایه یک سلسله حرفهای دهن پرکن و تشویرهای از پیش ساخته مشخص نمی شود، بسیارند کسانی که حرفهای خوب خوب زیاد می زنند و مدافع طبقه کارگر خود را معرفی می دارند، ولی در عمل ضد کارگرند و در استثمار انسانها شرکت دارند، و باشند کسانی که زدن این حرفهای گنده گنده را نمی دانند ولی در عمل صمیمی بخواسته انسانها و در جهت برانداختن ریشه های ستمی که متوجه انسانهای دیگری می شود، حرکت می کنند.

بصرف اینکه گروه و یا عنصری به چیزی متهم شود، از سوی عنصر یا گروهی دیگر، هرگز پذیرفتنی نیست، مگر زندگی سیاسی او.

مادر نوشته فوق با برخوردار از زندگی سیاسی چند نفر از رهبرانی که در جنبش شرکت داشتند، در واقع علاوه بر اینکه خط فکری و ایدئولوژی حاکم بر آنها را نشان دادیم و می دهیم، گروههایی هم که در گذشته و حال، عنصر و عناصری از آنها را به چیزی متهم کرده اند، که با این روش، نیروی دیگر و عناصر رهبری کننده آنها، و ایدئولوژی حاکم بر آنها را تشویر سازند و از خطا مبری دارند؛ سخت در اشتباهند، واقعیات یک دنده ترازانند، که بتوان باور داشت، و سرانجام تاریخ، این قاضی بی رحم قضاوت خواهد کرد، و واقعیات را عریان می گردند.

آنچه گذشت می رساند؛ دوران گذشته خالو قربان همراه با دیگر یارانانش بخاطر روابط غلط اجتماعی به تیغ زنی می گذشت، و آوازه نهضت انقلابی جنگل آنها را بسوی خویش کشاند.

آنها و در رأس آنها خالو قربان، از رشادتی و جسارتی سرخورده را می بیند، که بنا بر آن روابط غلط اجتماعی، این صفات ارزنده را در راهی بکار می بردند، تا سالم و بهر حال ناپسند برای جامعه.

خالو و یارانش، با شم توده ای خود دریافتند و پذیرفتند، خدمت در کنار جنبش را، ولی این شم توده ای داشتن تمام حسن قضیه نیست.

چون ایشان بفا بر همان روابط اجتماعی، آن برداشت های

ذهنی را که به تیغ زنی روی آورده بودند با خود داشتند؛ و برداشت های ذهنی راضی توان به یکباره از خود دور ساخت، بلکه زمان می خواهد و تداوم انقلاب می بایست که آنها را تربیت کند، و رشد فرهنگی دهد که با معیارهای انقلابی، در جهت برپایی جامعه ای، با روابطی سالم و انسانی خوانائی پیدا کند.

خالو بهر حال در کنار جنگلی ها همراه یارانش به نبرد علیه دشمن می پرداخت، و علیرغم صفات شجاعت و رشادت، از فرهنگی که در گذشته با خود داشت، برخوردار بود، و تا از بین نرفتن تعامی این نهاد های ذهنی غلط، هو آن تحت تأثیر، تحریک کننده ای می تواند قرار گیرد، و گذشته ذهنی خود را با زیاید، و براه غلط کشیده شود.

احسان اله خان را هم داریم با تمام صفات برشمرده جسارت و شجاعت و رشادتی که خالو داشت، و اینکه این صفات برشمرده را در جنگهای میهنی بر علیه سیاهیان روس بکار برد، و شرکت در " کمیته مجازات " و روی آوری به ترورهای سیاسی آن دوران و ... و اینکه چگونه روابط آشنائی با میرزا پیدا کرد، و علیرغم فشار دولت - مرکزی میرزا از تحویل او سرباز زد، و چون لیاقت داشت موفقیت - هائی نصیب شد.

او تحصیل کرده بود، و نسبت به خالو قربان از هوش و دانش بیشتری برخوردار، و بهر حال پیرو سیاسی نیز او را هوشیار تر و کار دان ترمی ساخت.

ولی ترور سیاسی، علیرغم اینکه در آن دوران پذیرفتنی می بود، و جامعه می پذیرفت، روحی ماجراجویی را به همراه می آورد بخاطر اینکه از مطویت کمیته گنا رگذاشته شده، و ذهن کجی به حیدر - عمو او غلی، و تحت تأثیر ساعد الدوله قرار گرفتن و ... که همه ناشی از خودخواهی باشد، لشکر کشی او را به تهران آسان ساخت.

این خصوصیات برشمرده احسان، که بصورت خودخواهی جلوه نشان داد، از ضعف ها و کمبود های فکری و مادی خالو قربان نیز استفاده کرد، و توانست خودخواهی های او را نیز تحریک کند، در ماجراجویی و لشکر کشی به تهران.

اگر پس از شکست جنبش جنگل بمروشت، هریک از اینها نیز توجه شود، بیان دارنده این تحلیل و بحث و گفتگویی است که خواهد آمد.

خالو قربان و یارانش کسانی بودند، که پس از کمکی که یاران

میرزا بهارزاد نردبانی معتقد بوده، و شعارها را بنا بر ضرورت و درک اجتماع می دانسته، و با اعتقاد به این مسائل اساسی، از شعارهای ثقیل برای هم جامعه، رویگردان، و از شعارهای که به جامعه آسیب رساند، و حساسیت بوجود آورد دوری می جست و اینها همه و همه بیان کننده شناخت اساسی او از اجتماع و شکل دادن وجهت بخشیدن به مبارزات مردم بصورت نردبانی، تا ستیغ برقراری نظم انسانی، دور از استثمار انسان از انسان می باشد.

او هرگز فریفته شعارهای دهن پرکن و چپ روانه نیروئی، و عناصر تشکیل دهنده آن نگردید، و در عین حال علیرغم مذهبی بودنش، بخاطر شم توده ای و مردمی و اینکه زمینه شکل گیری و رشدیابی در او بود از اندیشه های مردمی که بتوانند، جنبش را در خط استقلال و رهایی آدمی بکشاند، گریزان نبود و با خیال باز آنها را می پذیرفت و دست تمام نیروهای مردمی را علیرغم اختلافات ایدئولوژیک فشار می داد، ولی هرگز از اصول خط استقلال روی نتافت و چون دیگران آلت دست این و آن سیاست خارجی قرار نگرفت.

این خصوصیات فکری زندگیش شده بود و او واقع می توانست در صورت عدم دخالت نابخردان و ناآشنایان به خواسته های اساسی جامعه، ... و مانعی که با ورودشان و روی آوردنشان به " نهفت انقلابی جنگل " و دخالت های چپ روانه آنها که ناشی از تفکریست خرده بورژوازی متمایل بر راست، و عدم ثبات و استقلال در جهت گیری بنفع انقلاب، و برده افکار دیگران بودن برای شکن خودخواهی ها خود، ... جنبش را تا ستیغ پیروزی رهبری کند، و خود در این پروسه اجتماعی شکل گیرد، و دگرگونی یابد، بیک چهره به تمام معنی " انقلابی " در سطح جنبش های رهایی بخش جهان.

میرزا انسانی بود انقلابی با چنین صفات برشمرده، که زندگیش شده بود، و زمینه رشد آن در تداوم شرکت در مبارزات رهایی بخش ملی مردمی، جایگاه خاصی انقلابی، برای او بوجود آورده بود، و می توانست نقشی بسیار تعیین کننده در پیروزی انقلابات رهایی بخش جهان بعهده گیرد.

حال با روی آوری به چندسند، و قضاوت تاریخی در مورد چهره های برشمرده " نهفت انقلابی جنگل " باین فصل پایان می بخشیم و قضاوت را بخواننده واگذار می کنیم.

بعد از کودتای سرخ (که شرحش در فصل آینده می آید) و کناره گیری میرزا بخاطر اینکه پرهیزی کرد، از درگیری، و جنگ بی-

نیروهای خودی و عدم موفقیت احسان اله خان و خالوقربان و ... نامه ای به امضا احسان اله خان - خالوقربان - سرخوش به میرزا نوشته می شود، که بوی دوبهلونویسی، که ناشی از تفکرات است یلند می شود.

در این نامه از میرزا دعوت می شود.

میرزا نیز جواب نامه را ضمن برشمردن خطاهای آنها و اینکه علت کناره گیری و به جنگل رفتنش را شرح می دهد، و اینکه این خطاها از سوی شما، چنان بختیاری ها را با خود آورد، شرح می دهد سرانجام رد و بدل این نامه ها خالوقربان و احسان اله خان به فومن برای دیدار میرزا می روند که اجازه دهید آقای فخرانی را بیاری بگیریم.

فخرانی می نویسد: " بعد از تبادل نامه های مزبور نسبت به ملاقات رسید خالوقربان و احسان اله خان برای دیدار میرزا به فومن رفتند. زمینه یک توافق و حسن تفاهم بعدی فراهم گردید و ظاهراً مذاکره نمایندگان دولت در سازش انقلابیون بی تأثیر نبود.

توافق دیگرشان درباره ورود حیدرخان عمواوغلی خان بایران بود بدین توضیح که بعد از تعرض میرزا و عزیمتش به فومن، پیش از این کودتای سرخ روی دهد و تمهیدات جنگی بین آنان بروز کنند ابراهیم بیگ و داداش بیگ از طرف صدر شورای جمهوری آذربایجان " نریمان اوف " مأمور می شوند به جنگل رفته با میرزا ملاقات و مذاکرات از اینجا شروع می شود که نمایندگان مزبور می پرسند تصمیم میرزا درباره آینده چیست و جواب می دهد که اگر تمام کارها در کف امثال ابوکف و مدیوانی باشد به شکست منجر خواهد گردید و با این وصف ترجیح می دهد که او در این شکست مداخله ای نداشته باشد و بعد از گفتگوهای دیگر توافق می شود که حیدرخان عمواوغلی بعنوان نظارت به ایران بیاید.

نمایندگان مزبور بعد از مذاکره با میرزا با احسان و خالوقربان نیز ملاقات می کنند و آنها نظرشان را درباره موافقت با ورود عمواوغلی اعلام می دارند و طولی نمی کشد که عمواوغلی بایک کشتی اسلحه به ایران وارد می شود.

متعاقب ورود حیدر عمواوغلی به گیلان کمیته انقلابی جدید با شرکت خود و تشکیل می یابد که هفته ای دوبار در ملاسرا واقع در ۹ کیلومتری رشت تشکیل جلسه داده برتق و فتق امور می پردازند عمواوغلی در بررسی های مقدماتی تشخیص داده بود که چنانچه احسان در کمیته باقی بماند مانع پیشرفت می باشد، فتنه برمی انگیزد و افراد کمیته را

از یکدیگر ظنین خواهند نمود لذا عضویتش در کمیته راضی نبود. نام -
برده نیز اگرچه علی الظاهر از ورود عمو و غلی ابرار خوشحالی میکرد
لیکن باطناً دلشنگ و ناراحت بود زیرا یقین داشت با آمدن وی زمام
امور از کفش بدر می رود و لذا با نفس گرم خود در این مقام بر می آمد که
خالو قربان ساده لوح راحت تأثیر قرار دهند این مرد از دنیا بی خبر
نیز چنین می اندیشید که بعد از آمدن عمو و غلی به ایران او نیز باید
بسط خالوگریش را برچیند و تحت الشعاع قرار بگیرد و لذا پیش از
ورود تا میرده به ایران هر دو نفر تصمیم می گیرند با میرزا از در طبع
وسازش درآیند، و در نتیجه، با ارسال نامه و ملاقات با میرزا در فومن
به کدورت های گذشته پایان می بخشند. اعلامیه ای که بعد از مراجعت
خالو قربان و احسان از فومن با مضامین هردو نفر در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۰۰
منتشر گردید و مشجرب بود بر این که دادن متینک های ضد انقلابی و هرگونه
عمل و رفتاری برخلاف شرع انقلاب... خالو قربان گذشته از اعلامیه
مزبور بیانییه جداگانه ای نیز نشر داد که... در جلسه دوم ملاقات که
این دفعه با حضور عمو و غلی در فومن بعمل آمد امضا کمیته انقلاب
تعیین شدند و همگی تعهد نموده و سوگند یاد نمودند که صمیمانه و صادقانه
با یکدیگر همکاری کنند.

اعلامیه... با مضامین قربان - محمدی - عمو و غلی نشر یافت...
اعضا کمیته... میرزا کوچک خان - حیدرخان عمو و غلی - خالو -
قربان - میرزا محمدی - احسان اله خان.
و ادامه آن: " نکته جالب در اعلامیه مزبور مسئله رجعات سربازان
روسی بود زیرا اعلامیه اشعار می داشته " هر چند حکومت شوروی روسیه
نظریه مصالح داخلی و خارجی که موافق مصلحت انقلاب است قشون خود را
از ایران رجعت می دهد معیناً عواطف برادرانه احرار روسیه همیشه با
مظلومین ایران است " (که تاریخ هم ثابت کرده است) در این
اعلامیه نامی از " سرخوش " برده نشد در حالی که در اعلامیه بعدی که در
تاریخ ۲۳ برج (مرداد ۱۳۰۰) نشر یافت نام وی بعنوان یکی از
اعضا کمیته برده شد. و نام احسان حذف گردیده است. " (۱۹۱) که
البته در قسمت ضمایم اعلامیه مزبور درج مشاهده می شود که نام احسان
اله خان در زیر آن وجود ندارد.

در ضمن، خط کتی زیر جملات از من است، و توجه شود آنچه زیر
آنها خط کشیده شده که خواننده را می کشاند به حوادثی که رخ داده و
نوشته شد، و نوشته خواهد شد و... در حال روی می آوریم به تاریخ و
وقایع نگار شوروی م - س ایوانف نویسنده (تاریخ نوین ایران)

اومی نویسد: " ولی طول نکشید که جبهه متحد دوباره دچار
تفرقه شود و مبارزه در داخل آن میان گروه های مختلف آغاز گردید.
احسان اله خان بدلیل آنکه از ریاست دولت محروم شده بود و از این
بابت رنجیده بود، بدون اطلاع و آمادگی نظامی و سیاسی لازم در ماه
ژوئن سال ۱۹۲۱، خود سرانه به تهران لشکر کشی کرد و اینکار به نفع و
مآرشدن و فرار دسته های طرفدار او انجامید.

در روز ۳۰ ژوئیه کمیته انقلابی در لاهیجان وی را سرکنار ساخت،
بین حیدر عمو و غلی و میرزا کوچک خان نیز اختلاف بروز کرد
زیرا میرزا کوچک خان چندین بار از سهفت نجات بخش ملی دور شده و
در راه زد و بند با امیرالایست ها و مرتجعین داخلی کام نهاده بود.
در تابستان سال ۱۹۲۱، میرزا کوچک خان هم با نمایندگان دولت
شاه و هم با دستجات ضد انقلابی ای که در گیلان فعالیت می کردند و از
مسائاتی ها، کارسفیدی ها و هم چنین جاسوسان آلمانی و انگلیسی
تشکیل شده بود تماس گرفت.

او از پیشرفت کمونیست های ایران که در تابستان سال ۱۹۲۱ بر
فعالیت خود افزوده بودند هراس داشت... در تاریخ ۴ اوت
سال ۱۹۲۱، در گیلان جمهوری شوروی اعلام شد. حزب کمونیست امور
مربوطه به شورای زحمتکشان را اداره میکرد و در بعضی از شهرهای گیلان
رهبری عملاً بدست کمونیست ها بود. میرزا کوچک خان از ترس گسترش
و رشد بعدی انقلاب و بدلیل آنکه مأمران و جاسوسان امیرالایست ها
و ارتجاع ایران او را از کمونیست ها ترسانده بودند عملاً و علناً تغییر
ماهیت داد و به خیاست کشیده شد. " (۱۹۲) برخاسته است که خوانندو
بخوانند " صداقت گفته ها و نوشته های این فصل نویسنده - دکان
کمونیست! بی تردید، که شواهد و اسناد تاریخی چه می گوید،
و نزدیکی سیاسی انسانهایی چون میرزا چگونه گذشت، وجه قضایای را
با خود دارند. و این تاریخ نویسان کذائی چطور روی تاریخ نویسان
جهان سرمایه داری. و امیرالایست ها را هزار بار سفید کرده اند. و
تا آنجا که حوصله این نوشته باشد در فصل بعد تقاطع دیگر را نشان خواهیم
داد.

" نهضت انقلابی جنگل " نشریه ای داشت بنام جنگل که عین
سرلوحه روزنامه را ضمیمه خواهیم نمود. این روزنامه همانطور که در
زیر نشان می دهد بمشولیت (حسین کسمانی) که از مجاهدین دوران
مشروطیت بود اداره می شد.

در بالای روزنامه نوشته شده بود که این روزنامه فقط نگاهبان

حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است. فخرائی می نویسد :
" نشریه سنگی حاوی افکار و عملیات جنگلی ها که هفته ای یکبار در
کسبا طبع و انتشار می یافت جنگل نام داشت .

این روزنامه که با خط علی حبیبی و مساعی وی بوجود آمده
بود مطابق کلیشه ای که در بالا ملاحظه می شود زیر نظر غلامحسین نویسی
کسائی اداره می شد و از شماره دوم به بعد حسین کسائی مجاهد معروف
دوران مشروطیت ، مدیریتش را بعهده گرفت . " (۱۹۳)

جنگلی ها با این ارگان می توانستند خواسته های خود را بیان
کنند ، و بنا بر شرایط و اوضاع روز به انتقاد و افشاگری بپردازند در
شماره ای از این روزنامه ، جنگلی ها به دولت ایران سخت اعتراض
می کنند ، مبنی بر به رسمیت شناختن (براوین) صغیر اتحاد جماهیر
شوروی می نویسند " چنانچه عدم قوام و استقرار رژیم بلشویکی
در روسیه مانع این شناسائی است پس برسمیت شناختن سفراء
حکومت هائی که دیگر وجود خارجی ندارند و دولت هایشان در جنگ معدوم
شده اند رومانی و بلژیک بجه ملاحظه است . " (۱۹۴)

با این عمل دولت را در تنگنا قرار می دهند برای برسمیت
شناختن " حکومت انقلابی شوروی " ، جنگلی ها با این ارگان ، چه
بصورت شعر و چه بصورت نثر می توانستند دردهای حاکم و استعماری
که توسط فتوای الهی بردها نمان می گذشت نشان دهند ، و زحمتکشان را
بخواسته های اساسیشان آشنا نمایند .

در کتاب آقای فخرائی آمده است : " در شماره ۱۳ قیسام
جنگلی ها بشرح زیر توضیح شده است " قیام جنگلی ها برای تقویت
دولت و حفظ مملکت است . جنگلی وقتی اسلحه را از خود دور می کند که
مطمئن شود افراد ایرانی از تجاوز متعبدیان خارجی و همکاران داخلی
حائز اهمیت و واجد رتبه و احترام است . آمال قلبی جنگلی ها و مرام
واقعی آنها افتتاح مجلس شورای ملی است . قلع ریشه های خیانت و مصونیت
وطن از تعرض دشمنان است . " (۱۹۵)

جنگلی ها در این روزنامه همواره ضمن دفاع از " جنبش جنگل "
و اینکه بهیچ نیروی خارجی وابسته نیست ، و ردها گونه شایعه پراکنی
، و برچسب زنی مبنی بر اینکه با پول آلمانی و عثمانی ، این قیام
تدارک دیده شده و از سوی دولتیان وابسته با استعمار و عناصر ضد
انقلاب با این شایعه پراکنی ها دامن زده می شد ، می پرداختند .
آنچه از شماره های این روزنامه بر می آید ، دامن زدن بمسائل

تبلیغاتی و افشاء رژیم وابسته به استعمار و آگاه سازی مردم برای
روی آوردن به جنبش که بنا بر ضرورت زمان انجام می گرفته .

آنها چه با آوردن اشعار از دهخدا و زنده خاظر کردن مشروطیت
و یا هشدار به احمد شاه که اطراف او را عده ای خائن و وابسته احاطه
نموده اند ، و یا دیگر چیزهای این چنینی ، تماس با مردم می گرفتند ،
و حقانیت وجود جنبش را بیان و خواسته های خویش را پراکنده می
ساختند .

فخرائی می نویسد : " در شماره بیست و هفتم روزنامه " شماره
ایران " منطقه تهران که در شماره ۹۸۱ خود نوشته بود " جنگلی ها
کیستند و چه می خواهند و هویتشان چیست و چرا دولت آنها را وادار
به تسلیم نمی کند " پاسخ داده و قیام جنگلی ها را نوحیه نموده
است و زیر عنوان ماحق داریم مشروع بودن مقاومت در برابر
مرتجعین را توضیح و به دبایس قوا السلطنه که محرک نویسنده مقاله
ستاره است حمله شده است . " (۱۹۶)

(ویکی دیگر از شماره های تاثیر دلالان اجنبی بخوانند مردم
گیلان را از قریب عمال سیگانه بر حذر می دارند " (۱۹۷) فخرائی در
مورد علت این مقاله می نویسد ، که جنگلی ها توسط مردی که تحریک
شده بود ، مجاهدین را بعنوان اینکه عده ای از سربازان انگلیسی در
محلی دیده شده اند ، به آن محل می کشاند . جنگلی ها که نزدیک
پناه نرفته اند ، بدام دشمن می افتند ، و راه فرار برایشان
بسته بوده ، آنها با مقاومت و دادن تلفاتی توانستند خط محاصره را
بشکنند ، و سرد تحریک شده را نیز محاکمه و تیرباران نمایند .

آنچه نشان می دهد ، این روزنامه با تیتراژی تحت عنوان
" ایرانیان موقع فداکاری است " و یا " سادهمت کشید " - دفاع
واجب است " مردم را به مبارزه برای استقلال و فداکاری در راه آن
تشویق ، و دفاع از وطن و در مقابل خواسته های استعماری ایستادن
را وظیفه می خوانده اند .

انتشار این روزنامه نزدیک دو سال طول کشید ، که سال اول
۳۱ شماره و سال دوم ۱۱۴ شماره منتشر ، و گویند همزمان با دوران
فترت مجلس تعطیل گشت .



روند انقلاب جنگل

این فصل را از آغاز درگیریهای نظامی شروع و حرکت تکاملی " نهفت انقلابی " جنگل را نشان می دهیم .

این مسیر تکاملی را ادامه می دهیم ، تا تماس نیروهای شوروی و اینکه " نهفت " با این تماس وارد مراحل دیگری می شود و ادامه آن مراحل و رسیدن به شکست جنبش و تحلیل علت و علل شکست آن را نمایان می سازیم .

شدت پذیری جنگ بین الملل اول و درگیریهای ارتش روسیه با فرماندهی ژنرال سراتف از طرفی و ارتش عثمانی آلمان از طرف دیگر ، در نقاط سرحدی ایران افزایش می یابد . جنگلی هائیز منطقه کوچک ولی پرتحرک خود را در گوشه های جنگل انداخته بودند .

قونسول روس ، وجود این گروه را خطرناک از آن جهت می دانست ، که شاید با حمله وری به پشت جبهه و مصادر مهمات ، زمینه خطر بوجود آوردند و لذا از فرماندار " حشمت الدوله " که در گذشته نیز از آن یاد شد می خواهند که این قتنه را بخواهاند .

حشمت الدوله عده ای را به جنگل می فرستد برای بازرسی و از قونسول روس می خواهد که کسی را بعنوان ناظر بر آن هیئت بفرستند . قونسول روس سزگی را از طرف خود برای ایکار معرفی می کند .

از آنجا که توده مردم ، از این دخالت های گروه های عسکاسه با راحت بودند ، وسعت به جنگلی ها علاقه نشان می دادند ، سرعت جنگلی ها را آگاه می ساختند ، آنچه در غار بر علیه آنها می گذشت ، در ضمن حشمت الدوله نیز بگونه ای نسبت به جنگلی ها بی علاقه نبود .

هیئت بازمی گردد و خبر می دهد که کسی در جنگل نیست. قونسل روس بخاطر تشکات افکار مبتنی بر وجود آنها شخصی بنام عبدالرزاق شفتی را به حکومتی فوتمات تحمیل می کند. او از خوانین شفت بود و سعی می کند که توسط عده ای از زارعین شفت مسلحانه عازم سیخان شود و به بازرسی محل تجمع جنگلی ها، می پردازد.

نفوذ جنگلی ها بخاطر مردمی بودنشان، توسط کشاورزان از اوضاع با اطلاع و در صدد دفاع بر می آیند. عبدالرزاق با تمام ادعاها و خیالات واهی که در سر می پروراند شکست می خورد، و آواره این شکست همه مردم کیلان را شاد می کند. سرانجام مغاخرالملک که رئیس شهر بانی است، داوطلب قلع و قمع جنگلی ها می شود. این شخص از اهالی اصفهان و نام اصلی "محمد علی" بوده که از نامه نویسی زندگی را در آنجا شروع کرده بود. او برای این نیروی اندک ولی مردمی و پرتحرک، تدارک یک اردوی وسیعی را می بیند و با چوب و قفل و زنجیر روی جنگل می کند تا خیال خود چنین و چنان کند.

سرانجام جنگلی ها با چابکی که در نبرد داشتند، توانستند او را شکست دهند و بسیاری از این اردو همراه مغاخرالملک، دستگیر شدند. میرزا قحداشت مغاخرالملک را محاکمه کند و به نیروی خویش نیز دستور داد، که او را حفظ کنند و از کشتنش خودداری شود. ولی او و عده ای از دیگر کسانی که با او دستگیر شده بودند، توسط جنگلی ها کشته و از بین رفتند. میرزا پس از این واقعه برای دیگر اسیران صحبت نمود، و اظهار داشت منظور از "نهضت جنگل" چیست و اینکه مسبب کشتار، ما نیستیم. و اگر ما یلندگانی، در کنار ما باشند، و یا هر کس که مایل نیست آزاد است، و می تواند برگردد و...

عده ای از آنها تعهد نمودند که بمانند و در رکاب آنها با دشمن بجنگند و بقیه را میرزا با دادن خرجی راه، و توصیه اینکه چشم و کوشان باز که دیگر آلت دست قرار نگیرند، بازگشتند. در این مورد تصدیقی است گویا از تمايلات مردم به جنگلی ها که پس از این پیروزی سروده شد، و جوانان در کوچه بازار می خواندند. که در کتاب آقای فخرائی درج شده.

مقامات روسی پس از این شکست و وحشت از اینکه نیروئی بوجود آمده، که برایش مزاحمت فراهم می کند، بتکاپو افتادند. از امیر مقتدر که نام اصلی "نصرت اله خان طالش" یا شادیاری می طلبند و

او نیز ضمن پذیرش این کار برادرش محمدخان مالار شجاع را، با... می فرستد ولی بی نتیجه بازمی گردد. قونسل با اعزام سید قزاق روسی و بنجاه قزاق ایرانی، همراه با مهمات زیاد جنگی بفرماندهی ابوالفتح خان باور قصد جنگل می شود.

این توانا ز شکست خورده بازمی گردد. و در این نبرد پیروز می شود که بنام "ماکلوان" معروف است، بسیار کشته و اسیر و غنائم جنگی بدست آوردند. جنگل پر آوازه و همه سوسن سرزیر می شوند فخرائی می نویسد: "حالا موقعی است که به جنگلی ها از هر طرف تیریک می رسید و نام جنگل به احترام یاد می شد و اثر این پیروزی حتی در روابط مالک و زارع نیز رخنه کرده بود.

دیگر مالک اجازه نداشت که گویی بزارع را نداشت زیرا بسیاری از دهقانان و کشاورزان اسلحه بدست گرفته و دوا دوش جنگلی ها در نبرد بودند.

علما و اعیان و بزرگان طرفدار روس ماندند... که قدرت بیگانه متکی بودند و با افراختن پرچم روس بالای منازلشان به مصونیت خویش اطمینان داشتند کم کم این مصونیت را متزلزل دیدند. " (۱۹۸)

جنگلی ها چون گذشته که در مورد اسیران بکاری بردند، قزاقان اسیر ایرانی را با احترام آزاد و با دادن خرجی و لباس آنها را رها نمودند.

این بار مقامات روسی با مراجعه بمقامات حکومت ایرانی و کرد-آوری تشبسی عظیم چهار هزار نفری سواره و پیاده با تمام وسائل جنگی و توپخانه حمله آغاز می کنند.

این قوای مجهز بفرماندهی "کالچوکوف" از طرفی و امیر مقتدر نیز با قوای دیگر برهان السلطنه طارمی نیز با قوای حرکت از راه طارم را بعهده می گیرند.

این نیروی عظیم، محاصره نظامی که از ناحیه آنها صورت می گرفت و فقدان خواربار وضع "جنگلی ها" را بسیار وخیم میسازد، جنگلی ها علیرغم رشادتهای بی مانندی که از خود نشان دادند شکست خورده و عده ای کشته و اسیر و بقیه در پناه کوههای جای گرفتند، و زمانی در خفا گاه زندگی نمودند و سرانجام پس از ایامان یکجوری دشن سمت مومنان روی آوردند و کم کم همه گروا را یافتند.

پس از این نبرد، و شکست، که "ماسهله" نام گرفت،

ادامه جنگ و گریز در نقاط مختلف ، که کم دوام و زودگذر می بود ، ادامه داشت .

تا سرانجام ایادی دولت ایران دست از بیگاری کشیدند و روس ها نیز بجای های دیگر گسیل داده شدند و جنگلی ها از این فرصت بدست آمده توانستند ، به ازبکستان و بلخ خود بپردازند و " کسما " را مقبر نیروی چریک و " گوراب زرخ " را مرکز تأسیسات نظامی خویش سازند .

آنچه گذشت نشان می دهد ، که از عمر " نهضت انقلابی جنگل " چیزی نمی گذرد ، و آنهم دستاوردها متوجهش می گردد . او در این مدت کوتاه و پربار ، خود را در جامعه بعنوان یک نیروی مترقی ملی - مردمی تثبیت می کند ، و هر چه از آن می گذرد او بارورتر و پراوازه - تر می شود .

جنگها و پیروزیهای ناشی از آن که در پرتو شجاعت و ایمان عناصر تشکیل دهنده اش متوجه آنها می شود ، سبب روی آوردی مردم بسویش ، و اقبال مردم ، تضعیف دشمن ، و قدرت بخش روحی جنگلی ها را بوجود می آورد .

جنبش پامی گیرد ، و این پاکر فتگی همانطور که یا تکیسه به نوشته های آقای نخرائی نشان داده شد ، روابط مسلط در جامعه را بمنفع کشاورزان و زحمتکشان ، بر علیه فئودالها بهم می زند ، و بسیاری از دهقانان اسلحه بدست بیاری جنگلی ها می شتابند ، و هم - دوشی و هم نفسی آنها در نبرد ، روحیه جنگ رهایی بخش را توسعه می دهد .

عمل میرزاویا رانش با اسیران ، بگونه ای دیگر روابط را بمنفع خویش و بر علیه دشمن بهم می ریزد ، و اسیر درمی یابد که اینها چه در سردارند ، و برای چه آرمانی عظیم و گرامی می جنگند ، این عکس العمل های آزادمنشانه از سوی جنگلی ها ، بر شدایی جنبش کمک شایانی می کند .

نیروی چریک در رزمی پیروز که از آن گذشته ، و غنائم بسیار با خود آورده ، صیقل می یابد و او را در کار رزمیش مسلط تر و آشناتر می سازد .

و سرانجام همه این موقعیت ها و تأثیر بخشی و تأثیر بخشی ، هریک بروی دیگری ، بوجود " نهضت انقلابی " موجودیت می بخشد ؛ و بعنوان نیروی بی باخته برای رهایی جامعه از زیر سلطه استعمار و استعمارناشی از آن ، که به اسلحه روی آورده و تا کنون در مدتی

کوتاه راهی پرستگلاخ و طولانی رایشت سر نهاده بجای معر می می - شود ، و از اعتباری خاص برخوردار می گردد .

جنگلی ها توانستند نوای شرقی گیلان را نیز بر نظر خود داشته باشند و دکتر خجسته توانست لاهیجان و اداره امور این شهر را بعهده داشته باشد ، و با انجام اقداماتی از جمله احداث شهر " خجسته رود " که به کشاورزی آن ناحیه کمک شایانی می نمود ، اقدام کرد .

در این زمان امین الدوله در صدد مسلح کردن دهقانان لت - تشاء بود که مورد حمله برق آسای جنگلی ها قرار گرفت و او دستگیر و به کسما فرستاده شد .

مجلس شورای ملی در این زمان تعطیل و هیئت تشکیل دادند به نخست وزیری نظام السلطنه و شخصیت های ملی چون مدرس و بنام " ایران آزاد " و در مهاجرت بر می گردند .

علت فشار انگلیس و روس مبنی بر این بود که دولت ایران بمنفع آنها بر علیه عثمانی و آلمانی ها بجنگ کشیده شود ، و آنها تمایل نشان نمی دادند .

نقاط شمالی ایران توسط روس ها ، و عثمانی ها تا آذربایجان و کردستان پیشروی داشتند . در این هنگامه کلنل محمد تقی خان - پسیان همراه با احسان اله خان و جعفر کنکاوری بقوای روس حمله آوردند و آنها را تا همدان عقب راندند .

در واقع جنگهای خدایستعماری و رهایی بخش همه جا گیر می شد و تمام ایلات و نیروهای وطن پرست را بخود متوجه می ساخت . وجود ارتش بیگانه و پیشروی برای حفظ خود ، آن نیروهای خدایستعماری را بیشتر بهم نزدیک و همبستگی ملی را قوام می بخشید .

" نهضت انقلابی گیلان " که در آغاز ، جنگ رهایی بخش ملی را دامن زده بود ، و همانطور که گفته شد بعنوان جنبش موجودیت ، و بجای مع معرفتی شده بود ، روز بروز به حیثیتش چه در مقیاس ملی وجه از نظر جهانی افزوده می گشت .

انورپاشا که شنید نیروی بنام " اتحاد اسلام " بر علیه روس ها به نبرد برخاسته اند در صدد کمک برآمد و بنام همدلی برادران مسلمان و در واقع برای تضعیف نیروی رقیب به رساندن کمک و مهمات جنگی همت کرد .

این کمک ها همراه با هیئت نظامی که فرستاده شده بود ، بسیار مؤثر واقع گردید . این هدایا و هیئت از سوی عثمانی و فرار افسران آلمانی که در گذشته از آنها نامبرده شده به بهم به خواست

"حمیش" کمک نمود، در سازمان دادن بیک تشکیلات نظامی، که بتواند آنرا از دستبرد دشمن محافظت نماید.

این سازمان نظامی بوجود آمده، خود دستاوردی نبود، از آن نبردهای پیروزی آفرین گذشته، و آن پیروزی ها، ناشی از حمایت و اقبال مردم به نیروی "اندک" ولی بارآور براه مردم می بود. حال این سازمان نظامی شکل گرفته که قادر بود در زیر حمایت ابزارهای جنگی پیروزی ها را براه مردم آنان برساند، در عین عمل نظامی، می توانست بمردم نیرو و امیدبخش و درسیاسی کردن جامعه نقشی بس مهم بعهده بگیرد.

این نقش مهم سازمان نظامی جنبش، در سیاسی کردن ویالایر سطح آگاهی مردم و پیروزیهای ناشی از آن و اقبال مردم بطرف جنبش را دوچندان نمود و جنبش نیز در پرستو حمایت مردم و سازمان- نظامیش قادر بود، بیشتر و وسیع تر تبلیغات خداستعماری و رهاشی- بخش خود را در بین مردم برد، کوتاه سخن این روابط دیالکتیکی روز بروز پیچیده تر و ثورتر و انجام میگرفت، و جنبش را در مسیر تکاملیش سوق می داد، و این عامل روی آن عامل، و هر دو روی عامل سوم و ... و همه با هم از هم می گرفتند و بهم می بخشیدند و جنبش در ابعاد گوناگونی شکل می گرفت و قوام می یافت.

در گذشته نیز ذکر آن رفت که ترکیب اعضا "هیئت اتحاد اسلام" تغییر و تحولش نیز به کمیته تبدیل شد.

دولت کرنسکی روی کار آمد، و بازگشت قوای روسیه را از ایران خواست، تضاد بین قوای روسیه بر سر بازگشتن و نگشتن در بین آنها رشد می یافت، و در واقع انجام مذاکره دولت جدید روسیه بر سر نحوه بازگشت قوای روس با رهبری "جنبش جنگل" انجام یافت، و این خود، بیان "شاسائی" این نیرو، بعنوان قدرتی شد در این خطه.

فخرائی می نویسد: "در همین هنگام عزت اله خان هدایت نماینده جنگلی هادر رشت با یالکونیک گپانیدزه یکی از افسران روسی که در رشت بود وارد گفتگو شد و در دنبال آن فرمانده قشون روس به "جمعه بازار" رفت و با ملاقات میرزا کوچک خان و حاجی- احمد، و مذاکره در یک محیط صمیمانه، شوافقی بین نمایندگان طرفین بشرز آمد:

۱- یک عده ۱۵ نفری از هیئت اتحاد اسلام بعنوان کمک و راهنما به پیش قراول قشون روس که در رشت می باشد داده می شود.

۲- دودستگاه در شبکه در اختیار پیش قراول روس گذاشته می شود و یک دستگاه تلغز در منزل رئیس قشون نصب می گردد که هزینه آن بعهده جنگل است.

۳- در نقطه ای واقع در مرکز شهر محلی برای اقامت پیش- قراول های ارتش ورشین آنان تعیین می گردد.

۴- برای حفظ امنیت شهر ساعت ۸ بعد از ظهر هیچیک از افراد نظامی روس حق عبور در داخل شهر ندارد.

۵- نمایندگان روس بعهده می گیرند که در ساعات لازم برای حفظ امنیت در صورتی که اختلافی از طرف روس ها بعمل آید اقدامات سریع بنمایند.

۶- در صورت وقوع اجحافی به اهالی چه شخصی و چه مالی باید بیروتو کلی از طرف پیش قراول روس با شرکت نماینده هیئت تنظیم و بهر کم خسارت وارد شد جبران گردد.

۷- این بیروتوکل در نسخه تنظیم که یکی به رئیس قشون شهری دومی به هیئت اتحاد اسلام سومی به کمیته رولوسیون جنگی- روسیه تسلیم خواهد شد.

۸- این بیروتوکل با مضامین، کمیسیون و زبانهای روسی و فارسی نوشته می شود.

۹- مفاد این قرارداد تا دو ماه که تقریباً عبور قشون روس از قزوین تا انزلی بطول می انجامد معمول و مجری خواهد بود.

نمایندگان ارتش روس که بیک آقا سلیم اف قفقازی اظهارات را ترجمه می نمود:

۱- گنسیار جو جاذره ۲- میودر نیکلاویچ ۳- بروین نمایندگان جنگل: دکتر جغت- احمد کماشی- احمد گل- افزائی- سید آقائی (عطار)

از این تاریخ قوا، ژاندارمری و قزاق و شهرانی که بریاست علی نقی خان (ابوالملوک) و سلطان حسن خان (زند) و زابون خان اداره می شدند با تمام نظرات خود در اختیار جنگل در آمدند. " (۱۹۹)

آنچه گذشت می رساند که "نهضت جنگل" از قدرتی برخوردار شد که نیروهای خارج مجبور شدند با او بر سر میز مذاکره بنشینند، و او را بر رسمیت شناسند؛ صورت مذاکرات از وجود "روح استقلال طلبی" وعدم وابستگی "برخوردار است، برخلاف صورت مذاکرات دولتهای ایران که با انگلیس و روسیه که در آن دوران بسته می شد، و خط

تابعیت و وابستگی به هزارگونه به چشم می خورد .

جنگل از آغاز برسمیت شناخته شدنش می رسد . که تابعیت هیچ نیروی خارجی را نمی پذیرد و از خط استقلال حرکت می کند . و اگر مذاکراتی برپا به عدم زور انجام گیرد ، از آن استقبال می کند . جنگل از این پس با در دست گرفتن قوای ژاندارمری - قزاق - شهربانی ، در واقع حکومت انقلابی خود را در آن خله اعلام می دارد و ارتش روسیه بدون مزاحمت و بنا بر همان مذاکرات عازم روسیه می - شوند .

و کسانی نیز که در گذشته با آزار مردم می پرداختند ، در دادگاه - هائی که از سوی " حکومت انقلابی جنگل " برپا می شد ، محاکمه و حکمی که صادر می شد اجرا در می آمد .

یکی از کارهای بجا و انقلابی جنگلی ها ، فرستادن دویست - خروار برنج برای مردم قحطی زده تهران بود ، و همه اینها باز در روی آوری مردم از سراسر کشور به جنبش و شکل گیری جنبش کمک میکرد ، و حرکت تکاملی ، سرعت می گرفت .

جامعه گیر شدن جنبش دولت مرکزی ایران (وثوق الدوله) را بر آن داشت ، که با میرزا بعد از که بنشیند و بر این اساس ، تدبیر که از حزب دموکرات حمایت می کرد ، از طرف دولت وثوق الدوله برای مذاکره به گیلان رفت ، و توسط سید مهدی فرخ زمینه تماس ایجاد شد . " علیرغم همه تلاش ها ، نتوانست میرزا را به بازش بکشاند . همزمان با این جریانات ، ۱۹۱۸ و آمدن قونسول شوروی به تمام برای اولین به ایران می باشد ، که بهیامی نیز از لنین با خود داشت ، لیکن دولت ایران از گرفتن تماس و ایجاد رابطه با او دوری جست و ناچاراً ایران را ترک نمود .

در ۱۹۱۹ در زمان حکومت شائومیان ، کولومتیسف به ایران آمد با عهدنامه ای ، که بیان لغو ۱۶ ماده ای لغو امتیازات ... را با خود داشت . لکن وثوق الدوله او را نیز برسمیت نشناخت .

سفیر تزاری روسیه ضمن انتشار اعلامیه ای ، خود را نماینده واقعی دولت روسیه اعلام داشت کولومتیسف نیز اعلامیه ای صادر نمود . و دولت تزاری را خائن ، و بدنبال آن افسران روسی در حد دستگیری او برآمدند . و این عمل بدستور وثوق الدوله و بنا بر خواست انگلیس ها انجام می گرفت .

کولومتیسف از جریان با اطلاع و فرار نمود . ولی او دستگیر و بقوای استاروبلسکی تحویل و کشته شد .

قوای نظامی روسیه درهم ریخته شده بود ، و احتمال آن میرفت که در هنگام بازگشت وضع گیلان را آشفته نمایند . لذا " جنگل " نمایندگان می فرستد و با مقامات روسی مذاکره می نشیند که حاضر است و وسیله بازگشت سپاهیان روس را فراهم کند بیچراخف فرمانده روسی ضمن تشکر ، می پرسد آیا این تسهیلات مخصوص قوای روسیه انجام می گیرد یا نیروی انگلیس که از پشت ما می آیند نیز از آن برخوردار هستند .

نمایندگان جنگل در جواب اظهار می دارند که فقط مخصوص قوای روسی است و در مورد نیروهای نظامی انگلیس بایستی کسب تکلیف شود .

گفته می شود کلنل استوکس در این مذاکرات شرکت داشته و بر زبان فارسی نیز کاملاً آشنائی داشت می گوید عبور ما هیچ اشکال و ضرری برای " قوای جنگل " ندارد و ... که باز جواب دریافت می شود . رفتن قوای انگلیس موکول به کسب دستور کمیته اتحاد اسلام می - باشد . انگلیس ها جاسوسی بنام کاپیتن شوئل را برای کسب اطلاعات به قفقاز فرستاده بودند و پس از بازگشت از بادکوبه در پی آن بود ، زمینه عبور قوای انگلیس را از گیلان فراهم کند .

جنگلی ها و راهشائانی و دستگیر نمودند ، از او مدارکی بدست آوردند ، منی بر شناسایش از منطقه گیلان و قفقاز .

همزمان با او قونسول انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی نیز دستگیر و به جنگل برده شدند . شوئل یکی از جاسوسان بنام انگلیسی بود ، و سازمانهای ترکی و آرمینی و فارسی آشنائی داشت و در تمام طول جنگها و زد و خوردهائی که بین جنگل و انگلیس ها صورت میگرفت ، در بازداشت بود ، تا بموجب قرارداد متارکه جنگ آزاد گردید .

او در حوادث زیادی شرکت داشت . در کتاب فخرائی آمده است :

" ... در وقایع شهریور بیست ، رئیس شرکت آبیاری منطقه خوزستان شد و چون مصاحبه او با یک نفر ایرانی در مقام موریت اخیر حاوی نکات جالب توجهی است لذا عیناً در اینجا می آوریم :

سؤال - چگونه شما چهل میلیون جزیره نشین ، رجال سیاسی ها را فرمانبردار خود می کنید ؟

جواب - در ممالکی که منافع حیاتی داریم نباید بگذاریم مردان لایق حکومت کنند دستور است که هرگاه یکی از رجال سیاست خواست بشغف کشورش کار کند یا باید او را از زمین بپریم و یا از رأس کاری که

بمعهده دارد برداریم .

سؤال - آیا حیث نیست اراضی بایر مادرخوزستان خشک و لم یزرع باشد ؟

جواب - آیا تصدیق ندارید که نفت از قدرتهای درجه اول دنیا است و بهتر است در این قدرت جهانی ، جمعیت هر چه کمتر باشد اگر قریب از کار صنعت نفت ، حرفه ای در این جاها باشد و کار کشاورزی و روسق بگیرد کارگر ، ارزان پیدا نمی شود و مردم سیرمی شوند و آنوقت سیرها اسباب زحمت ما خواهند شد . " (۲۵۵)

" و از گفته های او است که کشت نیشکر در ایران نتیجه نادر دویی - جهت سازمان کثرت وری در این باره تلاش می کند زیرا اگر نیشکر کاشته شود چه کمی خریدار نیشکر انگلیسی در ایران خواهد بود .

او اعتقاد داشت که باید در جنوب ایران دولتی تشکیل یابد که درآمد نفت جنوب باین دولت متعلق باشد شاید تشکیلات پلیس جنوب (اس - پی - آر) مقدمات اجرا همین نقشه بود . " (۲۵۱) که خواننده توجه خواهد کرد به ارتش جنوب و حفظ منافع نفت سود استعمار انگلیس و ... ارتش متحدالشکل ، و در پرتو حمایت آن " حکومت مقتدر مرکزی " و در رأس آن رضاخان را بوجود آوردند ، که در قسمت خاص خود ذکر آن رفت .

این اوضاع دستگیری ها و اینکه دسترویل فرمانده انگلیس قدرت جنگل را در نظر گرفته بود ، ... زمینه تماس با احمد کسائی و میرزا بعمل می آید . در این ملاقات نیکتین از اوضاع اغتشاشاتی روسیه سخن می گوید ، و بیجراخف نیز توقع خود را مبنی بر اجازه عبور از رهبری جنگل می خواهد .

استوکس نیز از دستگیری کاپیتان نوثل سخن بمیان می آورد . حاج احمد کسائی نیز در جواب دستگیری سلیمان میرزا بدست انگلیس ها را بمیان می کشد .

در اینجا میرزا سخن می آید و میگوید ما دعوتتان را پذیرفتیم ، ولی نمی خواهیم اوضاع منطقه ای خود را نادیده بگیریم ، و بهترین راه این باشد ، نیروی شما ، دوستان نفری یا سید نفری اسلحه های خود را در منجیل تحویل و در بندر پهلوی هنگام سوار کشتی شدن باز دریافت دارند ، اما راجع عبور نیروی انگلیس متخما تلاشی در اظهار عقیده ندارم و تصمیم را " کمیته اتحاد اسلام " بایستی بگیرد . فخرائی می نویسد :

" کلنل استوکس می گوید که در روابط شما با دولت ایران ما

کاملاً بی طرفیم و هیچ وجه مداخله ای نمی کنیم و تمایلی نداریم که در اوضاع سیاسی کشورتان دخالتی نمائیم ماهمه این مراتب چنانچه میرزا کوچک خان با این جریان سی که به استحضارش رسید تصمیم بگیری که با لشوکیها مخالفت ورزد و بدوستی انگلستان اعتقاد نماید دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر است با کمال میل حکومت جنگل را در ایران برسمیت بشناسد میرزا جواب می دهد که درست است که پیشنهاد شما در صد نفع ماست ولیکن جنگل معتقد نیست که در درویش متخذه خویش ، تغییراتی بدهد و زیر بار چنین معامله ای سرود و بنا بر این قبول چنین پیشنهادی از ماها ساخته نیست برای من و همکارانم تشکیل یک حکومت مقتدری زیر نفوذ شما مقرون به افتخار نخواهد بود .

مذاکرات ، همین جا ختم و نمایندگان مزبور بعد از صرف تهار مراجعت می کنند و در خط و جهت آنها مانده شکام ورود ، احترامات نظامی بجای آورده می شود و به انتظار تصمیم کمیته اتحاد اسلام برای صدور اجازه عبور قوا انگلیس باقی می ماند . " (۲۵۲)

خط کشی زیر حملات ازمن است که چند چیز را می رساند :

۱ - کوشش نمایندگان انگلیس ، برای رام کردن میرزا با توجه به پیشنهادات بسیاری که از طرف آنها می شود .

۲ - قاطعیت میرزا و رد قبول هر گونه پیشنهادی ، که از خط استقلال بیرون کند .

۳ - علیرغم مخالفت های اصولی ، مذاکرات چه در آغاز وجهه در پایان شکل منطقی خود را داشتند .

مذاکرات و عدم نتیجه دسترویل و بیجراخف جنگ کشاده شذو من اتمام حجت ۴۸ ساعته جنگلی هاتیدید باین شدند ، که می بایست خط منجیل - انزلی را برای عبور آخرین دستجات ارتش روسیه باز گذارند .

در این هنگام ، جنگلی هادر منجیل با قواشی در حدود سه هزار نفر آماده دفاع بودند و " ما زرقن پاشن آلمانی " ما موریت پیدا می کنند که با " بیجراخف " مذاکره نماید .

دسترویل می نویسد : " که بیجراخف به ما زرقن پاشن پاسخ می دهد که حاضر نیست با یک آلمانی بعنوان نمائنده جنگل محبت کنند ، و حتی خورش را در برابر خود ، سعی توهین حساب می - آورد و قصد دارد ، پس از دور شدن او تعرض را شروع کند .

جنگ منجیل شروع و هواپیماهای انگلیسی پس از شناسائی

مواقع جنگلی ها ، بزمین می نشیند و به همراه آن روس ها با توپخانه ها سنگین خود ، تعرض خود را شروع می کنند ، و جنگلی ها نیز با تفنگ ، آنها را پاسخ می دهند .

وجود برتری قوای دشمن سبب شکست جنگلی ها ، و چون مقاومت را ضروری نمی دانند عقب نشینی می پردازند .

در این نبرد که قوای جنگلی ها نسبت به قوای دشمن بسیار ضعیف تر و از لحاظ داشتن وسائل جنگی قابل قیاس نبود ، با دادن تلفات زیادی نیروی جنگل بهم می باشد .

روس ها و بدنبال آنها انگلیس ها بجانب انزلی روی می آورند . بر اوین اولین سفیر شوروی پس از واقعه منجیل اعلامیه ای صادر می کند :

" قزاقان تحت فرماندهی پیچراخف که در منجیل و رودبار جنگ جریان دارند و فدائیان استقلال ایران را با خاک و خون کشیده اند جز قوا متفقین نبوده و از طلب و زرخیدنها نگیران انگلیس اند . " در این نبرد جنگ شکست خورده و پیچراخف توانست با کمک ژنرال دیشورویل به عبور خود از رشت راه یابد .

ولی همه روزه پس از این شکست برخوردهایی صورت می گرفت و ... مورخ الدوله می نویسد : " ... چنانکه در ۳ تیرماه ۱۲۹۷ یک سران انگلیسی و چند سرباز هندی کشته شدند و نیز نبرد مهمتری در حوالی اما مزاده هاشم بعمل آمد . این زد و خوردها دائما ادامه داشت بطوریکه هر روز ۲ هواپیما از قزوین بلند شده و تمام نقاطی را که حدس می زدند جنگلی ها آنجا باشند بمباران می کردند .

در ۲۷ تیر جنگلی ها با ۲۵۰۰ نفر برشت حملہ کردند و شهر را تصرف و قسولخانه انگلیس را آتش زدند و ده روز شهر را در تصرف نگه داشتند ولی بالاخره زره پوشهای انگلیسی شهر را باز گرفتند اما عاقبت بر اثر مزاحمت های شبانه روزی نیروی متشکل انگلیس ها مجبور شدند با میرزا قرارداد می بستند و سرآرا مسترد دارند . (۲۰۲) این قرارداد در سال ۱۹۱۸ مطابق با ۱۲۹۷ در قریه سفه از توابع رشت بین نمایندگان " اتحاد اسلام " و نمایندگان سیاسی و نظامی انگلیس طبق مواد ۸ گانه زیر بسته شد :

۱ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که قوای مسلحه در راه قزوین انزلی که معروف به راه عراق است و نزدیکیهای آن نگاه ندارند .

۲ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که

صاحب متصان خارجه را اخراج نموده و از دولتهایی که با دولت انگلیس در حال جنگند صاحب متصان استفاده نمایند .

۳ - نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می شوند اسرای دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتان نوئل و لیونتان موریس و کلنل شامانف و کاپیتان استریک و ضمام الکتاب می باشند رد کرده اسرای کمیته اتحاد اسلام را در هر نقطه که هست تحویل بگیرند .

۴ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که تهیه خوراک لازم برای قوه موجوده انگلیس در کیلان نمایند و نمایندگان نظامی انگلیس ها متقبل می شوند که افراد مسلح و غیر مسلح برای جمع آوری آذوقه بصرحه کیلان اعزام ندارند .

۵ - نمایندگان قشون انگلیس متعهد می شوند که در داخله ایرانشه مداخله ننمایند مگر در صورتیکه ایرانی ها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده بر ضد انگلیس قیام نمایند .

۶ - نمایندگان قشون قول می دهند که بهیچوجه در مقاصد کمیته اتحاد اسلام مداخله ای که مربوط به پیش بردن منافع دشمنان انگلیس نیست خدمت نمایند .

۷ - از اهالی دعوت می شود که برای حفظ خود حاکمی موقتا انتخاب نمایند تا حکومت ایران نمایند خود را بفرستد .

۸ - نمایندگان طرفین متعهد می شوند که قوای مسلحه آنها بهیچوجه داخل شهر نشوند .

امضا: نمایندگان : کمیته اسلام : دکتر ابوالقاسم خان فرید رضاخان افشار .

نمایندگان انگلیس (سیاسی و نظامی) کلنل ماتیور رئیس قشون - مستر مایر نماینده سیاسی .

چیزی از قرارداد مزبور نمی گذرد ، که انگلیس ها خواستار مذاکره مجدد با میرزا می شوند و روزی را تعیین می کنند ، جنگل در جواب ، روزنا میرده را رد ، و نشست را بروز دیگری موکول می کنند .

انگلیس ها ضمن ارسال نامه ها تهدید تسلیم میرزا و بارانش را می خواهند ، و در آن از عدم تبعه دینی برپا بینه بودن بفرار داد خود و میرزا را می شنود که با منافع قشون انگلیس جهت میرزا و حامی احمد کسائی نوشته شده بود .

بدنبال نامه و جواب جنگل در تاریخ ۱۱ فروردیس ۱۲۹۸ هواشی اخطاریه زیر را در شهر رشت یخش می شود :

" بعموم کارکنان و لیدرهای هیئت اتحاد اسلام اخطار و

اسلام می شود : چون زمانداران دولت فخمیه انگلیس همیشه طالب استقرار امنیت و استحکام قوانین مملکت ایران و مایمل بشرقی و تعالی آن می باشد لذا تصمیم نموده اند که در تمقیه امور گیلان با دولت معزی الیها کمک و همراهی نمایند .

اینک بوسیله این اعلامیه هجوم لیدرها و زمانداران " هیئت اتحاد اسلام " پیشنهاد می شود که باید قبل از غروب پنجشنبه ۶ رجب مطابق ۱۳ برج حمل قنصلگری دولت انگلیس را از تسلیم خود بدولت ایران و اعلیحضرت شاهنشاه مطلع سازند . قوای دولت انگلیس و دولت ایران در حمایت و صیانت رفتار خواهند نمود . بخاطر داشته باشید اگر لیدرهای شما از روی جهالت و نادانی از تسلیم خود به اعلیحضرت همایونی و دولت علیه ایران امتناع ورزند بهمین ترتیب که ایمن کلمات اخطار به سرشمار فرود می آید ممکن است که بمب و گلوله نیز بر سر شما ریخته شود . ای اهالی گیلان تکالیف خود را نسبت بدولت و پادشاه خود مینظر آورده و نگذارید لیدرهای خودشان شما را دچار رحمت و فلاکت نمایند ۲۸ ج ۱۳۲۷/۲ (فروردین ۱۲۹۸)

" از طرف اداره سیاسی انگلیس در گیلان "

نخست وزیر دولت ایران شخص وثوق الدوله است و انگلیس با داشتن چنین نوکری قادر بود دست بهرتجاویزی بزند . و با دولتی این چنینی ، کمک و همراهی نماید در تمقیه امور گیلان .

همزمان با تهدیدها و اتمام حجت ۴۸ ساعته انگلیس ، روابط میرزا و حاج احمد کسمائی که از قبل رضایتبخش نبود ، روبه تیورگی بیشتر گذاشت .

این روابط ضربه زننده و اختلافات از طرفی ، و سوسه عده های از آشنایان و نزدیکان حاج احمد کسمائی موجب فریب حاج احمد را بوجود آورد .

سرانجام برادر حاج احمد کسمائی به تهران رفت و ضمن تماس با " وثوق الدوله " آمادگی تسلیم برادرش را اعلام داشت .

وثوق الدوله این کار را با مسرت و خوشحالی استقبال نمود ، و وثوق الدوله در نامه ای شرایطی را پیشنهاد کرده بود ، که همگی آنها مورد موافقت قرار گرفته شد .

خواسته های نخست وزیر چنین بود :

" ... این حکم به آقای حاج احمد و برادران و بستگان و همراهان او تأمین جانی و مالی می دهند مشروط بقبول و رعایت

شرایط ذیل :

اولا - از این تاریخ به بعد برخلاف صلاح و مصالح دولت و اهالی گیلان بهیچوجه اقدامی نکنند .

ثانیا - پس از رسیدن قوای دولت بآن حدود همه قسم مساعدت را در قلع و قمع اشرار و مخالفین برورند .

ثالثا - بعد از ورود اردوی دولتی به قوس و کسما و آن صفحا تمام اسلحه خودشان را تحویل فرماده کل قوای دولتی بدهند .

رابعا - مطیع کلیه اوامر دولتی بوده و همه نوع برای خدمت گذاری دولت حاضر باشند . "

" وثوق الدوله "

با تسلیم پذیری حاج احمد ، جنگل از هم پاشیده شد ، و عده ای که حالت میانه داشتند و نمی دانستند که با این اوضاع بوجود آمده ، چطور بر خورد کنند روی به شهر آوردند .

نیروی همراه میرزا در حالت محاصره قرار گرفتند . قزاقان ایرانی از طرفی و نیروی هواشی انگلیس از طرف دیگر حملات خود را آغاز نمودند و همین جا بود که جنگلی ها تصمیم به تخلیه قومناات گرفته ، و به لاهیجان بقوای دکنتر جشمت می پیوندیدند .

و با دادن تلفات زیاد به لاهیجان وارد می شوند . قوای انگلیس مجاهدین را بمب و رگبار مسلسل زیر آتش گرفتند .

و همانطور که گذشت ، میرزا بعد از ورود به لاهیجان ماندن در آنجا را صلاح نمی بیند . چون قوای دولت در تعقیبش بودند . و او امگا مقابل با آنها راندانت . لذا به دامنه جبال لنگرود و رانکوه و تنگابین روی آورد ، و در حین گریز جنگهای بین آنها و دشمن صورت گرفت .

و در همین سفر است که دکنتر جشمت سرارادامه همراه سارابناد ، و فریب " تأمینتی که برایش پشت قرآن نوشته شد " خورد و همراه ۲۷۵ تن از یارانش تسلیم گردید که در گذشته شرح آن رفت .

میرزا یعقوب نشینی ادامه می دهد ، و علیرغم بیگیری وسیع دشمن ، برای دستگیریش توانست با جنگ و گریز برادر خویش ادامه دهد . او در بین راه در " کاون " برای یارانش نطقی می کند که با یاری گرفتن از کتاب آقای فخرائی در اینجا می آوریم :

و فلحا : " این روزها بهترین اوقات آزمایش است بعضی ها ، تنگ را برداشته با اسلحه تسلیم می شوند هر چند وضعشان بد است همه خسته و فرسوده ایم بی پول و بی آذوقه مراحمه با انواع مشکلات :

در معرض تنه باد هوا هتیم ولی از شمالی پرسم آیا برای عاشقان
سپین و آتشی که دارای درد وطن پرستی اند اینگونه سختی ها دارای
اهمیت است؟ آنروز که ما تفنگ بدوش گرفته برای استقلال ایران قیام
کردیم و جنگل کردی و سیاهان نوردی و آبش به ساختیم صدها بار و صفا
از این بدترین و چه چیز در مقابل آن همه سوانح و مخاطرات ما را حفظ
کرد؟ آیا جز ثبات و استقامت، علت دیگر داشت؟ امروز وثوق -
الدوله در ایران گرد و خاک می کنند و برای بریدن کشور زیر یوغ
استعمار انگلیس به محو وطن پرستان همت گماشته است یکتده برادر -
انمان را به جنگ ما روانه کرده بطوریکه می بینید برای پرهیز از
برادر کشی دفاع را بتجاوز ترجیح داده ایم و جز عقب نشینی اقدامی
نمی کنیم در حالیکه وثوق الدوله و کارگردانانش از اعمال هیچ
قسم آزار و شکنجه حتی اعدام دوباره اخراج و ریخ ندارند و ارتکاب
هر نوع جنایت را مجاز می شمارند چرا که جنگل نقطه اشک آزاد مردان
و پرورترین سد پیشرفت مقاصد وطن فروشان است باین جهت است که
دو اسبه بعامی تازند تا هر چه زودتر ما را از زمین ببرند اکنون بشما
برادران عزیز خطاب می کنم آنها که خواهان ترقی و تعالی وطن اند
بایند گذشتن بایدها هیچ چیز را نکنند بایستی با فداکاری هر چه
تعماتر بامشکلات ساخته در کنارمان باقی بمانند کوه نوردی و سیاهان
کردی گرسنگی و بیخوابی هر یک سلاح درخنده ای است که ما را به وصول
به هدف بایستد سخت تر و آبدیده تر شاید در این صورت چه بیمی از این وجه
هراسی از آن داریم فقط از آنها می که بیش از این در کام پیمایشی در
این راه مقدس قدرت مقاومت در خود نمی بینند یعنی دارم در صورت
تمایل به تسلیم و یا کناره گیری اسلحه شان را تحویل نداده تا ما را
از تنه و وسیله دفاع محروم نکنند و شام فراتشان را که برای ما
بسیار غم انگیز است با فقدان وسایل دفاعی ضمیمه نفرمایند. (۲۰۳)

سرانجام پس از این صحبت با یاران، و شرایط سخت ادا شده
راه، و... در پایان میرزا مانند در سفر دیگر از یاران پیگیر راه
او.

آنها راه پر سنگلاخ را ادامه می دهند. بطلب این راه نشان
می دهد، که میرزا و یارانش از مصیبتی برخوردار بودند. در بین
اقتضای مختلف مردم، که علیرغم انکار خطر در صورت کمک جنگلی ها،
آنها را از حمایت خود محروم نمی ساختند و این ناشی از خوشفطرتی
میرزا و یارانش در دوران قدرت با تمام اقتضای مردم، و اینکه در
عمل ثابت کرده بودند که بخاطر آرمانی یا کد انسانی می جنگند.

خطرات بعضی از یاران میرزا از جمله عبداله خان درویش در کتاب
آقای فخرانی بازگوئی آن است. این سختی ها خود بسیار شایسته
جنگلی ها سیراه خویش و اینکه هرگز حاضر نبودند در مقابل دشمن تسلیم
شوند و با قاطعیت راه خویش دنبال می کردند. اینها سرانجام با
پیامودن آن راه طولانی و سخت طولانی، از سفیدرود می گذرند،
بنقطه ای می رسند که سفر آنها زکوده بودند. و جای امن خویش را باز
می یابند.

احسان اله خان و خالو قربان ابتدار سپس دیگری از انسی که
جنگ آنها را باز کرده ساخته بود، با شنیدن بازگشت آنها، دوباره
همدیگر را می یابند و بدور هم دیگر گرد می آیند. و تجمع دوباره آنها
زمینه نبردهای دوباره ای را بوجود آورد و جنگل جان تازه ای گرفت.
در این زمان از طرف تیمور شاه (سردار معظم) و فرماندهی
قزاق حکومت نظامی که قبلا بوجود آمده بود، ایضا گردید، و ضمن
اعلامیه ای تهدید آمیز اعلام گردید: که هر کس جنگلی ها را بنمود
ببذیرد، خانه اش سوزانده و اموالش مصادره می شود و از طرف دیگر
"رستور کیکا چشکوف" رئیس آتریاد تهران با دادن نامه ای
به میرزا کوچک خان، ضمن تهدید در آن از میرزا می خواهد، که در
صورت پناهندگی او به اردوی قزاق، برای وسایل آسایش فراهم
نماید.

و برای جانشینی آن بشرف نظامی و به وحدانیت خدا تم می خورد،
... میرزا متعاقب این نامه جوابی می فرستد که بیان کننده
تصمیم قاطع او در ادامه راهی را که برگزیده و آن راه رها نشی کشور و
رنجبران راه با خود دارد.

در جامعه نیز درخواست ملاقات او را رد می کنند و می نویسند: "...
در خاتمه که درخواست ملاقات کرده بودید عرض می کنم اشخاصی که دارای
شرافیت قوی نیستند ملاقات کردن با ایشان از قاعده عقل بدور و بیرون
است فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید" (۲۰۴) در این
نامه میرزا بخوبی می رساند، که آنها را شرفی نیست، که بتوان
بقول آن یابند بود، و می رساند بسرکشی چون دکتر حشمت چه
آوردند. علیرغم آنکه بیست قرآن محسوبیت او را نوشته بودند، و این
که راهی برگزیده در راه استقلال و رهایی مردم، و قاطعانه در پی
"شدن" در آوردن آن تلاش می کند.

رئیس آتریاد تهران با نامه اش طرفی نیست و جنگ هم موقتاً
به متارکه و متوقف گردید، حکومت ایران نماینده ای بنام "آذری"

سفر مرستاد، و میرزا نیز ضمن نکوهش و توثیق الدوله، راجع به قرار داد می پرسد " آیا عاقد چنین قراردادی صلاحیت مداخله در سر نوشت کشور را دارا است ؟ "

در پایان قرار بر این می شود تا مجلس افتتاح نگردیده، هردو طرف از جنگ خودداری کنند، و قوای جنگل با حفظ نفوذاتش باقی، و جنگلی ها نیز از مداخله در ادارات دولتی خودداری کند. جنگل از طرف دولت عهده دار امتیث قومنات می شود.

مورخ الدوله سپهر می نویسد: " در شب ۱۲ مه ۱۲۹۹ (اردیبهشت ۱۲۹۹) یکی از روس ها به جنگل آمده خیرداد که سزودی نیروی سرخ به انزلی خواهند آمد، به همین مناسبت احسان اله خان و سعداله درویش و حاجی محمدجعفر کنگاوری که تازه از ترکیه مراجعت کرده بودند بسمت نمایندگی جنگل بجانب آستارا اعزام شدند.

در این اوان احسان اله خان به میرزا پیشنهاد نمود که چون انگلیس ها هنگام عقب نشینی ناچار خواهند بود از جاده معمولی انزلی به قزوین حرکت کنند قوای جنگل را به سیاه رود بفرستد تا در موقع عقب نشینی به آنها حمله نمایند و لکن میرزا این پیشنهاد را رد کرد زیرا هنوز نمی توانست تصمیم بگیرد که آیا با بلشویک ها همکاری بکند یا خیر و اظهار داشت قبل از آنکه وارد عملیات نظامی بر له یا علیه کسی بشویم باید بلشویک ها را از نزدیک بشناسیم و با آنها قراردادی برای همکاری منعقد سازیم.

ساعت ۵ روز ۱۸ مه چندگشتی جنگی بلشویکها بفرماندهی " راسکولنیک اف " از تیررس دریا بنغازیان شرق انزلی چند تیر طلیک کردند، میرزا بیدار شده در جواب احسان اله خان که فریاد می زد " صدای طلیک رفقا را شنیدند " گفت " برخیز و به شکرانه رفقا در رکعت نماز بخوانیم "

(روس ها به بهانه تعقیب کشتی های دنی کن آمده بودند لذا عصر روز ۱۸ مه برای تصرف ذخائر او و کشتی هایی که در توقیف دولت بود در مقام اشغال انزلی برآمدند و یک ماخلوی ضعیف از قوای ژنرال دنسترویل انگلیسی که در انزلی بود با موافقت راسکولنیک اف آنجا را بدون جنگ تخلیه نمودند، تمام سفایین و اتباع دنی کن بتصرف نیروی سرخ درآمد ولی دنی کن را انگلیس ها به بغداد فرستادند.

دولت ایران بدولت لندن اعتراض نمود و توسط نمره الدوله

نیروز وزیر خارجه که در این موقع در لندن بود بجامعه ملل شکایت کرد و ضمناً خواستار ایجاد روابط دولتی با آن دولت گردید.

صبح روز ۱۸ مه جنگلی هادر قومن تشکیل جلسه داده و میرزا کوچک و سعدالدوله درویش با چند نفر مجاهد دیگر برای ملاقات بلشویکها عازم انزلی شدند و اهالی انزلی میرزا و همراهانش را با استقبال شایانی پذیرفتند. شهر را چراغانی کرده و بیرقهای ملی و انقلابی سرخ برافراشتند. " ۲۵۵)

نوشته های بالا می رساند که میرزا علیرغم تمایلات بی پایداری برای گرفتن کمک از جایی که بتواند دشمن را از پای درآورد، هیچ وجه حاضر نبود هل زده بطرف جریانی خارجی بشتابد قبل از آنکه آن نیروشناسائی شود، و ادامه همکاری را نیز با انعقاد قرار داد لازم می شمرد. شتیدن صدای تیر و فریاد احسان اله خان مبنی بر آمدن قوای بلشویک دعوت به نماز از سوی میرزا و ... همه بیان حسن استقبال بود، از طرف " جنش جنگل ". استقبال اهالی انزلی از میرزا و همراهانش و برافراشتن بیرقهای ملی و انقلابی سرخ پذیرش " جنگلی ها " از سوی توده مردم رامی رساند، و اینکه شکست ها و پیروزی ها و پشت سر گذاشتن آن راههای پرخطر ولی بار آور جنگلی ها، حقانیت راه خویش را بایثبات رسانده اند و مورد پذیرش مردم قرار گرفته اند.

قابل ذکر است که از همان بدو حکومت لندن، یک پادگان نظامی از نیروی سرخ تحت رهبری کمیته ای متشکل از " چلیابین " و دو نفر دیگر وجود داشت.

این در زمانی است که هند را انزلی تحت نفوذ قوای تزاری می بود و دولت ایران نیز از رسمیت شناختن حکومت لندن خودداری می کرد.

این کمیته مزبور با میرزا در تماس بود و چلیابین و میرزا در مخالفت، انگلیس ها همداستان بودند.

گفته شد که در این زمان میرزا مرتبه ای مقداری از اسلحه و مهمات قوای بارانتف را که به همدان حمل می شد، ضبط و اصرار چلیابین نیز در مسترد داشتن آن تأثیر بخشید.

پیچراخوف به حیل خود را با بلشویک معرفی کرد و چلیابین را فریب داد. او بمجرد ورود به انزلی چلیابین و دو نفر دیگر اعضاء کمیته را دستگیر و تحویل انگلیس ها داد.

مورخ الدوله در این مورد می نویسد: " چلیابین

و دوسر دیگر اعضای کمیته را به اتهام بلشویک بودن بلکه سپاهانه آنکه با میرزا کوچک خان ارتباط داشته اند در تاریخ ۱۰ — مرداد ۱۲۹۷ توقیف و تحت الحفظ به قزوین فرستاده تحویل انگلیس ها داد و خودش به باکو رفت . تا بقوای دنی کن در شمال قفقاز ملحق شود . - (۲۰۶)

بدین ترتیب ارتباط میرزا با بلشویک ها قطع شد . در سفر به لنگران نیز امکان تماس پیدا نشد .

مرتبه ای هم " کلمیتس اف " سعی بر آن داشت که خود را به مازندران رساند که توسط انگلیس ها دستگیر و اعدام گردید .

تا این بار که همشیره زاده میرزا به اتفاق دوسر دیگر بنام داود زاده و علی شاه به بادکوبه رفتند و در آبان ماه سال ۱۲۹۸ با اتفاق ایرانیان بادکوبه کمیته ای تشکیل دادند و در سه مورد مشغول فعالیت شدند :

۱ - بر ضد قزلرداد ۱۹۱۹ تبلیغات کرده و در این زمینه تلگرافی به دول خارجه مخابره نمودند .

۲ - عده ای از ایرانیان بادکوبه را برای ایجاد انقلاب در ایران تهیه کردند .

۳ - تصمیم گرفتند با قوای جنگلی و هرقوای دیگری که در ایران برای ایجاد انقلاب تجهیز ، شود همکاری کنند .

بدینال این روابط و تماس ها ، بود که در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۹ نیروهای شوروی به انزلی آمدند . فونسلگری های انگلیس و فرانسه و عثمانی کیلان را ترک و دولت ایران بنا بر ریاضت گزارشی از فرمانداری کیلان مبنی بر پیاپی شدن قوای شوروی اعتراف ، و هیئتی بمسکو برای برقراری دوستی فرستاد . در ضمن بجایگاه ملل نیز شکایت و خواستار رسیدگی شد .

چیچرین کمیسر خارجه شوروی ضمن نامه ای در ۱۹۲۰ بدولت ایران ، ضمن شکوائیه ای مبنی بر شناختن نماینده اعزامی ۴ ژانویه ۱۹۱۸ ، و غارتی که روس های سفید و انگلیس ها و اسارت اعضا ، سفارت شوروی توسط آنها بعمل آمد خواستار تضمین برای برقراری دوستی با دولت ایران شدند خلاصه حالت قورباغه هم در خنکی و هم در آب زندگی کردن را . هم با نیروی انقلابی جنگل و هم با دولت ضد انقلابی و وابسته به انگلیس و ضد مردمی ایران طرح دوستی ریختن و تضمین دوستی خواستن شدند .

دولت ایران نیز طبق یادداشتی دولت شوروی را بقطع رابطه

تهدید کرد و باز نامه ای از چیچرین بدولت ایران ، و سرانجام با پیگیری سازمان ملل به شکوائیه دولت ایران ، دولت شوروی بجایگاه ملل اطلاع داد ، که دولت شوروی حاضر است بغوربت ارتش سرخ را از ایران بیرون ببرد . بشرط آنکه دولت ایران شکایت خود را پس گیرد . مذاکرات جنگل نیز در منزل خواهر میرزا تشکیل می یافت ، فخرائی می نویسد :

" ... افراد مؤثر جمعیت که در مذاکرات شرکت داشتند عبارت بودند از مهدی انشائی - محمد علی پیربازاری - حاجی شیخ محمد حسن آمن - سلطان عبدالحسین ثقفی - حسین الیائی و یکی دو نفر دیگر .

نکته قابل ذکر اینکه حاجی محمد جعفر کنکاوری و احسان خالو قربان با اینکه از سران این قوم بشمار می آمدند در جلسات مشاوره و اخذ تصمیم شرکت داده نمی شدند علت محرومیت را می بایست قاعدتا میرزا توضیح دهد ، ولی او چیزی نگفت احسان که درکنگروه اقامت داشت و از بیکاریش می نالید کله می کرد از اینکه چرا از وجودش استفاده نمی شود و بجهت دلیل باید از جلسات بحث و مشاوره برکنار باشد حاجی محمد جعفر کنکاوری چون تازه وارد بود و هنوز افکار و نداشتن درستی روشن نشده بود حضورش را در جلسات مشورتی قطعاً ملحوظ نمی دیدند .

خالو قربان نه داعیه ای داشت و نه چیزی از مذاکرات می فهمید . آنکه نظرش در بررسی مسائل از همه پخته تر و به حقیقت نزدیکتر می - آمد مهدی انشائی بود ، نامبرده که از پیش کنوتان مشروطیت سوابق آزادی خواهی داشت مردی بود واقع بین و مجرب و اهل قلم و سیاستمدار و در عین حال نیک مشرب و خوش معاووه . " (۲۰۷)

و ادامه آن : " نتیجه مذاکرات آن شد که اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا به انزلی برود و با فرماندهان ارتش سرخ تماس بگیرد و از وضع فعلی و نیازت بعدیشان استفسار و نتیجه را به جنگل گزارش دهد ،

نماینده مزبور از راه سیا درویشان (ساحل مرداب) با انزلی رفت و در اداره شیلات با فرمانده ارتش سرخ ملاقات نمود اما اوقتل از هر نوع مذاکره ای اشتیاقش را بیدار میرزا ابراز نمود .

نماینده جنگل یکی از نقاط ساحلی مرداب را برای این ملاقات تعیین نمود و گزارش امر را به جنگل فرستاد ولیکن اهمیت وقایع روز ، اقتضای تعجیل و سرعت عمل داشت لاجرم میرزا پیش از دریافت

گزارش در رأس هیئاتی به انزلی رفت و بمنزل عبدالغنی سرخی کهن شهردار آنجا ورود نمود.

... مردم دسته دسته به ملاقاتش شتافتند و با تقدیم دسته های گل از یکدیگر سبقت می گرفتند فرماندهان ارتش سرخ نیز از جمله واردین بودند که در همان منزل بوی خیر مقدم گفتند و به یادگار این روز تاریخی عکس برداشتند.

در کشتی کورسک که میرزا از فرماندهان ارتش سرخ باز می آمد بعمل آورد مذاکراتی در محیط صمیمانه انجام گرفت. حاضرین در این جلسه عبارت بودند از: رأس کولنیکف فرمانده جبهات جنگی بحر خزر - سرگوار و نیکیدزه کمیسر عالی قفقاز و اعضاء عبدالست باکو - میرزا کوچک - حسن الیائی - (معین الرما) گاوک آلمانی (هوشنگ) سعداله درویش - میر صالح مظفرزاده و اسماعیل جنگلی. صحبت های اولیه پس از ابراز مسرت از دیدار یکدیگر در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه و مساعد بودن زمان برای برافراشتن پرچم انقلاب سرخ در ایران دور می زد که همه حاضرین درباره آن اتفاق نظر داشتند تنها موضوع قابل بحث خط مشی و تاکتیکی بود که می بایست برای پیشرفت همه جانبه انقلاب دنبال شود. " (۲۰۸)

آنچه از مذاکرات و افراد شرکت کننده در مذاکرات و نامه های پیچرین استنباط می شود چند چیز است:

۱ - طرفین در کلیات با هم توافق پیدا می کنند بجز " خط - مشی و تاکتیکی بود که می بایست برای پیشرفت همه جانبه انقلاب دنبال شود. در واقع این مسائل که پایه و اساس شیوه مبارزه را بوجود می آورد، و بر پایه آن " جنبش " روسیالندگی می گذارد، حل نشده به آینه موکول می شود.

توجه شود که " خط مشی و تاکتیک " حل نشده باقی می ماند که گروه کور اختلافات همین مسائلی می شود. که در آغاز ساده و زودگذر بحساب می آید، ولی پس از چند مدتی آنچنان ریشه اطلی اختلافات می شود، که حل آن با پایداری جنبشی و سرکوب همه مبارزین و پیروزی خداوند انقلاب پایان می گیرد.

آدمی بایستی توجه کند، که هدف و رسیدن بدان، شیوه ها و تاکتیک های خاص خود را دارد. که نتوان از آن عدول کرد چون اگر شیوه حرکت و کارهای روزانه و لحظه ای که برای رسیدن به هدف دنبال می شود، با هدف خوانائی نداشته باشد، تکرار این جریان ناخوانا با هدف، زندگی آدمی می شود، و سرانجام به چیزی می رسیم که " نه

هدف " از قبل تعیین شده باشد. بلکه چیزیست که ادامه آن، شیوه و تاکتیک های غلط بوجودش آورده است.

۲ - شرکت ندادن خالو قربان - حاجی محمد جعفر کنگاوری و احسان الله خان، که اگر تکیه به نوشته های آقای نخرائی کنیم، حاصل آن قبول، آنست که، " خالو نه داعیه ای داشت و نه چیزی از مذاکرات می فهمید ". و حاجی محمد جعفر کنگاوری " چون تازه وارد بود و هنوز به افکار و نیاتش بدرستی روشن نشده بود حضورش در جلسات مشورتی قطعاً مصلحت نمی دیدند.

و فقط می ماند احسان و با آن خصوصیات بر شمرده در قسمت معرفی بعضی سران جنگل و روح خودخواهی و قدرت طلبی که در او وجود داشت، می توانست عدم شرکتش در جلسات مذاکرات زمینه مادی شود، در تک - رویهایی که توسط او صورت می گرفت. در ضمن علت عدم شرکت دادنش توسط میرزا، می تواند وابستگی و تمایلات فکری احسان نسبت به خط - فکری " شوروی جوان " باشد. و میرزا همانطور که پیشنهاد احسان را که مبنی بر رساندن قوای جنگل به سیاه رود، تا در موقع عقب نشینی قوای انگلیس با آنها حمله شود و این زمانی بود، که خبر ورود نیروی سرخ را به انزلی شنیدند. و میرزا پیشنهاد او را رد کرد و اظهار داشت قبل از آنکه وارد عملیات نظامی برله یا علیه کسی بشویم باید بلشویکها را از نزدیک بشناسیم و با آنها قرارداد برای همکاری منعقد سازیم. میرزا می خواسته خود و یارانش که از خط استقلال و عدم وابستگی فکری به کشوری حرکت می کنند در جلسات مذاکرات حضور یابند و از چند و چون بلشویکها با اطلاع شوند و خلاصه پیش بینی های این جنبشی، سبب جلوگیری شرکت احسان در مذاکرات گردید.

۳ - سیاست کژدار و مریض و نه سیخ بسوزد و نه کباب پیچرین نماینده " شوروی جوان " از بدو حضورش در محنت سیاست، و روابطش با دنیای خارج را بعهده گرفت، و سرانجام که خواهیم دید، تکرار این راه " نه انقلابی " بلکه " خدانقلابی " زندگیش شد، و سرانجام " هدف " را این شیوه ها و تاکتیک های نامالم تعیین کرد، و آن آمد که ادامه اش را بنام " سیاست همزیستی مسالمت آمیز " در تمام کشورهای " اعتدال - سوسیالیست " همواسکی ها می است که " این سوسیالیست و روشها، از روی اسباب حکومت های خدانقلابی و ارتجاعی و امپریالیسم جهانی صورت می گیرد. و عناصر و سازمانها وابسته به این خط فکری غلط، آنها را تبعیت می کنند، و بر آنند که این روشهای خدانقلابی و " غیر سوسیالیستی " را توجیه کنند. که

ایس سوخته گری زندگی آنها می شود، و " دکما تیسیم " در آنها عمق و وسعت می گیرد.

بهر حال مذاکرات آغاز و ادامه یافت و در این مورد مورخ الدوله سپهر می نویسد:

" میرزا از فرمانده قشون بلشویک قول گرفت که در کارهای داخلی جنگل مداخله نکنند و همانند که انقلاب ایران باید بدست ایرانی انجام گیرد و خود او تضمین کرد که انقلاب ایران را شروع نماید با این شرط که او لا روس ها پول و اسلحه بدهند و در ثانی از تبلیغات کمونیستی احتراز جویند زیرا چون ایرانیان مسلمان و متعصب هستند ممکن است شالوده انقلاب متزلزل گردد. " (۲۵۹)

و در همین مورد فخرائی می نویسد:

" ... می خواست بگوید (یعنی میرزا) که تمایلات ناسیونا لیستی و عامل مذهب، بزرگترین عایق و مانع اشاعه کمونیسم ایران است. اومی گفت چون ایرانی ها متعصب اند و به دین و شعائر اسلامی علاقه دارند قطع این پیوند دینی باعث می شود که به انقلاب بنظر ماسا عدینگرند و چه بسا که همین امروز مخالفتهایی که بدنیا لش بعمل آید موجب شکست انقلاب شود.

این استدلال البته مورد قبول دیگران نبود چه آنها عقیده مند بودند که تبعیت از عقاید مردم که به حد کفایت فقیر و نادانند مستلزم بقا بوضع موجود و قبول تسلط انگلیس ها است و تمایلات ملی را بعنوان مردود شناختن اصول جدید کافی نمی دانستند و بدین طریق روز اول ملاقات، مذاکرات و دو طرف بدون حصول هیچگونه توافق سبزی گشت.

در روز دوم که ارزشیکیزه با کشتی جنگی از بادکوبه رسید و در مذاکرات فیما بین شرکت کرد با استماع دلایل میرزا در باب عوامل پیشرفت انقلاب و بلا توجه به آشنائی قدیم که در دوران انقلاب مشروطیت با کوچک خان داشت و مذاقت و صمیمیتی که از وی در پیشرفت کارهای اجتماعی دیده بود دوستان حزبش را مخاطب قرار داده چنین گفت:

" رفقا آنچه این مرد درست قول و با ایمان می گوید من بی چون و چرا تصدیق می کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام می دارم زیرا او در تحریک و جنبش کشورش مجرب است و پیشرفت انقلاب را مدنظر دارد و از شما می خواهم که بیایانست و نقشه آینده اش را تأیید کنید. " (۲۱۰)

با اظهارات مزبور مباحثه قطع و محقق شد که به تبعیت از نظر میرزا و راهنمایی های مصلحت اندیشانه وی چاره و کمریری نیست و لذا درباره موضوعات زیر بعد از مذاکرات زیاد توافق شد:

۱ - عدم اجرای اصول کمونیسم از حیث مصادر اموال و مالیات مالکیت و ممنوع کردن تبلیغات.

۲ - تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت.

۳ - پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس معنوتان هر سه حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند.

۴ - سپردن مقدرات انقلاب بدست این حکومت و عدم مداخله شوروی ها در ایران.

۵ - هیچ قشونی بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران زائد بر قوا موجود (دو هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود.

۶ - مخارج این قشون بعهده جمهوری ایران است.

۷ - هر مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند.

۸ - کالای بازرگانان ایرانی که در بادکوبه ضبط شده تحویل این حکومت شود.

۹ - واگذاری کلیه مونسات تجارتی روسیه در ایران بحکومت جمهوری.

نوشته های مورخ الدوله سپهر و فخرائی و حامل مذاکراتی که سرری کاغذ آمد، می رساند که نظریات میرزا سرانجام مورد قبول دیگران واقع گردید و همانطور که ارزشیکیزه نیز معترف است بی چون و چرا تصدیق می کند، میرزا از اوضاع ذهنی جامعه شناخت اساسی داشته و می توانسته اندیشه های او، رشد و تحریک بخشید به پیشرفت انقلاب.

در پایان نیز نظریاتش که همان ۹ بند ذکر شده باشد، مورد قبول و تصویب هیئت شرکت کننده در مذاکرات می شود.

آنچه محتمل گفته های میرزا را با ثبات می رساند، عدم پیگیری این نظریات در روند حرکتی جنبش، و چپ روی گروهی که به شکست شتاب بخشیدند می رساند شناخت اساسی میرزا را، در تعیین شعارها مرحله ای، و ادامه مبارزه و شعارهایی که در رابطه با شرایط و هشتم جامعه بطور سردیانی ضرورت طرح پیدا می کند، و غیر از این چپ روی، و سرانجام چپ روی، شکست و بخاک و خون کشاندن جنبش باشد که شد و دیدیم که خواهد آمد. حال پرسیدنی است، که آیا گفته های میرزا

قانع کننده بود ؟ که هیئت شرکت کننده در مذاکرات پذیرفته اند ؟ و یا اینکه " تاکتیک " ایجاب می کرده که موقتاً بایست گویند، در مقابل استدلالهای میرزا که در شرائط مقتضی از آن سرباز زنده و ره کج کنند ؟ اگرچه درست بوده، که درست بوده و میرزا شناخت اساسی از جامعه داشت و نماینده کشور نوراها " ارزشیکذره " نیز معترف بآن است، پس چه شد ؟ گروهی وابسته به سیاست شوروی داخل جنبش، از آن عدول و سر، باز زدند، و تمام دستاوردهای جامعه را به نفع ارتجاع و استعمار، قربانی مقاصد گروه گرایانه خود نمودند ؟

اگر که در واقع عدول و سرباز زدن از نظریات رابینزیم ؟ که در آغاز سیاست " تاکتیک " مدنظر نبوده، ولی بهر حال روند کار بیان دارنده گشش آن گروه به چنین سیاستی شده، و در پایان ضایع موجود آورد، و تاکتیک و خط مشی غلط سرانجام جز این یا خود ندارد، چنانچه خط مشی و تاکتیک " سیاست مسالمت آمیز " سرانجامی جز همخوانی و همپایی با ارتجاع و امپریالیزم جهانی، با خود نیاورد. مورخ - الدوله سهر می نویسد : " فردای آنروز مجاهدین جنگل وارد شهر رشت شدند، اهالی تا چند کیلومتری شهر با استقبال آنها آمدند در میدان مرکزی شهر بنام سیزه میدان احسان الله خان و میرزا نطق - هاشی ایراد نمودند و بالاخره میرزا و لشوکیهایک " کمیته انقلاب سرخ " تشکیل داده و حکومت سوسیالیستی شوروی کیلان را اعلام داشته و بوسیله تلگرافی استقلال خود را به سفارتخانه های مقیمین تهران اطلاع و در ۱۸ خرداد ۱۲۹۹ بیانیهای بشرح زیر انتشار دادند :

" بعموم اهالی محترم اعلان می شود کمیته انقلاب سرخ پس از تشکیل حکومت جدید و ابلاغ رسمی آن اشخاص ذیل را برای دوا - مملکتی به کمیسری معین نموده و معرفی می کند که عموماً در امور مربوطه بآنها مراجعه کرده و از هر دایره خلاف صحت و قانون مشاهده کنند بدون ملاحظه ابلاغ نمایند، کمیسر داخله میراث الدین، کمیسر خارجه سیدجعفر (محسنی)، کمیسر مالیه میرزا محمد علی و قار السلطنه پیربازاری، کمیسر قضائی محمود آقا، کمیسر یست و تلگراف نصرالله، کمیسر معارف حاجی محمد کنگاوری، کمیسر نوایده غامه میرزا محمد خماسی، کمیسر تجارت میرزا ابوالقاسم فخرائی، سرکمیسر و کمیسر جنگ میرزا کوچک " و روز بعد اعلامیه باختر " فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل کیلان " پراکنده می شود. در این اعلامیه ضمن حمله به کسانی که در استعمار

جامعه شرکت دارند، و زندگی مرفه آنها ناشی از جیاولی است - که نسبت به اکثریت تشکیل دهنده جامعه صورت می گیرد و ... می نویسد ... " ایران که یکی از قطعات آسیا و اهالی ایران که یک قوم از اقوام دنیا هستند سالها است که در دست استبداد مقامات جور و امراء خودسر و خوانین جاه طلب و رؤساء شهوت ران و اربابان بیرحم و مروت بصورت مخروبه ای در آمده که هر ناظر متفکر از دیدن آن همه منظره های اسفناک دچار بهت و حیرت می شود. در قرون اخیر است جهانگیرانه همسایگان همسایه آزار مادولت انگلیس و حکومت جابر تزاری روس ضمیمه مظلوم و تجاوزات فرمانروایان جاه طلب ایران شده برای اسارت این ... تا سال ۱۳۲۴ قمری که عده ای از متفکرین و عناصر مطلع و دلسوز ... مطالبه ملی را گذاشته و آزادی را که حق مشروع همه بود خواستار شدند بتدریج انقلاب مشروطیت شروع گردید. ... متأسفانه بعلمت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، همان افراد، و خوانین ستمگر مجدداً زمام امور را به لطایف الحبل بدست گرفته انقلاب را نفع خود سوق دادند ... چیزی نگذشت که عمر زود گذر این تپاول سیری و جنگ بین الملل آغاز گشت و هنگام استفاده مظلومین این سرزمین فرار رسید - قسمت بزرگی از احرار و عناصر فدائکار ایران در مناطق مرکزی و غرب و جنوب کشور و عده ای از فدائیان کیلان در جنگل دارلرمرز بغد خاشین و همسایگان متجاوز قیام کردند ... توانا انگلیس و روس متفق گشته ملیون را متکوب و ستم جنگل روی آوردند، خوشخانه به همت عبورانه جوانمردان روس حکومت ظالمانه نیکلا، و هندستانش برچیده شد و جمهوری سویی برقرار گردید ... " و در پایان اعلامیه چنین می آید " ... مطابق این بیانیه عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را متوجه می سازد که جمعیت انقلاب سرخ ایران نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن بوجه ملزمی و ناچار خواهد بود به اطلاع عموم می رساند :

۱ - جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده جمهوری را رسماً اعلان می نماید.

۲ - حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را بعهده می گیرد.

۳ - هر نوع معاهده و قرارداد که بضرر ایران قدیم و جدید یا هر دولتی شده لغو و باطل می شناسد.

۴ - حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته تمامی حقوق درباره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض میداند.

چه تیتیر وجه محتوای اعلامیه پراکنده شده، و قطعاً مه ۴ ماده‌ای که در آن ذکر کرد: همه و همه مواضع فداستعماری - فداصلطنت جنبش و در پیشانی آن، جنگلی هارامی رساند، که در پی، یسی - افکنی نظامی عادلانه، در جهت برآوردن خواسته‌های اساسی زحمت - کشان و رنجبران می باشد؛ و در این راه پرخطر، رسیدن بآن را، جنگ مسلحانه دانند و بآن روی آورده اند. و حکومت جوان شوروی را نیز تنها نیروی فداستعماری دانسته اند که در بر توحمایت آن بتواند، بردشمن غلبه نمایند.

و با خط حرکتی استقلال که شالوده فکری " جنگل " را بوجود آورده بود، از فرمانده قشون بلشویک قول گرفته شد، که در کارهای داخلی جنگل مداخله نکنند، و فقط پول و اسلحه دهند و هزینه‌هایی از آنرا نیز، که توسط مردم آزاده تأمین می شود، جمهوری ایران - بعده دارد، و هر نوع قراردادی که بضر ایران بسته شده چه در گذشته و چه در حال و آینده مطرود و لغو و باطل شده شناختند.

در اینجا ست که پی می بریم می توان اشاره کرد، به نظریات ناصحیح، شهید کسروی و ملک الشعرای بهار، که اولی معتقد بود، جنگلی هاراه روشن و صیحتی نداشتند و دومی اظهار داشته بود که میرزا و خیابانی در پی رهائی کل ایران نبودند... در حالی که خواسته و نظریات " جنگل " هم استقلال کل ایران را در خود داشته و حرکت رهائی بخش را از این خطه شروع کرده بودند و هم دید روشنی داشتند و در جهت آن گام می نهادند.

گویند پس از پراکنده ساختن و قرائت اعلامیه، مردم نسبت به میرزا و جنگلی ها احساسات شدیدی ابراز داشتند و همه با هم بموی آرامگاه دکتر زحمت روی آوردند.

در آنجا میرزا بر سر مزار آن شهید، سخنرانی نمود و بدولت وابسته ایران " وثوق الدوله " که مسبب قتل او شده بود، حمله و جنایات او را بر شمرده و سرخوردی بقرار داد ۱۹۱۹ و اشارات ضعف بار آن نمود و سپس احسان افغان سخن آغاز نمود و با بر شمردن جنایات استعمار انگلیس به نقش شوم آن در طول تاریخ اشاره نمود.

او در حین سخنرانی با اشاره بمرتکوبی رژیم تزار مردم را دعوت بمبارزه مشترک با ارتش کارگران و دهقانان شوروی نمود و رو بدولت مرکزی که نشستگاه ارتجاع و وابستگان استعمار انگلیس می - باشد نمود.

اعضا ایرانی نمایندگان شوروی با هم کمیته مشترکی بوجود آوردند که به " روکم " معروف بود اعضا این کمیته عبارت بودند از کاژانف فرمانده قوای شوروی در ایران - میرزا کوچک - کامران آقایی عضو حزب عدالت باکو - احسان الهان - گاشوک آلمانی که به " هوشنگ " معروف بود - میرطالع مظفرزاده - حسن آلبانی - کارکار تیلی " شاپور ".

کمیته مزبور و " هیئت دولت انقلابی " که از آنها در گذشته نام برده شد شروع بکار کردند و با آوردن، مواسات و تشکیلات مختلف اداری، و نظامی بسامان بخشیدن و اداره نمودن " حکومت سوسیالیستی شوروی گیلان " که طبق بیانیهای، موجودیت خود را اعلان کرده بود، پرداختند.

کارها آغاز و سرعت پیش می رفت، مأمورین دولت از ادارات اخراج شدند، از بانک استقراضی که از مواسات روسیه بود، و دیگر ادارات مربوط بآنها خلع ید بعمل آمد.

کلاسهای شبانه روزی دایر گردید، و بانک ملی در رشت تأسیس شد و عناصری چون عیسی صدیق و صدراشرف بازداشت شدند، که پس از مدتی آزاد و به تهران بازگشتند و این آکبھی منتشر شد:

" ۱ - کلیه مراجعات ارتش سرخ باید به اداره کماندانی واقع در خانه سپهدار بعمل آید.

۲ - افراد حامل اسلحه باید خود را به کماندانی معرفی کنند.

۳ - رؤسای ادارات کشوری ظرف ۴۸ ساعت صورت اعضا خود را به کماندانی بفرستند.

۴ - عبور از خط انزلی - عراق مشروط به تحمیل اجازه رسمی است.

۵ - ارتش سرخ و عموم اهالی باید عادات مملکتی و عواصم دینی را مراعات نموده مرتکب منتهیات نشوند در صورت ارتکاب مجازات خواهند شد.

۶ - اهالی باید روش مسالمت آمیز شورای جمهوری را با حسن قبول تلقی و در تشبیه ارکان تشکیلات جدید صمیمیت خود را به منصفه بروز برسانند. " (۲۱۲)

کمیته انقلاب نیز روزانه در رشت سخنرانیهای برگزار میکرد، و رهبران در آن شرکت، و مردم را بارتحرک انقلابی تشویق می نمودند. فخرائی می نویسد: " در یکی از تظاهرات که احسان نطق می - کرد. و همین که نوبت زنده باد و مرده باد رسید قزاق های دولتی

بام شاه " منظور احمدشاه " هوراکشیدند و این امر به زعمای انقلاب گران آمد و باعث شد که در مذاکرات خود با فرماندهان مربوطه سختگیری کنند .

افسران قزاق ، تن جنگ با انگلیس ها در نمی دادند و متعذر بودند که هنوز مرکز اشغال نشده و آنها وقتی ممکن است به نیروی انقلاب بپیوندند که مرکزاداری مملکت فتح شده باشند و در غیر این صورت خود را فرمانبردار اوامر مرکزی دانند اما این امر مورد قبول انقلابیون نبود چه آنها شرکت قزاقان را با انگلیس ها تکلیف ، بعلاوه راه سفر را برایشان باز و پیشنهاد می کردند که چنانچه بقبول این مطلب رضایت نمی دهند سلاحشان را تحویل داده با وطنشان برگردند افسران نیروی قزاق بهیچ یک از دو طریق فوق رضایت ندادند و عقابت بطوریکه خواهیم دید راه حل قضیه بخونریزی پایان یافت . " (۲۱۳)

در این مورد مورخ الدوله سپهر می نویسد : " روز ۳۱ خرداد مهتینگی از طرف احسان الله خان در رشت برپا گردید و در خاتمه نطق وی بفرمان یک صاحب منصب قزاق بسلامتی سلطان احمد شاه هورا کشیده شد ، این عمل بمذاق کمونیست ها خوش آیند نیامد لذا صاحب منصب فرمانده توقیف و با یک حمله شبانه قزاق ها را خلع سلاح کردند . " (۲۱۴)

این سخنرانی و سخنرانی بر سر مزار دکتر حشمت ، توسط احسان الله خان ، که در آغوش شعار هائی ، " لنین رهبر انقلاب شوروی راستود " ، ناشی از ، هل زدگی و عدم توجه بویژگی های شرایط محلی است ، و نشان تسلط روحیات خورده بورژوازیست بر احسان الله خان ، و هوشیاری و شناخت میرزا از این ویژگی های محلی ، که از آغاز کار خاطرنشان ساخت و چمکی نیز پذیرفتند .

ولی " تاکتیکی " که در واقع این نوع " تاکتیک ها " نیرنگ و فریب است و ناراحتی بسیار آورد . همزمان با این فعل و انفعالات تلکرافات محرمانه ای نیز " راسکول نیکف " فرمانده جہازات جنگی بحر خزر دریافت می دارد ، که بایاری گرفتن از کتاب آقای فخرائی در اینجا نقل می کنیم :

" دستورهای محرمانه تلگرام از " کاراخان " معاون کمیسر خارجه شوروی به " راسکول نیکف " فرمانده جہازات جنگی بحر خزر .

کاملاً سری شماره ۱۳۱۰ ۲۳ مه ۱۹۲۰

تمایل کوچک خان از تأسیس دولت شوروی در ایران و کمیته -

مرکزی اشتراکی که مایل است این قوه را در دست بگیرد با کمال احتیاط تحت نظر گرفته شود از احساسات ایرانی های رشت و انزلی و آذربایجان نمی توان احساسات تمام ایرانیان را فهمید .

بایستی رنجبران را با بورژوازی دموکراسی متحد کرد و با اسم " آزادی ایران " بخدا انگلیس ها شوراند تا آنها را از خاک ایران بیرون کنند .

طبعاً جنگ را باید بر ضد انگلیس ها و تجار و مأمورین دولتی که طرفدار انگلیس ها هستند ادامه داد .

لازم است کوچک خان و اشتراکیون ایران و دستجات دموکراسی دیگر را بخدا انگلیس ها متحد کرد .

مخالف نیستیم که تشکیلاتی نظیر تشکیلات سوسی بطوریکه تمام ادارات دولتی مثل ادارات ماباشند دایر شود ولی باید اصول را تغییر داد .

زیرا می ترسم اگر زود ترا اصول سوسی را در آنجا تشکیل بدهیم در بین طبقات اختلاف افتد و جنگ آزادی ایران بدست انگلیس ها ضعیف شود اطلاع دهید که انقلاب گیلان چه انعکاسی در تهران و نقاط دیگر ایران دارد شما با چه دستجاتی کاری کنید . "

تلگرام بعد : بتاريخ ۲۶ / مه ۱۹۲۰ از طرف کمیسر شوروی بفرماندهی نیروی دریائی بحر خزر .

۱ - هیچگونه دخالتی در امور ایران بنام روسیه
۲ - اخراج واحدهای مسلح روس از ایران و کشتی های جنگی -
سرخ

۳ - کمک به میرزا کوچک خان بوسیله دادن کارشناس و پول و داوطلب و غیره

۴ - تحویل اراضی که تحت اشغال واحدهای سرخ می باشند به میرزا کوچک خان

۵ - در موقع لزوم باید کشتی های جنگی تحت اختیار میرزا کوچک گذاشته شود ولی نه تحت پرچم روس بلکه زیر پرچم آذربایجان شوروی

۶ - به میرزا کوچک باید بنام آذربایجان شوروی کمک کرد .

۷ - ازدادن تشکیلات شوروی که آرزوی میرزا کوچک است نباید جلوگیری کرد .

۸ - با اقدامات خودتان باید به انگلیس ها بفهمانید که ما میل نداریم در کشورهای خاور دور بخدا آنها اقدام نمائیم . " (۲۱۵)

اما چون در همان موقع عده زیادی از بادکوبه بانزلی در رشت آمدند و تشکیلاتی دادند که بیشتر آنها اعضای حزب عدالت بادکوبه بودند و جعفری به شوری نیز همراه آنها آمد و یک کشتی پستی دائمی بین بادکوبه و انزلی ارتباط آنها را حفظ می کرد.

در همان ایام جمعی دیگر از بادکوبه بسرکردگی خالوقربان و برادر احسان الله خان وارد شدند و قریب ۷۰۰ نفر نیز در بندرگز و فرج آباد پیاده شدند و به سمت بابل و باز فروش نفوذ کردند.

مشرالدوله رئیس الوزرا وقت سردار فاخر را که شهرت آزادی خواهی داشت برای اصلاح امر نزد میرزا کوچک خان فرستاد و میرزا که قلباً با امرام کمونیسم مخالف بود اظهار اعتماد و وفاداری به کابینه مشیرالدوله نمود و از ورود ۷۰۰ نفر دیگر از بادکوبه آنها که با کشتی به انزلی می آمدند جلوگیری بعمل آورد، چون احسان اله خان حاضر به موافقت با دولت نگردیده میرزا اورا ترک و به جنگل رفت و طرفدارانش نیز با و ملحق شدند و به تشکیلات جدیدی میادرت ورزیدند.

احسان اله خان و خالوقربان هم کمیته بنام " جوانان کمونیست ایران " ترتیب داده مردم رشت را تشویق کردند و در وی سینه خود علامت داس و چکش بزنند لذا عده زیادی از مردم در مساجد جمع و اظهار تمایل به میرزا نمودند.

چندین مرتبه خالوقربان و سایر فرماندهان با میرزا جنگ نمودند ولی بالاخره شکست خورده از جنگ بازگشتند و این اختلافات وجود داشت تا اینکه حیدرخان عمو و غلی با ایران آمد. " (۲۱۶)

آنچه از مجموع این نوشته ها برمی آید چنین است:

۱ - میرزا در حال پیشروی بود و با تصرف شهرهای رشت تنگابن در پی آن بود، که به تهران حمله کند.

۲ - در پی اعتراضات دولت ایران بجا معمل و لاس زدنهای، که از سوی " حکومت باصلاح شوراها " با حکومت فدا انقلابی، و همان طور که در گذشته رفت و بند ۸ تلگرام نشان داد، که با اقداماتشان به انگلیس ها چه چیزی را نشان دهند... سبب تلگراف ۳۹ خرداد گردید بدولت ایران مبنی بر تخلیه قشون بلشویک ساحل ایران و... که در بالا خوانده اید، ولی در همان موقع عده ای ناخوانده، از بادکوبه بانزلی و رشت آمدند و مذاکرات گذشته که با تأشید حقانیت گفته های میرزا کوچک خان و تأشید گفته های میرزا و شناختن بویژگی های جامعه ایران، توسط " ارژونی کیدره " پایمان پذیرفته بود، عملاً زیر پا گذاشته شد، دستاوردهای انقلاب را بهیچ

این دولت گرام محرومانه که اولی سه روز و دومی ۶ روز پس از نامه چیچرین کمیسر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی است، بدولت ایران، در پی آنست، با حالت بهر حال " مماشات " هم روابط دوستی با دولت ایران را بوجود آورد، هم به " جنبش گیلان " یگو - نه ای کمک کند، و هم بنابه بند ۸ تلگرام دوم، " با اقدامات خودشان " یعنی نمایندگان شوروی " باید به انگلیس ها بفهماند که ما میل نداریم در کشورهای غاوردور بخد آنها اقدام نمائیم، این شیوه کار و عمل، سرپای دولت شوروی را گرفته بود و پیروانشان نیز از آن تبعیت می کردند، سرانجام روز سه شنبه ۲۵ خرداد توانسته شد، نیروی قزاق را خلع سلاح سازند، کشته شدگان را پاک سپردند، و پس از دستگیری قزاقان و گرفتن جیره روزانه شان آنها را بشهرهای خود بازگشت دادند.

سعدالله درویش بنابه حکمی از طرف " صدر شورای انقلابی جمهوری ایران " به مازندران اعزام شد و به شخص اخیر اختیاراتی بعنوان " صدر شورای انقلابی قشون سرخ مازندران " داده شد.

اعلامیه ای نیز بتاريخ ۲۷ رمضان ۱۳۳۸ صادر شد مبنی بر اینکه برخورد با نیروی قزاق و تلفات ناشی از آن بخاطر سربچی فرمان - دهان و کشتادن افراد تحت فرمانشان به جنگ و برادر کشی شد.

آهسته، آهسته " تاکتیک ها! " که همان نیرنگ و فریب باشد چهره نشان می دهد، کم کمک چپ روی ها، انحمارطلبی ها، خود - خواهی های فردی و گروهی تظاهرمی کند و ضایعه ببارمی آورند.

مورخ الدوله سپهر می نویسد: " ... پس از این قضیه ((منظور خلع سلاح قزاق ها)) قوای میرزا تا حدود منجیل مستقر گردید و از روز ۸ تیر ماه عبور و مرور از رشت به منجیل توسط میرزا تدفین شد.

میرزا پس از تصرف شهر رشت شهر تنگابن را نیز بتصرف درآورد، و خود را برای حمله به تهران آماده می ساخت.

در ضمن این جریانات چون دولت ایران بدولت لتین و جامعه ملل اعتراضی کرده بود، بلشویکها ناچار شدند جای قوای نظامی خود را بقوای غیر نظامی بدهند و در روز ۲۹ خرداد تلگرافی از مسکو بدولت ایران مخابره شد مبنی بر اینکه قشون بلشویک ساحل ایران را تخلیه کرده و در خاک ایران کسی از سربازان سرخ وجود ندارد و نهفت گیلان بهر شد دولت مربوط بشوروی نیست و کسی که خود را فرمانده قوای نماینده بلشویکها معرفی کرده از طرف دولت روسیه نمی باشد،

۳ - مشیرالدوله که بهر حال از وجاهت ملی برخوردار بود و سررا بنا بر شناختن از جامعه نمی توانست مخالفت با او را آغاز و حسش را به ایزوله شدن بکشد ، و نیز میرزا بنا بر نوشته مورخ - الدوله که قلبا با مرام کمونیم مخالف بود ، " این حداکثر فرضی است که می توان کرد " اگر چه از آن ها نمی ترسید ، چنانچه با کمال احتیاق همکاری با آن ها را شروع کرد و در واقع بخاطر شناختن که از جامعه داشت و قبلا نیز با " هیئت اعزامی در میان گذاشته بود ، و پذیرفته بودند " جلوی ورود ۷۰۰ نفر دیگر از بادکوبه را که با تنزلی می آمدند گرفت .

۴ - تحریک روحیات خرده بورژوازی احسان اله خان و خالوقریان که به علل مختلف تظاهر کرد ، و بچپ روی روی آورد ، و با این اعمال ضد انقلابی و اینکه میرزا نمی خواست ، و ضرورت نمی دانست بر علیه هم زمی که تا دیروز همسگرش بود امله بکشد ، ناچار با جنگل پناه برد .

۵ - چپ روی حاکم برگروه و ایستگان بشوروی به رهبری احسان اله خان و خالوقریان جنگ را بر میرزای جنگل پناه برده تحمیل ، و در شهر نیز با حمل داس و چکش بر روی سینه و برپائی کمیته ای بنام " جوانان کمونیست ایران " عملا سب دوری جامعه از جنبش شدند .

۶ - مردم نفرت خود را با تجمع در مساجد و پشیمانی از میرزا نسبت به آن ها نشان دادند .

۷ - علیرغم همه این اعمال ضد انقلابی و چپ روانه از میرزا شکست خورده و سرشکسته بآن نامه ها ، برای میرزا پرداختند .

که ذکر آن رفت و باز خاطر نشان خواهیم ساخت .

آن رخدادی که انجام گرفت و سبب رفتن میرزا جنگل شد ، و " کودتای سرخ " نام گرفت ، در روز جمعه ۲۲ ثوال مطابق ۱۸ تیر ۱۲۹۹ می باشد .

فخرائی می نویسد : " ... اعلام کرد (یعنی میرزا) مادام که بی تربیتی های جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه جوئی و تبلیغات مرامی دست برندارند از فوومن برخواد گشت . " (۲۱۷)

پیش از واقعه کودتا ، میرزا با فراستی که داشت ، دریافت به بود که توطئه هایی در جریان تکوین است که به انقلاب ضربه وارد می کنند و برای جلوگیری از آن نامه ای برای لنین می فرستد که عین آن در

" هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین روسیه دشمنان را شکست داده مظفرانه بقلب لهستان پیش می روند ، و نی - روی سرمایه داری انگلیس در برابر دستجات متحد ایران و روس عقب می - نشینند بسیار متأسفم که از کارگزاره گیری کرده طلبی را متذکر می شوم که ملال آوراست لیکن از ذکرش خودداری نمی توان نمود چرا که همه در ایران واقع شده اند .

پیش از ورود ارتش سرخ با تنزلی من و همکارانم در جنگل های گیلان بخدم مظالم انگلیس و دولت سرمایه داری ایران می جنگیدیم و تنها قدرت واقعی و ذی صلاح ، ما بودیم که توانستیم مافوق تصور بنام آزادی ایران برجم سرخ را برافرازم و تمام جهان آرزوی آزاد شدن مان را از قبود سرمایه داری اعلان کنیم من بدون هیچ شک و تردید وسیله فرمانده گشتی های جنگی بحر خزر و سمانده کمیته اجرایی مرکزی فرقه اشتراکی روسیه رفیق " ارژونیکیدزه " اطمینان کامل خود را از قشون سرخ ایران کردم و قرار شد قشون مزبور در ایران بماند و به قشون سرخ جوان ایران که هنوز آماده جنگ نشده است کمک کند .

متعاقب این قرارداد من آماده شدم که با شما متحد گردم تا ملت ایران و ملل دیگر اسیر برای یک جنگ آزادی دعوت و حاضر نمایم .

ملت ایران بدون شک از عملی شدن مواد یادداشت رفیق چیچرین در ژوئیه ۱۹۱۸ که دو بار از طرف نمایندگان روسیه سوسی در تهران (رفیق سراوین) و فرمانده جهازات بحر خزر (راسکو - کنیکف) تکرار شده بود خوشوقت و ضرورت انعقاد یک اتحاد جدید را تحویز نمی نمود .

بروپا کاند های اشتراکی در ایران عملا تأثیرات سو - می - بخشد زیرا پروپا کاندچی ها از شناسائی تمایلات ملت ایران عاجزند .

من بنمایندگان شما در موقعش گفتم که ملت ایران حاضر نیست بر نامه و روش بالثویرم را قبول کند زیرا این کار عملی نیست و ملت را بطرف دشمن سوق می دهند نمایندگان شما این هم عقیده شده از سیاست من پیروی کردند زیرا تشخیص دادند که فقط با اتحاد این سیاست است که می تواند ما را بوصول بمقاصد مان در مشرق کامیاب سازد و نیز با تعقیب همین سیاست است که تسلط انگلستان از شرق ، دور و نفوذ شاه محو می شود .

من یادداشتانم بشهر آمده حکومت سوبیتی تشکیل دادیم ویرجم انقلاب سرخ برافراشتیم لیکن موفقیت ما تا هنگامی بود که رفیق را اسکولنیکف در مرزهای ایران بود و هنگامیکه عازم مسکو شدند عقیده ها برکشت و نظر نمایندگان روسیه بهمان صورت اول تظاهر نمود و نتایج این تغییر عقیده عبارتند از :

۱ - دولت آذربایجان علیرغم همه اعتراضات جمهوری ایران بدون داشتن کمترین حقی تمام کالاهای بازرگانی اتباع ایران را تصرف نموده در صورتی که قول داده بود برای رفع حواش قشون سرخ به ملت ایران برگرداند و حتی اطمینان داده بود که چنانچه اجناس و مال التجاره های مزبور مصرف رسیده باشند عوض آنرا اجناس و مال التجاره های دیگر بدهند ولی دولت آذربایجان بهما پیشنهاد می کند قرارداد را امضاء کنیم که بموجب آن تمامی حقوق ملت ایران محو می گردد .

۲ - دولت آذربایجان دستور داده است که اتباع ایران ، قفقازیه را تخلیه نموده به ایران بازگردند .

۳ - بر طبق یادداشت رسمی رفیق براوین که از طرف رفیق را اسکولنیکف نیز تأیید شد تمام اختیارات روسیه در ایران به ملت ایران برمی گشت اما همینکه جمهوری ایران خواست از این امر استفاده کند دولت آذربایجان شروع به مخالفت نمود .

۴ - قراردادمان با نمایندگان روسیه این بود که ——— اشتراکی بین اهالی پروباکانند شود ولی رفیق ابوکف که خود را گاهی نماینده روسیه و زمانی کمیته عدالت معرفی می کند با چند تن از اشتراکیون ایرانی که از روسیه آمده اند و از اخلاق و عادات ملت ایران بی اطلاعند بوسیله مثنینگ و نشر اعلامیه در کارهای داخلی حکومت مداخله و آنرا از اعتبار باقظ و زیرپایش را خالی می کنند و بدین طریق عملاً قوا نظامی انگلیس را تقویت می نمایند .

من و رفقایم را الت دست سرمایه داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب گشته اند . از تمام نقاط ایران علیه تبلیغات اشتراکی اعتراض شده و اظهار داشته اند که هیچگونه مساعدتی با آنها نخواهند نمود مخصوصاً اهالی گیلان که تا چندی پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش میزنند از عملیات اشخاص مزبور اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده اند بحد انقلاب اقدام کنند .

من می دانم که در تمام معالک آزاد ، برنامه های فرقه — سیاسی آزادانه نشر و تبلیغ می شود ولی برنامه های که در ایران

پروباکانند می کنند علیرغم تمایلات مردم است و تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت شدن افکار ضد انقلابی است .

۵ - فرماندهی نیروی سرخ (رفیق کا زائف) بر طبق دستور تلگرافی رفیق تروتسکی تحت اختیار جمهوری ایران در آمد و بر طبق همان دستور تابعیت ایران را قبول نمود و برای اینکه بتواند عضو کمیته انقلابی بشود لیکن در نتیجه اقدامات ابوکف که می خواست جای او را در شورایگیرد از ایران احضار و بروسیه حرکت نمود . هر چند دولت انقلابی ایران بعزیمت وی معترض بوده و هست و مداخلات نامشروع در کارهای داخلی سبب شده که انقلابیون ایرانی از خود سلب مسئولیت کنند و صریحاً اعلام دارند که کار کردن با این نوع بهیج وجه امکان ندارد .

ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم لیکن خطر ، از جانب دیگر ما روی آورده است یعنی اگر مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود معنیش این است که هیچوقت به مقصود نخواهیم رسید زیرا جای مداخله یک دولت خارجی که تاکنون وجود داشت مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است .

مانمی توانیم افتخارات انقلابی خود را که طی ۱۴ سال کوشش و فداکاری بدست آورده ایم یکباره محو کنیم و بحقوق ملت ایران خیانت ورزیم من اکنون رشت را ترک کرده به پناهگاه سابقم " جنگل " رفته و در آنجا به انتظار جواب موافق نسبت بنظریات زیر خواهم نشست .

۱ - عملی ساختن قول نمایندگان روسیه سوبیتی که به ملت آزاد ایران داده اند همچنین منع مداخلات آذربایجان سوبیتی در امور داخلی ایران بر طبق یادداشت چیچرین .

۲ - شناختن اختیارات جمهوری ایران - چنانچه شوروی عملیات فرقه اشتراکی را تأیید می کند ، در آن صورت لازم می آید در برنامه کار بر طبق شرایط سیاسی ایران و معالک شرق تجدیدنظر نمود .

۳ - رد اموال و دارائی اتباع ایران که در آذربایجان سوبیتی محبوس شده .

۴ - احضار ابوکف و اعزام مجدد رفیق کا زائف زیرا وجود شخص اخیر از نظر شخص نظامی کمال اهمیت را حاشا است و عملیات درخشان این ضرورت را بوجود آورده است .

بالاخره دقت شما را در یک مسئله دیگر جلب می گویم که ملت

ایران از مأمورین دولت تعدیات فراوان دیده و از آنها بیزارند
ممکن است تسلط شاه محو شود ولی غیرممکن است بتوان احساسات
ایرانی را خفه کرد .

تاریخ نشان می دهد که چندبار سیاست دول بیگانه در کشورمان
نفوذ کرده اما همین که خواستند احساسات ملی و آزادمندی ایرانی را
میکوب کنند مسا عیثان عقیم مانده اکنون که ملت ایران بخوبی
لذت آزادی را درک کرده و در ساختنش از این نعمت غیرقابل تصور
است . من بوسیله این نامه رؤسای ملت آزاد روسیه را مخاطب قرار
داده از آنها می خواهم که به آثار مظالم و تعدیات دولت جبار تزاری
که هر وقت بنحوی بوسیله عمالش جلو گرفته خط بطلان بکشند و تزار -
دادهای منحوسه را لغو و لغو شان را یکبارہ اعلام نمایند .

من و رفقایم اطمینان کامل داریم که ملت آزاد روسیه آزادی
خویش را بنحو شایسته حفظ خواهد کرد و به تمام ملت های خواهان آزادی
کمک لازم خواهد نمود تا بفرد دشمن مشترکشان قیام کنند و انتظار آن
را داریم که افرادنا سالمی را که با تاکتیک های ناصواب از آزادی
ملت ایران جلوگیری می کنند از صحنه انقلاب دور سازند .

من تا رسیدن جواب مساعد باین نامه برشت بر نخواهم گشت و
بمنظور حفظ ارتباط حتمی و لازم دوشن از رفقا میر صالح مظفرزاده
و هوشنگ را خدمت شما فرستادم . " (۲۱۸)

این نامه گویا را میرزا کوچک خان . بسوی لنین فرستاد ،
و متعاقب آن نیز هیئتی از طرف خود با اعزام می دارد . کسه
مستقیماً با خود لنین تماس گیرند و از اوضاع او را با اطلاع سازند ، و
خود " بجنگل " روی می آورد و منتظر جواب می شود .

همانطور که از نامه برمی آید ، و خط کشی زیر جملات که من برای
مورد توجه قرار دادن خواسته ها و نظریات میرزا کشیده ام نشان
می دهند ، چند چیز در این نامه چشم می خورد : مبارزاتش در جهت
فدسرمایه داری و امپریالیسم مسلط دوران انگلیس است ، و او تا
بحال قادر بوده آنها را بعقب نشینی وادارد .

مادامی که " جنگلی " هابرهبری او مبارزات رهائی بخش را
دامن زدند ، و پرچم سرخ را برافراشته ، در واقع تنها قدرت و نیروی
انقلابی بودند و اینکه با علاقمندی کامل از " قشون سرخ " استقبال
نموده و در این مورد بنمایند " ارژونیکیدزه " نیز اطمینان کامل
داده شد و تا با ماندنش بتوان ارتشی جوان و مردمی بوجود آورد و
ملت ایران و دیگر ملل و آسیا را برای یک جنگ آزادی دعوت کرد .

در ضمن در طول نوشته نیروی " جنگل " را بحق نماینده ملت
می داند ، و اینکه تمام مذاکرات با این " نیروی انقلابی " می -
بایست انجام گیرد ، و اظهار می دارد که " ملت ایران بدون شک از
عملی شدن موادی داداشت رفیق چیچرین در ژوئیه ۱۹۱۸ که دوبار از
طرف نمایندگان روسیه سویتی در تهران (رفیق براروین) و فرمانده
جهازات بحر خزر (راسکولنیکف) تکرار شده بود خوشوقت ، و " ضرورت
انعقاد یک اتحاد جدید را تجویز نمی نمود . " (اشاره است بنامه های چیچرین بدولت ایران ، برای انعقاد
روابط دوستانه) .

اظهار می دارد که نظرات ماثب و درست خودش را ، که نمایندگان
شوروی نیز با او هماهنگ بودند ، و حال زیر پا گذاشته شده ، و در صورت
ادامه آن پیروزی شکست جنبش بدل می شود .

و این از زمانی است که " رفیق راسکولنیکف " بمسکو باز -
گشته است ، و اتمام حجت کردن و بازگو کردن خواسته های بحق خود را
که در مذاکرات قبلی نیز پذیرفته شده بود از لنین می خواهد که می -
بایست با آنها شوجه شود ، و جامعه عمل بخود پیوندد ، تا بتوان شاهد
پیروزی شد .

و ضمن بر شمردن موارد زیر پا گذاشته شده ، نشان می دهد که
چنان دنبال کنندگان خط " شوروی جوان " تمام آن مهم ها را زیر
پا گذاشته اند و زمینه شکست انقلاب را فراهم آورده اند .

و بصراحت می گوید ، که ما مبارزه نکرده و نمی کنیم که گریبان
خود را در چنگال یک دولت خارجی رها کنیم و بدست دولت خارجی دیگر
بسیاریم و اجازه دهیم ، سرنوشت ساز ما گردند ، و تلاش ۱۴ ساله
مبارزات انقلابی ما را باز بچه مقاصد خود سازند .

و از لنین نظریات موافقی در ۴ مورد می خواهد که نسبت با آنها
اقدام لازم صورت گیرد و به بحران حاصله که ناشی از روش چپ روانه
ایادی شوروی می بود ، خاتمه داده شود .

بدنبال " هیئت اعزامی جنگل " بمسکو و ارسال نامه میرزا
به لنین چند نامه و تلگرافی رد و بدل می شود که آوردن آنها بد
نخواهد بود .

الف - نامه هیئت اعزامی جنگل به چیچرین کمیسرا مورخا رجه ،
مسکو ۱۲ اوت ۱۹۲۰

از طرف شورای کمیسره های جمهوری سویتی ایران با داشتن
اختیارات تام مایلیم راجع بمسائل زیر با شورای کمیسره های دولت

سویالیستی شوروی وارد مذاکره شویم .

- ۱ - مبادله مواد برنج - پنبه - میوه جات - خشکبار - پوست - در مقابل پول نقد - (قران) - پول مزبور برای ترویج قشون سرخ ایران ب مصرف خواهد رسید .
 - ۲ - مطبعه برای چاپ اسکناس و اسناد بهادار
 - ۳ - تأسیس کارخانه پارچه بافی در رشت
 - ۴ - راجع به تأسیس یک کارخانه قند و شکر
 - ۵ - تأسیس کارخانه اسلحه سازی در کیلان
 - ۶ - احداث خط آهن تا تهران
 - ۷ - حل مسائل مربوط به مبادله کالا
 - ۸ - ترانزیت کالای ایران بخارج و اجناس خارج برای ایران مانند دواجات و ماشین آلات و غیره .
 - ۹ - ماشین زراعتی
 - ۱۰ - کارشناس مالی و زراعتی و معرفته الارضی
 - ۱۱ - تهیه لوازم نظامی برای احتیاجات قشون ایران
- چنانچه قیمت اجناس بانقره یا طلای غیر مسکوک پرداخت شود در این صورت باید ماشین بکزدن پول نیز اضافه شود .
- ب - تلگراف را سکولنیکف به هیئت اعزامی مسکو .
- پروارسکایا - ۶۴

" انقلابیون شرافتمند ایرانی رادر ورود بخاک شوروی (مسکو) تبریک می گویم تهدید کشتی های جنگی انگلستان مرا مجبور می سازد که در سرپست خود باقی مانده نتوانم برای ملاقات شما بمسکو بیایم اینک بنام فلوت بالتیک هیئت اعزامی فوق العاده ایران را دعوت به کرنشاد می نمایم که کشتیهای جنگی فلوت بالتیک را در پیشتر اولی انقلاب ملاحظه نمایند . "

رئیس فلوت را سکولنیکف و بدینال این تلگراف ، پاسخی است از سوی " هیئت جنگل " به را سکولنیکف که در آن از حوادث ناگوار بوجود آمده ، پس از اعزام او سخن می آید و در خواهی از عدم امکان انجام دعوت ، بخاطر وجود کارهای مهم در مسکو ، و اینکه " رفیق میرزا کوچک قمل از حرکت ما از ایران ، خواست از وضع خطرناک انقلاب ایران و خاور زمین بوسیله تلگراف رفیق لنین را مطلع نماید و عملیات شاهزادگان سابق امثال ابوکف و غیره را که بنام کارگران روسیه با اقدامات جنون آمیز و در اشراف میرزا کوچک بوده ولی بعد

از اقدامات قبیلح این آوا شوریه ها برفد رئیس صبیح العمل و با افتخار انقلاب ایران و باز تکرار می کنیم که یگانسه شخصی که بتواند زمان انقلاب شرق را در دست بگیرد رفیق میرزا کوچک است " (۲۱۹)

چ - و نامه دیگر هیئت به کمیسرامور خارجه بتاريخ ۲۵ اوت ۱۹۲۰

" وسیله این یادداشت از کمیسرامور خارجه شوروی تقاضای دارند مائلی را که رفیق میرزا کوچک به رفیق لنین پیشنهاد نموده حل نمایند تا معلوم شود آیا می تواند شرکت خود را در شورای کمیسرها ی ملی ایران ادامه دهد یا خیر ؟

۱ - امتیازات : تمام ثروت طبیعی ایران که بوسیله امتیاز در مدت تسلط تزارها بعمال دولت تزاری و سرمایه داران روسیه واگذار شده است مانند جنگل خوشتریا و راه شوسه و پرت انزلی و بانک استقراضی ایران و غیره بملک ایران مسترد نمایند .

۲ - رفیق ابوکف تلگرافی احضار و محای او رفیق کا ژانف بعنوان متخصص نظامی هر چه زود در اعزام گردد .

۳ - برای تفهیه موضوع امتعه یازرگانان ایران در آذربایجان کمیسیون مرکب از نمایندگان جمهوری روسیه و آذربایجان و ایران تشکیل شود . "

و باز نامه ایست از سوی هیئت اعزامی به کنگره ملل شرق که در آن اظهار داشته می شود . مبنی بر اینکه " هیئات وارد از انزلی برای شرکت در کنگره ملل شرق بسمت نمایندگی از ایران نمایندگان حقیقی دولت انقلابی ایران نبوده و نیستند . " خلاصه اینکه این هیئت نمی تواند ببارگوانگنده خواسته های مردم ایران باشند .

آنچه از مجموع این نامه ها بر می آید ، آنست که عناصری چون ابوکف و نمایندگان که وارد انزلی شده اند ، نمی توانند نمایندگان مردم ایران باشند ، و اینکه کمیته عدالت و آبادی شوروی هر روز در تشتت و از هم پاشیدگی نیروهای انقلابی بشفع ضد انقلاب کوشی دارند .

و از عناصر مختلف ، ولی صمیمی با انقلاب می خواهند ، که لنین را از خطری که می تواند متوجه انقلاب شود با اطلاع نمایند .

میرزا بجنگل می رود و کودتای سرخ نیز انجام می گیرد ، و بهیچ یک از این نامه ها نیز توجه نمی شود و قرار بر این می گذارند

که هیئت بازرسی از نزدیک قضایا را بررسی کند .

فخرائی می نویسد : " ... کودتای سرخ از اینجا شروع شد که در روز معین (۲۴ ذیقعد ۳۸) همه طرفداران میرزا کوچک راهر که و هرجا بودند دستگیر و بازداشت نمودند .

نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که می بایست میرزا کوچک یا کشته می شد و یا دستگیر می گردید و در حال از کادر انقلاب خارج می شد و زمام امور را دیگران می داد ولی او توطئه را قبلا احساس و بجنبش رفته بود . " (۲۲۰)

کودتا چنان با دستگیری و بزدن انداختن و حفاظت انبساط و ... شهر را بصرف خود درآوردند و بجنبش حمله آوردند که میرزا را دستگیر نمایند .

میرزا نیز برای جلوگیری از تصادم ، بدون مقاومت عقب نشینی می نمود . هیئت دولت کودتای سرخ بشرح زیر می باشد : احسان - اله خان سرکمیسر و کمیسر خا رج - خالو قربان کمیسر جنگ - سید جعفر کمیسر پست و تلگراف - جوادزاده (پیشه وری) کمیسر کشور - آقازاده کمیسر دادگستری - بهرام آقایی کمیسر فوائد عامه - حاج محمد جعفر کنگاوری کمیسر فرهنگ .

و با برگزاری برنامه هائی یکا رخود ادامه دادند . ابوکف نیز جزو زعمای انقلاب بحساب آمد و حاصل این عمل ، روگردانی مردم از جنبش و شدت و افزایش تشتت بین نیروهای انقلابی شد .

کنگره شرق نیز در سیام میر ۱۹۲۰ برگزار شد و از طرف ایران زاخارف - کاظم امیرزاده و جوادزاده و سیو یطیکیان به کنگره رفتند . که حامل گفتار کنگره را بعدا مورد بحث قرار می دهیم .

در اینجا به خلاصه نامه های میرزا به مریوانی و دریافت پاسخ آن و همینطور به ادامه وقایع بطور خلاصه می پردازیم تا نامه احسان و خالو قربان به میرزا و جواب میرزا با آنها و سرانجام ورود حیدر و برگزاری کمیته جدید انقلاب ، و متعاقب آن لشکر کشی احسان اله خان به تهران و تقریباً شروع روزهای شوم شکست و پیروزی ضد انقلاب و سپس تحلیل از اوضاع و علت شکست و نظریه کمائی که غرض آلود در مورد " جنگل " نظر داده اند .

میرزا از طرفی عقب نشینی را بهترین و اساسی ترین راه حل می داند ، در چنین شرایط بحرانی ، که با این عمل از درگیری نیروهای بهر حال خودی جلوگیری شود و تضعیف این نیروها در رابطه بر خوردها یکدیگر ، سبب تقویت دشمن و در نتیجه استحکام استقرار

حاکمیت امپریالیسم ، و نیروی ضد انقلاب در ایران نکرده ، و از طرف دیگر حقانیت مواضع و خط فکری خود را در بین مردم برهبران و پایدی شوری ثابت کند ، و نشان دهد ، که نظریاتش از همان روز اول راجع به جامعه حائب و درست بوده ، و جامعه را با خود دارد . چون درخواست بحق آنها حرکت می کند ، و در ادامه خط حرکتی مبارزه ، احتیاجی نیست که جای حساس جامعه را فشار داده ، و آسیب رساند ، و عدم شناخت از خود و ویژگی های جامعه و تحلیل مشخص و درست از جامعه نداشته شدن را با آنها گوشزد می نماید .

در عمل با آنها قبولانده که با چپ رویهایشان چه ضرباتی بر یکسر انقلاب زدند ، و ادامه اش می تواند انقلاب را بگل نشاند ، و از حرکت پیروزی آفرینش باز ایستاند که چنین کردند و چنین شد . او با آنچه معتقد بود و از روز اول اظهار می داشت عمل کرده ، چپ روان پذیرفتند و ضربه وارد آوردند ، و سرانجام انقلاب را به نابودی کشاندند .

او شرایط عینی جامعه آگاهی داشت ، اگر چه از سوی عده ای " ایده آلیست " خوانده می شود . و دیگران چنین شناختی را از جامعه ندارند ، اگر چه خود را " ماتریالیست " می خوانند ، و معتقدند بر پایه " ماتریالیسم دیالکتیک " بررسی قضایا می پردازند .

و آنچه از آن بیگانه بودند همین " ماتریالیسم دیالکتیک " بود ، اگر چه ، روزی هزار بار این دو کلمه را قریه می کردند ، که از آن حرکت می کنند ، و بر پایه آن بمسائل اجتماعی برخورد می کنند ، و لذا دیدشان علمی است ، و غلامه این قبیل ادعاهای گنده گنده ، اومی نوشت ، و بهمه دست اندر کارانی می نوشت ، که چگونه ای در ضربه زدن با انقلاب و قوت پخشیدن با استقرار حاکمیت استعمار و ضد انقلاب خدمت کردند .

حال آگاهانه و با خاطرناراضی دیدشان و غلط بودن نظریه - نشان از " انقلاب " و شناختن دشمن و ویژگی های اجتماعی ، که جنبش در آن شکل گرفته بود ، و در پی پیروزی قرار داشت . از " لنین " صدر هیئت رتبه اتحاد جماهیر شوروی گرفته تا سهره های کوچکی چون مدیوانی و ...

در گذشته بعضی از این نامه ها را بطور کامل ، و از بعضی بطور بریده ، و خلاصه شده آنرا آوردیم و مواضع قاطع و انقلابی میرزا را نشان دادیم .

و حال بدگرستهای از نامه های او و پاسخ های دریافتش

میرزا در تاریخ ۱۳۳۸، یعنی زمانی که " کودتای سرخ " انجام گرفت، نامه‌ای در واقع شکوه آمیز بود برای مدیوانی می نویسد و او را از " چپ رویها " و اینکه این " چپ رویها " چه بروز و حال انقلاب آورده می توانند بیاورد، خاطر نشان می سازد، و سرانجام از اومی خواهد که آنها نسبت باین مسائل اتفاق افتاده فکری اساسی کنند .

قسمتهائی از آن آورده می شود " ... که احرار دنیا بپاکمک خواهند نمود باین جهت ورود شما را بایران توجه غیبی فرض و با آغوش باز شما را می پذیرفتیم و نجات خود را از چنگال انگلیس و مستبدین ایران بمساعدت شما تصور کردیم . مع الوصف تصور انمان بعکس نتیجه داد هنوز اطراف گیلان را قشون شاه پرست و عناصر مستبد احاطه دارند . و هنوز قشون انگلیس از حدود گیلان خارج نشده و ... ما ممکن نیست بسعت شما تیر خالی کنیم و یا با شما عملیات خصمانه نمائیم از جوانان کم تجربه ما هم که حس کدورت در آنها غلبان کرده جلوگیری خواهیم نمود (مجاهدین جنگل مایل بعقب نشینی نبودند و معتقد بدفاع مسلحانه بوده اند) اگر این اقدامات شما دوام پیدا کنند ما چاریم بهر وسیله با ثبوت تمام احرار و سوسیالیست های دنیا حالی کنیم که وعده های شما همه اش بوج و عاری از صحت و صداقت اند، بنام سوسیالیزم اعمالی را مرتکب شده اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون سرمایه داری انگلیس است بایک فرقه آزادی طلب و ...

دوایر رشت و انزلی را تخلیه و بشما گذاشتیم و ... آیا این حقیقت بی پیرایه مقتضی بود رویه قشون نیکلا را در انتظار تجدید و با عملیات خصمانه خود، اهالی زحمتکش را بوحشت اندازید .

من نمی توانم هیچ دلیلی برای اینگونه اقدامات تصور کنم جز آنکه بگویم جاسوسان انگلیس در میان شما رخنه نموده و اینگونه حوادث را بوجود آورده اند و ...

گرچه بعضی از کوه نظران با عناصر منافس ممکن است چنین جلوه دهند که برای عملیات غیر منتظره شما و فشارهایی که وارد می کنید به انگلیس و دولت ایران که دشمنان ما و شما هستند روی آورده بخشد شما داخل مذاکره خواهیم شد اما هرگز چنین امری بوقوع نخواهد پیوست ... با همه این مراتب محال است بدشمنان توجه کنیم و از آنها کمک بخواهیم تیرهای شما را از مهربانیهای دشمن خریدار کنیم ولی در عالم برادری از شما تقاضا داریم ما را در گوشه جنگل بحال

خودمان واگذارید و مجبورمان نکنید که با شما در حال کدورت باشیم و عملیات بی رویه تان را بدنیای اعلام کنیم ... " (۲۲۱)
آنچه گذشت نامه میرزا به مدیوانی بود و حال عین جواب میروانی درج می شود :

۱۸ ذیحده ۱۳۳۸ جناب میرزا کوچک خان :

رقیمه مورخ ۱۵ شهر جاری رسید جوابا تصریح می دهد: قبل از پیش آمد های اخیر که علت بزرگ آن خودتان بودید و شهر را بی سرپرست گذاشته ب جنگل رفتید میرزا اسماعیل هم میرزا ده شما مراجعت سیمد نفر دشتی روس و یانصد نفر مجاهد ایرانی را که با وسائل و افزار جنگی به انزلی آورده بودم به یاد کوبه تأکید می نمود در این خصوص بشما نامه نوشتم متأسفانه جواب نرسید تا چار بملاقات میرزا اسماعیل شدم مشارالیه دو روز مرا برای جواب نامه و ملاقات معطل کرد که بینهایت اسباب تحیر و تعجب بود .

آیا برای پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن قوا و لوازم جنگی لازم نیست ؟

از این رفتار تعجب آورتان معلوم می شود سرکار در پیشرفت انقلاب و اخراج دشمن قائل بمساعدت هستید بعلاوه و جوهی که از مردم گرفته شده معلوم نیست . بکجاها صرف شده است مهاباتی که رفقا از روسیه آورده بهر جا که خواسته اید حمل نموده اید زمام امور را تنها در دست شخص خود گرفته و با هیچ یک از رفقای خود (احسان اله - خان و خالو قربان) که در کلیه زحمات با سرکار شریک تحقیقات بوده اند مشورت نگرده و آنان را با لاخره از روش و رفتار تان متنفر ساخته اید که اجبارا از شما دوری جسته اند و شما اطرافیان خود را از عناصر خود پرست و ضد انقلاب جمع نموده نتیجتا با وجود مهابا بودن همه نوع وسایل برای حمله بدشمن دوماه در رشت نشسته حرکتی ننموده اید .

آنچه مهابات از جانب رفقای روسیه فرستاده شد ب جنگل حمل و علیه رفقای انقلابی بکار برده اید که در نتیجه پنج نفر از دوستان ما مقتول و ۱۵ نفر مجروح گشته و این لطیفه بزرگی بود که از جانب شما به انقلاب وارد شد که بهیچ وجه انتظار دیدنش را نداشتیم نصیحت شما را در باره اقدامات رفقای ما و راهنمایی هایی که نموده اید بدقت خواندم اظهار اینکه عملیات ما را بسع احرار عالم می رسانید ما نیز بحدای رسا بیهان مردان آزادیخواه خواهیم گفت که سابقا شما یکی از انقلابیون ایران بودید لیکن حالا از اقدامات تان چنین

معلوم است که از روش قدیم عدول کرده بضمقاصد انقلاب گام بر-
می دارید .

برای ما اقدامات شما ناگوارتر از تیرهای دشمنان انقلاب
است و یک ضربه تاسف آوری است که از یک مجاهدشیر دیده می شود .
از اینکه رفقا و مجاهدین توانستند در نهایت سهولت ادارات را
قبضه کنند ثابت شده که اکثرشان مخالف شما بوده و چون زمام امور را
درک داشته اند چیزی نمی گفته اند فعلا انقلاب شما را از خود دور
کرده و محال و ممتنع است که اوضاع بشکل سابق برگردد با این وصف
درعالم نوع پرستی شما نصیحت کرده می گویم چنانچه مایل باشید
مجددا در این راه خدماتی کنید حاضریم برای پذیرفتن شما با رفقای
خود مذاکره نمایم شاید شما را قبول نمایند بشرطی که در شورای امور
با دیگران مساوی باشید و شما با امور مداخله ننمائید . " (۲۲۲)

همانطور که گفته شد این نامه از کتاب آقای فخرانی آورده شده
و در زیر با علامت (۱) زیرنویسی : مشخص شده که " نامه مزبور بانظر
احسان تنظیم یافته بود . "

پاسخ مدیوانی به میرزا ، احتیاج به تحلیل و بحث روی آن
ندارد فقط پرسیدنی است که ۱ - میرزا از چه چیزی برخوردار بود
که خود شما بنقش سرپرستی شهر را با او می دهید ؟! نیرو و افزار جنگی
بدستور چه کسی به انزلی آورده شده بود و ایشان چکاره بودند که خود -
خواهانه دوران مذاکرات قبلی اسلحه و نیرو در انزلی با خود
بیاورند ؟! اگرچه بنا به آنچه گذشت نیرو و دوفره ۷۰۰ نفری
بودند ، که ۷۰۰ نفر دومی توسط میرزا ، جلوگیری شد ، بخاطر این
که ، نقض مذاکراتی بود که در گذشته ذکر آن رفت .

تاخیر در جواب نامه ، بیان کننده مسامحه در انقلاب است از
سوی میرزا ؟! از سوی کسی که تا آخرین لحظه " پرچم سرخ انقلاب "
را برافراشته نگه داشت ؟! در حالی که کسانی که مورد تأیید شما
بودند ، به سرهنگان رضا خان ، یعنی به سرهنگان فدائیانقلاب بدل
شدند ؟! شما چکاره " هیئت کمیته انقلاب " و ... بودید که میرزا
را بمحاکمه می کشید راجع به محل مهمات و خرج پولهایی که مردم با
جان و دل در رابطه با " جنگلی ها " و شخص میرزا ، کمک کرده اند ؟!

با وجود همه اینها بودن چه مهماتی که احسان چندی بعد خود خواهانه
حمله به تهران را شروع کرد ، و شکست خورد و خواهد آمد ؟! و سرانجام
با چه منطق حقانیت اجتماعی ، با قافله سالار جنشی این چنین صحبت
می کنید ، که انقلاب او را از خود دور کرده ، و کسانی چون شما و یادی

شمارا بخود راه داده ، و سرانجام " درعالم نوع پرستی " با آن
نصیحت های سرورایتان ، در صورتی که میرزا به سربراهی شود ، آن
هم با آن شروط و سرعقل آمدن ها " شاید شما را (یعنی میسرزا) را
قبول نمایند ؟! این چنینی وجود نداشته و ندارد .

ولی نامه دوم میرزا ، و زمان و حرکت های آینده که اجبارا ،
روی آوری احسان و خالوقریان را بطرف میرزا می کشاند ، و نامه های
این دو ، و پاسخ میرزا با آنها و سرانجام دیگر حوادثی ، که شکست
جنگل را با خود داشت و همه و همه بکشف حقایق کمک می کند که با آنها
خواهیم رسید . دومین نامه میرزا به مدیوانی ، اگرچه زیاد و
طولانی است ولی بخاطر اینکه مسائل را از زبان خود میرزا بشنویم ،
همه را یکجا خواهم آورد :

۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۸ آقای مدیوانی :

" رقمه تاریخ ۱۷ ذی قعدة شما و امل شد مقصود عمده من از
نوشتن جواب مفصل اینست که رفقای شما بداند انتشار اعلامیه های
فحش و تهمت و افترا و هتاکي در مجامع و با اظهارات دروغ و مغلطه
نباید دلخوش شوند که می توانند حق را پایمال نموده به آرزوهای
خود سرانته شان که روح سوسیالیزم از آن بیزار است برسند .

آنها گمان بردند با اینگونه اقدامات خواهند توانست زمام
انقلاب مقدسی را که ۱۵ سال است در ایران با حفظ همه مراتب و
ملاحظه جهات صحت آن برپا کردندش زحمت کشیده ایم در دست بگیرند
آنوقت بنام همین انقلاب باز از خود سری و قتل و غارت را رواج داده
در لباس سوسیالیزم ریاست کیف مایشائی کنند بدون اینکه مکتوبم
را بدقت بخوانید در جوابم الفاظ قالیزده نوشته اید واقعا حیرت -
آور است اگر رفقای شما بخوانند با همین دعوی های بی پایه و جعل
تهمت ، ایران را میدان خود سری قرار دهند - من باز هم برای آگاه
ساختن شما بشرح مطالبی که هر خواننده منصف و با وجدان بدون تأمل
تصدیق خواهد کرد می پردازم البته حکم بین ما افکار عامه و احساسات
ایرانیان بالاخص عقل و درایت زمامداران سویت روسیه است که از
اشتهای رفقای شما بی اطلاعت و نوعی داندچگونه سیاست آنها را در
ایران عقیم گذارده اند .

نمایندگان سویت روسیه بایران وارد شدند باین عنوان که با
ما کمک کنند تا انگلیس را که دشمن مشترکمان می باشند از ایران
بیرون کنیم دست خاشن و مستبدین را کوتاه نمائیم و این
مساعدت را چنانچه می دانید مطابق موافقت نامه به دو چیز منحصر

سودیم یکی آنکه از روسیه بمالسلحه داده شود و در عوض قیمتی بگیرند . دوم - نفقات بقدری که ما تعیین می کنیم و بخواهیم . دادن اسلحه را قبول ولی گرفتن قیمت را قبول نکردند چند روزی از امضا قرار داد نگذشت که زمزمه های دیگر شروع شد یعنی بنام جمعیت عدالت مهیا شدند با عدم سابقه و اطلاع از روحیه ایرانی زمان انقلاب را بدست بگیرند معايب این کار را گفتم بتصدیق همه از اقداماتشان جلوگیری شد دوسه روزی گذشت همان عده بنام " جوانان کمونیست " بادشور و حمایت ابوکف که اکثر این اختلافات از وجود وی ناشی می شود در رشت و انزلی مشغول اقدام شدند در صورتیکه بدلائل عقلی وحی ثابت کرده بودم که امروز در ایران هیچگونه مرام افراطی دارای اثر نیست و سیاست سویت روسیه را از بین می برد بدشمن قوت می دهد و مردم را می شوراند چنانکه شورانید است باید مبر کرد و بتدریج آمال حقه را رسوخ داد با اینحال حرص و خودسری و ریاست طلبی ابوکف عده ای را محرک شده همه این حقایق و نصایح را فراموش کردند - در آغاز بهمه ادارات دخالت کردند بدوایر جمهوری دست گذاشتند و به شورای انقلاب دستور غیر قانونی دادند - با اموال مردم تعرض نموده قدسهای تند انقلاب را با این حرکات ناشایسته ست کردند در حالتی که در منجیل و طارم و دیلم انسان اشتغال بجنگ داشتیم آنها در رشت و انزلی به تهیه معسده پرداختند بدون اطلاع حکومت افرادی را بنام " کمک میدان جنگ " وارد نموده و با همان عده بمناخا ختنند من دیدم اگر در رشت یحسانم بایستی با آنها بجنگم زیرا طمع ریاست و غارت آنها مانع از درک حقیقت است و چون معايب جنگ داخلی را می دانستم بالضرورة از شهر خارج شدم حکومت نیز بهمین نظر شهر را تخلیه کرد در فقای شما باین اندازه قانع نشده بتعاقب ما آمدند و در پسیخان به عسده ای از مجاهدین بی خبر حمله کردند چنانکه در انزلی نیز بهمین عمل را انجام داده چند نفر را کشتند و چند نفر دیگر را اسیر کردند - قوای راکه در منجیل سرگرم جنگ با دشمن بودند به پشت جبهه دشمن فشار می آورد - متفرق - افرادی را که در ارزاق کار می کردند اسیر و وارد شهر کردند و بدش داده بچپاول ارزاق دست زدند بدشمن و صومعه را هجوم تا بلکه اعضاء حکومت و شخص مرادستگیر و با دستگیری این جمعیت هرگونه اعتراضی را خفه کنند و تازه بعد از این همه اقدامات نام پسیخان و صومعه را و انزلی را " فرونت " گذاشته اند .

از شما می پرسم آیا نقاط مزبور " فرونت " بود ؟ و بعد از

این هم هر قدمی که برمی دارند یک چنین اعلامیه های دروغ منتشر خواهند ساخت ؟ من که می دانستم توسل باین اقدامات از آن جهت است که بینمان جنگ درگیر شود و باین دستاویز به عملیاتشان مورت صحت بدهند جا خالی نموده و عقب نشستیم تا جنگی روی نداده و سبله سهمتی بدستان نیفتد که آرزوهای جاهلانه شان را انجام دهند آیا این قشونی که وارد کردند برای فرونت منجیل و دیلمان بود یا برای تعقیب مادر پسیخان و فومن ؟

مجاهدین پسیخان وقتی بی خبرانه محصور آتش شلیک شدند و چند نفری را آنها بقتل رسیدند برای حفظ جان خود در مقام مدافع برآمدند من در فومن از ماوقع استحضار یافته با آنها فرمان عقب نشینی دادم تقصیر این کارها با کیست ؟

آیا بگردن آنها نیست و می توانند از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کنند ؟ نوشتید اسلحه و پول را من برداشته ام ، آنکه پول است دهنده اش مردم ایرانند و هر ساعت که بخواهند حساب داده می شود مع هذا باید بگویم که ۲۵ هزار مفاات که بپول ایران معادل ۵۶۰۰ تومان میشود بخیمه جواهر که ۲۷۰۰ تومان شده جمعا ۸۳۰۰ تومان برای تأسیس بانک تخصیص یافته که هم اکنون باقی است و تصرفی در آن نشده بعوض این وجوه حکومت تمام مخارج اعزامشان را از بدو ورود الی کنون عهده دار بوده است .

ببست میلیون اموال ایرانی را در باکو ضبط و قول شرف دادید رد کنید محبت بآن اموال مانع ردشان شد در صورتیکه صاحبان آنان امکان داشت برای پیشرفت انقلاب بیا کمک نمایانند . اما اسلحه سویت روسیه که بموجب قرار داد بمان تسلیم شد هر وقت محل صرف اسلحه را از من خواستند توضیح می دهم چنین پرشی عجالتا از ملاحیت رفقای مغرض شما خارج است زیرا حکومت جمهوری برسمیت باقی است و برای افشا چندتن خودسر و خودخواه ساقط نشده و یکی حق داده نمی شود بدلخواه خویش زمام امور حکومت را بدست گیرد و کشور را تا راج نماید و با ایرادات افسانه آمیز دل خوش دارند .

در مکتوب خود از دوتن رفقای مادلوسزی گردید و مرا خود - پرست و ضد انقلاب خواندید زهی بی انصافی ! من آندونفر رانسی - گویم کیستند و چیستند چه وقت و بجه منظور بچنگل آمده اند افکار عامه هویت و مشخصیت هر کس را تمیز و تشخیص می دهیم اما این رفقای همراه کسانیکه ملت ایران شاهد صحت عمل چندین ساله آنهاست

و مسلم بدانید که من و آنها با این صحبت و تهمت ها بدنام نخواهیم شد .

نوشتید رفقا و مجاهدین ، ادارات را با آسانی تصرف کرده اند و شما معلوم شد که مخالف ما هستند جواب می نویسم همان افرادی را که ابوکف و دوستانش بدون اطلاع حکومت وارد کرد همان ها با اتفاق چندتن مغرض دیگر با این کار مبادرت کردند آیا احساسات مسردم را می بینید تا چه پایه علیه مداحات آنها است اگر غارتگری ها کنار گذارده شود خواهید دید مردم چه اندازه از اعمالشان متنفرند .

از جمله مقاصد رفقای شما یکی هم این است که بما آن نقیصه در تضییق وارد کنند تا اجارا بسمت دشمن رو کنیم و آنوقت حموله مغرضانه شان را صحیح جلوه دهند ما هم با عقاید ما دقانه خود خیالات وجدان سوزشان را عقیم می گذاریم و همه مصائب را بخود هموار و بسمت دشمن خواهیم رفت .

ما با رفقای شما جنگ نمی کنیم و دستاویزی بآنها نمی دهیم و آنقدر صبر می کنیم تا حقایق از پرده بیرون افتد و آنها را مفتوح کند . کشف شدن حقیقت برای ما بهترین لذات خواهد بود .

بماضی انقلاب گفتید آن کدام با وجدان منحرف است که بداند و نکوید که ۱۵ سال است من و رفقایم با کسب افتخارات تاریخی تا امروز مراحل را طی کرده ایم که ذکرش برای اغلی زهره شکاف است ما قدمهای مقدس انقلابی را با راستی و درستی بدون هیچگونه آلتایش برداشته ایم انگلیس ها و دولت نیکلائی یمن حکومت - سلطنت ، امتیازات و ریاست می دادند و من با تکیا توجه مردم و احساسات عمومی و مقبولیت عامه که همین چیزها آخرا لاسر فساد و دروغو گوئی های شان را بر ملا خواهند ساخت پشت پا زدم من در هر محکمه قانونی و وجدانی ثابت خواهم کرد که نه تنها ایران بلکه روح انقلاب سوسیالیستی از رفقای شما بیزار است .

به نطق فلان حق سوز و با قلم فلان حقیقت کش و یاد سیه و اشتباه - کاری امثال ابوکف نباید دلگرم بود آنها نخواهند توانست ما را ضایع کنند اگر راست می گویند و مردم بی غرضی هستند با اظهارات ما و بیانات خود دقت کنند .

این اولین دفعه نیست که بما حسد می ورزند و خیانت می کنند چند نفر ، چند بار ، راه باطل رفتند و سرانجام مغلوب حق شدند چنانکه برای رفقای شما نیز چنین عاقبتی دشوار نیست و آنوقت است که تنبیه خواهند گردید .

شهر را اشغال نموده حکومت را با تنزوا مجبور ساختید پستخانه و تلگراف خانه را تصرف و راهها را تحت نظارت گرفتید برای اینکه مانع شوید حرف صحیحمان بگوش کسی برسد تا رفقای شما مقاصد مشومتان را بموقع اجراء آورند و نظیر این عملیات را وثوق الدوله و انگلیس و دولت تزاری روس کرد و بالاخره هیچکدام طرفی نیستند و همه نابود شدند مطمئن باشید که اظهارات درستان ولو پس از مرگمان هم بگوش دنیا خواهد رسید و از سیداد گریستان اطلاع خواهند یافت در آن هنگام همان افکار عامه ای که نیکلا را بر انداخت و دینکن و کلجاک را از بین برد و وثوق الدوله و یارانش را ساخط نمود شماها را بکیفر بد عملتان خواهد رساند .

رفقای شما کمان دارند بسان یک تپه قاهره ای در برابر همه این مشکلات خواهند ماند اما چنین نیست فقط احساسات عامه است که این مشکلات را رفع می کند .

رفقای شما اگر غارتگری و آدم کشی را " مسلک " نام گذاشته و این عملیات را بنام کمونیسم مرتکب می شوند - بنا بر این من شایسون ها که مدها سال است مرتکب این اعمال می شوند از همه کمونیست ترند بگمانشان چون تازه اول کار است کلمات " فقرا " کاسیه " و " رنجبر " و " تواریش " خشک و خالی خریدارانی دارد غافل از اینکه طشت از بام افتاده و از انبانه هر چه بوده - سرازیر شده است اگر راه روسیه باز شود و مردم آزاد گردند معلوم خواهد شد که برخلاف تمایل بزرگان قوم ، مناظر فجیحی از این قبیل ، بدست افراطیونی امثال ابوکف در روسیه نیز ایجاد شده است بنام حمایت از رنجبر ، رنجبران را غارت نموده با قحطی و گرسنگی ، مصائب طاقت فرسا ببار آورده و کشور پهناوری مانند روسیه را با اعمال جاهلان افراطی خود ویران ساخته اند اکنون مصمم اند همان اعمال در ایران تکرار شود غافل از اینکه زمامداران سویت و هر مرد عاقل سلیم النفسی از این حرکات متنفر است و بالاخره آنها را مورد ملامت تاریخی قرار خواهند داد .

رفقای شما دوسه تا نادان را بخود ضمیمه و نام این جمع را " کمیته انقلاب " گذاشته و آن بدبخت ها را آلت دست قرار داده اند ولی بدانند من و رفقایم محال است آلت دست آنها بشویم من عاری از شرف می دانم کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال مملکت را قدیمه شغل و مقام کند و یک ملتی را اسیر از چندتن خودخواه افراطی ، که از تظاهرات افراطیشان چیزی جز رباست نمی خواهند قرار دهد من

استقلال ایران را خواهانم و بقای اعتبارات کشور را طالبم آسایش ایرانی و همی ابقا بشر را بدون تفاوت دین و مذهب شایتم - من بیانات لنین و تروتسکی و براوین و سایر مآمداران عاقل را که گفته اند " هرملتی باید مقدراتش را خود در دست بگیرد " قبول داشته در مقام اجرا شش هستم هرکس که در امور داخلیمان مداخله کند ما او را در حکم انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران می شناسیم من آلت دست قوی تر از شما نشده ام چه رسد بشما ها .

ما بشارت زیست کرده ایم و با شرافت مراحل انقلابی را طی کرده ایم و با شرافت خواهیم مرد .

گمان کردید من مایل باشم ها که رکنم که می نویسد با رفقای تان مشورت خواهید نمود بلکه مرا بپذیرند قطع بدانید که کار کردن ما با شما غیر ممکن است زیرا عقاید شما و عملیات شما از هر زهر کشنده ای کشنده تر است با این وجدان کشی هایی که شده و شما نسبت خیانت و سازش با انگلیس و دولت مستبد ایران داده اید دیگر محال است شما ها اعتماد و اطمینان داشت ما می مانیم و منتظر جریان حوادث می شویم تا حق و حقیقت آشکار شود . " (۲۲۲)

نامه میرزا هیچ بحث و تفسیر و خط کشیدن زیر جملات آن را لازم ندارد، چون صداقت میرزا در حقانیت راهش، بنوشته اش روشنائی کامل را بخشیده است، تبادل این نامه ها آتش بر خورده را خاموش و یا کمتر نکرد که هیچ، آتشعله و زور ساخت .

جنگلی ها از روش میرزا که عقب نشینی و رویگردانی از بر خورده های خودی با خود داشت، عصبانی شده و کوئی اینکار را توهین بخود دانستند، و بهر حال علیرغم تعالیات میرزا از عقب نشینی دست کشیدند و بمقاومت پرداختند . کردها که بخاطر آشنائی ای که بمواقع جنگل پیدا کرده بودند، توانستند به پیشروییائی دست زنند، بر علیه (جنگلی ها) .

کردها و روس ها در مواقع نیروی (ضد جنگلی ها) را بوجود آورده بودند، و کمک توپخانه های سنگین که از رشت بکمک مهاجمین رسید توانستند تلفات زیادی " بجنگلی ها " وارد کنند . این جنگ در محلی بنام " جمعه بازار " رخ داد و چند نفری از سران مجاهدین " جنگل " کشته شدند و مهاجمین بصومعه سرا روی آوردند .

در اینجا ششم " جنگلی ها " بخاطر از دست دادن بعضی از رهبران خود بمقاومت و عکس العمل در مقابل نیروی متخاصم تحریک بیشتر می بخشید، و توانستند مهاجمین را بطور چشمگیری بعقب نشینی وادارند،

و سرانجام یکی از سرداران " جنگلی ها " از زندان گریخت و خود را بمیرزا رساند .

همزمان با این اوضاع قوای دولت نیز از منجیل گذشته بآنها نزدیک می شد .

پیشروی دشمن از طرفی و تحمیل جنگ " جنگلی ها " و شکست و عقب نشینی حاصل از آن سبب تضعیف روحیه جنگی آنها شد .

قوای دولت توانست بخاطر ضعف و عدم مقاومت " نیروی سرخ " رشت را بگیرد .

پیشروی قوای دولت ادامه داشت، و در این نبرد خالو قربان زخمی و خان میرزا علی کشته شد .

در این نبرد استار و سلگی فرماندهی کل قوای دولت را، بعهده داشت که دستور عقب نشینی داد . مردم رشت از زمام " کودتای سرخ " نسبت " به نیروی کودتا " بی علاقه و حتی در صدد دور کردن آنها از رشت بودند، و همانطور که در گذشته گفته شد، در مساجد تجمع کرده و از میرزا کوچک خان پشتیبانی و بر علیه " کودتاچیان " نظارات نمودند .

علاقتمندی مردم رشت نسبت بمیرزا و جنگلی ها، با حملات قوای " نیروی کودتا " بآنها افزایش می یافت، و این حرکت دور شدن از " نیروی کودتا " تا جائی رسید که موقع حمله قوای دولتی و تصرف رشت بدست دولتیان، عده ای از " قوای نیروی کودتا " آهنگ فرار و تخلیه شهر را کردند، مردم عادی شهر از این فرصت استفاده کرده، عده ای از آنها را کشته، و بسیاری از آنها را خلع سلاح نمودند، پس از عقب نشینی قوای دولتی، و مستقر شدن دوباره " نیروی کودتا " مردم شهر رشت، بخاطر ترس از کشتار و اوضاع نا امنی آواره بودند، شهر را تخلیه و دسته جمعی شروع بفرار نمودند، قوای دولتی نیز پس از عقب نشینی توانست اسیرانی با خود بقزوین بیاورد، که در بین آنها جمیل بیک ترک و نصرت بیک رئیس ارتش قوای کودتا مجسم می خوردند .

احسان اله خان که فرماندهی قوای کودتا را بعهده داشت، بعد از استقرار مجدد اعلامیه منتشر ساخت، که در آن ضمن حمله بدولت انگلیس و دولت ایران که در پی سرکوب آزادیخواهان می باشند، و بر علیه فدائیان می جنگند، و ما برای دفع آنها از آزادیخواهان روسیه کمک گرفتیم، و آنها با روی گشاده بیاری ما شتافتند، و اما بهیچ وجه به عادات و آئین کشور و روحانیت اهاست روان نمی داریم و

آنچه شایعات است کذب محض و تبلیغات دشمن است با اطمینان خاطر و امنیت کامل به مساکن خود عودت نموده و مشغول کار و زندگی جاری خود باشید " ، بدنیاال این یورش قوای دولتی و استقرار مجدد " قوای کودتا " و قرار مردم شهر رشت ، و اعلامیه‌ای که قسمتی از آن درج شد و ... نامه‌ای میرزا به " آقای یوسف خبایبیک " در ۲۳ دیحجه ۱۳۲۸ می فرستد که در اینجا آورده می شود :

" دو روز قبل مؤده دادند رشت آمده‌اید. ارادات و اشتیاق مفرط بزیارت شما محرک شده که بعضی این ذریعه اقدام نمایم .

چقدر خوشحال می شدم اگر بتوفیق ملاقات موفق می گشتم — متأسفانه بجهاتی احتمال می دهم که ملاقات غیرممکن باشد بدینجهت — منعم شدم کتباً جنابعالی را از جریانات — چهار ماهه انقلاب آگاه کنم .

از این نکته خوشوقتیم که طرف مصاحبه و مکاتباتم جنابعالی هستید که کاملاً ملابنده را می شناسید و هیچ وجه احتیاج نیست خود را بشما معرفی کنم بنده بعد از زحمت چندین ساله در انقلابات ایران و تحمل لطامت توقف در جنگل ، سال گذشته برای دوسه نامه‌ای که از طرف فرقه بلشویک رسیده بود دلگرم شده از بیراهه پیاده باوجود همه نوع مخاطرات و بایک مشقت غیرقابل تصور به لنگران رفتم تا ملاقاتی حاصل و از عقاید و دیانت و طرز مساعدت دوستی یکدیگر مستحضر شویم .

بعد از ورود بحدود لنگران که اوضاع فرقه مزبور را برایشان یافتیم مایوسانه برگشتم تا رفغان گذشته نامه‌ای از پطروسک بمن نوشته شد و طلب مساعدت کردند و دو روز بعد ، انزلی را با مهاجمه تصرف نمودند .

نیروی انگلیس مرتب عقب نشست . رو سا بلشویک ملاقاتم را در انزلی خواستار شدند برای آنکه بفهمانم که بفرقه بلشویک دوست و متمایل و دارای عقیده مادقانه ام همچنین بمنظور عقد مودت محکم با آنها از نظر اخراج نیروی انگلیس به انزلی رفتم پس از ملاقات و مذاکرات بدلائل کافی اثبات کردم که اجراء بعضی از مواد مرا مانع بلشویکی در ایران نه تنها تولید اشکال می کند بلکه همه را بضمدمان می شوراند نتیجه‌ای که نمی یزیم سهل است ضرر خواهیم دید .

الفناء مالکیت اراضی دریادی امر دور از حزم و احتیاط است زیرا غالب مالکین رو سا ایلات و عشایرند که به ایشان فوق العاده

نافذند و بعلت الفناء مالکیت سدراء عملیاتمان خواهند گردید .
بهتر است قضایا را مکتوت و بایه عملیات را روی این دو سه پایه بگذاریم : اخراج انگلیس ها از ایران ، لغو کابیتولاسیون و قراردادها — تجهیز کامل ایرانیان برای مهاجمه بهند .
پس از کسب موفقیت در اطراف این چند ماده و تصرف مرکز آن وقت بقیه مواد مرام را با تطبیق بر روحیات مردم ، آنهم بقدری که ممکن است اجرا کنیم .

اگر این ترتیب رعایت شود قول می دهم ظرف مدت سه ماه مرکز را تصرف نموده موفقیت شایان بدست آوریم .

حضرات ، قولم را تصدیق و قبول نمودند و قرار شد فقط اسلحه بیا بدهند و تفرات هر قدر تعیین کردیم و بخواهیم روانه کنند مخصوصاً تأکید شد که نیایستی در امور داخلی ما مداخله کنند و همانطور که لندن و تروئکی اظهار داشته اند که " هر ملتی خود باید مقدارش را در دست بگیرد " زمام امور در دست ایرانی باشد حتی تکلیف کردم که در مقابل اسلحه قیمت بدهیم قبول نکردند و بدینطریق قراردادمان پایان یافت .

از جنگل به رشت آمدم اعلان جمهوریت دادیم تمام طبقات با شادی فوق العاده و چهره‌های گشاده ما را پذیرفتند و همه نوع در مقام همراهی و کمک برآمدند .

باشوق تمام مشغول فعالیت شدیم و بمنحیل هجوم کردیم روزی که منجیل تصرف شد مصاف شدیم با نیروی هشتصد نفری که محرمانه وارد رشت نموده و یکمک چند نفر نادان که اسم نمی برم رشت و انزلی را تصرف کردند و منظره‌های فجیع ایجاد که جنابعالی همه را بچشم دیده و بهترین شاهد مادقید .

ولایت را خراب و دشمن را چیره ساختند . ملت ایران را که با انقلاب مساعد بوده بقدیت با خود و داشتند بمن در کمال بیشرمی نسبت دزدی و خیانت و سازش با شاه و انگلیسی دارند .

به سیحان و نومن و کسا هجوم نمودند با بنده در مقام مصادمه و جنگ برآمدند چون حقایق تاحدی از نظر مردم مکتوم بود میل داشتم تدریجاً قضا با کشف شود باین جهت از مصادمه احتسار کردم و آشقدر در جنگل ماطله و امرار وقت نمودم تا اوضاع بدین طریق که ملاحظه می فرمائید منتهی شد .

همان وقت نامه‌هایی که به مدیوانی نوشتم اوضاع امروزی را

پیش‌بینی کردم و با آنها خاطرنشان نمودم که در نوشتن از نامه‌های متبادله را برای استحضارشان می‌فرستم اکنون از جناب عالی دأوری می‌خواهم آیا انقلاب همین است که آقایان دست‌یکار می‌شده‌اند؟ آیا انقلابی‌ها همین موجودات نازنین و دردانه هستند؟

متأسفم که پاره‌ای اشخاص فاسد که به‌رزای رقصیده یک وقت هم مشروطه طلبند و برای بدست آوردن منافع شخصی به‌ربلای ملبس می‌شوند اکنون آزادبخواه شده و بنده راززد و جنایتکار معرفی می‌کنند.

اگر این آزادی‌طلبان انقلابی هدفشان کشتن و خراب نمودن و غارت کردن است عمارت‌های را خواهند دید که چگونه احساسات مسلمین را علیه خود خواهند برانگیخت.

شورانیدن مردم بر اثر نطق‌های علنی بغدادی و بازداشتن انقلاب از سیر تکاملش بسیار آسان است.

اصلاً این وضع خطر و این نفرت بیحد و حصر، فقط بایک‌دست غیبی امکان پذیر است و بس.

آنقدر انگلیس‌ها را باین عملیات سوء تقویت کردند که صدها هزار قشون و هزارها عراده توپ چنین انری رانمی‌بخشید. انگلیس‌ها را شما بهتر می‌شناسید که چگونه از این فرصت‌ها استفاده می‌کنند.

کسی چه می‌داند، که ابادیشان در میان آنها مشغول فعالیت نباشد.

عجب است که با این همه خرابی‌ها هنوز متوجه نشده‌اند، تمام راه‌ها را بر من و همراهانم مسدود کرده‌اند.

از رویه نیکلا - وثوق الدوله و انگلیس‌ها سرمشق می‌گیرند، چون یقین دارم زمامداران سویت روسیه باینگونه حرکات رضایت نمی‌دهند و ناصح مزبور مولود عملیات چندتن افراد خودسروبی - مایه است و بالاخره با اقدامات سویت روسیه این خرابکاری‌ها جبراً می‌شوند این است که ساکت و بی‌طرف مانده‌ام تا همه بفهمند که دست دوستی به‌احدی دراز نکرده و نخواهم کرد و منتظرم ببینم سویت روسیه در برابر این نابسامانی‌ها چه اقدام خواهد نمود.

چنانچه از آنها هم مأیوس شوم در آن صورت باید ناچار بتکلیف ملی و وجدانی خود عمل کنیم. " (۲۲۴)

چه نامه‌های میرزا به مدیوانی و یوسف‌ضیا بیک، چه اعلامیه‌های "حکومت کودتای سرخ" و چه اتفاقاتی که در این مدت گذشت و

برشمرده شد، حاکی از آن است، که "کودتا" ضربه‌بزرگی بوده بر پیکر انقلاب و دور ساختن، و بدبین کردن مردم نسبت به احسان - اله خان و کل نیروی که "حاکمیت" می‌کردند، و بنا به تفضیل "مدیوانی" در نامه خود به میرزا که "فعلاً" انقلاب شمارا (یعنی میرزا) از خود دور کرده محال و معتنع است که اوضاع بشکل سابق برگردد...

در واقع مردم بحالت نفرت‌آوری از "حاکمیتی" که مدیوانی قادر آن سهم داشتند دوری می‌جستند، و این دوری ناشی از علاقه‌ای بود که نسبت به میرزا و جنگلی‌ها، داشتند و در واقع آنها را نمایندگان اصلی خود می‌دانستند نه "کودتاچیان" را. وجه زودباطل بودن گفته‌های مدیوانی‌ها، خود را نشان می‌دهد.

قطع سلاح و کشته شدن "قوای کودتا" بدست مردم شهر و بدنبال آن تخلیه شهر و سرانجام آن اعلامیه‌های تملق آمیز که "ماهیج" وجه برعادات و آئین کشور و روحانیت‌ها اثر روانی داریم و... که از سوی احسان اله خان مادر شد، و همچنین نامه خالو و احسان که به میرزا می‌فرستند، و آن خواهیم رسید بیان شکست و درماندگی "چپ‌روان کودتاچی" نسبت به میرزا و جنگلی‌ها می‌بود، و یوچی ادعاهای عناصری چون مدیوانی و صداقت میرزا و یارانش در امر انقلاب و پاک‌اندیشی او ثابت می‌شود.

روزیروز اوضاع نامساعدی بضرر انقلاب شکل می‌گرفت، نمایندگان میرزا و نامه او بر هر انقلاب‌شوروی "لنین" برده می‌شود، ولی به "هیئت امکان ملاقات داده نمی‌شود" ولی با خواندن نامه میرزا قرار گذاشته می‌شود، که از نزدیک اوضاع را بازرسی کنند و با صلاح نخواستگی بودند که نظریات یکطرف را فقط بشنوند!

شکست‌ها و از دست دادن موقعیت‌های تاریخی، و... سبب می‌شود که نامه‌ای با مخابر خالو قربان و احسان اله خان و سرخوش بر ۴ میرزا بجنگل فرستاده شود که تاریخ "آبان ۱۲۹۹" را داشته، نامه این‌طور شروع می‌شود:

"دو دوست قدر شناسند حق صحبت را

که مدتی بپیریدند و باز بی‌یوستند"

و سپس بگلایه و اینکه شما در سیاست، بعضی اوقات دچار اشتباه می‌شوید و توجیه باینگونه که اگر ما با شما جنگیدیم برای حفظ

میرزا جواب نامه راپس از مقدمات نامه نگاری ، با این شعر شروع می کند .

" بنزد من آنکس نگو خواه تو است

که گوید فلان خار در راه تو است . "

و سپس به انتقاد می پردازد و اینکه چه کسانی در سیاست خطا رفتند و نقض عهد و پیمان کردند ، و اینکه توده جامعه هستند ، که نهفت را بحرکت درمی آورند ، نه آهن و آتش ، و اینکه همیشه برای رشد حرکت نهفت تبلیغات مادیات و احترام یقاید و عادات ملی موثرتر از قشون می باشد ، نقض عهد بود که مرا بجنگل کشاند ، و تحمیل جنگ از طرف شما سبب دفاع از طرف عده ای از جنگلی شد ... حاصل این کارها سبب گردید در این مدت سه ماه و نیم که ما مور را بعهده دارید ، گیلان از تهیه معاش عاجز باشد در حالیکه قسلا در نعمت بصری پرد و ... در آخر نامه او چنین می نویسد "

" من اگرچه در گوشه جنگل منزویم لیکن از اوضاع جهان بی اطلاع نیستم و یک نمونه اش را که در کشور ما روی داده است برای استحضارتان می نویسم انگلیس ها پیشنهاداتی بدولت ایران داده و جنگ با بلشویک ها را بعهده گرفته اند پیشنهادات مزبور از این قرارند .

۱ - اعضاء و اجراء قرارداد معروف

۲ - تشکیل پارلمان از وکلای که در دوره زمامداری و شوق - الدوله انتخاب شده بودند

۳ - تسلیم قزاقخانه بانگلیس ها و اخراج صاحب منصبان روس .

کابینه مشیرالدوله این پیشنهادات را نپذیرفت و استعفا داد شاه قبول نموده سپه دار گیلانی را مأمور تشکیل کابینه و اخراج پیشنهادات مزبور نمود . بالجمله گفتنی ها زیاد است اما مفحات تا مع گنجایش ندارد باین جهت است که می گویم :

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر به همه دوستان قدیم خواه علاقه قلبیشان باقی باشد و خواه نباشد تقدیم ارادات می نمایم " کوچک جنگلی . مورخ الدوله سپهر ، در قسمتی که حیدر عمو اوغلی را معرفی می کند می نویسد " ... وی یعنی " حیدر " پس از ختم کنکره با افرادی مسلح بساحل ایران آمده و بانقلابیون پیوست : مدتی با قوای جنگل

جنگید و یکبار تا صومعه سرا پیش رفت اما بالاخره تصمیم گرفت که التیامی بین جنگلی ها و انقلابیون بدهد ، لذا از راه دوستی وارد شده نزد میرزا رفت و سعی کرد او را به رشت ببرد لکن میرزا امتناع ورزید اولاً نسبت بانقلابیون ظنین بود و در ثانی اشخاصی ذی نفس اختلاف میان این دونیروی ضد دولت مرکزی را دامن می زدند و عاقبت آتش ضدیت و معاندت بطوری زبانه کشیده که احسان اله خان و خالوقربا و حیدر عمو اوغلی و ذره و خسائی تصمیم گرفتند بجنگل رفته کوچک خان را ترور کنند و لکن میرزا از نقشه آنها مطلع شده پیشدستی نمود و دستور داد حیدر خان و رفقاییش را در کمپته مشترکی که هفته دوبار در " ملاسرا " قرار بود تشکیل کرده دستگیر سازند ، افراد جنگلی ابتدا اعمارت محل کمپته را آتش زدند در حین خریق خالو - قربان و احسان اله خان فرار کردند و حیدر خان عمو اوغلی گرفتار و قتل از آنکه نزد میرزا برده شود بوضع فجیعی بقتل رسید .

در همین روز قرار بود سران کمونیست در همه جا کشته شوند محمد خان کلوب در انزلی و یار تان افند در لاهیجان مقتول و کریم خان و یار مراد و خالو مراد کوچک شیر خوردند .

بعد از این ترورها میرزا پیکار سختی با نیروی کمونیست در نزدیکی رشت نمود و شهر را ب تصرف در آورد اما چون قادر به نگهداری نبود تخلیه ساخت و کمونیست ها مجدداً وارد رشت شدند و میرزا بجنگل بازگشت . " (۲۲۵)

ولی قهرائی قضایای بعد از کودتا و تبادل نامه ها را ... چنین می نگارد :

" بعد از تبادل نامه های مزبور نوبت بملاقات رسید خالوقربا و احسان اله خان برای دیدار میرزا به قومن رفتند کله گذاری های فراوان از طرفین بعمل آمد و زمینه یک توافق و حسن تفاهم بعدی فراهم گردید و ظاهراً مذاکره نمایندگان دولت در سازش انقلابیون بی تأثیر نبود .

توافق دیگرشان درباره ورود حیدر خان عمو اوغلی به ایران بود بدین توضیح که بعد از تعرض میرزا و عزیمتش به قومن ، پیش از این کودتای سرخ روی دهد و تمادفات جنگی بین آنها بروز کند ابراهیم بیگ و داداش بیگ از طرف صدورشورای جمهوری آذربایجان (نریمان اوف) مأموری شوند بجنگل رفته با میرزا ملاقات و عقیده اش را درباره آینده انقلاب اعلام کنند تا مبادرگان در صومعه سرا از میرزا ملاقات و مذاکرات از اینجا شروع می شود که

نمایندگان مزبور می پرسند تصمیم میرزا درباره آینده چیست و او جواب می دهد که اگر زمام کارها در کف امثال ابوکف و مدیوانی باشد به شکست منجر خواهد گردید و با این وصف ترجیح می دهد که او در این شکست مداخله ای نداشته باشد و بعد از گفتگوهای دیگر توافق می شود که حیدرخان بعنوان نظارت به ایران بیاید .

نمایندگان مزبور بعد از مذاکره با میرزا ، با احسان و خالو-
تربان نیز ملاقات می کنند و آنها نظرشان را در اثربمواقت با ورود
عموا و غلی اعلام می دارند و طولی نمی کشد که عموا و غلی بایک کشتی
اسلحه با ایران وارد می شود " (۲۲۶)

آنچه از نوشته های فخرانی برمی آید ، عدم محبت گفته های
مورخ الدوله رامینی براینکه حیدر " پس از ختم کنگره با افرا^۱
مسلح بساحل ایران آمده و با انقلابیون پیوست ، مدتی با قسوا^۲
جنگل جنگید " و یا " ... عاقبت آتش ضدیت و معاندت بطوری زبانه
کشید که احسان اله خان و خالو تربان و حیدر عموا و غلی و ذره و
حسائی تصمیم گرفتند بجنگل رفته کوچک خان را ترور کنند ... " را
می رساند .

چون تا آنجا که شواهد تاریخی می رساند ، قوای کودتا " پس از
چند بار یورش و حمله " بجنگل " سرانجام در اثر دفاعی که بعمل
آمد ، و بدنبال آن حملات قوای دولت به رشت و شکست " نیروی کودتا " ،
و دوباره مقتدر شدن و عدم رضایت مردم رشت از ادامه حاکمیت آنها
و ... این دیدار ، و دیداری که از سوی ابراهیم بیگ و داداش بیگ
با میرزا صورت گرفتند و نظر میرزا راجع با ادامه راه را ، مشروط
بکوتاه کردن دست " ابوکف و مدیوانی " را می دانست ، و توافق
میرزا و همینطور خالو تربان و احسان اله مبنی بر ورود حیدرخان ،
سبب ورود حیدر با ایران شد .

بهر حال در گذشته ذکر آن رفت ، که از این زمان به بعد چه بسر
انقلاب آمد ، تا واقعه ملا سرا و تنها ماندن میرزا ، و سیاه شدن
او ، و سر بریده اش که بعنوان هدیه به پیش رضا خان برده شد . و
جدائی سمر میرزا که در واقع جدائی سر " انقلاب " می بود و پایان
کار .

حال اسناد و شواهد تاریخی وجود دارد ، مبنی بر کنار آمدن
انگلیس - شوروی - حکومت مرکزی ایران - با هم ، که قربانی
مقاومت کاسیکاران^۳ آنها " انقلاب جنگل " شد ، و با قرارداد ۱۹۲۱
صورت عمل بآن بخشیده شد ، و علیرغم این عمل " نا انقلابی " که هیچ

" فدا انقلابی " که صورت گرفت ، هنوز که هنوز است تاریخ نویسان
" ناکمونیست " ولی خود " کمونیست " خوانده ای که آقای احسان
طبری او را ، یعنی همبستگی روسی اش را ، که اینطور معرفی می کند ،
پرفسور . س . ایوانف دکتر در علوم تاریخ و پرفسور دانشگاه
دولتی مسکو و مسئول کرسی تاریخ کشورهای خاور میانه و نزدیک در
دانشکده کشورهای آسیا و آفریقا ، وابسته بدانشگاه مسکو است ؛
پرفسور - ایوانف کارشناس تاریخ نو و نوین ایرانست .

مبدأ تاریخ نو موافق دوره بندی مرسوم در تاریخ نگاری
مارکسیستی ، انقلاب بزرگ بورژوازی فرانسه در پایان قرن هیجدهم
و مبدأ تاریخ نوین (یا معاصر) انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در
آغاز قرن بیستم است ...

از جهت علمی پرفسور ایوانف تاکنون ۱۵۰ اثر بزرگ و کوچک
نشر داده و ... " (۲۲۷)

سعی بر آن دارند ، که قلب تاریخ کنند ، و تاریخ را اینطور که
صاحبان قدرت می خواهند بنویسند ، و با این تفکر شوم و فسدسویا -
لیستی ، رخ داده های تاریخ ، و انسانهای تحرک بخش این رخ داده ها
را ، اینطور معرفی نمایند ، که با بیان قدرت و حاکمان و دولتمداران
اندیشه و تفکر آنها می خواهند .

مادر رابطه با " پدیده جنگل " با تراوشات " علمی تاریخی " !
از اینگونه " تاریخ نویسان مارکسیست ! " برمی خوریم که نا -
مردمی است اگر آنها را هر چند مختصر و در حدی که مربوط به " نوشته
ماست " نیاز داریم و از آن در گذریم . در ضمن برای روی آوری بنتیجه
گیری شکست انقلاب و قرارداد ۱۹۲۱ و ... لازم باشد آنچه تاکنون
بنظر خواننده گذشته است خلاصه شده و در چند سطر آورده شود .

" پدیده انقلاب جنگل " در سال ۱۳۳۳ هجری قمری مطابق با
۱۲۹۴ شمسی و ۱۹۱۵ میلادی جلوه نشان داد و در سال ۱۳۴۰ هجری
قمری مطابق با ۱۳۰۱ شمسی و ۱۹۲۲ میلادی خاموش شد .

این " پدیده انقلابی " نطفه اش با شکست جنبش مشروطیت بسته
شد و در واقع استمرار و سیر تکاملی مبارزات مردم ایران ، برای
تحقق بخشیدن بخواسته های تاریخی اجتماعی خود ، و بدنبال " پدیده
بگل نشستن مشروطیت " و افزونی فقر و بیکاری که حاصل استعمار
حاکمیت دولتمداران بومی در جهت خواسته های استعماری بود ، و
آمادگی ذهنی مردم از نیروهای پرفتوح مملحانه دوران مشروطیت
و ... بعنوان عوامل داخلی ، و شکل گیری مبارزات مردم روسیه

برای پایان دادن به حکومت قدردمی تزار، و برقراری نظامی مردمی و شروع جنگ بین الملل اول و ... بعنوان عوامل خارجی، و تأثیر بخشی این عوامل بر رویهم " پدیده جنبش جنگل " را بوجود آورد .

از زمان بخت افتادن ، و روبالندگی نهادن جنبش تا خاموشی ، یعنی این مدت ۷ سال زندگی پرثمرش ، بگواه تاریخ طوفانهای شومی را ، ازسبدر کرد ، و حماسه های بسیار باخودداشت که گذشت ، و نشان دادیم ، و چکیده آن :

میرزا مجاهدی که درگوران " مشروطیت " در کمیته ستار آموزش گرفت ، و بعنوان " مجاهدی " بزرگ ، در پی سامان بخشیدن ، و تحقق دادن بخواسته خود برآمد .

با چنین تفکری ، با سران " هیئت اتحاد اسلام " و عناصر ملی در مرکز تماس و سرانجام همراه بارفیک همسنگر دوران مشروطه اش " دیوسالار " راهی مازندران شد .

در این سفر ضمن آموزش های بسیار ، با دکتر حشمت و دیگران تماس و سرانجام با یاری ، یاران ، دوران جوانی جنبش پدید آمد . با پراکنده ساختن مرامنامه در ۹ ماده و ۳۴ بند ، نظریات خود را در رابطه با جنبش بیان داشتند .

حماسه ها ، و صداقت هادر سگر نبرد و عمل ، اقبال مردم را با خود آورد ، و زمان یا رویا و آرزوها شد ، عوامل داخلی و خارجی بر شمرده از طرفی و لیاقت رزمی و رهبری جنبش از طرف دیگر روزهای پیروزی - آفرینی را با خود داشت .

تا اینکه بعنوان یک نیروی ملی مردمی ، هم از طرف مردم و هم از طرف دشمنان گونه بگونه مردم شناسائی شد .

لذا مذاکراتی از طرف دولتیان - فرماندهان روس و انگلیس با او بعنوان " یک نیروی " شناخته شده انجام می گرفت . قاطعیت جنگلی ها و در رأس آنها میرزای پاک سرشت و مردمی که در چنین مذاکرات حقانیت رهبری آنها را بیشتر به ثبوت می رساند ، و خط آنها که در جهت خط استقلال و آزادی برای میهن خود ایران بود نمایان می گردید و زبان زد می شد .

" جنگل " در دوران پرفراز و نشیبش ، جنگهای بسیار ، از جمله داوشار ، ماسوله ، کسما ، ماکلول تا منجیل را بخود دید و ضمن شکست و پیروزی صیقل می یافت . و همراه با رزمها ، و پراکند مرامنامه خود ، توسط روزنامه " جنگل " و سخنرانی ها و دیگر امکانات ، تماس با مردم را بیشتر و بیشتر می ساخت ، و خود را در

مردم می برد و مردم بسوی شتاب می گرفتند .

تا سرانجام بعد از شکست منجیل و آن نابخشودنی شوم ، و جا ماندن کسانی چون حاج احمد کسماشی و دکتر حشمت ، با ۹ نفر از بهترین همزمان میرزا ، نهضت دوباره خود را که تاجد نابودی کامل رفته بود باز یافت .

حال دیگر انقلاب ۱۹۱۲ انجام گرفته بود ، و جنبش باین نیروی بیروز ، دلخوش داشت و در زمانی نیز با اعلامیه ای خطاب بدولت مرکزی ایران خواستار شناسائی حکومت جوان شوروی شده بود .

از سرگذراندن " جنگ منجیل " میرزا را بفکر تماس با بلشویکها انداخت و دفعه ای پیاده قدم لنگران می کند و ناموفق در این سفر ، صبحگاهان روز ۱۸ مه ۱۹۲۰ ساعت ۵ شلیک تیرهای آنها میرزا را ندانی دهد و او بشکرانه این پیام از احسان می خواهد ، که بنماز ایستند .

فردای آنروز با همراهی سعداله درویش بملاقات بلشویکها می رود . میرزا در " کشتی کورسک " از فرماندهان ارتش سرخ بازدید بعمل می آورد .

مذاکرات در فضائی دوستانه انجام می گیرد . حاصل مذاکرات در ۹ بند مورد توافق قرار می گیرد و قول اجرای آن داده می شود . فردایش وارد رشت می شوند ، مردم استقبال گرمی از مجاهدین بعمل می آورند ، و " کمیته انقلاب سرخ " تشکیل و " حکومت سوبالیستی شوروی گیلان " اعلام می شود . و موجودیت خود را بهمه جا ابلاغ می دارند و ضمن بیانیه ای امضا رهبری کمیته و دولت انقلابی را بمردم معرفی می کنند .

میرزا سرکمیسر و کمیسر جنگ شناخته می شود ، و از کسانی چون ، احسان و خالوقربان و ... هنوز نامی نیست .

دیری نمی گذرد ، که چپ روی شروع و قول و قرارها بیزیر پا گذاشته می شود ، حاصل این اعمال بی رویه کناره گیری میرزا و روی آوردنش بجنگل شد .

احسان اله خان و یاران وابسته بشور و پیش بنام " کودتای سرخ " امور را در دست می گیرند . ساختن کمیته های بنام " جوانان کمونیست ایران " و چپ رویها ، و حملات مطبحاته آنها بجنگل برای سرنگونی میرزا و جنگلی ها ، مردم را از خود بیزار و سرانجام حمله دولتیان شروع می شود و در این دوره ، مردم رشت عاصی شده از آنها از موقعیت بدست آمده استفاده کرده ، ضمن پورش و خلع سلاح و کشتن

عده‌ای از آنها، کینه و عدم رضایت خود را نشان می‌دهند.

استقرار مجدد آنها، فرار و تخلیه شهر توسط مردم را با خود آورد و سرانجام و با دادن اعلامیه‌هایی که ما "بهیچوجه عادات و آئین کشور و... " اهانت نمی‌کنیم و مردم بخانه‌های خود برگردید، مبادرت می‌شود. همراه با این اعلامیه‌ها، ردوبدل نامه‌هایی از طرف میرزا به کاربدستان شوروی و پادای آنها در ایران، و دریافت نامه از احسان و خالوقربان و سرخوش و پاسخ بآنها.

از آنچه گذشت تا حیدر آمد و "کمیته انقلاب ایران" دوباره سامان می‌گیرد.

با زمانی نمی‌گذرد، که عدم دخالت دادن احسان و حذف نام او بعنوان عضوی از اعضا، کمیته و تحت تأثیر ساعدالدوله قرار گرفتن احسان سبب می‌شود که احسان لشکرکشی به تهران در اردیبهشت ۱۳۰۰ مطابق با ۱۹۲۱ را شروع و چیزی نمی‌گذرد، که در این نبرد شکست می‌خورد، و اویسختی جان سالم بدر می‌برد.

خالو از میرزا کمک می‌خواهد، میرزا با فرستادن سیمد نفر مجاهد زبده، همراهی و همپایی خود را نشان می‌دهد، و سوء نیت کردها برای خلع سلاح "جنگلی‌ها" و... که نشان داده شد.

و سرانجام واقعه ملاسرا در ۱۳۴۰ هجری قمری مطابق با ۱۳۰۱ شمسی و ۱۹۲۲ و ضربه خوردن کشته‌ای که به "جنبش" وارد آمد و با نگرفت تاپس از مدتی کوتاه که خاموش گردید.

همزمان با این درگیری‌ها و سیری که گذشت، شوروی - انگلیس - دولت مرکزی ایران سرر میز مذاکره تجمع می‌کنند، و سرانجام، حاصل مذاکرات آنها قرارداد ۱۹۲۱ می‌باشد در پیست و شش فصل که با آوردن عین آن در اینجا به کار خود ادامه می‌دهیم.

قبل از هر چیز وظیفه خود را در قبال "تاریخ نویسی و پرسرور و... م - س. ایوانف انجام دهیم، که خواننده بدانند چه کسانی خودسر، و خودرو مسئولیت تاریخ نویسی کشورهای خاورمیانه، و کشورهای آسیا، و شاید تمام جهان، و از جمله ایران، را بعهده گرفته‌اند، و بطور بنام یک محقق مارکسیست، سوسیالیست و پسا کمونیست علاوه بر اینکه تاریخ ملتی را دستخوش مقاصد شوم خود می‌سازند و...، با اندیشه‌های مردمی نیز زبان و آسیب فراوان می‌رسانند.

ملک الشعراء بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی در جایی که "مدرس" را معرفی می‌کند در صفحه ۱۳۴ زیر نویسی شماره

۲ چنین می‌نویسد: " "

"در آغاز سقوط قاجاریه که مدرس و من در اقلیت بودیم و تقریباً سیاست رجال تهران می‌رفت روشن بشود من با وزیر مختار دولت شوروی رفیق "داویتیان" ملاقات‌های زیادی کردم، و با اعضای سفارت و افراد مهم آن زمان مانند آقابکوف و آقاسای جایکین و وابسته نظامی و غیر هم روایتی دوستانه داشتم، شبی از سید حسن مدرس صحبت بیمان آوردیم، و من از رویه او تمجید می‌کردم، آقای وزیر مختار گفت: "مدرس نوکر انگلیس است! گفتم شما در اشتباهید، و دلایلی آوردم که مدرس نه آخوند است نه اجنبی برست.

وزیر مختار گفت: هر کس که نوکر ما نباشد ما او را نوکر انگلیس می‌شناسیم! "

و در واقع چنین است نظریه و سرخورده‌های "این قبیل خود کمونیست خواننده‌های ضد کمونیست."

و چنین شیوه کار بر چسب زنی و بدروغ و حقه بازی روی آوردن‌ها، نه فقط کار خفرتانی چون "آقای وزیر مختار باشد، بلکه محققین و تاریخ نویسانشان نیز همگی از اینگونه اند و خوشمزگی است اگر جز این ببنداریم.

از آنچه گذشت و نوشته شد، همراه با تمام شواهد تاریخی نشان می‌دهد، تا قبل از ورود نیروی شوروی، و انجام مذاکرات با "جنگلی‌ها" روش‌های چپ‌روی معمول نبود، و دیری نگذشت از مذاکرات، که پادای شوروی شروع بزیورپا گذاشتن قول و قرارها کردند، و چپ‌روی شروع شد، تا پیاده شدن نیروی که برخلاف مذاکرات می‌بود، و بدنبال آن میرزا رشت را ترک، و بجنگل‌روی آورد، و کودتای سرخ در تاریخ ۱۸ شير ۱۲۹۹ انجام گرفت.

پس از چپ‌روی‌ها و ردوبدل نامه‌ها و... آبان ۱۲۹۹ یعنی ۴ ماه بعد احسان و خالوقربان و سرخوش نامه‌ای برای میرزا می‌نویسند و سپس بیدارش بجنگل می‌روند... و در ۱۳۰۰، پس از کودتا "خوب توجه شود پس از کودتا" و آشتی سران نهضت، تشکیل کمیته جدید، که حیدر نیز در آن بود انجام می‌گیرد، و پس از اعلامیه دوم که به تاریخ ۲۳ برج اسد ۱۳۰۰ که عین آن درج خواهد شد، و حذف نام احسان اله‌خان از زیر اعلامیه و سرخوش بجای آن لشکرکشی احسان - اله‌خان و خالوقربان به تهران شروع و شکست و سرانجام واقعه نا - میمون ملاسرا و بدنبال آن خاموشی نهضت که چندی پس از آن انجام

حال بیینم برای درهم درهم کردن جریان‌های تاریخی، تاریخ نویسان شرق و غرب مارکسیست! قضیه راجعاً شروع و دنبال میکند. "... مهمترین جنبش‌های بخش ملی که در سالهای ۱۹۲۰ و

۱۹۲۱ در ایران گسترش داشت، جنبش انقلابی کیلان بود.

استقرار حکومت شوروی در روز ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ در باکو و تبریز و راندن مداخله‌گران نظامی انگلیس و سربازان گارد سفید از باکو به انزلی در ماه مه همان سال محرک غیرمستقیمی برای جنبش بشمار می‌رفت.

پس از این واقعه، جنگلی‌ها برهبری میرزا کوچک خان از جنگل‌های فومن درآمدند و در ۲۴ ژوئن سال ۱۹۲۰ وارد رشت شدند. برنامه این دولت عبارت بود از برقراری رژیم جمهوری در سراسر ایران، لغو کلیه قراردادهای ظالمانه و نابرابر، آزادی فردی و اجتماعی همه مردم، تساوی حقوق برای کلیه ملیت‌ها و "حفظ اسلام". میرزا کوچک خان ضمن پیامی که برای و. ا. لنین ارسال داشت از طرف مردم و بنام آنان که در کیلان حکومت را بدست گرفته بودند برای او دورد فرستاد.

در کیلان جبهه واحد بوجود آمده در آن گروه میرزا کوچک خان که مدافع منافع پیشه‌وران و مالکان ناسیونالیست بود، گروه روشنفکران خرد بورژوازی برهبری احسان اله خان، گروه کارگران مزدگیر کشت و ورزی در کیلان برهبری خالوقربان و همچنین کمونیست‌های ایران شرکت داشتند.

حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰، بر اساس حزب عدالت تشکیل شد.

حزب عدالت در آن زمان در تهران، تبریز، مشهد، رشت، انزلی، زنجان، اردبیل و سایر شهرستانهای ایران دارای سازمان بود. «دروغ گفتن که مایه و روشنی خود» و شعارهای مرحله‌ای روز که در رأس این برنامه قرار داشت عبارت بود از: بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیس از ایران، لغو موافقتنامه اسارت آور سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران، واژگون ساختن خاندان قاجار و برچیدن رژیم استبدادی و حاکمیت خان‌ها و نثودال‌ها، برقراری جمهوری ملی در ایران، تشکیل دولت دموکراتیک و ارتش ملی و غیره... کنگره کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران را انتخاب کرد و تصمیم گرفت که حزب از میرزا کوچک خان پشتیبانی کند.

ولی در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۰، جبهه متحد کیلان متزلزل شد. بین میرزا کوچک خان و کمونیست‌ها که در میان آنها عناصری خرد بورژوازی نیز یافت می‌شد که موقعیت خود را در آن مرحله تشخیص نمی‌دادند و نمی‌دانستند که با چه مسئله‌ای در مقابل جنبش‌های بخش ملی روبرو هستند، اختلاف بروز نمود.

مأموران و جاسوسان انگلیس و نوکران شاه که خود را میان انقلابیون چارده بودند نیز باین اختلافات دامن می‌زدند.

عناصر چپ‌رو که کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران را سرزنش و ملامت می‌کردند و با گروه احسان اله خان متحد شده بودند علی‌رغم شرایط معین تاریخی کشور تأکید می‌کردند که گویا ایران کشوری است سرمایه‌داری و در مقابل آن وظایف انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. آنها در رشت، انزلی و سایر نقاط کیلان دست به معاصره اموال و خواربار مالکان، تجار، کسبه، پیشه‌وران و حتی دهقانان زدند. آنها در آن شرایط علیه دین و قرآن و روحانیت تظاهرات و تبلیغ می‌کردند، تقاضای برداشتن فوری چادر زنان و رفع حجاب را داشتند و علیه همکاری با میرزا کوچک خان و بورژوازی ملی مبارزه می‌کردند.

از طرف دیگر، میرزا کوچک خان که منعکس‌کننده منافع بورژوازی تجاری و خره مالکان میانه‌حال بود، با عمیق شدن انقلاب و با اصلاحات ارضی که می‌توانست دهقانان را بطرف انقلاب جلب نماید مخالفت می‌کرد.

سیاست وی قاطعیت نداشت. او با فرستادگان شاه محرماتیه مذاکره می‌کرد و گاه بگاه عملیات جنگی قشون شاه را متوقف می‌نمود. کلیه این عوامل باعث از هم پاشیدگی جبهه متحد کیلان شد. کلیه این عوامل باعث از هم پاشیدگی جبهه کیلان شد.

میرزا کوچک خان در ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۲۰ با توافق دسته‌های مسلح خود شهر رشت را ترک گفت و دوباره به جنگل‌های فومن رفت.

عناصر چپ‌رو و حزب کمونیست... دهقانانی که از گاو و مذر محروم بودند هیچگونه امکاناتی برای بهره‌برداری از زمین مالکان نداشتند و دولت احسان اله خان نه تنها گاو و مذر در اختیار آنها نمی‌گذاشت، بلکه اغلب حتی دامهای دهقانان را نیز مصادره می‌کرد.

دولت احسان اله خان مالیات‌ها را در شهرها افزایش داد. جمع آوری مالیات توسط قزاق‌های تاجیک انجام می‌گرفت.

آخرین مالیاتی که بسته شد برتوده‌های اصلی آن زمان یعنی بیشه‌ور و کاسبکاران خرده‌پا بود ...

... دولت احسان اله خان بدون آمادگی لازم در اوت سال ۱۹۲۵ به تهران لشکرکشی نمود و این ... امر به شکست دسته‌های نظامی او و تسخیر رشت بوسیله قزاقان منجر شد ...

این سیاست افراطی از حکومت احسان اله خان سلب اعتبار کرد و افراد حزب کمونیست به مخالفت با این سیاست پرداختند و بمبارزه علیه احسان اله خان و گروه چپ‌رو حزب کمونیست دست زدند . کنگره نمایندگان ملل شرق در باکو در این مبارزه دارای نقش اساسی بود ، زیرا کنگره مزبور نیز سیاست احسان اله خان را محکوم کرد ... پیدایش طبقه کارگر جوان ایران و سازمان حزب کمونیست ایران در عرصه سیاسی کشور ، تأثیر فراوانی در جنبش آزادیبخش ملی ، دموکراتیک و دهقانی ایران برجای نهاد .

طبقه کارگر به تدریج نقش رهبری این جنبش را بدست آورد ... از امن جهت آنها تاکتیک خود را عوض کردند و تصمیم گرفتند که دولت رادیکالی سرکار بیاورند که بتواند مواضع آنها را در ایران حفظ نماید ، نهضت آزادیبخش ملی را خفه کند و مذاکرات ایران و شوروی را قطع کنند ... رضا خان در ۱۸۷۸ در یک خانواده درجه‌دار ارتش و خرده‌مالک ... وی همراه با سربازان انگلیس در سرکوب نهضت انقلابی کیلان شرکت داشت .

رضا خان قبل از اجرای کودتای دولتی بنا بدستور و پیشنهاد ژنرال آبرونساید فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران بفرماندهی تیپ قزاقان ایران گمارده شد .

... ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ ، قرارداد ایران و شوروی در مسکو با امضا رسید و مرحله جدیدی در تاریخ مناسبات دو کشور آغاز گشت . این قرارداد نشانه سیاست لنین برای حقوق و احترام باستقلال و حق مالکیت ایران و کمک به ملت ایران برای آزادی از اسارت امپریالیستی بود .

این سیاست بر اساس دوستی و بی نظری اتحاد شوروی نسبت بایران بی ریزی شده بود ... " طبیعی است که خبر انعقاد چنین قراردادی با استقبال محافل مترقی ایران روبرو شد روزنامه آزادی شرق نوشت که ((روز انعقاد این قرارداد باید به روز عید ملی تبدیل شود و مردم این روز را جشن بگیرند)) .

نماینده حزب دموکراتیک ایران ضمن صحبت درباره نتایج و

آنها سیاست لنینی دولت شوروی نسبت بایران گفت : " ایران استقلال خود را مدیون لنین می داند . "

بسیاری از شخصیت‌های برجسته ایران انعقاد قرارداد شوروی و ایران را تبریک گفتند .

مثلا ، رضا خان وزیر جنگ ایران درباره سیاست دولت شوروی نسبت به ایران در روزنامه " گلشن " (۲۶ ژوئن ۱۹۲۱) نوشت : " آن روسیه روسیه آزادی که رژیم دیکتاتوری تزاریسم را برانداخت ، نه تنها خود را از یوغ استبداد رها نیده ، بلکه کشورهای همسایه را نیز از این یوغ نجات داد . "

این همان روسیه ایست که کلیه امتیازات ظالمانه دولت تزاری را لغو کرد و تمام تأسیسات خود را مجاناً به ایران برگرداند . این همان روسیه ای است که دست کمک و برادری بسوی ما دراز می کند و می گوشت تا با ما در صلح و دوستی زندگی کند .))

... پس از عزل سیدضیاء برادر وثوق الدوله یعنی قوام - السلطنه فخرالدال معروف کیلان که دارای ارتباط نزدیکی با امپریا - لیست‌ها بود به نخست‌وزیری گمارده شد .

در این اثنا در کیلان وقایعی بشرح زیر بوقوع پیوست : در روز ۸ ماه مه سال ۱۹۲۱ ، بنا به ابتکار کمونیست‌های ایران جبهه متحدی با شرکت کمونیست‌ها بر رهبری حیدر عمواوغلی ، جنگلی‌ها بر رهبری میرزا کوچک خان و گروه احسان اله خان تشکیل گردید .

دولت جدیدی بنام کمیته انقلابی بریاست میرزا کوچک خان تشکیل شده بود ، ... در ماه ژوئن سال ۱۹۲۱ ، خودسرانه (احسان - اله خان) به تهران لشکر کشید ... در روز ۳۰ ژوئیه کمیته انقلابی در لاهیجان وی را برکنار ساخت .

بین حیدر عمواوغلی و میرزا کوچک خان نیز اختلاف بروز کرد زیرا میرزا کوچک خان چندین بار از نهضت نجات بخش ملی دور شده و در راه زدوبند با امپریالیست‌ها و مرتجعین داخلی کام نهاده بود . در تابستان سال ۱۹۲۱ ، میرزا کوچک خان هم با نمایندگان دولت شاه و هم با دستجات ضد انقلابی ای که در کیلان فعالیت می - کردند دواز مساواتی‌ها ، کاردسفیدی‌ها و همچنین جاسوسان آلمانی و انگلیس تشکیل شده بود تماس گرفت .

او از پیشرفت کمونیست‌های ایران که در تابستان سال ۱۹۲۱ بر فعالیت خود افزوده بودند هراس داشت ...

... در تاریخ ۴ اوت سال ۱۹۲۱ ، در کیلان جمهوری شوروی

حزب کمونیست امور مربوط بشورای زحمتکشان را اداره میکرد
و در بعضی از شهرهای گیلان رهبری عملاً بدست کمونیست ها بود .

میرزا کوچک خان از ترس گسترش و رشد بعدی انقلاب بدلیل آنکه ما موران و جاسوسان امپریالیست های و ارتجاع ایران او را از کمونیست ها ترسانده بودند ، عملاً و علناً تغییر ماهیت داد و بیخیاخت کشیده شد .

در روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ ، در موقع تشکیل جلسه کمیته انقلابی در پاسیخان در نزدیکی رشت بدستور " میرزا کوچک خان " شوطه چنایتکارانه ای علیه حیدر عمو و غلی و سایر رهبران مبارز جنبش آزادبخش ملی صورت گرفت که در نتیجه آن حیدر عمو و غلی و سایر رهبران بقتل رسیدند ...

... دولت قوام با استفاده از اختلافات میان مبین پرستان گیلان قسمتهائی از ارتش خود را بفرماندهی رضا خان به گیلان فرستاد . دستجات قزاق تمامی جنگلی ها را تارومار کردند و سراسر گیلان را بتصرف خود درآوردند .

میرزا کوچک خان راهم در اواخر نوامبر سال ۱۹۲۱ در کوه های
طالش دستگیر کرده ، سربیدند .

تمامی شرکت کنندگان در نهضت آزادبخش ملی و بخصیص کمونیست ها را تیرباران کردند و یا بزندان انداختند . " (۲۲۸)

آنچه از گفتار این تاریخ نویس بحق ، ضد کمونیست برمی آید چنین است : ۱ - مهمترین جنبش رها ئبخش ملی که در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ در ایران گسترش یافت ، جنبش انقلابی گیلان بود ؛ بایستی تاریخ نویس گونه ای بنویسد ، که تمام حرکت های اجتماعی در رابطه با انقلاب اکثرشکل و گسترش یافته باشد .

لذا نظریات این دید " مذهبی و قشری " جنبش گیلان رشد و گسترش پس از انقلاب اکثر و در واقع از زمانی است که حکومت شوروی در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ استقرار می یابد . آدم قشری و مذهبی ، کور چشم است ، و بنا بر این تفکر مسلط بر تاریخ نویس ها ، آنها همه حرکتها و جماعه ها و دربروتان ، شکل گیریه و گسترش پذیری گیلان را در دوران قبل از ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ نمی تواند ببیند .

تاریخ نویس آنطور شروع می کند ، که راه را سرانجام بشوروی ، و در رابطه شوروی تمام جریانات پیروز اجتماع را بداند ، و بمردم نیز قالب کند .

و اگر جریانی جز این باشد و یا شود ، باطل و اگر فردی جز از خواست وراء آنها حرکت کند ، چنانچه " وزیر مختار " فرمودند ، انگلیسی و حال که ، انگلیس تا حدودی پشمن ریخته آمریکائی ، وضد کمونیست بحساب می آید .

اودر رابطه وقایع نگاری : آنطور دچار پرت و پلا گوئی می شود ، که خط نوشته ، علیرغم کار آزموده بودن در راهش ، از دستش بدر می رود ، و چیزهائی می گوید که اگر دوباره نوشته اش را بخودش دهند و بخواند ، دچار سرگیجی خواهد شد ، که این چگونه تضاد و درهم نویسی است که او مرتکب شده و لذا خواننده ، اگر کمی توجه کند بخود نوشته های پروفیسور ، بسرعت درخواستیافت که مثلاً :

" جنگلی ها بر رهبری میرزا کوچک خان وارد رشت می شوند و روز پنجم ژوئن دولت موقت انقلابی و شورای جنگی انقلابی جمهوری گیلان بریاست میرزا کوچک خان تشکیل می شود .

کسی نیست از او و پیروان او سؤال کند ، که میرزا از چه خصوصیات برخوردار بود ، که همه پذیرفتند ، که این همه قدرت در دست او متمرکز شد ، جزائبات صداقت در طول زندگی سیاسی و نفوذی که او و دیگر جنگلی ها ، در بین مردم بیا خاسته داشتند . و برنامه دولت راجه کسانی تنظیم نمودند ؟ جز میرزا و یارانش ؟

چه چیز سیب ارسال نامه برای " لنین " از سوی میرزا شد ، میرزائی که تا کثون بناشواهد تاریخی بر شمرده ، حاضر نشده یا هیچ کشور و مرجع خارجی پیمان ببندد و یا او بصادکره بنشیند علیرغم همه پیششهاداتی که از سوی دولت مرکزی - فرماندهان روسیه و نمایندگان انگلیس باو شد و همه را رد کرد و تن به نبرد داد تا جنبش را باینجا رساند ، علاقمندی صادقانه ای ، که نسبت به انقلاب اکثر و شخص لنین پیدا نمود و در تمام نوشتجاتش بدون ریا بیان میداشت .

این تقسیم بندی طبقاتی که ، " میرزا کوچک خان مدافع منافع پیشه وران و مالکان ناسیونالیست ، گروه روشنفکران خرده - بورژوازی برهبری احسان اله خان ، گروه کارگران مزدبگیر کشاورز در گیلان برهبری خالوقربان و همچنین کمونیست های ایران شرکت داشتند " ، را بنا بر چه روابط اجتماعی در آن دوران و چه ضوابط و استدلالی در اینجامی آورد و سریع از آن می گذرد ، در حالی که دو صفحه بعد می نویسد ، " دهقانی که از کار و بذر محروم بودند هیچگونه امکائی برای بهره برداری از زمین مالکان نداشتند ، و دولت احسان اله خان نه تنها کار و بذر در اختیار آنها نمی گذاشت ،

۴۰۲
بلکه اغلب حتی دامهای دهقانان را نیز مصادره می کرد دولت
احسان اله خان مالیات ها را در شهرها افزایش داد .

" جمع آوری مالیات بوسیله قشربالائی تجارانجام میگرفت ،
آخرین مالیاتی که بسته شد بر توده های اصلی آژمان یعنی پیشه -
وران و کاسبکاران خرده پا بود . "

و ما می دانیم در این دولت احسان اله خان ، هم خالو قربان
در قدرت شرکت داشت ، و هم آن " کمونیست ها ! ی ایرانی . "
که البته احسان اله خان در واقع نماینده ایادی از شوروی
آمده بحساب می آمد ، و خود را از آنها می دانست .

و چنانچه رفت کمیته معروف " جوانان کمونیست ایران " را
نیز احسان و خالو قربان بوجود آوردند و این در همین زمانی بود که
بنابگفته تاریخ نویس " کودتا چیان " بمردم سخت می گرفتند و
مالیات می بستند " این دو بودند که مردم را تشویق بحمل " داس و
چکش " بروی سینه خود می کردند .

حال چطور می شود این دو " کمونیست ها ! ی ایرانی " در ذهن
تاریخ نویس بر توده های اصلی آن دوران یعنی پیشه وران و کاسب -
کاران ، که رهبری طبقاتیشان را نیز بعهده داشتند ، مالیات می -
بستند و بر آنها ستم روا می داشتند و جالب تر ، جمع آوری این -
مالیات ها " بوسیله قشربالائی تجار " انجام می گرفت .

قشری که در رابطه با تقسیم بندی طبقاتی بحساب " میرزا "
گذاشته شده بود . میرزائی که در این دوران در جنگل بسر می برد
و مورد غضب " کودتا چیان سرخ " بود ، باز پرسیدنی است که بچه
پایه و حسابی خالو قربان و رهبری طبقاتی گروه کارگران مزدبگیر
کشاوری در کیلان را بعهده دارد ، در حالیکه با مردم کیلان ، بیگانه
و آمیزش ندارد ، و همانطور که دیده شد ، این گروه کارگران مزد -
بگیر کشاورز همواره بمنفع میرزا بر علیه دولت " کودتا " که
خالو نیز در آن بود ، به اعتراض برخاستند و با حمله دولت ، امکان
نشان دادن کینه های خود نسبت باین کار بدستان " انقلابی ! "
به خلق سلاح و کشتن آنها روی آوردند .

و باز این رهبر " طبقاتی " گروه کارگران مزدبگیر کشاورز
در شرایط سخت ، نزد سردار سپه (رضا خان) رفته ، سلاح خود را از
کمرش باز و تسلیم می شود ، و رضا خان نیز سلاحش را به او رد و درجه
سرهنگی بوی می دهد و بعدا نیز او و دیگر رؤسای کرد را در تهران
به میهمانی خود می خواند .

۴۰۳
گفتنی است که نماینده روشنفکران خرده بورژوازی ، احسان -
اله خان نیز با اصرار به کلنل سالار نظام ، که پس از شکست " جنبش
کیلان " از طرف " رضا خان " مأمور تسلیم و یا بیرون رفتن از خاک
ایران بطرف شوروی را بعهده داشت ، و از او خواست ، که او و
نفراتش را ، راهی بادکوبه کنند ، و با دادن پنجاه تومان بهر یک
از نفرات ، با کشتی روانه بادکوبه شدند ، و احسان نیز بدنبال -
شان ، و تنها کسی که ماند و " پرچم سرخ انقلاب " را برافراشته
نکته داشت ، میرزای پاک اندیش بود که بنا بر تقسیم بندی طبقاتی ،
تاریخ نویس " مدافع منافع پیشه وران و مالکان ناسیونالیست "
بود .

میرزا کوچک خان از چه خصوصیتی برخوردار بود ، که بنابر
نوشته های آقای تاریخ نویس ما " حزب کمونیست ایران " تصمیم
گرفت که از میرزا کوچک خان پشتیبانی کند ، " حزبی که لغو قرار
داد ۱۹۱۹ و برچیدن رژیم استبدادی و ... را می خواست ، چیسر -
هائی که تا قبل از ۱۹۲۰ و حضور این آقایان ، علیه آنها میرزا و
نهضت جنگل سرخستانه می جنگیدند ، و حتی حضور نمایندگان دولتی و
روس و انگلیس ، و وعده ها و وعیدهای آنها نیز نمی توانست آنها را
از راهشان بازدارد .

" دسته های انقلابیون کیلان سراسر این خطه را از وجود نظامیان
شاه پاک کردند و ... " این دسته ها راجه کسانی بسو جود آورده
بودند ، و رهبر این دسته ها چه کسی بود و با تقسیم بندی طبقاتی شما
در چه محلی قرار داشتند و ... می نویسند " مأموران و جاسوسان
انگلیس و نوکران شاه که خود را در میان انقلابیون جازده بودند نیز
باین اختلافات دامن می زدند " این مأموران با چه کسانی در
تماس بودند ، حاج احمد کسائی فرستاده سید قیام الدین جزاینکه ،
یا احسان اله خان تماس گرفت که میرزا فهمید و تعجب وار گفت
" زیر این کاسه تیم کاسه ای باید وجود داشته باشد . "

ساعدا الدوله با چه کسی تماس گرفت و ... مدیوانی بجهت
میرزا را با خاطرم همکاری با خالو قربان و احسان اله خان شامت
می کرد ، و بنا بگفته خود تاریخ نویس " عناصر چرب رو که کمیته -
مرکزی حزب کمونیست ایران را سرزنش و ملامت می کردند و با گروه
احسان اله خان متحد شده بودند علیرغم شرایط معین تاریخی کشور
تأکید می کردند که گویا ایران کشوری است سرمایه داری و در مقابل
آن وظائف انقلاب سوسیالیستی قرار دارد " و ... آنها که در رشت ،

انزلی ، و سایر نقاط گیلان دست بمصادره اموال و خواربار مالکان ،
تجار ، کسبه ، پیشه‌وران و حتی دهقانان زدند . "

آیا چه نیروی کمونیستی است ، که از شرایط تاریخی جامعه‌اش
سرسوزنی اطلاع ندارد و این عدم آگاهی موجب چپ‌روی و مصادره بی-
جامی شود ، و حتی به پیشه‌وران و دهقانان نیز آسیب می‌رساند و
همداستان با چپ‌روان می‌شود .

و باز آیا خود آقای تاریخ نویس آگاهی دارد ؟! که از ایشان
پرسیده‌شود ، مگر روسیه تزار ، کشوری بود سرمایه‌داری که وظائف
انقلاب سوسیالیستی در دستور گذاشته شد ؟!

و آیا چین ، کوبا ، ویتنام ، کشورهای سرمایه‌داری بودند که
چنین وظایفی در حین مبارزات رهایی بخش در دستور قرار گرفت ؟!
و اینکه ... " علیه همکاری با میرزا کوچک خان و بورژوازی ملی
مبارزه می‌کردند " چه صیغه‌ایست ، و بورژوازی ملی کجا بود ، که
اینجا سر و کله‌اش پیدا شد .

شما که میرزا را تا یک صفحه پیش نماینده و مدافع منافع
پیشه‌وران و مالکان ناسیونالیست می‌دانستید .

لا بد از نظر شما بورژوازی ملی " پیشه‌وران و مالکان ناسیو-
نالیست باشند " و اگر که بله ؟ اینها در چه رابطه و شرایط اجتماعی
فرم طبقاتی واحد بخود گرفته‌اند و اگر نه ؟ در آن دوران " شکل
طبقاتی بورژوازی ملی " چگونه خود را نشان می‌داد .

و باز بلافاصله می‌نویسد ، " از طرف دیگر ، میرزا کوچک خان
که منعکس کننده منافع بورژوازی تجاری و خره مالکان میانه‌حال
بود ، با عمیق شدن انقلاب و با اصلاحات ارضی که می‌توانست دهقانان
را بطرف انقلاب جلب نماید مخالفت می‌کرد . "

آیا یک فرد ظرفیت رهبری چند طبقه و قشرهای مختلف اجتماعی
را می‌تواند داشته باشد که از طرفی ، مدافع منافع پیشه‌واران ، و
مالکان ناسیونالیست باشد و صفحی بعد بورژوازی تجاری و
خرده مالکان میانه‌حال ...

و با " سیاست وی قاطعیت نداشت . او با فرستادگان شاه
محرمانه مذاکره می‌کرد و گاه بگاه عملیات جنگی علیه قشون شاه
را متوقف می‌نمود . "

آیا فکری کنید که این آقا وقایع نکار است و درهم و برهم
می‌نویسد ؟! و یا اینکه منظوری دارد ؟! همانطور که در آغاز
گفته شد ، قصدی دارد ، و آن تخطئه یک جنبش و رهبر آزاده‌اش ، و

سریوش‌گذاری روی خیانتی است ، که باین جنبش‌شد ، از سوی
کسانی که بغلط برای خود رسالتی راقائلند ، ولی در عمل پاک با
آن بیگانه و در تضادند .

و باز دنباله کتاب " این سیاست افراطی از حکومت احسان‌اله
خان سلب اعتبار کرد . " منظور لشکرکشی به تهران (و افراد حزب
کمونیست به مخالفت با این سیاست پرداختند و مبارزه علیه احسان-
اله‌خان و گروه چپ‌رو حزب کمونیست دست‌زدند .

کنگره نمایندگان ملل شرق در باکو در این مبارزه دارای
نقشی اساسی بود ، زیرا کنگره مزبور سیاست احسان‌اله‌خان را محکوم
ساخت . "

پرسیدنی است که چطور شد علیرغم انتقادات و محکوم کردن ها
دوباره احسان‌اله‌خان در کمیته جدید می‌آید ؟! و چطور حزب
نتوانست او را خلع سلاح کند ، که پس از اعلامیه دوم کمیته و حذف
نام او نتواند با نیرو و مهمات همراه با خالوقربان که او نیز هم
در اعلامیه اول کمیته و هم دوم ... جزو کمیته جدید آمده و در تمام
موارد در چپ‌روی ها با احسان همپای داشته ، دوباره حمله به تهران
را شروع کنند ، و نیروها را به دم تیغ دشمن دهند؟ و پسران این
شکست باز همین خالوقربان امکان همراهی می‌یابد در کمیته با
سرخوش و عمو او غلی ؟ که البته آن واقعه ناگوار بوجود آمد .

و آیا اگر این میرزائی که سیاست وی قاطعیت نداشت و با
فرستادگان شاه محرمانه مذاکره می‌کرد ... چطور حزب مجبوری-
شود ، دوباره بسویش رود و " ضرورت توافق با میرزا کوچک خان "
و ... " جهت مبارزه علیه شاه و امپریالیست‌ها را " ایجاب می-
کند ؟!

و با ترکیب جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران زمینه‌احیای
جبهه متحد را فراهم ساخت و " حزب کمونیست " مذاکره با میرزا-
کوچک خان را آغاز کرد . " این فرد سازشگر با شاه و مدافع ... راجه
لژیومی است که " حزب کمونیست " دست از سرش بر نمی‌دارد و همکاری
با او را اساس کار می‌بیند و با احسان‌اله‌خان چپ‌رو باز در تمام
کارها پیشاپیش است و خلع قدرت از او نمی‌شود .

" امپریالیست‌های انگلیسی متوجه گردیدند ... از این جهت
آنها تاکتیک خود را عوض کردند و تصمیم گرفتند که دولت رادیکالی سر
کار نیاروند که بتواند مواضع آنها را در ایران حفظ نماید ، نهضت
آزادبخش ملی را خفه کند و مذاکرات ایران و شوروی را قطع کند "

انگلیس چه احساس خطری می توانست بکند؟! درحالیکه روز بروز چنانچه گذشت و خواهاد آمدیه توافق با شوروی نزدیک می شد، و سرانجام در زمان همین حکومت باصلاح نویسنده " رادیکال " مذاکرات قرارداد ۱۹۲۱ شروع شد، و ادامه دهندگان راه این حکومت کودتا، مذاکره را بی پایان رساندند و " جنبش را خفه نمودند ".
گفتنی است که این حکومت با اصطلاح " رادیکال " و همراهان بعدی ایشان، جنبش را خفه کردند، ولی نه قصد قطع مذاکرات شوروی - ایران را داشتند، و نه چنین شد. چنانچه خواهاد آمد، بستن قرارداد مستلزم خفه کردن جنبش بود، و چنین صورت گرفت، و از مدت ها قبل تدارک چنین قراردادی گرفته شده بود، و در این میان انگلیس نیز سهم بسیاری بعهده داشت، و بی انصافی است اگر از بیان سهم او در این پیمان نامه ننکین که با خفه شدن جنبش انجام می گرفت، و گرفت درگذریم و او را از قلم بیاندازیم.

پرسیدنی است که احمد کسائی، جز از طرف این دولت رادیکال " سیدضیاءالدین طباطبائی " آمده بود، و با همراهان حشوب کمونیست احسان اله خان تماس گرفت؟! و میرزای بقول شما همه چیز بآن چسبیده، از آن آگاه شد، و با هوشیاری خاص خود از آنچه گذشت پرده برداشت، ولی اعضای حزب کمونیست شما چه؟! این قضیه آمدن احمد کسائی و تماس با احسان و ... در گذشته بآن اشاره شده است. تاریخ نویس، از طرفی انگلیسی بودن سیدضیاءالدین، قوام - السلطنه، رضاخان را اعتراف دارد، و از طرف دیگر قرارداد ۱۹۲۱ با این دولت بسته شده را با آب و تاب ... شرح می دهد، و می داند و می نویسد، که همراه با این اوضاع، توسط همین دولت ها " جنبش " سرکوب و خفه می شود، و از طرفی می نویسد: " ولی (رضاخان) همراه با سربازان انگلیس در سرکوب نهضت انقلابی کیلان شرکت داشت. رضاخان قبل از اجرای کودتای دولتی بنابر دستور و پیشنهاد ژنرال آیرونساید فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران - فرماندهی - تیپ قزاقان ایران گماره شد ". و باز می نویسد: " ... رضاخان از قزوین وارد تهران شدند و کودتای دولتی را برحله اجرا گذاردند. " و باز می نویسد " انگلیس ها در برابر این کابینه (منظور کابینه کودتا) دووظیفه قرار داده بودند: " جلوگیری از رشد جنبش نجاتبخش ملی و جلوگیری از توسعه مناسبات دوستانه ایران و شوروی ". درحالیکه می دانیم پس از همین کودتا و بدست همین عناصر انگلیسی، هم قرارداد ۱۹۲۱ دلخواه

نویسنده نوشته، و انجا گرفت، و هم " جنبش نجاتبخش کیلان خفه شد. "

ایشان باز می نویسند: " در ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱، قرارداد ایران و شوروی در مسکو با امضاء رسید (می دانیم امضاء کننده نماینده ایرانی از طرف چه دولتی آمده بودند و در حال خفه کردن چه نهضتی می بودند) مرحله جدیدی در تاریخ مناسبات دو کشور آغاز گشت. " (قرارداد با دولت کودتای ضد مردمی بسته می شود - مناسبات با کشور مردم ایران بحساب می آید!) " این قرارداد نشانه سیاست لنین (که بواقع نشانه سیاست لنینی بود) برای حقوق و احترام به استقلال و حق حاکمیت ایران و کمک به ملت (توکوئی با ملت و نمایندگان آن قرارداد بسته شده، که حاکمیت ایران و کمک به ملت را با خودش آورده باشد) ایران برای آزادی از اسارت امپریالیستی بود. "

پرسیدنی است از این تاریخ نویس مارکسیست، حاکمیت بدست چه کسانی بود، و نمایندگی چه جریانی را بعهده داشتند، که امضاء قرارداد با آنها، برفع مردم ایران و حق حاکمیت ایران و آزادی از اسارت امپریالیست ها را با خود داشته باشد.

مگر خود شما چند سطر بالا ننوخته بودی، که این حکومت بایگ کودتای انگلیس روی کار آمده و لذا حاکمیت می بخشد خواسته های امپریالیستی انگلیس را. مگر بنا بر همان تفکر لنینی این حکومت نمایندگی طبقه ای را ندارد، که منافع امپریالیسم را دنبال می کند، لذا آقای پروفور یا چنین حکومتی که نمایند منافع امپریالیستی را دنبال می کند، قراردادی امضاء می شود، که در آن رهاشی و آزادی، از اسارت امپریالیستی است؟!

البته گفته های پادروای آقای مارکسیست! آنجا بیشتر نمایان می شود که نوکر و خدمتگزار امپریالیسم انگلیس، کسی که بنا بر نوشته خود آقای پروفور توسط " ژنرال آیرونساید فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران بفرماندهی - تیپ قزاقان ایران گماره شد (می شود) تا حکومت کودتا را بوجود آورد، و جنبش کیلان را خفه کند، و همان طور که در گذشته بیان شد، انگلیس توسط او بتواند حکومت مقتدر مرکزی را بوجود آورد تا با وجود این نوکر بتواند غارت منافع کند، بدون دردسر.

می نویسد: " بسیاری از شخصیت های برجسته ایران انعقاد قرارداد شوروی و ایران را تبریک گفتند. مثلا " رضاخان وزیر

حک ایران درباره سیاست دولت شوروی نسبت به ایران در روزنامه "گلشن" (۲۶ ژوئن ۱۹۲۱) نوشت، "اگر روسیه آزادی که رژیم دیکتاتوری تزاریسم را برانداخت، به تنها خود را ریوخته استبداد رها نهد، بلکه کشورهای همسایه را نیز از این یوغ نجات داد."

این همان روسیه ایست که کلیه امتیازات ظالمانه دولت تزاری را لغو کرد و تمام تأسیسات خود را مجاناً به ایران برگرداند. این همان روسیه ایست که دست کمک و برادری بسوی مادر از می کند و می گوشت با مادر صلح و دوستی زندگی کند. مسلم است که رضاخان وزیر جنگ دولت کودتای انگلیسی، برای برقراری نظامی، گه لشکر سرکوب کننده اش زیر فرمان او قرار گرفته، دست دوستی شمارا، که بطرفش دراز شده می پذیرد و بسیار هم می فشارد تا معامله جوش بخورد تا خواست هر سه طرف بر سر میز مذاکره گرد آمده سرانجام گیرد.

و گفته للوید جرج " . . . که موضوع کاملاً روشن است که مقوط بلشویسم بخراب اسلحه ممکن نیست. بنابراین پیشنهاد کرد که با بلشویک ها وارد گفتگو شوند " و باز " از برای آنکه روسیه را دوباره بسرحد عقل رهبری کنیم، توسل بقوه قهریه نتیجه ای نداده است. من معتقدم که می توانیم به کمک داد و ستد آن کشور رانجات بخشیم. بازرگانی خاصیتی دارد که انسان را هوشیاری سازد. . . . بنظر من تجارت مسلماً بهتر از هر وسیله دیگری بدرنده خوئی، غارتگری، وخوش باوری بلشویسم پایان خواهد داد. " (۲۲۹)

و لنین هم به تجارت و تجارت بازی باور دارد، چنانچه " ما به تجارت محتاجیم، آنها هم محتاجند. ما دلمان می خواهد تجارتی که می کنیم به نفعمان تمام شود، آنها هم دلشان می خواهد به نفعشان تمام شود. بنابراین نتیجه مبارزه تاحدودی بسته به مهارت دیپلمات های ماست. " (۲۳۰)

و بدنبال همین گفته هاست، کراسین در لندن موافقت می کند که " دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و حمایت ارضی کشور ایران را محترم بشمارد. " (۲۳۱)

تا مسائل اقتصادی دولتین که مشغول مذاکره بودند تحقق بخشیده شود، آقای مارکسیست! و در واقع لنینیست، سیاست ضد سوسیالیستی ضد کمونیستی و ضد انقلابی شما چنین بوده است، بشنوید از دیگر رهبران خود ژرف استالین: " سیاست خارجی ما (شوروی) واضح و روشن است. هدف آن، حفظ صلح و توسعه دایره روابط

تجاری با تمام کشورهاست. . . . آن کسی که جویای صلح باشد و بخواهد با ما معامله کند، ما را برای حمایت از خود همیشه آماده مییابد. " (۲۳۲) و بر همین پایه و طرز تفکر بود که روسیه " دست کمک و برادری بسوی ما (رضاخان - انگلیس) دراز می کند و می گوشت تا با ما در صلح و دوستی زندگی کند. " و این دراز کردن هم نه از سوی رضاخان - انگلیس، بطرف روسیه، بلکه از طرف روسیه بآنها دراز می شود تا " رابطه تجارتی " چه بنا به باور لنین، ژرف استالین و چسکه للو جرج برقرار شود و در برتو آن " صلح " بوجود آید.

توجه شود تاریخ چه می نویسد و چه می آموزد. فخرائی می - نویسد: " . . . این واقعه (لشکر کشی احسان به تهران) مربوط به اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۰ (یعنی ژوئن ۱۹۲۱) است یعنی زمانی که روس و انگلیس در باب ایرانی به " توافق " رسیده بودند و " روتشتن " سفیر شوروی با ایران وارد شده بود. روتشتن وقتی خبر نزدیک شدن احسان را به پایتخت می شنود با تعلیماتی که از طرف زمامداران شوروی برای پایان بخشیدن به انقلاب کیلان را داشت کسانی را محرم شده و بتعجیل نزد فرماندهان روسی احسان می فرستد (فرمانده مزبور) و (مدعی العموم) و بآنها دستور می دهد که بغوریت خود را از معرکه کنار بکشند. این مطلب از آنجا روشن شده که افسران روس همراه احسان هنگام حمله قزاقان دولت هیچگونه فعالیت و عکس العملی از خود بروز ندارند، احسان که پس از شکست پل زغال بخدعه ساعد - الدوله متوجه می شود قتل مو کدی دهد که از نا مبرده انتقام بگیرد اما کمی دیر شده بود و نیروی قزاق به فرماندهی بصیردیوان (سپید فضل الزاهدی) بحال تنگابین نزدیک شده بودند. " (۲۳۳)

و باز در همین رابطه " . . . کیگالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت می داشت حوادث جاری و یا در شرف وقوع را با شش نظامی و سیاسی تجزیه و تحلیل می کرد و روابط علنی و معلولشان را کشف می نمود.

کیگالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد کسمائی به سوار همراه شصت تن افراد مسلح، دستور داد او را دستگیر نموده به رشت بیاورند و نفراتش را کلاً خلع سلاح کنند، احسان که هیچگاه تمایلی بملاقات حاجی احمد نشان نمی داد حتی حاضر نبود، دستور بدهد او را از در زندگی راحت کنند با کمال تعجب در رشت از وی ملاقات نمود چه گفتگوئی بین آنها رد و بدل شدیم پوشیده است همین قدر معلوم است که یکروز بعد از ملاقات احسان حاجی احمد پیامی از

میرزا رسید که پرسیده بود " چه رمزی زیرسرایین بازگشت نهفته است؟ " معلوم شد نخست وزیر ایران سیدضیاء الدین طباطبائی بتوجه میرزا کریم خان رشتی مأموریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کافی در اختیارشان گذارده است. " (۲۳۴)

با آموزش از تاریخ، و روی آوری بان، آدمی متوجه می شود تجارت، با خود چه ملحق می آورد! و " روتشتن " سفیر شوروی به روزی کشیده می شود، و احسان اله خان با چه کسانی که از طرف عناصری چون سیدضیاء الدین طباطبائی که بنا نوشته خود آتای تاریخ نویسنه مصری مد درمد وابسته بانگلیس بوده، ملاقات می نماید و مرد با هوش - زیرک و صادقی چون میرزا را بفکر می اندازد که " چه رمزی زیرسرایین بازگشت نهفته است "

پروفسور شرق شناس می نویسد: " بین حیدر عمو و غلی و میرزا کوچک خان نیز اختلاف بروز کرد زیرا میرزا کوچک خان چندین بار از نهضت نجات بخش ملی دور شده و در راه زد و بند با امپریا - لیست ها و مرتجعین داخلی گام نهاده بود .

در تابستان سال ۱۹۲۱ میرزا کوچک خان هم با ناعاینندگان دولت شاه و هم با دستجات ضد انقلابی ای که در گیلان فعالیت می کردند و از مساواتی ها، کاردسفیدی ها و همچنین جاسوسان آلمانی و انگلیسی تشکیل شده بود تماس گرفت . او از پیشرفت کمونیست های ایران که در تابستان سال ۱۹۲۱ بر فعالیت خود افزوده بودند هراس داشت . "

خواننده توجه دارد که، میرزا از افزایش فعالیت کونیست ها ، که در تابستان ۱۹۲۱ داشتند هراس پیدا کرد، فعالیتی که خود نویسنده آنرا، چپ روی خواند و ... بدنبال آن کنگره ... حزب با تصمیم گرفت با همین میرزائی که با جاسوسان انگلیس - آلمان - کاردسفیدی ها - مساواتی ها و ... تماس گیرند مذاکره کنند، و توافق نمایند .

که شرم موهبتی است انقلابی، ولی سرسوزنی از آن را این تاریخ نویسان با خود ندارند . فخرائی می نویسد: " ... احمد شاه در پاسخ نطقی که روتشتن ایراد نمود چنین گفت " امیدوارم در آینده روابط حسنه دولتین بر اساس محکمی استوار گردد یقین دارم قضیه ابف آور گیلان در نتیجه مساعی و اهتمامات شما هر چه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد شد که سکتی بر روابط دوستی دولت وارد آید. " روتشتن نیز در مراسم جشن تاجگذاری احمد شاه که در

روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ برپا شد این جمله را در نطقش گنجاند: " خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می سازد که دولت متبوعه دوستدار نظریتهای که در موقع انعقاد قرارداد نموده با نهایت صمیمیت اقدامات لازم را در تسریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهند نمود. " (۲۳۵)

خواننده متوجه است، که چه می گذرد، و سفیر شوروی بنام کمونیسم - مارکسیسم - سوسیالیسم، چه سمرلت - نهضت انقلابی - و آن اندیشه های مردمی می آورد، و سرانجام تاریخ نویس کشوری، که سفیرش بنام آن اندیشه های مردمی، آن بلاها را بر سمرلت و نهضت انقلابی بیفک انگلیس - و حکومت وابسته بان آورده، با درهم برهم گوئی، کثیف ترین و حق با زانه ترین نوع تاریخ نویسی را بدنبال می کند و قلب تاریخ را بعهده می گیرد .

و در واقع منطق ارتجاعی ترین و ضد انقلابی ترین زندگی های تنگ آوری سیاسی اجتماعی دوران را، بعهده دارد و بکار می برد .

فخرائی بازمی نویسد: " ... دستور تلگرافی که به کیکالو

فرمانده نیروی شوروی در گیلان رسیده نشان می داد که با تنظیم قرارداد ایران و شوروی فصل جدیدی در سیاست دو کشور باز شده است و مأموریت سفیر تازه شوروی از این نظرها همینست دارد که رل بسزرگ این شمایش بعهده او محول است سفیر شوروی می بایست انقلاب گیلان را بطریقی خاموش کند که به حیثیت آزادیخواهان شوروی لطمه وارد نسازد این مسئله را جنگل ابتدا از سخنان کیکالو استنباط کرد چه، نامبرده یگروز بطور ناگهانی بدیدار میرزا به کسارفت و ... کیکالو حاضر نشد یا حضور سایر سران جنگل مطلب محرمانه ای را که محرک آمدنش بجنگل شده است فاش سازد و وقت بتعارفات معمولی و سخنان متفرقه گذشت، صبح روز بعد در خانه ای که ... میرزا به تنهایی به بازدیدش رفت و او مراتب را در محیط صمیمانه ای با وی در میان نهاد و نامبرده را از جریان سیاستهای پشت پرده آگاه ساخت . اکنون رشته سخن را بدست مترجم بیانات این دونفر حسن - مهتری می دهیم نامبرده که از تسلیم شدگان همراه دکتر حشمت و منشی کیکالو بود و بزبان روسی تسلط کامل داشت گفتگوهای بیک الاثنین را چنین توصیف می نماید که کیکالو ضمن توضیح پاره ای از مسائل جهانی باین نکته اشاره نمود که ممکن است کار میرزا و انقلاب گیلان سرانجام، بجایای باریک بکشد ولی او که بخلوص نیت و عقیده و ایمان میرزا آگاه است حاضر است هنگام بروز

بحران ، که ظاهراً خیلی نزدیک است آنچه از دستش برآید درباره یک مرد انقلابی پاکباز ، مضایقه نکند زیرا که خود وی ، پرورش یافته عصر انقلاب است بفرض اگر روزی ناچار شود بنحو اجبار ، محیط گیلان را ترک نماید حاضرات آنقدر اسلحه بمیرزا بدهد که به کمک آن بتواند سالیان دراز مقاومت نماید بدیهی است اظهارات کیکالو هم گرم و هم دلگرم کننده بود و آنچنان با صداقت و صمیمانه ادای می شد که هیچگونه شک و تردید در صحت آنها نمی رفت کیکالو گفت من احسان و خالوقریان را مانند موم در میان مشت شما نرم خواهم کرد و کاری می کنم که بدون مشورت با شما مبادرت به هیچ اقدامی نکنند .

میرزا از احساسات بی شائبه کیکالو و از اینکه حاضر شد رنج سفر را بخود هموار سازد تشکر کرد و قرار ملاقات بعدی بمنظور تبادل نظر نیز داده شد ولی هیچگاه این ملاقات و تماس دوستانه وقوع نیافت زیرا گردش بام و جریانات سیاسی بخلاف انتظار هردوسیر می کرد . " (۲۳۶)

توجه باید نمود که راه حل تجارتي للویدجرج برای بسر حد عقل آوردن دوباره روسیه در فوریه ۱۹۲۰ در مجلس عوام انگلیس بوده ، قول کمونیستی ۱ ، سفیر شوروی در رابطه اقتصادی دولتین وادامه این مذاکرات مبنی بر اینکه ، " دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و تعامیت ارضی کشور ایران را محترم بشمارد " در ژوئیه ۱۹۲۰ یعنی همان سال ، یعنی نزدیک ۵ ماه بعد از امضاء قرارداد " ایران و نهضت انقلابی جنگل " بر باد ده آن ، در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بنفع انگلیس و دولت مرکزی ایران وابسته ب انگلیس شوروی انجام گرفت .

شهید شجاعیان در همین مورد می نویسد : " ... و نیز درست دو ماه پس از ورود مسیو " رفیق روتشتین " بعنوان وزیر مختار شوروی بایران بود که حضرت للویدجرج بهره برداری از شرایط قطعی را در شوروی " طرحی شیطانی " خواند . " (۲۳۷)

گفته می شود که میرزا بعد از این ملاقات با کیکالو با سران جنگل مشورت می کند ، و سرانجام سعداله خان درویش را با پیامی مخصوص به تهران نزد سران ملیون ، و روتشتین سفیر کبیر شوروی می فرستد .

آنچه سعداله خان درویش می بایست با آنها در میان گذارد چنین بوده .

۱ - اصلاحات اساسی در کلیه دوایر کشور بعمل آید بطوریکه امنیت داخلی و آزادیهای ملی توأم با حفظ منافع بیگانگان تأمین گردد .

۲ - هیئت دولت قول دهد قرارداد های مخالف اقتدارات ملی را نسخ نماید و در اجرای تعهداتی که برای حفظ استقلال کشور لازم است ذمه دار باشد .

۳ - واگذاری امنیت گیلان ب جنگلی ها و تأدیه حقوق افراد از درآمدهای محلی .

۴ - انتخاب فرماندار ورثیس و همچنین افسران ژاندارمری به تصویب جمعیت .

۵ - آزاد بودن احزاب و سعی وافیه در توسعه فرهنگ در شهرها و قصبات .

۶ - عقب نشینی قوا ، دولت از فرونت ها به قزوین .

۷ - قوا ، جنگل زائد بر میزان موجود افزایش نخواهد یافت .
فخرائی می نویسد : " سعداله خان حامل پیامی متقابلی برای میرزا شد . برای بار دوم به تهران رفت نتیجه یاد فعه اول فرق نداشت زیرا در تصمیمات متخذه هیچ تغییری روی نداده بود و فقط جملات و عبارات و نحوه ادایشان پس و پیش می شد و سیاست کلی بجای خود دست نخورده باقی می ماند دعا قبت واقع ملاسرا پیش آمد که همه جریانات را تحت الشعاع قرارداد قطع و فصل کارها را به شمشیر محول ساخت . " (۲۳۸)

با این تفصیل و آنچه تاریخ در مورد زندگی سیاسی ، افراد ، گروهها ، قضاوت می کند ، ولی تاریخ نگار و فیلسوف شوروی چنین می نویسد : " در تاریخ ۴ اوت سال ۱۹۲۱ ، در گیلان جمهوری شوروی اعلام شد . حزب کمونیست امور مربوط بشورای زحمتکشان را اداره می کرد و در بعضی از شهرهای گیلان رهبری عملاً بدست کمونیست ها بود . میرزا کوچک خان از ترس گسترش و رشد بعدی انقلاب و بدلیل آنکه مأموران و جاسوسان امپریالیست ها و ارتجاع ایران او را از کمونیست ها ترسانده بودند ، عملاً و علناً تغییر ماهیت داد و بیخاست کشیده شد .

در روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ ، در موقع تشکیل جلسه کمیته انقلابی در پاشیخان در نزدیکی رشت بدستور میرزا کوچک خان توطئه خیانتکارانه ای علیه حیدر غمواغلی و سایر رهبران مبارز جنبش آزادیبخش ملی صورت گرفت که در نتیجه آن حیدر غمواغلی و سایر

بدنبال این توطئه دسته‌های میرزا کوچک خان نیز بیدارنگ بدرهم کوبیدن سازمانهای کمونیستی در رشت و انزلی پرداختند . پس از آن ، بین نیروهای میرزا کوچک خان و قوای خالوقربان که بقشون شاه پیوسته بودند نیز زد و خورد هایی صورت گرفت . دولت توام با استفاده از اختلافات میان میهن پرستان کیلان قسمت هایی از ارتش خود را بفرماندهی رضا خان به کیلان فرستاد . دستجات قزاق تمامی جنگلی ها را تار و مار کردند و سراسر کیلان را بتصرف درآوردند . میرزا کوچک خان راهم در اواخر نوامبر سال ۱۹۲۱ در کوههای طالش دستگیر کرده ، سربریدند .

تمامی شرکت کنندگان در نهضت آزادببخش ملی وبخصوص کمونیست ها را با تیرباران کردند و با بزدان انداختند . " قلم فدونیقی تاریخ نویس ، از کارهای افتد و در تضاد گوئی . به پیش می رود .

" جمهوری شوروی اعلان می کرد و حزب کمونیست امور مربوط را بدست می گیرد ... و میرزا نیز از گسترش نفوذ انقلاب و وسوسه جاسوسان و امپریالیست ها ... عملا و علنا تغییر ماهیت داده بخیانث کشیده می شود ! و دیگر چیزهای این چنینی . "

پرسیدنی است از آقای تاریخ نویس چگونه است ، مردی که تغییر ماهیت داده ، ... می بایست تا آخرین لحظه به نبرد ادامه دهند ، و سرانجام آن سرنوشتش باشد ، و خالوقربان نماینده گروه کارگران مزدبگیر کنای وری ! بسرهنگی رضا خان قناعت کند و برای خوش خدمتی بیشتر ، سربریده میرزا را به پیش دست پرورده انگلیس هدیه بُرد ؟!

چگونه است میرزا که سرانجام می بیند خیانت در شرف انجام است ، با شنیدن گزارشات کیگالو فرمانده ارتش سرخ شوروی ، با ملاح اندیشی از سران جنگل ضمن نامه ای بمران ملیون تهران و روتشتین ، خواسته هایی آنچنانی را ، بیان می دارد که بیان کننده این است که آقای سفیر کبیر شوروی ، حال که ببادولت وابسته ایران و انگلیس بمذاکره نشسته ای ، سعی شود این حداقل خواسته های استقلال طلبانه ملت ، جامعه عمل بخود گیرد ؟!

چگونه است که این میرزای تغییر ماهیت داده ، سرانجام می خواهد ، حال که " جنبش " در حال افول است ، سعی شود امنیت کیلان بمعده جنگلی ها باشد ، فرمانداری و ... بنا به انتخاب مردم

تعیین شوند و خواسته هایی که در پرتو آن بتوان زمینه رشد دوباره جنبش را بوجود آورد ؟! " ولی ، ای انسان پاکدل و صادق ، میرزای پاک نهاد ، توار حضراتی چون سفیر کبیر شوروی ، چیزهایی را می خواهی ، که مذاکرات محرمانه شان در این مدت ، چنین روزهای سیاهی را بر سر " پدیده انقلابی جنگل " آورد ، و شکست ملت و نهضت انقلابیش را ، قربانی مقاصد " سوسیالیسم کشوری ! " خودشان نمود ، تا " مسائل میتلا به اقتصادی دولتین " ، انگلیس و شوروی بخوشی و غمی انجام گیرد . " پرسیدنی است ، آیا می توان از این سران کمونیست ! ، که نوشته شده " ... بخصوص کمونیست ها را تیرباران کردند و با بزدان انداختند " نام ببرید ؟! جز اینکه عده ای با گرفتن خرج بفریاد کشتی به باد کوبه رفتند ، و خالو و نیرویش نیز بقشون شاه پیوستند ، چه کمائی را کمونیست و سران کمونیست می دانید ؟! که تیرباران شده و با بزدان انداختند ؟! ... از شردهای این تاریخ نویس ، اینکه می نویسد : " بین نیروهای میرزا کوچک خان و قوای خالوقربان که بقشون شاه پیوستند بودند ... حال گنگ است و ناروشن ، که این نیروها ، هردو بودند که بقشون شاه پیوستند یا خالوقربان و نیروهایش ؟!

که ایشان از این شکردها و تردستی ها بسیار دارند ، و سراسر کتاب هایشان با جعل تاریخ و دروغ پردازی شروع و پایان گرفته . و آنجا که کسی از خواسته های شوروی حرکت کرده ، مردمی و ملی و استقلال طلب و ... ولی چند سطر نمی گذرد که همان فرد را به هزار چیز که در شان خودشان باشد برچسب می زند .

او بهزار نیرنگ متوسل می شود ، که عناصر وابسته به شوروی را پاک و متزه ، و تبرئه کند . می نویسد : " رضا خان در موقع تشکیل کابینه خود کوشش می کرد تا راملی و مترقی جلوه گر سازد . اولیما میرزا اسکندری و ناسیونالیست های معروفی چون محمد السلطنه (دکتر مصدق) و ذکا الملک را وارد کابینه خود کرد و آنها بپست وزارت داد . " (۲۳۹)

در حالیکه بگوای تمام اسناد و شواهد تاریخی ، مصدق هرگز وزیر رضا خان نشد ، و از زمان قدرت گرفتنش به بند کشیده شد و دستش از کار سیاسی بریده شد تا پس از جنگ بین الملل دوم که او برای ادامه مبارزه سیاسی رهائی یافت .

و باز می نویسد : " رضا خان ضمن کوشش برای کنار گذاشتن قاجارها از سلطنت ، از جنبشی که بخاطر انقراض سلطنت و استقرار

رژیم جمهوری در ایران مبارزه می کرد پشتیبانی می نمود . . . پس از آنکه معلوم شد احمد شاه با شیخ خزعل ارتباط دارد فعالیت های جمهوری خواهی افزایش یافت . در آن زمان شیخ خزعل اتحادیه عشایر جنوب را تشکیل داده بود که عشایر عرب را با بختیاری ها متحد می - ساخت و خود شیخ خزعل آن را رهبری می کرد . انگلیس هادر مدد آن بودند که بکمک این اتحادیه نواحی جنوب غربی ایران را که نواحی نفت خیز بود به تسلط کامل خود در آورند . روحانیست و فئودال های آریستوکرات که مواضع آنها در ایران بسیار قابل توجه بود بمخالفت با تبلیغ جمهوری پرداختند . " مدرس " روحانی صاحب نفوذ و شخصیت ارتجاعی معروف در رأس مخالفین جمهوری قرار داشت و آنها را رهبری می کرد . " (۲۴۰)

تاریخ نویس ، یا آگاهانه دست بجعل تاریخ می زند و مسائل را اینگونه قلب می کند و یا اینکه ، از تاریخ و حرکتهای اجتماعی این جامعه اطلاعی ندارد ، و با وجود عدم صلاحیتش بتاریخ نویسی روی آورده است . بخاطر اینکه :

۱ - رضا خان سعی داشت از اوضاع آشفته ایران بمنفع خویش استفاده کند .

۲ - این خواست شخصی او نبود ، بلکه انگلیس ها خوب تشخیصی داده بودند ، که برای اجرای مقاصد خود ، حکومت مقتدر مرکزی بوجود آورند ، که بتواند مقام آنها را انجام دهد ، و بنا بر همین خواست بود ، چنانچه گذشت ، ارتش متحدالشکل را درست کردند و کودتای سوم اسفند انجام گرفت و مقاصد خویش را بطور بلکائی ببلوریدند .

۳ - خزعل و . . . را خود تحریک کردند ، پس از رودر روشی با رضا خان ، با و دستور تسلیم شدن دادند ، والا رضا خان هرگز قادر نبود ، با سپاهی که خزعل بکمک بختیارها ، عشایر عرب و نیروی تحت فرماندهی خودش داشت ، بر خزعل پیروز شود .

و انگلیس ها بخوبی توانستند نقش خود را بازی کنند ، و در همین دوران است ، که رضا خان انگلیسی ، نعل وارونه می زد ، و لسی نیروهای ملی از جمله مدرس - مدق و . . . آگاهی کامل داشتند و قاطعانه با او مبارزه می کردند ، و اعلام می داشتند آنچه در شرف تکوین بود ، ولی شوروی هادر دمی افتاده بودند که سرنوشت " شکست جنبش جنگل " را نیز با خود داشت ، و همه ایادی آنها در خدمت رضا خان قرار گرفتند .

۴ - در همین رابطه است ، که تاریخ نویس ، بیش از برای تبرئه

عناصری چون " سلیمان میرزا اسکندری " که از کارگزاران آنها در دستگاه رضا خان بود ، کوشش می کند با دروغ چنین بنماید که مدق نیز وزیر " رضا خان " شد و بنمایاند ، که این همه نیروهای ملی و مترقی در این دام افتادند ، در حالیکه چنین نیست ، و تا سالها پس از آنکه ، وابستگی رضا خان " اظهار من الشمس شده بود ، توسط ایالات شوروی حمایت می شد .

۵ - روحانیون مرتجع و وابسته به فئودالها زیاد داشته ایم ، ولی " مدرس " : چهره ای بود پاک مردمی ، سرسخت ، میهن پرست و انسان دوست و ضد تمام نیروهای ارتجاعی ، و در راه آرمانهای پاک مردمی و میهنی خویش دمی از مبارزه باز نایستاده ، تا سرانجام بدست رضا خان این شهادت هفت خط شهید شد .

ولی وابستگان بشوروی ، نه فقط در دوران رضا خان و با رضا خان همکاری و سر و سری داشتند ، بلکه در دوران بعد از جنگ بین - الملل نیز با قوام السلطنه ، که باز بنابه اقرار خود تاریخ نویس انگلیسی بود ، در مجلس دوره چهاردهم همکاری مشترک و نزدیک می - کنند ، و قوام السلطنه از همکاری آنها استقبال می کند و چهار وزیر از آنها در کابینه خود می آورد ، قوام السلطنه به یکباره جزو " بورژوازی ملی " بحساب می آید و چنین عقیده ای را ایادی شوروی " حزب توده " با خود داشتند ، تا بعد از واقعه آذربایجان ، شریعت زاده کسی که بقرارداد ۱۹۳۳ تقی زاده رأی می دهد و خواست انگلیس را که با سرنیزه رضا خان اجرامی شد صحنه می گذارد ، او کسی است ، که رهبر جوانان دموکرات وابسته بحزب بود ، ولی هرگز این همکاریها از سوی این عناصر وابسته بشوروی و حزب توده بانوکران انگلیس ، چون رضا خان - تقی زاده - قوام السلطنه و . . . جرم نیست ، و خیانت بحساب نمی آید . ولی چهره های ، باکبار و میهن پرستی ، چون میرزا کوچک خان ، مدرس ، که نوکری شوروی را نپذیرفتند ، تغییر ماهیت می دهند " و " بخیاخت کشیده می شوند " و یا " روحانی صاحب نفوذ و شخصیت ارتجاعی معروف . . . " بحساب می آید ، آثار این محققین تاریخ ، و فیلسوفان بزرگ مارکسیست ! لنینیست ، پراست از این تحریفات و دروغ پر - دازی ها و . . . که ارزانی خود و همپالکی های آنها باد .

گفته وزیر مختار شوروی به ملک الشعرا ، و با روی آوری بتاریخ نوین ایران " نوشته م - س - ایوانف " نشان داده شد ، شیوه قضاوت " شوروی چی ها " و تاریخ نویسی ، از نظر گاه فکری

" جنگل " ، دولت جوان شوروی ، در پی آن بود که با دولت انگلیس و دیگر کشورهای اروپا از در صلح وارد شود ، و در این رابطه نیز - چنانچه گذشت ، زمینه تماس با دولت مرکزی ایران را دنبال ، و تا آنجایی پیش رفت ، که زمانی را که هیئت فرستاده شده از طرف میرزا توسط لنین پذیرفته نشد و پذیرش آنها بدفع الوقت گذشت ... ولی " هیئت دولت مرکزی " با لنین دیدار بعمل می آورد .

و باز در همین زمان است که نماینده اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی (گراسین) دولتن در باره مسائل اقتصادی دو دولت مذاکره و گفتگو بعمل می آورد ، و همه اینها بدنبال سخنرانی های نمایندگان امپریالیسم انگلیس ، در مورد اتخاذ راه عاقلانه از نظر آنها برای حل مسئله شوروی بعمل آمد ، و راه روشن و مشخصی از طرف " لئویدجرچ " اظهار شد که موضوع نه فقط بفریب اسلحه ممکن نیست ، بلکه از طریق گفتگو و اینکه تجارت آنها را برحد عقل رهنری " می کند ، پذیرفته شد .

ولذا از همان آغاز شروع همکاری شوروی و نیروهای وابسته باو ، هم درمدد مذاکره با انگلیس دولت مرکزی ایران بودند ، و هم نیروی کمکی و مهمات نظامی فرستادند و با " جنگلی ها " بمذاکره نشستند و قول و قرارهایی را امضاء کردند .

ولی از آنجا که روش و مشی شوروی " یار دارا بودن و دل بر سنگین دوختن " می بود و شروع " پدیده انقلاب " شوروی با این تاکتیک های غلط " دوگانه " ای ، انحراف و سرانجام ضربه به نهضت را با خود آورد .

ادامه تاکتیک و روشهای غلط ، زندگی سیاسی غلط را حاکم ساخت .

لذا بی جهت نیست که از قرار و مدارها مدت زمانی نمی گذرد ، که شوروی دستور نامه های سری ، به نمایندگان نظامی سیاسی ایادی خود در ایران را می دهد ، و چنانچه بتاريخ ۲۶ مه ۱۹۲۵ از طرف کمیسر جنگ شوروی بفرماندهی نیروی دریائی بحر خزر تلگرامی می رسد ، که میند ۸ آن چنین است : " با اقدامات خودتان باید با انگلیس ها بفهمانید که ما میل نداریم در کشورهای خاور دور بقصد آنها اقدام نمائیم " .

و یابند ۶ آن : " بمیرزا کوچک باید بنام آذربایجان شوروی کمک کرد " . خارج از تاکتیک های غلط و ابتدائی ، زمانی از این دستور نامه ها نمی گذرد که در ۲۳ ژوئیه همان سال ۱۹۲۵ موافقتنامه

آنها ، که بجهت نحوه آغاز ، و دنبال می شود ، که ملاک کمونیست و ضد کمونیست بودن ، خدمت و یا خیانت به نهضتی کردن ... از در بجه دید آنها بجه گونه است ، و در عین حال ، نشان دادیم خط حرکتی جنبش جنگل و نیروهای تشکیل دهنده آنها ، و سرنوشتی که در این روند حرکتی متوجه آنها و رهبران شان گردید . تا پایان بخشیدن باین نوشته ، مذکر چند مسئله لازم است .

۱ - اسناد و شواهد تاریخی ، در مورد شکل گیری " نهضت جنگل " همعاش گویای آن روندی را با خود دارد ، که در اینجا آورده و نشان داده می شود ، تا پایان گرفتن و خفه شدن " جنبش " .

در تمام این آثار مطالعه شده ، می رسانند که میرزا و یارانش بوجود آورده و با مان بخش این نهضت شدند ، و در زندگی که آغاز نمودند همواره ، موفق و مورد اقبال جامعه قرار گرفتند و پس از چندی ، آوازه آنها همه جای ایران را گرفت ، و همه نیروهای مبارز بسوی شان شتاب گرفتند .

با این شتاب گیری نیروهای مختلف ضد استعماری و مبین پرست بسوی " نهضت جنگل " ، سبب پذیرش یک " پدیده انقلابی " از سوی دوست و دشمن بحساب آمد .

این شناسائی و حقانیت سازمانی که پدیدانمود ، سبب گردید که دشمن نیز اجبارا علیه رگم تعالیاتش برای حل مسائل باو بمذاکره بنشینند ، و این روابط و سرخورد های مختلف اجتماعی ناشی از آن ، سبب شکل گیری و گسترش پذیری " نهضت جنگل " شد .

رخداد هایی در زندگی سیاسی - نظامی این " پدیده " بوجود آمد ، که نشان دادیم و تمام اسناد و شواهد تاریخی بآن معترفند ، و از همه آنها ، اگر که با قلم های مختلف ، حاصلی یکسان در مورد " روند حرکتی " آن برداشت می شود . قابل ذکر است که تمام این نوشتجات که لیست آن ذکر می شود ، مورد مطالعه قرار گرفته و اگر که بیشتر برای ارائه سند به " سردار جنگل " نوشته آقای " فخرائی " روی آورده می شود ، ناشی از غنی بودن اسناد آن بوده و اینکه ، حاصل نوشتجات دیگر اسناد تاریخی و کتابهای که جزو لیست مطالعه قرار گرفت را در این کتاب می توان یافت . و از همه مهمتر نویسنده ، خود در " جنبش " همبائی و همراهی داشته است و مراجعه به آن بیشتر آدمی را می تواند کمک رساند .

۲ - اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهد ، که از همان آغاز ورود " نیروهای ارتش سرخ " به انزلی بقصد کمک به نیروهای

اقتصادی شوروی - وانگلیس درلندن مذاکره گذاشته و امضا می-
گردد . و در آن نماینده دولت شوروی قول می دهد که شوروی از
تبلیغات فدا انگلیسی در ایران دست بردارند

و یا خارج از چپ رویها ، و زیر پا گذاشتن قول و قرارها که نشان
داده شد ، در اردیبهشت ۱۳۰۰ مطابق با ۱۹۲۱ میلادی زمانی که
حسان لشکر کشی به تهران می کند ، نتیجه مذاکرات روس - انگلیس
به نتیجه رسیده بود ، و روستتین وارد ایران شده بود ، کسانی را
نزد افسران روسی همراه احسان می فرستد ، و با آنها می رساند که خود
را از معرکه جنگ بیرون کنند ، که در این باره نیز ذکر آن رفت .

برای نشان دادن تشتت فکری حاکم بر رهبران شوروی ، لنین
در رأس آنها و سرانجام حاصل این شوریدگی فکری ، که چه سرنوشت
شومی را برای " نهضت انقلابی جنگل " در رابطه با آن برای " انقلاب
ایران " با خود داشت ، و در واقع " انقلاب " قربانی اختلافات
" فراکمیونی " حزب لنین ، و ایادی ایرانی وابسته به فراکسیونها
مختلف این حزب ، که خود را بنام " حزب کمونیست ایران " می -
شناختند ، و عاقبت درگیری در بازیهای سیاسی فراکمیونی ، سبب
رشد تشتت و شوریدگی گردید ، و از قاطعیت در امر تصمیم گیری کاست
و آن حاصل شوم را با خود آورد لذا در اینجا با روی آوری به جلد چهارم
اسناد تاریخی جنبش کارگری و وسیال دموکراسی و کمونیستی ایران
انتشارات مزدک قسمتی از آن بازی فراکسیونری و شوریدگی فکری
حاصل از آنرا نشان می دهیم :

" نخستین کنفرانس وسیع کمونیست های ایرانی در اوایل
ماه آوریل ۱۹۲۰ در شهر تاشکند برگزار شده بود .
چگونگی برگزاری این کنفرانس را می توان باختصار در مقاله
مربوط به صورت جلسات کنگره انزلی از قول خود سلطانزاده خواند ،
وی پس از برگزاری نخستین کنگره کمونیست ایران عازم
روسیه شوروی شد و بعنوان نماینده ی این حزب در کنگره دوم بین -
الملل کمونیست شرکت جست .

در کنگره دوم کمینترین بغیر از سلطانزاده دو رفیق دیگر از
حزب شرکت داشتند ، یکی حسن اف (حسن زاده) و دیگری ابو جف در
این کنگره سلطانزاده در کمیسیونهای مسئله ارضی و مسئله
مستعمراتی ملی شرکت داشت . وی در زمهری کسانی بود که لنین
از ایشان خواسته بود ، طرحی درباره ی مسئله ملی و مستعمراتی
ارائه دهند .

وی در نشست ۲۸ ژوئیه همین کنگره نظرات خود را در باره ی
مسئله انقلاب در خاور زمین عرضه کرد (کنگرته این نظریات ، در
پا تین آمده می شود) در همین کنگره بود پس از برگزاری
کنگره نخست حزب کمونیست ایران ، و اتخاذ تصمیمات از طرف آن ،
طی اختلافی بین کوچک خان سردار جنگل ، و حزب کمونیست ایران ،
جمهوری سوویت ایران در گیلان بصدارت کوچک خان اعلام گردید .
در این دوران و از جمله در خود جلسات کنگره نخست حزب بود که
اختلاف شدید بر سر اینکه انقلاب را که باید رهبری کند و شعار آن چه باید
باشد ، مسئله ارضی را چگونه باید حل نمود و الی اختلافات بین
رهبران حزب در گرفت .

سلطانزاده مدعی است که وی بهنگام ، شرکت در کنگره دوم
کمینترین نظرات خود را در این مورد به لنین عرضه داشته بود و لنین
نیز آنرا تأیید کرده بود .

وی در این مورد در کتاب " ایران " منتشر " سال ۱۹۲۴ ،
مطلب را اینطور بیان می دارد (از آنجا که عقاید مختلفی در باره
این موضوع وجود داشت ، و بسیاری کسان صحت خط تاکتیکی حزب
کمونیست را بشدت مورد تردید قرار می دادند ، من بنا بر دستور کمیته
مرکزی حزب کمونیست ایران در تابستان ۱۹۲۰ با لنین تماس گرفتم
و از وی تقاضا کردم دستور العمل های لازم را برای کار آتیه بما
بدهد در نشست کمیته مرکزی ، برخی از رفقا که حاضر بودند ،
و در میان آنان ارژونیکیزه ، که تحت تأثیر مسئله کنگره قرار
داشتند - کنگره ای که اخیرا سرکوب شده بود -

آن لحظه را برای طرح شعار انقلاب ارضی در ایران مناسب نمی -
دانستند ، زیرا اهراس داشتند که این امر بشورش بی حساب توده های
تا آگاه دهقانی تحت رهبری کولاک ها و ملاکین بیانجامد .

رفیق لنین پس از استماع دقیق این مطالب تأکید کرد که ، " در
کشورهای عقب افتاده ای چون ایران که در آن بخش بزرگی از املاک
در دست مالکین ارضی است ، شعارهای انقلاب ارضی برای ملیون ها
دهقان اهمیت بسیار زیادی را داراست .

و اما در باره ی شورش های دهقانی ، این شورش ها در روسیه نیز
رخ ندادند و این بدین معناست که ما نباید سیاست ارضی خود را شرک
کوئیم .

طی بحث های بعدی نقطه نظر لنین مورد تأیید زمین و یوسف و
بوخارین و دیگران قرار گرفت .

سپس به پاولویچ و خود من پیشنهاد شد که کل این بحث را بشکل
تقریباً مربوط باوضاع ایران تنظیم و ارائه کنیم پس از همه
اینها ، من بلافاصله نظرات رفقای صاحب نظر را در مورد موضوع
قطعنامه کنگره (دوم کمینترن) به کمیته مرکزی حزب کمونیست
ایران اطلاع دادم .

مایه کمال تأسف است که حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که
انقلاب ایران نتوانست زیر فشار ارتش انگلستان و ارتش شاه دوام
بیاورد و شکست خورد.))

از جانب دیگر ، برخی برای این ادعا هستند که لنین نظرات حیدر
خان را که در مخالفت با سلطانزاده قرار داشت ، پذیرفت در واقع همه
مورخین شوروی از حیدر خان بمنابۀ " رهبر " حزب کمونیست ایران
نام می برند و پیرامون وی هاله ای افسانه ساخته اند . و این
بیدلیل نیست ، زیرا هنوز تاریخ نگاری شوروی از زیر نفوذ استالین
لنینسم رها نشده است که کوشیده است همه جا از تاریخ جنبش کمونیستی
افسانه سازی کند . لکن باید بر اساس تئزهای مصوبه کنگره دوم
کمینترن در مورد خاور پذیرفت که بیشترین نظرات رفیق سلطانزاده تا
نظرات حیدر خان مورد توجه لنین قرار گرفته باشد ، بویژه اگر در
نظریه کمینترن که نظرات روی (Roy) هندی در امر سرکردگی انقلاب
دموکراتیک وسیله حزب پرولتری ، که با نظرات رفیق سلطانزاده ،
یکی بودند در کنگره دوم بمنابۀ " تئزهای تکمیلی " به تئزهای
لنین مورد تصویب قرار گرفت . (۲۴۱)

نویسنده اسناد ... در رابطه با همین بحث صفحه ۵ زیرنویس
شماره ۱۲ را دارد که چنین است :

" ... آنچه مسلم است این است که این نشست و انتخاب حیدر
خان بدبیرکلی حزب تحت نفوذ حزب کمونیست آذربایجان و دفتر
تفقاژ حزب کمونیست و روسیه شوروی (هر دو زیر نفوذ استالین از
رفقای جوانی حیدر خان) انجام گرفت . در این مورد توجه کنید
به متن مقاله و تصمیمات کمینترن . در مورد دخالت های رفقای
تفقاژ استالین در امور حزب کمونیست ایران و جنبش جنگل نگاه
کنید به نامه های لنین به استالین و چیچرین . لنین در ۱۶ ژوئیه
خود به چیچرین کیار امور خارجی می نویسد : که روتشتایین از
دخالت های دفتر باکوی حزب بلشویک در روابط ایران و شوروی
شکایت دارد (جلد ۴۵ کلیات ، ص ۱۹۳) . در نامه دیگری بتاریخ
۱۲ اوت همان سال به روتشتایین سفیر شوروی در ایران می نویسد که

با " سیاست محتاطانه " وی موافق است ، ولی هنوز استدلال های
" طرف دیگر " را ننشیده است ، با این همه لنین معتقد است که
" دلایل اساسی " وی غیر قابل رد اند (جلد ۴۵ کلیات ، ص ۲۴۹ /
۶۸۵ چاپ فرانسه ، ۲۵ تفسیر استالین این امر از قول مورخ شوروی
ایوانوود آرا می توان در مقاله سابق الذکر روستایان " (۲۴۲)
گفته شد که کنگره نظریات (سلطانزاده) را در مورد انقلاب در
خاور زمین بیاوریم : " ... فرض کنیم که انقلاب کمونیستی در
هندوستان آغاز شده است . آیا کارگران این کشورها می توانند بدون
کمک یک جنبش بزرگ انقلابی در انگلستان و اروپا در مقابل حمله
بورژوازی تمام جهان مقاومت کنند ؟ طبیعتاً نه سرکوب انقلاب در
ایران و چین دلایل روشنی برای این مدعی است .

اگر انقلابیون ایرانی و ترک زنجیرهای اسارت انگلیس زورمند
را ببار می کنند بدین جهت نیست که آنان امروز نیرومند گشته اند ،
بلکه بدین سبب است که غارتگران قدرت خویش را از دست داده اند .
انقلابی که در غرب آغاز شد ، زمینه را در ایران و ترکیه آماده
ساخت ، و به انقلابیون نیرو بخشید ، عصر انقلاب جهانی آغاز گشته
است . بنظر من آن نکته از اصول اساسی که باید دخط راهنمای ما باشد
اینست که از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای پس مانده باید
تنها در آن کشورهای لازم شمرده شود که جنبش شان مراحل مقدماتی را
می پیماید .

اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر
کذاخته اند یا کشورهایی که هم اکنون مانند ایران (جمهوری گیلان -
مترجم) قدرت را در دست گرفته اند ، همان اصل را بکار بندیم ،
نتیجه اش جز این نخواهد بود که توده ها را بدامن ضد انقلاب
برانیم . " (۲۴۳)

چنانچه گذشت ، این کنگره در زمانی تشکیل می شود ، که
تشتت و عدم قاطعیت در امر تصمیم گیری بر حکومت جوان شوروی حاکم
بوده است .

و از مجموع این نوشته ها آدمی درمی یابد ، که راجع به مسئله
ارضی بین رهبران شوروی و ایادی ایرانی آنها اختلاف شدید وجود
داشته ، و شدت جریانات فراقیونی با دامن زدن باین مسائل
تئوریک ، عملاً ترمزکننده رشد و گسترش " جنبش انقلابی " مردم
ایران می شدند .

عناصری چون سلطانزاده علیرغم درستی و صداقتش ، علاوه بر

اینکه شناخت اساسی، از جامعه ایران نداشتند و چون نیروهای مخالفین او، سالیان دراز از ایران دور و عدم زندگی در جامعه، سبب بیگانه ساختن او با خصوصیات و آشنائیش بخود و ویژگی های ایران می شده، اونیز غرق در آن بازیهای فراکسیونی بوده.

سلطانزاده در ۱۳ سالگی از ایران خارج و در لنینگراد می- ایسته و در سال ۱۹۱۹ به تاشکند می رود و ۱۹۲۰ در کنفره خاورزمین بعنوان نماینده ایران شرکت می کند.

اومی تواند، از نظر تئوریک از تمام کسان و عناصر مخالف خود پربارتر و با شناخت تری باشد، ولی تئوریک تمام مسئله نیست و اگر در رابطه با عمل صیقل نگیرد از روشی نزدیک بفر دارد.

اگر که مخالفین فراکسیونی اونیز، از این نظر، کمتر از او نبودند، با توجه باینکه از نظر تئوریک هرگز در سطح اوقرار نمی- توانستند بیکرند. و دیگر اینکه خط حرکتی کارها، گونه ای بوده که "لنین" می بایست در نهایت تصمیم بگیرد و دستور العمل صادر کند. ولنین نیز اگر که زندگی سیاسیش همرا با پراتیک دائم در روسیه بوده، ولی بهر حال با خصوصیات و خود ویژگیهای جامعه ایران بیگانه و نا آشناست.

لذا این برخوردها می رساند، که سرنوشت انقلاب ایران در چه جریان می گذشته. و در چهار چوب تنگ تئوریک، آنهم از طرف کسانی که زندگی پراتیک نداشته اند در جامعه، در سالن های کنفره، و سرانجام نیز "لنین در نامه ۱۶ ژوئیه خود به چیچوین کمیسار امور خارجی می نویسد که "روشتائین از دخالت های دفتر باکسوی حزب بلشویک در روابط ایران و شوروی شکایت دارد" و ادامه آن در نامه دیگری، بتاريخ ۱۳ اوت همان سال به روشتائین سفیر شوروی در ایران، که با "سیاست محتاطانه وی" موافق است، ولی هنوز استدلالهای "طرف دیگر" را شنیده است، با این همه لنین معتقد است که "دلایل اساسی" وی "غیر قابل رد" اند. لنین سیاست محتاطانه سفیر کبیر شوروی روشتائین را می پذیرد، که سرانجامش قرارداد ۱۹۲۱ دستور دهنده عقب نشینی قوای روسیه از معرکه جنگ، و دوری از رودر روشی با قشون دولت مرکزی ایران بود، که در نامه هایش به میرزا نیز آن اندرزهای حکیمانه !!! نهفته است، که اسلحه زمین گذاشته شود... تا از دولت مرکزی برای اومضونیت گرفته شود، و درکنج جنگل شاهد هم خوابگی "شوروی لنینی- دولت مقتدر مرکزی ایران - انگلیس" باشد.

و دلسوزی های! رفیقانه! - برادرانه! - اینکه نسبت با استقلال ایران نشان می دهد، و در این رابطه، کوشش پذیرش نظریات خود را از "میرزا" می خواهد. میرزائی که تارهای کامل، نبرد را پذیرفته است و هرگز "پرچم سرخ" را تا سرکش از خود جدا نسا. ت. لنین سیاست محتاطانه کسی را قبول می کند، که علیرغم نشنیدن استدلال طرف مخالف معتقد است که "دلایل اساسی" صاحب سیاست محتاطانه "غیر قابل رد" اند. و سرانجام حامل کار این کسانی که بایدید "ماژریالیسم - دیالکتیک" بقضایا برخورد می کنند، چیزی می شود که بهتر است نوشته سلطانزاده را بیاری گیریم "مایه کمال تأسف است که حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران نتوانست زیر فشار ارتش انگلستان و ارتش شاه دوام بیاورد و شکست خورد."

ولی اونی نویسد و با اینکه چون خود اونیز در آن بازیهای آن دوران گیر کرده بود، نمی تواند بنویسد که: این تأسف حاصله، که ناشی از سرعت حوادث می باشد. را، نباید فقط مدیون ارتش شاه و ارتش انگلستان دانست، بلکه نبوغ و کارآیی صاحبان "سیاست محتاطانه" و تأکید کنندگان این سیاست که علیرغم نشنیدن نظریات مخالف آنها، سیاستهای فدمردمی و فداانقلابی (بنابه دید فدمونیست ها! و فدموسیالیست ها!) و بنا بر دید روشن و نظرنمون (انترناسیونالیست ها! و...) با ارائه سیاست های محتاطانه "و تأکید از طرف" آن کسان "سبب بگل نشستن انقلاب کشوری می شوند تا به اصطلاح خود "سوسیالیسم کشوری!" را پیروز سازند.

و سلطانزاده هم قادر بنوشتن نیست و از آن در می گذرد. آنچه گذشت، در ضمن نشان می داد، که اختلاف بر سر "اطلاعات ارضی" و دوری از این شعار نیز نه از طرف میرزا (بنا بر نظریات فلسوف تاریخ نویسی) بود، بلکه مورد اختلاف فراکسیون های مختلفی می- بود، که خود را بنام نمایندگان سازمانی بنام "حزب کمونیست ایران!" جازده بودند و در کنفره ها از طرف مردم ایران شرکت می- کردند و بحث و گفتگو می نشستند، و آنکه از این حواله ها با اطلاع نداشت، و روایت "مردم ایران" بودند که به کسانی مورد و خود برگزیده، نمایندگی آنها را بعهده گرفته اند.

از آنچه گذشت دریافته می شود، شوریده فکری سراپای رهبران شوروی و در رابطه با آنها، ایادی ایرانی آنها را گرفته بود، و

عاجز بودند در مورد " انقلاب و ضدانقلاب " موضعی قاطع و مشخص داشته باشند، و همه این شوریدگی ها و تشنه ها در ارتصمیم گیریه ها را، در آنچه که گذشت و اسناد تاریخی نشان داد، می بینیم. تاریخ عناصر و سازمان ها را می نویسد و بیرحمانه حاصل کار آنها را مورد قضاوت قرار می دهد، نه تاریخ نویسان دستور بگیر و ساخته پرداخته " خدایگانی " که سعی بر آن دارند، برای پیاده کردن خطی " فالبی " بقلب تاریخ و تشنه افکار، به پراکنده گوئی و دروغ - برداری روی آورند. بله " تاریخ نرمان ها را می نویسد، نسخه نرمان ها تاریخ را. "

در خاتمه تذکر چند مسئله ضروریست.

۱- چنانچه می دانیم، ردوبدل نامه هائی بین میرزا و روتشتین صورت گرفت، و خواسته هائی میرزا از او داشت که از طرف ضدانقلاب نمی توانست مورد پذیرش قرار گیرد. تمایح " لئویدجرچ " مشکل کشا می گردد، روابط تجارتی بسرحد عقل می آورد، و روتشتین مشغول امضا قرار داد.

ردوبدل نامه های سفیر کبیر شوروی " روتشتین " و میرزا کوچک خان، بطور کامل در قسمت ضمیمه خواهد آمد، که خواننده با خواندن آنها خود بقضاوت نشیند " ولی گفتنی است که میرزا خط خویش را در نامه هایش اینطور بیان می دارد که " من انقلاب رایگانه راه علاج و نجات قطعی ملت ایران از مشکلات موجود می دانم. " قوای دولت که میرزا را تشنه در جهت انقلاب دیده بود، او را تعقیب و او نیز اگر چه از پشت، از " نارفیکان " خنجر خورده بود، ولی مصمم و پیاپی برای خویشتن می رفت، تا سرانجام در کوه های " کدوک یا بندطالش " بیخ و برف و بوران بکمک ضدانقلاب رسید، و از پناهی در آمد. سرا او را شخصی از اهالی " طالش " که گویند " ساعت " نام داشت از تن جدا و بقوای دولتی تسلیم کردید، و همانطور که گذشت، خالو قربان " حمل " این " هدیه گران " را برای ضدانقلاب بعهده می گیرد.

تاریخ مرگ او را در اواخر نوامبر ۱۹۲۱ مطابق با ۱۳۰۰ دانسته اند. یار همراه میرزا تا آخرین لحظه که مرگ سرخ سراغشان آمد " کاشوک آلمانی " بود.

۲- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران جلد چهارم - انتشارات مزدک، قسمت هائی از نوشته های سلطانزاده، و در رابطه با آن، نوشته های، دفاعی و

یا انتقادی به او، بچشم می خورد. که خواننده علاقمند می تواند از او استفاده برد، و سر حرکت " جبروانه " و قضاوت های کور و ناآگاهی را، متوجه شود، که نسبت به رضا خان و سیدضیاء الدین وجود داشته، و همین آشفته فکری هابود، که سرانجام ضایعه بسیار آورد و " نهضت انقلابی جنگل " را بشکست سوق داد.

۳- در پایان نوشته اسنادی را بضمیمه پیوست می داریم. که خواننده خود با خواندن و روی آوری بآن بهتر و روشن تر بتواند، مسیر حرکتی جنبش را طی و به رخداد تاریخی " پدیدده جنگل " و سرانجام، علت رانجامی، که متوجه آن شد پس برد و بقضاوت نشیند.

ضمائم

عهدنامه دوستی مورخ هشتم خوت ۱۲۹۹ هجری مطابق ۲۶
فوریه ۱۹۲۱ میلادی

چون دولت ایران از یکطرف و دولت جمهوری اتحاد اشتراکی
شوروی روسیه از طرف دیگر نهایت درجه مایل بودند که روابط محکم
و حسنه همجوارى و برادرى در آتیه مابین ملتین ایران و روس بر-
قرار باشد لهذا مصمم شدند که داخل مذاکره در این باب شده و برای
این مقصود اشخاص ذیل را وکلای مختار خود نمودند :

از طرف دولت ایران علیقلی خان مشاور المعاملات

از طرف دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه که ارگی
و اسیلویچ چیچرین و لو میخائیلویچ کاراخان وکلای مختار مزبور
پس از ارائه اعتبارنامههای خود که موافق قاعده و ترتیبات
مقتضیه بوده در آنچه ذیلا ذکر می شود توافق نظر حاصل نمودند :

فصل اول

دولت شوروی روسیه مطابق بیانیه های خود راجع به مبانی
سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرجه در مراسلات ۱۴ یانوار
۱۹۱۸ (ضمیمه ۱) و ۲۶ ایون ۱۹۱۹ (ضمیمه ۲) یک مرتبه دیگر
رسماعلان می نماید که از سیاست جابرانه که دولتهای مستعمراتی
روسیه که باراده کارگران و دهاقین این مملکت سرنگون شدند
نسبت به ایران تعقیب می نمودند قطعاً صرف نظر می نماید .

نظراً آنچه گفته شد و با اشتیاق باین که ملت ایران مستقل و
سعادت مند شده و بتواند آزادانه در دارائی خود تصرفات لازمه را
بنماید دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهای
که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را

را تفسیح می نمود ملنی و زدرجه اعتبار ساقط شده اعلان می نماید.

فصل دوم

دولت شوروی روسیه از سیاست دولتهای روسیه تزاری که بدون رضایت ملل آسیا ویهبانه تأمین استقلال ملل مزبور با سایر ممالک اروپا در باب مشرق معاهداتی منعقد می نمودند که بالنتیجه منجر باستعلاک آن می گردید اظهار تنفر می نماید. این سیاست جنایت کارانه را که نه تنها استقلال ممالک آسیا را منهدم می نمود بلکه ملل زنده مشرق را طعمه حرص غارتگران اروپائی و تعدیات مرتب آنها قرار می داد دولت شوروی روسیه بدون هیچ شرطی نفی می نماید.

نظر بآنچه گفته شد و مطابق اصول مذکوره در فصل اول و چهارم این معاهده دولت شوروی روسیه استنکاف خود را از مشارکت در هر نوع اقدامی که منجر به تضعیف و محفوظ نماندن سیادت ایران بشود اعلان نموده و کلیه معاهدات و قراردادهائی را که دولت سابق روسیه با ممالک ثالثی بضرر ایران و راجع بآن منعقد نموده است ملغی و از درجه اعتبار ساقط می داند.

فصل سوم

دولتین معظمین متعاهدتین رضایت می دهند که سرحد مابین ایران و روسیه را مطابق تعیین کمیسیون سرحدی ۱۸۸۱ تصدیق و رعایت نمایند ضمناً بواسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از ثمره سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه دارد از انتفاع از جزایر عاشوراده و جزائر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد ایران واقع می باشند صرف نظر کرده و همچنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد ۲۸ مای ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است به ایران مسترد می دارد.

دولت ایران از طرف خود رضایت می دهد که شهر سرخس معروف به سرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاور آن که منتهی رودخانه سرخس می شود در تصرف روسیه باقی بماند.

طرفین معظمین متعاهدتین با حقوق مساوی از رودخانه ترک و سایر رودخانه ها و آبهای سرحدی بهره مند خواهند شد و ضمناً برای تنظیم قطعی مسئله انتفاع از آبهای سرحدی و برای حل کلیه

مسائل متنازع فیهای سرحدی و اراضی یک کمیسیون مرکب از نمایندگان ایران و روسیه معین خواهد شد.

فصل چهارم

با تصدیق اینکه هر یک از ملل حق دارد مقدرات سیاسی خود را بلامانع و آزادانه حل نماید هر یک از طرفین معظمین متعاهدتین از مداخله در امور داخلی طرف متقابل صرف نظر کرده و جدا خودداری خواهند نمود.

فصل پنجم

طرفین معظمین متعاهدتین تقبل می نمایند که :

۱ - از ترکیب و یا توقف تشکیلات و یا دستجات (گروپها) بهرام که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبوره مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه باشد در خاک خود ممانعت نمایند و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نغرات برای صفوف قشون و یا قوا مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند.

۲ - هرکلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظر از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهد معظم باشد نباید اجازه داده شود که بخاک هر یک از طرفین معظمین متعاهدتین تمام آنچه را که ممکن است بر ضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده و یا عبور دهند.

۳ - با تمام وسائلی که بآن دسترس باشد از توقف قشون و یا قوا مسلحه مملکت ثالث دیگری در صورتیکه احتمال برود توقف قوا مزبوره باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهد معظم دیگری شود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نمایند.

فصل ششم

طرفین معظمین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند بوسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحادی شوروی روسیه یا متحدین آن را تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد نماید تا

اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را بعمل آورد. دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

فصل هفتم

نظریات اینکه ملاحظات مذکوره در فصل ششم می تواند همچنین در باب امنیت در بحر خزر مورد پیدا نماید لهذا طرفین معظمتین - متعاهدتین موافق هستند که اگر در جزه افراد بحریه ایران اتباع دولت ثالثی باشند که از بودن خود در بحریه ایران برای تعقیب مقاصد خصمانه نسبت به روسیه استفاده نمایند دولت شوروی روسیه حق خواهد داشت که انفعال عناصر مضربه مزبوره را از دولت ایران بخواهد.

فصل هشتم

دولت شوروی روسیه انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب می نمود و بدولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول می داد اعلان می نماید.

بنابر این دولت شوروی روسیه از هر نوع حقوق خود نسبت بقروضی که دولت تزاری به ایران داده است صرف نظر کرده و اینگونه استقراضها را نسخ شده و غیر قابل تأدیبه می شمارد و همچنین دولت شوروی روسیه از تمام تقاضاهای راجع بانقاع از عوائد مملکتی ایران که وثیقه استقراضهای مذکوره بودند صرف نظر می نماید.

فصل نهم

دولت شوروی روسیه نظریه اعلان نفی سیاست مستعمرات - سرمایه داری که باعث بدبختی ها و خونریزی های بیشمار بوده و می باشد از انتفاع از کارهای اقتصادی روسیه تزاری که قصد از آنها اسارت اقتصادی ایران بوده صرف نظر می نماید.

بنابر این دولت شوروی روسیه تمام نقدینه را ثبای تیمتی و کلیه مطالبات و بدهی بانک استقراضی ایران را و همچنین کلیه دارائی منقول و غیر منقول بانک مزبور را در خاک ایران به ملکیت کامل ایران واگذار می نماید.

توضیح آنکه در شهرهایی که مقر راست قونسولگریهای روسیه

تأسیس شدند و در آنجا خانه های متعلقه ب بانک استقراضی ایران وجود داشته و مطابق همین فصل نه منتقل بدولت ایران می شود دولت ایران رضایت می دهد که یکی از آنها خانه ها را مجاثا برای استفاده مطابق انتخاب دولت شوروی روسیه برای محل قونسولگری روسیه واگذار نماید.

فصل دهم

دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا را که در ساختن راهها و کشیدن خطوط تلگرافی در ممالک غیر برای تأمین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می دهد نفی کرده و مایل است که وسایل مراودات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد به اختیار خود ملت ایران واگذارده شود و ضمناً هم بقدر امکان خسارات وارده به ایران بواسطه قشون دولت تزاری جبران شود لهذا دولت شوروی روسیه موافقت روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار می نماید:

ا - راههای شوشه از انزلی به تهران و از قزوین به همدان با تمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق براههای مذکوره.

ب - خطوط راه آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان به دریاچه ارومیه با تمام ابنیه و وسایل نقلیه و متعلقات دیگر.

ت - اسکله ها و انبارهای مال التجاره و گشتی های بخاری و کرجی ها و کلیه وسایل نقلیه در دریاچه ارومیه با تمام متعلقات آنها.

ث - تمام خطوط تلگرافی و تلفونی با تمام متعلقات و ابنیه و اثاثیه که در حدود ایران بتوسط دولت سابق تزاری ساخته شده است.

ج - بندر انزلی (پر) با انبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برق و سایر ابنیه.

فصل یازدهم

نظریات اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه، عهدنامه منعقد در دهم فورال ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمان چای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است لهذا طرفین معظمتین و متعاهدتین رضایت می دهند که از زمان امضا این معاهد

هر دو بالسویه حق کشتیرانی آزاد را در زیر بیرمهای خود در بحر خزر داشته باشند .

فصل دوازدهم

دولت شوروی روسیه پس از آنکه رسماً از استفاده از فوائد اقتصادی که مبتنی بر تفوق نظامی بوده صرف نظر نمود اعلان مینماید که علاوه بر آنچه در فصول نه و ده ذکر شد سایر امتیازات نیز که دولت سابق تزاری عنایرای خود و اتباع خود از دولت ایران گرفته بود از درجه اعتبار ساقط می باشند .

دولت شوروی روسیه از زمان امضاء این عهدنامه تمام امتیازات مذکوره را اعم از آنکه بموقع اجرا گذارده شده باشند یا نگذاشته باشند و تمام اراضی را که بواسطه آن امتیازات تحصیل شده اند بدولت ایران که نمایندگی ملت ایران است واگذار می نماید .

از اراضی و مایملکی که در ایران متعلق بدولت تزاری سابق بوده محوطه سفارت روس در تهران و در زرگنده با تمام انبیه و اثاثیه موجوده در آنها و همچنین محوطه ها و انبیه و اثاثیه جنرال قونسولگریها و قونسولگریها و قونسولگریهای سابق روسیه در ایران در تصرف روسیه باقی می ماند .

توضیح آنکه دولت شوروی روسیه از حق داره کردن قریه زرگنده که متعلق بدولت سابق تزاری بود صرف نظر می نماید .

فصل سیزدهم

دولت ایران از طرف خود وعده می دهد که امتیازات و مایملکی را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده است بتصرف و اختیار و با استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالثی واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد .

فصل چهاردهم

با تصدیق اهمیت شیلات سواحل بحر خزر برای اعاشه روسیه دولت ایران پس از انتقاء اعتبار قانونی تقبلات فعلی خود نسبت بشیلات مزبور حاضر است که با اداره اوراق جمهوری اتحادیه اشتراکی شوروی روسیه قراردادی در باب میدماهی با شرایط خاصی که تا آن زمان معین خواهد شد منعقد نماید .

همچنین دولت ایران حاضر است که با دولت شوروی روسیه داخل

مطالعه و سائلی که حالیه نیز تا رسیدن موقع شرایط مذکوره در فوق امکان رساندن مواد شیلات مزبور را به روسیه در نظر ادارات اوراق جمهوری اشتراکی روسیه تأمین بنماید بشود .

فصل پانزدهم

دولت شوروی روسیه نظر باصول اعلام شده خود در باب آزادی عقاید مذهبی مایل است به تبلیغات مذهبی که مقصود باطنی از آن اعمال نفوذ سیاسی در ثوده مردم و کمک بدسایس سیهانه تزاری بوده در ممالک اسلامی خاتمه دهد .

بنابر این دولت شوروی روسیه انحلال تمام هیئت های روحانی را که در ایران دولت تزاری سابق تأسیس کرده بود اعلان می نماید و اقدام خواهد نمود که بعدها از روسیه به ایران اینگونه هیئت ها اعزام نشوند .

دولت شوروی روسیه اراضی و انبیه و دارائی هیئت ارتودوکس را در ارومیه و همچنین تمام دارائی سایرمو سات سنخ هیئت مزبور را بلاغوض بملکیت دائمی ملت ایران که دولت ایران نمایندگی آن است واگذار می نماید . دولت ایران اراضی و انبیه و دارائی مزبور را بمصرف ساختن مدارس و سایرمو سات معارفی خواهد رساند .

فصل شانزدهم

نظر بمندرجات مراسله دولت شوروی بتاريخ ۲۵ ایون ۱۹۱۹ (ضمیمه ۲) راجع به ابطال قضاوت قونسول ها اتباع روسیه ساکن ایران و همچنین اتباع ایران ساکن روسیه از تاریخ امضاء این معاهده دارای حقوق متناهی یا سکنه محلی بوده و محکوم قوانین مملکت متوقف فیها خواهند بود و بتمام کارهای قضائی آنها در محاکم محلی رسیدگی خواهد شد .

فصل هفدهم

اتباع ایران در روسیه و همچنین اتباع روسیه در ایران از خدمت نظامی و تأدیه هر نوع مالیات نظامی یا عوارض نظامی معاف هستند .

فصل هیجدهم

اتباع ایران در روسیه و اتباع روسیه در ایران در آزادی مسافرت در داخله، ملکیت دارای حقوقی می باشند که به اتباع دول کامله الوداد بغیر از دول متحده با روسیه واگذار می شود.

فصل نوزدهم

طرفین معظمتین متعاهدتین در مدت قلیلی پس از امضاء این عهدنامه اقدام در تجدید روابط تجارتی خواهند نمود.

وسائل تنظیم واردات و صادرات مال التجاره و تأدیه قیمت آن و همچنین طرز دریافت و میزان حقوق گمرکی که از طرف ایران بر مال التجاره روس تعلق می گیرد مطابق قرارداد خاص تجارتی که بوسیله کمیسیون خاص از نمایندگان طرفین تشکیل خواهد شد معین خواهد گردید.

فصل بیستم

طرفین معظمتین متعاهدتین متقابلاً بهمدیگر حق ترانزیت می دهند که از طریق ایران و با طریق روسیه بممالک ثالثی مال التجاره حمل نمایند. ضمناً برای مال التجاره حمل شده عوارض بیش از آنچه از مال التجاره دول کامله الوداد غیر از ممالک متحده یا جمهوری اتحادی شوروی روسیه اخذ می شوند نباید تعلق بکیرد.

فصل بیست و یکم

طرفین معظمتین متعاهدتین در اقل مدت پس از امضاء این عهدنامه اقدام در استقرار روابط تلگرافی و پستی مابین ایران و روسیه خواهند نمود. شرایط روابط مذکوره در قرارداد خاص پستی و تلگرافی معین خواهد شد.

فصل بیست و دوم

برای تثبیت روابط و دادیه همجواری و تهیه موجبات درک حسن نیت همدیگر که پس از امضاء این عهدنامه فیما بین برقرار می شود هر یک از طرفین معظمتین متعاهدتین در پایتخت طرف مقابل نمایندده مختار خواهند داشت که چه در ایران و چه در روسیه دارای حق مصونیت خارج از مملکت (اکستری توریالیته) و سایر امتیازات مطابق قوانین بین المللی و عادات و همچنین قواعد و مقررات جاریه در ملکیتین نسبت بنمایندگان سیاسی خواهند بود.

فصل بیست و سوم

طرفین معظمتین متعاهدتین به نیت توسعه روابط مملکتی— متقابلاً در نقاطی که به رضایت طرفین معین خواهند شد تأسیس قونسول— گریها خواهند نمود. حقوق و صلاحیت قونسول ها در قرارداد مخصوصی که بلا تأخیر پس از امضاء این عهدنامه منعقد خواهد شد و همچنین مطابق قواعد و مقررات جاریه در هر دو مملکت نسبت بمو— سسه قونسولها تعیین خواهد شد.

فصل بیست و چهارم

این عهدنامه باید در ظرف سه ماه تصدیق شود. مبادله تصدیق نامهها در شهر تهران حتی الامکان در مدت قلیلی بعمل خواهد آمد.

فصل بیست و پنجم

این عهدنامه بزبان فارسی و روسی در دو نسخه اصلی نوشته شده در موقع تفسیر آن هر دو نسخه معتبر می باشد.

فصل بیست و ششم

این عهدنامه فوراً پس از امضاء دارای اعتبار خواهد شد. برای تصدیق آنچه گفته شد امضاء کنندگان ذیل این عهدنامه را امضاء کرده و با مهار خود مهور نمودند در شهر مسکو در ۲۶ فورال ۱۹۲۱ تحریر شد.

امضاء: کهارگی چیجرین ل. کاراخان
امضاء: مشاور الممالک

(ضمیمه ۱)

ترجمه مراسله کمیسر ملی خارجه روس بسفارت ایران در روسیه مورخه ۱۴ یا ۱۵ ژانوار ۱۹۱۸ شماره ۱۳۷ مظرگرداد

آقای وزیر مختار

نظرباینکه ملت ایران در باب آتیه قرارداد انگلیس و روس در شهبه است افتخار دارم که بنام دولت شوروی جمهوری روسیه

مراتب ذیل را با اطلاع شایرسانم . کاملاً موافق با اصول سیاست بین الملل که دومین مجمع شوراهاى تمام روسیه در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر داشته است - شورای کمیسرهاى ملی اعلان می نماید که قرارداد انگلیس و روس ۱۹۰۷ نظریه آنکه بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران بوده است یکباره و الی الاید ملغی است .

شورای کمیسرهاى ملت نیز اعلان می نماید که تمام قراردادهاى مقدم بر قرارداد مزبور و اسبق از آن که حقوق ملت ایران را نسبت به موجودیت آزاد و مستقل خود بهر مناسبتی که باشد محدود و یا تقلیل نماید ملغی و از درجه اعتبار ساقط است .

اما راجع به قشون روس که هنوز مراجعت نکرده و موجب زحمت ملت ایران هستند تمنا دارم مطمئن شوید آقای وزیر مختار که این مطالب برخلاف اراده ما و بواسطه جهالت یک قسمت از سربازها و سوء اراده عناصر ضد انقلابی صاحب منصبان آنهاست . حکومت شوروی از طرف خود برای آزاد کردن ایران از مأمورین سابق (تزاری) و (بورژوازی) (امپریالیست) که بطور تساوی دشمن های ملت ایران و ملت روس هستند اقدامات لازم خواهد نمود . تمام اتباع روس که بواسطه عملیات مخالف قانون و رفتار رشیدی نسبت با هالی ایران مقصر شده باشند دچار تمام سختی های قوانین انقلابی خواهند شد . حکومت شوروی نیز در حدود روابط بین الملل مساعی ممکنه خود را صرف نائل شدن به تخلیه کامل ایران از قشون عثمانی و انگلیس خواهد نمود . نهایت امیدواری به نزدیک شدن موقعی داریم که ملل حکومتهاى خود را مجبور خواهند کرد که خاتمه یفشارهای وارده ملت ایران داده و ملت ایران خود قادر خواهد گردید که آزادانه قوای خود را در حدود ممالک خود توسعه دهد .

در هر حال شورای کمیسرهاى ملی خود را مجاز و باطنی با ملت ایران می دانند که فقط مبنی برضا و احترام ملل باشد .

کمیسر ملی امور خارجه - تروتسکی

نطق حیدرخان در میتینگ بین المللی کارگران * پروگرام بمناسبت تشکیل بین الملل کمونیستی

رفقا و برادران !

از طرف زحمتکشان انقلابی ایران درود و سلام بر شما ! درود بر روسیه شوروی که پرچم آزادی مردم و طبقات زحمتکش جهان را بر علیه ظلم و استثمار سرمایه بین المللی برافراشته است !

سیس با اشاره بورژوازی کشورهای اروپا و آمریکا چنین گفت : رفقا ! شاعر ملی ما بر علیه طبقه استثمارگر اشعار معروف زیر را سروده است :

سر ناسزایان برافراشتن وزیشان امید بهی داشتن
سر رشته خویش گم کردندست بجیب اندرون ما پروردندست

رفقا ! سازش با بورژوازی و چشمداشت از آنها داشتن در حکم ما پروریدن است . رفقا ! ما فرزندان خلقیم و برای احقاق حق خلق مبارزه می نمائیم . سرمایه داران دشمن ما هستند ما از هرگونه سازش با این ستمگران امتناع می ورزیم . اینها خفه کننده جنبش رهایی بخش و مکنده خون مردم زحمتکش هستند . در مبارزه با این ستمگران برای ما یامرگ و یا پیروزی است ! راه برگشت و عقب نشینی برای ما موجود نیست ! ما به پیروزی خود اعتقاد و اطمینان داریم . ما مطمئن هستیم شعله ای را که کشور شوروی برافروخته است ایران انقلابی را نیز فرا خواهد گرفت .

از آنجا که موقع حوادث اخیر ایران (غرض انقلاب مشروطیت است) در روسیه رژیم استبدادی تزاری حکمفرما بود و مردمان روسیه با این حوادث آشنا نیستند، من لازم می دانم بطور اختصار کمی شما را در جریان بگذارم و از تعبدیات و تاجا و زبور و زاری شما بپا و تاریخ ایران شمعهای بعرض برسانم :

رفقا! کشور ما ایران از دو طرف مورد غارت و بیغما قرار می گرفت؛ از طرف باند متشکل سرمایه داری اروپا و دسته دوم از طرف باند متشکل غارتگر آسیایی. باند متشکل اروپائی عبارت بود از سرمایه داران روسیه و انگلیس - که سرمایه داران این کشورها به ایران آمده و از دولت ایران با ملائین و فسادها امتیازاتی گرفته قرا و قصبات را اجاره می کردند و سپس اوباشان و فراریان محکوم یا اعمال شاقه را مسلح می کردند (اسلحه را از سفارت متبوعه خود دریافت می کردند) و این تفنگ داران بجان و مال و ناموس مردم تجاوز می کردند و در موقع برداشت محصول و خرمن بیروز تمام محصولات زراعتی را غارت می کردند و برای دهقانان چیزی باقی نمی ماند. این دهقانین برای امرار حیات و عائله شان ناچار به مهاجرت و ترک وطن شده بکشورهای خارجه برای کار و لقمه نائی می رفتند. غالب خانواده این بینوایان از کرسنگی و سرما تلف می شدند.

باند استبداد آسیایی بدتر بودند. مستخدمین و نزدیکان شاه ولایت و ایالتی را مورد بیع و شری قرار می دادند. ناحیه بسیار وسیعی را بیک شخص مقتدری (می فروختند و اینها بوسیله مباحثین و نوکران خود با ساکنان این ناحیه و دهقانان هر طوری که می خواستند معامله می کردند. در اثر این بیدادگری ها مردم بسترده آمده و در نتیجه دستجات مشروطه خواهان و جمهوریخواهان بوجود آمد. این آزادیخواهان در مرحله اول هدفشان از بین بردن قسی ترین دشمن ملت، یعنی شاه بوده است، بالاخره شاه را بقتل رسانده از بین بردند. در اثر قتل شاه فشار و رژیم ترور در ایران مستقر گردید. نهضت آزادیخواهی را کد ماند، ولی کارهای نهضت بطور مخفی و سری ادامه داشت. پس از ده سال در ایران نهضت معود گرد و انقلاب جدید برپا شد و در نتیجه مبارزات انقلابی قانون اساسی مشروطه بوجود آمد. ولی این آزادی و قانون اساسی مدت زیادی طول نکشید و امپریالیستهای خارجی وجود مشروطه و آزادی و قانون اساسی را در ایران تحمل نکردند و تصمیم به از بین بردن آزادی و انقلاب ایران گرفتند. برای امپریالیسم انگلستان وضع ایران

از این حیث ناگوار بود که دیگری نمی توانست امتیازات بزرگ در ایران بدست آورد. امپریالیست ها با تمام قوای خود انقلاب اولیه ایران را از بین بردند. امپریالیسم انگلستان برای خفه کردن انقلاب ایران پاره ای اوقات از سرنیزه و سربازان و ارتش روسیه تزاری استفاده می کرد. پس از انقلاب فوریه هم این رویه ادامه داشت چه که کرسنگی رئیس حکومت موقتی روسیه غلام حلقه بگوش امپریالیسم انگلستان بود. فقط انقلاب اکبر به تمام خلقهای شرق آزادی بخشید.

حقیقت و ماهیت روش روسیه سوسیالیستی بصورت بلشویسم یتام دنیا ثابت شد.

انقلاب اکبر قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلستان و روسیه را از بین برد (طبق این قرارداد ایران بین روس و انگلیس تقسیم شده بود). انقلاب اکبر تمام هدف ها و مقاصد جاسگیرانه امپریالیسم روسیه را از بین برد و ارتش روسیه را از ایران بازخواست و بدین طریق پایه و اساس انقلاب سوسیالیستی جهان را پایه گذاری کرد. رفقا! امروز پس از پیروزی انقلاب اکبر ما شمارا مانند برادر و دوستان خود حساب می کنیم و برادروار بایستی کمک همدیگر باشیم. رفقای عزیز ما موفق شدیم تاکنون ۱۳۸۵۰ نفر ایرانی را در صفوف ارتش سرخ متشکل کنیم مابیش از بیش خوشوقت و سعادتمند خواهیم بود که رابطه بیشتری بین روسیه امروز و ایران انقلابی برقرار کنیم.

رفقا! بما امکان بدهید که دوشادوش شما در ردیف شما با دشمنان مشترک مبارزه نمائیم و ما خواهیم توانست تا صد هزار نفر ارتش سرخ ایرانی تهیه نمائیم (صدای هورا و دست زدن متعبد حضار بلند شد).

مادر ردیف شما مبارزه خواهیم کرد. در عین حال دستجات تبلیغاتی و پروپاگانداست از راه ایران به هندوستان خواهیم فرستاد و قوای انقلابی ایران که به انقلابیون هند متحد شوند امپریالیسم انگلستان را از بین خواهند برد (دست زدن حضار). رفقا! ما نمایندگان شرق که در این جا آمدیم دارای هدف مشترک در مبارزه علیه دشمن مشترک هستیم. ما خوشوقتیم که این موضوع را در مقابل خلق شوروی اظهار می نمائیم. (دست زدن متعبد شرکت کنندگان میتینگ).

یک سند درباره ارتش سرخ ایران

" ۱۵ فوریه ۱۹۲۵ در تاشکند در مسجد ایرانیان میتینگ رنجبران ایرانی برپا گردید. دویست نفر از کارگران ایرانی حضور داشتند. میتینگ را نماینده کمیته مرکزی اشتراکیون (عدالت) علیخان زاده گشود. سپس رفیق مصطفی صبحی از سیاست استیلاگرانته متفقین در ایران و در تمام شرق بیانات و توضیحات داد. همچنین رفیقان سلطان زاده و فتح اله زاده درباره اقتصاد ایران نطق هائی کردند. در آخر از طرف مجلس قرارنامه صادر و قبول شد بنابر پیشنهاد یک نفر از رفیقان قرار گذاشته شد برای فرستادن یارین یک اردوی سرخ از ایرانیان تشکیل یابد. در همان مجلس دویست نفر یعنی همه حاضرین به اردوی سرخ نام نویسی کردند. ع. محمد زاده عضو کمیته مرکزی عدالت " *

از نطق حیدرخان عمو و غلی در کنگره خلقهای خاورزمین *

((... بگذار دچار رویانشویم . ما نباید خود را فریب دهیم در انتظار سرنگونی دولتهای فاسد و قدرتهای امپریالیستی نشستن تنها خیانت به انقلاب جهانی است . رفقای مادر روسیه نباید انتظار بکشند بلکه باید فوراً با کمک برسانند - اسلحه ، تفنگ ، مهمات و تانک - و ما قادر خواهیم بود خود از عهده دولت ایران و متجاوزین انگلیسی برآئیم . از کسی می توان طلب کاری را کرد که وسائل آن کار را در اختیار داشته باشد . در دنیا امروز کشوری با آزادی روسیه وجود ندارد . بگذار ازین آزادی ونیر استفاده کنیم ، ونه بخاطر کمک و حمایت از بورژوازی ، بلکه بمنظور بازمان دادن گام پرولتری جسورانه و درستکارانه ای در جهت ایجاد پایه های یک نیروی بین المللی کمونیست ، نیروئی که بدون هرگونه مصالحه دشمن بورژوازی خائن و امپریالیستهای غربی است .

((جنگ علیه ما جنگ علیه ایده های ماست . امروزه در روسیه و خاورزمین ، یعنی آن ممالکی که در میان کشورهای متعدهن بیش از همه موردستم قرار گرفته اند ، کوششی بپاشده که می خواهد نظریه ای رایج بنیادی سیاسی بدل سازد . این نظر کدامست ؟ بطور خیلی کلی عبارتست از : اینکه تقسیم بشریت از طریق مرزهای تصادفی نژادی

یا از طریق مرزهای غالباً مصنوعی ملی و تسلط سیاسی بوجود نیامده است، بلکه این نوع تقسیمات مصنوعی و قابل تغییراند. تقسیم واقعی تقسیم طبقاتی است. بشریت بدو طبقه، طبقه صاحب ابزار تولید و طبقه فاقد این ابزار تقسیم شده است. تسلط اولی بر سرمایه او را قادر آورد تا درمی سازد اقتصاد جهانی را در دست داشته باشد و از طبقه بدون ابزار تولید بستانه برده و ماشین برای ازدیاد سرمایه و بعنوان ماده خام (گوشت دم توپ) در جنگها استفاده کند، جنگهایی که هدفشان جز ازدیاد سرمایه از طریق تسلط بر سرزمینهای نو و استثمار نیست. توده مردم در روسیه و سایر کشورهای مصمم اند نخست طبقه صاحب سرمایه را نابود سازند و سپس یا ناسیونالیسم و شرایط اقتصادی که موجود واقعی این جنگها هستند نیز مبارزه کنند.

((با انهدام بورژوازی و امپریالیسم، بشریت چون مجموعهٔ خواهد فهمید که در جهان خلایقهای مختلفی وجود دارند، بلکه تنها یک خلق وجود دارد و سبب اساسی جنگ برای همیشه از میان خواهد رفت. استعمارگران سرمایه داری کوشند کمونیسم را نابود کنند و میلیونها زحمتکش و کارگر را در انقیاد نگهدارند. قهر سرمایه داری نخواهد توانست نه این نظریه و نه نیروهای را که حامی آن انداز میان بردارد. چنین تصویری باطل است.

((اما در عین حال کسانی که در رأس دولتهای انگلیس و فرانسه قرار دارند با حمایت و ال ستریت (مرکز مالی آمریکا در نیویورک - مترجم) ظاهراً چنین تصور باطلی را بخود راه داده اند. آنان سخت در مدداند. انقلاب را بدر سراسر جهان بزور نیرو خفه سازند. این سیاست جنگ طلبانه علیه پرولتاریا بمنظور نابود ساختن که بزودی جهانگیر خواهد گردید، به سه صورت تجلی می کند :

۱) سرمایه داران انگلیسی و آمریکایی برای دست نشاندهان خویش در روسیه افراد، اسلحه و پول تهیه می کنند ؛

۲) اینان دولتهای ارتجاعی ایتالیا، رومانی، لهستان، ترکیه، ایران و یونان را تحریک می کنند تا کارگران و دهقانان را قتل عام کنند ؛

۳) سرمایه داران می کوشند از طریق محاصره، کشتار و گرسنگی، توده ها را به بردگی و اطاعت وادارند.

سرمایه داران این سیاست را از انقلاب اکتبر به طرف دنبال می کنند. برخی از نتایجی که تاکنون نمیشان گشته کدام است؟ همه گروههای سیاسی روسیه، به جز سخت جانترین تزاریست ها علیه این

۲۴۵
آتش افروزان سودجو که از خارج حمایت می شوند، به پشتیبانی پیوسته اند ...

((انقلاب جهانی عنقریب رخ خواهد داد. همه کشورهای مستعمره به سینه امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی دست زد کوفته اند و می طلبند که استقلال آنان برسمیت شناخته شود. کارگران و دهقانان علیه استبداد طبقه حاکم ایتالیا قیام کرده اند. ملوانان فرانسوی در بنادر روسیه بیباک هستند و مصمم اند با ارتش پرولتری مودت ایجاد کنند. آلمان در آستانه انقلاب است. حکومتهای استبدادی در اروپای مرکزی و خاور میانه روزهای آخر عمر خود را طی می کنند. اعتصابهای کارگری در انگلستان و آلمان تشدید گشته اند. قسمت اعظم آسیا دستخوش انقلابهای نو است و رژیم شوروی شمال ایران جمهوری سویت گیلان برهبری میززا کوچک - مترجم) در تدارک حرکت بسوی تهران است ...))

کمونیست های ایرانی در کنگره های کمینترن

نطق جوادزاده (پیشه‌وری) در سومین کنگره کمینترن

(به نقل از صفحه ۷۰ - کنفرانس مکو - سومین کنگره کمونیست بین الملل - جلسات ۲۲ ژوئن - ۱۲ ژوئیه / ۱۹۲۱)
 ((رفیق جوادزاده (حزب کمونیست ایران) با گزارش رفیق زینوویف موافق است ، او گفت در میان خلقهای خاورزمین پروپاگاندا تبلیغات زیاد شده است . اما در راه سازماندهی کم کار شده است . رفیق جوادزاده گفت " ممکن است بنظر شما غریب بنماید که در برخی از کشورهای خاورچند حزب کمونیست وجود دارد . مثلاً در ترکیه ، سه حزب کمونیست ، در ایران دو حزب کمونیست و در کره دو حزب کمونیست وجود دارد . دلیل این امر ای توان در این یافت که هر پاشا - هر حاکم که می خواهد از ایده های کمونیسم برای مقاصد شخصی خویش استفاده کند ، یک حزب کمونیست برای خویش برپا می کند . " در خاتمه رفیق جوادزاده اظهار امیدواری نمود که کمیته اجرایی کمینترن اوضاع و احوال خاورزمین را در نظر می گیرد و از این بعد کار خود را در آنجا شدید کند .))

نطق نیک بین در چهارمین کنگره کمینترن

(به نقل از مسئله شرق - نشست های ۱۹ و ۱۰ در روزهای ۲۲ و ۲۳ نوامبر ۱۹۲۲ - چهارمین کنگره کمونیست بین الملل ۷ نوامبر - ۳ دسامبر ۱۹۲۲)

((نیک بین (ایران) . رفقا ، ایران در حال حاضر در مرحله گذار از نظام پادشاهی به نظام سرمایه داری است . در ایران یک قدرت دوگانه وجود دارد . احزاب کمونیست در آنجانه تنها بایست علیه اشراف فئودال مبارزه کنند بلکه نیز بایست علیه امپریالیست ها ، بویژه امپریالیسم بریتانیا ، که با اشراف فئودال ایران متحدگشته اند مانع گذار ایران به نظم سرمایه داری هستند مبارزه نمایند .

بحران اقتصادی جهانی مشکل غفلت سرمایه داران از بازار ایران تا حد معینی در ایران منعکس گشت ، این امر انکشاف صنایع بومی در کشور و بدنبال آن آگاهی طبقه کارگر را موجب گردید . بدین دلیل و دلایل دیگری حزب کمونیست ایران با عرصه وجود نهاد . در حال حاضر این سازمان در سراسر ایران که ۱۲ هزار عضو دارد . در کنار این ، اتحادیه های کارگری در ایران در سراسر کشور پانزده هزار عضو دارند که از آنها دوازده هزار در شهر تهران متمرکز اند . حزب کمونیست ایران سیاست زیر را دنبال می کند . از نقطه نظر صرفاً حزبی ، سازماندهی یک حزب کمونیست وسیع در ایران امر نادرستی است ، این سازمان در ایران یک هسته قوی دارد که غالب اعضای آن را کارگران تشکیل میدهند .

از جانب دیگر، در ایران سازمان‌هایی چون اتحادیه‌های
کارگری وجود دارند و برخی از این اتحادیه‌ها زیر نفوذ مستقیم حزب
اند. حزب سیاست اتحادیه‌های کارگری را رهبری می‌کند و فعالیت
های آنها را تحت نظر دارد. حزب کمونیست ایران ثابت نموده است
که احزاب بورژوازی به مراتب قویتر است. احزاب بورژوازی که
نمایندگی آنها را با مطلق سوسیال دمکراتها بعهدہ دارند و برنامه‌ای
دمکراتیک دارند، خود در مدد تشکیل بلوکی با ما هستند. با اطمینان
می‌توان گفت که در آتیہ بسیار نزدیک حزب کمونیست ایران
موفقیت‌های بسیاری کسب خواهد کرد.))

درباره تبلیغات کمونیستی در ایران

در دوران نهضت جنگی

((... اهمیت فعالیت‌های کوچک‌ان در قدرت نظامی بانبرد اوعلیه
انگلیسها نیست، بلکه در این نکته است که میتوان از طریق تماس با
وی در ایران تبلیغات انقلابی موفقیت آمیزی را میسر ساخت.
کوچک‌ان چون یک مبلغ سوسیالیستی حائز اهمیت است، نه باین
خاطر که در رأس رهبری جنگی یا رتیزانی قرار دارد، بلکه باین سبب که
برچمدار شعارهای اجتماعی است که او حتی قبل از ورود انگلیسها به
کیلان عنوان ساخته بود....

کار او از نزدیک با کمونیسم مربوط است، اگر چه از جانب ایرانیان
بمعنی دیگری تفسیر میگردد، بعشابه آن بذری است که اگر با دقت
و مهارت کشت شود، محصول خوبی از آمادگی انقلابی در میان ایرانیان
بدست خواهد داد....

جنبش کوچک‌ان نه تنها گیلان را متأثر ساخته است، بلکه در استان
مجاور، مازندران، نیز حمایت مردم را جلب کرده است...
بطور کلی، ما دامیکه، چون امروز کشور در فتح و پنجه پولادین
آنانست، کار انقلابی در ایران باید بروشنی با دفاع زندگی (نوع)
ایران و روانشناسی ایرانی انطباق داشته باشد.

کار تبلیغاتی (در ایران) باید نخست ناگزیر بروی نفرت
عمومی نسبت به انگلستان که نقطه عزیمت تبلیغاتی است متمرکز
گردد، تنها بعدهاست که میتوان مطالب انقلابی را در میان مردم پخش
کرد.

حزب اتحاد و ترقی* با توجه بآینده تاریکش با کمال رغبت به دنبال شعارهای یک مبارزه انقلابی علیه مستکمران داخلی و انگلیس باره خواهد افتاد... در زمینه تبلیغات کلی بروی ایده های سوسیالیستی بویژه درباره ایده آل های کمونیستی، بایده روی سلولهای محلی و سازمانهای سوسیالیستهای ایران که مرکز اصلی آنان قبل از جنگ اروپائی (اول) در آذربایجان بود، تکیه کرد. از این منطلق بود که نفوذ (سوسیالیستی) ... بسا پیرنقاط ایران و بطور وسیع به پایتخت شهرهای شمالی گسترش یافت.

اکنون این سلولها، تحت تأثیر انقلاب روسیه، و همچنین تا حدی بدلیل کار فعال کمیته های روسی جنگ انقلابی در شمال ایران قبل از اشغال انگلیسها، به حرکت عوامل کمیته سوسیال دموکراتهای ایران در بارکوواسترخان، طبیعتاً افزایش یافته و مستحکم شده - اند. و لذا این سلولها هسته های نیروی انسانی آماده ایرا (برای کار انقلابی) تشکیل میدهند.

مع الوصف، این گروه ها هنوز نه زیاد اندونه از نظرانديشه های سوسیالیستی قابل نکته و نه از نظر طبقائی با اندازه کافی آگاه نیستند.

حوادث ایران

نقل از ((کمونیست))

ارگان کمینترن برای کشورهای
اروپای شرقی سال ۱۹۲۰-۱۹۲۱-۱۹۲۸

... آتش انقلاب ایران را فرا گرفته است. یک دولت انقلابی موقت در رشت (تقریباً ۳۷۰ کیلومتری جنوب با کودر سا حل مازندران) تشکیل شده است. بنظر میرسد که ورود نیروهای شوروی به بندرانزلی به جناح انقلابی ایران کمک کرده است. اینان حمایت برادرانه (ما) را شاهد بودند.

در یک محاسبه مطبوعاتی با یکی از همکاران روزنامه ((سوویت روسها)) رفیق وورنوسکی، رئیس بخش خاوری کمیاریای خلقها در وزارت خارجه اظهار داشت در رأس دولت انقلابی میرزا کوچکخان قرار دارد. او یکی از فعالترین شرکت کنندگان انقلاب ۱۹۰۸ ایران است و ناسیونالیست است و نسبت به اسارت گران ایران سنی انگلیسها و دولت تهران که استقلال خود را تقدیم انگلستان کرده است، نفرت بی اندازه ای حس میشد.

پس از اینکه با شروع جنگ ایران بمیدان عملیات نظامی بدل گشت، و مجبور شد بتجا و زیروهای نظامی بریتانیا و روسیه و عثمانی تن در دهد، کوچکخان نیز نیروهای مسلح خویش را سازمان داد که نام جنگلی بخود گرفتند پس از اعلامیه شاد کننده تروتسکی دایر بر برلغو تمام قراردادهای پیشین و تخلیه نیروهای ما از خان ایران کوچکخان گرایش روشنی نسبت به روسیه شوروی پیدا نمود. با انرژی بیشتری

علیه انگلستان به اقدام پرداخت، اورش و چندین بار به تصرف درآورد و کنسول انگلستان را بزنند و افکند. بزودی نیروهای زیادی علیه او به میدان فرستاده شدند اما هرگز موفق نشدند و دستگیر سازند زیرا او در کوهستانها پناه میگرفت و از حمایت توده های وسیع مردم برخوردار بود که او را به مثابه قهرمان خویش عزیز میدانستند تعداد افراد زیر فرمان کوچکخان بین ۱۰۰۰ تا ۸۰۰۰ به تناسب فعالیت انقلابی در حال نوسان بود. در حال حاضر تا پیش از تصرف تهران کوچکخان وظیفه خود را متحد ساختن مردم ایران میدانند. انقلابیون در نظر دارند بدمحض تصرف تهران، اصلاحات اجتماعی و در درجه نخست اصلاح ارضی را انجام دهند. زیرا در ایران در کنار زمینداران بزرگ بسیار توده وسیعی از کارگران کشاورزی محتاج بزمینبرند. ملی کردن بانکها و کمربکات و اصلاح وضع مالیات بر درآمد در برنامہ کوچکخان قرار دارند. در سال ۱۹۱۸ رفیق کوکومیتف همراه نامهای ویژه خطاب به ملت ایران به نزد کوچکخان فرستاده شد. اما این نامه هرگز بدست کوچکخان نرسید. کوکومیتف بدست انگلیسیها اسیر و تیرباران شد با اینهمه دولت شوروی به اتحاد با کوچکخان ادامه داد. فرمان زیر توسط تروتسکی به ارتش سرخ میباید گواه کوچکی بر این امر باشد. این همچنین نشان میدهد جنبش کوچکخان تا چه حد پیشرفت کرده است. ارتش سرخ ایران که اکنون سرگرم نبرد با سرکوب کنندگان داخلی و خارجی است پیام شادباش را برای ارتش سرخ مافرنستاده است.

* پیغام شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران

به ارتش سرخ روسیه

((شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران، که بنا بر تصمیم شورای خلقی کمیسارهای (شورای وزیران) ایران تأسیس گردیده دروهای صمیمانه خود را به ارتش و نیروی دریائی سرخ تقدیم میدارد. ما پس از گذار از دشواریهای سهمگین و محرومیتهای گوناگون، موفق گشتیم، ضد انقلاب داخلی را، که چیزی جز دست نشانده سرمایه داری جهانی نیست، شکست دهیم. بنا بر اراده خلق زحمتکش در ایران قدرت سوویت (شوروی) سازمان داده شده و این قدرت به منظور منهدم ساختن اسارت گران خلق ایران ایجاد ارتش سرخ را آغاز نمود.

"زنده ما داد اتحاد در آن ارتش سرخ روسیه و ارتش جوان ایران"

"زنده باد اتحاد همه زحمتکشان جهان، انترناسیونال سوم"

رئیس شورای جنگ انقلابی، میرزا کوچک، فرمانده کل قوای

احسان الله، عضو شورا، مظفرزاده.

پاسخ تروتسکی، کمیسر جنگ روسیه شوروی به پیام بالا

((خبرتشکیل ارتش سرخ ایران قلوب ما را مملو از شادی ساخت

در یک دهه و نیم گذشته، خلق زحمتکش ایران برای آزادی

خود مجدداً مبارزه کرده است.

این خلق شایستگی خود را برای این آزادی به تمام جهانیا ن

ثابت نموده است.

من بنام ارتش سرخ کارگران روسیه، اعتقاد را سخ خود

را دایر بر اینکه ایران، تحت رهبری شورای جنگ انقلابی

حق آزادی و استقلال خویش را کسب خواهد نمود بدین می دارم.

زنده باد خلق زحمتکش آزاد ایران عضو از خانواده ملل

آسیا و همه جهان.))

مع الوصف این قول را داد که این مسئله را در اجلاس کمیته اجراییه کمینترن مطرح سازد. درست در همین زمان کمیسیون مخصوص مشغول بررسی تزه‌های او در باره جنبش‌های ملی و فداستعماری در کشورهای مستعمره و نیم مستعمره بود... لذا اونسیت با وضع ایران توجه خاصی مبذول داشت. درباره تصمیمات کنگره دوم کمینترن و نتایج آن درباره ایران سلطان زاده می‌افزاید - مترجم: من بلافاصله نظرات رفقای یا ترجمه‌مان و نتایج کنگره را برای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران فرستادم. اما متأسفانه پس از آن حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران که قادر نبود زیر فشار نیروهای بریتانیا و شاه دوام بیاورد، دچار شکست گردید.))

از سلطان زاده درباره نهضت جنگل *

سومین سالگرد انقلاب اکتبر در ایران *

از نطق چیچرین درباره کشورهای خاورزمین

((سومین سالگرد انقلاب اکتبر در ایران با تغییر ریشه‌ای در طرز تفکر سیاسی نسبت به اتحاد شوروی مصادف شد. در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، ضمن تصویب قطعنامه‌ای اشعار داشت که انقلاب ایران هنوز باید از مرحله انقلاب بورژوازی گذر کند. بدینسان بکوش در جهت استقرار یک رژیم کمونیستی در ایران، که با پایه‌گذاری دولت محلی شوروی کیلان آغاز گشته بود، پایان داده شد.))

در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۱، سفیر دولت ایران مفاخر الملک باکو را بسوی مسکو ترک گفت و در آنجا مذاکرات بمنظور امضای عهدنامه بین دولتین روسیه و ایران را آغاز نمود. ((

((درباره مقاصد کوچک خان دایر به اجرای انقلاب بورژوازی مکرراتیک از طریق جلب خائنه‌های مختلف، زمینداران بزرگ و فئودالها، تحت این عنوان که در مبارزه علیه شاه و انگلیسیها با یدهمه ملت را متحد ساخت، ابراز نگرانی میشد. نیاز به گفتن ندارد که حزب کمونیست (ایران) نمیتوانست برایین تاکتیک صحه گذارد. زیرا کاملاً اعتقاد داشت که هر انقلابی در هر کشوری عقب افتاده کشاورزی که ستم فئودالی را پایان نبخشد، و میلیونها دهقان را آزاد نسازد، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت و البته آزادی دهقانان با کمک فئودالها تصور باطلی است و حزب اجباراً داشت با آن مخالفت ورزد.))

((از آنجا که بسیاری از کمونیستهای ایران درباره تاکتیکهای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در تردید بودند، (من از جانب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران با موریت یا فتم بالنین (دراين باره تماس برقرار کنم. در تابستان ۱۹۲۵ این تماس برقرار شد و از لنین درخواست شد دستور العمل‌هایی درباره کار آینده ما صادر کنند. من در آن هنگام برای شرکت در دومین کنگره کمونیسم بین الملل به مسکو وارد شده بودم. رفیق لنین با امور آن کنگره بسیار مشغول بود،))

ماه مه تقریباً همزمان با ارتش سرخ با نجا وارد شد . پس از اعلام تشکیل جمهوری آذربایجان ، و با علم به اینکه روسیه شوروی و جمهوری آذربایجان نمی توانستند اطمینان داشته باشند که انگلیس ها حمله جدیدی را به باکو و انزلی آغاز نخواهند کرد ، من تصمیم گرفتم انزلی را تسخیر کنم و کشتی های روسان سفید را زیر کنترل در آورم و بدینوسیله انگلیس ها را از اصلی ترس — پایگاهشان در دریای مازندران محروم سازم .

در سرگراه ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) ناوگان ما به انزلی نزدیک شد و آتش جنگی خود را بازنمود و نه تنها شهر را زیر آتش گرفت ، بلکه غازیان را که در آن تمام افسران و نیروهای انگلیسی قرار داشتند ، بمباران نمود .

همزمان با بمباران انزلی کشتی اژدرافکن مادر نزدیک شهر رشت به نمایش پرداخت که فوراً با اعزام نیروهای سواره نظام انگلیسی روبرو گردید . مادر شرق انزلی ، در حدود هشت میلی شهر ، نیروی پیاده کردیم که راه انگلیسی ها را بشهر رشت قطع نمود . و بدین ترتیب ، آنان بدام افتادند .

انگلیسی ها نخست کوشیدند مقاومت بخرج دهند و دوفوج از نیروهای ضربتی خویش را علیه ما اعزام داشتند . اما پس از شکست چند توپ از جانب کشتی ما ، نیروهای انگلیسی پراکنده شده ، عقب نشینی اختیار کردند ...

قبل از اینکه انگلیسی ها شهر انزلی را ترک گویند ، ما نیروی پیاده کرده و شهر را تسخیر کرده بودیم . اهالی شهر از ما استقبال نمودند . تمام خیابانها و میدانهای شهر ملو از اهالی شهر بود . تمام شهر را با پرچمهای سرخ آزرین بسته بودند .

همان لحظه ورود اعلام داشتیم که قصد نداریم در امور داخلی ایران دخالت کنیم . والی کیلان و سایر مأمورین و مقامات ایرانی از ما به مثابه آزاد کردن آنان از ستم انگلیسی ها استقبال کردند . تمام اهالی نسبت به انگلیسی ها چشم آستین را می نگرستند و آنها را محکوم می ساختند . در انزلی با داشتن نظامی متعصب ما کشت که عبارت بود از : ناوگان کامل دنیکن که وسیله انگلیس ها مسلح شده بود و شامل کشتی های مسلح و حمل و نقل بود .

... پس از اشغال انزلی ، ما با کوچک (خان جنگلی) باب مذاکره را کشودیم و او را به پیشروی بسوی رشت تشویق کردیم . همین که انگلیسی ها از این خبر مطلع گشتند ، با شتاب شهر رشت را ترک

از مصاحبه ای با راسکلنیکف ، فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران

در باره جنبش کیلان *

((هنگامی که ناوگان سفید وارد بندر انزلی (پهلوی) شد ، فرماندهی بریتانیا افرادی را که ناوگان را زیر حراست خویش گرفت ، باین امید که اگر این ناوگان در زیر حمایت بریتانیا قرار گیرد ، ناوگان سرخ ما آنها حمله نخواهد کرد .

در این موقع انگلیس ها تدارکات نیرومندی را برای تبدیل بندر انزلی شروع به اعزام ملوان و افسر نیروی دریایی از طریق بین النهرین و ایران نمودند و در عین حال به مستحکم نمودن بندر انزلی برای امور دفاعی مشغول شدند . آنان امید داشتند که از طریق مستحکم ساختن بندر انزلی آنرا به مهمترین پایگاه خویش ، یعنی پایگاهی که سه منطقه ایران ، بین النهرین و آنچه از نظر آنها اهمیت دارد یعنی هندوستان را در حیطه دفاعی قرار دهد ، تبدیل سازند .

بعد از قیامی که در باکو بوقوع پیوست ، کارگران قیام کنند از نیروی سرخ برادر و ناوگان سرخ دعوت نمودند بکمک آنان بشناید ، ناوگان ما از پتروفسک به باکو اعزام شد و در روز اول

گفتند و بسمت بغداد عقب نشستند .

کوچک خان زمانی مصمم بود ، لیکن پس از مایوس شدن از طریق مذهبی و مشاهده اینکه چگونه انگلیسی ها مردمش را مورد استثمار قرار می دهند ، نامه را با تفنگ موش کرد .

او پس از روی آوردن به کوهها ، و گرد آوردن افرادی معدود و مورد اعتماد خویش ، مدت هفت سال سرسختانه علیه انگلیس ها جنگید و برای رهائی ایران مبارزه نمود . انگلیس ها کار را نیروهای قویتر نظامی علیه او اعزام داشتند ولی همه اقدامات بیپسوده بود ، اهالی محل از کوچک خان اطاعت می نمودند و همیشه وی را از ورود نیروهای انگلیسی با خیر می ساختند . کوچک خان همیشه پس از حمله های ناگهانی (شبخون) به نیروهای انگلستان ، در جنگ عقب می نشست و راهبانی انتخاب می کرد که پیگرد او را غیرممکن می ساخت .

ورود ناوگان سرخ به انزلی برای کوچک خان میسر ساخت که رشت را به تصرف خود درآورد و دولت انقلابی تشکیل دهد . تشکیل دولت انقلابی توسط کوچک خان نه تنها از جانب فقرا مورد استقبال قرار گرفت ، بلکه همچنین از جانب برخی زمین داران و حتی خان هائی که زیر یوغ انگلیس ها مورد ستم قرار گرفته بودند ، با استقبال رو برو گردید .

او (میرزا کوچک) با طبقات ثروتمند همکاری خواهد نمود تا دولت بورژوازی ایران را بیرون برانند تا بعد از زمین ها را میان فقرا تقسیم کند ، او مایل نیست خان خطابش کنند زیرا معتقد است که خانها ستمگر بر مردم بوده اند در حالیکه او خود را نماینده مردم می داند .))

روزنامه نگار شوروی که مصاحبه بالا را با راسکولنیکوف فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران انجام داده بود ، از قول وی شرح زیر ادامه می دهد :

« رفیق راسکولنیکوف بر این عقیده بود که مبارزه کوچک خان برای رهائی ایران از زیر یوغ انگلیس ها موفقیت آمیز خواهد بود زیرا دولت ایران در کشور صاحب قدرتی نیست ، ژاندارمری و دیویزیو قزاق که بهترین نیروهای دولت بورژوا را تشکیل می دهند نسبت به کوچک خان نظر مساعد دارند و با انگلیس ها مخالف اند ، انگلیس ها با علم به اینکه مورد نفرت مردم ایران اند ، و با توجه به هراسی که از قیام در هندوستان و بین النهرین دارند جرأت نخواهند کرد

یکمک دولت ایران بشتابند . میرزا کوچک خان برای جنگ علیه انگلیس ها یک شورای نظامی انقلابی تشکیل داده است که خود در آن عضویت دارد . کوچک خان با عملیات نظامی خوب آشناست . اما در جنگ پارتیزانی بیش از جنگ عادی مهارت دارد . لیکن با توجه به شرایط توپوگرافیک که مانع هر نوع جنگ بجز جنگ پارتیزانی است ، موفقیت او حتمی بنظر می رسد .

دولت کوچک خان از نظر ترکیب انقلابی است و از مردانی تشکیل یافته است که چون خود کوچک خان سالها برای رهائی ایران جنگیده اند . نزدیک ترین کس به حزب کمونیست رفیق احسان الله (خان) است که فرمانده کل قوای دولت انقلابی ایران است و در شورای انقلابی جنگ نیز عضویت دارد .

دولت از نزدیک با حزب کمونیست ایران همکاری دارد . دولت (انقلابی ایران) می داند که انقلاب ایران نمی تواند در مرزهای ایران محدود گردد ، بلکه باید به رهائی سایر خلقهای خاور زمین کمک برساند . این دولت با جنبش انقلابی در بین النهرین در تماس است . کوچک خان خود از هواداران سرسخت روسیه شوروی است . رفیق راسکولنیکوف در آخر گفت : میرزا کوچک خان از من خواست که شاد باش های صمیمانه او را تقدیم رفیق لنین کنم و با وی گویم که او خود را پیرو لنین می داند و اتحاد بین روسیه شوروی و دولت انقلابی ایران هرگز از بین نخواهد رفت .))

هوالحق

بتاریخ لیلہ ۲۲ شہر ذی حجه الحرام ۱۳۳۷
جناب رئیس اترياد تهران

رستمتر کیکا چينکوف

ديروآمدی ای نگار سرمست! از صدر تا ذیل مرقومه ۲۱ شہر جاری را با دیده دقت دیدم بنده بکلمات عقل قریبانه اعفاء و اتباع این دولت که منقور ملت اند فریفته نخواهم شد از این پیشتر نمایندگان دولت انگلیس با وعده هائی که بسایرین دادند و یکبارگی قبالة مالکیت ایران را گرفتند تکلیفم کردند تسلیم نشدم . مرا شهید و تطمیع از وصول بمقصود و معشوقم باز نخواهد داشت وجدانم بمن امر می کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است کوشش کنم شما می فرمائید نظام نظربحق با باطل ندا رد و مدعیان دولست را هر که و هر چه هست باید قلع و قمع نموده تا دارای منصب و مقام گردید بنده عرض می کنم تاریخ عالم بما اجازه می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد وظیفه ملت است که برای خلاصی وطنش قیام کند اما کابینه حاضری گوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن بدامن بخش بفروشم .
در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی بممالک اسلامی ملط شوند مسلمین باید بمدافعه برخیزند ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم باید دول ضعیف را اسیر آز و کشته مقاصد مشنوم خود سازم . بنده می گویم انقلابات امروزه دنیا ما را تحریک می کنند که مانند سایر ممالک در ایران اعلان جمهوریت داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم ولیکن درباریان تن در نمی دهند که کشور ما با قانون مشروطیت از روی مرام دموکراسی اداره شود با این ادله وجدانم محکوم است در راه سعادت کشورم سعی کنم گویا آنکه کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود در مقابل جوابی را که "موسی" به فرعون و "محمد ص" به ابوجهل و سایر مقننین و قاشدین آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می دهند من هم می دهم .

بنده و همراهانم - شما و پیروانت در این خط مخالف می رویم باید دید عقلاء عالم بجد کشته ما می خندند و یا بتاثیت شما تحمین می کنند ؟ فرضاً بتمام مراتب فوق احتمال کذب رود یعنی بنده حقیقتاً یک فرد جاه طلب نفسانی تصور شده بمواعید جناب عالی

بعد العتوان

بتاریخ ۱۱ ج ۱۳۳۵/۱

این شرح را بطور خصوصی عرض می کنم . البته از وضع کنونی و پیشرفتهای قابل تقدیر قشونهای دولت امپراطوری در فرونت های ایران و خلیه و فرار نمودن قشونهای عثمانی و تصرف همدان و سایر شهرهای اشغال شده عثمانی ها از یکطرف و از طرف دیگر پیشرفت قشون انگلیس در بین النهرین و سقوط کوت العماره و عزیزیه و تهدید بغداد که احتمال قوی می رود تا این هفته بتصرف انگلیس درآید شنیده است با این تفصیل و پیش آمدهای خوب حقیقتاً انصاف نیست که از شرارت و غارتگری یک مشت جنگلی ها در کیلان جلوگیری و موجبات قلع و قمع آنها فراهم نباید و تعجب است با جدیتی که می شنوم میسول بلم قونسول دولت سیه در این موضوع دارند چرا این کار باید این قدر طول بکشد در این موقع اگر سیصدالی چهارصد نفر از قشون دولت امپراطوری را بتوانند بهمراه طالبانی ها بفرستند بقیه دارم با کمال سرعت باین کار خاتمه داده خواهد شد . بخصوص اگر امیر مقتدر را هم امیدوار و مسئول قرار دهید . بعقیده من موقع را نباید از دست داد و همین مراسم را بنظر جناب قنصل برسانید که زود دست اقداماتی بفرمایند و از نتیجه مرا مطلع سازید والا اگر از طرف خلخال و آن صفحات بخواهید اقدام کنید خط عظیمی است زیرا آنها اطلاع از جنگل های کیلان ندارند می ترسم باز اسباب پیشرفت جنگلی ها فراهم شود چنانچه در وقعه مغاخر الملک مرحوم موفق شدند . در هر حال با جناب قنصل مذاکره فرموده و محتمل است تا این هفته جناب ژنرال باراتف هم مراجعت کنند بطور یقین ایشان هم شریک عقاید من خواهند بود .

وزیر مداخله - فتح الله اکبر

متایل کردم آنوقت عرض می کنم کسانی که تسلیم گردیده و ورقه
ممه‌ور دولت را در دست داشته‌اند همه را بدار و بخته حبس کرده و
با تبعید نمودید بنده را با چه رو بعد از این همه عملیات باز
تکلیف به تسلیم شدن می نمائید؟!

در خاتمه که درخواست ملاقات کرده بودید عرض می کنم اشخاصی
که دارای شرافت قوی نیستند ملاقات کردن با ایشان از قاعده عقل
بدر و بیرون است فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید .

کوچک جنگلی

رفیق محبوب میرزا کوچک خان

نامه‌ای از لنگران

کارگران و دهاقین لنگران و ارتش روسیه و آذربایجان
سویتی سلامهای برادرانه خود را یکا رگران و دهقانان ایران تقدیم
می دارند دروذهای مایکارگران و دهقانان ایران بی پایان است
زیرا از طلعه صبح تا غروب آفتاب کارگران ایرانی اشتغال بکار دارد
و آنچه از عرق جبین بدست می آورد بجهیب سرمایه داران انگلیسی
ریخته می شود ملت کهنسال و با عظمت ایران در سایه دولتی که خود را
در معرض بیع گذاشته است آلت دست یورژوازی انگلستان شده و این
یورژوازی بهر قسم مایل باشد با آن رفتار می کند این جریان را ما
کارگران روسیه مستحضر بودیم و خون در عروقمان می جوشید وقتی
بدبختی برادران ایرانیمان را می شنیدیم اما قدرت کمک با آنان
را نداشتیم زیرا آن زمان در بالای سرمان امپراطور بود که وادار ما
می ساخت با موافقت سرمایه داران انگلیسی برادران ایرانیمان را
تحت فشار بگذاریم اکنون که امپراطور دولت فروخته شده کرنسکی
روال یافته و قدرت روسیه در دست کارگران افتاده نخواستیم دیگر
در کار ایران مداخله کنیم دولت انگلیس از این کناره گیری مسا
سوء استفاده نموده شروع به تحکیم موقعیت خود در ایران نمود ما
تا با امروز امکان نیافتیم به کارگران ایرانی کمک کنیم تا خود را
از یوغ تعدیات سرمایه داران انگلیس نجات دهند چه دنبال و نیم
است در روسیه دچار جنگهای داخلی بودیم و شما می دانید که
یورژوازی روس برهبری یورژوازی انگلیس با ما می جنگید دول
آمریکا و فرانسه و انگلستان نیروی خود را علیه مایکار بردند تا
قدرتشان را بشکنند و امپراطوری قدیم را دوباره به ماتحمل کنند
ولی چون سربازان انگلیس و فرانسه و آمریکا مانند مادهقان و
کارگر بودند از جنگیدن با ما امتناع نموده بخانه‌هایشان برگشتند
این بار یورژوازی انگلیس عناصر ضد انقلاب روسیه را علیه ما بر-
انگیخت به ژنرال کلچاک - دنیکن - یودنیچ و سایرین پول و
خواروبار و توپ و تانک داد تا ما را بکوبند ولی ما آنقدر مقاومت و
ایستادگی کردیم تا ارتش سرخ که حالیه دارای چند میلیون سرباز

است عناصر فدا انقلابی را در هم شکست و آخرین آنها که " دنیکن " بود مغلوب و متواری شد اکنون تمام روسیه از اقیانوس کبیر گرفته الی دریای بالتیک و از بحریه تادریای سفید زیراداره سویتی متحدند بورژوازی انگلیس در مقام برآمد که دول کوچک مانند فنلاند - استونی - لیتوانی - لهستان را بحد مابشوراند ولی کاری از پیش نبرد مابا استونی معاهده صلح منعقد کردیم اکنون مذاکرات سازش مابا دول دیگر در جریان است حتی انگلستان بمای پیشنهاد صلح داده ولی چون مقاصد بورژوازی آنها بمعلوم می باشد پیشنهادش را رد کرده ایم زیرا می دانیم که گرگ هرگز نمی تواند بیره در صلح و صفایست کند انگلستان بمای پیشنهاد صلح می کند تا ما را اغفال و مجدد بماحمله ور شود ولی ما اکنون قوی بوده و هیچ وحشتی از انگلستان نداریم اکنون مایک هدف و یک تمایل بیشتر نداریم و آن اینست که کشورهای شرق را از تعدیات بورژوازی انگلستان نجات بخشیم و غربت مرگ را به بورژوازی وی بچسانیم آزادی ایران - آذربایجان - ترکیه - افغانستان و هندوستان بورژوازی انگلستان را از پای درمی آورد برای محو بورژوازی انگلستان شرکت همه این ملت ها ضروری است زیرا تا این بورژوازی قوی است نه شما کارگران ایرانی و نه ما کارگران روسیه و نه سایرین نخواهیم توانست از صلح امیدوار باشیم اکنون آزادی شرق از نفوذ انگلستان شروع شده است کارگران و دهقانان آذربایجان دولت بورژوازی خود را که آلت دست انگلستان بود سرنگون و بجایش دولت سویتی تشکیل داده اند روزی که دولت سویتی آذربایجان موافقت خود را در این باره اعلام نمود آتروز عید و شادمانی کارگران و دهاقین روسیه شناخته شد زیرا حدوث این واقعه ثابت کرد که تمایل ما بمساعدت ملل شرق صمیمی بوده و حاضر بقدارکاری هستیم و در نهایت شوق برای همراهی برادران آذربایجانی به پا کو آمده ایم تا با نیروی مغرب ارتش سرخ آذربایجان را از حملات انگلستان صیانت کنیم . ما خوشوقتیم که بیاری کارگران و دهقانان آذربایجان قیام کرده ایم تا جمهوری مستقلشان را رونق و تحکیم بخشند ولی خوشوقتی ما را شل می شود وقتی که می بینیم ملت نجیب ایران زیر چکمه بورژوازی انگلستان دست و پا می زند یگانه مردی که در ایران بحد بورژوازی انگلستان قیام کرد تو هستی رفیق کوچک خان ! تو جنگ را علیه انگلستان اعلام کردی تا بتوانی وطن را از دست دزدان بریطانی نجات دهی . تمام ملت ستمدیده ایران دیدگان امیدشان

بیتود و خسته شده و از تو علاج درد و آزادیشان را می خواهند ما از طرف دهقانان و کارگران آذربایجانی بشما خطاب می کنیم ای مرد توانا و ای رئیس ملت !

ما حاضریم با نخستین دعوت بکمکتان بشما بیم تا سلطه انگلستان را محو کنیم ملت ایران در صمیمیت و صداقت ما می تواند مطمئن باشد برای نمونه احترام و عنایت شما بآزادی ملت ایران نشان ر. س . ف. س. ر. و یک قبیله رولور بشما تقدیم می داریم که وسیله این سلاح دست ما هر کوچک خان قلب دشمنان را بشکافد .

کمیته انقلاب لنگران

سبب تولید مخاطرات می گردد معرفتی نماید متأسفانه دولت شوروی آذربایجان برای اینکه به کودتای غیرمنااسی دست بزند تلگراف میرزا کوچک را که به رفیق لنین مخابره شده بود توقیف کرد و مخابره ننمود این آقایانی که کارهای ناهنجارشان را در گزارش بالا ملاحظه خواهید کرد بدون اینکه بدانند چه جنایت سنگین و جبران ناپذیر مرتکب می شوند کودتایی در گیلان نمودند و در نتیجه این کودتا می خواهند کودتایی هم در عقاید انقلابیون مشرق زمین بنمایند . از جنگ بزرگ کارگران روسیه یادزدان و جهانگیران تا به امروز که توده های ملل شرق بی طرف مانده در اثر نفوذ میرزا کوچک بوده ولی بعد از اقدامات قبیح این آوانتوریه ها بر ضد رئیس صحیح العمل و بنا افتخار انقلاب ایران . روسا . طوایف کوهستانی و خوانین ایران که دارای سوارهای مسلح می باشند مسلما برای دفاع بقدر دشمنان ایران قیام خواهند نمود . ما دیگر صحبت از دیپلوماسی مودی انگلستان نمی کنیم که چگونه مساعی خود را برای بدنام کردن کارگران روسیه در انظار چند صد میلیون جمعیت مسلمان بکار می برد تا لطمه سنگین با آزادی کارگران دنیا بزند .

مادر شخص شمایک انقلابی با افتخار و ایده آلیست مشاهده می کنیم که اولین سنگ بنای زیبای فردا یعنی آزادی ملل خاور را بنیاد نهاده همان دوستی شایانی از طرف میرزا کوچک ملاحظه نموده و از بدو ورود بایران موجب شادمانی انقلابیون گردیده اند . اکنون موظف هستید از شرف و افتخار پیشوای انقلاب خاور زمین دفاع کرده از تجاوزات بیشتر مانده ای که بشرف انقلابی وی از طرف یک عده نالایق بعمل می آید جلوگیری کنید زیرا سران عدم جلوگیری مسلما انقلاب خاور زمین شکست خواهد خورد باین جهت است که ما وارد مرکز انقلاب کارگران شده ایم .

از آنجائی که شمار ایک متحد صحیح القول دانسته علاقه مندی کامل شمارادر کرده ایم کما اینکه خدمات شایانان در پیشرفت انقلاب ایران بهترین گواه این گفتار است بنا بر این خواهش داریم در مذاکراتمان در باب مسائل انقلابی خاور زمین با دولت سویتی شرکت بفرمائید دولت شوروی بمنظور بازرسی رفیق ایلیا و را روانه نموده و بوی اختیارات تام داده است و امیدواریم که نامیرده وقایع و موضوعات جاریه را بخوبی تحقیق کنند هر چند اشخاصی که در گیلان کودتا نموده و اوضاع را در تحت تسلط خویش گرفته اند از موفقیتشان خوشنودند ولی ما مکرر گفته ایم و باز

تلگراف را سکولنیکف به هیئت اعزامی مسکو

یو اسکا یا ۶۴

انقلابیون شرافتمند ایرانی را در ورود بخاک شوروی (مسکو) تبریک می گویم تهدید گذشته های جنگی انگلستان مرا مجبور میسازد که در سرپست خود باقی مانده نتوانم برای ملاقات شما به مسکو بیایم اینک بنام فلوت بالتیک هیئت اعزامی فوق العاده ایران را دعوت به کرنشتاد می نمایم که کشتی های جنگی فلوت بالتیک را در پیشقراولی انقلاب ملاحظه نمایند .

رئیس فلوت را سکولنیکف

پاسخ هیئت اعزامی به ف - ف دودورف و ریچ را سکولنیکف

۱۲ اوت ۱۹۲۰

رئیس فلوت سرخ در کرنشتاد

رفیق خیلی محترم لفا گزارش مورخ ۹ اوت ۱۹۲۰ شماره ۲۴ تقدیم شده به کمیسر ملی امور خارجه بین الملل سوم را با سواد یک توضیحی راجع به تلگراف رفیق میگویان تقدیم می داریم پس از قرائت آنها مسیوق خواهید شد چه مجادلات و وقایع ناگوار بعد از حرکت شما از گیلان روی داده است بعد از ابراز تشکر از توجهی که نسبت به ما میذول داشته و ما را دعوت نموده اید عرض می کنیم که ما عجالا نمی توانیم از دعوت با محبتتان استفاده کرده برای زیارت خدمتتان برسیم زیرا کارهای مهم در پیش داریم که حرکت ما را از مسکو غیر ممکن می سازد سعی داریم پس از فراغت و انجام امور بدیدن شما موفق شویم .

ما بنام ملت آزاد ایران به فلوت مشهور بالتیک که حافظ جمهوریت متحده سوسیالیستی شوروی بوده و از دژ انقلاب کارگران دنیا دفاع می نماید درود می فرستیم و امیدواریم که در جنگهای انقلابی سوسیالیستی فلوت شجاع بالتیک به موفقیت های بزرگتر و عمده تری نایل گردد رفیق میرزا کوچک قیل از حرکت ما از ایران خواست از وضع خطرناک انقلاب ایران و خاور زمین بوسله تلگراف رفیق لنین را مطلع نماید و عملیات شاهزادگان سابق امثال ابوکف و غیره را که بنام کارگران روسیه با اقدامات جنون آمیز دست زده

تکرار می کنیم که یگانه شخصی که بتواند زمام انقلاب شرق را در دست بگیرد رفیق میرزا کوچک است ، رفیق کاژانف همراه ایلیا و نماینده کمیته مرکزی حزب به ایران رفته ولیکن کاژانف مطلع نیست با وی چگونه سلوک خواهد شد و از ما خواهش کرده است جریان کارش را به شما اطلاع دهیم .

نامه هیئت اعزامی ایران به کمیسرا مورخا رجه

تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۲۰

هیئت اعزامی فوق العاده شورای کمیسراهای ملی جمهوری ایران وسیله این یادداشت از کمیسرا مورخا رجه شوروی تقاضا دارند مسائلی را که رفیق میرزا کوچک به رفیق لنین پیشنهاد نموده حل نمایند تا معلوم شود آیا می تواند شرکت خود را در شورای کمیسراهای ملی ایران ادامه دهد یا خیر ؟

۱ - امتیازات : تمام ثروت طبیعی ایران که بوسیله امتیاز در مدت تسلط تزارها بعمال دولت تزاری و سرمایه داران روسیه واگذار شده است مانند جنگل خوشناریا و راه شوش و پرت انزلی و بانک استقراضی ایران و غیره بملک ایران مسترد شوند .

۲ - رفیق ابوکف تلگرافی احضار و بجای او رفیق کاژانف بعنوان متخصص نظامی هرچه زودتر اعزام گردد .

۳ - برای تمفیه موضوع امتعه بازرگانان ایران در آذربایجان بجان کمیسیون مرکب از نمایندگان جمهوری روسیه و آذربایجان و ایران تشکیل شود .

نامه هیئت اعزامی به کنکره ملل شرق

۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰

هیئت اعزامی فوق العاده دولت انقلابی ایران ضمن نامه مورخ ۱۸ ماه جاری تحت شماره ۷۳ بآن هیئت مدیره رسماً اعلام کرد که هیأت وارد از انزلی برای شرکت در کنکره ملل شرق بسمت نمایندگی از ایران نمایندگان حقیقی دولت انقلابی ایران نبوده و نیستند چون شرکت در کنکره ملل شرق از مسائل مهمه می باشد و هنگام تشریح مسائل راجعه بایران نمایندگان مزبور نخواهند توانست توضیحات لازمه را بدهند و ممکن است که در نتیجه نادانی و

نامه روتشتن به میرزا کوچک خان

من زیاده از حد از الطافی که بوسیله رفیق سعدالله خان درویش اظهار کرده و موافقت با سیاستی که من از طرف دولت شوروی اجرایی کنم در نظر دارد خوشوقت گردیده و همچنین متشکرم از شرایطی که توسط کلاستراف فرستاده بودید و لازم می دانید که بدولت پیشنهاد کنید با پروگرام و شرایط و درخواست هایی که از نظر من نماینده مختار دولت ج . ش . ف . ر . می گذرانید با دقت هر چه تمام تر خواندم لازم می دانم یکبار دیگر شما را متقاعد کنم باینکه من سعادت ایران را می خواهم و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت می کوشم من برای همین مقصود یعنی بیرون رفتن قوا مسلح اجنبی از خاک ایران مساعی خود را یکبار بر دهم و خوشوقت از اینگونه اقداماتم بی نتیجه شماند و قشون انگلیس و روس که عبارت باشد از قوا آذربایجان و روسیه رفتند و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی و حزبی موافق در آمد موقع انجام این کار فکرم این بود که تنها امنیت می تواند ایران را از جنگ امپریالیست های خارجی که نسبت به ایران نظریات طمعکارانه دارند خلاص کند . من فکر میکردم نظریات انگلیس ها این است که در شمال یک مخالفتی پدید آورند و با آنکه نامتی را دامن بزنند و بدین جهت خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و ماضیت با منافع شوروی و ایجاد بیم میان درباریان و زمامداران کشور و تحکیم موقعیتشان در جنوب ، سدی مقابل انقلاب بوجود آورند و لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چه قدر نفوذ انگلیس ها را زیاد کرد و شما نیکمان لطمه زد حتی اخیرا اقدام خود سرانه احسان و ساعدالدوله در تنگابین چقدر کارمان را بتأخیر انداخت برای همین مقصود من سعی کرده و می کنم که ترتیبی در رابطه شما با دولت ایران بدهم هر چند سعادت من یاری نگذرده است که شما را شخصا ببینم اما با سابقه خوب شما آشنایم و خدمات سابق شما و پوزسیون فعلی یعنی سردستگی ملیون را بسیار با ارزش می شمارم با آن امیدی که بدوستی شما دارم بخود اجازه می دهم گوشزد کنم که بواسطه اوضاع بین المللی ، برایتان امکان نیافت با تاکتیک خودتان دولت را مرعوب و مجبور به بعضی تغییرات کنید و یا مملکت را از نفوذ و حضور انگلیس ها آزاد نمائید تکرار می کنم که

۲۲۰
یادداشتن اختیارات ، سوء تفاهماتی ایجاد شود و باعث بروز آثار اسف انگیز شود این است که هیئت اعزامی فوق العاده دقت و توجه هیئت مدیره کنکره شرق را باین موضوع جلب و پیشنهاد می کنند کمیسیونی برای شور و مطالعه در مسائل پیشنهاد شده و مخصوصا تشکیلات شرق تشکیل یابد و چون این قضیه بسیار مهم است لازم است کنکره ، ایران را بیش از سایر کشورها در نظر بگیرد چه ایران مرکز تمدن مشرق زمین بوده و همیشه رل بزرگی را در انقلابات بازی کرده است و انقلاب این کشور تأثیر بسزائی در ملل مشرق خواهد داشت .

هیئت اعزامی فوق العاده پیشنهاد می کند مسئله ایران از مسائل دیگر جدا و دقت مخصوص در این موضوع بعمل آید همچنین از بین نمایندگان ایران که در کنکره شرکت دارند کمیسیونی از اشخاص خبره و صحیح العمل تشکیل و پیشنهادات این کمیسیون بنام "ایران" بشورای عمومی کنکره تسلیم شود .

از مجموع نامه های تنظیمی هیئت اعزامی فوق العاده فقط این نتیجه بدست آمد که پیش از انجام عمل بازرسی هیچگونه اقدامی از طرف مسئولین شوروی بعمل نخواهد آمد و تنها بعد از تحقیقات حلی است که به همه مسائل مطروحه جواب داده خواهد شد .

بتاریخ ۱۵ ذی قعدة ۱۳۳۸

این تصویر نشان نیست بلکه بعلمت وضع بین المللی است که از زمان جنگ باین طرف ناشی شده است از آنجائی که ما یعنی دولت شوروی در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی فایده و بلکه مفرمی دانیم اینست که قهرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده ایم هر چند از زمان عقد قرارداد ما با ایران ، که سیاستمان را بروشنی نشان می دهد چند ماهی بیش نگذشته است و مدت کوتاهی است که من در ایران مأمریت یافته ام معذای شرفتهائی در سیاستمان محسوس است که نفوذ معنوی انگلیس ها در شمال بلکه تا اندازه ای در جنوب متزلزل شده است اما هنوز از جهائی ، دارای نفوذ بسیاری هستند معذای گمان دارم بتوانیم کمک توده های حساس ملت این نفوذ را از بین ببریم .

این نظریات ، مرا وادار کرد در رابطه شما با دولت مداخله نمایم شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد ، ما مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم اجبار ما منحصر است بخارج کردن قوا انقلابی روس و آذربایجان از گیلان از طرف دیگر بر طبق همان قرارداد ، ما مکلف نشده ایم که در مقابل دولت از قوا انقلابی ایران حمایت کنیم پس از آنکه عدم مداخله در کارهای داخلی ایران را قبول کردیم طبیعا نباید در مقابل دولت از هیچ یک از اهالی دفاع کرد چنانچه من یک همچو نظری را که حق من است اتخاذ می کردم حق داشتم که خود را کنار کشیده اعلام کنم در رابطه دولت ایران و کوچک خان انقلابی هیچگونه دخالتی ندارم این بود که در ملاقات اولی من با سعدالله درویش ، او را از نظریاتم یعنی ضرر ادا م عملیات انقلابی در شمال آگاه و خواش کردم که شما را از این نظریات مطلع سازد تا عملا اثر اجرایی دارید بعدا پس از آنکه از سعدالله درویش شنیدم که در میان ما توافق نظری پیدا شده و شما حاضرید که سیاست خود را با سیاست من تطبیق دهید زیاده از حد مشغوف شدم من گمان می کردم که پس از خروج قوا بیگانه و صدورتا میسر نامه برای شما بوسیله من ، شما یا خلق سلاح شده و یا به نقطه ای خودتان را کنار می کشید و منتظر موقعی می شوید که شاید ملت ایران شما را بیاری خود بطلبید ولی شما اینطور نگردید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات شرح مبسوطی بدولت ایران و بمن پیشنهاد کردید مثل این بود که شما بهمین شرایط حاضرید به وعده تان وفا کنید و سیاست خودتان را با سیاست من تطبیق نمائید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت است جلوگیری نمائید . این پوزیسیون با نظرم مخالف است زیرا

مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط ، حاضرید یا انگلیس ها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی مملکت مرتکب می شوند کمک کنید .

در تخلیه گیلان از قشون روس و آذربایجان ، یک مسئله دیگر هم مورد نظر است و آن باز شدن راهی است که نه تنها ایران را بروسیه بلکه با تمام دنیای خارج مربوط می سازد بنظم هر ملت دوست و وطن پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد چونکه بعد از باز شدن این راه ایران نفس راحتی خواهد کشید این راه ایران را از حیث اقتصاد با تمام جهان متصل خواهد ساخت این راه از احتیاج اقتصاد ایران با انگلیس خواهد کاست و بهمین اندازه بنفوذشان ضربت وارد خواهد ساخت ، شما پوشیده نیست که از فقدان روابط خارجی با سایر کشورها چه اندازه فقر بایران استیلا یافته است و همین امر حربه سیاسی و اقتصادی مهمی بدست دیگران خواهد داد . من گمان دارم اولین وظیفه شما که شخص ملت دوست و وطن پرست هستید این است که از هیچگونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید والا برای کسانی که در این راه زحمت می کشند توبیخ و انتکالی شماست من متأسفانه می بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان ، در باز شدن این درجه که برای حیات ایران لازمست ، جلوگیری می کنید اگر آن تقاضی نامه ، بهمان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلانتراف بمن رسانید باقی می ماند گمان می کنم تا یک اندازه قابل قبول بود چه از نظر دولت و چه از نظر من - البته شما ملتفتید که تقاضای شما بهمان ترتیب که توسط کلانتراف پیشنهاد کرده بودید در ظرف یک شب انجام پذیر نیست و مدت و کشمکش می خواهد یقینا شما منتظر اجرای کامل آنها پیش از دست کشیدن از عملیات و تخلیه راه رشت نبودید بهمین جهت از من هم منتظر اجرای فوری آنها نباشید زیرا بدون مقدمه و بدون مراجعه بمقامات دولتی قابل تحمیل نیست .

من گمان می کردم در زمینه درخواستهای اربابی بوسیله کلانتراف ، امکان توافق نظر هست اما به پیشنهاد دیگری بوسیله رفیق سعدالله درویش فرستاده اید که اجرای شان مشکل تر است شما می خواهید که تراق های ایرانی عقب بنشینند و ایالت گیلان را با اتمام دردست شما باقی بگذارند - می خواهید که حکومت گیلان در دست یکی از دوستان نزدیکتان باشد و با حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود همچنین می خواهید منافع این ایالت مطلقا راجع

گذشته از این که مجزاشدن ایالتی مانند گیلان چه اندازه برای آزادی و ترقی این ملت نافع یا مضرات می خواهم اشاره کنم که قبول یک چنین تقاضا از برای هیچ دولتی میسر نیست وقتی که دولت شوروی در سال ۱۹۱۹ حاضر شد که سازشکارانه جنوب را به "دنیکن" و سبیری را به "کلچاک" واکذار کند از روی لاعلاجی بود و مسائل مهمی او را باین کار وادار می توان امید داشت که دولت ایران با وجود اینکه از شما شکست نخورده حاضر شود که مملکت و قدرت دولتی را اینطور تقسیم کند، من وقتی یک همچو معاملهای را به نخست وزیر فعلی (قوام السلطنه) پیشنهاد کردم بکلی آنرا رد کرد در اینصورت از برای من واضح است که بایک چنین شرایطی اگر در اجرا پیش مصر باشد ملح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست این راهم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق رضا خان سرادرسپه چندین بار از من اجازه خواست که این مسئله را بدستور قوام السلطنه بزور اسلحه پایان دهد هر بار من از او جلوگیری کردم و وعده دادم مسئله گیلان را بدون خونریزی حل نمایم چنانچه حالیه بعد از رد قطعی پیشنهاد شما از طرف دولت من خود را کنار کشیده اعلام می نمودم که در کارهای داخلی ایران مداخله ای ندارم یورش قزاق ها بغرونت ها شما حتمی بود و گیلان مبدل بیک صحنه جنگ داخلی و خونریزی ملی می شد اما من این کار را نمی توانم کنم بعلمت احساساتی که چه نسبت بشما و چه نسبت بمملت ایران دارم همان وقت من به نخست وزیر پیشنهاد کردم آخرین اقدام را که متضمن یک تخفیفی هم نسبت بشما باشد بعمل آوردا این است که این نامه را می نویسم پیشنهادم بقرار زیر است :

قزاق ها عقب بنشینند بطرف قزوین و شما قواء خود را بجنگل عقب ببرید شما اطمینان می دهم که قزاق ها مجددا پیش نیایند همچنین از طرف شما بدولت اطمینان خواهم داد .

حکومت رشت با توافق نظر ما هر سه خواه دیودو قنصل من در رشت ملتفت خواهد شد که از طرف دولت بشما تاجا و زاتی نشود . حکومت از برای حفظ امنیت یک قوه جزئی " ژاندارم " داده خواهد شد .

همچنین قواء شما باید یک عدد معین باشد که از طرف آنها برای دولت و یا حکومت خطری متصور نباشد ولیکن آن عده باید برای محافظت شما کافی باشد معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت نباید از خارج کمکی برسد .

بالاخره بشما وعده یک مبلغی داده می شود که بتوانید با آن مخارج خود و قواء خود را عهده دار شوید این مبلغ از تمام ایالات بطور سرشکن جمع آوری می شود و یا عبارت خواهد بود ازین که یک قسمت از مالیات ها را با آن اختصاص می دهند .

من یک همچو پیشنهادی را از هر دو طرف قابل قبول می دانم و با افتخارات و مقتضیات هر دو طرف موافق می بینم نه دولت از شما و نه شما از دولت بهیچوجه و اهمه ای نخواهید داشت گذشته از این شما دارای قواشی خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران بطور قطع خود را به بیگانگان بفروشد .

باید رفیق محترم خود را آگاه کنم و اطمینان بدهم از اینکه وضع شما و مسائلی که ممکن است در آینده از برای شما اتفاق بیفتد تمام را من در نظر دارم من مطمئنم که این پیشنهاد برای آینه شده مزبور بهیچوجه مضرت نخواهد بود بعکس کمک خواهد کرد برای برقرار ای امنیت در شمال و گردش اقتصادیات کشور از روی تجربه آموخته ام که ملت ایران از ضعف قواء مرکزی بهره مند می شود بلکه استفاده از آن ضعف نمیب یگانگان ستمگر می گردد فقط یک دولت قوی مرکزی است که می تواند عملیات امپریالیستی را در ایران خنثی نماید و چون دولت مزبور لاعلاج بماندگی خواهد داشت این است که عقب نشینی و تسلیم برای وی سخت تر از پیش می شود .

رفیق محترم را تصدیق می دهم باین که آخرین بار است که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می کنم من از شما خواهش و التماس دارم که مداخله ام را رد نکنید و باور نمائید که من از روی صمیمیت می خواهم در این موقع باریک به ایران کمک کنم و شخص شما را که سردسته رشید ملیون ایران می دانم فوق العاده محترم می شمارم .

اگر شما پیشنهاد مرا قبول کنید و جوابش را وسیله قاصدی که مراجعت می کنید بفرستید من مطمئنم که هیچوقت پشیمان نخواهید شد اما گریبش نهادم را رد نکنید من مجبورم از اقدامات خود دست کشیده بایک دل دردناک ، ناظر یک صحنه خونین و یک برادر کشی که لطمه بآزادی ملت ایران خواهد زد باشم .

در خاتمه از صمیم قلب احترامات فائقه را تقدیم می دارم .

جواب کوچک خان بسفیر کمپیر شوروی

بسیار خرسندم که در مراسله اخیر که بوسیله رفیق کلانترا ف مرقوم داشته اید کاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض رانی بیگانگان و متعدیان عالم بشری بوده و حیات اجتماعی آن دستخوش استفاده سرمایه داران خارجی و نفع پرستان داخلی است ضعف و لالایی گری زمامداران دوره های متوالیه مرکز لزوم اصلاحات داخلی و هرگونه قیام و نهضتی را که متضمن اصلاحات اساسی کشور باشد مشروع می سازد .

من و یارانم در مشقت های فوق الطافه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی و تأمین آزادی رنجبران ستم دیده مملکت و استقلال حکومت ملی .

همه فداکاری های بنده و احرار جنگل برای وصول بهمی مقصود عالی است و بس . شما را که نماینده رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی هستید دولت شما را حامی و پشتیبان این مسلک و عقیده دانسته و می دانیم و همین عقیده و اعتماد بود که قشون سرخ سویت روسیه را که بدون هیچ دعوئی بایران آمدند بایک عالم امید و اشتیاق پذیرفتیم متأسفانه روسای بی احتیاط قشون شما بکمک مفسدین داخلی نگذاشتند از این نیرو استفاده کامل شود و انقلاب ایران را پیشرفت دهیم اگر نظریه مان بخلاف مندرجات فوق الذکر بود شاید با اختلافات و هرج و مرج های تولید شده ، وقتی ننهاده همان مصائب و زحمات وارده بگیلان را ب شما می خاک کشور تحمل می کردیم اما سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران مجبور نمود از تعرضاتشان جلوگیری کرده و انقلاب را در زمینه اساسی توأم با حوصله و انتظارات عموم سوق دهیم من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قطعی ملت از مشکلات موجوده می دانم اما اکنون که شما با نظریات مائست حکومت سویت روسیه و اطلاع وسیعی که در سیاست مملکت و قضایای بین المللی دارید و کاملاً در مراسله شریفه شرح داده شده اند صلاح این جمعیت را در سکوت می بینید من باطمینان صداقت و آزادی خواهی شما هم عقیده می شوم باین که ادامه انقلاب ، استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه دار می کند و نفوذ امپریالیزم انگلیس را تقویت می نماید و فکر ملوک الطوایفی را در شما مت خاک ایران قوت می

بخشد شاچارم برای درهم شکستن پنجه های دسیسه کار آنها سکوت را کواری بشمرم و با مید حکومت سویت روسیه که پناهگاه احرار عالم است جمعیت خود را بصبر و آرامش تشویق و منتظر بمانم که سیاست دولت تاجه بایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و از استقلال ایران دفاع خواهد کرد و علاوه مقرر خواهد بود که حکومت سویت روسیه در زمینه افکار آزادیخواهانه اش چقدر بملت ایران مساعدت خواهد نمود و تعهدات کتبی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری خواهد داشت . بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن بقا و صلاح جمعیت است و جلوگیری از بدنام شدن خواهند نمود پیشنهاد و حتمی الاجراء می دانند البته نمایندگان جمعیت آنرا بنظر شریف خواهند رسانید من شما را مطمئن می سازم که تأیید سیاست مشروطه در نامه شما من و جمعیت جنگل را تا حدی قانع کرده و امیدوار است که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت سوء استفاده نکند و با اصلاحات منظوره وجود خارجی بدهد .

در خاتمه این نکته را لازم بتذکرمی داندم که مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و اطلاع و تقویت مرکز است تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوایفی است همچنین ضعف کشور را خیانت صریح دانسته و می دانم چنانچه پیشنهادات همیشه ما بدولت رفع این توهم را می نماید .

ایام موفقیت مستدام کوچک جنگلی

منابع

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۱	دامون یک منظومه بلند - خسرو گلبرخی	۳۲ ، ۳۳
۲	" " " " " " " "	۱۵
۳	تحولات فکری در ایران گرفته شده از - تاریخ نهضت های فکری ایرانیان - تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع)	۳۲
۴	" " " " " " " "	۱۸۲
۵	" " " " " " " "	۱۸۲
۶	" " " " " " " "	۱۸۲
۷	" " " " " " " "	۱۸۵
۸	برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش - های اجتماعی در ایران (احسان طبری) انتشارات حزب توده	۱۷۱
۹	" " " " " " " "	۱۷۲
۱۰	تاریخ نهضت های فکری ایرانیان عبدالرفیع حقیقت (رفیع)	۲۹۱
۱۱	" " " " " " " "	۲۱۶
۱۲	برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران - احسان طبری	۱۷۳
۱۳	حلاج علی میرفطروس	۲۶
۱۴	" " " " " " " "	۴۷
۱۵	برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران احسان طبری نقل از (هندو شاه)	۱۷۲

شماره
زیرنویس

نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
" " " " " " " "	۱۶
" " " " " " " "	۱۷
" " " " " " " "	۱۸
تاریخ ایران بعد از اسلام	۱۹
تألیف : دکتر عبدالحسین زرین کوب	۵۲۹
حلاج علی میرفطروس	۱۳۱
" " " " " " " "	۱۳۲ - ۱۳۳
" " " " " " " "	۱۳۶
حلاج علی میرفطروس	۱۵۳
" " " " " " " "	۱۵۴
" " " " " " " "	۱۸۹
" " " " " " " "	۱۹۵
فراموشخانه و فراماسوئری در ایران اسماعیل راشین (جلد اول)	۲۳۵
" " " " " " " "	۲۳۳
برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران - احسان طبری	۲۳۱
فراموشخانه و فراماسوئری در ایران اسماعیل راشین (جلد اول)	۲۳۳
" " " " " " " "	۲۳۲
" " " " " " " "	۲۲۵
" " " " " " " "	۲۲۷
" " " " " " " "	۲۲۸
" " " " " " " "	۲۳۰
" " " " " " " "	۲۳۱

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۳۷	" " " " " " " " " "	۲۳۱
۳۸	ای - پ - پطروشفسکی نهفت سربداران	
	خراسان ترجمه : کریم کشاورز	
	مقدمه مترجم	۵
۳۹	" " " " " " " " " "	۱۲
۴۰	" " " " " " " " " "	۱۲
۴۱	" " " " " " " " " "	۲۱
۴۲	" " " " " " " " " "	۳۶
۴۳	" " " " " " " " " "	۳۸
۴۴	" " " " " " " " " "	۳۵
۴۵	" " " " " " " " " "	۴۵
۴۶	" " " " " " " " " "	۵۱
۴۷	" " " " " " " " " "	۵۱
۴۸	" " " " " " " " " "	۶۰
۴۹	" " " " " " " " " "	۶۰
۵۰	ای - پ - پطروشفسکی نهفت سربداران خراسان	
	ترجمه : کریم کشاورز	۶۴
۵۱	" " " " " " " " " "	۷۸
۵۲	" " " " " " " " " "	۷۸
۵۳	" " " " " " " " " "	۷۹
۵۴	" " " " " " " " " "	۸۲
۵۵	" " " " " " " " " "	۸۷

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۵۶	" " " " " " " " " "	۹۲
۵۷	" " " " " " " " " "	۹۵
۵۸	تاریخ روابط خارجی ایران - عبدالرضا هوشنگ مهدوی	
۵۹	میرزا ابوالحسن خان ایلچی - اسماعیل راشین	۴۳
۶۰	" " " " " " " " " "	۶۰
۶۱	" " " " " " " " " "	۶۱
۶۲	" " " " " " " " " "	۶۲
۶۳	" " " " " " " " " "	۶۳
۶۴	" " " " " " " " " "	۶۴
۶۵	" " " " " " " " " "	۱۳۰
۶۶	تاریخ روابط خارجی ایران	
۶۷	عبدالرضا هوشنگ مهدوی	۲۹۲
۶۷	انجمن سری در انقلاب مشروطیت ایران راشین	
	گرفته شده از : نهفت انقلابی جنگل و شوروی	
۸۴	" شعاعیان "	
۶۸	جلد اول تاریخ مشروطه - گرفته شده از :	
۸۴	نهفت انقلابی جنگل مصطفی شعاعیان	
۶۹	" " " " " "	۸۵
۷۰	نهفت انقلابی جنگل و شوروی مصطفی شعاعیان	۸۹

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۸۶	" " " " " " "	۵۲
۸۷	" " " " " " "	۲۳
۸۸	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
۸۹	شهید شجاعیان	۸۴
۹۰	" " " " " " "	۹۲ - ۸۵
۹۱	سید جمال الدین و اندیشه‌های او	۹۴
۹۲	مرتضی مدرس چهارمی	۱۴
۹۳	ایده‌لوزی نهضت مشروطیت ایران (فریدون آدمیت)	۱۴۸
۹۴	" " " " " " "	۱۵۲
۹۵	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
۹۶	شجاعیان	۵۲
۹۷	ایده‌لوزی نهضت مشروطیت ایران (فریدون آدمیت)	۲۲۶
۹۸	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان - شیخ محمد	
۹۹	خیابانی - رحیم رئیس‌نیا - عبدالحسین ناهید	۵ - ۸
۱۰۰	اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی	
	و کمونیستی ایران (۱) انتشارات مزدک	۳۹
	تاریخ مختصر احزاب سیاسی انقراض قاجاریه	
	ملک الشعراء بهار	دییاجه - د
۹۹	" " " " " " "	۸
۱۰۰	انقلاب مشروطیت ایران	ایوانف ۳۵

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۷۱	فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه (فریدون آدمیت)	
	گرفته شده از : نهضت انقلابی جنگل و شوروی	
۷۲	جلد اول تاریخ مشروطه (کسروی)	۹۲
	گرفته شده از : نهضت انقلابی جنگل و شوروی	
	" شجاعیان "	۹۴
۷۳	تاریخ روابط خارجی ایران	
	عبدالرضا هوشنگ مهدوی	۲۷۵
۷۴	" " " " "	۲۹۸
۷۵	برخی بررسیها درباره جهان بیضی ها و	
	جنبش های اجتماعی در ایران احسان طبری	۳۸۶
۷۶	" " " " " " "	۳۸۸
۷۷	فتنه باب	
	عبدالحسین نوائی	
	اعتضاد السلطنه	۱۳۷
۷۸	" " " " " " "	۱۳۵
۷۹	" " " " " " "	۸۵ - ۷۹
۸۰	" " " " " " "	۸۱
۸۱	" " " " " " "	۱۶۷
۸۲	" " " " " " "	۴
۸۳	" " " " " " "	۱۶۸
۸۴	" " " " " " "	۱۶۹
۸۵	ایده‌لوزی نهضت مشروطه ایران (فریدون آدمیت)	۱۹

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۱۰۱	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان - شیخ محمد	
	خیابانی - رحیم رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۱۴
۱۰۲	" " " " " " " "	۶۳
۱۰۳	تاریخ مختصر احزاب سیاسی انقلاب قاجاریه	
	ملک الشعرا بهار	۹
۱۰۴	" " " " " " " "	۱۲
۱۰۵	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان - خیابانی	
	رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۱۴۰
۱۰۶	انقلاب مشروطیت ایران ایوانف	
	ترجمه : آذر تبریزی	۵۲
۱۰۷	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان -	
	خیابانی - رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۲۹
۱۰۸	انقلاب مشروطیت ایران ایوانف	
	ترجمه : آذر تبریزی	۵۳
۱۰۹	" " " " " " " "	۱۳۷
۱۱۰	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
	نوشته : شعاعیان	۱۰۴
۱۱۱	فراموشخانه و فراموشگری در ایران	
	اسماعیل رائین	۱۹۰
۱۱۲	" " " " " " " "	۲۰۰
۱۱۳	" " " " " " " "	۲۱۰

شماره زیرنویس	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۱۱۴	انقلاب مشروطیت ایران ایوانف	
	ترجمه : آذر تبریزی	۷۲
۱۱۵	" " " " " " " "	۸۶
۱۱۶	دو مبارز جنبش مشروطیت : ستارخان -	
	خیابانی - رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۸۴
۱۱۷	" " " " " " " "	۸۵
۱۱۸	" " " " " " " "	۱۰۰
۱۱۹	" " " " " " " "	۱۰۴
۱۲۰	" " " " " " " "	۱۰۴
۱۲۱	" " " " " " " "	۱۰۲
۱۲۲	" " " " " " " "	۱۰۲
۱۲۳	" " " " " " " "	۱۰۳
۱۲۴	تاریخ روابط خارجی ایران	
	عبدالرضا هوشنگ مهدوی	۳۲۳
۱۲۵	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
	شهید شعاعیان	۱۱۸
۱۲۶	" " " " " " " "	۱۱۸
۱۲۷	" " " " " " " "	۱۱۹
۱۲۸	" " " " " " " "	۱۱۹
۱۲۹	گیلان در گذرگاه زمان ابراهیم فخرائی	۱۷
۱۳۰	" " " " " " " "	۱۷
۱۳۱	" " " " " " " "	۲۰

۱۰۱	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان - شيخ محمد	۶۲
۱۰۲	خیابانی - رحیم رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۱۲
۱۰۳	" " " " " " " " " " " "	۶۳
۱۰۴	تاریخ مختصر احزاب سیاسی انقلاب تا چاربه	۹
۱۰۵	ملک الشعرا بهار	۱۲
۱۰۶	" " " " " " " " " " " "	۱۲
۱۰۷	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان - خیابانی	۱۴۰
۱۰۸	رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۵۲
۱۰۹	انقلاب مشروطیت ایران ایوانف	۲۹
۱۱۰	ترجمه : آذر تبریزی	۵۳
۱۱۱	دو مبارز جنبش مشروطه : ستارخان - خیابانی	۱۳۷
۱۱۲	خیابانی - رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	۱۰۴
۱۱۳	انقلاب مشروطیت ایران ایوانف	۱۹۰
۱۱۴	ترجمه : آذر تبریزی	۲۰۰
۱۱۵	" " " " " " " " " " " "	۲۱۰
۱۱۶	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
۱۱۷	شهید شجاعیان	
۱۱۸	" " " " " " " " " " " "	
۱۱۹	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۰	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۱	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۲	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۳	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۴	گیلان در گذرگاه زمان ابراهیم فخرانی	
۱۲۵	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۶	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۷	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۸	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۹	" " " " " " " " " " " "	
۱۳۰	" " " " " " " " " " " "	
۱۳۱	" " " " " " " " " " " "	

۱۱۷	انقلاب مشروطیت ایران ایوانف	۷۲
۱۱۵	ترجمه : آذر تبریزی	۸۶
۱۱۶	" " " " " " " " " " " "	۸۴
۱۱۷	دو مبارز جنبش مشروطیت : ستارخان - خیابانی	۸۵
۱۱۸	" " " " " " " " " " " "	۱۰۰
۱۱۹	" " " " " " " " " " " "	۱۰۴
۱۲۰	" " " " " " " " " " " "	۱۰۴
۱۲۱	" " " " " " " " " " " "	۱۰۲
۱۲۲	" " " " " " " " " " " "	۱۰۲
۱۲۳	" " " " " " " " " " " "	۱۰۳
۱۲۴	تاریخ روابط خارجی ایران	
۱۲۵	عبدالرضا هوشنگ مهدوی	۳۲۳
۱۲۶	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
۱۲۷	شهید شجاعیان	
۱۲۸	" " " " " " " " " " " "	
۱۲۹	" " " " " " " " " " " "	
۱۳۰	" " " " " " " " " " " "	
۱۳۱	" " " " " " " " " " " "	

ردیف	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۱۳۲	" " " " " "	۲۱
۱۳۳	" " " " " "	۲۲
۱۳۴	" " " " " "	۲۲
۱۳۵	" " " " " "	۲۲
۱۳۶	کیلان درگذرگاه زمان نوشته: ابراهیم فخرائی	۲۲
۱۳۷	" " " " " "	۲۲
۱۳۸	هـ. ل. رابینو ترجمه: جعفر خمایی زاده	
	ولایات دارالمرز ایران کیلان	۶
۱۳۹	" " " " " "	۲۲
۱۴۰	" " " " " "	۲۵
۱۴۱	" " " " " "	۲۹
۱۴۲	کیلان درگذرگاه زمان ابراهیم فخرائی	۲۱۱
۱۴۳	هـ. ل. - رابینو ترجمه: جعفر خمایی زاده	
	ولایات دارالمرز ایران کیلان	۲۵
۱۴۴	کیلان درگذرگاه زمان ابراهیم فخرائی	۲۱۲
۱۴۵	" " " " " "	۲۱۳
۱۴۶	" " " " " "	۲۱۵
۱۴۷	هـ. ل. - رابینو ترجمه: جعفر خمایی زاده	
	ولایات دارالمرز ایران کیلان	۲۷
۱۴۸	کیلان درگذرگاه زمان ابراهیم فخرائی	۲۱۵
۱۴۹	" " " " " "	۲۱۸
۱۵۰	" " " " " "	۱۰۲

ردیف	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۱۵۱	کیلان در جنبش مشروطیت ابراهیم فخرائی	۶۶
۱۵۲	" " " " " "	۸
۱۵۳	دومبارز جنبش مشروطیت: ستارخان - شیخ محمد	
۸۴	خیابانی - رئیس نیا - عبدالحسین ناهید	
۱۵۴	کیلان در جنبش مشروطیت ابراهیم فخرائی	۲۲۵
۱۵۵	" " " " " "	۲۳۴
۱۵۶	" " " " " "	۲۳۵
۱۵۷	تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران	
۹۰	جهانگیر قاشم مقامی	
۱۵۸	" " " " " "	۹۰
۱۵۹	" " " " " "	۱۶۲
۱۶۰	" " " " " "	۱۶۳
۱۶۱	" " " " " "	۱۶۴
۱۶۲	" " " " " "	۱۶۵
۱۶۳	" " " " " "	۱۶۶
۱۶۴	تاریخ مختصر احزاب سیاسی - انقراض قاجاریه	
۲۸	ملک الشعراء بهار	
۱۶۵	" " " " " "	۷۲
۱۶۶	" " " " " "	۷۸
۱۶۷	تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران	
۱۷۹	جهانگیر قاشم مقامی	
۱۶۸	" " " " " "	۱۱۱

صفحه کتاب	نام کتاب و نوشته	زیر نویس
۲۸۵	ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر	۱۸۵
۳۳۹	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۸۶
۱۷۷	" " " " " " "	۱۸۷
۲۶۵	" " " " " " "	۱۸۸
۲۲۰	" " " " " " "	۱۸۹
۳۸۵	ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر	۱۹۰
۳۲۶	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۹۱
	م - س - ایوانف تاریخ نوین ایران	۱۹۲
۴۸	ترجمه : هوشنگ تیزابی	
۱۴۱	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۹۳
۱۴۲	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۹۴
۱۲۴	" " " " " " "	۱۹۵
۱۴۷	" " " " " " "	۱۹۶
۱۴۷	" " " " " " "	۱۹۷
۷۵	" " " " " " "	۱۹۸
۹۸	" " " " " " "	۱۹۹
۱۱۶	" " " " " " "	۲۰۰
۱۱۶	" " " " " " "	۲۰۱
۱۱۸	" " " " " " "	۲۰۲
۳۸۹	ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر	۲۰۲
۲۰۲	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۲۰۳
۲۲۰	" " " " " " "	۲۰۴

صفحه کتاب	نام کتاب و نوشته	زیر نویس
۲	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۶۹
۴ - ۷	" " " " " " "	۱۷۰
	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	۱۷۱
۳۵۶	نوشته : شهید شاعیان (تاریخ دیپلماسی)	
۲۲	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۷۲
۳۰	" " " " " " "	۱۷۳
۳۱	" " " " " " "	۱۷۴
	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	۱۷۵
۹	نوشته : شهید شاعیان	
۲۹	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۷۵
۵۱	" " " " " " "	۱۷۶
۸۳	" " " " " " "	۱۷۷
۹۴	" " " " " " "	۱۷۸
	شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و	۱۷۹
	اداری دوره قاجاریه (جلد سوم)	
۳۵۹	عبداله مستوفی	
۳۸۴	ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر	۱۸۰
۳۸۴	" " " " " " "	۱۸۱
	تاریخ نوین ایران م - س ایوانف	۱۸۲
۲۸	ترجمه : هوشنگ تیزابی	
۲۲	Dansterville - op citis	۱۸۳
۴۰۴	سردار جنگل میرزا کوچک خان ابراهیم فخرائی	۱۸۴

ردیف	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۲۰۵	ایران در جنگ بزرگ	مورخ الدوله سپهر ۳۹۱
۲۰۶	" " " " " "	" " " ۳۹۰
۲۰۷	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۳۹
۲۰۸	" " " " " "	" " " ۲۲۱
۲۰۹	ایران در جنگ بزرگ	مورخ الدوله سپهر ۳۹۱
۲۱۰	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۴۳
۲۱۱	ایران در جنگ بزرگ	مورخ الدوله سپهر ۳۹۱
۲۱۱	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۲۶
۲۱۲	" " " " " "	" " " ۲۵۹
۲۱۲	ایران در جنگ بزرگ	مورخ الدوله سپهر ۲۹۲
۲۱۵	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۶۰
۲۱۶	ایران در جنگ بزرگ	مورخ الدوله سپهر ۳۹۲
۲۱۷	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۶۹
۲۱۸	" " " " " "	" " " ۲۲۹
۲۱۹	" " " " " "	" " " ۲۸۶
۲۲۰	" " " " " "	" " " ۲۷۱
۲۲۱	" " " " " "	" " " ۲۹۰
۲۲۲	" " " " " "	" " " ۲۹۳
۲۲۳	" " " " " "	" " " ۲۹۵
۲۲۴	" " " " " "	" " " ۳۰۹
۲۲۵	ایران در جنگ بزرگ	مورخ الدوله سپهر ۲۹۲
۲۲۶	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۳۲۶

ردیف	نام کتاب و نوشته	صفحه کتاب
۲۲۷	تاریخ نوین ایران	م - س - ایوانف
۴	ترجمه: هوشنگ تیزابی " پیش گفتار "	
۲۲۸	" " " " " "	" " " ۴۹ - ۳۹
۲۲۹	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
۲۳۰	آثار لنین ج ۲۷ نقل از کتاب تاریخ دیپلماتی	شهادت شاعیان ۲۵۵ و ۲۵۶
۲۳۱	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۱۷
۲۳۲	مسائل لنینیسم نوشته: ژوزف استالین	۲۳۸
۲۳۳	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۴۷
۲۳۴	" " " " " "	" " " ۲۶۷
۲۳۵	" " " " " "	" " " ۲۵۳
۲۳۶	" " " " " "	" " " ۲۵۳
۲۳۷	نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل	
۲۳۸	سردار جنگل میرزا کوچک خان	ابراهیم فخرائی ۲۵۷
۲۳۹	م - س - ایوانف تاریخ نوین ایران	
۶۴	ترجمه: هوشنگ تیزابی	
۲۴۰	" " " " " "	" " " ۶۴
۲۴۱	اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی	
۲۴۲	و کمونیستی ایران جلد چهارم - مزدک	۳
۲۴۳	" " " " " "	" " " ۵
۲۴۴	" " " " " "	" " " ۵۲

تاریخ ۱۳۳۵
شماره ۱
مجله حقوق و عدالت
تأسیس: ۱۳۳۵

مجله حقوق و عدالت
شماره ۱
تأسیس: ۱۳۳۵
مجله حقوق و عدالت
شماره ۱
تأسیس: ۱۳۳۵

مجله حقوق و عدالت
شماره ۱
تأسیس: ۱۳۳۵
مجله حقوق و عدالت
شماره ۱
تأسیس: ۱۳۳۵

مجله حقوق و عدالت
شماره ۱
تأسیس: ۱۳۳۵
مجله حقوق و عدالت
شماره ۱
تأسیس: ۱۳۳۵



Le journal de "jungal".

Ce journal diffuse, seulement, la notion de droit
des iraniens et leur pensée religieuse.

la lettre de Vosough-aldeh demandant à Hadji- kasnay
de se rendre et de travailler pour le gouvernement.

ایس ان - سرخ

روزنامه دیوار کوب دروستان
اداره تلگرافات روس

زنده ببال ایسان سرخ

Trouvé diffusé par les "jergalis". Le contenu: IRAN-ROUGE
L'Est Iran Rouge.

۱۳۳۰/۱۲/۲۶

سید خان خان حیات نهضت ایران را که میباید در این روزها

در این روزها در این روزها در این روزها در این روزها

بانی این روزها در این روزها در این روزها در این روزها

نیز در این روزها در این روزها در این روزها در این روزها

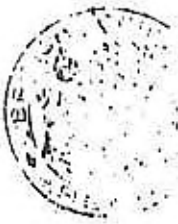
نه خان خان حیات نهضت ایران را که میباید در این روزها

نه خان خان حیات نهضت ایران را که میباید در این روزها

نه خان خان حیات نهضت ایران را که میباید در این روزها

نه خان خان حیات نهضت ایران را که میباید در این روزها

نه خان خان حیات نهضت ایران را که میباید در این روزها



E. M. Consul
Tehran
27/12/30

۲۵/۳/۱۹

جناب عالی

ممنون گرام، بجان شایسته که در جواب درود است و غیره
این نظر نیز به هم میرسد این عابد نیز در میان کرامت و جلال
و دقت مایه نیست و چون بزرگوار در پیشگاه بزرگوار است
در این زمان نیز به هم میرسد که در وقت و در وقت
در این زمان نیز به هم میرسد که در وقت و در وقت

اعمال و غیره

Andrew Chaham Captain
29.3.1919

جناب عالی

در وقت ۱۹۱۸ در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت

در وقت و در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت

در وقت و در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت
در وقت و در وقت و در وقت

permettant à Sad-alah-darvish de devenir le chef de de
er. Les signataires: Le chef de conseil de la révolution
Kuchak-khan et quelques autres.

КРАСНЫЙ ИРАН

СТЕННАЯ ГАЗЕТА „РОСТА“

Решт 27^{го} Июня 1920 г.

زنده باد میرزا کوچک

Viva Mirza-kuchak; tracté en langue Russe et persanne.

اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهد، که از همان آغاز ورود "نیروهای ارتش سرخ" به انزلی بمقد کمک به نیروهای "جنگل"، دولت جوان شوروی، در پی آن بود که با دولت انگلیس و دیگر کشورهای اروپا از در صلح وارد شود، و در این رابطه نیز چنانچه گذشت، زمینه تماس با دولت مرکزی ایران را دنبال، و تا آنجا پیش رفت، که زمانی را که هیئت فرستاده شده از طرف میرزا توسط لندن پذیرفته نشد و پذیرش آنها بدفع الوقت گذشت... ولی "هیئت دولت مرکزی" با لندن دیدار بعمل می آورد.

و باز در همین زمان است که نماینده اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی (کراسین) در لندن درباره مسائل اقتصادی دو دولت مذاکره و گفتگو بعمل می آورد. و هم‌اینها بدنبال سخنرانی های نمایندگان امپریالسم انگلیس، در مورد اتخاذ راه عاقلانه از نظر آنها برای حل مسئله شوروی بعمل آمد، و راه روشن و مشخصی از طرف "للویدجرج" اظهار شد که موضوع نه فقط بضرب اسلحه ممکن نیست، بلکه از طریق گفتگو و اینکه تجارت آنها را برحد عقل رهبری می کند، پذیرفته شد.

و لذا از همان آغاز شروع همکاری شوروی و نیروهای وابسته با و، هم در مدد مذاکره با انگلیس و دولت مرکزی ایران بودند، و هم نیروی کمکی و مهمات نظامی فرستادند و با "جنگلی ها" بمذاکره نشستند و قول و قرارهایی را امضا کردند.

لذا بی جهت نیست که از قرار و مدارها مدت زمانی نمیگذرد، که شوروی دستورنامه های سری، به نمایندگان نظامی سیاسی ایادی خود در ایران را می دهد، و چنانچه بتاريخ ۲۶ مه ۱۹۲۵ از طرف کمیسر جنگ شوروی بفرماندهی نیروی دریائی بحر خزر تلگرافی می رسد، که بند ۸ آن چنین است: "با اقدامات خودتان باید با انگلیس ها بفهمانید که ما میل نداریم در کشورهای غاصبانه خود آنها اقدام نمائیم". از متن کتاب

جنبش های انقلابی ایران

احمد رنایی



<http://ronnasi.blogspot.com/>
<http://www.geocities.com/ahmadronnasi>
ronasi_ahmad@yahoo.fr
© احمد رنّاسي 2007